

شاهنامه فردوسی

شاهنامه خوانی با خوانش و تفسیر استاد زاگرس و دکتر محبوب

کتاب صوتی شاهنامه و شاهنامه خوانی با صدای استاد قائم مقامی

دانلود کتاب صوتی شاهنامه - شاهنامه خوانی با صدای استاد کزازی

شاهنامه خوانی و شرح و تفسیر اشعار شاهنامه توسط استاد حیجونی

کتاب صوتی شاهنامه فردوسی با صدای استاد قادرپناه

داستان های صوتی شاهنامه به زبان ساده

کتاب صوتی شاهنامه به نثر نوشته محبوبه زمانی

کتاب صوتی شاهنامه برای نوجوانان

شاهنامه خوانی کودکان صوتی

آکادمی علوم اتحاد شوروی

سلسلہ آثار ادبی

ملل خاور

متون

سری بزرگ

۲

ادارہ انتشارات «دانش»

شعبہ ادبیات خاور

انستیتوی ملل آسیا

شاهنامہ فردوسی

متن انتقادی

جلد ہفتم

تصحیح متن باہتمام

م. ن. عثمانوف

زیر نظر ع. نوشین

مسکو ۱۹۶۸

فہرست

۶	پادشاہی امکندر
۱۱۳	پادشاہی اشکانیان
۱۵۵	پادشاہی اردشیر
۱۹۵	پادشاہی شاپور پسر اردشیر سی و یک سال بود
۲۰۱	پادشاہی اورمزد
۲۰۷	پادشاہی بہرام اورمزد
۲۱۰	پادشاہی بہرام نوزده سال بود
۲۱۳	پادشاہی بہرام بہرامیان
۲۱۴	پادشاہی نرسی بہرام
۲۱۶	پادشاہی اورمزد نرسی
۲۱۹	پادشاہی شاپور ذوالاکتاف
۲۵۷	پادشاہی اردشیر فکوکار
۲۵۹	پادشاہی شاپور سوم
۲۶۲	پادشاہی بہرام شاپور
۲۶۴	پادشاہی یزدگرد بزه گر
۳۰۴	پادشاہی بہرام گور
۴۵۵	ملحقات

شاهنامه فردوسی

پادشاهی اسکندر

که با جان شاهان خرد باد جفت¹
جهاندار کز وی³ نترسد بدست
رهایی نباشد⁵ ز چنگ زمان⁶
که باشد ز ما سوی ما دادخواه
بپاسخ رسد چون گشاید دولاب
در بخت پیروز بگشادمان
بکوه و بیابان و دریا و شهر
جز آنکس که¹⁰ گوید که هستم همال
ز دارنده¹¹ چیزی نخواهیم نیز
دل پادشا¹² گشمت با داد¹³ جفت
بیران دادگر شهریار زمین
جهاندار بنشست با رایزن

سکندر چو بر تخت بنشست گفت
که² پیروزگر در جهان ایزدست
بد و نیک هم⁴ بگذرد بی گمان
هر آنکس که آید بدین بارگاه
اگر گاه بار⁷ آید از⁸ نیم شب
چو پیروزگر فرهی⁹ دادمان
همه زبردستان بیابند بهر
نخواهیم باز از جهان پنج سال
بدرویش بخشیم بسیار چیز
چو اسکندر این نیکویها بگفت
ز ایوان¹⁴ بر آمد یکی آفرین
ازان پس پراگنده شد¹⁵ انجمن

5

10

¹ IV — перед б. доб. интерполяцию в 27 бб. (см. приложение I); Б — перевод интерполяции отсутствует. ² VI — چو ³ I, IV — گر زو ⁴ K — ما I, IV — مان ⁵ K, IV — نیابد ⁶ VI —
ب. оп. ⁷ K — گاه باز ⁸ K, IV — از ⁹ VI — فرهی ¹⁰ K — که ¹¹ K — کارنده ¹² I — پارسا ¹³ I — درد ¹⁴ I, IV — ایران ¹⁵ K, I, IV, VI — گشت

قلم خواست چینی و رومی حریر
سوی مادر روشنک نامه کرد
بداندیشش را درد پیکان دهاد¹
نوشته درو² دردها پیش ازین³
بدست یکی بنده بر کشته شد
ورا زین جهان تیز⁵ پرداختم
نکرد آشتی چون نبودش درنگ
بمیز و رساناد یزدان تنش⁸
چو⁹ باد خزانست و¹⁰ ما همچو برگ
بر اندرز دارا فراوان گواست
که چون او بماید¹¹ ترا در نهفت
از ایران بزرگان¹² پرمایگان
زداید مگر جان تاریک¹⁴ من
ز¹⁶ هر سو پراگنده¹⁷ کار آگهان
که دارای دارابشسان کار داد²⁰
همه شهر ایران پیش²⁴ شماست²⁵

بفرمود تا پیش او شد دبیر
نویسنده از کلک چون خامه کرد
که یزدان ترا مزد نیکان دهاد
نوشتم یکی نامه‌ی پیش ازین
چو جفت⁴ ترا روز برگشته شد
بر آیین شاهان کفن ساختم
بسی آشتی خواستم پیش جنگ
ز خونش⁶ بپیمچید هم دشمنش⁷
نیابد کسی چاره از جنگ مرگ
جهان یکسر اکنون بپیش شماست
که او روشنک را بمن داد و گفت
کنون با پرستنده و دایگان
فرستید زودش¹³ بنزدیک من
بدارید چون پیش بود¹⁵ اصفهان
همه کارداران¹⁸ با شرم و داد¹⁹
ور²¹ آنچه نخواهید²² فرمان رواست²³

15

20

25

K-² پس از مرگ [درد-K] او [شه-IV] رامش جان دهاد [بداد-VI]—¹ K, I, IV, VI—
نیوم—⁷ K ز مرگش—⁶ IV ز درد جهاندار—⁵ K, I, IV, VI شوی—⁴ VI—³ VI—³ ب. op. بدو
:دوب—⁸ K, I, IV, VI—⁸ چو مرگ نیا بد مرا کشتنش—¹ I, VI من آگه خود از کشتنش
ورا دادگر جای نیکان دهاد * بداندیشش را زهر [و K, IV—^{دوب}] پیکان دهاد
بزودی فرستی—¹³ VI و ¹² K, I, IV—^{دوب} جز او نماید—¹¹ VI و—¹⁰ II—⁹ VI—⁹ که
به—¹⁶ K, I, IV, VI—¹⁶ فرستاد بر مردم—^{VI} بد—¹⁵ I گشاید مگر رای باریک—¹⁴ VI
در آن نامه از هر کسی—^{VI} کارداران—¹⁸ K, IV پراگند—^{VI} دوانید—^I فرستاد—¹⁷ K
نخواهد—^I نخواهند—²² K گر—²¹ K, I—²¹ کرد یاد—^I داراب کرد دست یاد—²⁰ K کرد یاد
—²⁵ VI به پیش—²⁴ K, I, IV—²⁴ تراست—²³ K, I, IV—
گر ایران سراسر به پیش شماست * شمارا همه حکم و فرمان رواست

30	دل خویشرا پسر مدارا کنیید سوی روشنک همچنین نامهی ²	مرا در جهان ¹ نام دارا کنیید ز شاه جهاندار ³ خودکامهی ⁴
	نخست آفرین کرد بر کردگار ⁵ دگر گفت کز گوهر پادشاه	جهاندار و دانای ⁶ و پروردگار نزیاید مگر مردم پارسا
	دلرای با نام ⁷ و با رای ⁸ و شرم پدر مر ترا پیش ما را سپرد	سخن گفتن ⁹ خوب و آوای ¹⁰ نرم وزان پس ¹¹ شد و ¹² نام نیکی ببرد
35	چو آیی شهبستان و مشکوی من سر بانوانی و زیبای تاج ¹⁵	به بینی تو باشی ¹³ جهانجوی من ¹⁴ فرزنده ¹⁴ یاره و تخت ¹⁶ عاج ¹⁵
	نوشتیم نامه بر مادت بآیین ¹⁸ فرزند شاهنشاهان	که ایدر فرستد ترا ¹⁷ درخورت بپیش اندرون موبد ¹⁹ اصفهان
	پرستنده و ²⁰ تاج شاهان ²¹ و مهد بمشکوی ما باش ²⁴ روشن روان	هم آنرا ²² که خوردی ازو ²³ شیر و شهد توی در شهبستان ²⁵ سر بانوان ²⁶
40	همیشه دل ²⁷ شرم جفت تو باد بیامد یکی فیلسوفی چو گرد	شهبستان شاهان ²⁸ نهفت تو باد ²⁹ سخنهای شاه جهان ³⁰ یاد کرد

I—доб.:

دل خویشرا برمدارید تنگ * مرا در جهان نام باید نه ننگ

خودکامه کرد—IV, VI⁴ جهانجوی—VI³ نامه کرد—IV, VI² ازین پس مرا—VI¹
گفتنش—I, IV, VI⁹ ناز—IV نام—I, VI⁸ رای—I, VI⁷ دارا—JI⁶ شهریار—IV⁵
I—¹⁵ VI-66. 34, 35 оп.¹⁴ پباشی—K¹³ بشد—K, IV¹² ز گیتی—IV¹¹ آواز—VI¹⁰
مردم—I¹⁹ بر آیین—K, I, IV, VI¹⁸ همی—IV¹⁷ عاج—I¹⁶ تخت (нег рифмы).
K, I, IV—²⁰ اورا—VI²² پیلان—VI پیران—I تاج با تخت—K²¹ پرستنده—IV, VI
I, IV—²⁶ تو باشی در ایوان—VI²⁵ چو آیی بمشکو به—VI²⁴ تو زو—VI خوردن بود
بکام تو گرداد چرخ بلند * ز دشمن تنگ دور و دور از گزند
I—6. оп.²⁹ شاهان همه—JI³⁰ K—شاهی²⁸ دل و—IV, VI²⁷

یکی باد سرد از جگر برکشید²
 که بد ریخته⁵ زیر خاک اندرون
 همی خون ز⁶ مژگان⁷ برخ برفشانند
 سخنهای با مغز⁹ و¹⁰ فرّخ نوشت
 جهاندار دادار¹² پروردگار¹³
 کزویست پرخاش و آرام¹⁵ مهر
 زبانرا بنام وی آراستیم¹⁸
 سر گاه او چوب¹⁹ تابوت گشت
 بزرگی و پیروزی و خسروی
 برین آشکارا ندارم²⁰ نهان²¹
 که از جان تو شاد بادا سپهر
 مکافات بدخواه جانوشیار²⁴
 بگیتی درنگش²⁵ نباشد²⁶ بسی
 بسی روز با پند بگذاشتی²⁸
 نچوید کس از تاجور²⁹ بندگی

دلارای¹ چون آن سخنها شنید
 ز دارا ز دیده³ ببارید⁴ خون
 نویسنده نامها پیش خواند
 مر آن نامها خوب⁸ پاسخ نوشت
 نخست آفرین کرد بر کردگار¹¹
 دگر گفت کز کار گردان¹⁴ سپهر
 همی¹⁶ فرّ دارا همی خواستیم¹⁷
 کنون چون زمان وی اندرگذشت
 50 ترا خواهم اندر جهان نیکی
 بکام تو خواهم که باشد جهان
 شنیدم همه هرچ گفتی ز²² مهر
 ازان دخمه و²³ دار وز ماهیار
 55 چو خون خداوند ریزد کسی
 دگر آنک جستی همی²⁷ آشتی
 نیاید ز شاهان پرستندگی

¹ K - گل آرای ² I - вместо б.:

گل آرای چون آن سخنها شنید * همی خون مژگان برخ بر چکید
 یکی باد سرد از جگر برکشید * رخ و موی و بر هر سه برهم درید
 ز دیده - VI رفته در - I که شد ریخته - K⁵ بیمارید از دیده - IV⁴ هم از بهر دارا - VI³
 دادگر - K, VI¹¹ و - I, IV¹⁰ فرّ - VI⁹ زود - VI⁸ دیده - I⁷ ز - JI⁶ که شد
 - K, VI¹⁴ رای هنر - VI با رای و کار - I رای و هنر - K¹³ خداوند آرام و - K, I, IV, VI¹²
 آراستی - K¹⁸ خواستم - IV خواستی - K¹⁷ همه - K, I, IV, VI¹⁶ آرام و - I¹⁵ کردگار
 وز - VI²³ ب - IV²² 66. 51, 52 - K²¹ ندانم - I, IV²⁰ جفت - K¹⁹ آراستم - IV
 درنگش نباشد بگیتی - K²⁶ درنگی - I²⁵ جانوشیار - IV جانوشیار - I, VI²⁴
 پادشا - VI نامور - I, IV²⁹ - VI²⁸ - б. - I, IV²⁷ همه - I, IV²⁸

چو خورشید شد² ماه مارا توی
 همیشه بر ایوانها⁴ نام تو⁵
 دل ما بدان آرزو شاد کرد
 بفرمان و رایست سر افکنده ایم
 یکی خوب پاسخ بسان⁹ بهشت
 سر از رای او کس نیارد کشید
 بیپهلونژادان¹¹ جنگ اوران¹²
 نه پیچید کسی سر ز پیمان¹³ تو
 ز گنجش¹⁶ ز¹⁷ هر گونه‌یی بهره داد
 همه یاد کرد¹⁸ آنچ دید و شنید
 تو گفتی که زنده‌ست¹⁹ بر گاه شاه
 بآرام تاج کبیی بر²⁰ نه‌هاد

بجای¹ شه‌نشاه مارا توی
 میداد بگیتی³ بجز کام تو
 دگر آنک از روشنک یاد کرد
 پرستنده⁶ تست⁶ ما بنده ایم
 درودت⁷ فرستاد و پاسخ⁸ نوشت
 چو شاه زمانه ترا برگزید¹⁰
 نوشتیم نامه سوی مهتران
 که فرمان داراست فرمان تو
 فرستاده‌ها جامه¹⁴ و بدره¹⁵ داد
 چو رومی بنزد سکندر رسید
 وزان تخت و آیین و آن بارگاه
 سکندر ز گفتار او گشت شاد

60

65

۴

چو آمد سخنها²¹ دارا²¹ براند
 بخوبی²³ بی‌پیوند²⁴ گفتار تو²⁵
 چو دیدی ز ما کن برو آفرین
 یکی تاج پر²⁶ گوهر شاهوار
 صد²⁷ اشتر²⁸ ز هر گونه دیما بزر²⁹
 بدره درون کن ز بهر نثار

ز عـوریه مادرش را بخواند
 بدو گفست نزد دلاری²² شو
 بی‌برده درون روشنکرا بی‌ین
 بمر طوق با یاره و گوشوار
 صد اشتر ز گسترده‌ها بمر
 هم از گنج دینار چون³⁰ سی هزار

70

75

بدیوانها-IV ایوان بود-K⁴ بگیتی میداد-IV³ خورشیدرا-K² بجاه-IV¹
 نامه چون-K, I, IV, VI⁹ نامه-I⁸ درودش-VI⁷ پرستنده گشت و-I⁶ I-6. on.⁵
 فرمان-VI¹³ VI-6. on.¹² بزرگان و-I, IV¹¹ بزرگان-K¹⁰ ورا برکشید-VI¹⁰ بوستان
 باز-VI¹⁸ VI-IV¹⁷ ب-IV¹⁷ گنج و-VI¹⁶ بدره-IV, VI¹⁵ بدره-K, I¹⁴
 ابا او سخنها فراوان-VI²¹ بآرام شد تاج بر سر-K, I, IV²⁰ زندست-VI, I¹⁹ گفت
 نامور-VI²⁶ VI-K²⁵ بپارای-VI²⁴ بچربی-I²³ گل آرای-I نزدیک آن کار-K²²
 دینارگان-VI³⁰ اگر بیشتر بایدت بیشتر-K²⁹ استر-I, IV, VI²⁸ ده-I, IV, VI²⁷

دگر هرچ بآید همه سر بر سر²
 بر آیین خوبان خسرو پرست
 ز راه و ز آیین⁶ شاهان مکاه⁷
 ده از فیلسوفان شیرین زبان⁸
 پذیره شدندش فراوان مهان¹⁰
 خود و نامداران بآیین خویش¹¹
 که بر چشم گنج درم¹⁴ گشت خوار
 همه نامداران شدند انجمن
 که شد در جهان روی¹⁹ بازار تیز
 ز زرین و سیمین وز²² رنگها²³
 ز افگندنی و پراگندنی
 ز شمشیر هندی بزین²⁵ نیام
 ز گوپال وز خنجر هندوان²⁶
 کسی²⁸ در جهان بیشتر زان ندید²⁹
 چهل مهد زرین بیماراستند³¹
 نشست اندرو³² روشنک شادمان

ز رومی کنیزک چو سیصد¹ بمر
 یکی جام زر³ هر یکی را بدست
 ابا⁴ خویشتن خادمان بر⁵ راه
 بشد مآدر شاه با ترجمان
 چو آمد بنزدیک⁹ اصفهان
 بیامد ز ایوان دلارای¹¹ پیش
 بدلهای¹³ کردند چندان نثار
 بایوان¹⁵ نشستند با رایزن
 دلارای¹⁶ برداشت¹⁷ چندان¹⁸ جهیز
 شتر در شتر رفت²⁰ فرسنگها²¹
 ز پوشیدنی و ز²⁴ گسترده
 ز اسپان تازی بزین²⁵ ستام
 ز خفتان و از خود و برگستوان
 چه مایه²⁷ بریده چه از نابرید
 ز ایوان³⁰ پرستندگان خواستند
 یکی مهد با چتر و با خادمان

80

85

90

1 K, I, IV, VI [تو - K دو - IV] سیصد کنیزک - K, I, IV, VI

2 K, I, IV, VI اگر بیشتر بایدت بیشتر - I, IV, VI, 74; см. б. 74; I, IV, VI
 3 K, I, IV, VI نگاه - K 7 بمر هیچ از داد - VI 6 را - VI 5 تو با - I, IV, VI 4 ده - IV, VI
 8 K, VI 9 روشن روان I - вместо бб. 79, 80 дает после б. 81: 10 بیامد بنزدیک شهر - K 9

* پذیره شدندش فراوان مهان
 11 K 12 K 13 IV 14 K 15 VI 16 K, I 17 K, I, IV, VI 18 I, IV 19 VI 20 K 21 I, IV 22 VI 23 K 24 K 25 I, IV 26 K, I 27 I, IV 28 K, I, VI 29 I, IV 30 K 31 K 32 VI

* بیامد [نیامد - IV] ازان بر بداندیش تاب
 30 K 31 K 32 VI

درم^۲ بود و دینار و اسپ^۳ و سپاه^۴
 پر از خنده لبها و دل^۷ پر ز خون
 ز بر مشک سارا^۶ همی^۹ بیخستند
 سکندر بدو^{۱۰} کرد چندی نگاه
 تو گفستی خرد پروریدش بمهر
 سکندر بروبر همی جان فشاند
 همی رای زد شاه بر پیش و کم
 خردمندی و شرم و شایستگی^{۱۴}
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 بشاهی برو خواندند آفرین
 بهر جای ویرانی^{۱۸} آباد شد^{۱۹}

ز کاخ دلرای^۱ تا نهم راه
 بهستند آذین^۵ بشهر اندرون
 بران چتر دیها درم ریختند
 چو ماه اندر آمد بمشکوی شاه
 بران^{۱۱} برز و بالا و آن خوبچهر
 چو مادرش بر تخت زرین نشاند
 نشستند یک^{۱۲}. هفته با او بهم
 نمود^{۱۳} جز بزرگی و آهستگی
 ببردند ز ایران^{۱۵} فراوان نثار
 همه شهر ایران و توران و چین^{۱۸}
 همه روی گیتی^{۱۷} پر از داد شد

95

100

۵

شگفت آیدت کاین سخن بشنوی
 نکردی^{۲۳} جز از^{۲۴} دانش و^{۲۵} رای صید^{۲۶}
 نشست کیمان افسر^{۲۸} موبدان

چنین گفت گوینده پهلو
 یکی شاه بد هندرا^{۲۰} نام^{۲۱} کید^{۲۲}
 دل بخردان داشت و مغز^{۲۷} ردان

105

VI-доб.: VI-اسپ سپاه-^۴ I گنج-^۳ VI گهر-^۲ K, I, IV, VI گل آرای-^۱ K, I

چو آمد بنزدیک سرحد روم * شد آراسته یکسر آن بر و بوم
 ساری-^۸ JI لمی پر ز خنده رخی-^۷ VI نشستہ نگارین بمهد-^۶ VI آیین-^۵ IV
 نشستہ بیک-^{۱۲} I, VI دران-^{۱۱} VI بدان-^{۱۱} I, IV درو-^{۱۰} IV, VI مشک و دینار می-^۹ I
 ازو-^{۱۳} K, I, IV, VI: доб.-^{۱۴} K, I, IV, VI

نگه کرد بیدار چیزی [چیزی ازو بد-^{VI}] ندید * دلش مهر [رای-^I] و پیوند او برگزید
 کشور-^{۱۷} VI ملوک ایران و اکابرها-^B شهریاران ایران زمین-^{۱۶} VI ایوان-^{۱۵} K
 و من آثار عمارة الاسکندر فی: доб.-^{۱۹} B هرا نجا که ویران بد-^{۱۸} VI
 ممالک ایران مدینة بایصهان یقال لها جی بنیت علی مثال الحیة و ثلاث مدائن بخراسان
 رای-^{۲۱} IV شاهرا هند بد-^{۲۰} IV مدینہ هراة و مدینة مرو و مدینة سمرقند
 IV-^{۲۷} و داد کام-^{۲۶} K ز دانش بجز-^{۲۵} VI بجز-^{۲۴} IV نبودش-^{۲۳} K کید نام-^{۲۲} K
 فرء-^{۲۸} I, IV رای

همی خواب دید این شگفتی نگر
 بگفتار و¹ دانش توانا بدند
 هرآنکس که دانا بد و رایزن
 نهفته پدید² آورید از نهفت
 پر اندیشه شدشان⁴ دل و روی زرد
 خردمند وز مهتران یادگار
 ز⁶ گیتی بدانش⁷ رسیده⁸ بکام
 نشستهش بجز داد و دام نیست
 چو مارا بمردم همی نشمرد
 ز آزار¹¹ مردم بییکسو بود¹²
 پرستنده مردی و بختی بلند
 مگو¹⁴ و ز نادان گزارش مجوی¹⁵
 کزین پر هنر بگذری نیست راه
 باواز¹⁸ مهتران بیامد¹⁹ ز²⁰ جای
 بدان تا سپهبد نباشد²¹ دژم
 بپرسید داندنده را چون سزید
 که در²³ کوه با غرم داری نشسته
 گزارش کن و یکبیک²⁵ هوش²⁶ دار
 بگفتم²⁸ بآرام بی²⁹ ترس و پای
 بدو اندرون ژنده پیلی سترگ³¹
 بپیش اندرون تنگ سوراخ بود

دمادم بده شب پس یک دگر
 بهندوستان هرک دانا بدند
 بفرمود تا ساختند انجمن
 همه خوابها پیش ایشان بگفت
 کسی آنرا گزارش ندانست³ کرد
 یکی گفت با کید کای شهریار
 یکی نامدارست⁵ مهتران بنام
 بشهراندرش خواب⁹ و آرام نیست
 ز تخم گیاهای کوهی خورد
 نشستنش با غرم¹⁰ و آهو بود
 ز چیزی بگیتی¹⁸ نیابد گزند
 مرین خوابها را بجز پیش اوی
 چنین گفت¹⁶ با دانشی کید¹⁷ شاه
 هم‌انگه باسپ اندر آورد پای
 حکیمان برفتند با او بهم
 جهاندار²² چون نزد مهتران رسید
 بدو گفت کای مرد یزدان پرست
 بژرفی بدین خواب من گوش²⁴ دار
 چنان دان که یک شب خردمند و²⁷ پای
 یکی خانه دیدم چو کاخی بزرگ³⁰
 در خانه پیداتر³² از کاخ بود

یادگارست - I, IV⁵ شان شد - K, IV⁴ نیارست - VI³ برون - VI² و - I¹
 گور - I, IV¹⁰ جای - VI⁹ رسیده بدانش - VI⁸ ز دانش - K⁷ ب - K⁶ نامدار نیست - VI⁶
 بگیتی ز چیزی - IV⁴ ز گیتی بچیزی - K¹³ VI⁶ - 6. on.¹² آرام - I, IV¹¹ آرام و - K¹¹
 درآمد - IV¹⁹ بر آواز - K, VI¹⁸ گفت - K¹⁷ گفته - K¹⁶ 14 IV - 6. on.¹⁵ بگوی - IV¹⁴
 هوش - I, IV²⁴ بر - VI²³ سپهدار - K²² VI²¹ - 6. on.²⁰ نماید - VI²¹ نباشد سپهبد - K, I, IV²¹ ب - VI²⁰
 با - II²⁹ نشسته - VI²⁸ و - K²⁷ گوش - I, IV²⁶ کن این را و هم - K²⁵
 پیدا نه - I, IV³² نژد - K³¹ بلند - K³⁰

تَنَشْرَا ز تَنگِی نَکَرْدِی¹ زِیَان
 بَماندِی² بَدان³ خَاخَه خَـرَطـوـم اوی
 تَهی مَاندِی⁶ از مَن ای⁷ نِیکِ بَخْت
 بَسَر بَرَنَهـاـدِی⁹ دِلا فِرَوز تاج
 یِکی نَغز کَرِپَاسِ دِیدم بَخواب
 رِخَان از کَشـپِـدَن شَدِه لَازِوَر د
 نَه مَرَدَم شَدِی¹² از¹³ کَشـپِـدَن سَتـوـه
 کَه مَرَدِی شَدِی¹⁴ تَشـنَه بَر¹⁵ جَوِیـمَـار
 سَر¹⁸ تَشـنَه از آب¹⁹ بَگَرِیـخـتِی
 چَه گَوِید²³ بَدِین خَوَاب نِیکِ گِمان²⁴
 کَه شَهـرِی بَدِی هَم بَه²⁵ نَزْدِیکِ آب
 یِکِـرَا ز کـوِری نَدِیدم بَخِشـم²⁷
 تَو گَفـتِی هَمی²⁸ شَارِـسـتـان بَر فِرَـوخت²⁹
 کَه شَهـرِی بَدَنَدِی هَمه دَر دَمَنـد
 هَمی دَر دَمَنـدِ آب³⁰ اِیـشـان³¹ بَچِـسـت
 تَنی دَر دَمَنـد و دلی پَر ز خُون
 هَمی چَارَه تَن دَر سـتـان³³ بَچِـسـت³⁴
 جَهـنـدَه³⁶ یِکِ بَارَه³⁷ دِیدم بَدِشـت
 بَدَنـدَان گِیَا تِیـز بَگِذَاشـتِی³⁸

گَـذَاشـتِی ز سـوِراخ پِیـل ژِیَان
 ز رَوزَن گَـذَاشـتِی تَن و بـوـم اوی
 دَگَر شَب بَدان⁴ گَـوَنَه⁵ دِیدم کَه تَخْت
 کِیـی⁸ بَر دَشـسـتِی بَران تَخْت عَاج 130
 سَه دِیگَر شَب از خَوَابم آمَد¹⁰ شَتـاب
 بَدو اَنـدَر آویـخـتَه چَهار مَر د
 نَه کَرِپَاسِ جَایِی دَرِید آن¹¹ گَـرَوه
 چَهارم چَـنـان دِیدم ای نَامـدَار
 هَمی آب¹⁶ مَـاهِی بَـرَو¹⁷ رِیـخـتِی 135
 جَـهـان²⁰ مَر د و آب از پِسی²¹ او دَوان²²
 بَه پَنـجـم چَـنـان دِید جَانم بَخواب
 هَمه مَر دَمَش کور بُوْدِی بَچِـشـم²⁶
 ز دَاد و دَهش و ز خَـرِید و فِرَـوخت
 شِشـم دِیدم ای مَـهـتـر اَر جَمَنـد 140
 شَدَنَدِی بَـپَـر سِـپِـدَن تَن دَر سـت
 هَمی گَفـت چَوـنِی بَدِرد اَنـدَر و ن
 رَسِیدَه بَلَب جَان³² نَا تَن دَر سـت
 چَو نِیـمِی ز³⁵ هَفـتـم شَب اَنـدَر گَـذَاشـت
 دَو پَا و دَو دَسـت و دَو سَر دَاشـتِی 145

دَران K-4 در آن IV, VI-بدین K, I-3 بمانده VI-2 نبودی VI-نیامد I, IV-1
 کسی K, IV-8 خسرو IV-یکی K, I, VI-7 ماده بود VI-6 خانه K, I, VI-5 بران VI-
 شدند VI-12 از K, I, IV, VI-11 آمد Z [پ-IV] خوابم K, I, IV, VI-10 نهاده K-9
 IV-18 برون I, IV-17 و I, IV-دوب. 16 وز VI-15 بدی K, I, IV, VI-14 زان I, IV-13
 چگویی VI-24 جوید K-23 دمان K-22 پی VI-21 جوان L-20 خواب I-19 بسی
 ندیدم بکین و VI-27 بخشم VI-26 نیک IV-تنگ K, I, VI-25 تو ای مرد بسپاردان
 و IV-دوب. 32 چاره تندرستان VI-31 از IV-دوب. 30 I-6. оп. 29 همه VI-28 بخشم
 خمیده IV, VI-چمنده K-36 چنین نیز K-35 I, VI-66. 142, 143 оп. 34 دردمندان K-33
 برداشتی K, VI-38 اسپ I, IV, VI-37

نبرد بر² تنش جای³ بیرون شدن
برابر نهاده بروی زمین
گذشته بخشکی برو سالیان
همی ریختند اندرو⁵ آب سرد
نه آن خشکرا دل⁷ پر از نم شدی⁸
بر آب و گیاه خفته بر⁹ آفتاب¹⁰
تنش لاغر و خشک و¹⁸ بی آب روی
کلان¹⁵ گاو گوساله بی زور¹⁶ و تاو
نرنجی همی¹⁷ تا بدین سر دهم¹⁸
وزو بر زبر¹⁹ برده²⁰ ایوان و کاخ²¹
ز خشکی لب چشمه گشته دژ
کزین پس چه خواهد بدن در جهان

چران داشتی از دو رویه¹ دهن
بهشتم سه خم دیدم ای پاکدین
دو پر آب و خمی تهی در میان
ز دو خم⁴ پر آب دو نیک مرد
نه از ریختن زمین کران⁶ کم شدی
نهم شب یکی گاو دیدم بخواب
یکی خوب¹¹ گوساله در¹² پیش اوی
همی شیر خوردی ازو¹⁴ ماده گاو
اگر گوش داری بخواب دهم
یکی چشمه دیدم بدشتی فراخ
همه دشت یکسر²² پر از آب و نم
سزد گر تو²³ پاسخ بگویی نهان²⁴

150

155

۶

بدو گفت ازین خواب دل بد مکن
نه آید بدین پادشاهی گزند
ز روم و ز ایران گزیده سران
خرد یار²⁷ کن رزم²⁸ اورا مجوی
کسی آن ندید از کهنان و مهان²⁹
کزو تا بد اندر زمین افسرت³⁰

چو بشنید مهرا ز کید این سخن
نه کمتر شود بر تو نام بلند
سکندر بیارد سپاهی²⁵ گران
چو خواهی که باشد²⁶ ترا آبروی
ترا چار چیزست کاندرا جهان
یکی چون بهشت برین دخترت

160

ریختندی درو - K⁵ دوان آورید - VI⁴ راه - K, I, IV³ از - VI² گونه - K, I¹
K¹⁰ در - K, I, IV, VI⁹ LI-66. 147-150 on.⁸ لب - K, VI⁷ آن دو تا - VI این دوان - IV⁶
همان - IV¹⁵ ازان - VI¹⁴ و - VI¹³ بد - IV¹² خشک - VI خرد - K, I, IV¹¹ ماهتاب
ترا در هنرها همی سر نهم - VI نهم - K, I, IV¹⁸ بتن - K, I, IV¹⁷ توش - IV فر - K, I¹⁶
مران چشمهرا هر سوی - VI²¹ فرو برده دید - IV²⁰ (takl) وزو بر نه - I فروتر زبر - LI¹⁹
بیارد سکندر سپاه - IV²⁵ گشایی زبان - VI²⁴ پ - K, I, VI²³ و کشور - VI²² راه و شاخ
آشکار و نهان - IV²⁹ جنگ - K, I, IV, VI²⁸ تازه - VI یاد - K²⁷ ماند - VI²⁶

- دگر فیلسوفی که داری نهان
سه دیگر پزشکی که هست ارجمند 165
چهارم قدح کاندرو ریزی آب
ز خوردن نگیرد کمی آب اوی⁴
چو آید بدین باش و⁵ منسگال جنگ
پسند⁷ نباشی تو با لشکرش
چو بر کار تو رای فرخ کنیم¹¹ 170
یکی خانه دیدی و¹³ سوراخ تنگ
تو آن خانه را همچو گیتی شناس
که بیدادگر باشد و کژگوی¹⁴
ازین پس بیاید¹⁸ یکی پادشا
بدل سفله باشد بتن ناتوان 175
کجا زبردستانش باشند شاد
دگر آنک دیدی²² ز²³ کرپاسی نغز
نه کرپاسی نغز از کشیدن درید
ازین پس بیاید یکی نامدار
یکی مرد پاکیزه²⁵ و²⁶ نیکخوی 180
یکی پیر²⁸ دهقان²⁹ آتشپرست

جام إذا - ب گرم و نه - VI گرم نژ - I, IV³ بدانند کی - VI² که گوید همی - VI¹
ملأته بالهواء أو بالشراب لم ينقصه الشرب منه و إن شربته منه مع الندماء عشر سنين
احدها بنت...: «порядок «чудесных вещей»: B - VI قتاب وی - VI قتاب اوی - K, I, IV⁵ وی - VI⁴
پسند - IV⁷ оп. و - J, K⁶ ... و الثانی جام... و الثالث طیب... و الرابع فیلسوف
نهیم - K, I, IV, VI¹¹ کشورش - K, I, IV, VI¹⁰ جنگ - K, I, IV, VI⁹ چاره و - I, IV⁸
17 K, I, IV, VI¹⁷ نمازد - VI¹⁶ بجز - VI¹⁵ زشت گوی - K¹⁴ ز - I¹³ دهیم - K, I, IV, VI¹²
گفتی - K²² 174-176 оп. VI-66²¹ تیز و - K, I²⁰ تنش - IV¹⁹ بباشد - I¹⁸ بروی - VI¹⁷
بدین دین بزرگان - I²⁷ پاکیزه - K, IV, VI²⁶ با کینه - I²⁵ آنرا - I, IV²⁴ که - VI²³
گیرم - IV³¹ بی واز - VI³¹ که او واز - K و J³⁰ -I-доб. و I²⁹ -I-доб. مرد - I نام - K, VI²⁸
نگیرد - K, IV, VI³² دنیا - VI

دگر دین موسی که خوانی جهود
 دگر دین یونانی آن پارسا²
 چهارم بیاید همین⁴ پاکرای⁵
 چنان چار سو از پی پارسا
 تو کرپاسرا دین یزدان شناس
 همی درکشد این ازان آن ازین
 دگر تشنه‌یی کو شد¹⁰ از¹¹ آب خوش
 زمانی بیاید که¹² پاکیزه مرد
 بکردار ماهی بدریا شود
 همی¹⁷ تشنگانرا بخواند¹⁸ بر آب¹⁹
 گریزند زان²¹ مرد دانش‌پژوه
 به پنجم که دیدی یکی شارسستان
 پر از خورد و داد و خرید و فروخت
 ز کوری یکی دیگری را ندید
 زمانی بیاید کزان سان شود²⁷
 بدیشان²⁸ بود دانش‌شومند²⁹ خوار
 ستایندۀ مرد نادان شوند
 همی داند آنکس که گوید³¹ دروغ
 ششم آنک دیدی بر اسپ پی دو سر

185
190
195
200

¹ K, I, یکی—VI همان—I² پادشا—VI³ پارسا—VI⁴ جهان—K⁵ خاک—K, I, VI⁶ دین پای—VI
 I—б. стоит после б. 187.⁷ K—б. оп.⁸ که—I, IV⁹ را او—I اورا—K, IV, VI¹⁰ د—I¹¹ شود ز—VI¹² سر—IV آمد—I¹³
 پداب—I بآب—K, VI¹⁴ نماید—IV¹⁵ همه—K, VI¹⁶ (так!) کدازد کند—VI¹⁷ آن—K¹⁸ گریزان ازان—K¹⁹ که—K²⁰ زمین—K, VI²¹ که—K²² K, VI²³ برکشید—(метр нарушен); I, IV²⁴ بران—IV
 ستایش—K, I, IV²⁵ و—VI²⁶ K, I, IV²⁷ بود—K, I, IV²⁸ برانسان—IV²⁹ و—VI³⁰ K, I, IV³¹ داند—VI³²
 نمد از قنشی ره—I, IV³³ K³⁴ نچوید—I, IV³⁵ I, IV³⁶ داند—VI³⁷

شود شاد و سیری نیابند¹ نیز
 نه دانش‌پژوهی و نه³ شهره‌یی
 کسی را نیباشند فریادرس
 یکی زو⁶ تهی مانده بد⁷ تا بدم⁸
 میانه یکی خشک و¹⁰ بی‌بر¹¹ بدی
 که درویش گردد چنان سست و خوار
 ز درویش پنهان کند¹⁴ آفتاب
 دل مرد درویش زو گشته¹⁶ ریش
 یکی با دگر چرب¹⁷ و شیرین‌زبان
 همی روزرا بگذرانند بشب²⁰
 ز گوساله¹⁹ لاغر او شیر جست
 جهان زیر نیروی بازو شود
 وزو چیز خواهد همی تن‌درست
 نه زو باز دارد بتن رنج خویش
 بگرد اندرش آبهای چو²⁴ مشک
 نه²⁸ آن آبهارا گرفتگی شتاب
 که اندر جهان شهریاری بود²⁸
 پر از غم بود جان تاریک اوی
 که²⁹ سازند زو³⁰ نامدار³¹ افسری

زمانی بیایند که مردم بچیز
 نه درویش یابد ازو² بهره‌یی
 جز از خویش‌تن را نخواهند بس⁴
 بهفتم که پر آب دیدی سه⁵ خم
 دو از آب دایم سراسر⁹ بدی
 ازین پس بیاید یکی روزگار
 که گر ابر¹² گردد¹³ بهاران پر آب
 نیارد بدو نیز¹⁵ باران خویش
 توانگر بیغشید همی این بران
 شود¹⁸ مرد درویشرا¹⁹ خشک لب
 دگر آنک گاو²¹ چنان تن‌درست
 چو کیوان بمرج ترازو شود
 شود کار²² بیمار و درویش سست
 نه هرگز گشاید سر²³ گنج خویش
 دگر چشمه‌یی دیدی از آب خشک
 نه²⁵ زو بردمیدی یکی روشن آب
 ازین پس یکی²⁷ روزگاری بود
 که دانش نباشد بنزدیک اوی
 همی هر زمان نو کند لشکری

205

210

215

زان- I⁶ دو- II, I, IV⁵ کس- IV, VI⁴ گر- K, I³ ز کس- VI² نیابدش- I¹
 I, VI¹⁰ و- I, VI¹¹ سر تا بسر- VI⁹ و دو دیگر بنم- K⁸ سر- IV, VI⁷
 یاد- K¹⁷ را کرده- VI¹⁶ تیز- IV¹⁵ کنند- II¹⁴ گیرد- II¹³ آب- II¹² ناتر- IV¹²
 کاری- VI²¹ VI- 66. 209, 210. 20 ازان- K, I, IV¹⁹ شده- K, I, IV¹⁸ گر خوب
 K, I²⁸ ترا- K²⁷ که- VI²⁶ چو- VI²⁵ آبها همچو- I²⁴ در- VI²³ کاو- IV²²
 IV-доб.:

جهان سربسر تیره از رنج اوی * ز نیکی [تنگی- K] تهی مانده [ماند- K]
 آن [از- K] گنج اوی

بستاند از هر کسی- VI³¹ سازد ازو- I³⁰ ب- IV²⁹

220 سرانجام لشکر نماند¹ نه شاه
 کنون این زمان⁴ روز⁵ اسکندرست
 چو آید بدو ده تو این چار چیز
 چو خشک بود داری و را بگذرد
 ز مهران چو بشنید دید⁷ این سخن
 بیامد سر⁸ و چشم⁹ او بوس داد
 225 ز نزدیک دانا چو برگشت شاه
 بیاید نو² آیین یکی پیشگاه³
 که بر تارک مهران افسرست
 بر آنم که چیزی نخواهد بنیز⁶
 که دانش پژوهست و دارد خرد
 برو تازه شد روزگار کهن
 دلارام¹⁰ و¹¹ پیروز برگشت شاد
 حکیمان برفتند با او بر¹²

۷

230 سکندر چو کرد اندر ایران نگاه
 همی¹³ راه و¹⁴ بی راه لشکر کشید
 بجایی که آمد سکندر فراز
 ازان مرز کس را¹⁷ بمردم نداشت
 چو آمد بران نهارستان بزرگ
 بزبان مرز لشکر فرود آورد
 نویسنده نامه را خواندند
 یکی نامه بنوشست نزدیک کید
 235 ز اسکندر راد²² پیروزگر
 سر نامه بود²³ آفرین از نخست
 ز کار آن گزیند که بی رنج تر
 بدانست کورا شد آن تاج و گاه
 سوی کید هندی سپه برکشید¹⁵
 در شارسهستانها گشادند باز¹⁶
 ز ناهید مغفر همی برگذاشت¹⁸
 که میلاد خواندیش کید سترگ
 همه بوم ایشان سپه گسترید¹⁹
 پیش سکندرش بنشانند
 چو شیری که ارغنده²⁰ گردد بصید²¹
 خداوند شمشیر و تاج و کمر
 بدانکس که دل را بدانش بشست
 چو خواهد که بردارد از گنج²⁴ بر²⁵

نخواهند نیز-IV-6⁶ دور-IV-5⁵ روزرا-I-4⁴ زیرگاه-K-3³ بر-IV-2² نه باید-I-1¹
 op. و-IV-11¹¹ دلرای-VI-10¹⁰ روی-VI-9⁹ بر-K, VI-8⁸ چو مهران بکید آورد-K-7⁷
¹² I, IV-доб.:

بیامد همانگه آرام خویش * پراگند گرد جهان نام خویش
 VI-16¹⁶ op. و-VI-14¹⁴ همه-K, I, IV, VI-13¹³ K, I, IV, VI-15¹⁵ op. و-VI-14¹⁴ op. و-VI-14¹⁴ op. و-VI-14¹⁴ op.
 فراشت-IV-18¹⁸ بمردی کسی را-VI-17¹⁷ K, I-6¹⁹ op. آزرده-I-20²⁰ K, I-6¹⁹ op. فراشت-IV-18¹⁸ بمردی کسی را-VI-17¹⁷
 VI-25²⁵ رنج-I, IV-24²⁴ کرد-K, I, IV, VI-23²³ راد و-I شاه-JI-22²² ز صید-I-21²¹ آلوده-VI-25²⁵
 b. op.

بدو¹ دارد امید و زو ترس و باک
جهاندار پیروز را سایه ایم
که روشن کند³ جان تاریک تو
منه⁶ پیش و این را سگالش مگیر
هماندر زمان سوی فرمان گرای
سر و⁷ تاج و تختت پی پی بسپرم

گراینده باشد بیزدان پاک
بداند که ما تخت را² مایه ایم
نوشتیم یکی نامه نزدیک تو
هم⁴ آنکه⁵ که بر تو بخواند دبیر
اگر شب رسد روشنی را مپای
وگر بگذری زین سخن نگذرم

240

۸

فرستاده پادشاه را بدید
بنیکی⁸ بر خویش بنشاختش⁹
زمانی نگردم¹¹ ز پیمان اوی¹²
بیایم¹³ دمان¹⁴ گردن افراخته
نه نزدیک آن¹⁶ پادشاه¹⁷ زمین
قلم خواست هندی و چینی حریر
بیاراست بر سان باغ بهشت
خداوند پیروز و¹⁸ به¹⁹ روزگار²⁰
خداوند مردی²² و هوش²³ و هنر
نه پیچید سر مردم پارسا
ز دارنده لشکر و تاج و تیغ
کسی را نبود²⁴ آشکار و نهان
بدین گونه اندر جهان چار چیز

چو نامه بر کید هندی رسید
فراوانش بستود و بنواختش
بدو گفت شادم ز¹⁰ فرمان اوی
ولیکن برین گونه ناساخته
نماید¹⁵ پسند جهان آفرین
همانکه بفرمود تا شد دبیر
مران نامه را زود پاسخ نوشت
نخست آفرین کرد بر کردگار
خداوند بخشنده و²¹ دادگر
دگر گفت کز نامور پادشا
نشاید که داریم چیزی دریغ
مرا چار چیزست کاندر جهان
نماید کسی را پس از من²⁵ بنییز

245

250

255

همانا- VI-⁵ هر- IV- بد- I-⁴ بفرزد آن- VI-³ بر تخت ما- K-² ازو- I, IV-¹
پ- K, I, VI-¹⁰ بر خویشتن جایگه ساختش- VI-⁹ پندگی- I-⁸ و- JI-⁷ نبد- K-⁶
- I, IV-¹⁵ برش- VI-¹⁴ نیایم- K, VI-¹³ IV- 66. 245, 246 on-¹² نگردم زمانی- K-¹¹
IV-²⁰ پیروزی- I- پیروزی و- K-¹⁹ و- VI-¹⁸ پادشاهی- I-¹⁷ شایسته- IV-¹⁶ نیاید
K, -²⁵ کسی آذرا ندید- IV-²⁴ رای- K-²³ فرمان- VI-²² بخشنده- IV, VI-²¹ پروردگار
جز از [پس از- K] من کسی را- VI-

ازان تـازـه گـردـد دـل و کـیـش اوی
بیایم پرسشش کنم بنده وار

فرستم چو فرمان دهد¹ پیش اوی
ازان پس چو² فرمایدم شهریار

۹

بگفت آنچه بشنید و نامه بداد
بنزدیک آن نامور باز شو
کسی را نبود آشکار و نهان
سپهر آفرینش نخواهد فزود⁷
بکردار آتش به پیمود راه
که کس را بگیتی نبودست نیز
که⁸ نا دیدنی پاک⁹ نابود¹⁰ نیست
بپردخت و بنشست با رهنمای
ز هر در فراوانش بنواختند¹¹
که من دختری دارم اندر نهفت
شود تیره از روی آن ارجمند
همی آید از دو لبش¹³ بوی شیر
گلفشان¹⁵ شود¹⁶ چون سراید¹⁷ سخن
همی داستانشرا²⁰ خرد پرورد
چنو در زمانه نهدست کسی²⁴
دل²⁵ شرم و²⁶ پرهیز دارد بدست
وگر²⁹ آب سرد اندرو افگنی

فرستاده آمد بکردار بداد
سکندر فرستاده را گفت رو
بگویش که آن چیست کاند³ جهان
بدیدد⁴ خود⁵ بودنی⁶ هرچ بود
بیامد فرستاده از نزد شاه
چنین گفت با کید کاین چار چیز
همی شاه خواهد که داند که چیست
چو بشنید کید آن ز بیگانه جای
فرستاده را پیش بنشاختند¹¹
ازان پس فرستاده را¹² شاه گفت
که گر بیندش آفتاب بلند
کمندست گیسوش هم رنگ قیر
270 خم آرد ز بالای او¹⁴ سرو بن
ز دیدار و چهرش سخن¹⁸ بگذرد¹⁹
چو خامش بود²¹ جان²² شرمست و²³ بس
سپهر بندنژادست و یزدان پرست
275 دگر²⁷ جام دارم²⁸ که پر می کنی

۱ K, I, IV, VI - فرمایدم ۲ K, I, IV - که ۳ VI - اندر ۴ K, I, IV - دیدند ۵ ل - ۶
ختش - IV ۱۱ با بود - IV ۱۰ نیست - VI یا ز - K ۹ ز - K ۸ ۷ VI - б. оп. دیدنی - K ۶
سرافشان - IV ۱۵ آن - VI ۱۴ هنوز از لبان آیدش - VI ۱۳ فرستاده را در زمان - I ۱۲
VI - ۱۹ خرد - K, I, IV, VI ۱۸ شکرریز گردد بگاه - VI بگوید - K, IV ۱۷ کند - K, IV ۱۶
оп. و - K ۲۳ جای - I, IV - کان - K ۲۲ شود - IV ۲۱ تو گویی روانش - VI ۲۰ نگردد
و یا - VI ۲۹ دارد - K ۲۸ یکی - K, I, IV, VI ۲۷ و VI - доб. ۲۵ VI - б. оп. ۲۴

نشینند² نگرده می از جام کم
 شگفت آنک کمی نگیرد ز خورد
 که عادت بگوید⁶ چو بیند سرشک
 ز دردی نه پیچد⁷ جهاندار شاه
 یکی فیلسوفست نزدیک من
 ز گردنده⁹ خورشید و رخشنده¹⁰ ماه
 پی¹¹ باره¹² با باد ازم باز گشت
 دل شاه گیتی چو گل برشگفت
 بدین چار چیز او¹⁵ جهانرا بهاست¹⁶
 درخشان¹⁷ شود¹⁸ جان¹⁹ تاریک من
 برین نیکویی باز گردم بجای

بده¹ سال اگر با ندیمان بهم
 همت³ می دهد⁴ جام⁵ هم آب سرد
 سووم آنک دارم یکی نو پزشکی
 اگر باشد او سالیمان پیش گاه
 چهارم نهان⁸ دارم از انجمن
 همه بودندیها بگوید بشاه
 فرستاده نامور باز گشت
 پیامد چو¹³ پیش سکندر بگفت
 بدو گفت اگر باشد این گفته¹⁴ راست
 چو اینها فرستند نزدیک من
 بر و سووم اورا نیکویم بپای

280

285

۱۰

خردمند و²⁰ با دانش و بی²¹ گزند
 پر از پوزش و رنگ و بوی²³ و نگار
 ازین پرهنگر نامداران²⁷ خویش
 جهانجوی و²⁹ پردانش³⁰ و رهنمای
 نه³¹ پیچند با³² رای باریک³³ تو
 همانا³⁴ باشد همانجا بجای

گزین کرد زان رومیان مرد چند
 یکی نامه بنوشت پس²² شهریار
 که نه²⁴ نامور²⁵ استواران²⁶ خویش
 خردمند و بادانش و²⁸ شرم و رای
 فرستادم اینک نزدیک تو
 تو این چیزها را بدیشان نمای

290

¹ K, I, I — همی — ² IV, VI — بنوشد — ³ I, IV — می دهد — ⁴ VI — ⁵ K, I, I — بخشنده — ⁶ I — تابنده — ⁷ K — نهان جهان — ⁸ K — ننگ — ⁹ K, IV, VI — راه — ¹⁰ I, IV — ¹¹ I, IV, VI — بدن — ¹² I, IV, VI — ¹³ K, IV, VI — ¹⁴ K, IV, VI — ¹⁵ I — ¹⁶ K, I, IV, VI — ¹⁷ I, VI — ¹⁸ K, I, IV, VI — ¹⁹ VI — ²⁰ K — ²¹ I — ²² K, IV, VI — ²³ K, IV, VI — ²⁴ I — ²⁵ I, IV, VI — ²⁶ I, IV, VI — ²⁷ K, I, VI — ²⁸ K, I — ²⁹ K — ³⁰ IV — ³¹ I — ³² I, IV, VI — ³³ I — ³⁴ K, I, IV —

295 چو من نامه یابم ز پیران¹ خویش
 که بگذشت⁴ بر چشم ما چار چیز
 نویسم یکی⁶ نامه دلپسند⁷
 خردمند نه¹⁰ مرد رومی برفت
 چو سالار هند آن سرانرا بدید
 چنان چون بمایست بنواختشان
 دگر روز چون آسمان گشت زرد
 300 بیماراست آن¹⁵ دختر شاهرا
 بخانه درون تخت زرین نهاد
 نشست از بر تخت خورشیدچهر
 برفتند بیدار نه¹⁶ مرد پیر
 فرستادشان شاه سوی عروسی
 305 بدیدند پیران رخ دخت شاه
 فروماندند اندرو خیره خیر
 خردمند²² نه²³ پیر مانده بجای
 نه جای گذر دید ازیشان یکی
 چو فرزندگان دیرتر ماندند
 310 چنین گفت با رومیان شهریار
 همو آدمی²⁴ بود کان²⁵ چهره داشت

1 IV — 293 op. 2 K, I — 290 op. 3 VI — 66. 4 K, IV, (гаплогрaфия). 5 K, I, IV, VI — 6 K, IV, VI — 7 K, VI — 8 K, I — 9 I — 10 I — 11 K, I, IV — 12 VI — 13 K, I, IV — 14 VI — 15 K, I, IV — 16 I, IV — 17 K — 18 K — 19 K — 20 IV — 21 K, I, IV, VI — 22 VI — 23 I, IV — 24 K, IV, VI — 25 K, IV — 26 VI

در^۱ ایوان چنو^۲ کس نیمیند^۳ نگار^۴
فرستیم^۵ یک نامه نزدیک شاه
گرفتند قرطاس و قیمر و^۶ قلم
که^۹ قرطاس ز انقاس شد ناپدید
بنزد^{۱۰} سکندر بمیلاد^{۱۱} تفت
ز گفتارشان در شگفتی بماند
صفت کرده بودند لیک^{۱۴} اندکی
که بخیخ که دیدیم^{۱۵} خرم^{۱۶} بهشت
برین بر فزونی مجویید^{۱۷} نیز
شما با فغستان^{۱۹} بنه^{۲۰} برنهد
ازو در جهان یافتیم^{۲۱} داد و بس

بدو گفت رومی که ای شهریار
کنون هر یکی از یک اندام ماه
نشستند پس فیلسوفان بهم
نوشتند هر موبدی ز^۷ آنک^۸ دید
ز نزدیک ایشان سواری برفت
چو شاه جهان نامه‌هاشان^{۱۲} بخواند
بنامه هر اندام را زو^{۱۸} یکی
بدیشان جهاندار پاسخ نوشت
کنون باز گردید با چار چیز
چو منشور و^{۱۸} عهد من اورا دهید
نیازارد اورا کسی زین سپس

315

320

۱۱

بیامد بنزدیک پیران روم^{۲۳}
بدیدند با رنچ دیده سوار
بران نامور بارگاه آمدند
که از رنچ اسکندر آزاد شد^{۲۴}
چو پیغام آن شاه خودکامها^{۲۵}

فرستاده برگشت زان مرز و^{۲۲} بوم
چو آن موبدان پاسخ شهریار
از ایوان بنزدیک شاه آمدند
سپهدار هندوستان شاد شد^{۲۴}
برو بر بخواندند پس^{۲۵} نامها

325

اگرچه بسی بردمان-IV^۴ که دیدم من آن خوب چهره-I^۳ چنین-K^۲ بر-K^۱

روزگار K, I, IV, VI-دوب.:

ندیدند کس روی اورا تمام * سلام علیکم علیکم [علیکم-IV] السلام

إِنَّا لَم نَنْظُر إِلَيْهَا وَ لَمَّا تَمَّت رُؤْيُنَا لَهَا وَ لَا لِمِثْنَا عِنْدَهَا أَكْثَرَ مِنْ سَلَامٍ وَ جَوَاب-ب

چو-^۹ K, IV آنچ-K^۸ ز-^۷ K, I, IV, VI رومی-VI^۶ نویسیم-VI^۵

نامهان را-I^{۱۲} از انجای-VI ز میلاد-I, IV خرامید-K^{۱۱} ز نزد-IV^{۱۰}

دیدند پیران-I^{۱۶} دیدید-IV^{۱۵} ازو-K, I, IV, VI^{۱۴} ز [در-VI] اندام او هر

سغفشان بسر-I^{۲۰} همان لحظه ز انجا-VI^{۱۹} و-^{۱۸} I, IV, VI مخواهید-VI

گشت-K, I, VI^{۲۴} تازه-K, I^{۲۲} یافتیم در جهان-K, I, IV, VI^{۲۱}

فروخواند او پاسخ-VI برو خواندند پاسخ-IV^{۲۶} IV-^{۲۵} K, I, VI

- خردمند و گویا² و روشن‌روان
 گزین کرد ازان یاره و تاج و گاه³
 ز چیزی که شایسته‌تر برگزید
 همان⁴ جامه و گوهر شاهوار⁵
 صد اشتر ز گنج درم⁶ بار بود⁷
 برو بافته⁸ زر و چندی گهر
 به پیملی گرانمایه‌تر¹⁰ زین نهاد
 همی رفت¹¹ با فیلسوف و پزشک
 همه سرکشان از می¹² جام مست
 یکی تاج بر سر ز مشک سیاه
 ز دیندار او شاد شد ناتوان¹⁶
 نشایست کردن بجه¹⁷ نگاه
 سر زلفرا¹⁸ تاب داده بغم
 تو گفستی که از ناز¹⁹ دارد سرشت²⁰
 همان موی و روی²¹ و سر و پای اوی
 همی آفرین خواند اندر نهان²²
 بران گونه بالا و چهر²⁴ آفرید
 بران لشکر روم موبد بدند
 برسم مسیحا و پیوند راست²⁶
 که شد ماهرا راه رفتن برنج
- گزین کرد پیران صد از¹ هندوان
 در گنج بی رنج بگشاد شاه
 همان گوهر و جامه نابرید
 ببردند سیصد شتروار بار
 صد⁶ اشتر همه بار دینار بود⁷
 یکی مهد پرمایه از عود تر
 بده پیل بر تخت زرین نهاد
 فغانستان ببارید خونین سرشک
 قندح هم‌چنان نامداری بدست
 فغانستان چو آمد بمشکوی¹⁸ شاه
 بسان گل زرد بر¹⁴ ارغوان
 چو سرو سهی بر سرش¹⁶ گرد ماه
 دو ابرو بمان و دو نرگس دژم
 دو چشمش چو دو نرگس اندر بهشت
 سکندر نگه کرد بالای اوی
 همی‌گفت کاینست چراغ جهان
 بدان دادگر کو سپهر²³ آفرید
 بفرمود تا هرک بخورد بدند
 نشستند و اورا بآیین بخواست²⁵
 برو²⁷ ریخت دینار چندان ز گنج

همه⁴ K, I, IV-66. 328, 329. 3 I-66. 328, 329. 4 K, I, IV-66. 328, 329. 5 VI-66. 328, 329. 6 K, I, IV-66. 328, 329. 7 K, I, IV-66. 328, 329. 8 K, I, IV-66. 328, 329. 9 K, I, IV-66. 328, 329. 10 K, I, IV-66. 328, 329. 11 K, I, IV-66. 328, 329. 12 K, I, IV-66. 328, 329. 13 I, IV-66. 328, 329. 14 K, VI-66. 328, 329. 15 I-66. 328, 329. 16 K, I, IV-66. 328, 329. 17 K, I, IV-66. 328, 329. 18 K, IV-66. 328, 329. 19 I-66. 328, 329. 20 VI-66. 328, 329. 21 K, I, IV-66. 328, 329. 22 VI-66. 328, 329. 23 VI-66. 328, 329. 24 VI-66. 328, 329. 25 I-66. 328, 329. 26 I-66. 328, 329. 27 K, I, IV-66. 328, 329.

بآیین او جای پرداخته
 که چون خیزد از دانش اندر نبرد
 فرستاد زی فیلسوف^۳ سترگ^۴
 سرون^۵ و میان و بر و^۶ پشت و یال
 بدانش مرا جان و مغز^۸ آگنی
 که این بند بر من نشاید^{۱۰} نهفت
 فرستاد بازش سوی^{۱۱} شهریار
 بیاورد آهنگرانرا^{۱۲} نهان
 از آهن یکی مهره‌ری ساختند
 چو دانا نگه کرد و^{۱۴} آهن بسود
 یکی آینه ساخت روشن چو زنگ^{۱۷}
 وزان راز^{۱۸} نگشاد بر باد لب
 همی داشت^{۱۹} تا شد سپاه و دژم
 بران^{۲۰} کار شد رمز آهن دراز
 فرستاد بازش هم‌اندر شتاب
 نگردد بزودی سپاه و دژم^{۲۲}
 بپرسید و بر^{۲۳} زیرگاهش نشاند
 همی دانش نامور باز جست
 که روغن بر اندامها بگذرد

چو شد کار آن سرو بن ساخته
 بپردخت ازان پس بداننده مرد
 پر^۱ از روغن^۲ گاو جامی بزرگ
 که اینرا باندامهادر بمال
 بیاسای تا^۷ ماندگی بفرگنی
 چو دانا پروغن نگه کرد^۹ گفت
 بجام اندرافکنند سوزن هزار
 بسوزن نگه کرد شاه جهان
 بفرمود تا گرد^{۱۳} بگداختند
 سوی مرد دانا فرستاد زود
 بساعت^{۱۵} ازان^{۱۶} آهن تیره‌رنگ
 ببردند نزد سکندر بششب
 سکندر نهاد آینه زیر نم
 بر فیلسوفش فرستاد باز
 خردمند بزود آهن چو آب
 زدودش ز دارو^{۲۱} کزان پس ز نم
 سکندر نگه کرد و او را بخواند
 سخن گفتش از جام^{۲۴} روغن نخست
 چنین گفت با شاه مرد خرد

350

355

360

365

VI-^۶ سرین-IV^۵ بزرگ-K^۴ فیلسوفی-K^۳ مملؤا من السم-B^۲ هم-JI^۱
 K,^{۱۱} نماند-K^{۱۰} و LI, K, VI-دوب.^۹ مغز جان-VI^۸ بیاسا که این-VI^۷ و оп.
 فرستاد-I, K,^{۱۵} و-IV^{۱۴} جمله-VI^{۱۳} آهنگری‌را-I, IV, K,^{۱۲} بر-I, IV, VI
 دفنها تحت-B^{۱۹} باز-K^{۱۸} بزرگ-IV^{۱۷} فرستاد و زان-VI^{۱۶} چو بشناخت-IV^{۱۶}
 در-VI^{۲۳} 361-363 оп. K, I, IV-66. میداد تنم-VI^{۲۲} بدارو-VI^{۲۱} دران-VI^{۲۰} الارض
 و K, I, IV-دوب.^{۲۴}

تو گفتی که از فیلسوفان شهر
 بیاسخ چنین گفتم ای² پادشا
 چو سوزن پی و استخوان بشمرد
 بیاسخ بدان چنین گفت⁵ شاه
 370 بیمزم و برزم⁷ و بخون ریختن
 سخنه‌های باریک مرد⁸ خرد
 ترا گفتم این خوب¹¹ گفتار خویش¹²
 سخن داند¹³ از موی¹⁴ باریکتر
 تو گفتی برین سالیان¹⁶ برگذشت
 375 چگونه برآید این تیگرگی
 ترا گفتم از دانش آسمان
 ازان پس که چون آب²² گردد بزرگ
 پسند آمدش تازه²⁶ گفتار او
 380 بفرمود تا جامه و سیم و زر

¹ K, I, IV, VI — مرا خود ز دانش ² J, K, IV — گفت کای ³ I, IV — доб. و ⁴ K, I, IV, VI — بردم ⁵ VI — بگذرد ⁶ VI — بدانا چنین پاسخ آورد ⁷ K, VI — از کینه گردد تپاه ⁸ J — доб. و ⁹ J, I — دلگیر ¹⁰ I, IV — 66. 371-372 on. ¹¹ K, I — چرب ¹² K, I, IV, VI — من ¹³ I, IV — دارد ¹⁴ K — گوید ¹⁵ K — بران ¹⁶ K — سالها ¹⁷ VI — شدی ¹⁸ IV — چیرگی ¹⁹ K, I, IV, VI — گر ²⁰ K, I, IV — شود ²¹ K, I, IV, VI — بد ²² J — خوباب ²³ VI — چرا ²⁴ I — بارد ²⁵ K — بزرگار رنگ ²⁶ B-66. ²⁷ I, VI — تیره‌تر ²⁸ K, VI — در ²⁹ I, IV, VI — چندی ³⁰ K — جام ³¹ K — و

که من گوهری دارم اندر نهفت
 نه چون خواسته جفت آهرمنست⁶
 براهی که باشم نترسم ز دزد
 که کژی بکو بود⁷ در کاستی
 بس⁸ از⁹ شهریار آشکار و نهان¹⁰
 خرد تاج بیدار جان منست
 برین خواسته پاسمانی کنم
 خرد باد جان مرا¹¹ رهنمای
 ز هر گونه اندیشهها برگرفت¹²
 نگیرد¹⁴ خداوند خورشید و ماه
 سخنی گفتن سودمند ترا

بدانا سپردند و¹ داننده گفت
 که یابم² بدو چیز و³ بی⁴ دشمنست⁵
 بشب پاسمانان نخواهند مزد
 خرد بایید و دانش و راستی
 مرا خورد و پوشیدنی زین جهان
 که دانش بشب پاسمان منست
 بمیشی چرا شادمانی کنم
 بفرمای تا این برد باز جای
 سکندر بدو مانند اندر شگفت
 بدو گفت زین پس مرا بر¹³ گناه
 خریدارم این رای¹⁵ و پند ترا

385

390

۱۳

که عدت بگفتی¹⁶ چو دیدی سرشک
 که بر درد زان پس¹⁷ بایید گریست
 چو بر خوان نشیند خورش زنگرد¹⁸
 بزرگ آنک او تن درستی بچست¹⁹
 گیاهها فراز آرم از هر سوی
 نباید²² بدارو ترا دست²³ شست²⁴

بفرمود تا رفت پیشش پزشک
 سر دردمندی بدو گفت چیست
 بدو گفت هر کس که افزون خورد
 نباشد فراوان خورش تن درست
 پیامیزم²⁰ اکنون ترا دارویی
 که همواره باشی تو زان²¹ تن درست

395

که ایمن ز دزدان و وز- VI وی- I چون- K⁴ و- K³ یابد- K² و- VI¹
 K⁶, IV- که یابند ازو خرد بی دشمنست L-под мисра приписано другим почерком
 و یکفینی من هده- B¹⁰ است- K⁹ نه- VI پس- IV⁸ نیابد- VI⁷ اهریمنست
 بگیری- IV¹⁴ با- VI¹³ درگرفت- K¹² ترا- K¹¹, I, VI¹¹ الدنيا مطعم و ملبس
 بدیدی- K¹⁶ لائی مؤثر لرأیک الثاقب و کلامک النافع و علمک الوافر- B¹⁵ را- VI, L¹⁵
 بپاید ز داروی او دست شست- VI¹⁹ بشمرد- IV بشمرد- K¹⁸, I, VI¹⁸ آنکس- K¹⁷, I, IV, VI¹⁷
 روده- I²³ بپاید- IV²² ازان- VI بدان- IV زو- K²¹, I²¹ پیاموزم- VI برآمیزم- IV²⁰
 cm. 6. 395. بزرگ آنکه او تندرستی بچست- VI زود مست- K²⁴ روی- IV

چو افزون خوری چیز¹ نگزایدت
 بیفزاید اندر تننت خون و مغز
 دلت شاد گردد چو خرّم بهار
 بهر کار پاکیزه رای آورد
 ز⁶ گیتی سپیدی کند⁷ ناامید
 نه کس را ز شاهان چنین⁸ دیده‌ام
 تو باشی بگیتی⁹ مرا رهنمای
 شوی بی‌گزند از بد بدگمان
 ز دانا پزشکان سرش برفراخت
 بیاورد با خویشتن زان¹⁰ گروه
 همی زهر بشناخت از پای زهر
 بیفگند¹³ زو¹⁴ هرچ بیمکار بود
 پیامیخت¹⁶ دارو چنان چون سزید
 همی داشتش سالیان¹⁷ تن درست¹⁸
 بیامیختی²⁰ شاد با هر کسی
 همی نرم جایی بچستی برش
 نکرد²² اندر²³ آن هیچ تن را نگاه²⁴
 ز²⁵ کاهش نشان²⁶ یافت اندر سرشک
 جوان پیر گردد بتن بی گمان²⁷
 بمن باز گوی این²⁸ و بگشای لب

همان آرزوها بیفزایدت
 همان² یاد داری سخنه‌های نغز
 شوی بر تن خویشتن³ کامگار
 همان رنگ چهرت بجای⁴ آورد
 نگردد پراگنده مویت⁵ سپید
 سکندر بدو گفت نشنیده‌ام
 گر آری تو این نغز دارو بجای
 خریدار مردم ترا من بجان
 ورا خلعت و نیکوییها بساخت
 پزشک سراینده آمد بکوه
 ز دانایی¹¹ او را فزون بود بهر
 گیاهای کوهی فراوان درود¹²
 ازو پاک تریاکها¹⁵ برگزید
 تنش را بداروی کوهی بشست
 چنان شد¹⁹ که او شب نخفتی بسی
 بکار زنان تپز بودی سرش
 از آن سوی کاهش گرایید²¹ شاه
 چنان بد که روزی پیامد پزشک
 بدو گفت کز خفت و خیز زنان
 بر آنم که بی خواب بودی سه شب

400

405

410

415

د- K⁶ موی- K⁵ بکار- I⁴ خویش پر- K, I, IV³ همه- K, I, IV² نیز- VI¹
 دانا- I¹¹ خویشتن آن- K, VI¹⁰ بنیکی- K, I, IV⁹ چو تو دانشی- VI⁸ بود- JI⁷
 پاکتر ادویه- VI تریاک را- K¹⁵ بینداخت زان- VI¹⁴ بیاورد- K¹³ بیاورد زود- K¹² که
 بر آمیختی- IV²⁰ بد- K, I, VI¹⁹ I- B. on.¹⁸ یک زمان- K, VI¹⁷ بر آمیخت- VI¹⁶
 VI²⁴ نداشتی در- IV ندارد در- K²³ نداشت- IV²² سرایید- IV سراینده- K²¹
 K²⁸ ناتوان- I, VI²⁷ فاحس الطمیب بضعف فی مزاجه- B نهان- JI²⁶ د- IV²⁵ B. on.
 پاک- VI^{VI} زود

از آزار¹ سستی ندارد تنم
 نبود اندر آن کار همداستان
 بیاورد² داروی کاهش دوست³
 نیامیخت با ماه دیدار⁴ جفت
 نگه کرد و⁵ بی بار دیدش⁶ سرشک⁷
 یکی جام بگرفت شادان⁸ بدست
 نوازنده رود و می خواستند
 چو با رنج دارو⁹ برآمیختی¹⁰
 نجست¹¹ و شب¹² تیره تنها بجفت
 نیاید ترا¹³ هیچ دارو بکار
 ز تپه مار وز درد آزاد شد
 ورا گفت بی هند گیتی مباد¹⁴
 تو گویی¹⁵ به هندوستان شد رمه
 همه شب همی ساخت درمان خویش
 چو دریا فروزنده شد دشت و راغ
 دو لب پر ز خنده دل از غم تباه
 بپرسید و بردش بر شهریار¹⁶
 بهر ای زرین بفرمود شاه
 که با پاک رایب¹⁷ خرد¹⁸ باد جفت

سکندر بدو گفت من روشنم
 پسندیده دانای هندوستان
 چو شب تیره شد آن نیشته بجست
 همان نیز تنها سکندر¹ بجفت
 بشبگیر هور² اندرآمد پزشک³
 بینداخت⁴ دارو برامش نشست
 بفرمود تا خوان بیماراستند
 بدو گفت شاه آن چرا ریختی
 ورا⁵ گفت شاه جهان دوش جفت
 چو تنها بخسپی⁶ تو ای شهریار
 سکندر بخندید و زو شاد شد
 وزان پس ز داننده دل کرد شاد
 بزرگان⁷ و اخترشناسان همه
 وزانجا پیامد سوی خان خویش
 چو برزد سر از کوه روشن چراغ
 سکندر پیامد بران بارگاه
 فرستاده را دید سالار بار
 یکی بدره دینار و اسپ⁸ سیاه
 پزشک خردمند را داد و گفت

420

425

430

435

1 VI - б. стоит после 2 K - برآمیخت - I, VI 3 بیامیخت - I, VI 4 VI - б. стоит после 5 I, IV, 6 I, IV, 7 K, I, IV - تنها همان نیز تنها 8 K, I, IV - 9 оп. 10 K, IV - بی بار دیدش 11 I - چون 12 VI - 13 I - پلنگ 14 I - 15 I, IV, 16 K, I, IV - 17 K - 18 K, I, IV, 19 K, I, IV - 20 K, I, IV, VI - вместо бб. 428 - 429: 21 K, I, IV - 22 K, I, IV, VI - 23 K, I, IV - бб. 431-434 оп., B - перевод этих бб. 24 K - 25 IV - 26 K, I -

سکندر بخندید و زو گشت شاد * ورا گفت بی هند گیتی مباد
 21 K, I, IV - پزشکان 22 K, I, IV, VI - گیتی 23 K, I, IV - бб. 431-434 оп., B - перевод этих бб.
 отсутствует. 24 K - اسپ 25 IV - داد یزدان 26 K, I - زمان

بیارند پسر کرده از آب سرد
 ز شبگیر تا بود^۴ هنگام خواب
 ز خوردن نیامد بدودر کمی
 که این دانش از من^۵ نباید^۶ نهفت^۷
 نجومیست گر آلت هندویست^۸
 تو این جام را خوارمایه مدار
 بدین در^۹ بسی^{۱۰} رنجها برده اند
 بجایی که بد نامور مهتری
 بروز سپید و شب لآزورد
 فراوان درین^{۱۲} روز بگذاشتند
 که او را کسی کرد ز^{۱۴} آهن کشان
 ز گردون پذیرد همی آب خوش
 نه بیند بروشن دو چشم آدمی
 سخنهاى او ستودمند آمدش
 که من عهد کید از پی دادرا

ازان پس بفرمود^۱ جام زرد
 همی خورد زان جام زر هر کس^۲ آب^۳
 بخوردند آب از پی خرمی
 بدان فیلسوف آن زمان شاه گفت
 که افزایش آب این جام چیست
 چنین داد پاسخ که ای شهریار
 که این در بسی سالیان کرده اند
 ز اخترشناسان هر کشوری
 بر کید بودند کین جام کرد
 همی^{۱۱} طبع اختر نگه داشتند
 تو از مغنیاطیس^{۱۳} گیر این نشان
 بطبع این چنین هم شدست آب کش
 همی آب یابد^{۱۵} چو^{۱۶} گیرد کمی^{۱۷}
 چو گفتار دانا پسند آمدش
 چنین گفت پیران میلادرا

440

445

450

وقت - VI - نزد - K^۴ جام هر کس شراب - K^۳ (метр нарушен) - کسی - I^۲ - VI - I^۱

I, IV - dob.: که اندر جهان کیدرا نیست جفت - I, IV^۷ نشاید - VI^۶ ما - K^۵

ازین پس نخواهیم هندوستان * مگر خانه کید جادوستان
 بچهره ندارند چیزی فنون * شگفت اندرین بند و چندی فسون
 بدان فیلسوف آن زمان شاه گفت * که این دانش از ما نباید نهفت
 [پس آنگاه با فیلسوفان بگفت - IV]

إنه لا نظیر للهتود فی الصناعات و العلوم و إنهم و إن كانوا قد حرموا حسن الوجوه - B

فقد رزقوا حسن الأفعال و نحن بعد هذا لا نقول فی بلادهم بلاد الهند بل نقول بلاد السحر

همه - K, I, IV^{۱۱} بدین اندرون - I, IV, VI^{۱۰} بدودر - K^۹ النجوم أم الهندسة - B^۸

بود طبع - VI^{۱۵} بود - K, I, IV^{۱۴} مرخناطیس - VI^{۱۳} بدین - I, IV^{۱۲} K, VI^{۱۲}

یکى - I^{۱۷} که - VI, K, L^{۱۶} باید

همی² پیش او بود باید بپای
 بروبر فزونی نجوییم⁴ نیز
 صد افسر⁵ ز گوهر بران سر نهاد
 ز دینار وز گوهر نابسود
 کسی چهره آگنده⁷ ندید
 ندیدند زان پس کسی اندر⁹ جهان¹⁰
 بیاورد با خویشتن یادگار

همی نشکنم تا بماند¹ بجای
 که من یافتم زو چنین³ چار³ چیز
 دو صد بارکش خواسته برنهاد
 بکوه⁶ اندر آگند چیزی که بود
 چو در کوه شد گنجها ناپدید
 همه⁸ گنج با آنک کردش نهان
 ز گنج نهان کرده بر¹¹ کوهسار

455

۱۵

بقتوح شد گنجش¹² آنجا بماند
 یکی نامه فرمود پرجنگ و شور
 فروزنده آتش و نعم و بوس¹³
 بلندختر و لشکر آرای سند¹⁴
 کجا بود و باشد همیشه بجای
 بماند بدو کشور و تاج و تخت
 نتابد برو آفتاب بلند
 چه دادست ما را بدین تیره خاک
 ز دیهیم وز تخت¹⁶ شاهنشاهی
 کسی دیگر آید کزو بر خورد
 بدین مرکز ماه و پرگار تنگ¹⁸
 بی آزار¹⁹ کن رای²⁰ تاریک تو
 مزن رای با موبد و رهنمای

ز میلاد چون باد لشکر براند
 چو آورد لشکر بنزدیک فور
 ز شاهنشاه اسکندر فیلقوسی
 سوی فور هندی سپهدار هند
 سر نامه کرد آفرین خدای
 کسی را که او کرد پیروز بخت
 گرش¹⁵ خوار گیرد بماند نژند
 شنیدی همانا که یزدان پاک
 ز پیروزی و بخت وز فرهی
 نماند همی¹⁷ روز ما بگذرد
 همی نام کوشم که ماند نه ننگ
 چو این نامه آرند نزدیک تو
 ز تخت بلندی باسپ اندر آری

460

465

470

سراسر VI-اشتر-K⁵ نخواهیم-IV, VI⁴ ساز-I³ همه-I, IV, VI² بمانم-I¹
 و أهلک الذین تولوا حفرها-B کسی آن گنج آگنده را هم-I آن کننده-JI⁷ بدو-VI⁶
 در-IV کرده-K¹¹ 456-457 оп. VI-66¹⁰ کسی در-I⁹ همی-I, IV⁸ و قاشوا آمرها
 کرا-IV, VI¹⁵ هند-I, JI¹⁴ см. в Т примечание издателя. IV¹³ گنج-I¹²
 جان-VI²⁰ پیر از داد-K, I, IV, VI¹⁹ 6. оп. VI-6¹⁸ همین-JI, VI¹⁷ تاج-VI¹⁶

که بر چاره‌گر کار گردد دراز
بلندی گزینی و کنداوری
گزیده دلیران کنداوران²
پشیمانی آید ترا زین³ درنگ
نویسنده از⁶ نامه پردخته⁷ شد
بجستند پیدا یکی⁸ نامجوی⁹
گهی رزم گفתי گهی بزم و سور
بگفتند با فور گردن فراز
بر¹² تخت نزدیک بنشانند

ز ما ایمنی خواه و چاره مساز
ز فرمان اگر یک زمان بگذری
بیارم چو آتشی¹ سپاهی گران
چو من با سواران بیایم بچنگ
چو زین باره⁴ گفتارها سخته⁵ شد
نه‌اندند مهر سکندر بروی
فرستاد شاهش¹⁰ بنزدیک¹¹ فور
فرستاده آمد بدرگه فراز
جهان‌دیده را پیشی او خواندند

475

480

۱۶

بر آشفت زان نامدار بزرگ¹⁴
بپالیز کینه درختی بکشت
بماید¹⁵ که باشیم با ترس¹⁶ و باک¹⁷
که بیچاره باشد خداوند لاف
خرد را بر مغزت¹⁸ آزم نیست
تو نیز آن هم آغاز و¹⁹ بردار شور²⁰
کزو گشته بد²¹ چرخ گردنده²² سپر
ن سازند با²⁴ پند آموزگار
بر آنی که شاهانت گشتند صید
نیامد بمان زان²⁷ کیان کهنی

چو آن نامه برخواند فور سترگ¹³
هم‌انگه یکی تند پاسخ نوشت
سر نامه گفت از خداوند پایک
نگوییم چندین سخن بر گزاف
مرا پیشی خوانی ترا شرم نیست
اگر فیلقوسی این نوشتی بفور
ز دارا بدین سان شدستی دلیر
چو بر تخمه‌پی²³ بگذرد روزگار
همان²⁵ نیز بزم آمدت رزم کید
برین گونه عنوان برین²⁶ سان سخن

485

490

سخت- I-⁵ گونه- VI-⁴ از- K, I, IV, VI-³ K, I-² ب. op. چو آتشی بیارم- IV-¹
راه جوی- K, VI-⁹ بیدار یک- I-⁸ پردخت- I-⁷ نویسنده- VI-⁶
سترگ- VI-¹⁴ بزرگ- VI-¹³ بران- I, IV-¹² بدرگاه- K, I, IV, VI-¹¹ فرستاده آمد
بماتم بدل- IV-²⁰ و- I, VI-¹⁹ شرم- I-¹⁷ ب. op. نماید- VI-¹⁶ IV-¹⁵
چرخ گردان چنان گشت- VI-²² (метр нарушен) بود- IV-²¹ ب. op. VI-²¹ کردی آغاز سور
از- VI-²⁷ و زین- VI-²⁶ ازین- IV-²⁶ چنان- K-²⁵ چه‌اید ترا- I-²⁴ ندانی که چون- I-²³

که از قیصران کس¹ نکرديم ياد²
دل و بخت با او³ نديديم⁴ راست
همميدون بيمازی⁵ زمان⁶ دادمش
سر بخت ايرانيان گشته شد⁸
چرا شد خرد در¹⁰ سرت ناپديد
که با مات کوتاه¹² باشد¹³ سخن
که پيشت بيمندند بر¹⁴ باد راه
نهان تو چون¹⁷ رنگ¹⁸ آهرمنست
بترس از گزند و بد روزگار
منقش¹⁹ دلست را²⁰ بياراستيم

منم فور وز فور دارم نژاد
بدانگه که دارا مرا پار خواست
همی ژنده پيلان فرستادمش
که بر دست آن بنده بر⁷ کشته شد
گر⁹ اورا ز دستور بد بد رسيد
تو در جنگ چندين دليري¹¹ مکن
به بينی کنون ژنده پيل و سپاه
همی¹⁵ رای تو برترين گشتن¹⁶ است
بگيتی همه تخم زفتی مکار
بدین نامه ما نیکویی خواستيم

495

500

۱۷

همانگه ز لشکر سران²¹ برگزید²²
بدانش کهن گشته و²⁴ سال نو
که روی زمين جز بدريا نماند
تو²⁵ گفتي جز آن بر زمين نيست راه
بدل²⁸ آتش جنگ چويان بکشت
ازان راه دشوار²⁸ و²⁹ پیکار³⁰ تند
گروهی برفتند نزديک شاه

چو پاسخ بنزد سکندر رسيد
که باشند شايسته و²³ پيشرو
سوی فور هندی سپاهی براند
بهر سو همی رفت زان سان سپاه
همه کوه و دريا و راه درشت
ز رفتن سپه سربر²⁷ گشت کند
همانگه چو آمد بمنزل سپاه

505

¹ K, I, ⁵ وی I-³ 490-491. ² I-66. ⁶ کم VI-¹ ⁷ زبان K-⁷ ⁸ K, I, IV, VI-⁸ ⁹ K, I, IV, VI-⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰

ز دارا چو روی زمين پاک شد * ترا زهر بر بنده تریاک شد
گر¹⁴ گردد¹³ IV-¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰
دیو-¹⁸ K-¹⁸ هم-¹⁷ VI-¹⁷ برتری جستن-¹⁶ K, I, IV, VI-¹⁶ همه-¹⁵ K, I, VI-¹⁵ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰
باشد I-²³ سراندر کشید-²² ²³ ²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰
بدلش-²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ که-²⁵ K, I, IV, VI-²⁵ در-²⁴ K, I, IV, VI-²⁴ ²⁵ ²⁶ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰
دشووار-³⁰ I, IV, VI-³⁰ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ و-²⁹ I, IV-²⁹ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰
بیکار-²⁸ I-²⁸ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰ سراسر سپه-²⁷ K, I, VI-²⁷ ²⁷ ²⁸ ²⁹ ³⁰

سپاه ترا برنتابد زمین
 نه فغفور چین¹ نه سالار سند
 بدین مرز بی ارز و زمین² گونه راه
 که شاید بتندی برو رزم جست⁴
 سوار و پیاده نیابند راه⁶
 بهر جای⁷ بر لشکر بدگمان
 بسیری نیامد کس از جان خویش
 نکردست کس جنگ با آب و سنگ
 برآشفت و بشکست بازارشان
 ز رومی کسی را نیامد زیان⁹
 کسی از شما باد¹⁰ جست¹¹ ندید
 دل ازدهارا پیپی¹² بسپرم¹³
 نپردازد¹⁶ از بن¹⁷ برزم¹⁸ و بسور¹⁹
 نخواهم که رومی بود نیک خواه
 سپه سوی پوش نهادند روی
 زمین جز بفرمان او نسپریم
 پیاده بجنگ اندرآید سپاه
 نشیمی ز افکنده بالا کنند²⁴
 اگر چرخ بار آورد²⁵ کوه سنگ
 چو آزار²⁷ گیری ز ما جان تراست

که ای قیصر روم و سالار چین
 نچوید همی جنگ تو فور هند
 سپهرا چرا کرد باید تپاه
 ز³ لشکر نه بینیم اسپه درست
 ازین جنگ گر باز گردد⁵ سپاه
 چو پیروز بودیم تا این زمان
 کنون سربر کوه و دریا به⁸ پیش
 مگردان همه نام مارا بننگ
 غمی شد سکندر ز گفتارشان
 چنین گفت کز جنگ ایرانیان
 بدارا بر از بندگان بد رسید
 برین راه من بی شما بگذرم
 به بینید¹⁴ ازان پس که رنجور¹⁵ فور
 مرا یار یزدان و ایران سپاه
 چو آشفته²⁰ شد شاه زان گفت و گوی
 که ما سربر بنده قیصریم
 بکوشیم²¹ و²² چون²³ اسپ گردد تپاه
 گر از خون ما خاک دریا کنند²⁴
 نمیند کسی پشت ما روز جنگ
 همه بندگانیم و فرمان تراست

510

515

520

525

اگر- VI-⁵ K-6. стоит после б. 513. ⁴ IV, VI-³ زمین- Л-² چین- VI-¹
 دریاست- K, I, IV, VI-⁸ گوشه- VI-⁷ VI-6. стоит. после б. 513. ⁶ باز گردد ازینجا
 دل ازدها بیلا- I-¹³ همی- IV-¹² خود گزندی- VI-¹¹ یار- K-¹⁰ I-66. 516, 517 op. ⁹
 بدانید یکسر که این رنج- VI-¹⁵ ل-¹⁵ بگویم- I-¹⁴ (метр нарушен). ¹⁴
 K, I, IV, VI-¹⁹ رنج- K-¹⁸ من- K, IV-¹⁷ ل-¹⁷ نبرد دارد
 چو زو باز کردم بیایم بروم * بمردی بزمردی بزمردی روی بروم
 شود- K-²⁴ گر- IV, VI-²³ و- K-²² بکردیم- I-²¹ بکوبیم- K-²¹ آسوده- VI-²⁰
 آرام- IV-²⁷ گر- VI-²⁶ چه- K-²⁶ جنگ آورد [آرد و- K, IV-] IV, VI-

یکی رزم را دیگر افگند بن
 که بودند با آلت کارزار
 زره دار مردان³ جنگاوران⁴
 یکی قلب دیگر همان چل هزار⁶
 دلیران⁸ و خنجرگزاران مصر⁹
 هرانکس که بود از کارزار
 هرانکس که بود از نژاد کیان¹¹
 سواران شایسته و¹³ لشکری
 همه رزمجوی و همه نامدار
 در و دشت گورد بگردار کوه¹⁵
 جهان دیده و نامور بخردان
 پژوهنده¹⁶ روزگار نبرد
 گزین کرد جای از در رزمگاه¹⁷
 زمین از پی پیل چون کوه گشت¹⁸
 پس پشت گردان¹⁹ و در²⁰ پیشی پیل
 برفتند نزدیک شاه جهان
 که او اسپ را بفرگند از²² دو میل

چو بشنید زیشان سکندر سخن
 گزین کرد ز ایرانیان سی¹ هزار
 برفتند کارآزموده سران²
 پس پشت ایشان ز رومی سوار⁵
 پس پشت ایشان⁷ سواران مصر
 برفتند شمشیرزن چل¹⁰ هزار
 ز خویشان دارا و ایرانیان
 ز رومی و از مصری و¹² بربری
 گزین کرد قیصر ده و دو هزار
 بدان تا پس پشت او زمین¹⁴ گروه
 از اخترشناسان و از موبدان
 همی برد با خویشتن شست مرد
 چو آگاه شد فور کامد سپاه
 بدشت اندرون لشکر انبوه گشت¹⁸
 سپاهی کشیدند بر چار میل
 ز هندوستان نیز کارآگهان
 بگفتند با او²¹ بسی رزم پیل

530

535

540

IV —³ سوار—K, I, VI—² ثم إنه قدم مائة الف فارس من الایرانیین—B—VI—¹
 531. K, ⁵ 6. стоит после б. K, I, VI—⁶ پس پشت ایرانیان چل هزار—K, I, VI—⁴ و
 بقلب اندزون نامور—IV— [VI—دوب.] جنگاوران—K, I, VI—⁶ سران—I, VI—⁷
 VI—⁹—порядок бб.: 534, 532, 533. جهانگیر—K, I, IV, VI—⁸ دگر بود لشکر—IV—⁷ سی هزار
 و مصری و از—IV, VI—¹³ شایسته—¹¹ K—66. 533, 534 оп. و از—K, IV, VI—¹²
 533 I доб.:¹⁵ I—66. 534—537 оп.; после б. 533 I доб.:¹⁵ از—VI—¹⁴

پس پشت ایشان ز رومی هزار * زره دار و مردان—³ کارزار
 برفتند کارآزمون دو هزار * همه رزمجوی و همه نامدار
 از—K—²¹ پیلان—K—²⁰ شد—IV—¹⁸ 541. VI—¹⁷ 6. стоит после б. 541. پژوهنده—IV—¹⁶
 بشکند بر—K, I, IV, VI—²² اورا—IV—

نه چون شد بود راه¹ باز آمدن
 ز گردون مر اورا² زحل یاورست
 بچشم جهانجوی بگذاشتند
 یکی پیل کردند پیشش ز موم
 که آرد یکی³ چاره این بجای
 یکی چاره جستند بر⁴ بیش و کم
 هرآنکس که استاد بود اندران⁵
 فزون بود مرد از⁷ چهل بار سی
 سوارش⁸ ز آهن ز آهنش زین
 سوار و تن باره بفروختند¹¹
 درونش پر از نطف کرده¹⁵ سپاه
 خردمند را سودمند آمدش
 ز آهن بکردند¹⁶ اسپی و سوار
 که دیدست شاهی ز آهن¹⁸ سپاه¹⁹
 که جز با سواران جنگی نماید

سواری نیارد بر او شدن
 که خرطوم او از هوا برترست
 بقراطی بر پیل بنگاشتند
 بفرمود تا فیلسوفان روم
 چنین گفت کانون بپاکیزه رای
 نشستند دانش پژوهان بهم
 یکی انجمن کرد ز آهنگران
 ز رومی و از مصری و⁶ پارسی
 یکی بارگی ساختند آهنین
 بمیخ و بمس درزها⁹ دوختند¹⁰
 بگردون براندند¹² بر¹³ پیش شاه¹⁴
 سکندر بدید آن پسند آمدش
 بفرمود تا زان فزون از هزار
 ازان¹⁷ ابرش و خنگ و بور و سپاه
 از آهن سپاهی بگردون براند

545

550

555

۱۸

بدید آن سپه²⁰ این سپه را ز دور
 برفتند گردان پرخاشجوی

چو اسکندر آمد بنزدیک فور
 خروش آمد و گرد رزم از دو روی

560

بودند - K, I, IV-⁵ از - I-⁴ کنون - VI-³ مر اورا ز گردون - VI-² روی - I, IV-¹
 سواری - K, I, IV-⁸ بد حکیمش - VI-⁷ مصری و از - K, I, IV, VI-⁶ از ایشان سران
 K, I, IV, VI-¹² افروختند - IV-¹¹ افروخته - K, I, VI-¹¹ دوخته - K, I, VI-¹⁰ بمسارها - K-⁹
 بپاکنده [بپاکنده - IV] نطف - I, IV-¹⁵ پیش سپاه - I, IV-¹⁴ تا - VI-¹³ همی راند - VI-¹²
 K, I, IV, VI-¹⁹ چنین با - K-¹⁸ ازو - K, I, IV, VI-¹⁷ بکردند از آهن هم - I, IV-¹⁶
 سر ماه را کار شد ساختنه * وزو چاره گر گشت پرداختنه
 سوار - VI-²⁰ سپاه - I-²⁰

همه لشکر فور برهم¹ زدند
 بچنبید³ ازان کاهنمین بد سپاه
 برفتند با⁶ لشکر از جای تیز
 بزخم آوریدند پیلان بجوش⁷
 بماندند زان⁹ پیل بانان شگفت
 همان زنده پیلان گردن فراز
 هوی تاخمت برسان باد دمان
 سپه را نماند آن زمان¹⁰ جای جنگ
 فرود آمد اندر میان دو کوه¹¹
 هوی داشت لشکر ز دشمن نگاه
 جهان شد بسان بلور سپید
 دم نای سرغین و رویینه خم
 سنانها بابر اندر افراختند
 یکی تیغ رومی¹⁶ گرفته بکف
 که اورا بخواند بگوید¹⁷ ز دور
 بدیدار جوید هوی با تو راه
 اگر داد گوویی¹⁸ بدان بگرود
 بپیش سپاه آمد از قلب¹⁹ تفت
 دو لشکر شکسته شد از کارزار
 هوی²¹ نعل اسپ استخوان بسپرد²²
 سخن گوی و²⁴ با مغز²⁵ دو پهلوان²⁶

باسپ و بنفط آتش اندرزند
 از آتش² برافروخت نفط سپاه
 چو پیلان بدیدند⁴ ز آتش⁵ گریز
 ز لشکر برآمد سراسر خروش
 چو خرطومهاشان بر⁸ آتش گرفت
 همه لشکر هند گشتند باز
 سکندر پس لشکر بدگمان
 چنمین تا هوا نیلگون شد برنگ
 جهانجوی با رومیان همگروه
 طلایه فرستاد هر سو بر راه
 چو پیدا شد آن¹² شوشه¹³ تاج¹⁴ شید
 برآمد خروش از بر¹⁵ گاودم
 سپه با سپه جنگ بر ساختند
 سکندر پیامد میان دو صف
 سواری فرستاد نزدیک فور
 که آمد سکندر بپیش سپاه
 سخن گوید و گفت تو بشنود
 چو بشنید زو فور هندی برفت
 سکندر بدو گفت کای²⁰ نامدار
 هوی دام و دد مغز مردم خورد
 دو مردیم²³ هر دو دلیر و جوان

565

570

575

580

گرفتند پیلان-IV⁴ دچنبید-Л-دچنبید-IV³ K, آهن-VI² بر سر-I¹ K,
 اندران-VI¹⁰ از-IV⁹ ب-VI⁸ و کوش-Л⁷ آن-VI⁶ از پیشان-K, I, VI⁵
 از کوه رخشنده-VI¹⁴ از آسمان-IV¹³ از-K¹² فنزل بین جبلین-B گروه-Л¹¹
 گوید-K, I¹⁸ بگوید بخواند-IV¹⁷ مهتد-B هندی-IV¹⁶ خروشیدن-K, I, IV, VI¹⁵
 و-Л²⁴ و-Л-доб.²³ بشکرد-I, VI²² همان-VI²¹ ای-K, IV²⁰ آن وقت-K, I¹⁹
 دانا و روشن روان-VI²⁶ و-Л-доб.²⁵

585 دلیران لشکر همه کشته‌اند¹ چرا بهر لشکر همه کشتن است میانرا³ بماندیم و جنگ آوریم ز ما هرک او⁶ گشت پیروزبخت⁷ ز رومی سخنها چو بشنید فور تن خویشرا دید با زور شیر سکندر سواری بسان قلم بدو گفت کاینست¹³ آیین و¹⁴ راه 590 دو خنجر گرفتند هر دو بکف سکندر چو دید آن تن پیل مست باورد ازو ماند اندر شگفت همی گشتت با او باوردگاه 595 دل فور پر درد شد زان خروش سکندر چو باد اندرآمد ز¹⁹ گرد بمرید پی بر²² بر²³ و²⁴ گردنش سر لشکر روم شد باسمان²⁵ یکی کوسی بودش ز چرم هژبر برآمد دم بوق و آوای کوسی 600 بران هم نشان هندوان رزمجوی خروش آمد از روم³¹ کای دوستان³²

¹ K— لشکر—VI ² K, I, IV, VI—میانها—³ K, I, IV, VI—⁴ K—⁵ K—⁶ K, I, IV, VI—⁷ K—⁸ K—⁹ K—¹⁰ K, I, IV—¹¹ K, I—¹² K—¹³ I, IV—¹⁴ VI—¹⁵ VI—¹⁶ VI—¹⁷ IV—¹⁸ K, I, IV, VI—¹⁹ K, I, IV—²⁰ K—²¹ IV—²² VI—²³ K, VI—²⁴ I, IV—²⁵ VI—²⁶ I—²⁷ VI—²⁸ K, I, IV—²⁹ K, VI—³⁰ VI—³¹ K—³² I—

605 سر فور هندی بخاک اندرست¹ شمارا کنون از پی کیست³ جنگ سکندر شمارا چنان شد که فور بر رفتند گردان هندوستان تن فور دیدند پر خون و خاک خروشی برآمد ز لشکر⁸ بزار پر از درد نزدیک قیصر شدند سکندر سلیح گوان باز داد چنبن گفت کز هند مردی⁹ بمرد نوازش کنون من بافزون کنم بیخشم شمارا¹³ همه گنج اوی همه هندوانرا توانگر کنم وزانچایگه شد بر تخت فور چنبن است رسم سرای سپنج¹⁷ بخور هرچ داری مننه²² باز پس همی بود بر تخت قیصر دو ماه یکی باگهر²³ بود نامش سورگ²⁴ 620 سر تخت شاهی بدو داد و گفت بیخش و بخور هرچ²⁷ آید فراز

تن او بدام—VI² مغاک اندرست—IV پهلوی در مغاک اندرست—K اپدرست—II¹ همه—K, I, IV⁶ برین بر د [I—] I, IV⁵ چندی—IV⁴ چیست—I, IV³ هلاک 11 K, I, شمرد—IV¹⁰ فور هندی—VI⁹ ز لشکر برآمد—I, IV⁸ سراسر تن او—VI⁷ 14 K, I, IV, سراسر—K, I, IV¹³ VI-6. оп. ز دلتان غم و ترس [درد—K]—IV, سپنجی—K, I¹⁷ و K, I, IV, VI—دوب¹⁶ پر از—I, IV¹⁵ پر از رنج [درد—VI] و—VI¹¹ نمائی بدودر که—IV²⁰ ماخذ—K¹⁹ دخواهد—II, I نخواهد—VI که خواهد—K¹⁸ سرای 25 K, I, IV—شورگ—B طورگ—II²⁴ پر گهر—VI²³ مغور—VI²² بجای—K, I²¹ ماند گاه—IV گنج—I²⁸ آنچه—VI²⁷ هر گرفته (هرگز مننه؟)—VI²⁶ بزرگ

که گاهی سکندر بود گاه فور
درم داد و دینار لشکرش را
گهی درد و خشمست¹ و گنه کام² و سور
بپاراست گردان کشتش و رشا

۱۹

ببرو ناگذشته زمانه دراز
هوا شد بگردار چشم خروس
ستاره شده سرخ و زرد⁴ و بنفش
گروهی ازو⁶ شاد و بهری⁷ درم
بخان براریم آزر برفت¹⁰
بدو اندرون رنجهها برده بود
بدو شد همه¹² راه یزدان تمام
نیایش بران کو¹³ ترا پیش¹⁴ خواند¹⁵
نه¹⁷ جای¹⁸ خور و کام¹⁹ و آرام و ناز
بدو اندرون یادکرد خدای
جهانگیر²² تا²³ جهرم²⁴ پارسی
کزو بود مر مگرها فرّ و زیب²⁵
دلور سواران²⁷ نه پیروزه وران²⁸
ز مگه بنزد²⁹ سکندر دمان

چو لشکر شد از خواسته بی نیاز
بشبگیر برخاست آوای کوس
ز بس نیمزه و پرنیازی درفش
سکندر پیامد بسوی حرم⁵
ابا ناله بوق و با کوس⁸ تفت⁹
که خان حرم را برآورده بود
خداوند خواندش¹¹ بیت الحرام
ز پاکای ورا خانه خویش خواند
خدای جهانرا نباشد¹⁶ نیاز
پرستش گهی بود تا بود جای
پس آمد سکندر²⁰ سوی قادسی²¹
چو آگاهی آمد بنصر قتیب
پذیره شدش با نبرده²⁶ سران
سواری پیامد هم اندر زمان

625

630

635

¹ K, ² جرم—Л, ³ زرد و سرخ—VI, ⁴ تا—IV, ⁵ جشن—I, IV, VI, ⁶ رنجست—VI, ⁷ I, IV, VI, ⁸ بدو—I, IV, VI, ⁹ چندی—VI, ¹⁰ پیل—K, I, IV, ¹¹ رفت—K, I, VI, ¹² دیدار جای—K, I, VI, ¹³ فسار الإسکندر مولیا وجهه شطر المسجد الحرام لزيارة بنیة إسماعیل—B سماعیل رفت
—K, ¹⁴ همی—IV, ¹⁵ ترا—K, I, ¹⁶ خواندست—VI, ¹⁷ که خواند خداوند—K, ¹⁸ علیه السلام
نیاید—I, ¹⁹ ب. оп. VI—²⁰ نمایش [نمایش] مر آنرا بدانیش—I, IV, ²¹ نمایش ترا چون
اسکندر—VI, ²² خوب—VI, ²³ خواب—IV, ²⁴ بجای و—I, ²⁵ بغواب و—K, ²⁶ I, IV, VI, ²⁷ بدو—I, IV, VI, ²⁸ K—
K, ²⁹ I—³⁰ کهرم—I, ³¹ دا—L, ³² با—K, I, IV, VI, ³³ و. I, VI, ³⁴ I, ³⁵ VI—³⁶ آمد
ب. оп. ³⁷ I, IV, ³⁸ K—³⁹ و. IV, VI, ⁴⁰ I, ⁴¹ K—⁴² شده با نبره(؟)—VI, ⁴³ ب. оп. ⁴⁴ I, IV, ⁴⁵ K—⁴⁶ و. IV, VI, ⁴⁷ I, IV, ⁴⁸ K—⁴⁹ و. IV, VI, ⁵⁰ I, IV, ⁵¹ K—⁵² و. IV, VI, ⁵³ I, IV, ⁵⁴ K—⁵⁵ و. IV, VI, ⁵⁶ I, IV, ⁵⁷ K—⁵⁸ و. IV, VI, ⁵⁹ I, IV, ⁶⁰ K—⁶¹ و. IV, VI, ⁶² I, IV, ⁶³ K—⁶⁴ و. IV, VI, ⁶⁵ I, IV, ⁶⁶ K—⁶⁷ و. IV, VI, ⁶⁸ I, IV, ⁶⁹ K—⁷⁰ و. IV, VI, ⁷¹ I, IV, ⁷² K—⁷³ و. IV, VI, ⁷⁴ I, IV, ⁷⁵ K—⁷⁶ و. IV, VI, ⁷⁷ I, IV, ⁷⁸ K—⁷⁹ و. IV, VI, ⁸⁰ I, IV, ⁸¹ K—⁸² و. IV, VI, ⁸³ I, IV, ⁸⁴ K—⁸⁵ و. IV, VI, ⁸⁶ I, IV, ⁸⁷ K—⁸⁸ و. IV, VI, ⁸⁹ I, IV, ⁹⁰ K—⁹¹ و. IV, VI, ⁹² I, IV, ⁹³ K—⁹⁴ و. IV, VI, ⁹⁵ I, IV, ⁹⁶ K—⁹⁷ و. IV, VI, ⁹⁸ I, IV, ⁹⁹ K—¹⁰⁰ و. IV, VI, ¹⁰¹ I, IV, ¹⁰² K—¹⁰³ و. IV, VI, ¹⁰⁴ I, IV, ¹⁰⁵ K—¹⁰⁶ و. IV, VI, ¹⁰⁷ I, IV, ¹⁰⁸ K—¹⁰⁹ و. IV, VI, ¹¹⁰ I, IV, ¹¹¹ K—¹¹² و. IV, VI, ¹¹³ I, IV, ¹¹⁴ K—¹¹⁵ و. IV, VI, ¹¹⁶ I, IV, ¹¹⁷ K—¹¹⁸ و. IV, VI, ¹¹⁹ I, IV, ¹²⁰ K—¹²¹ و. IV, VI, ¹²² I, IV, ¹²³ K—¹²⁴ و. IV, VI, ¹²⁵ I, IV, ¹²⁶ K—¹²⁷ و. IV, VI, ¹²⁸ I, IV, ¹²⁹ K—¹³⁰ و. IV, VI, ¹³¹ I, IV, ¹³² K—¹³³ و. IV, VI, ¹³⁴ I, IV, ¹³⁵ K—¹³⁶ و. IV, VI, ¹³⁷ I, IV, ¹³⁸ K—¹³⁹ و. IV, VI, ¹⁴⁰ I, IV, ¹⁴¹ K—¹⁴² و. IV, VI, ¹⁴³ I, IV, ¹⁴⁴ K—¹⁴⁵ و. IV, VI, ¹⁴⁶ I, IV, ¹⁴⁷ K—¹⁴⁸ و. IV, VI, ¹⁴⁹ I, IV, ¹⁵⁰ K—¹⁵¹ و. IV, VI, ¹⁵² I, IV, ¹⁵³ K—¹⁵⁴ و. IV, VI, ¹⁵⁵ I, IV, ¹⁵⁶ K—¹⁵⁷ و. IV, VI, ¹⁵⁸ I, IV, ¹⁵⁹ K—¹⁶⁰ و. IV, VI, ¹⁶¹ I, IV, ¹⁶² K—¹⁶³ و. IV, VI, ¹⁶⁴ I, IV, ¹⁶⁵ K—¹⁶⁶ و. IV, VI, ¹⁶⁷ I, IV, ¹⁶⁸ K—¹⁶⁹ و. IV, VI, ¹⁷⁰ I, IV, ¹⁷¹ K—¹⁷² و. IV, VI, ¹⁷³ I, IV, ¹⁷⁴ K—¹⁷⁵ و. IV, VI, ¹⁷⁶ I, IV, ¹⁷⁷ K—¹⁷⁸ و. IV, VI, ¹⁷⁹ I, IV, ¹⁸⁰ K—¹⁸¹ و. IV, VI, ¹⁸² I, IV, ¹⁸³ K—¹⁸⁴ و. IV, VI, ¹⁸⁵ I, IV, ¹⁸⁶ K—¹⁸⁷ و. IV, VI, ¹⁸⁸ I, IV, ¹⁸⁹ K—¹⁹⁰ و. IV, VI, ¹⁹¹ I, IV, ¹⁹² K—¹⁹³ و. IV, VI, ¹⁹⁴ I, IV, ¹⁹⁵ K—¹⁹⁶ و. IV, VI, ¹⁹⁷ I, IV, ¹⁹⁸ K—¹⁹⁹ و. IV, VI, ²⁰⁰ I, IV, ²⁰¹ K—²⁰² و. IV, VI, ²⁰³ I, IV, ²⁰⁴ K—²⁰⁵ و. IV, VI, ²⁰⁶ I, IV, ²⁰⁷ K—²⁰⁸ و. IV, VI, ²⁰⁹ I, IV, ²¹⁰ K—²¹¹ و. IV, VI, ²¹² I, IV, ²¹³ K—²¹⁴ و. IV, VI, ²¹⁵ I, IV, ²¹⁶ K—²¹⁷ و. IV, VI, ²¹⁸ I, IV, ²¹⁹ K—²²⁰ و. IV, VI, ²²¹ I, IV, ²²² K—²²³ و. IV, VI, ²²⁴ I, IV, ²²⁵ K—²²⁶ و. IV, VI, ²²⁷ I, IV, ²²⁸ K—²²⁹ و. IV, VI, ²³⁰ I, IV, ²³¹ K—²³² و. IV, VI, ²³³ I, IV, ²³⁴ K—²³⁵ و. IV, VI, ²³⁶ I, IV, ²³⁷ K—²³⁸ و. IV, VI, ²³⁹ I, IV, ²⁴⁰ K—²⁴¹ و. IV, VI, ²⁴² I, IV, ²⁴³ K—²⁴⁴ و. IV, VI, ²⁴⁵ I, IV, ²⁴⁶ K—²⁴⁷ و. IV, VI, ²⁴⁸ I, IV, ²⁴⁹ K—²⁵⁰ و. IV, VI, ²⁵¹ I, IV, ²⁵² K—²⁵³ و. IV, VI, ²⁵⁴ I, IV, ²⁵⁵ K—²⁵⁶ و. IV, VI, ²⁵⁷ I, IV, ²⁵⁸ K—²⁵⁹ و. IV, VI, ²⁶⁰ I, IV, ²⁶¹ K—²⁶² و. IV, VI, ²⁶³ I, IV, ²⁶⁴ K—²⁶⁵ و. IV, VI, ²⁶⁶ I, IV, ²⁶⁷ K—²⁶⁸ و. IV, VI, ²⁶⁹ I, IV, ²⁷⁰ K—²⁷¹ و. IV, VI, ²⁷² I, IV, ²⁷³ K—²⁷⁴ و. IV, VI, ²⁷⁵ I, IV, ²⁷⁶ K—²⁷⁷ و. IV, VI, ²⁷⁸ I, IV, ²⁷⁹ K—²⁸⁰ و. IV, VI, ²⁸¹ I, IV, ²⁸² K—²⁸³ و. IV, VI, ²⁸⁴ I, IV, ²⁸⁵ K—²⁸⁶ و. IV, VI, ²⁸⁷ I, IV, ²⁸⁸ K—²⁸⁹ و. IV, VI, ²⁹⁰ I, IV, ²⁹¹ K—²⁹² و. IV, VI, ²⁹³ I, IV, ²⁹⁴ K—²⁹⁵ و. IV, VI, ²⁹⁶ I, IV, ²⁹⁷ K—²⁹⁸ و. IV, VI, ²⁹⁹ I, IV, ³⁰⁰ K—³⁰¹ و. IV, VI, ³⁰² I, IV, ³⁰³ K—³⁰⁴ و. IV, VI, ³⁰⁵ I, IV, ³⁰⁶ K—³⁰⁷ و. IV, VI, ³⁰⁸ I, IV, ³⁰⁹ K—³¹⁰ و. IV, VI, ³¹¹ I, IV, ³¹² K—³¹³ و. IV, VI, ³¹⁴ I, IV, ³¹⁵ K—³¹⁶ و. IV, VI, ³¹⁷ I, IV, ³¹⁸ K—³¹⁹ و. IV, VI, ³²⁰ I, IV, ³²¹ K—³²² و. IV, VI, ³²³ I, IV, ³²⁴ K—³²⁵ و. IV, VI, ³²⁶ I, IV, ³²⁷ K—³²⁸ و. IV, VI, ³²⁹ I, IV, ³³⁰ K—³³¹ و. IV, VI, ³³² I, IV, ³³³ K—³³⁴ و. IV, VI, ³³⁵ I, IV, ³³⁶ K—³³⁷ و. IV, VI, ³³⁸ I, IV, ³³⁹ K—³⁴⁰ و. IV, VI, ³⁴¹ I, IV, ³⁴² K—³⁴³ و. IV, VI, ³⁴⁴ I, IV, ³⁴⁵ K—³⁴⁶ و. IV, VI, ³⁴⁷ I, IV, ³⁴⁸ K—³⁴⁹ و. IV, VI, ³⁵⁰ I, IV, ³⁵¹ K—³⁵² و. IV, VI, ³⁵³ I, IV, ³⁵⁴ K—³⁵⁵ و. IV, VI, ³⁵⁶ I, IV, ³⁵⁷ K—³⁵⁸ و. IV, VI, ³⁵⁹ I, IV, ³⁶⁰ K—³⁶¹ و. IV, VI, ³⁶² I, IV, ³⁶³ K—³⁶⁴ و. IV, VI, ³⁶⁵ I, IV, ³⁶⁶ K—³⁶⁷ و. IV, VI, ³⁶⁸ I, IV, ³⁶⁹ K—³⁷⁰ و. IV, VI, ³⁷¹ I, IV, ³⁷² K—³⁷³ و. IV, VI, ³⁷⁴ I, IV, ³⁷⁵ K—³⁷⁶ و. IV, VI, ³⁷⁷ I, IV, ³⁷⁸ K—³⁷⁹ و. IV, VI, ³⁸⁰ I, IV, ³⁸¹ K—³⁸² و. IV, VI, ³⁸³ I, IV, ³⁸⁴ K—³⁸⁵ و. IV, VI, ³⁸⁶ I, IV, ³⁸⁷ K—³⁸⁸ و. IV, VI, ³⁸⁹ I, IV, ³⁹⁰ K—³⁹¹ و. IV, VI, ³⁹² I, IV, ³⁹³ K—³⁹⁴ و. IV, VI, ³⁹⁵ I, IV, ³⁹⁶ K—³⁹⁷ و. IV, VI, ³⁹⁸ I, IV, ³⁹⁹ K—⁴⁰⁰ و. IV, VI, ⁴⁰¹ I, IV, ⁴⁰² K—⁴⁰³ و. IV, VI, ⁴⁰⁴ I, IV, ⁴⁰⁵ K—⁴⁰⁶ و. IV, VI, ⁴⁰⁷ I, IV, ⁴⁰⁸ K—⁴⁰⁹ و. IV, VI, ⁴¹⁰ I, IV, ⁴¹¹ K—⁴¹² و. IV, VI, ⁴¹³ I, IV, ⁴¹⁴ K—⁴¹⁵ و. IV, VI, ⁴¹⁶ I, IV, ⁴¹⁷ K—⁴¹⁸ و. IV, VI, ⁴¹⁹ I, IV, ⁴²⁰ K—⁴²¹ و. IV, VI, ⁴²² I, IV, ⁴²³ K—⁴²⁴ و. IV, VI, ⁴²⁵ I, IV, ⁴²⁶ K—⁴²⁷ و. IV, VI, ⁴²⁸ I, IV, ⁴²⁹ K—⁴³⁰ و. IV, VI, ⁴³¹ I, IV, ⁴³² K—⁴³³ و. IV, VI, ⁴³⁴ I, IV, ⁴³⁵ K—⁴³⁶ و. IV, VI, ⁴³⁷ I, IV, ⁴³⁸ K—⁴³⁹ و. IV, VI, ⁴⁴⁰ I, IV, ⁴⁴¹ K—⁴⁴² و. IV, VI, ⁴⁴³ I, IV, ⁴⁴⁴ K—⁴⁴⁵ و. IV, VI, ⁴⁴⁶ I, IV, ⁴⁴⁷ K—⁴⁴⁸ و. IV, VI, ⁴⁴⁹ I, IV, ⁴⁵⁰ K—⁴⁵¹ و. IV, VI, ⁴⁵² I, IV, ⁴⁵³ K—⁴⁵⁴ و. IV, VI, ⁴⁵⁵ I, IV, ⁴⁵⁶ K—⁴⁵⁷ و. IV, VI, ⁴⁵⁸ I, IV, ⁴⁵⁹ K—⁴⁶⁰ و. IV, VI, ⁴⁶¹ I, IV, ⁴⁶² K—⁴⁶³ و. IV, VI, ⁴⁶⁴ I, IV, ⁴⁶⁵ K—⁴⁶⁶ و. IV, VI, ⁴⁶⁷ I, IV, ⁴⁶⁸ K—⁴⁶⁹ و. IV, VI, ⁴⁷⁰ I, IV, ⁴⁷¹ K—⁴⁷² و. IV, VI, ⁴⁷³ I, IV, ⁴⁷⁴ K—⁴⁷⁵ و. IV, VI, ⁴⁷⁶ I, IV, ⁴⁷⁷ K—⁴⁷⁸ و. IV, VI, ⁴⁷⁹ I, IV, ⁴⁸⁰ K—⁴⁸¹ و. IV, VI, ⁴⁸² I, IV, ⁴⁸³ K—⁴⁸⁴ و. IV, VI, ⁴⁸⁵ I, IV, ⁴⁸⁶ K—⁴⁸⁷ و. IV, VI, ⁴⁸⁸ I, IV, ⁴⁸⁹ K—⁴⁹⁰ و. IV, VI, ⁴⁹¹ I, IV, ⁴⁹² K—⁴⁹³ و. IV, VI, ⁴⁹⁴ I, IV, ⁴⁹⁵ K—⁴⁹⁶ و. IV, VI, ⁴⁹⁷ I, IV, ⁴⁹⁸ K—⁴⁹⁹ و. IV, VI, ⁵⁰⁰ I, IV, ⁵⁰¹ K—⁵⁰² و. IV, VI, ⁵⁰³ I, IV, ⁵⁰⁴ K—⁵⁰⁵ و. IV, VI, ⁵⁰⁶ I, IV, ⁵⁰⁷ K—⁵⁰⁸ و. IV, VI, ⁵⁰⁹ I, IV, ⁵¹⁰ K—⁵¹¹ و. IV, VI, ⁵¹² I, IV, ⁵¹³ K—⁵¹⁴ و. IV, VI, ⁵¹⁵ I, IV, ⁵¹⁶ K—⁵¹⁷ و. IV, VI, ⁵¹⁸ I, IV, ⁵¹⁹ K—⁵²⁰ و. IV, VI, ⁵²¹ I, IV, ⁵²² K—⁵²³ و. IV, VI, ⁵²⁴ I, IV, ⁵²⁵ K—⁵²⁶ و. IV, VI, ⁵²⁷ I, IV, ⁵²⁸ K—⁵²⁹ و. IV, VI, ⁵³⁰ I, IV, ⁵³¹ K—⁵³² و. IV, VI, ⁵³³ I, IV, ⁵³⁴ K—⁵³⁵ و. IV, VI, ⁵³⁶ I, IV, ⁵³⁷ K—⁵³⁸ و. IV, VI, ⁵³⁹ I, IV, ⁵⁴⁰ K—⁵⁴¹ و. IV, VI, ⁵⁴² I, IV, ⁵⁴³ K—⁵⁴⁴ و. IV, VI, ⁵⁴⁵ I, IV, ⁵⁴⁶ K—⁵⁴⁷ و. IV, VI, ⁵⁴⁸ I, IV, ⁵⁴⁹ K—⁵⁵⁰ و. IV, VI, ⁵⁵¹ I, IV, ⁵⁵² K—⁵⁵³ و. IV, VI, ⁵⁵⁴ I, IV, ⁵⁵⁵ K—⁵⁵⁶ و. IV, VI, ⁵⁵⁷ I, IV, ⁵⁵⁸ K—⁵⁵⁹ و. IV, VI, ⁵⁶⁰ I, IV, ⁵⁶¹ K—⁵⁶² و. IV, VI, ⁵⁶³ I, IV, ⁵⁶⁴ K—⁵⁶⁵ و. IV, VI, ⁵⁶⁶ I, IV, ⁵⁶⁷ K—⁵⁶⁸ و. IV, VI, ⁵⁶⁹ I, IV, ⁵⁷⁰ K—⁵⁷¹ و. IV, VI, ⁵⁷² I, IV, ⁵⁷³ K—⁵⁷⁴ و. IV, VI, ⁵⁷⁵ I, IV, ⁵⁷⁶ K—⁵⁷⁷ و. IV, VI, ⁵⁷⁸ I, IV, ⁵⁷⁹ K—⁵⁸⁰ و. IV, VI, ⁵⁸¹ I, IV, ⁵⁸² K—⁵⁸³ و. IV, VI, ⁵⁸⁴ I, IV, ⁵⁸⁵ K—⁵⁸⁶ و. IV, VI, ⁵⁸⁷ I, IV, ⁵⁸⁸ K—⁵⁸⁹ و. IV, VI, ⁵⁹⁰ I, IV, ⁵⁹¹ K—⁵⁹² و. IV, VI, ⁵⁹³ I, IV, ⁵⁹⁴ K—⁵⁹⁵ و. IV, VI, ⁵⁹⁶ I, IV, ⁵⁹⁷ K—⁵⁹⁸ و. IV, VI, ⁵⁹⁹ I, IV, ⁶⁰⁰ K—⁶⁰¹ و. IV, VI, ⁶⁰² I, IV, ⁶⁰³ K—⁶⁰⁴ و. IV, VI, ⁶⁰⁵ I, IV, ⁶⁰⁶ K—⁶⁰⁷ و. IV, VI, ⁶⁰⁸ I, IV, ⁶⁰⁹ K—⁶¹⁰ و. IV, VI, ⁶¹¹ I, IV, ⁶¹² K—⁶¹³ و. IV, VI, ⁶¹⁴ I, IV, ⁶¹⁵ K—⁶¹⁶ و. IV, VI, ⁶¹⁷ I, IV, ⁶¹⁸ K—⁶¹⁹ و. IV, VI, ⁶²⁰ I, IV, ⁶²¹ K—⁶²² و. IV, VI, ⁶²³ I, IV, ⁶²⁴ K—⁶²⁵ و. IV, VI, ⁶²⁶ I, IV, ⁶²⁷ K—⁶²⁸ و. IV, VI, ⁶²⁹ I, IV, ⁶³⁰ K—⁶³¹ و. IV, VI, ⁶³² I, IV, ⁶³³ K—⁶³⁴ و. IV, VI, ⁶³⁵ I, IV, ⁶³⁶ K—⁶³⁷ و. IV, VI, ⁶³⁸ I, IV, ⁶³⁹ K—⁶⁴⁰ و. IV, VI, ⁶⁴¹ I, IV, ⁶⁴² K—⁶⁴³ و. IV, VI, ⁶⁴⁴ I, IV, ⁶⁴⁵ K—⁶⁴⁶ و. IV, VI, ⁶⁴⁷ I, IV, ⁶⁴⁸ K—⁶⁴⁹ و. IV, VI, ⁶⁵⁰ I, IV, ⁶⁵¹ K—⁶⁵² و. IV, VI, ⁶⁵³ I, IV, ⁶⁵⁴ K—⁶⁵⁵ و. IV, VI, ⁶⁵⁶ I, IV, ⁶⁵⁷ K—⁶⁵⁸ و. IV, VI, ⁶⁵⁹ I, IV, ⁶⁶⁰ K—⁶⁶¹ و. IV, VI, ⁶⁶² I, IV, ⁶⁶³ K—⁶⁶⁴ و. IV, VI, ⁶⁶⁵ I, IV, ⁶⁶⁶ K—⁶⁶⁷ و. IV, VI, ⁶⁶⁸ I, IV, ⁶⁶⁹ K—⁶⁷⁰ و. IV, VI, ⁶⁷¹ I, IV, ⁶⁷² K—⁶⁷³ و. IV, VI, ⁶⁷⁴ I, IV, ⁶⁷⁵ K—⁶⁷⁶ و. IV, VI, ⁶⁷⁷ I, IV, ⁶⁷⁸ K—⁶⁷⁹ و. IV, VI, ⁶⁸⁰ I, IV, ⁶⁸¹ K—⁶⁸² و. IV, VI, ⁶⁸³ I, IV, ⁶⁸⁴ K—⁶⁸⁵ و. IV, VI, ⁶⁸⁶ I, IV, ⁶⁸⁷ K—⁶⁸⁸ و. IV, VI, ⁶⁸⁹ I, IV, ⁶⁹⁰ K—⁶⁹¹ و. IV, VI, ⁶⁹² I, IV, ⁶⁹³ K—⁶⁹⁴ و. IV, VI, ⁶⁹⁵ I, IV, ⁶⁹⁶ K—⁶⁹⁷ و. IV, VI, ⁶⁹⁸ I, IV, ⁶⁹⁹ K—⁷⁰⁰ و. IV, VI, ⁷⁰¹ I, IV, ⁷⁰² K—⁷⁰³ و. IV, VI, ⁷⁰⁴ I, IV, ⁷⁰⁵ K—⁷⁰⁶ و. IV, VI, ⁷⁰⁷ I, IV, ⁷⁰⁸ K—⁷⁰⁹ و. IV, VI, ⁷¹⁰ I, IV, ⁷¹¹ K—⁷¹² و. IV, VI, ⁷¹³ I, IV, ⁷¹⁴ K—⁷¹⁵ و. IV, VI, ⁷¹⁶ I, IV, ⁷¹⁷ K—⁷¹⁸ و. IV, VI, ⁷¹⁹ I, IV, ⁷²⁰ K—⁷²¹ و. IV, VI, ⁷²² I, IV, ⁷²³ K—⁷²⁴ و. IV, VI, ⁷²⁵ I, IV, ⁷²⁶ K—⁷²⁷ و. IV, VI, ⁷²⁸ I, IV, ⁷²⁹ K—⁷³⁰ و. IV, VI, ⁷³¹ I, IV, ⁷³² K—⁷³³ و. IV, VI, ⁷³⁴ I, IV, ⁷³⁵ K—⁷³⁶ و. IV, VI, ⁷³⁷ I, IV, ⁷³⁸ K—⁷³⁹ و. IV, VI, ⁷⁴⁰ I, IV, ⁷⁴¹ K—⁷⁴² و. IV, VI, ⁷⁴³ I, IV, ⁷⁴⁴ K—⁷⁴⁵ و. IV, VI, ⁷⁴⁶ I, IV, ⁷⁴⁷ K—⁷⁴⁸ و. IV, VI, ⁷⁴⁹ I, IV, ⁷⁵⁰ K—⁷⁵¹ و. IV, VI, ⁷⁵² I, IV, ⁷⁵³ K—⁷⁵⁴ و. IV, VI, ⁷⁵⁵ I, IV, ⁷⁵⁶ K—⁷⁵⁷ و. IV, VI, ⁷⁵⁸ I, IV, ⁷⁵⁹ K—⁷⁶⁰ و. IV, VI, ⁷⁶¹ I, IV, ⁷⁶² K—⁷⁶³ و. IV, VI, ⁷⁶⁴ I, IV, ⁷⁶⁵ K—⁷⁶⁶ و. IV, VI, ⁷⁶⁷ I, IV, ⁷⁶⁸ K—⁷⁶⁹ و. IV, VI, ⁷⁷⁰ I, IV, ⁷⁷¹ K—⁷⁷² و. IV, VI, ⁷⁷³ I, IV, ⁷⁷⁴ K—⁷⁷⁵ و. IV, VI, ⁷⁷⁶ I, IV, ⁷⁷⁷ K—⁷⁷⁸ و. IV, VI, ⁷⁷⁹ I, IV, ⁷⁸⁰ K—⁷⁸¹ و. IV, VI, ⁷⁸² I, IV, ⁷⁸³ K—⁷⁸⁴ و. IV, VI, ⁷⁸⁵ I, IV, ⁷⁸⁶ K—⁷⁸⁷ و. IV, VI, ⁷⁸⁸ I, IV, ⁷⁸⁹ K—⁷⁹⁰ و. IV, VI, ⁷⁹¹ I, IV, ⁷⁹² K—⁷⁹³ و. IV, VI, ⁷⁹⁴ I, IV, ⁷⁹⁵ K—⁷⁹⁶ و. IV, VI, ⁷⁹⁷ I, IV, ⁷⁹⁸ K—⁷⁹⁹ و. IV, VI, ⁸⁰⁰ I, IV, ⁸⁰¹ K—⁸⁰² و. IV, VI, ⁸⁰³ I, IV, ⁸⁰⁴ K—⁸⁰⁵ و. IV, VI, ⁸⁰⁶ I, IV, ⁸⁰⁷ K—⁸⁰⁸ و. IV, VI, ⁸⁰⁹ I, IV, ⁸¹⁰ K—⁸¹¹ و. IV, VI, ⁸¹² I, IV, ⁸¹³ K—⁸¹⁴ و. IV, VI, ⁸¹⁵ I, IV, ⁸¹⁶ K—⁸¹⁷ و. IV, VI, ⁸¹⁸ I, IV, ⁸¹⁹ K—⁸²⁰ و. IV, VI, ⁸²¹ I, IV, ⁸²² K—⁸²³ و. IV, VI, ⁸²⁴ I, IV, ⁸²⁵ K—⁸²⁶ و. IV, VI, ⁸²⁷ I, IV, ⁸²⁸ K—⁸²⁹ و. IV, VI, ⁸³⁰ I, IV, ⁸³¹ K—⁸³² و. IV, VI, ⁸³³ I, IV, ⁸³⁴ K—⁸³⁵ و. IV, VI, ⁸³⁶ I, IV, ⁸³⁷ K—⁸³⁸ و. IV, VI, ⁸³⁹ I, IV, ⁸⁴⁰ K—⁸⁴¹ و. IV, VI, ⁸⁴² I, IV, ⁸⁴³ K—⁸⁴⁴ و. IV, VI, ⁸⁴⁵ I, IV, ⁸⁴⁶ K—⁸⁴⁷ و. IV, VI, ⁸⁴⁸ I, IV, ⁸⁴⁹ K—⁸⁵⁰ و. IV, VI, ⁸⁵¹ I, IV, ⁸⁵² K—⁸⁵³ و. IV, VI, ⁸⁵⁴ I, IV, ⁸⁵⁵ K—⁸⁵⁶ و. IV, VI, ⁸⁵⁷ I, IV, ⁸⁵⁸ K—⁸⁵⁹ و. IV, VI, ⁸⁶⁰ I, IV, ⁸⁶¹ K—⁸⁶² و. IV, VI, ⁸⁶³ I, IV, ⁸⁶⁴ K—⁸⁶⁵ و. IV, VI, ⁸⁶⁶ I, IV, ⁸⁶⁷ K—⁸⁶⁸ و. IV, VI, ⁸⁶⁹ I, IV, ⁸⁷⁰ K—⁸⁷¹ و. IV, VI, ⁸⁷² I, IV, ⁸⁷³ K—⁸⁷⁴ و. IV, VI, ⁸⁷⁵ I, IV, ⁸⁷⁶ K—⁸⁷⁷ و. IV, VI, ⁸⁷⁸ I, IV, ⁸⁷⁹ K—⁸⁸⁰ و. IV

که این نامداری که آمد ز راه
 نمیره⁴ سماعیل نیک اخترست⁵
 640 چو پیشش آمدش نصر⁷ بنواختش
 بدو⁹ شاد شد نصر و گوهر بگفت¹⁰
 سکندر چنین داد پاسخ¹¹ بدوی
 بدین¹² دوده اکنون کدامست مه
 بدو گفت نصر ای جهاندار شاه
 645 سماعیل چون زین جهان درگذشت
 ابا لشکر گشن¹⁶ شمشیرزن
 بسی مردم¹⁷ بی گنه¹⁸ کشته شد
 نیامد جهان آفرین را پسند
 خزاعه²⁰ پیامد چو او²¹ گشت خاک
 650 حرم تا یمن پاک بر دست اوست
 سر از راه پیچیده و داد نه²⁶
 جهانی گرفته بمشیت اندرون
 سکندر ز نصر این سخنها شنید
 بتن کودکانرا نماندش روان
 655 ز بیداد بستد حجاز و یمن
 نژاد سماعیل را برکشید

¹ Л, К - دجوید ² K - گنج و تاج ³ VI - б. оп. ⁴ Л - پیمبر ⁵ K, I, VI - پایگه ⁶ K, I, IV - نیک اخترست ⁷ I - آمد دید و (так!). ⁸ I, IV, VI - پیغمبرست ⁹ VI - ازو ¹⁰ IV - نگفت ¹¹ I - چنین داد پاسخ سکندر ¹² VI - درین ¹³ VI - پسندیده ¹⁴ I - бб. 643, 644 оп. ¹⁵ I - бб. 643, 644 оп. ¹⁶ I - доб. و ¹⁷ VI - مرد بر ¹⁸ I - بی گنه زان ما ¹⁹ VI - وزین ²⁰ Л - خزاعه ²¹ K - جراعست ²² VI - جراعست ²³ VI - доб. و ²⁴ Л - و ²⁵ VI - доб. و ²⁶ I, IV - برنج و به بیداد بی قرمی و پاک ²⁷ K - کسی را ²⁸ I, IV - نیارد ز نیکی بدل یاد او ²⁹ K, I, IV, VI - б. оп.; Б - перевод б. отсутствует.

پیاده در آمد^۱ به بیت الحرام
 همی ریخت دینار گنجوز شاه

۲۰

چو برگشت و آمد بدرگاه قصر
 توانگر شد آنکس که درویش بود
 وزانچایگه شاد^۴ لشکر^۵ براند
 سپهرا بفرمود تا هر کسی
 جهانگیر^۸ با لشکری^۹ راهجوی^{۱۰}
 ملک بود قبطون^{۱۱} بمصراندرون
 چو بشنید کامد ز راه حرم
 پذیره شدی با فراوان سپاه
 سکندر بدیدار او گشت شاد^{۱۵}
 بمصر اندرون بود یک سال شاه^{۱۸}
 زنی بود در اندلس شهریار
 جهانجوی بگشاده قیدافه بود^{۲۲}
 ز لشکر سواری مصور بچست
 بدو گفت سوی سکندر حرام
 بژرفی نگه کن چنان چون^{۲۶} که هست

۶۶۰
 ۶۶۵
 ۶۷۰

بمخششید دینار چندی^۳ بنصر
 وگر خوردش از کوشش خویش بود
 بچده درآمد فراوان نماند^۶
 بسازند^۷ کشتی و زورق بسی
 ز چده سوی مصر بنهاد روی
 سپاهنش^{۱۲} ز راه گمانی فزون
 جهانگیر پیروز با باد و دم
 ابا^{۱۳} بدره و برده^{۱۴} و تاج و گاه
 همان^{۱۶} گفت بدخواه او گشت باد^{۱۷}
 بدان تا برآسود^{۱۹} شاه و سپاه^{۲۰}
 خردمند و با لشکری بی شمار^{۲۱}
 ز روی^{۲۳} بهی یافتنه کام و سود^{۲۴}
 که ماندند صورت نگارد درست
 وزین مرز و از ما^{۲۵} میر هیچ نام
 بکردار^{۲۷} تا چون برآیدت^{۲۸} دست

کنزاً من ب- گنجی - K, I, IV, VI - ۳ د- K ۲ پیامد - I, IV, VI - پیامد پیاده - K ۱
 الذهب 658. б. стоит после б. 6. LI - ماند - IV, VI ۶ لشکرش را - VI ۵ نیز - IV - تیز - I ۴
 قبطون - I ۱۱ جنگجوی - VI ۱۰ لشکر - I, IV, VI ۹ جهانجوی - I, IV ۸ بپارند - VI ۷
 K, I, ۱۵ یاره - IV ۱۴ همان - K, I, VI ۱۳ سپاهی - VI ۱۲ قبطون - B قنطون - VI قبطون - IV
 شاه و سپاه - VI ۱۸ باد گشت - K, I, IV, VI ۱۷ همه - K, I, IV, VI ۱۶ شاد گشت - IV, VI
 - нет рифмы); IV, VI - لشکر شهریار - K ۲۱ برآسوده تر گشت شاه - VI ۲۰ بپاسود - K ۱۹
 مرز مارا - I ۲۵ نام و کام - K, I, IV, VI ۲۴ بروز - I, IV ۲۳ نام - K, I, IV, VI ۲۲ نامدار
 بصورت برآور همانگاه - VI نماید د- K, I, IV ۲۸ بگفتار - K, I, IV ۲۷ هم - K, I, IV, VI ۲۶

یکی صورت آرا^۲ ز سر^۳ پای^۴ اوی
بفرمان مهتر^۶ میبازرا بیست
بر قیصر اسکندر ارجمند
بیاورد قرطاس و دیبای^۷ چین
نگارید وز^۸ جای^۹ برگشتت زود
غمی گشت و^{۱۰} بنهفت^{۱۱} و دم درکشید^{۱۲}
که قیدافهرا بر زمین کیست^{۱۴} جفت
چنو^{۱۵} نیست اندر جهان کامگار^{۱۶}
مگر باز جوید ز دفتر بسی
ز آهستگی هم ز بایستگی
نه بینی بمانند^{۲۲} او در جهان^{۲۳}
که نپساید^{۲۴} آن هم^{۲۵} ز^{۲۶} چنگ پلنگ^{۲۷}
برین هم نشاندست^{۲۹} پهنای اوی^{۲۸}
سخنهای او در جهان تازه نیست

ز رنگ و ز چهر و^۱ ز بالای اوی
نگارنده بشنید زو برنشست^۵
بمصر آمد از اندلس چون نوند
چه بر گاه دیدش چه بر پشت زین
نگار سکندر چنان هم که بود
چو قیدافه چهر سکندر بدید
سکندر ز قیطنون بپرسید و^{۱۳} گفت
بدو گفت قیطنون که ای شهریار
شمار سپاهش نداند کسی
ز^{۱۷} گنج و^{۱۸} بزرگی و^{۱۹} شایستگی
برای و^{۲۰} بگفتار^{۲۱} نیکی گمان
یکی شارستان کرده دارد ز سنگ
زمین چار فرسنگ بالای اوی^{۲۸}
گر از^{۳۰} گنج پرسی^{۳۱} خود اندازه نیست

675

680

685

۲۱

بفرمود تا پیش او شد دبیر
ز شیراوژن اسکندر شهرگیر^{۳۴}

سکندر چو بشنید از^{۳۲} یادگیر^{۳۳}
نوشتند پس نامه‌یی بر حریر

^۴ K, [متن تصحیح قیاسی است] و. Л-доб. ^۳ صورتی کن - I, IV ^۲ چهره - I, IV ^۱ K,
انقاسی و قرطاسی - VI اوند - I, K ^۷ یزدان - VI ^۶ برگسست - I ^۵ سراپای - I, IV, VI ^۸ K,
:доб. I, VI ^{۱۲} برگشت - K ^{۱۱} و. оп. VI ^{۱۰} و زانجای - VI ^۹ نگاریده از - K ^۸
چنین گفت کین مرد گیتی پپای * بگوید برزم و بپاکیزه رای
هرانکس که پیش آید اورا بچنگ * شود در جهان زندگانیش تنگ,
پ - I, IV ^{۱۷} یادگار - I, IV نامدار - K, VI ^{۱۶} چو او - IV ^{۱۵} نیست - I, IV ^{۱۴} و. оп. I ^{۱۳}
- I, IV, VI ^{۲۲} و. I, VI ^{۲۱} نظیرش - VI ^{۲۰} و. оп. IV ^{۲۰} پ - I ^{۱۹} و. оп. I, K ^{۱۸}
K, ^{۲۶} آنرا - I, VI اورا - K, IV ^{۲۵} نپساید - VI نستاند - I, IV ^{۲۴} زمان - K ^{۲۳} همانند
نشان نیز - I, IV, VI ^{۲۹} K, I, IV, VI ^{۲۸} اوست - VI ^{۲۷} چنگش نهنگ - I, IV ^{۲۶} پ - VI
شیرگیر - I, IV ^{۳۴} این دار و گیر - IV ^{۳۳} ازین - I ^{۳۲} بینی - I, IV ^{۳۱} اگر - IV ^{۳۰}

690 بنزدیک قیدافه هوشمند
 نخست آفرین¹ خداوند مهر
 خداوند بخشنده² داد و³ راست
 بتندی نجستیم⁶ رزم⁷ ترا
 چو این نامه آرند نزدیک تو
 فرستی بفرمان¹⁰ ما¹¹ باز و ساو
 695 خردمندی و پیش‌بینی کنی¹³
 و گر هیچ تاب اندر آری بکار
 چو اندازه¹⁴ گیری ز دارا و فور
 چو از باد عنوان او گشت خشک
 بینامد هیون¹⁵ تگاور براه
 700 چو قیدافه آن نامه او بخواند
 بپاسخ نخست آفرین گسترید
 ترا کرد پیروز بر فور¹⁸ هند
 بی‌پروزی اندر سرت گشت کش
 مرا با چو²⁰ ایشان²¹ برابر نهی
 705 مرا زان فزونست فر و²³ مهی²⁴
 که من قیصرانرا²⁶ بفرمان شوم
 هزاران هزارم فزون²⁹ لشکرست

شده نام او در بزرگی بلند
 فروزنده ماه و گردان سپهر
 فزونی کسی را دهد کش⁴ سزاست⁵
 گراینده گشتیم بزم⁸ ترا
 درخشان شود رای⁹ تاریک تو
 بدانی که با ما ترا نیست تاو¹²
 توانایی و پاک‌دینی کنی¹³
 نه‌بینی جز از گردش روزگار
 خود آموزگارت نباید ز دور
 نهادند مهری بروبر ز مشک
 بفرمان¹⁶ آن نام‌بردار شاه
 ز گفتار او در شگفتی بماند
 بدان دادگر کو زمین گسترید¹⁷
 بدارا و بر نام‌داران سند
 ازان نام‌داران شمشیرکش¹⁹
 بسربز ز پیروزه²² افسر نهی
 همان لشکر و گنج شاهنشاهی²⁵
 بترسم²⁷ ز تهدید و²⁸ پیچان شوم
 که بر هر سری³⁰ شهریاری سرست

I - ز هر کس - K - ⁴ I - و оп. ³ بخشنده - K, IV, VI - ² آفرین بر - I, IV, VI - ¹
 I, IV, VI - ⁸ جنگ - VI گاه - I, IV - جنگ - K - ⁷ نجویم - IV ⁶ هواست - I, IV - ⁵ دهش کو
 VI - ¹² доб. б. من - VI ¹¹ بنزدیک - K, I, IV, VI ¹⁰ کند روز - VI ⁹ راه - I, IV - سنگ
 I, VI - ¹⁵ I, VI - ¹⁴ K - اندیشه - ¹³ بود - VI ¹³ 692 و 1-го мисра б. 693. ¹³
 K, I, IV, VI - ¹⁷ доб.: K, I, IV, VI - آفرید - ¹⁶ I, IV - ¹⁶ بنزدیک - I, IV - ¹⁶

یکی چرخ گردنده بر پای کرد * بد و نیکی را اندرو جای کرد
 پیروزی - K, VI - ²² نیز با او - VI ²¹ چون بر - I, IV - ²⁰ I, IV - ¹⁹ VI - ¹⁹ б. оп. و ¹⁸ Л - ¹⁸ доб.
 به پیچم - Л, IV - ²⁷ قیصری را - K, I, IV, VI - ²⁶ K, I, IV, VI - ²⁵ I, IV - ²⁵ б. оп. ²⁴ VI - ²⁴ بهی - ²³ K - ²³ оп.
 سوی - K, IV - ³⁰ K, I, VI - ²⁹ K, I, VI - ²⁹ بدر - ²⁸ K, VI - ²⁸ و - ²⁸ K, VI - ²⁸ оп.

نماند برین بوم جای نشست¹
 چو آید ازین مرز با² لشکری
 ز دارا شدستی خداوند لاف
 هیونی⁴ برافگند بر سان باد

وگر خوانم از هر سوی زیردست
 یکی گنج در پیش هر مهتری
 تو چندین چه رانی زبان³ بر گزاف
 بران نامه بر مهر زبین نهاد

710

۲۲

بزد نای رویین و لشکر براند
 چو آمد سوی⁶ مرز او با سپاه
 ابا لشکر و گنج و⁸ گسترده نام
 سراپرده⁹ او ندیدی پلنگ¹⁰
 برات باره¹¹ دژ گذشتی¹¹ سوار
 بی آورد عراده و منجنیق
 بشهر اندر آمد سپاه ارجمند¹²
 بفرمود کز¹⁴ کسی نریزند خون
 بدین شهر¹⁵ فریان بدو¹⁸ شاد بود
 کلاهش بقیدافه گشته بلند
 بدو داده فریان¹⁸ دل و¹⁹ چشم و گوش
 بدستش زن و شوی گشته اسپر
 بجستش²⁰ که²¹ درمان آن کار²² چیست
 بدو داد فرمان و تاج و سریر

چو اسکندر آن نامه⁵ او⁵ بخواند
 همی رفت یک ماه پویان براه
 یکی پادشا بود فریان⁷ بنام
 یکی شارسرستان داشت با ساز جنگ
 بی آورد لشکر گرفت آن حصار
 سکندر بفرمود تا جاذلیق
 بیست هفته بستد حصار بلند
 سکندر چو¹³ آمد بشهر اندرون
 یکی پور قیدافه داماد بود
 بدو داده بد دختر¹⁷ ارجمند
 که دامادرا نام بد قیدروش
 یکی مرد بد نام او شهرگیر
 سکندر بدانست کان مرد چیست
 بفرمود تا پیش او شد وزیر

715

720

725

¹ K — 6. on. ² K, I, IV, VI — من ³ K, I, IV, VI — سخن ⁴ VI — سواری ⁵ K, I, IV —
 وی ⁶ I, IV — بدان ⁷ JL — فرمان ⁸ JL — on. ⁹ K, I,
 سپه بی گزند — VI ¹⁰ I, IV — کلنگ ¹¹ VI — کشیدش ¹² VI —
 و لما دخل المدينة منع عساكره عن إراقة الدماء — B ¹³ I, IV — د ¹⁴ K, I, VI — تا ¹⁵ K, VI —
 که فریان — VI ¹⁶ I, IV — فرزند او ¹⁷ JL — دختری ¹⁸ I, IV — بود او ¹⁹ VI —
 درد — IV, VI ²⁰ IV — بجست آنکه ²¹ IV — غمی شد ²² K, I — بدو داد بد

یکی رایزن مرد گسترده کام²
 ترا خوانم⁶ اسکندر فیلقوس⁵
 چو⁹ من پیشست آیم کمر بر میان
 ببرد دژ آگاه جنگی ز دوش
 نمایم فراوان¹⁰ ترا کهتری
 چو خواهش فزایم بهخشی¹¹ بمن
 ندانست¹² کائرا چه باشد نهفت
 که این کار باید که ماند نهان
 سخنهای قیدافه چندی بران
 که رو نامه بر زود و پاسخ بیار
 بفرمان برین چاره افسون کنم
 شب تیره از بیم شد ناپدید
 پر از شرم رخ دل پر از¹⁶ آبخون
 گشاده در چاره و¹⁷ بسته در¹⁸
 بیاورد گریان گرفته اسیر
 گرفته جوان چنگ اورا بچنگ²⁰
 کش از درد چندین بیاید گریست
 که من پور قیدافهام قیدروش
 که دارد²³ پس پرده من نهفت
 برم تا بدارمش چون جان خویش

خردمندرا بیطقون¹ بود نام
 بدو گفت³ کاید بپیشست⁴ عروس⁵
 تو بنشین به آیین و⁷ رسم⁸ کیان
 بفرمای تا گردن قیدروش
 من آیم بپیشست بخواهشگری
 نشستن گهی ساز بی انجمن
 شد آن مرد دستور با درد جفت
 ازان پس بدو گفت شاه جهان
 مرا چون فرستادگان پیشی خوان
 مرا شاد بفرست با ده سوار
 بدو بیطقون گفت کایدون¹³ کنم
 بشمگیر خورشید¹⁴ خنجر کشید
 نشست از بر تخت بر¹⁵ بیطقون
 سکندر بپیش اندرون با کمر
 چو آن پور قیدافه را شهگیر
 زنش هم چنان نیز با بوی و¹⁹ رنگ
 سبک بیطقون گفت کین مرد کیست
 چنیین داد پاسخ که باز آر هوش
 جزین²¹ دخت فریان مرا²² نیست جفت
 بر آنم²⁴ که اورا سوی خان خویش

730

735

740

745

VI-² بیطقون B- نبطقون VI- قیطفون IV- نبطقون I- نبطقون K- بیطقون I-¹
 IV-⁶ کایم برت بی فسوس VI-⁵ کارند پیشست K, I-⁴ بفرمای IV-³ پاکیزه کام
 فراوان نمایم VI-¹⁰ که VI-⁹ بتخت I, VI- تخت K-⁸ و K, I, VI-⁷ خواند
 چون I, IV, VI-¹⁴ ایدون I, IV, VI-¹³ بدانست I, IV-¹² بهخشی I, IV, VI, K-¹¹
 دل و [I- و] چاره و [K- در] K, I, IV-¹⁷ دیده پر VI-¹⁶ زر IV-¹⁵ شید [شیر- I]
 گرفته بیاورد VI-²⁰ و K, I, IV-¹⁹ چاره بسته کمر I-¹⁸ دل و تنگ VI-
 برفتم I, IV, VI, K-²⁴ ماند VI-²³ فرقرارا I, IV-²² چو این I, IV-²¹ با پالهنک

روان خسته از اختر و تن بتیر¹
 سرش گشت پر درد و دل² پر ز خون
 که این هر دورا خاک باید نهفت
 بشمشیر هندی بزن گردنش
 بدو⁴ گفت کای شاه قیصر نژاد
 سرافراز گردم بهر⁶ انجمن
 که نپسندد از ما جهان آفرین⁷
 که آزاد کردی دو تن را ز خون⁸
 که بردی سری¹¹ دور مانده¹² ز¹³ دوش
 بخواند¹⁴ بمادرت بر¹⁵ پیش و کم
 کسی را ندرد بدین¹⁸ جنگ¹⁹ پوست
 که گوید بدو²⁰ رزم گر²¹ سور²² من
 بپاداش پیچد دل را²³ مرد
 بخوبی و را باز گردان ز راه
 که زو برندارم دل و چشم²⁶ و گوش
 کزو یافتم جفت و³⁰ شیرین روان³¹

اسیرم کنون در کف شهرگیر
 چو بشنید زو این سخن بیطقون
 برآشفیت ازان پس³ بدژخیم گفت
 چنین هم ببند اندرون با زنش
 سکندر پیامد زمین بومی داد
 اگر خون ایشان⁵ بمخشی بمن
 سر بی گناهان چه بری بکین
 بدو گفت بیداردل بیطقون
 سبک بیطقون گفت با⁹ قیدروش
 فرستم کنون با تو اورا بهم
 اگر ساو و¹⁶ باز¹⁷ فرستد نکوست
 نگه کن بدین پاک دستور من
 تو آن کن ز خوبی که او با تو کرد
 چو این²⁴ پاسخ نامه یابی²⁵ ز شاه
 چنین گفت با بیطقون قیدروش
 چگونه مر²⁷ اورا ندارم²⁸ چو²⁹ جان

750

755

760

و آنگه - VI-³ سوی بد ز درد و دلی - VI-² بیاورد مارا گرفته اسیر - VI-¹
 7 VI-6. оп. بدین - IV, VI-⁶ I-⁶ چو خون جوانان - K, I, VI-⁵ چنین - K-⁴
 13 K- سبز - K-¹³ سیر گشته - VI-¹² سر - K, IV-¹¹ I, IV-¹⁰ کای - I-⁹ K-6. оп.
 17 IV, VI-¹⁷ و - II-¹⁶ بگوید بر مادرت - VI-¹⁵ نخواند - IV-¹⁴ مانده ب
 که او هست - VI-²² با - K, I-²¹ IV-²¹ بدین - IV-²⁰ درد - I, IV-¹⁹ درین - VI-¹⁸
 و إذا سمع ب- یابد - I-²⁵ که چون - VI-²⁴ چنین - K-²⁴ زاد - IV, VI-²³ دستور و گنجور
 چه گویم که - K, I, IV, VI-²⁷ جنگ - K-²⁶ الجواب من الملكة فسرح إلی کما یلیق بک
 جفت و جان [جان و جفت - K]-³¹ K, I, IV-³¹ و - II-³⁰ نخوانم ب- VI-²⁹ بدارم - IV-²⁸
 جان توان - VI- و جهان

ز مردان رومی چنان چون سزید
 ننگه داشتندی همه^۲ راز اوی
 مخوانید مارا جز از بیطقون^۴
 سکندر سپرده بدو چشم و گوش
 بکوهی رسیدند سنگش^۵ بلور
 فراوان گیاه^۷ بود^۸ بر کوهسار
 بران بوم و بر کاندرو بود شاه^{۱۰}
 ز بهر پسر پهن بگشاد گوش
 همه نامداران و^{۱۱} نیکاختران
 پیاده شد و آفرین گسترید
 همی راند و دستش گرفته بدست
 همی گفت و^{۱۳} رنگ رخس ناپدید
 نماند افسر و تخت و لشکر نه^{۱۴} گنج
 رها کرد ز اسکندر فیلقوسی
 زنند و با آتش بسوزد^{۱۶} تنم
 برو هیچ مشکن بخواهش^{۱۹} سخن
 دلش گشت زان درد زیر و زبر
 بتخت گرانمایگان برنشاند
 یکی مایه ور جایگه ساختش^{۲۲}
 ز پوشیدنی هم ز گسترذنی

جهانجوی ده نامور برگزید
 که بودند یکسر^۱ هم آواز اوی
 چنین گفت کانون^۳ براه اندرون
 همی رفت پیش اندرون قیدروش
 چو آتش همی راند مهتر ستور
 بدودر^۶ ز هر گونه‌یی میوه‌دار
 برفتند زانگونه^۹ پویان براه
 چو قیدافه آگه شد از قیدروش
 پذیره شدش با سپاهی گران
 پسر نیز چون مادرش^{۱۲} بدید
 بفرمود قیدافه تا برنشست
 بدو قیدروش آنچه دید و شنید
 که بر شهر فریان چه آمد ز رنج
 مرا این که آمد^{۱۵} همی با عروس
 وگر نه بفرمود تا گردنم
 کنون هرچ باید^{۱۷} بخوبی^{۱۸} بکن
 چو بشنید قیدافه این از پسر
 از ایوان^{۲۰} فرستاده^{۲۱} پیش خواند
 فراوان بپرسید و بنواختش
 فرستاد هر گونه‌یی خوردنی

765

770

775

780

^۱ Л, I, IV — هر دو — T — هر ده — ^۲ K, I, IV — بدل — ^۳ IV — اکنون — ^۴ VI — 66. 764, 765 оп.
^۵ K — سنگین — ^۶ K, I, IV, VI — پروبر — ^۷ K — کسی — ^۸ K, I, IV — دید — ^۹ K — کوه —
^{۱۰} VI — б. оп. — ^{۱۱} Л — و — оп. — ^{۱۲} I, IV, VI — روی مادر — ^{۱۳} K, VI — و — оп. — ^{۱۴} IV —
^{۱۵} I, IV — آید — ^{۱۶} K, I — بسوزد با آتش — ^{۱۷} K, I, IV — بسوزند از آتش — ^{۱۸} I, VI — ز خوبی — ^{۱۹} K — بپاسخ — ^{۲۰} VI — وزان پس —
^{۲۱} VI — فرستاده‌ی — ^{۲۲} VI — обратный порядок мисра.

بشد¹ آن شب و بامداد پگاه
 پرستندگان³ پرده برداشتند
 785 چو قییدافرا دید بر تخت عاج
 ز زربفت پوشیده چینی⁵ قبیای
 رخ شاه تابان بکردار هور
 ز بر پوششی⁸ جزع⁹ بسته بزر
 پرستنده¹² با طوق و با گوشوار
 790 سکندر بدان¹⁵ در شگفتی بماند
 نشستن گهی دید مهتر¹⁷ که نیز¹⁸
 بر مهتر آمد زمین داد بوسی
 ورا دید قییدافه بنواختش
 چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
 795 بفرمود تا خون بیماراستند
 نهادند یک خانه خوانهای ساج
 خورشهای بسیار²⁶ آورده شد
 طبقهای زرین و سیمین نهاد
 بمی خوردن اندر²⁸ گرانمایه شاه
 800 بگنجور گفت آن درخشان حریر

بپرسشش بیامد بدرگاه شاه²
 بر اسپش ز درگاه بگذاشتند⁴
 ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج
 فراوان پرستنده گودش بیای⁶
 نشستن گهش را⁷ ستونها بلور
 برو بافته دانههای¹⁰ گهر¹¹
 بیای اندر آن¹³ گلشن زرنگار¹⁴
 فراوان نهان¹⁶ نام یزدان بخواند
 نیامد ورا روم و ایران بچیز
 چنان چون بود مردم چاپلوسی
 بپرسید بسیار¹⁹ و بنشاختش²⁰
 گه بار²¹ پیگانه اندر گذشت²²
 پرستنده²³ رود و می خواستند
 همه پیکرش²⁴ ز و کوکیش²⁵ عاج
 می آورد و²⁷ چون خوردنی خورده شد
 نخستین ز قییدافه کردند یاد
 فزون کرد سوی سکندر نگاه
 نوشته برو صورت دلپذیر

¹ K, I, IV, VI — نبود ² Л — б. стоит после б. 784. ³ Л — فرستادگان ⁴ Б — бб.
 و نذنت إليه التحف والمبار. ثم إنه لما أصبح ركب الی خدمة الملكة فرفعت: 782—784:
 782—784: VI — б. оп. ⁶ VI — б. оп. ⁵ K — رومی ⁷ K — دونه الحجب و أدخلوه راکبا إلى الدهلیز.
¹¹ K — چشمهای — I, IV, VI ¹⁰ پوش از چرخ — VI ⁹ پوشش — I, IV ⁸ گهی از — VI ⁷
 بدو — VI ¹⁵ کفش گوهرنگار — K ¹⁴ اندرون — K ¹³ پرستار — VI ¹² ب. оп.
 فراوان — IV ¹⁹ گه قیصر و آن کنیز — K ¹⁸ قیصر — I, IV, VI ¹⁷ نهان هر زمان — VI ¹⁶
²⁴ K, I, ²³ پرستنده و — IV ²² VI — б. оп. ²¹ IV — بیمار — K ²⁰ بنواختش — K ²⁰ بپرسید
²⁷ K, I, ²⁶ I, VI — بی اندازه — K ²⁵ K, I, VI — کوکیش — VI
 و کانت فی أثناء الشرب فكثر النظر الی الاسکندر — B ²⁸ VI — оп. ²⁸ VI — می را — L

بتندی پرو هیچ میسای³ دست
 چو دیدش نگه کرد ز اندازه پیش
 ازان صورت اورا⁴ جدایی ندید
 بران لشکر نامور مهترست
 دلیر آمدست اندرین⁵ انجمن
 بگو⁷ تا سکندر چه دادت پیام
 سخن گفت با من میان مهان
 که جز راستی در زمانه⁸ مجوی
 نگه دار¹¹ بیدار¹² پیمان من¹⁰
 پیارم یکی لشکری¹⁴ دلگسل
 بچنگ آمدن تیز نشستافتم¹⁶
 جهان ایمن از رای باریک تست
 بدانی که با ما نداری تو¹⁸ تاو
 چو پیچی سر از کژی و راستی
 بجز²⁰ خامشی چاره آن²¹ ندید
 پیاسای با مردم دلپذیر
 بمرگشتنت رای فرخ²³ نهیم
 همه شب همی ساخت درمان خویش
 چو دیبا²⁴ فروزنده²⁵ شد دشت و²⁶ راغ²⁷
 دو لب پر ز خنده دل از غم تباه²⁸
 بپرسید و بردش بر²⁹ شهریار

به پیش من آور¹ چنانهم که² هست
 بیاورد گنجور و بنهاد پیش
 بچهر سکندر نکو بنگرید
 بدانست قیدافه کو قیصرست
 فرستاده‌یی کرده⁵ از خویشتن
 بدو گفت کای مرد گسترده کام
 چنین داد پاسخ که شاه جهان
 که قیدافه پاکدلرا بگویی
 نگر⁹ سر نه‌پیچی ز فرمان من¹⁰
 وگر هیچ تاب اندر آری¹³ بدل
 نشان¹⁵ هنرهای تو یافتم
 خردمندی و شرم نزدیک تست
 کنون گر نتابی¹⁷ سر از باز و ساو
 نه‌بینی بجز¹⁹ خوبی و راستی
 برآشفست قیدافه چون این شنید
 بدو گفت کاکنون²² ره خازنه گیر
 چو فردا بیایی تو پاسخ²³ دهیم
 سکندر پیامد سوی خان خویش
 چو برزد سر از کوه روشن چراغ
 سکندر پیامد بران بارگاه
 فرستاده‌را دید سالار بار

805

810

815

820

1 I, IV - میسا و - I³ (метр нарушен). چنانکه - IV² نوشته مر اورا - J¹
 K - میانه - J⁸ بیا - K, I, IV⁷ او بدین - K, I, IV, VI⁶ کرد - J, K, VI⁵ صورت او
 آرد - I, IV¹³ داری این عهد و - VI¹² کرد - J¹¹ ما - K, I, IV¹⁰ اگر - VI¹⁰ وگر
 و لم نبدآک بالقتال - B بشتافتم - J, K, I بشتافتم - IV, VI¹⁶ بشاهی - K¹⁵ لشکر - VI¹⁴
 جز از - K, I, IV²⁰ جز از - I, IV¹⁹ به‌بینی بسی - K¹⁹ ترا نیست - K¹⁸ بتابی - IV¹⁷
 K - دریا - VI²⁴ دهیم، نهیم - I²³ اکنون - VI²² هیچ درمان - K, I, IV, VI²¹
 سوی - IV²⁹ سپاه - I, IV²⁸ روی زاغ - VI²⁷ پشت - K, I²⁶ دیبای پیروزه

نشستش² بلورین یکی خانه بود¹
 میان اندرون گوهر شاهوار
 ز جزع و ز پیروزه⁵ اورا عمود
 ازان فرّ و اورنگ⁶ و آن دستگاه⁷
 نمیند چنمین جای⁹ یزدان پرست
 نهادند زرّین یکی زیرگاه
 چرا خیره¹¹ ماندی¹² بجزع¹³ اندرون
 که آسپمه گشتی بدین مایه¹⁵ بوم
 تو این خانرا خوارمایه مدار
 که ایوان¹⁸ تو معدن گوهرست
 دلش گشت خرم بازار¹⁹ اوی²⁰
 فرستاده را تنگ بنشاند پیش
 همت بزم و رزمست²⁴ و هم²⁵ نعم و بوس
 روان²⁶ پر ز درد و رخسان²⁷ لاژورد
 چنمین گشتن²⁸ از تو نه²⁹ اندر خورد
 چنمین تخمه فیلقوسم³⁰ مغوان
 که با من نمید مهتری نامدار
 تنهرا ز جان زود³¹ کردی³² تهی

همه کاخ او پر ز بیگانه بود¹
 عقیق و زبرجد بروبر³ نگار
 زمینش همه صندل⁴ و چوب عود
 سکندر فرو مانند زان جایگاه
 همی گفت کاینست⁸ سرای نشست
 خرامان بیامد بنزدیک شاه
 بدو گفت قیدافه ای¹⁰ بیطقون
 همانا که چونین¹⁴ نباشد بروم
 سکندر بدو گفت کای شهریار
 ز ایوان¹⁶ شاهان سرش¹⁷ برترست
 بخندید قیدافه از کار اوی
 ازان پس بدر²¹ کرد کسهای²² خویش
 بدو گفت کای²³ زاده فیلقوس
 سکندر ز گفتار او گشت زرد
 بدو گفت کای مهتر پرخرد
 منم بیطقون کدخدای جهان
 سپاسم ز یزدان پروردگار
 که بردی بشاه جهان آگهی

825

830

835

من العود و الصندل - B عنبر - JI - 4 بدودر - VI - 3 نشستن - I, IV - 2 دید - K, VI - 1
 کاخ - VI - 9 اینت - K - 8 بارگاه - K - 7 اورند - K, I - 6 و سقفه من الجزع و الزبرجد - B - 5
 بدین - VI - 13 چه خیره بماندی - IV گشتی - K, I, VI - 12 تیره - K - 11 کای - K, I, IV, VI - 10
 - K, I, VI - 18 سرت - K, I, VI - 17 ازیرا ز - K, I - 16 تازه - IV سایه - I - 15 زینسان - VI - 14
 إنك اعلى الملوك شرفاً و منصباً و أبهراً هم جلاله و رفعة، إن بحرك لعاو لكل جوهر - B دریای
 ای - K - 23 کسها ز - VI - 22 کسی - K, I, IV, VI - 21 K - 6. оп. 20 ز بازار - I, IV, VI - 19
 لبان - VI - 27 روان - JI - 26 رزم و بزم و همت - VI - 25 رزم و بزمست - K - 24
 - K, I, VI - 6. стоит после 6. 839. 30 K, I, VI - 31 کی - K - 29 گفت - VI - 28 گفته - K, I, IV - 28
 گشتی - I - 32 دست

840 بدو گفت قیدافه کز داوری
 اگر چهره¹ خویش بینی بچشم
 بیاورد³ و بنهاد پیشش حریر
 که گر هیچ جنبش بدی در نگار
 سکندر چو دید آن⁵ بخایید لب
 845 چنین⁸ گفت بی خنجر⁹ در نهان
 بدو گفت قیدافه گر خنجر
 نه نیروت بودی نه شمشیر تیز
 سکندر بدو گفت هر کز¹⁵ مهان
 نباید که پیچد ز راه گزند
 850 اگر با منستی سلیح¹⁷ کنون
 ترا کشتمی¹⁸ گر¹⁹ جگرگاه خویش

لبت را بپرداز کاسکندری
 ز چاره² بیاسای و منمای چشم
 نوشته برو صورت⁴ دلپذیر
 نبودی جز اسکندر شهریار
 برو تیره شد روز چون⁶ تیره⁷ شب
 مبادا که باشد کسی اندر¹⁰ جهان¹¹
 حمایل بدی پیش من بر¹² برت
 نه جای¹³ نبرد و نه راه¹⁴ گریز
 بمردی بود خواستار جهان
 که بددل بگیتی نگرود بلند¹⁶
 همه خانه گشتی چو دریای خون
 بدریدی²⁰ پیش بدخواه خویش

۲۴

بخندید قیدافه از کار اوی
 بدو گفت کای خسرو شیرفش
 نه از فرّ تو کشته شد فور هند
 855 که برگشت روز بزرگان دهر
 بمردی تو گستاخ گشتی چنین²⁵

ازان مردی و تند²¹ گفتار اوی
 بمردی مگردان سر خویش کش²²
 نه دارای داراب²³ و²⁴ گردان سند
 ز اختر ترا بیشتتر بود بهر
 که مهتر شدی بر زمان و زمین²⁶

۱ K, I, IV, VI- صورتی- I ۲ چهره- Л ۳ بر آورد- K ۴ I ۵ K, I, IV, VI- فلما رأها تحیر و أظلم فی عینه النهار- B نیم- K, I, IV, VI ۶ VI- قا ۷ K, I, IV, VI- بدید آن سکندر
 لو کان معی- B ۸ K, I, VI- کسی در- K, I, IV, VI ۹ خنجر- IV ۱۰ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۱۱ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۱۲ IV, VI- در- IV, VI ۱۳ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۱۴ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۱۵ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۱۶ B-перевод бб. 846-849 отсутствует. ۱۷ IV-
 بیازردمی- VI بپارفتمی- I, IV بیباشفتمی- K ۲۰ K ۲۱ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۲۲ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۲۳ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۲۴ K- و. оп.
 جهان زبون- VI ۲۵ K, I, IV, VI- در- IV, VI ۲۶ K, I, IV, VI- در- IV, VI

وزو دار تا زنده باشی سپاس
 نه‌بینم همی گفت‌وگوی تو راست
 چو آیی² چنین در دم ازدها
 فرستاده‌یی سازی از خویش‌تن
 نه بر خیره با مهتر آویختن
 به‌خشاید از داد³ و⁴ دانا بود
 جز آتش نمیند بفرجام گاه
 چه رفتی یکی کار برساز نو
 ترا خاک داند که اسکندری
 که از چهر او من ندارم⁶ نشان
 نه‌ساده بنزد⁷ یکی یادگیر
 کزو ایمنی باشد اندر¹¹ هراس
 زمانه بگوید¹⁵ بمرد و بز¹⁶
 برین هم‌نشان دور بنشازمت
 همان نشنود نام¹⁷ و آواز تو
 تو باید¹⁹ که باشی خداوند رای
 بشهر من و خویش و²⁰ پیوند من
 بکشور نخوانی مرا جز همال
 ز تیمار وز کشتن²⁴ آزاد شد²³
 بدین مسیح و گرد²⁵ نبرد²⁶

همه نیکوییها ز یزدان شناس
 تو گویی بدانش که¹ گیتی مرست
 کجا آورد دانش تو به‌ها
 بدوزی بروز جوانی کفن
 مرا نیست آیین خون ریختن
 چو شاه‌ی بکاری توانا بود
 چنان دان که ریزنده خون شاه
 تو ایمن بماش و⁵ بشادی برو
 کزین پس نیایی بپیغمبری
 ندانم کسی را ز گردن‌کشان
 نگاریده هم زمین نشان بر حریر
 برو⁸ راند⁹ هم حکم¹⁰ اخترشناس
 چو بخشنده¹² شد¹³ خسرو¹⁴ رایزن
 تو تا ایدری بی‌طقون خوانمت
 بدان تا نداند کسی راز تو
 فرستمت بر¹⁸ نیکوی باز جای
 به‌پیمان که هرگز بفرزند من
 نباشی بداندیش گر²¹ بدسگال
 سکندر شنید این سخن²² شاد شد²³
 بدادار دارنده سوگند خورد

860

865

870

875

1 K, I و-IV. 2 VI-دو که دانش ب-I, K. 3 VI-هستی 4 I-و. 5 IV-و. 6 K, I رانده حکم-IV. 7 K-بدست 8 VI-بران 9 IV-رانده 10 K, I رانده تو نداند-K. 11 K, I, IV, VI-[یا-I با-IV, VI] باشدم گر 12 IV-بشنیده 13 K-بر 14 I-بد 15 K, I-نگوید 16 VI-ب. 17 Л-راز 18 VI-فرستم بصد-VI. 19 K-بدانگه 20 VI-پیوند من 21 K, I, VI-یا-IV 22 VI-ازو 23 K, I, VI-بزرگان که باشند-VI. 24 I-برگشتن 25 IV-گرد 26 IV-مسیح و بنگ-VI مسیح و برگرد-I گرز-IV

بره‌بر کسی تا نیازاردش¹ 895
 که زنده‌کن پاک جان⁴ من اوست⁵
 بدو گفت مادر که ای‌دون کنم
 باسکندر¹¹ نامور شاه گفت
 چه خواهی و رای¹³ سکندر بچپست
 سکندر بدو گفت کای سرفراز
 مرا گفت رو¹⁷ باز¹⁸ مرزش بخواه¹⁹ 900
 نمانم بدو کشور و تاج و تخت
 ور از² دشمنان نیز نشماردش³
 بر آنم که روشن⁶ روان⁷ من اوست⁸
 که اورا⁹ بزرگی بر¹⁰ افزون کنم
 که پیدا کن اکنون¹² زهان از نهفت
 چه رانی¹⁴ تو¹⁵ از شاه و¹⁶ دستور کیست
 بنزد تو شد بودن من دراز
 وگر دیر مانی بی‌پارم سپاه
 نه زور و نه شاهی نه گنج²⁰ و نه بخت

۲۶

چو طینوش گفت سکندر شنید
 بدو گفت کای ناکس بی‌خرد²¹
 ندانی که پیش که داری نشست
 سرت پر²⁴ ز تیزی و کنداورپست 905
 اگر نیستی فر²⁶ این نامدار²⁷
 هم اکنون²⁹ سرت را من از درد³⁰ فور³¹
 یکی بانگ برزد برو مادرش
 بکردار باد دمان بردمید
 ترا مردم²² از مردمان نشمرد
 بر شاه²³ منشین و منمای دست
 نگویی مرا خود²⁵ که شاه تو کیست
 سرت کندمی چون ترنجی ز بار²⁸
 بلشکر نمایم ز تن کرده دور³²
 که آسیمه برگشت³³ جنگی سرش

۱ K- نیاز نازاردش ۲ I, IV- وزان ۳ VI- 66. 893, 894 оп. ۴ K- جان پای ۵ VI-
 ۶ VI- منست ۷ K, I, IV, VI- جهان ۸ VI- منست ۹ IV- با او ۱۰ K, I, VI- د ۱۱ K, I, IV, VI- доб. آن ۱۲ VI- برآور ۱۳ LI- راه
 ۱۴ K- داری I, IV, VI- دانی ۱۵ VI- و ۱۶ VI- оп. ۱۷ K, I- شو ۱۸ IV- доб. و ۱۹ K- مخواه ۲۰ K, I, IV, VI- فر ۲۱ VI- کم خرد ۲۲ VI-
 ۲۳ VI- گاه ۲۴ VI- بد ۲۵ VI- بر من ۲۶ VI- شرم ۲۷ I, IV- تاجدار ۲۸ B- شجرة من شجرة ۲۹ K, I, IV, VI-
 ۳۰ I- دست ۳۱ VI- دور ۳۲ VI- من از کین فور ۳۳ IV- تر گشت

بران درگه اورا فرستاد دوست¹
 ز پیمش نشستش⁴ بهامون برند³
 که طینوش بی دافش⁶ دیوساز⁷
 بسسازد گزندی و پتیماره پی
 نگه کن بدین تا چه اندر خورد
 چو⁹ طینوش را باز خوانی رواست¹⁰
 بران نامور زیرگاهش¹¹ نشاند
 اگر کام دل خواهی¹² آرام دار
 سخن هرچ گویی پذیرم همی
 کجا شد¹³ با¹⁴ تاج¹⁵ و¹⁶ با افسرست
 که از نامور¹⁷ مهتری باژ خواه
 برو بر من آید ز دشمن پدید
 یکی¹⁸ شاه را رای فرخ نهم
 بنزد¹⁹ تو آرم بجای²⁰ نشست
 نه شمشیر بینی نه تخت و کلاه
 چو²³ بپسندی این²⁴ نیک خواهی مرا
 شنیدم نباید که گردد کهن
 بکوشی و پاکیزه رای آوری
 ز اسپان و مردان خسروپرست
 تو باشی جهانگیر²⁵ و²⁶ نیک شناس

بطینوش گفت این نه گفتار اوست
 بفرمود کورا² بمیرون برند³
 چنین گفت پس با⁵ سکندر براز
 نباید که اندر نهان چاره پی
 تو دانش پژوهی و داری خرد
 سکندر بدو گفت کین نیست⁸ راست
 جهاندار فرزند را باز خواند
 سکندر بدو گفت کای کامگار
 من از تو بدین کین نگیرم همی
 مرا این نژندی ز اسکندرست
 بدین سان فرستد مرا نزد شاه
 بدان تا هران بد که خواهد رسید
 ورا من بدین زود پاسخ دهم
 اگر دست او من بگیرم بدست
 بدان سان که با او نمینی²¹ سپاه
 چه بخشی تو زین²² پادشاهی مرا
 چو بشنید طینوش گفت این سخن
 گرین را که گفتم بجای آوری
 من از گنج وز بدره و هرچ هست
 ترا بخشم و نیز دارم سپاس

910

915

920

925

برید-³ K, I, VI کین را-² K, I, IV, VI ب. 6- VI فرستاده اوست- I پوست-¹ J, K
 صبی نزیق- B دیرساز-⁷ K, I, VI و IV-دوب.⁶ با او-⁵ J نشستن- IV نشستم-⁴ K, I, VI
 سزاست-¹⁰ K که- VI تو-⁹ K, I, IV اینست- VI کاینست- IV هست-⁸ I
¹⁵ K, I بر-¹⁴ I شاه-¹³ VI داری- IV یابی-¹² K, I پیشگاهش- VI بارگاهش-¹¹ K
 IV, VI و-²⁰ K, I, IV چه پیش-¹⁹ VI وزین-¹⁸ VI پیش هر-¹⁷ K و-¹⁶ I تخت-¹⁵ IV, VI
 از-²⁵ K, VI از-²⁴ I, VI چه-²³ I, VI ازین-²² VI نباشد-²¹ K, I, IV, VI ز جای
 جهاندار و-²⁶ VI و-²⁶ VI

بدین¹ مرز گنجور باشی مرا
 برین عهد بگرفت دستش بدست
 بدین جادوی بر³ چه افسون کنی
 تو باید که با من بیایی براه
 همه نامدار⁴ از در کارزار
 نشانم ترا در کمین با⁵ سپاه⁶
 به پیم روان بداندیش اوی
 بزبان پس نیندیشی از چیز نیز
 نیارم شدن در میان سپاه
 شود نزد¹⁰ طینوش با بخردان¹¹
 ز هر گونه ای گنج آراسته
 اگر باز گردد گشادست راه
 نه اندیشد از رنگ و¹⁸ بازار من
 ز گنجور من خواهد¹⁹ و تاج و تخت
 بر آساید²² از گردش روزگار²³
 نچوید از ان پس کسی²⁵ آرام²⁶ تو²⁷
 پرستنده و اسب آراسته
 یکی پای دستور باشی مرا
 سکندر پیامد² ز جای نشست
 بپرسید طینوش کاین چون کنی
 بدو گفت چون باز مردم ز شاه
 ز لشکر بیاری سواری هزار
 بجایی یکی پیشه دیدم براه
 شوم من ز پیش تو در پیش اوی
 بگویم که چندین⁷ فرستاد⁸ چیز
 فرستاده گوید که من نزد شاه
 اگر شاه بیند که با موبدان⁹
 چو بیندش بپذیرد این¹² خواسته
 بیاید¹³ چو¹⁴ بیند ترا بی¹⁵ سپاه
 چو او¹⁶ بشنود خوب¹⁷ گفتار من
 بیاید بران سایه زیر درخت
 تو جنگی²⁰ سپاهی بگردش در آرد²¹
 مکافات من باشد و کام²⁴ تو
 که آید بدستت²⁸ بسی خواسته

1 VI - درین 2 I, VI - برآمد 3 K - پیم 4 VI - نامجوی 5 K - با. оп.
 6 I, IV, VI - شاه 7 K, I, IV, VI - چندان 8 VI - فرستاده 9 VI - خوردان (P)
 10 K, I, IV, VI - پیش 11 VI - موبدان 12 K - بپذیردش 13 به دمنده 14 VI - که 15 K - با
 16 I - چنو 17 K, I, IV - چرب 18 I - برافراخته تیز 19 VI - می خواهد 20 K -
 21 K, I, IV - اندر آرد 22 K, I, IV - بر آساید 23 I - کارزار 24 I - ب. оп.
 25 I, IV, VI - کسی زان پس 26 I - آرام 27 I, 28 K, I, IV, VI - آید بدستت
 IV, VI - доб.:

چو او [چنو-I] را گرفتی من آن توام * چو فرماییم پاسبان توام
 رونده بدانگه بود [شود-VI بنزد تو کز-I] * برافروخته [برافروزد این-I] تیز بازار من
 کار من

آری تو ز ایدر - K, I, IV, VI - 28 I, IV, VI - 2-го б. в VI стерто; K - доб. 2-ой б. в чтении IV.

بسان یکی سرو آزاد شد²
 که گردد بدو تیره روزم³ سپید
 بخونی⁵ که او ریخت اذدر جهان
 چو فور دلیر آن⁶ سرافراز هند
 بچشم⁸ و دلش چاره⁸ او بدید
 دو بسد⁹ نهان کرد زیر قصب
 پر اندیشه بد¹¹ جان تارپک اوی

چو طینوش بشنید زان¹ شاد شد²
 چنین داد پاسخ که دارم امید
 بدم من آویزد او⁴ ناگهان
 چو دارای دارا و گردان ساند
 چو قیدافه گفت⁷ سکندر شنید
 بخندید زان چاره در زیر لب
 سکندر پیامد ز¹⁰ نزدیک اوی

950

۲۷

چو خورشید بنمود چینی¹² طراز
 نگونسار شد پرنیانی¹⁴ بنفش¹⁵
 پرستنده برخاست از بارگاه
 جهانجوی¹⁶ پیش سپهبد چمید
 فرستاده را پیش او تاختند¹⁸
 که با رای تو مشتری باد جفت
 بدارنده کو بر زبانم گواست
 بجان و سر شهریار سترگ
 کزین پس مرا خاک²⁴ در اندلس²⁵
 نیامیزم از هر دری نیز رنگ

همی چاره جست آن شب دیرپاز
 برافراخت از کوه¹³ زرین درفش
 سکندر پیامد بنزدیک شاه
 برسمی که بودش فرود آورد
 ز بیگانه ایوان¹⁷ بپرداختند
 چو قیدافه دید بر تخت گفت
 بدین مسیحی بفرمان¹⁹ راست
 بابرای²⁰ و دین²¹ و صلیب بزرگ
 بزنگار و²³ شمس و روح القدس
 نه بیند²⁶ نه لشکر فرستم بچنگ

955

960

¹ K, I, IV اندرفتد - VI ² K, I, IV, VI روز - ³ K, I, IV, VI گشت - ⁴ ازو - ⁵ K, I, IV, VI بخونها - ⁶ K, I, IV, VI ز خونها - ⁷ IV - доб. و ⁸ K, I, VI, I, IV - оп. ⁹ K - سیمین - VI ¹⁰ LI, K, IV ب - ¹¹ IV - شد - ¹² LI, K, IV بسته ¹³ K - خانه - ¹⁴ K, I, IV, VI ¹⁵ K, IV درفش - ¹⁶ K, I, IV, VI پرنیان - ¹⁷ K, I, IV, VI آن گرز ¹⁸ K, I - بابر و بدین - ¹⁹ K, I, IV, VI و فرمان - ²⁰ I, IV, VI بابرا - ²¹ K, I, IV, VI باستا و زند و - ²² K, I, IV, VI آن دو - ²³ K, I, IV, VI باستا و زند و - ²⁴ VI - جای - ²⁵ LI - دارند - ²⁶ LI, IV لا یقصد أرض الأندلس - B دارید پس - IV پس

- نه فرمان دهم نیز و نه¹ خود کنم
 نجویم بچیزی جفای ترا
 بجای صلیب است گاهت³ مرا
 یگانه دل و راست پیوند اوی
 بپیشاندن آرایش چین نهاد
 یکایک بران کرسی زر⁴ نشاند
 بیآورد خویشان و پیوندرا
 سزد گر نباشیم چندین برنج
 مرا بهره کین آید و کارزار
 وگر آسمان اندر آرد⁶ بزیر
 همه گنج گیتی نیززد برنج⁹
 نه¹¹ بر پادشاهی کنم¹² کار تنگ
 سرش بر فرازیم¹³ و پندش دهیم
 به¹⁴ بپند پس از پند من بند¹⁵ من
 که بخشایش آرد برو چرخ¹⁷ و¹⁸ ماه
 بماند مگر دوستی در میان
 مرا اندرین رای فرخ نه پند
 همی¹⁹ پاسخ پادشا ساختند
 ندارد کسی چون تو مهتر بیاد
 خنک شهر کش چون تو مهتر بود
 چه خواهد جزین مردم پارسا
- نه با پای فرزند تو بد کنم
 بجان یباد دارم² وفای ترا
 برادر بود نیکخواهت مرا
 نگه کرد قیدافه سوگند اوی
 همه کاخ کرسی زرین نهاد
 بزرگان و نیکاخترانرا بخواند
 ازان پس گرامی دو فرزندرا
 چنین گفت کاند سرای سپنج
 نماید کزین گردش روزگار
 سکندر نخواهد شد از گنج⁵ سپر
 همی⁷ رنج ما جوید⁸ از بهر گنج
 بر آنم که با او نسازیم¹⁰ جنگ
 یکی پاسخ پندمنندش دهیم
 اگر جنگ جوید پس از پند من
 ازان¹⁶ سان شوم پیش او با سپاه
 ازین آزمایش ندارد زیان
 چه گوید و اینرا چه پاسخ دهید
 همه مهتران سر برافراختند
 بگفتند کای سرور²⁰ داد²¹ و²² راد
 نگوئی مگر²³ آنک بهتر بود
 اگر دوست گردد²⁴ ترا پادشا

یار دارم-IV باز بندم-I, VI باز دارم-K² نه بدی-VI نیز نه-IV یا بدی-I, K¹
 آسمانرا سر آرد-K⁶ جنگ-VI⁵ بکرستی زر بر-VI زر کرسی-I⁴ کافت-VI³
 همه لشکرش باید و ساز-VI¹⁰ 6. on. VI⁹ جنگ ما خواهد-K, I, IV⁸ همه-K⁷
 نپندیشد از-K¹⁵ ذ-I, IV, VI¹⁴ به پیوند یازیم و-K¹³ کند-VI¹² که-VI¹¹
 و-оп. 18 مهتر-VI¹⁷ بدان-I بران-K, IV, VI¹⁶ پیوند-I, IV, VI¹⁶ پند و پیوند
 پاشد-VI²⁴ مر-оп. 23 و-IV²² رای-I²¹ خسرو-K, I, VI²⁰ همه-K, IV, VI¹⁹

نه آسپب آید^۱ بدین گنج تو
 985 چو اسکندری کو بیاید ز روم
 همی از درت باز گردد بچیز
 جز از^۲ آشتی^۳ ما نه بینیم روی
 چو بشنید گفتار آن بخردان
 در گنج بگشاد و تاج پدر
 990 یکی تاج بد کاندران شهر و مرز
 فرستاده را گفت کین بی بهاست
 بتاج مهان چون سزا دیدمش^۴
 یکی تخت بودش بهفتاد لغت
 نه پیکر^۵ یک اندر دگر بافته
 995 سر پایها چون سر ازدها
 از^۶ چار صد گوهر شاهوار
 دو بودی بمنقل^۷ هر یک بسنگ
 زمرد برو چار صد پاره^۸ بود
 گشاده شتربار بودی چهل
 1000 دگر چار صد^۹ تای^{۱۰} دندان پیل
 پلنگی که خوانی همی بربری
 ز چرم گوزن ملّح هزار

۱ K- دنیا- VI گیتی- IV, I, K ۲ VI-6. on. ۳ ویران- VI ۴ K, I, IV, VI راستی ۵ K, I, IV, VI فقالت للاسکندر: إن هذا لا يصلح إلا - B مت- VI, IV, I, K ۶ نیز- I نه نیز
 تنگی- K ۱۲ به پیش- IV ۱۱ لک و لما رأیتک مستحقا لهذا التاج آثر تک به علی و لدی
 IV- دانه- I ۱۷ بمنقل- IV ۱۶ هم- VI, IV, I, K ۱۵ ازان- K ۱۴ VI-6. on. ۱۳
 اربعمائة- B پانصد- VI, I ۲۱ VI-6. on. ۲۰ با- I ۱۹ ز سبزی- VI ۱۸ پایه
 که بودی- VI درازی او- IV ۲۳ پای- IV, VI-پاره- I, VI ۲۲ قطعة من انياب الفيلة
 اورنگ- K ۲۷ بهتری- VI ۲۶ ازو- VI, I, K ۲۵ 998-1000 on. K-66 ۲۴ درازی این
 نقشی برو چون- VI ۲۸ نیزنگ- IV بی رنگ- I

دگر صد سگ و یوز¹ نغچیرگیر
 بیآورد زان پس³ دو صد گاو میش
 1005 ز دیبای⁴ خز چار صد تخته⁵ نیز
 دگر چار صد تخته⁸ از عود تر
 صد اسب گرانمایه آراستنه
 همان تیغ هندی و رومی¹² هزار
 همان¹⁶ خود و مغفر هزار و دو یست
 1010 همه پای بر بیطقون بر شمار
 سپیده چو برزد ز بالا درفش
 زمین تازه¹⁷ شد کوه¹⁸ چون¹⁹ سندروس
 سکندر باسب اذدر آورد پای
 چو طینوش جنگی سپه برنشاند
 1015 بنقیدافه گفتند پدرود پاش
 برین گونه منزل بمنزل سپاه²³
 که لشکرگه نامور شاه بود
 سکندر بران پیشه بنهاد رخت
 بطینوش گفت ایدر آرام گیر

که دریافتی - VI که تیر - K بتیر - L² سگ نیز - VI روتنه - I سگ زرده - K¹
 دیبا و - IV, VI⁴ دیگر - VI آنکه - IV³ یسبق السهم المرسل فی الصيد - B آهوانرا چو
 تخت - K, VI⁸ K, I - 66. 1004, 1005 on.⁷ همه - IV, VI⁶ تخت - B تخت - IV, VI⁵
 که بد سی - K¹² الذی لو طبع بطابع لبان فیہ اثره - B¹¹ بند - VI¹⁰ کرد او - K⁹
 I - B - порядок пере-¹⁵ B - IV¹⁴ تا - IV¹⁴ ببردند - VI¹³ دگر خنجر و تیغ هندی - VI بزر سی - I
 أنیباب الفیلہ... جلود النمر البربریة... جلود الأوعال الملمعة و من أنواع الثیاب
 ثمانمائة تخت... السیوف الهندیة... جوشن و مغفر... مائة فرس... مائتی جاموسی... مائة
 باندیشه²⁰ VI²⁰ شد - K, I, IV¹⁹ چرخ - K¹⁸ تار - VI¹⁷ هم از - VI¹⁶ کلب سلوقی
 براه - K, I, IV, VI²³ جهان تا بود تار تو - VI²² تازه و - IV تاره و - I یاره - L²¹
 K -²⁶ إلى غیضة كثیرة الماء و الشجر - B چندان - VI چندی - K, I, IV²⁵ تخت - IV²⁴
 بتن - I, IV بکف

همان روز پیمان¹ من شد تمام
 سکندر منم وان زمان من بدم
 همان روز قییدافه آگاه بود
 پرستنده را گفت قیصر که تخت
 بفرمود تا خوان بیماراستند 1045
 بفرمود تا⁵ خلعت خسروی
 بپوشید یارانش را سیم و زر
 بطینوش فرمود⁷ کایدر مه ایست
 بقیدافه گوی⁹ ای هشیوار زن
 بدارم وفای تو تا زندهام 1050

۲۸

دمان تا بشهر برهمن رسید¹⁰
 بپرسد ز¹³ پرهیزگاران سخن
 که آورد زان روی¹⁴ لشکر¹⁵ بر راه
 شدند اندران آگهی همگروه
 بنزد سکندر سر موبدان 1055
 ز داننده¹⁷ بر شهریار جهان
 بافزایش و دانش و دستگاه
 ترا داد یزدان جهان بزرگ
 نشست پرستندگان خدای
 خرد بی گمان نزد تو¹⁸ کاستهست 1060

که اسکندر پچه (VI - так!)⁴ ترا - K, I, IV, VI³ بچربی - I, IV² گفتار - K¹
 گفت - IV⁹ و K, I, IV - доб.⁸ گفتند - VI⁷ VI - 66. 1046, 1047 оп.⁶ پس - K, I, IV⁵
 پذیره - VI¹⁵ راه - I¹⁴ بپرسید - K¹³ احوالهای - VI¹² تازه - K¹¹ VI - 6. оп.¹⁰
 از دلت - I بر دلت - K¹⁸ دارنده - K, I¹⁷ مهان - K¹⁶ cm. 6. 1068. شدندش همانکه
 فما أنقص عقلک - B

نیاید که نازد بپوشش بسی همه جای ترس است و تیمار و باک بره دیده بان تا کی آید زمان که آن چیز کوشش نیرزد بنیز² ازو باز ماند زر و⁵ تاج و گنج⁶ بخاک آندراید سر و⁷ گاه اوی فزون آشکارا بود گر⁸ نهان کزان پس نیازش نیاید¹¹ بچیز تو گر مرده را بشمیری صد هزار خنک آنک در دوزخ افکنده¹² نیست یکی رفت و نوبت بدیگر سپرد بتابد¹⁵ بروبر همی آفتاب که هم آبرای خاک دارد نگاه بروی¹⁶ زمین بر گنه گار کیست ندانند کاندرا¹⁹ جهان بر چینند²⁰ که ای پاک دل مهتر راست گوی²¹ که از کین و آزش²³ خرد گم بود تن خویشتن را نگه کن نخست تو گویی سپهر روان خویش تست ز خاک سیه مغز²⁴ بیرون کنی مگر زین سخن باز گردی بخوی²⁵

برهنه چو زاید ز مادر کسی وز¹ ایدر برهنه شود باز خاک زمین بستر و پوشش از آسمان جهانجوی چندین بکوشد بچیز چنو³ بگذرد زین سرای سپنج⁴ چنان دان که نیکبست همراه اوی سکندر بپرسید کاندرا جهان همان زنده⁹ بیش است گر مرده¹⁰ نیز چنین داد پاسخ که ای شه‌ریار ازان صد هزاران یکی زنده نیست بیاید همین¹³ زنده را نیز مرد بپرسید خشکی فزون تر گر¹⁴ آب برهنه چنین داد پاسخ بشاه بپرسید کز خواب بیدار کیست که جنبندگانند¹⁷ و چندی¹⁸ زیند برهنه چنین داد پاسخ بدوی گنه گارتر چیز²² مردم بود چو خواهی که این را بدانی درست که روی زمین سربسر پیش تست همی رای دار که افزون کنی روان ترا دوزخ است آرزوی

1- JI 5 سپنجی سرای- I 4 چو او- VI 3 (метр нарушен) کو نیرزید- IV 2 چو- IV 1
 زنده- JI 10 مرده- JI 9 یا- K, IV 8 و- K 7 جای- I 6 همی- VI بدو
 K, I, IV, VI 15 کز- IV 14 همی- VI همان- K 13 آکنده- VI 12 نباشد- IV, VI 11
 I, IV- 18 خمیده آید- IV حمند گانند- I چنبنده چندند- K 17 بیوم- K, I 16 که تابد
 برخیز- K 22 راهجوی- K 21 1091-1093 on. VI-66. 20 بداندگی در- IV 19 چیزی
 بجوی- VI گویی بگوی- IV 25 صفر- VI 24 کازکس نوازش- JI 23

- 1100 دگر گفت¹ بر جان ما شاه کیست
 چنین داد پاسخ که از است² شاه³
 پیرسید خود⁴ گوهر از بهر⁵ چیست
 چنین داد پاسخ که از و نیاز
 یکی را ز کمی شده خشک لب
 همان هر دورا روز می بشکرد⁶ 1105
 سکندر چو گفتار ایشان شنید
 دو رخ زرد و دیده⁷ پر از آب کرد
 پیرسید پس شاه فرمان روا
 ندارم دریغ از شما گنج خویش
 بگفتند⁸ کای شهریار بلند 1110
 چنین داد پاسخ و را⁹ شهریار
 چه¹⁰ پرهیزی از تیزچنگ ازدها
 جوانی که آید بمابر¹¹ دراز
 برهمن بدو گفت کای پادشا
 چو دانی که از مرگ خود چاره نیست 1115
 جهانرا بکوشش چه جویی همی
 ز¹² تو باز ماند همین رنج تو
 ز بهر کسان رنج بر تن نهی
 پیامست از مرگ موی سپید

جان - K⁴ شاهست آ - I³ از زشت - J² پیرسید - I, IV - که - K¹
 بدگوهر - VI⁹ 1100-1102 op. VI⁸ - 66. VI⁷ - آ - I, IV⁷ - تا - I, IV⁶ - نیاز - I⁵
 خرد - K, I, IV¹³ بد بشکرد - I, IV, VI¹² بد بگذرد - J¹² VI¹¹ - 6. op. دیرساز - K, I, IV¹¹
 پیری و مرگ - I, VI¹⁷ یکی گفت - K, I, VI¹⁶ چهره - VI¹⁵ و - K¹⁴ - доб. پرورد
 هر که - I²⁰ چو - J, K²¹ ز - IV²² op. K, I²³
 بیچاره - VI²⁷ هیچ - K²⁶ بینا - IV²⁵ نیابی - K²⁴ ایدر نماند [نمانی] - K, IV, VI²⁴
 و - IV³³ op. و - IV, VI³² بیگمان - VI³¹ دهی - I, IV³⁰ - VI²⁹ - IV²⁸ (метр
 нарушен). تو چندین چه داری - VI³⁴

- 1120 چنین گفت بیداردل شه‌ریار
گذر یافتی بودمی من³ همان
که⁸ فرزانه و مرد پرخاشخو
دگر هرک⁷ در جنگ من کشته شد
بدرد و بخون ریختن بد سزا
1125 بدیدند بادافره ایزدی
کس¹⁰ از خواست یزدان کرانه نیافت
بسی چیز بخشید و¹¹ نستد کسی
بی آزار از انجایگه بر¹³ گرفت
- که گر بنده از¹ بخشش کردگار²
بتدبیر بر⁴ گشتن⁵ آسمان
ز بخششش بکوشش نیابد گذر
کرا ز⁸ اخترش روز برگشته شد
که بیدادگر کس نیابد رها⁹
چو گشتند باز از ره بخردی
ز کار زمانه بهانه نیافت
نمید از نزدیک ایشان¹² بسی
بران هم‌نشان راه خاور¹⁴ گرفت

۲۹

- 1130 همی رفت منزل بمنزل برآه
ز شهر برهمن بجایی رسید
بسان زنان مرد پوشیده روی
زبانها نه تازی و نه خسروی¹⁷
ز ماهی بُدیشان²¹ همی²² خوردنی
شگفت اندر ایشان سکندر²⁴ بماند
1135 هم‌انگه کوهی برآمد ز آب
سکندر یکی تیز کشتی بجست
- ز ره رنجه¹⁵ و مانده یکسر سپاه¹⁶
یکی بی‌کران ژرف دریا بدید
همی رفت با جامه و رنگ و بوی
نه ترکی نه¹⁸ چینی¹⁹ و نه پهلوی²⁰
بجایی²³ نمید راه آوردنی
ز دریا همی نام یزدان بخواند
بدو پاره شد²⁵ زرد چون آفتاب
که آنرا به بیند بدیده درست²⁶

ندانیم ما—VI⁴ می گذشتی—IV من گذشتی—K, I, VI³ روزگار—VI² بنده را—K¹
نیارد پناه—K, I, IV, VI⁹ که از—IV⁸ هر چه—K⁷ ز—J, VI⁶ گردش—K, I, IV, VI⁵
VI¹³ بنزدیک ایشان نمودش [نماند او—VI] K, VI—VI¹² و—VI¹¹ خود—K¹⁰
ز راه—IV¹⁶ مانده—IV¹⁵ (метр нарушен). هم‌نشان در بر—VI¹⁴ وزانجایگه راه خاور
خسروی—K²⁰ چینی نه ترکی—I¹⁹ و—IV¹⁸ پهلوی—K, VI¹⁷ K, I, VI—6. on.
VI—K, I, VI²⁴ ز جایی—K, VI²³ همه—K, I, IV, VI²² بدی شان—K, I²¹ پیغوی—VI
K—66. 1135, 1136 on.²⁶ درخشنده و—VI²⁵ سکندر شگفت اندر ایشان

که بر ژرف دریا ترا نیستت راه
 که بنهره ندارد ز دانش بسی
 بدان کشتی اندر نشستند سی
 همانگه چو⁴ تنگ اندر آمد گروه
 هم آن کوه شد ناپدید اندر آب
 همی هر کسی⁵ نام یزدان بخواند
 که داننده بر هر کسی⁶ مهستت
 پر از خون شدی جان چندین سپناه
 یکی آبگیری نو آمد پدید
 تو گفتی که چوب چنارست سخت
 چهل رش به پیمود¹² پهنای¹³ اوی
 زمینش هم از نی فرو برده پی
 ز شوری نخورد آب او هر کسی
 که آمد یکی ژرف دریا پدید
 همی مشک بویید روی¹⁷ زمین
 بسی مار پیچان برآمد ز آب
 جهان شد بران¹⁹ خفتگان²⁰ تار و تنگ
 بزرگان دانا و مردان گرد
 چو الماس دندانهای دراز
 که با جنگ ایشان نبذ زور²⁴ و تاو

یکی گفت زان فیلسوفان بشاه
 بمان تا به بیند مر اورا¹ کسی
 ز رومی و از مردم پارسی
 یکی زرد² ماهی بُد آن لخت³ کوه
 1140 فرو برد کشتی هماندر شتاب
 سپاه سکندر همی⁵ خیره ماند
 بدو⁷ گفت رومی که دانش بهستت
 اگر شاه رفتی و گشتی تیماه
 1145 وزانجایگه لشکر اندرکشید
 بگرد اندرش نی بسان⁹ درخت
 ز پنجه¹⁰ فزون بود بالای¹¹ اوی
 همه خانها کرده از چوب و¹⁴ نی
 نشایستت بد در نیستان بسی
 1150 چو بگذشت زان¹⁵ آب جایی رسید
 جهان خرم و آب چون¹⁶ انگبین
 بخوردند و کردند آهنگ¹⁸ خواب
 وزان پیشه کژدم چو آتش برنگ
 بهر گوشهیی در²¹ فراوان بمرد
 1155 ز یکسو فراوان پیامد²² گراز
 ز²³ دست دگر شیر مهتر ز گاو

درو- VI بدو- I, IV بدن- K⁵ که- IV⁴ زرد- VI³ ژرف- VI² آنرا- VI¹
 دانا ز هر کسی بگیتی- VI داناى چين بر مهان بر- K, I⁸ همی- IV⁷ زمان- VI⁶
 VI- پهنای- K, I¹¹ تگی بر- I یکی رش- K¹⁰ نیستان و- VI نیستان- K⁹
 کأنها أشجار- B بالای- K, I¹³ سه فرسنگ بد راست- VI¹² چهل رش به پیمود بالای
 ناف- IV خای- K, I¹⁷ او- K¹⁶ از- IV, VI¹⁵ و- I, IV, VI¹⁴ الدُّب عَظْمَا
 خستگان- IV جنگیان- K²⁰ گشت بر- VI¹⁹ سر سوی- VI¹⁸ گفتی- VI
 بد- K²³ فراز آمد از هر سوی صد- VI پیامد فراوان- K, I, IV²² بر- K, I, IV²¹
 توش- K, I, IV, VI²⁴

سپاهش ز دریا بیکسو شدند
بکشتند چندان ز شیران¹ که² راه
بران نیستان آتش اندرزدند
بیکبارگی تنگ شد بر سپاه

۳۰

وزانجایگه رفت³ خورشیدفش
ز مردم زمین نبود چون پَر زاغ 1160
تناور یکی لشکری زورمند
چو از دور دیدند گرد سپاه
سپاه انجمن شد هزاران هزار
بسوی سکندر نهادند سر⁸
بجای سنان استخوان داشتند 1165
بلشکر بفرمود پس شهریار
برهنه بچنگ اندرآمد همیشه
بکشتند زیشان¹² فزون از شمار
ز خون ریختن گشت روی زمین
چو از خون در و دشت آلوده شد¹⁴ 1170
چو بر¹⁵ توده خاشاکها¹⁶ برزدند
چو شب گشت¹⁷ بشنید¹⁸ آواز کرگ¹⁹
یکی پیشرو بود مهتر ز پیل

بیمامد دمان تا زمین⁴ حبش
سپه گشته و⁵ چشمها چون چراغ
برهنه تن و پوست⁶ و بالا بلند
خوروشی برآمد ز⁷ ابر سپاه
وزان تیره شد دیده شاهریار
بکشتند بسیار پرخاشخ⁹
همی بر تن مرد بگذاشتند
که برداشتند آلت کارزار
غمی گشت¹⁰ زان لشکر شیرفش¹¹
به پیچید دیگر سر از کارزار¹³
سراسر بکردار دریای چین
ز کشته بهر جای بر توده شد¹⁴
بفرمود تا آتش اندرزدند
سکندر بپوشید خفتان و ترگ
بسربر سرو²⁰ داشت همزنگ²¹ نیل

و قتلوا کثیرا من ب- چندانکه بگرفت - VI- ۲ IV- ۲ خوکان - I, IV- ددانا - K¹
گوش - I, IV- گوشت - K⁶ بر - I⁵ بشهر - IV⁴ شاه - K, I, IV, VI-³ السباع
- IV¹⁰ K- 66, 1163, 1164 оп. پرخاشجوی - VI⁹ روی - VI⁸ ۲ - IV, VI- بر - I- از - K⁷
گشت - K, I, VI-¹⁴ VI-66, 1167, 1168 оп. از ایران - IV¹² شاهفش - K¹¹ همی گشت
تیره - K¹⁸ گشت و تیره شد - Л-зачеркнуто¹⁷ بر خازنها - K¹⁶ بران - VI-¹⁵
سمعوا - B¹⁹ شد شنیدند - VI- تیره تر گشت از - IV- شب [تیره] شد بشند - I- شد آمد
قرن فی أم رأسه - B²¹ (так!). سر - Л²⁰ صوت الکرکدن

ازین نامداران فراوان بکشت
 بکشتند فرجام کارش بتیر 1175
 وزانجایگه تیز لشکر براند
 بسی حمله بردند و¹ ننمود² پشت
 یکی آهنین کوه بد پیلگیر
 بسی نام دادار³ گیهمان بخواند

۳۱

چو⁴ نزدیکی نرم‌پایان رسید
 نه اسپ و نه جوشن نه تیغ و نه گرز
 چو رعد خروشان برآمد غریو
 یکی سنگ‌باران بکردند سخت 1180
 بتیر و بتیغ⁹ اندرآمد سپاه
 چو از نرم‌پایان فراوان بماند
 بشد تازیان تا بشهری رسید
 بآیین همه پیش‌باز آمدند
 ببردند هرگونه گسترده‌نی 1185
 سکندر بپرسید و بنواختشان
 کشیدند بر دشت پرده‌سرای
 سر اندر ستاره یکی کوه دید
 بران کوه مردم بدی اندکی
 بپرسید ازیشان سکندر که راه 1190
 همه یکسره خواندند آفرین
 برفتن¹⁷ برین کوه بودی گذر
 یکی ازدهایست زان¹⁸ روی کوه

نگه کرد و⁵ مردم بی‌اندازه دید
 ازان هر یکی چون یکی⁶ سرو برز
 برهنه سپاهی⁷ بکردار دیو
 چو باد خزان برزند⁸ بر درخت
 تو گفستی که شد روز روشن سپاه
 سکندر برآسود¹⁰ و لشکر براند
 که آنرا کران و میان¹¹ ندید
 گشاده‌دل و بی‌نیاز آمدند
 ز پوشیدنیها و از خوردنی
 بر¹² اندازه‌بر پایگه ساختشان
 سپاهش¹³ نجست اندر آن شهر جای
 تو¹⁴ گفستی که گردون¹⁵ بخواهد کشید
 شب تیره زیشان نماندی یکی
 کدامست و¹⁶ چون راند باید سپاه
 که ای نامور شهریار زمین
 اگر برگ‌گذشتی برو راه‌بر
 که مرغ¹⁹ آید از رنج زهرش ستوه

1 VI - و. 2 VI - ننمود 3 VI - دارای 4 VI - پ 5 K, I, IV, VI - و. 6 K -
 10 K, به تیغ و به تیر - K, IV, VI 9 برجهد - VI کو زند - IV 8 سواری - K 7 گوی
 سواری - VI 13 پ - I, IV 12 میان و کرانه - K, I, IV, VI 11 بی‌آسود - I, IV, VI
 ازدهایی - K 18 بتنگی - VI چو رفتن - I, IV 17 و. - II 16 فلک‌را - VI 15 که - I, VI 14
 گرگ - K, I, VI 19 ازان

همی دود زهرش برآید² بماه
 دو گیسو بود پیل را دام او³
 خورش بایندش هر شبی پنج⁴ گاو
 پرا⁶ اندیشه و پر⁶ مدارا بریم⁷
 نینجامد⁸ از ما گروه⁹ گروه
 که آن روز ندهند چیزی بدوی
 بیامد چو آتش بران تند¹⁰ جا
 یکی تیرباران کنند از برش
 تنی چند ازیشان بدم درکشید
 تبیره بزخم آوریدند¹¹ و کوس
 بهر جای مشعل¹³ همی سوختند
 بترسید ازان¹⁴ ازدها باز گشت
 ز گلزار برخاست بانگ چکاو¹⁵
 ز مردان لشکر گزین کرد شاه¹⁷
 بیاورد با خویشتن گاو پنج
 بدان جادوی داده²⁰ دل مرد²¹ دوست
 سوی ازدها روی بنهاد²³ تفت
 ز دادار نیکی دهش²⁵ یاد کرد
 همی دست²⁸ بر دست²⁶ بگذاشتند
 بسان یکی ابر دیدش سپاه

نیارد گذشتن بروبر¹ سپاه
 همی آتش افروزد از کام او¹¹⁹⁵
 همه شهر با او نداریم تاو
 بجویم⁵ و بر کوه خارا بریم
 بدان تا نیاید بدین روی کوه
 بفرمود سالار دیهیمجوی
 چو گاه خورش درگذشت ازدها
 سکندر بفرمود تا لشکرش
 بزد یک دم آن ازدهای پلید
 بفرمود اسکندر فیلقوسی
 همان¹² بی کران آتش افروختند
 چو کوه از تبیره پر آواز گشت
 چو خورشید برزد سر از برج گاو
 چو آن ازدهارا خورش بود گاه¹⁶
 درم داد سالار چندی¹⁸ ز گنج
 بکشت و ز¹⁹ سرشان برآخت پوست
 بیاگند چرمش²² بزهر و بنفت
 مران چرمهارا²⁴ پر از باد کرد
 بفرمود تا پوست برداشتند
 چو نزدیکی ازدها رفت شاه

خمسة- B نیم- Л⁴ VI-б. оп. برآمد- IV² بروبر گذشتن- VI این- I¹
 نینجامد- I به پیچاند- K⁸ K-б. оп. با- VI⁶ بکوشیم- VI بخیریم- I⁵ تیران
 IV-¹³ همی- IV¹² اندر آرند- IV¹¹ چند- IV¹⁰ فراوان- VI⁹ نه پیچاند- IV, VI
 B-перевод этих бб. отсутствует. K, I, VI-66. 1199-1206 оп.; و آن- IV¹⁴ منقل
 VI-²¹ داد وی داد- K²⁰ K, I-¹⁹ جنگی- K, I, IV-¹⁸ ساو- IV¹⁷ گاو- IV¹⁶
 K, I, VI-²⁴ جامه هارا- Л²⁴ و L-доб.²³ مغزش- VI²² چنمین در حق کس نکرد آنچه
 دشت- IV²⁸ دارای گیتی دهش- K²⁵ بدم پوسته هارا

همی آتش آمد ز کامش برون²
 بران³ ازدها دل بپرداختند⁴
 چو آمد ز چنگ دلیران رها
 بر اندام زهرش پراگنده شد
 بمغز و بپی⁶ راه گستاخ کرد
 چنین تا برآمد زمانی⁷ درنگ
 بیای آمد آن کوه نخبچیرگیر
 تن ازدهارا همانجا بماند¹¹
 کزان¹³ خیره شد مرد¹⁴ پرخاشخ
 سر کوه چون تیغ و¹⁵ شمشیر دید
 ز انبوه یکسو و¹⁶ دور از گروه
 همانا¹⁸ که بودش پس از مرگ فر¹⁹
 ز هر گوهری²¹ بر سرش افسری
 کسی را نبودی بروبر گذر
 که از مرده²² چیزی کند خواستار
 بمردی و بر²⁴ جای²⁵ ریزان شدی
 نظاره بران مرد²⁷ با سیم و²⁸ زر
 بسی بردی اندر جهان روزگار
 سرترا بگردون برافراختی
 ز گیتی کنون باز گشتست گاه
 ازان کوه برگشت دل پر ز²⁹ داغ

زبانش¹ کمود و دو چشمش چو خون
 چو گاو از سر کوه بنداختند 1215
 فرو برد چون باد گاو ازدها
 چو از گاو⁵ پیوندش آگنده شد
 همه رودگانیش سوراخ کرد
 همی زد سرشرا بران کوه سنگ
 سپاهی⁸ بروبر بیارید تیر⁹
 وزانجا یگه تیز لشکر براند¹⁰
 بیاورد لشکر بکوهی¹² دگر
 بلندیش بینا همی دیر دید
 یکی تخت زرین بران تیغ کوه
 یکی مرده مرد اندران تخت بر¹⁷ 1225
 ز دیما کششیده برو²⁰ چادری
 همه گرد بر گرد او سیم و زر
 هرانکس که رفتی بران کوهسار
 بران کوه از²³ بیم لرزان شدی
 سکندر برآمد²⁶ بران کوهسر 1230
 یکی بانگ بشنید کای شهریار
 بسی تخت شاهان بپرداختی
 بسی دشمن و دوست کردی تباه
 رخ شاه ز آواز شد چون چراغ

را خورش ساختند- VI⁴ مران- VI- ازان- K³ 1213, 1214 on. -L- 66. 2 J- I- زفانش- I¹
 زمانی برآمد- K, VI-⁷ بمغز سرش- VI- بمغز اندرش- IV-⁶ پوست- K, I, IV, VI-⁵
 تیز برداشتند- K, I, IV, VI-¹¹ فقطعوه بالسیوف- B⁹ سپاهش- VI-⁸
 و- IV-¹⁶ on. و- K, VI-¹⁵ مغز- K¹⁴ کزو- VI-¹³ بکوه- K, IV-¹² خوار بگذاشتند
 K-¹⁸ و علیه شیخ میت- B پیر مرده بران زر [روی- VI] تخت- K, VI-¹⁷ (метр нарушен).
 مرصع بجواهر- B- گونه- I, IV-²¹ بران- IV-²⁰ K, VI-¹⁹ هم انکه
 مرده- K, VI-²⁷ پیامد- L-²⁶ جاش- I, IV-²⁵ اجر- VI-²⁴ بی- K-²³ مرد- I, IV-²²
 پردرد و- K-²⁹ بر تخت- VI-²⁸

همه شهر زن دید و مردی ندید
 دیدار رومی بهامون شدند¹
 از ایشان هرآنکس که بد رای زن
 ز رای دل شاه برداشت بهر
 که دایم بزنی⁴ شاه⁵ گردن فرارز
 یکایک همه نامه برخواندیم
 ز پیروزی و رزمهای⁸ کههن
 نه بیمنی ز نعل و پی اسپ⁹ بوم
 بهر برزنی¹⁰ هزاران زنست
 ز بهر فزونی بستنگ¹¹ اندریم
 که دوشیزگانیم¹² و¹³ پوشیده روی
 بجز ژرف دریا نه بیمنی گذر¹⁴
 ازان پس کس اورا نه بینیم¹⁵ روی¹⁶
 اگر خوش و گر نیز باریده¹⁷ برف¹⁸
 زن آسا و جوینده²¹ رنگ و بوی
 بلند آسمانش هوای وی است
 بسوی هرومش فرستند باز²³

چو دانا بنزدیک ایشان رسید
 همه لشکر از شهر بیرون شدند
 بران نامه² شد جهان³ انجمن
 چو این نامه برخواند دانی شهر
 نشستند و پاسخ نوشتند باز
 فرستاده را پیش بنشانیدیم
 نخستین که گفתי ز شاهان⁶ سخن⁷
 اگر لشکر آری بشهر هرور
 بی اندازه در شهر ما برزنست
 همه شب بغفتان جنگ اندریم
 ز چندین یکی را نبودست شوی
 ز هر سو که آیی برین بوم و بر
 ز ما هر زنی کو گراید بشوی
 بپاید گذشتن بدریای ژرف
 اگر دختر آیدش¹⁹ چون²⁰ کرد شوی
 هم آن خانه جاوید جای وی است
 وگر مردوش²² باشد و سرفراز

فصادف الرسول أهل المدينة نساء کلهن لیس فیها رجل - I, VI - 66. 1254, 1255 on.; B -
 و I - доб. I - شاد و - K, VI - 5 بوی - IV - بدی - I, VI - 4 سپاه - K, I, IV, VI - 3 نامور - K - 2
 10 I, ز پی خاک [جای - VI] - K, I, IV, VI - 9 روزگار - VI - 8 کههن - IV - 7 شاه آن - K - 6
 15 IV - 14 VI - 6. on. 13 IV, VI - 12 پوشیدگانیم - IV - 11 جنگ - I - 11 بر - VI - ده - IV -
 بود روز - K, I, IV - 17 I - 66. 1264, 1265 on. 16 I - 66. 1264, 1265 on. 17 K, I, IV - 16 نه بینیم ازان پس ورا نیز - VI - بینند
 18 VI - اگر باد و
 وگر زو پسر زاید آنجا که هست * همانجا که باشد بپاید نشست
 23 VI - 6. on.; K, I, IV, مردفش - K, I, IV - 22 جوینده - I, IV - 21 اگر - K - 20 آورد - VI - 19
 VI - доб.:

ز دوشیزگان هر شبی ده [دو - VI] هزار * نگهبان بود بر لب رودبار [جویمار - VI]
 [که با تاج زر آید و گوشوار - IV]

- 1290 نه من جنگرا آمدم تازیان سپاهی برینسان که هامون و کوه مرا رای دیدار⁴ شهر شماسست چو دیدار باشد برانم سپاه بهبینیم تا چیستان⁷ رای⁸ و فر
- 1295 ز کار زهشتان بپرسم⁹ نهان اگر مرگ باشد فزونی ز کیست فرستاده آمد سخنها بگفت بزرگان یکی انجمن ساختند که ما برگزیدیم¹³ زن دو هزار
- 1300 ابا هر صدی¹⁴ بسته ده¹⁵ تاج زر چو گرد آید¹⁶ آن تاج باشد¹⁷ دویست یکایک بسختیم و کردیم تل چو دانیم کامد بنزدیک شاه چو²¹ آمد بنزدیک ما آگهی فرستاده برگشت²³ پاسخ بگفت
- 1305 سکندر ز منزل²⁵ سپه برگرفت دو منزل بیامد یکی باد خاست تبه شد بسی مردم پایکار³⁰
- به پیلان و¹ کوسی و² تبیره زنیان همی گردد از سم³ اسپان ستوه گر آید⁵ نزدیک ما هم رواست نباشم فراوان بدین جایگاه⁶ سواری و زیبایای و پای و پر که بی مرد زن چون بود در جهان به¹⁰ بینم که فرجام این کار چیست¹¹ همه راز بیرون کشید از نهفت ز گفتار دلرا¹² بپرداختند سخن گوی و داننده و هوشیار بدو درنشاندند فراوان گهر که هر یک جز اندرخور¹⁸ شاه نیست ابا گوهران هر یکی سی¹⁹ رطل²⁰ یکایک پذیره شویمش برراه ز دانایستی شاه وز فرهی²² سخنها همه²⁴ با خرد بود جفت ز کار زنان²⁶ مانده²⁷ اندر شگفت وزو برف با کوه و در²⁸ گشت²⁹ راست ز سرما و برف اندر آن روزگار³¹

آیند— K, IV—⁵ دیدن رای— JI—⁴ فعل— K, I, IV, VI—³ و— IV—² و— JI—¹
 چیست آیین— VI—⁸ چیست شان— K, IV—⁷ 1292, 1293 оп. VI—⁶ رزمگاه— K, I, IV—⁶
 هم از کارقان باز دانم— VI—⁶ دهش باز پرسم— IV—⁴ زهش باز پرسم— I—¹ رهش باز پرسم— K—⁹
 VI—¹³ گفتارها دل— I, VI—¹² دلها— K, IV—¹² 1290. VI—¹¹ вместо б. повторяет б. نه— IV—¹⁰
 بجز درخور— VI—¹⁸ بیند— VI—¹⁷ کردار— JI—¹⁶ یک— VI—¹⁵ سری— VI—¹⁴ گزینیم
 VI—²² б. оп. که— K, I—²¹ ابا هر یکی گوهری بد سه— K—¹⁹
 VI—²⁷ مان— JI—²⁶ ز منزل سکندر— I—²⁵ سخن سرپسر— VI—²⁴ و— IV—²³
 VI—³⁰ نابکار— K, IV—³⁰ برفها گشت با [تا— I] کوه— I, IV—²⁹ کوهسر— VI—²⁸ کوه بر— K—²⁸
 :— K, VI—³¹ آهلك خلقا من أصحاب الاسكندر— B نامدار
 بران رنج و [سخت— VI] سرما دو منزل برفت * چو آمد بنزدیک شهر تفت

وزان روی^۳ لشکر بمغرب کشید
بدو اندرون مردمانی^۴ سترگ
همه درخور جنگ^۵ روز^۶ نبرد
دو تا^۸ گشته و^۹ دست^{۱۰} بر سر شدند
که ای در چه^{۱۲} دارد^{۱۳} شگفتی نشان^{۱۴}
که ای شاه نیک اختر و^{۱۵} شهرگیر^{۱۶}
کز آن آب کس را ندیدیم بهر
بران^{۲۱} ژرف دریا شود ناپدید
شود آشکارای گیتی نهان
شنیدم که هرگز نیاید بین
بدودر یکی چشمه گوید که هست
همی آب حیوانش خواند بنام
که هرک آب حیوان خورد کی مُرد
بشوید^{۲۳} بران^{۲۴} تن^{۲۵} بریزد گناه^{۲۶}
بدو اندرون چون رود چارپای
کز آن راه بر کز باید نشست
سراسر بلشکرگه آرد^{۳۱} گله
همه چارسال^{۳۴} از در کارزار

پرسید^۱ هر چیز و^۲ دریا بدید
یکی شارستان پیشش آمد بزرگ
همه روی سرخ و همه سوی زرد
بفرمان پیشی^۷ سکندر شدند
سکندر پرسید از^{۱۱} سرکشان
چنین گفت با او یکی مرد پیر
یکی آنگیرست زان روی^{۱۷} شهر
چو^{۱۸} خورشید تابان بدانجا^{۱۹} رسید^{۲۰}
پس^{۲۲} چشمه در تیره گردد جهان
وزان جای تار یک چندان سخن
خرد یافته مرد یزدان پرست
گشاده سخن مرد بارای و کام
چنین گفت روشن دل پر خرد
ز فردوس دارد بران چشمه راه
پرسید پس شه^{۲۷} که^{۲۸} تار یک جای
چنین پاسخ آورد یزدان پرست
بچوپان^{۳۰} بفرمود کاسی پله
گزین کرد زو^{۳۲} بارگی ده^{۳۳} هزار

و I, IV - доб. ^۵ مردمان - IV, VI ^۴ جای - VI ^۳ و VI - ^۲ و VI - ^۱ доб. و VI - ^{۱۰} IV - ^۹ چه دیوانگان - VI ^۸ ته - I, IV ^۷ دمان جمله سوی - VI ^۶ روز و جنگ - K ^{۱۴} هست از - VI ^{۱۳} داد از - K ^{۱۲} که - K, I, IV ^{۱۱} از آن - K, I, IV, VI ^{۱۰} سنک
فسایلهم - B ^{۱۷} شبرگیر - VI ^{۱۶} و K, I, IV, VI - ^{۱۵} الاسکندر عمن یعرف عجائبا
دران - VI ^{۲۱} بدان - K, I, IV ^{۲۰} کشید - K ^{۱۹} چو آنجا - I, IV ^{۱۸} که - K, I, IV ^{۱۷} سوی - VI ^{۱۶}
و من - B ^{۲۶} تن از تو - VI ^{۲۵} بدو - K, I, IV ^{۲۴} بشویی - K, I, IV, VI ^{۲۳} بسر - VI ^{۲۲}
سکندر بدو گفت - I ^{۲۸} شاهش - IV ^{۲۷} پسر سکندر - K ^{۲۶} اغتسل فیها تساقطت عنه ذنوبه
B - دو - L ^{۳۳} از آن - K, VI ^{۳۲} آور - I, IV ^{۳۱} سکندر - VI ^{۳۰} که آن - IV ^{۲۹} آنکه - VI ^{۲۸}
ساله - K ^{۳۴} عشرة آلاف

بزرگان بیدار دل را بنخواند
 که آنرا میان و کرانه ندید
 پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
 بنزدیک آن چشمه شد بی سپاه
 چو از بخشش پهلوان^۲ کرد یاد
 فرو شد بران چشمه^۳ لاژورد^۳
 که خورشید^۴ گشت از جهان ناپدید
 دلی^۵ پر ز اندیشه های دراز
 پس اندیشه بر آب حیوان نهاد
 نخست از میان سپه برگزید
 پیامد^۸ دمان تا چه بیند شگفت
 یکی پیشرو چست^۹ بر پای کرد
 سر نامداران آن انجمن
 دل^{۱۱} و جان سپرده به پیمان اوی
 یکی تیز گردان بدین کار دل
 بسی بر^{۱۲} پرستش درنگ آوریم
 بیزدان پناه^{۱۳} ز راه خرد
 بتابد شب تیره چون بیند^{۱۵} آب^{۱۶}
 نگهبان^{۱۷} جان و تن خویش باش
 بتاریکی اندر شوم با سپاه
 بدین آشکارا چه دارد نهان

وز انجایگه شاد^۱ لشکر براند 1345
 همی رفت تا سوی شهری رسید
 همه هرچ باید بدودر فراخ
 فرود آمد و بامداد پگاه
 که دهقان ورا تمام حیوان نهاد
 همی بود تا گشت خورشید زرد 1350
 ز یزدان پای آن شگفتی بدید
 پیامد بلشکرگه خویش باز
 شب تیره کرد از جهاندار یاد
 شکیب^۶ ز لشکر^۷ هرانکس که دید
 چهل روزه افزون خورش بر گرفت 1355
 سپهرا بران شارستان جای کرد
 ورا اندران^{۱۰} خضر بد رایزن
 سکندر پیامد بفرمان اوی
 بدو گشت کای مرد بیدار دل
 اگر آب حیوان بچنگ آوریم 1360
 نمیرد کسی کو روان پرورد
 دو مهرست^{۱۴} با من که چون آفتاب
 یکی زان تو برگیر و در پیش باش
 دگر مهره باشد مرا شمع راه
 به بینیم تا کردگار جهان 1365

رخشنده - I, IV, VI - K, 4. 6. K - 3. پهلوی - I, VI - ایزدی - K, 2. شاه - I, IV - 1

K - 8 ز لشکر شکیب - VI - 7 من عرفه بالعقل و الصبر - B سکوبا - J, 6 دلش - VI - 5
 K, VI - 13 مگر در - VI - 12 تن - K - 11 بدان اندرون - VI - 10 چست و - IV, VI - 9 پیاده
 نگهبان - VI - 17 هنگام خواب - VI - 16 ما نند - IV - 15 مهره ست - K, I, IV, VI - 14 گراید

نماینده^۱ رای^۱ و راه من اوست^۲
 خروش آمد الله^۴ اکبر ز دشت
 خورشها ز هر گونه بگذاشتی
 کسی^۷ را بخوردن نجنبید لب
 پدید آمد و گم شد از خضر شاه
 سر زندگانی بکیوان کشید^۹
 نگهدار جز پای یزدان^{۱۱} نجست
 ستایش همی بافرین بر فرزند^{۱۳}

توی پیشرو گر پناه من اوست
 چو^۳ لشکر سوی آب حیوان گذشت
 چو از منزلی^۵ خضر^۶ برداشتی
 همی رفت ازین سان دو روز و دو شب
 1370 سه دیکر بتاریکی اندر دو راه
 پیمیر^۸ سوی آب حیوان کشید^۹
 بران^{۱۰} آب روشن سر و تن بشست
 بخورد و بر آسود^{۱۲} و برگشت زود

۳۵

یکی بر شده کوه رخشنده دید
 سرش تا با براندر^{۱۵} از چوب عود
 نشسته برو سبز مرغی سترگ
 جهاندار پیروز را خواندند^{۱۷}
 بنزدیک مرغان خرامید^{۱۸} تفت
 چه جویی همی زین سرای سپنج
 همان باز گردی ازو^{۲۳} مستمند^{۲۴}

سکندر سوی روشنایی رسید^{۱۴}
 1375 زده بر سر کوه خار را عمود
 بر^{۱۶} هر عمودی گنامی بزرگ
 با آواز رومی سخن راندند^{۱۷}
 چو آواز بشنید قیصر برفت
 بدو مرغ گفت^{۱۹} ای دلارای رنج^{۲۰}
 1380 اگر^{۲۱} سر^{۲۲} بر آری بچرخ بلند

خفته - K^۶ منزلش - I, IV^۵ و IV-دوب.^۴ VI-ز^۳ VI-ب. оп.^۲ آب - K, I, IV^۱
 12 K, I, آب حیوان - K^{۱۱} از ان - K, I, IV, VI^{۱۰} رسید - VI^۹ بیامد - K^۸ یکی را - VI^۷
 IV - بیاسود - L^{۱۳} - доб.:

چو سیراب شد باره را آب داد * زمانه همان چشمه را خواب داد
 زمانه چنین بود بیدار شد * نیایش کنان پیش دادار شد
 چو چندی بمالید رخ بر زمین * نیایش کنان اندر آمد بزین
 B - перевод этих бб. отсутствует. 14 K, IV - کشید 15 VI - کرده 16 K, I, IV,
 VI - بران 17 IV - اندی 18 L - доб. و 19 K, I, IV - گفت مرغ - B^{۲۰} آپها الثعبان - I^{۲۱}
 IV, VI - گر - K^{۲۴} - б. оп. تو زو - I^{۲۳} تو - VI^{۲۲} که - K^{۲۲} - б. оп.

وگر کرده از خشت پخته بنا²
 زنا⁴ و برین گونه جای⁶ نشست
 درو⁷ خیره شد مرد یزدان پرست
 شنیدی و آوای مست و سرود⁹
 ز شادی همی برنگی رند¹⁰ بهر
 وگر جان و دل برفشانند همی
 تهی مانند زان مرغ رنگین¹² عمود
 فزونست اگر کمی¹³ و کاستی¹⁴
 همی سر فرازد ز هر دو¹⁵ گروه
 بمنقار چنگالها¹⁶ کرد پاک
 بشهر تو بر کوه دارد نشست
 بیابد¹⁹ پرستنده بر²⁰ کوه جای
 چهارانجوی روشن دل²³ شادام
 چو ایمن شد از گردش²⁵ رستخیز
 پیاده شود بر سر تیغ کوه
 کزو²⁸ شادمانرا ببايد گریست

کنون کامدی هیچ دیدی زنا¹
 چنین داد پاسخ کزین³ هر دو هست
 چو بشنید پاسخ فروتر نشست
 بپرسید⁸ کاندز جهان بانگ رود
 چنین داد پاسخ که هر کو ز دهر
 ورا شاد مردم نخواند همی
 بخاک آمد از¹¹ برشده چوب بود
 بپرسید دانایی و راستی
 چنین داد پاسخ که دانش پزوه
 بسوی عمود آمد از تیره خاک
 ز قیصر بپرسید¹⁷ یزدان پرست
 بدو گفت¹⁸ چون مرد شد پاکرای
 ازان چوب جوینده²¹ شد بر²² کنام
 بچنگال می کرد²⁴ منقار تیز
 بقیصر بفرمود تا بی گروه
 به بیند که²⁶ تا بر سر کوه چیست²⁷

1385

1390

1395

هل حدث الزنا و هل استعمل الآجر فی - ب تنی - K, I, IV, VI - 2 زنی - K, I, IV, VI - 1
 K - 7 دارد - VI و LI - 6 کو - VI - 5 زنی - K, I, IV, VI - 4 که این - K, VI - 3 الیمناء؟
 شادی و آرام - VI - 10 مستی و رود - VI - 9 چنین گفت - VI - 8 ازو - VI - 6 بدو - I برو
 آیما اکثر: العلم مع - B - 14 کژی - IV - 13 مسکین - K, I, IV, VI - 12 آن - VI - 11 نگرفت
 (метр بر فرازد از هر دو - IV بر فرازد از هر - K, I, VI - 15 السداد أم الجهل مع الفساد
 ناروشن). - VI - 16 چنگال می - VI - 17 بدو گفت کای مرد - IV بپرسد که - K - 17
 پوینده - I, IV, VI - 21 گوینده - K - 21 چون - IV جز - K, I, VI - 20 نباشد - IV نیابد - K, I, VI - 19
 VI - 25 بخشش - K, I, IV - 24 بچنگل همی کرد - K, I, IV, VI - 24 و - I - 23 بر شد - VI - 22
 کزان - K - 28 کیست - VI - 27 بیندیشی - K - 26 بخششی و

بدیدار^۱ بر تیغ شد بی گروه
 برافراخته سر ز جای نشست
 که فرمان یزدان کی آید^۳ که دم
 چو رعد خروشان فغان برکشید
 که روزی بگوش آیدت یک خروش
 برفتن بیارای و بریند رخت
 که بهر من این آمد^۵ از روزگار
 نه بینم همی آشکار و نهان
 همی داد نیکی دهش را درود
 بپیش اندرون مردم راهجوی
 خروشی برآمد ز کوه سیاه
 پشیمان شود ز آنک دارد بچنگ
 بهر درد^۸ دل سوی درمان شود
 پر اندیشه شد هر کسی زان خروش
 پی^{۱۰} رنج ناآمده نشمرد
 پشیمانی و^{۱۱} سنگ بردن بر^{۱۲}
 مگر درد و رنجش^{۱۴} نباید چشید
 یکی دیگر^{۱۵} از کاهلی داشت^{۱۶} خرد
 زتاریکی راه بیرون شدند^{۱۸}
 پدیدار شد کژی و کاستی
 یکی را^{۲۱} پسر از گوهر نابسود

سکندر چو بشنید شد سوی کوه
 سرافیل را دید صوری بدست
 پسر از باد لب^۲ دیدگان پسر ز نم
 چو بر کوه روی سکندر بدیدید 1400
 که ای بنده از چندین مکوش
 که^۴ چندین مرنج از پی تاج و تخت
 چنین داد پاسخ بدو شهریار
 که جز جنبش و^۶ گردش اندر جهان
 ازان کوه با ناله آمد فرود 1405
 بران راه تار یک بنهاد روی
 چو آمد بتاریکی اندر سپاه
 که هر کس که بردارد از کوه^۷ سنگ
 وگر بر ندارد پشیمان شود
 سپه سوی آواز بنهاد گوش 1410
 که بردارد آن سنگ اگر^۹ بگذرد
 یکی گفت کین رنج هست از گناه
 دگر گفت لختی^{۱۳} نباید کشید
 یکی برد زان سنگ و دیگر نبرد
 چو از آب حیوان بهامون شدند^{۱۷} 1415
 بچستند هر کسی^{۱۹} بر و آستی^{۲۰}
 کنار یکی پسر ز یاقوت بود

تو- I, IV-^۴ کی آید ز یزدان- K, I, IV-^۳ باد و دم- VI-^۲ بدید از- IV-^۱
 یا- VI- کو- IV- گر- I-^۹ دوز- I-^۸ جای- VI- پای- K, I-^۷ و- IV-^۶ امروز- I-^۵
 سه دیگر- K, I, VI-^{۱۵} سختی- K-^{۱۴} ز راه- I-^{۱۲} از- IV-^{۱۱} که این- VI-^{۱۰}
 بدان راستی- T-^{۲۰} یک- IV-^{۱۹} کشید- VI-^{۱۸} برد- K, I, VI-^{۱۶} کسی
 دگر را- VI-^{۲۱}

زبرجد چنان¹ خوار بگذاشت اوی
ازان گوهر پربها³ سر بگاشت⁴
چو آسوده‌تر گشت لشکر براند⁵

پشیمان شد آنکس که کم داشت اوی
پشیمان‌تر آنکس که خود² برداشت
1420 دو هفته بر آنجایگه بر بماند

۳۷

ز گیتی همی⁶ رای رفتن گزید
که نگذشت گویی⁷ برو باد⁸ و خاک
پذیره شدندش بزرگان⁹ دو میل
بخورشید گردن برافراختشان
کزان برتر اندازه نتوان¹⁰ گرفت¹¹
بنالیدن از¹⁴ گردش روزگار
بگویم با شاه پیروزبخت¹⁵
دل ما پر از رنج و دردست¹⁷ و خون
ز یاجوج و¹⁹ ماجوج مان خواب نیست
غم و رنج باشد همه بهر ما
زبانها سیه دیده‌ها²¹ پر ز²² خون
که یارد شدن نزد ایشان فراز
بر و سپنه و گوشه‌هاشان چو پیل
دگر بر تن خویش چادر کنند

سوی باختر شد چو خاور بدید
بره بر یکی شارستان دید پای
چو آواز کوس آمد از پشت پیل
جهانجوی چون دید بنواختشان
1425 بپرسید کایدر چه باشد شگفت
زبان¹² برگشادند بر¹³ شهریار
که مارا یکی کار پیش است سخت
بدین¹⁶ کوه سر تا با براندرون
ز چیزی که مارا بدو¹⁸ تاب نیست
1430 چو آیند بهری سوی شهر ما
همه رویه‌هاشان چو روی²⁰ هیون
سیه روی و دندانها²³ چون گراز
همه تن پر از موی و موی همچو²⁴ نیل
بخسپند یکی²⁵ گوش بستر کنند

1 IV - چرا 2 K - او 3 Л, I, VI - بی بها 4 VI - доб.:

دو هفته دران دشت لشکر گماشت * ازان گوهر با بها سر بگاشت
بزرگان برفتند - K⁹ گرد - K⁸ گفتی - K⁷ همه - K, I, IV⁶ VI - повторяет б. 1491.
بنالشی - K¹⁴ با - K, I¹³ زبان - I¹² оп. 1424, 1425 K - 66.¹¹ باید - Л¹⁰ پیشش
K¹⁸ درد و رنجست - K, I, IV¹⁷ ازین - I, IV¹⁶ کزین - K¹⁶ بیدار بخت - K, I¹⁵ ازان
دیده شان - K²¹ بسان - I, IV, VI²⁰ چنان چون - K²⁰ оп. و - Л¹⁹ پی و - I, IV, VI¹⁸
تنها چو - K²⁴ (метр нарушен) دندانهای - Л²³ همچو - VI²² دیده هاشان چو - I, IV²²
چو خفتند یک - VI²⁵ بخسپند یک - I²⁵ بخسپند و یک - K, IV²⁵ مویش چو - IV²⁵ موی چو - I

- 1435 ز هر ماده‌یی بچّه زاید هزار
بگرد آمدن چون ستوران شوند²
بهاران کز⁵ ابر اندر آید خروش⁶
چو¹⁰ تئین ازان موج بردارد¹¹ ابر
فرود افکنند¹³ ابر تئین چو¹⁴ کوه
1440 خورش آن بود سال تا سالشان
گپاشان بود زان سپس خوردنی
چو سرما بود سخت لاغر شوند
بهاران به‌بینی²⁰ بکردار گرگ
اگر پادشا چاره‌یی سازدی
1445 بسی آفرین یابد از هر کسی
بزرگی کن و²⁴ رنج²⁵ مارا بساز
سکندر بماند اندر ایشان شگفت
چنین داد پاسخ که از ماست گنج
برآرم من این راه ایشان برای
1450 یکایک بگفتند³¹ کای شهریار
ز ما هرج باید³² همه بنده‌ایم
- کم و بیش ایشان که داند¹ شمار
تگ آرند و³ برسان⁴ گوران شوند²
همان سبزه⁷ دریا برآید⁸ بجوش⁹
هوا برخروشد¹² بسان هژبر
بیایند زیشان گروهها گروه
که آگنده گردد بر¹⁵ و پالشان
بیارند¹⁶ هر سو¹⁷ ز¹⁸ آوردنی¹⁹
بآواز برسان کفتر شوند
بغزند برسان پیل²¹ سترگ²²
کزین غم دل ما بپردازی
ازان پس بگیتی بماند²³ بسی
هم²⁶ از پای یزدان نه‌ای بی‌نیاز²⁷
غمی گشت و اندیشه‌ها برگرفت²⁸
ز شهر شما یارمندی²⁹ و رنج
بنمیروی نیکی‌دهش یک خدای³⁰
ز تو دور بادا بد روزگار
پرستنده باشیم تا زنده‌ایم³³

بجوش- VI-6 که- VI-5 دونده بمانند- VI-4 و- I, II-3 بودند- VI-2 ندارد- IV-1
دو تئین ز دریا- VI-11 دو- K, VI-10 برآرد خروش- VI-9 درآید- IV-8 همه روی- K-7
تن- I-15 آرد ابر افکنند آن ب- VI-14 آید از- IV-13 همو پر خروشان- IV-12 برآید ب
- I, IV-19 چو آید- K-20 VI-6. 6. 19 - I, IV-18 کس- K-17 بپیبوند- K, I, IV-16
کزین- VI-23 بآوازه‌های بزرگ- K, I-22 شیر- IV, VI-21 بیاید- VI-20 ز تئین
که- IV-26 کار- I, IV, VI-25 در- II-24 و دام ذکره الی آخر الزمان- B نام ماند بگیتی
بفرمان- IV-30 آزمندی- VI-29 اندیشه اندر گرفت- K, I, IV, VI-28 نه‌بینی نیاز- IV-27
خواهی- K, I, IV-32 همه شهر [دگر باره- VI] گفتند- K, I, IV, VI-31 نیکی‌ده رهنمای
33 VI-6. 6. 6. 19.; IV-6. 6. 6. 19.:

همه هر چه گویی برانیم ما * بفرمای چیزی که دانیم ما

- بیماریم چندانک خواهی تو¹ چیز
 سکندر پیامد نگه کرد کوه
 بفرمود کاهن گران آورید⁴
 کج و سنگ و همیزم فزون از شمار
 بی اندازه بردند چیزی که خواست
 ز دیوارگر هم ز آهن گران
 ز گیتی بپیش¹⁰ سکندر شدند
 ز هر کشوری دانشی شد گروه
 ز بن¹¹ تا سر تیغ بالای اوی
 ازو یک رش انگشت و آهن¹³ یکی
 همی ریخت گوگردش اندر میان
 همی ریخت هر گوهری¹⁶ یک رده¹⁷
 بسی نفت و روغن پرآمیختند
 بخروار¹⁹ انگشت بر سر زدند
 دم آورد و²⁰ آهن گران صد هزار
 خروش دمنده برآمد ز کوه
 چنین روزگاری برآمد بران²³
 گهرها یک اندر دگر²⁵ ساختند
 ز یاجوج و²⁶ ماجوج گیتی برست
 1455
 1460
 1465
 1470

1 K, I, IV - خواهید - 2 VI - ندانیم - 3 IV - доб.:
 پس انگه سوی رفتن آغاز کرد * بگردان رومی هم آواز کرد
 باید - 7 K - چیزی که - 6 IV - بیماریم - IV - بیارند - 5 K, I, VI - آوردند - 4 K, I, IV, VI
 من قرار - B - پی - 11 K, I - تمامی بنزد - 10 VI - کار بر آرزو گشت - 9 VI - 8 J, I, IV, VI - 9
 - 15 J - 14 IV - باشد - 14 IV - یکی رسته آهن و آتش - 13 VI - بود - I, IV - کرد - 12 K, VI - الأرض
 پس انگه - K - 19 - 18 VI - ب. - 18 VI - زده - 17 J - کوره - 16 J, VI - دناپیان - IV - دناپیان
 - 24 VI - دراز - VI - 23 - بیم - VI - 22 - بفرمود - K - 21 - 20 I - آورده - VI - 20 I - بچوب از بر - I
 نعیم - K - 27 - 26 J - تراصت الأجزاء - B - یک اندر دگر کورها - 25 J - آهن گداز
 1471. 6. VI - ب. - 28 VI - 28 VI - نشیم - I, IV

چو سیصد بدی نیز² پهنای اوی
جهانی برست از بد³ داوری
که بی تو میداد زمان و زمین
فراوان میزدند نزدیک شاه
جهان مانده زان کار اندر⁷ شگفت

برش پانصد¹ بود بالای اوی
ازان نامور سد اسکندری
برو مهتران خواندند آفرین
ز چیزی که بود اندران جایگاه⁴
نپذیرفت⁵ از ایشان و خود⁶ برگرفت 1475

۳۸

برنج اندر⁹ از راه شاه و سپاه¹⁰
که¹¹ جایی دد و دام و ماهی¹² ندید
یکی خانه بر سر ز¹⁴ یاقوت زرد
میان اندرون چشمه¹⁵ آب شور
برو خوابنیده یکی شوربخت
به بیچارگی مرده بر تخت ناز¹⁷
کشیده ز دیما برو چادری
فروزان شده زو همه بوم و راغ¹⁹
ز گوهر همه خانه چون آفتاب
وگر²¹ خای آن خانها بسپرد
وزان لرزه آن²³ زنده²⁴ ریزان²⁵ شدی

همی رفت⁸ یک ماه پویان بره
چنین تا نزدیک کوهی رسید
یکی کوه دید از برش¹³ لاژورد
همه خانه قندیلهای بلور
نهاده بر چشمه¹⁵ زرین دو تخت
بتن مردم و سر چو آن¹⁶ گراز
ز کافور زیر اندرش¹⁸ بستری
یکی سرخ گوهر بجای چراغ
فتاده فروغ ستاره در²⁰ آب
هرانکس که رفتی که چیزی برد
همه تنش بر جای²² لوزان شدی 1485

چو نزدیک - K². (перед этим стерто). رش - VI - پانصد رش - I - پانصدی - K¹, IV.
طول هذا السد خمسمائة ذراع فی - B چو نزدیک صد باز [باز - I] - I, IV, VI - هشت باز
I - K⁵ رزمگاه - L⁴ جهان از بدان رست و از - VI و K³ - доб. عرض خمسمائة ذراع
- K⁸, I, IV - ایشان - VI از کار او در - IV⁷ ره - IV, VI⁶ پذیرفت - IV, VI پذیرفت
I - او همه - K¹³ مردم - IV, VI¹² د - VI¹¹ ب. оп. VI¹⁰ آمد - K⁹, I, IV راند
1492; 1480, 1481 стоят после б. K¹⁷, I - 66. چنان - I - بسان - K¹⁶, IV - حوض - I¹⁵ سرش
IV - 6. стоит после б. 1482. اندرش - IV اندرین - K¹⁸. [اندرون - I] - K¹⁹, I, IV
K²⁰, I, Bزیر اندرش چون یکی گرد باغ - VI مایه [جامه - IV] چون پتر زاغ [گرد راغ - K]
I, K²³ - بر - VI²² ویا - K²¹, VI بسان فروغ چراغ اندر - VI چراغ اندر - IV
در جای بیجان - VI²⁵ دیده - IV²⁴ هم - IV

خروش آمد از چشمه^۱ آب شور^۱ بسی چیز دیدی که آن کس ندید
 کنون زندگانیت کوتاه گشت 1490 سکندر بترسید و برگشت زود
 وزانچایگه تیز لشکر براند ازان کوه راه بیابان گرفت
 همی راند پر^۹ درد و^{۱۰} گریان ز^{۱۱} جای
 که ای آرزومند^۲ چندین مشور^۳ عنانرا^۴ کنون باز باید کشید
 سر تخت شاهیت بی شاه^۵ گشت بلشکرگه آمد بکردار دود^۶
 خروشان بسی^۷ نام یزدان بخواند^۸ غمی گشت و اندیشه^{۱۲} جان گرفت
 سپاه از پس و پیش او^{۱۳} رهنمای

۳۹

ز راه بیابان بشهری رسید 1495 همه بوم و^{۱۳} بر باغ آباد بود
 پذیره شدندش بزرگان شهر برو همگنان آفرین خواندند
 همی گفت هر کس که ای شهریار بدین شهر هرگز نیامد سپاه
 کنون کامدی جان ما پیش تست 1500 سکندر دل از مردمان شاد کرد
 بپرسید ازیشان که ایدر شگفت چنین داد پاسخ بدو رهنمای
 شگفتیست ایدر^{۱۹} که اندر جهان 1505 درختیست ایدر دو بن گشته جفت
 بید شاد کآواز مردم شنید دل مردم از خرمی شاد بود
 کسی را که از مردمی بود بهر همه^{۱۴} زژ و گوهر برافشانند
 انوشه که کردی بماپر^{۱۵} گذار نه هرگز شنیدست کس نام شاه
 که روشن روان بادی و تن درست ز راه بیابان تن^{۱۶} آزاد^{۱۷} کرد^{۱۸}
 چه چیزست کاندازه باید گرفت که ای شاه پیروز پاکیزه‌رای
 کسی آن ندید آشکار و نهان^{۲۰} که چونان^{۲۱} شگفتی نشاید^{۲۲} نهفت

مکوش - K, VI - ^۳ آرزو مرد - K, I, IV, VI - ^۲ جوش - VI - چشمه شہرا بگوش - K - ^۱
^۴ K, I, IV, VI - عنانت - ^۵ I, VI - راه - ^۶ VI - 66. 1420-1490 стоят после 6. 1544. ^۷ K, I, IV, VI - همی - ^۸ VI - повторяет 6. 1491 после 6. 1420. ^۹ VI - بود با - ^{۱۰} JI, VI - و - ^{۱۱} VI -
 روانرا ز اندیشه - IV - ^{۱۲} تو بر ما - VI - ^{۱۳} K, I, IV, VI - بسی - ^{۱۴} JI - و - ^{۱۵} K - ^{۱۶} از کهنان و مہان - I, IV - ^{۱۷} I - ^{۱۸} K - 6. ^{۱۹} I - اینجا - ^{۲۰} K - ^{۲۱} از کهنان و مہان - I, IV - ^{۲۲} K -
 ندید از - VI - نباید - K - ^{۲۲} کنانسان

سرخن گوی بود² شاخ³ با رنگ و بوی
چو روشن شود نر گویا شود
همان⁵ نامداران⁶ آن مرز و⁷ بوم
سرخن کی سراید با آواز سخت
که از روز¹⁰ چون بگذرد نه¹¹ زمان
که آواز او بشنود نیک بخت
بر و برگ چون مشک بویا شود
شگفتی چه پیش آید ای نیکبخت¹⁴
ز رفتنست کوتاه شود¹⁶ داوری
کران¹⁷ جهان خواندش رهنمای
بسیری نیامد کسی از جان خویش
که دام و دد و مرغ بر ره پیرید¹⁸
چو آمد بنزدیک گویا¹⁹ درخت
ز پوست ددان خاک پیدا ندید²¹
دندانرا برین گونه دژنده کیست
که چندین پرستنده دارد درخت
ز گوشه ددان باشدش²³ پرورش
سکندر ز بالا خروشی شنید
خروشی پر از سهم و²⁵ ناسودمند

یکی ماده و دیگری نر¹ اوی
بشب ماده گویا و بویا⁴ شود
سکندر بشد با سواران روم
بپرسید زیشان که اکنون⁸ درخت
چنین داد پاسخ بدو⁹ ترجمان 1510
سرخن گوی گردد یکی زین درخت
شب تیره گون ماده¹² گویا شود
بپرسید چون بگذریم از¹³ درخت
چنین داد پاسخ کزو¹⁵ بگذری
چو زو برگذشتی نماندت جای 1515
بیابان و تاریکی آید بپیش
نه کسی دید از ما نه هرگز شنید
همی راند با رومیان نیکبخت
زمینش ز گرمی همی²⁰ بردمید
ز گوینده پرسید کین پوست چیست 1520
چنین داد پاسخ بدو نیکبخت
چو باید پرستندگانرا²² خورش
چو خورشید بر تیغ گنبد رسید²⁴
که آمد ز برگ درخت بلند

سرخن گوی شاخپست - VI و K, I, IV - доб.³ سرخن گوی و با - K, I, IV -² نر از - I, IV -¹

گویا - IV -⁸ و - I -⁷ بزمامداران - IV -⁶ همه - VI -⁵ بویا - IV -⁴ گویا - I -⁴

و إذا عبر تسع ساعات من النهار تكلم الذكر - B یک - VI, VI -¹¹ کوه - IV -¹⁰ باو - K -⁹

و إذا جن الليل تكلمت - B 1512, 1513 op.; B -¹⁴ بگذرد پر - IV -¹³ مایه - IV -¹²

إن - B که راز - VI, K, VI -¹⁷ کوتاه شد - VI -¹⁶ دگر چون ازینجا بگه - VI -¹⁵ الأثنی

B - перевод этих бб. отсутствует. 1516, 1517 op.; B -¹⁸ K, I, IV, VI -¹⁸ الدنيا قنتهی عند ذلک

چو جویند گاه - VI, IV, VI -²² K, I, IV, VI -²² شد [بد - VI] ناپدید - IV, VI -²¹ همه - K -²⁰ شاخ - VI -¹⁹

دانشان بود - VI, IV, I, K -²³ إذا جاءوهما للعبادة فلا يأكلون إلا لحوم السباع - B پرستش

هول - I, IV, VI -²⁴ هول و - K و - VI, VI -²⁵ I, IV, VI -²⁴ کشید

- 1525 بترسید و پرسید زان¹ ترجمان
 چنین برگ گویند چه گوید همی
 چنین داد پاسخ که ای³ نیکبخت
 که چندین سکندر چه پوید بدهر⁵
 ز شاهپیش چون سال شد بر دو هفت⁶
 1530 سکندر ز دیده بیمارید خون
 ازان پس بکس نیز نگشاد لب
 سخن گوی شد برگ دیگر درخت
 چه گوید همی این دگر شاخ گفت
 چنین داد پاسخ که این ماده شاخ
 1535 از آز فراوان ننگنجی¹³ همی
 ترا آز گرد جهان گشتن است
 نماذنت¹⁶ ایدر¹⁷ فراوان درنگ
 بپرسید از ترجمان پادشا
 یکی باز پرسشی که باشم بروم
 1540 مگر زنده بیند مرا مادرم
 چنین گفت با شاه گویند درخت
 نه مادرت بیند نه خویشان بروم²³
 بشهر کسان مرگت آید نه دیر
- که ای مرد بیدار نیکی گمان²
 که دلرا بخوناب شوید همی
 همی گویند این برگ⁴ شاخ درخت
 که برداشت از نیکو پیمانش بهر
 ز تخت بزرگی بمایدش رفت
 دلش گشت پردرد⁷ از⁸ رهنمون
 پر از غم همی بود تا نیم شب⁹
 دگر باز پرسید زان نیکبخت
 سخن گوی¹⁰ بگشاد¹¹ راز از نهفت¹²
 همی گویند اندر جهان فراخ
 روانرا¹⁴ چرا بر شکنجی همی
 کس آزدن و پادشا کشتن است¹⁵
 مکن روز بر خویشتن تار و تنگ
 که ای مرد روشن دل و¹⁸ پارسا
 چو¹⁹ پیش آید آن²⁰ گردش روز شوم
 یکی تا برخ برکشد²¹ چادرم
 که کوتاه کن روز²² و بر بند رخت
 نه پوشیده رویان آن مرز و بوم
 شود اختر و تاج و تخت از تو سیر²⁴

¹ K, ⁴ بدو ترجمان گفت کای- VI ² روشن روان- VI ³ پرسید پس شاه از- VI ⁴ K, هشت- L ⁵ ما بال الاسکندر یجول فی أقطار الأرض- B جوید ز دهر- VI ⁶ و VI-دوب. ⁷ همی بد- VI ⁸ ازان- VI زمین- I, IV ⁹ خون- K ¹⁰ اربع عشرة- B ¹¹ و VI-ب. ¹² بگشای- K, I, IV ¹³ و K, I, IV-دوب. ¹⁴ پیرانده تا گشت شب ¹⁵ K, I, IV, VI ¹⁶ فلا تتعب- B زبانرا- L ¹⁷ إنک تجول حول الأرض من حرصک- B برنجی- K, I, IV, VI ¹⁸ نماذنت- K, I, IV, VI ¹⁹ نماذ- IV ²⁰ ازین در کنون وقت بگذشتنست- VI ²¹ نفسک ²² K- درکشد- VI ²³ آیدم- IV ²⁴ که- K, I, IV, VI ²⁵ و I, IV, VI ²⁶ بگیتی ²⁷ تخت تو زیر- I ²⁸ نه روم- K ²⁹ رنج و

1545 چو بـشـنـید بر گشت زان دو¹ درخت
 چو آمد بلشکر گه خویش باز
 بشهر اندرون هدیهها ساختند
 یکی جوشنی بود تابان چو نیل
 دو دندان پیل و⁵ برش⁶ پنج بود
 زره بود و دیمای پرمایه بود
 1550 بسنگ درم هر یکی شست⁹ من
 بپدرفت زان شهر و¹⁰ لشکر براند
 دلش خسته گشته² بشمشیر سخت³
 برفتند گردان گردن فراز
 بزرگان بر پادشا ساختند
 بمالای و پهنای یک⁴ چرم پیل
 که آنرا بمرداشتن رنج بود⁷
 ز زر کرده⁸ آگنده صد خایه بود
 ز زر و زگوه هر یکی کرگدن
 ز دیده همی خون دل برفشاند

۴۰

وزان روی لشکر سوی چین کشید
 همی راند منزل بمنزل بدشت
 ز دیبا سراپرده پی برکشید
 1555 یکی نامه فرمود پس تا دبیر
 نوشتند¹⁵ هرگونه پی خوب و زشت
 سکندر بشد چون¹⁸ فرستاده پی
 که با او بدی یکدل و یکسخن
 سپهرا بسالار لشکر سپرد
 1560 چو آگاهی آمد بفغفور ازین²²
 سر نامداران بیرون کشید¹¹
 چهل روز تا پیش دزیا گذشت
 سپه را بمنزل فرود آورد¹²
 نویسد¹³ ز اسکندر شهرگیر¹⁴
 نویسنده چون¹⁶ نامه اندر نوشت¹⁷
 گزین کرد بی نادل آزاده پی
 بگوید¹⁹ مهتر که کن یا مکن
 وزان رومیان پنج²⁰ دانا²¹ بمرد
 که آمد فرستاده پی سوی چین²³

گشت از - VI - بخت - K, I, IV - 3 گشته خسته - I - 2 شاه از - VI - زیر - K, I, IV - 1
 K - 7 دامن که پهنای آن - IV - 6 با وی - I - 5 پهنای چوبک - K - 4 غم همه لغت لغت
 وزن کل - B - بیست - II - 9 مائة بیضة من الذهب - B ز هر خرده - II - 8
 CM. 6. سپهرا بمنزل فرود آورد - K - 11 بپدرفت و زان شهر - I, IV - 10 بیضة ستون منا
 بفغفور - VI - 14 نوشتند - I - 13 1554; VI - 66. 1545-1552 op. 12 K - 66. 1553, 1554 op.
 آن سخنها نوشت - VI - 17 تا - I - 16 بفرمود - K, I, VI - 15 چینی نوشت از دبیر
 VI - 23 چین - VI - 22 کسی را - VI - مهتر - K - 21 چند - VI - 20 بگفتی - VI - 19 با - VI - 18
 با فرین

سکندر گرازان پیامد¹ برآه
 بدید آن گزیده سپاه بزرگ³
 پرانیدیشه جان بداندیش اوی⁴
 نشست اندر ایوان زمانای دراز
 یکی نامور⁶ جایگه ساختش
 برردند بالای زرین جناغ
 سکندر فراوان سخنها براند
 سخنهای قیصر⁸ همه⁹ کرد یاد¹⁰
 جهاندار و¹² سالار هر مرز و بوم
 ز مابندگان¹³ جهان آفرین¹⁴
 خداوند پاکسی و نیکی فزای¹⁵
 چنانست کآباد ماند¹⁶ زمین
 که از جنگ شد روز بر فور¹⁸ تنگ
 چو فریان تازی و دیگر مهران
 ز فرمان ما کسی نچوید گذر¹⁹
 وگر بشمرد نیز²⁰ ناهید و مهر
 تن و بوم و²¹ کشور²² برنج افگنی
 مرنجان تن خویش و با بد²³ مگو
 به پینم ترا یکدل و نیکخواه

پذیره فرستاد چندی سپاه
 چو آمد بران بارگاه بزرگ²
 پیامد ز دهلیز تا پیش اوی
 دوان پیش او رفت و بردش نماز
 بپرسید فغفور و⁵ بنواختش 1565
 چو برزد سر از کوه روشن چراغ
 فرستاده شاهرا⁷ پیش خواند
 بگفت آنچه بایست و نامه بداد
 بران نامه عنوان بد از شاه¹¹ روم
 که خوانند شاهان برو آفرین 1570
 جهاندار و داننده و رهنمای
 دگر گفت فرمان ما سوی چین
 نباید بسپارید مارا¹⁷ بجنگ
 چو دارا که بد شهریار جهان
 ز خاور برو تا در باختر 1575
 شمار سپاهم نداند سپهر
 اگر هیچ فرمان ما بشکنی
 چو نامه بخوانی بیارای ساو
 گر آیی به بینی²⁴ مرا با سپاه

¹ I, IV - پیامد گرازان ² بلند - VI ³ ستبرگ - IV ⁴ VI - 6. op.
⁵ VI - 6. op. ⁶ مایهور - VI ⁷ در - VI ⁸ خاقان - VI ⁹ همی - IV, VI ¹⁰ K - 6. op.
¹¹ VI - 6. op. ¹² I, IV, VI - 6. op. ¹³ Л - доб. ¹⁴ I, IV - فغفور ¹⁵ VI - 6. op.; I, IV -
 به پینم - VI چین
 سر نامه بد [بود - IV] از نخست آفرین * ز ما بندگان بر جهان آفرین
¹⁶ K, I, IV - گردد ¹⁷ I - ما ¹⁸ K - روز ¹⁹ VI - 6. op. ²⁰ VI - 6. op. ²¹ VI - 6. op. ²² VI - 6. op. ²³ K - ما ²⁴ K -
²⁰ K, I, IV, VI - 6. op. ²¹ Л, IV - 6. op. ²² VI - 6. op. ²³ K - ما ²⁴ K -
 تو بینی - K ²⁴ تن و خویش را

- 1580 بداریم بر تو همین تاج و تخت
وگر کند باشی بپیش آمدن
ز چیزی که باشد طرایف³ بچین
هم از⁴ جامه و پرده و تخت عاج
ز چیزی که یابی⁵ فرستی بگنج
1585 سپاه مرا باز گردان ز راه
چو سالار چین زان نشان نامه دید
بخندید و¹⁰ پس با فرستاده گفت
بگوی آنچه دانی ز گفتار¹² اوی
فرستاده گفت ای سپهدار چین
1590 بمردی¹⁷ و رادی¹⁸ و بخش و خرد
بمالای سروسست و¹⁹ با زور پیل
زبانش بکردار بژنده تیغ
چو بشنید مغفور چین این سخن
بفرمود تا خون و می خواستند
1595 همی خورد می تا جهان تیره شد²²
سپهدار چین با فرستاده گفت
چو روشن شود نامه پاسخ کنیم
سکندر پیامد ترنجی بدست
چو خورشید برزد سر از برج شیر
1600 سکندر بنزدیک مغفور شد

همان - K, VI⁴ طرائف - Б - طرایف - I, IV, VI³ VI - б. оп.² بخوبی - K¹

داری - VI⁵ میاش - Л⁷ تاج - VI⁸ K - доб.:⁹ نیابی تو - VI⁶

درد جهان آفرین بر تو باد * خم چرخ گردان زمین تو باد

مردی و - IV¹³ کردار - IV دیدار - K, I¹² آسمانست - K, I, IV, VI¹¹ و - VI¹⁰ оп.

رای - I, IV¹⁸ ز مردی - VI¹⁷ در - K¹⁶ گفتار - K, I¹⁵ چهر و ز - VI¹⁴ بالا

VI - نیمه مست - I²³ گشت - K, I, IV, VI²² و - оп.²⁰ بخوبی - K²⁰ و - Л¹⁹ оп.

بدکنش - Л²⁵ سپاه - Л²⁴ برنشست

که بیرون شدی دوش میگون² بدی³
 بیاورد قرطاس و مشک و عبیر
 بیماراست⁷ قرطاس را چون⁸ بهشت
 خداوند مردی⁹ و داد و هنر
 ازو باد بر شاه روم آفرین
 هم آن نامه شاه فرهنگجوی
 وزان با بزرگان سخن راندم¹³
 سخن هرچ پیدا بد¹⁶ از رزم¹⁷ و سور
 شبان بودی¹⁹ و²⁰ شهریاران رمه
 بمردی²² مدان و²³ فزون²⁴ سپاه
 چه در سور میرد چه در کارزار
 زمانه نه کاهد نخواهد²⁶ فزود²⁷
 که گرز آهنی بی گمان بسگری
 فراز آمد از باد و³¹ شد سوی³² دم
 نه برسان تو باد گیرد سرم³³
 نه بد کردن اندرخور دین ما³⁴
 که یزدان پرستم نه خسرو پرست
 ز بخشش نباشد³⁷ مرا سرزنش

بپرسید زو گفت¹ شب چون بدی
 ازان پس بفرمود تا⁴ شد دبیر
 مران⁵ نامه را زود⁶ پاسخ نوشت
 نخست آفرین کرد بر دادگر
 خداوند فرهنگ¹⁰ و پرهیز¹¹ و دین
 رسید این فرستاده¹² چربگوی
 سخنهای شاهان همه¹² خواندم¹³
 ز دارای داراب¹⁴ و فرریان و¹⁵ فور
 که پیروز گشتی¹⁸ بریشان همه
 تو داد²¹ خداوند خورشید و ماه
 چو بر مهتری²⁵ بگذرد روزگار
 چو فرجامشان روز رزم تو بود
 تو زیشان²⁸ مکن کشتی²⁹ و برتری
 بجا شد فریدون و ضحاک³⁰ و جم
 من از تو نترسم نه جنگ آورم
 که خون ریختن نیست آیین ما³⁴
 بخوانی مرا بر³⁵ تو باشد³⁶ شکست
 فزون زان فرستم که داری منش

¹ K, ⁵ VI-6. оп. ² I, IV, ³ K, ⁴ I, IV, ⁶ K, ⁷ I, IV, ⁸ K, ⁹ I, IV, ¹⁰ K, ¹¹ I, IV, ¹² K, ¹³ I, IV, ¹⁴ K, ¹⁵ I, IV, ¹⁶ K, ¹⁷ I, IV, ¹⁸ VI-
 I, IV, ¹⁹ K, ²⁰ I, IV, ²¹ K, ²² I, IV, ²³ K, ²⁴ I, IV, ²⁵ I, IV, ²⁶ K, ²⁷ I, IV, ²⁸ K, ²⁹ I, IV, ³⁰ K, ³¹ I, IV, ³² K, ³³ I, IV, ³⁴ K, ³⁵ I, IV, ³⁶ K, ³⁷ I, IV,
 و گفتش که - IV¹ گلگون - II² گر - K, I, IV⁶ بیاورد - VI⁷ چین چون - I, IV⁸ ل - I, IV⁹ داراب - K, I, IV¹⁴ ندیم - I, IV¹³ همی - K¹² فرهنگ - K, VI¹¹ پرهیز - VI¹¹ مردی
 VI¹⁸ جنگ - K, I, IV¹⁷ آنچه او گفت - VI¹⁶ شد - K, I, IV¹⁶ وز کار - VI¹⁵ و - K¹⁵ گشت او
 VI²¹ تودان - VI²¹ گشت او - VI²⁰ گشتی - K, I, IV¹⁹ ز پیروزمندان - VI²⁴ فزونی - K, I, IV, VI²⁴ متر ناروшен).
 IV²⁵ کژی - I²⁹ ز یئسان - VI²⁸ نه هرگز - K, I, IV²⁷ 66, 1611, 1612 оп.
 I, IV³¹ و - I³¹ هوشنگ - K³⁰ باد آمد و هم بشد باز - VI³² باد (و) - II³² مر - VI³⁵ من - I, IV³⁴ خویش ننگ آورم
 VI³⁷ [I - د] ز [K, I - د] بخشش - VI

بگفت آنچ آمد ز بازار¹ خویش
 همه بر نهادهد سر بر زمین
 پیاده بیامد غریوان بر
 مران پیش فغفور زین در سخن
 بآرام بنشست بر تخت⁴ شاه
 که با تو روان مسیحست⁵ جفت
 که نزدیک ما یافتی آبروی
 وگر جای⁷ دیگر خرامی رواست⁸
 بتندی¹⁰ نشاید کشیدن بر
 ب فغفور پیغام قیصر بداد¹¹

چو دستور با لشکر آمدش پیش
 سپاهش برو² خواندند آفرین
 بدانست چینی که او هست³ شاه
 سکندر بدو گفت پوزش مکن
 1640 بیود آن شب و بامداد پگاه
 فرستاده را چیز بخشید و گفت
 برو پیش فغفور چینی بگوی
 گر ایدر بهاشی همی⁶ چین تراست
 بیاسایم⁹ ایدر که چندین سپاه
 1645 [فرستاده برگشت و آمد چو باد

۴۱

پس آنکه بچنید و لشکر براند¹³
 بیایان گرفتند و راه دراز
 یکی مایه ور باره و¹⁵ شهر دید
 کسی کش ز نام و خرد¹⁷ بود بهر
 ز حلوان سران تا در شهر یار
 که ایدر چه بینید¹⁸ چیزی شگفت

بدان جایگه¹² شاه ماهی بماند
 ازان سبز دریا چو گشتند باز
 چو منزل بمنزل بحلوان¹⁴ رسید
 پیش آمدندش بزرگان¹⁶ شهر
 1650 برفتند با هدیه و با نثار
 سکندر سبک پرسش اندر گرفت

بر تخت بنشست - I - 4 یست - I, IV - 3 همه - VI - 2 بزرگان بیدار و پیوند - K - 1
 - I - 8 جای - IV - 7 همه - K, I, IV - 6 سپهر بلندست - IV مسیحاست - K, I - 5
 : VI - במקоме б. وگر چند باشم بر تو سزاست
 ابا شهر و بومت مرا کار نیست * بمردی ترا در جهان یار نیست
 بخوردنت مهمانی و کار بود * خردمندیت مهر ما برفزود
 در آنجایگه - VI - 12 JI, K, I, VI - б. оп. بتیزی - K, I, IV, VI - 10 برآسایم - IV - 9
 K - 14 ثم أقام الاسکندر فی ذلک الموضع شهرا من الزمان - B - 13 JI, K, I - б. оп.;
 جغوان و - K, I, IV, VI - 15 جغوان - B چغوان - T موقان - VI حغوان - IV خغوان - I
 یاپیم - VI - 18 کسی را که از مردمی - VI - 17 آمدش نامداران - K - 16 مایه ور

ندانیم چیزی که آید بکار
 کزین بگذری باد ماند بدست
 ز حلوان سوی سغد شد با سپاه
 همان جنگرا یاور آمد ز² هند
 بخون ریختن دستها⁴ شسته بود
 خروش آمد و ناله کژنای
 سواری سرافراز⁶ با رای⁷ و کام
 ز مین شد ز⁸ افکنده برسان کوه
 سکندر سپاه از پس اندر¹⁰ براند
 همان تاج زرین و شمشیر¹² و گنج¹³
 برفتند گریان بنزدیک شاه
 مشور این بر و بوم و بر بد¹⁵ مکوش¹⁶
 خنک آنک گیتی بید نسپرد
 بران خستگان¹⁸ هیچ ننمود چهر
 زن و کودکی خرد و¹⁹ برنا و پیر
 همه²¹ روی گیتی²² ز دشمن بشت
 جهاندار و²⁵ با نامدار انجمن
 بیامد بر²⁶ شهریار²⁷ جهان

بدو گفت کوینده کای شهریار
 برین مرز¹ درویشی و رنج هست
 چو گفتار گوینده بشنید شاه
 پذیره شدندش سواران سغد
 هرانکس که از فور³ دلخسته بود
 بمرزدند پیلان و هندی درای
 سر سندیان بود بنده⁵ نام
 یکی رزمشان کرده شد همگروه
 شب آمد بران دشت⁹ سندی نماند
 بدست آمدش پیل هشتاد¹¹ و پنج
 زن و کودکی و پیر مردان پراه
 که ای شاه بیدار با رای و هوش¹⁴
 که فرجام هم روز تو¹⁷ بگذرد
 سکندر بریشان نیامد مهر
 گرفتند زیشان فراوان اسپر
 سوی نیمروز آمد از²⁰ راه بشت
 وزانجا ایگه شد²³ بسوی²⁴ یمن
 چو بشنید شاه یمن با مهران

1655

1660

1665

VI- چنگها- I, IV⁴ خون- Л³ نامداران- K² درینجای- VI شهر- I, IV¹
 گشت از- VI⁸ نام- K, I, IV⁷ و K-доб⁶ بنده- Б- بندام- Л⁵ بخون جگر چهرها
 و شمشیر و هرگونه- VI¹² هفتاد- VI¹¹ سپهرا چو آتش- VI¹⁰ جنگ- VI⁹
 VI-доб.:¹³

بدان بوم و بر آتش اندر فگند * نماند اندر آن شهر کاخی بلند
 مشو- K¹⁶ مسوزان دل ما و بدرا- VI¹⁵ باز آر هشی [هوش- VI]- K, I, IV, VI¹⁴
 مسوز این [آن- I] بر و بوم و کودکی مکش- I, IV این چنین تیز و کودکی مکش
 و- I, IV, VI¹⁹ جنگیان- Л¹⁸ که هم روز تو بیگمان- VI روز تو هم- K¹⁷
 I, IV, VI²³ کشور او خود- K²² همی- I, VI²¹ بنیم روز آمد سوی- VI²⁰
 سوی- K²⁶ جهانگیر- K, I, IV, VI²⁵ بشهر- K, I, IV, VI²⁴ وزانجا بیامد [بشد تا- I]
 بنزدیک شاه- VI²⁷

- 1670 بسی¹ هدیها کز یمن برگزید
 ده اشتر ز بُرد یمن بار کرد
 دگر ده شتر بار کرد⁴ از درم
 دگر سلّه⁶ زعفران بد هزار⁷
 زبرجد یکی جام بودش بگنج
 یکی جام دیگر بدش لاژورد
 ز یاقوت سرخ از برش ده¹⁴ ننگین
 بپیشی سرآورد⁶ شهریار
 سکندر پسر سید و بنواختشان¹⁵
 برو آفرین کرد¹⁶ شاه یمن
 بتو شادم ار باشی¹⁸ ایدر دو ماه
 سکندر برو آفرین کرد و گفت
 بشمگیر شاه یمن باز گشت
- 1675
 1680
- بهاگیر و² زیما³ چنان چون سزید
 دگر پنجر را بار دینار کرد
 چو باشد درم دل نیاشد بغم⁵
 ز دیما و⁸ هر⁹ جامه بی شمار
 همان¹⁰ در ناسفته¹¹ هفتاد¹² و پنج
 نهاد اندرو¹³ شست یاقوت زرد
 بفرمان پیران داد و کرد آفرین
 رسیدند با هدیه و با نثار
 بر تخت نزدیک بنشاختشان¹⁵
 که پیروزگر باش بر¹⁷ انجمن
 برآساید¹⁹ از راه²⁰ شاه و سپاه
 که با تو همیشه خرد باد جفت
 ز لشکر جهانی پر²¹ آواز گشت

۴۲

- سکندر سپهرا بباپل²² کشید
 همی راند یک ماه خود با سپاه
 بدین گونه تا سوی کوهی رسید
 بسربری یکی ابر تاریک بود²⁵
 بجایی²⁷ بروبر ندیدند راه
- 1685
- ز گرد سپه شد هوا ناپدید
 ندیدند زیشان کس آرامگاه
 ز²³ دیدار دیده سرش ناپدید²⁴
 بکیوان تو گفتمی که نزدیک بود²⁶
 فروماند از راه²⁸ شاه و سپاه

کرد اشتر دهی - VI-4 ز بهر سکندر - VI-3 و - JI-2 چنان - JI, K, I, IV-1
 دینار - I, IV-9 سلّه زعفران بود چندی بهار - VI-7 پیمله - IV-6 درم - VI-5
 نشانده درو - VI-13 هشتاد - I, IV-12 هم از در و یاقوت - VI-11 همه - K-10 دینار وز
 - VI-18 با - JI-17 خواند - K, I-16 ختشی - I, IV, VI-15 ز دیبای پرمایه پانصد - VI-14
 - K, I, IV, VI-22 جهان پر ز - K, I, IV, VI-21 رنج - VI-20 بیاساید - K, I-19 باشد
 از ابر - VI-25 VI-66. 1684, 1685 on. سرش را ندید - K-24 که - K-23 سپه سوی باپل
 کار - K, I, IV, VI-28 ز جایی - VI-27 تر - VI-26 سپه سرش تاریک تر

گذشتند بر کوه خارا برنج
 ز رفتن چو گشتند یکسر ستوه
 1690 پدید آمد و شاد شد زان³ سپاه
 سوی ژرف دریا همی⁵ راندند
 دد و دام بد⁶ هر سوی بی شمار
 پدید آمد از دور مردی⁸ سترگ
 تنش زیر موی اندرون همچو نیل
 1695 چو دیدند گردنکشان¹⁰ زان نشان
 سکندر نگه کرد زو¹¹ خیره ماند
 چه مردی بدو گفت نام تو چیست
 بدو¹⁴ گفت شاها مرا باب و مام
 بپرسید کان چیست بمیان¹⁷ آب
 1700 ازان پس چنین گفت کای²⁰ شهریار
 یکی شارسندانست این چون بهشت
 نه بینی بدواندر²⁴ ایوان و خان²⁵
 بر ایوانها²⁷ چهر²⁸ افراسیاب
 همان چهر کیخسرو جنگجوی
 1705 بران³⁰ استخوان بر³¹ نگاریده پای
 ز ماهی بود مردمانرا خورش

وزو خیره شد مرد باریکسنج
 یکی ژرف دریا بد آن¹ روی² کوه
 که دریا و هامون بدیدند⁴ راه
 جهان آفرین را همی خواندند
 سپهرا نمود خوردنی⁷ جز شکار
 پر از موی با گوشهای بزرگ
 دو گوشش بکردار⁹ دو گوش پیل
 بمردند پیش سکندر کشان
 بروبر همی¹² نام یزدان بخواند
 ز دریا چه یابی¹³ و کام تو چیست
 همان¹⁵ گوش بستتر¹⁶ نهادند نام
 کزان سوی می برزند¹⁸ آفتاب¹⁹
 همیشه بدی²¹ در جهان نامدار²²
 که گویی نه از خاک دارد²³ سرشت
 مگر پوششش از ماهی و²⁶ استخوان
 نگاریده روشن تر از آفتاب
 بزرگی و مردی و فرهنگ²⁹ اوی
 نه بینی بشهراندرون گرد و خاک
 ندارند چیزی جزین³² پرورش

سیک - VI⁵ ندیدند - VI⁴ زو - VI³ از انسوی - VI بران برز - K² از - JI¹
 I¹⁰ گوش از بر او چو - VI پمالای - K, I, IV⁹ مرد - IV, VI⁸ راه بر - JI⁷ بر - VI⁶
 VI¹⁶ چنین - I¹⁵ چنین - K¹⁴ جویی - VI¹³ بسی - VI¹² و - VI¹¹ گردان کسی
 سو بر آید - K, VI¹⁸ گفتا چه خیزان چو - VI چیست زان سوی - K¹⁷ ز بن بسترافکن
 K²⁰ ما هذا الذی نری فی وسط البحر - B, JI - 6. on.; سو همی برزند - IV همی
 VI²² شهریار - I²² همان - VI²¹ بزی - K, IV²¹ چنین داد پاسخ که ای - I, IV, VI
 خوان - K, VI²⁵ نمیند درو کس ز - VI²⁴ که از خاک گویی ندارد - VI²³ یادگار
 طعمهم من السمک - B مگر باشدش پوششش از - VI او همه [بود - IV] - K, IV²⁶
 I³⁰ آهنگ - K, I, IV, VI²⁹ جنگ - K, I²⁸ او - K²⁷ و آبنبتهم من عظام السمک
 دگر - VI³² ها - K, VI³¹ بگاهی - IV

روم من بران شارستان بی^۱ سپاه^۲
 بیاور کسی تا چه بینیم^۴ نو
 ازان^۶ شارستان برد^۷ مردم دمان^۸
 خردیافتنه مردم سالخورد
 ازو چند برنا بُد و چند پیر
 پر از دژ زرین^{۱۳} یکی جام^{۱۴} داشت
 بر قیصر آمد سر افکنده پست^{۱۶}
 بگفتند با او زمانی دراز^{۱۷}
 ز درگاه برخاست آوای کوسی
 زمین گشت^{۱۸} از لشکرش ناپدید

چو فرمان دهد نامبردار شاه
 سکندر بدان گوشور گفت^۳ رو
 بشد گوشبستر^۵ هم اندر زمان
 گذشتند^۹ پر آب هفتاد^{۱۰} مرد
 همه جامه‌هاشان ز خژ و حریر
 ازو^{۱۱} هرک پیری بُد و^{۱۲} نام داشت
 کسی کو جوان بود تاجی^{۱۵} بدست
 برفتند و بردند پیشش نماز
 ببود آن شب و گاه بانگ خروسی
 وزانچایگه سوی بابل کشید

۴۳

بروبر هم می روز تاریک شد
 نماند کسی^{۲۱} از نژاد مهران^{۲۲}

بدانست کش مرگ نزدیک شد
 بران^{۱۹} بودش اندیشه کاند^{۲۰} جهان

^۱ K, I — با ^۲ VI — доб.:

بگویم بدان مردم شهر من * چنین تا بیاید برون انجمن
 نزد^۷ VI — بدان^۶ VI — بسترافکن^۵ VI — ببینم^۴ VI — مرد گفتا که^۳ VI —
 ز پیران^{۱۲} VI — ازان^{۱۱} K — ثمنون^{۱۰} B — هشتاد^۹ IV — بیورد^۸ VI — زمان^۷ K —
 جامی^{۱۵} VI — شاخی^{۱۴} I — یکی جام زرین^{۱۳} I — بکفدر پر از زر^{۱۲} VI — هراکسی که او
 VI — доб. ^{۱۷} گرفتش نشست^{۱۶} VI — و مع کلّ شباب تاج من الذهب^{۱۵} B —

که نزدیک ما گنج کیخسروست * سزاوار تو و شهریار نوست
 سکندر پیامد هم اندر شتاب * سوی شهر ایران و بگذاشت آب
 بدید آن همه شهر و بازار و رود * بدان خانه گنج شد همچو دود
 همه گنج بد تاج وز تخت زر * هممان افسر و یارها و کمر
 کس اندازه آن نیارست کرد * که از دیدنش خیره شد چشم مرد
 همه پاک برداشت و آمد دمان * بلشکرگه خویشتن شد دمان
 که زنده^{۲۲} VI — نماندست کسی^{۲۱} K — اندر^{۲۰} VI — هم آن^{۱۹} VI — گشته^{۱۸} K —
 VI — доб. بود آشکار و نهان

کسی کو نژاد کیان داشتی * وگر فژ و برز مهران داشتی

- که¹ لشکر کشد جنگرا² سوی روم
 1720 چو مغز⁴ اندرین کار⁵ خودکامه کرد
 هرآنکس کجا بد⁸ ز تخم کیان
 همه روی را⁹ سوی درگه کنند¹⁰
 چو این نامه¹¹ بردند نزد حکیم
 هم اندر زمان پاسخ نامه کرد
 1725 که آن نامه شاه گیهان¹⁵ رسید
 ازان بد که کردی¹⁷ میندیش نیز
 بپرهیز و جانرا¹⁸ بیمزدان سپار¹⁹
 همه مرگراییم تا زنده ایم²¹
 نه هر²³ کس که شد پادشاهی ببرد²⁴
 1730 بپرهیز و خون بزرگان مریز
 و دیگر که چون اندر ایران²⁷ سپاه
- نهد پی بران خاک آباد بوم³
 هم آنگه سطاتالیس را⁶ نامه کرد⁷
 بفرمودشان تا بمانند میان
 ز بدها گمانیش کوتاه کنند¹⁰
 دل ارسطالیس شد بدو¹² نیم¹³
 ز مژگان تو گفتمی¹⁴ سر خامه کرد
 ز بدکام دستش¹⁶ بپاید کشید
 از اندیشه درویش را بخش چیز
 بگیتی جز از²⁰ تخم نیکی مکار
 بمیچارگی در سر افکنده ایم²²
 برفت و²⁵ بزرگی کس را²⁶ سپرد
 که نفرین بود بر تو تا رستخیز
 نباشد همان شاه²⁸ در پیشگاه

1 VI - доб.: 2 VI - گنجرا 3 VI - چو 4 VI -

کنند پیش مرگ از جهان ناپدید * مگر کش خود آن ره نیاید برید
 4 IV - رای 5 IV - جان 6 K - مر اسطاطالیس را 7 VI - доб.:
 8 K, I, IV - بود او 9 K, I, IV - ها 10 IV - کنید 11 K, I, IV -

که رای آنچه ندیدم اندر جهان * که یک تن نمازم ز تخم مهان
 کنون هفت کشور بگشتم تمام * بسسی سرورانرا کشیدم بدم
 بر آنم کجا مرگ نزدیک شد * چو مرگ آمدم روز تاریک شد
 12 I, IV - دو 13 VI - بر دو 14 VI - چو نامه بد
 چو نامه بنزدیک دانا رسید * بکردار آتش دلش بردمید

گفتمی - K, I, IV, VI - دستت 17 K, I, IV, VI - گیتی 15 VI - مژگانش خون بر - VI -
 ز مادر همه مرگرا زاده ایم - VI - 21 بیجز - VI - 20 شمار - VI - 19 تنرا - K, I, IV, VI -
 که او - VI - نبرد - K - 24 هر آذ - K - 23 دل [تن - VI] بدو داده ایم - K, I, IV, VI - 22
 دگر گر - VI - 27 چو رفت او جهان دیگری را - VI - 26 برفتن - I, IV - 25 پادشا شد نبرد
 چو شهرا نمانند - VI - 28 ز ایران بیاید

- سپاه آید³ از هر سوی هم‌چنین
 اگر کین بسپجد⁴ نباشد شگفت
 نماید که از باد یابد زیان⁵
 بپخشش و بسور و برای و بخوان⁷
 بیارای و آغاز کن دفتری
 کنیزشان جهان یافتی رایگان
 کسی را بخوان بر¹⁰ جهان نیز شاه
 چو خواهی که لشکر نیاید بروم¹²
 باندیشه و رای دیگر شتافت
 کسی را¹⁴ کشی از مردمی بود¹⁵ بهر
 بجای¹⁶ سزوار بنشاندند
 فزونی نچوید ز¹⁸ دهر اندکی
 مملوک طوایف نهاندند نام¹⁹
 مهانرا²¹ بدیدار خود²² شاد دید
 بدو²⁴ ماند²⁵ هر کس که دیدش²⁶ عجب
 چو مردم بر و کتف و چون گاو²⁸ دم
 سزد گر نباشد³⁰ ازان زن³¹ نژاد
 بدو³³ کرد شاه از شگفتی نگاه
- ز ترک و ز هند¹ و ز سقلاب و² چین
 بروم آید آنکس که ایران گرفت
 هرانکس که هست از نژاد کین
 بزرگان و⁶ آزادگانرا بخوان
 سزوار هر مهتری کشوری
 بنام بزرگان و⁸ آزادگان
 یکی را مده بر دگر⁹ دستگاه
 سپر کن کینرا همه پیش بوم¹¹
 سکندر چو پاسخ برانگونه یافت
 بزرگان و آزادگانرا ز دهر¹³
 بفرمود تا پیش او خواندند
 یکی عهد بنوشت تا¹⁷ هر یکی
 بران نامداران چوینده کام
 همان شب²⁰ سکندر بمایل رسید
 یکی کودکی آمد زنی را²³ بشنب
 سرش چون سر شیر و بر پای²⁷ سم
 بمرد از²⁹ شگفتی هم‌انگه که زاد
 ببردند هم‌در زمان نژد³² شاه

1 VI-доб.: 2 اگر بشنود این VI- 3 سپاه تو-I 4 و-оп. 5 ز هند و ز ترک-K 1

چو این نامه بر تو بخواند دبیر * بپین و نکو سربسر یاد گیر
 (см. б. 1741). 6 و-оп. 7 ل-оп. 8 بپخشش نشین و بیارای خوان-VI 9

شهر-K, VI 10 آباد ماندت بوم-VI 11 در-K, IV 12 یکی-ل 13

ب-K, IV 14 کجایی-IV 15 که بود از بزرگیش-VI 16 هرانکس-IV 17

بهر سو که بود از نژاد کین * یکی بهرۀ نیک داد از جهان
 ازو-I, IV 18 کزو-K, VI 19 کسیرا-VI 20 او-IV 21 جهانرا-VI 22

بر پای سم-VI 23 چون گاودم-VI 24 بد در-VI دید آن-K, IV 25 مانده-K 26

پیش-VI 27 ازان زن نباشد-VI 28 نگیرد-I, IV 29 نمود آن-K 30

درو-VI 31

- 1750 بفالشی بد آمد هم‌انگه گفتم
 ز اخترشناسان بسی² پیش خواند
 ستاره‌شمر زان فمی گشت سخت
 ز⁵ اخترشناسان بپرسید⁶ و⁷ گفتم
 هم‌اکنون ببت⁸ سرانتان⁹ ز تن
 1755 ستاره‌شمر چون برآشفت شاه
 تو بر اختر شیر زادی نخست
 سر کودک مرده بینی چو شیر
 پرآشوب گردد زمین چند گاه
 ستاره‌شمر بیش ازین هرک¹⁶ بود
 1760 سکندر چو بشنید زان شد فمی
 چنین گفت کز مرگ خود چاره نیست
 مرا²¹ بیش ازین زندگانی نمود
- که این بیچه¹ در خاک باید نهفت
 وزان کودک مرده⁸ چندی براند
 بپوشید بر⁴ خسرو نیک‌بخت
 که گر هیچ ماند سخن در نهفت
 نیابید جز¹⁰ کام شیران کفن
 بدو¹¹ گفتم کای نامور پیشگاه¹²
 بر موبدان و ردان شد درست
 بگردد سر پادشاهیت ز¹³
 چنین تا نشینند¹⁴ یکی پیشگاه¹⁵
 همی¹⁷ گفتم و آنرا نشانه¹⁸ نمود
 برای و بمغزش درآمد¹⁹ کمی
 مرا دل پر²⁰ اندیشه زین باره نیست
 زمانه نکاهد نخواهد²² فرود

۴۴

- بمابل همان روز شد دردمند
 دبیر جهان‌دیده را پیش خواند
 1765 بمادر یکی نامه فرمود و²⁴ گفتم
 بدانست کامد بتنگی گزند²³
 هرانچش بدل بود با او براند
 که آگاهی مرگ نتوان نهفت

¹ I - تخمه ² I, IV - کسی B استحضار المنجمین ³ IV, VI - خورد ⁴ K, I -
 I - فأظلمت الدنيا في عيونهم لما فهموا و كتموا الاسكندر ما علموه - B بترسید
 و - I, VI - فأوعدهم و هددهم - B ازان پس بپرسید شه باز - VI بچوشید - IV بپوشید - I
 نامدار - VI ¹² چنین - VI ¹¹ نباشد جزاز - I, IV ¹⁰ سرترا - I ⁹ ببت⁸ همانگه - VI
 پادشاه - K ¹⁵ بیاید - VI ¹⁴ پادشاهی [پادشاه - K] دلیر [بزیر - I] - K, I, IV ¹³ سپاه
 - K, I, IV, VI ¹⁸ همین - K ¹⁷ و اتفقت كلمة سائر المنجمین علی ذلك - B هرچ - I ¹⁶
 ترا - K ²¹ در دل - VI در - IV بر دل - I ز - K ²⁰ مغز اندرآمد - K, I, IV ¹⁹ نشانها
 و - I ²⁴ و - K, I, IV ²² نه هرگز - K, I, IV ²³ VI - б. стоит после б. 1760.

زمان چون نکاهد نشاید¹ فزود
 که اندر جهان این سخن نیست نو
 اگر شهریارست گر مرد خرد
 که چون باز گردند زین مرز و بوم
 کسی بزنگرد ز پیمان تو
 کزیشان بدی رومیانرا زبان
 که³ گردد بران پادشاهی سری
 برآساید آن کشور و⁵ مرز و بوم
 ز گفتار من هیچ مپراگنید⁷
 بیخشید بر مردم خیشکار⁹
 بود¹¹ بی گمان زنده نام پدر
 که او تازه گرداند آن مرز و بوم¹²
 بپیوند با تخمه¹³ فیلقوس
 بدو تازه کن در¹⁴ جهان یاد من
 فرستید¹⁵ نزد پدر¹⁶ ارجمند
 عماری بسپسچید با او بره
 که آورده بود او ز پیشش²⁰ پدر
 فرستید با او²² بهندوستان²³

ز گیتی مرا بهره این بد که بود
 تو از مرگ² من هیچ غمگین مشو
 هرآنکس که زاید ببایدش مرد
 بگویم کنون با بزرگان روم
 نجویند جز رای و فرمان تو
 هرآنکس که بودند ز ایرانیان
 سپردم بهر مهتری کشوری
 همانا نیازش نیاید⁴ بروم
 مرا مرده در خای مصر⁶ آگنید
 بسالی ز دینار من صد⁸ هزار
 گر آید یکی¹⁰ روشنکرا پسر
 نماید که باشد جزو شاه روم
 وگر دختر آید بهنگام بوسی
 تو فرزند خوانش نه داماد من
 دگر دختر کیدرا بی گزند
 ابا¹⁷ یاره¹⁸ و برده¹⁸ و نیکخواه
 همان افسر و گوهر و سیم و زر
 برفتن چنو²¹ گشت همداستان

زمانه نکاهد نخواهد— I, IV زمانه همیدون [دگر زندگانی—VI] نخواهد—¹ K, VI
 نیازش نیاید همانا—VI نیاید نیازش—⁴ I, IV چو—³ K, I, IV بهر—² IV [نه هرگز—IV]
 مائة—B سی—VI⁸ یکزمان مگذرید—VI⁷ مهر—IV⁶ از دشمن آن—K, I, IV, VI⁵
 پیشکار—VI پیشکار—I خویشکار (متن تصحیح قیاسی رداکتور)—⁹ J, K, IV الف دینار
 کند—VI شود—¹¹ I, IV گر ایدونک آن—¹⁰ J علی المشتغلین بأذفسهم من عباد الله—B
 گردد—¹⁴ J کودی—¹³ I, IV بچه—K زاده—¹³ J 66. 1774—1777 op.; VI—6. 1777 op.¹²
 همان—VI¹⁷ نزدیک آن—VI¹⁶ فرستدش—K¹⁵ و جددی به ذکر الاسکندر أبدا—B
 یکسر—I²² چو او—IV²¹ نزد—K, I, IV²⁰ برده و برده—VI¹⁹ برده—K, I, IV¹⁸
 VI—²³

وگر زانکه باشد بروم اندرون * کسی اورا نیاید که گیرد زبون

- 1785 من ایدر همه کار کردم بمرگ
 نخست آنک تابوت زرین کنند⁴
 ز زربفت چینی سزاوار من
 در و بند⁸ تابوت مارا⁹ بقیر
 نخست آگنند¹² اندرو انگبین
 ازان پس تن من نهند¹³ اندران¹⁴
- 1790 تو پند من ای مادر پرخرد
 ز چیزی که آوردم از هند¹⁷ و چین
 بدار و²⁰ بپوشش آنچ²¹ افزون بود
 بتو حاجت آنستم²² ای مهربان
 نداری تن خویش را رنجه بس
 روانم روان ترا بی گمان
- 1795 شکمبایی از مهر نامی تر است
 ترا مهر بُد بر تنم سال و ماه
 بدین خواستن باش فریادرس
 نگر تا که²⁸ بینی بگرد²⁹ جهان
 1800 چو نامه بمهر اندر آورد و بند
 ز بابل بروم آورند آگهی
- به¹ بیچارگی دل² نهادم³ بمرگ
 کفن بر تنم عنبر آگین کنند⁴
 کسی کو⁵ به⁶ پیچد ز تیمار من⁷
 بگیرند و¹⁰ کافور و مشک¹¹ و عبیر
 زبر انگبین زیر دیبای چین
 سرآمد سخن چون برآمد¹⁵ روان¹⁶
 ننگه دار تا روز من بگذرد
 ز توران و ایران و مکران¹⁸ زمین¹⁹
 وز اندازه خویش بیرون بود
 که بیدار باشی و روشن روان²³
 که اندر جهان نیست²⁴ جاوید کس
 به بیند چو تنگ اندر آید زمان
 سبکسر بود هرک او که تر است²⁵
 کنون جان پاکم ز یزدان بخواه
 که فریادرس باشدم²⁶ دسترس²⁷
 که او نیست از مرگ خسته روان³⁰
 بفرمود تا بر ستور نوند
 که تیره شد آن فر شاهنشاهی

سر نه - I, IV - 6 گر - K - 5 کنید - IV, VI - 4 نهاده - K - 3 تن - IV - 2 ز - VI - 1
 - 10 یکسر - VI - 9 همه درز - K, I, IV, VI - 8 کنید آنگهی بر تن من کفن - VI - 7
 - 14 JI, I, IV, VI - 13 آگنید - I, IV, VI - 12 با مشک و عود - VI - 11 و оп.
 - 17 B - 17 روی - JI, I, IV, VI - 16 بپوشید - I, IV - 15 به پیچید - JI, VI - 15 اندروی
 - 19 VI - 19 مکران و ایران - VI - 18 من الهند و الصین
 ز گنجی که بنهادم ایدر نهان * چو روزی بیاید دلست زان نشان
 حاجتی [حاجت آن - VI] دارم - K, VI - 22 آنکه - VI - 21 (؟) ترا بد - VI - 20 بیاور - K - 20
 فردا - K - 26 B. оп. - 25 ایدر نماندست - VI - 24 روشن روان بادی و کمزبان - VI - 23
 چه - JI - 28 که فریاد تو نشنود هیچ کس - VI - 27 فریاد گیرد مرا - I, IV - 27 نگیرد مرا
 تیره روان - VI - 30 نهان - K - 30 کرا بینی اندر - IV - 29

جهان گشت بر^۱ نامداران^۲ سپاه
جهان شد سراسر^۳ پر از گفت‌وگوی
بدانست کشی روز کوتاه شد
از ایوان شاهی بهامون برنند
که بی رنگ دیدند رخسار شاه
چو بر آتش تیز جوشان^۴ شدند
که از رومیان کم شود شهریار
که ویران شود زمین سپس مرز^۵ روم^۶
رسیدند جایبی که پشتافتند
خروشان شویم^۷ آشکار و نهان
که ترسیده باشیمد با رای و شرم
چو خواهید کز جان و تن بر خورید^۸
نه با من همی بد کند روزگار
شد آن^۹ نامور شاه لشکرشکن
ز فریاد لشکر بدرید^{۱۰} گوش
ز^{۱۱} مزگان همی خون دل ریختند^{۱۲}
هزار اسپرا دم بریدند پست
تو گفتمی همی^{۱۳} برخروشد^{۱۴} زمین
همی ناله از آسمان برگذشت
پراگند بر تنش کافور ناب
خروشان بران شهریار انجمن

چو آگاه شد لشکر از درد شاه
بتخت بزرگی نهادند روی
سکنند چو از لشکر^۱ آگاه شد
بفرمود تا تخت بیرون برنند 1805
ز بیوماری او غمی شد سپاه
همه دشت یکسر^۲ خروشان شدند
همی گفت هر کس که بد روزگار
فراز آمد آن گردش بخت شوم
همه دشمنان کام دل یافتند 1810
بمابر کنون تلخ گردد جهان
چنین گفت قیصر باوای نرم
ز اندرز من سربسر مگذرید
پس از من شمارا همینست کار
بگفت این و جانش برآمد ز تن 1815
ز لشکر سراسر برآمد خروش
همه^۳ خاک بر سر همی پیختند^۴
زدند آتش اندر سرای نشست
نهاده بر اسپان نگونسار زمین
بمردند صندوق زرین بدشت 1820
سکوب^۵ پاشستش بروشن گلاب
ز دیبای زربفت کردش کفن

چو از- 4 JI گشت یکسر- 3 VI بران نامداران جهان شد- 2 VI شد بران- 1 IV
7 K, I بریان- 6 IV دست بر سر- 5 I, IV ز لشکر چو- I, VI کارش
12 K, بشد- 11 VI 10 VI- 6. оп. شدند- 9 JI 8 VI- 66. 1808, 1809 оп. بوم- IV
پ- 15 K, IV ریختند- 14 K همی- 13 JI هوارا بدرید از [K- از оп.] آواز- I, IV, VI
شکوبا- 19 JI, I خون خروش- 18 K, I, IV همه- 17 K بیختند- 16 K

نهادند تا پای در انگبین
 شد آن سایه گستر¹ دلاور درخت²
 چه یازی³ بتخت و چه نازی⁴ بگنج
 همه دست⁵ بر دست⁵ بگذاشتند
 سخانشان ز تابوت بد⁷ یک بسی
 که او را جز ایدر نباید⁸ نهفت
 چه تازند⁹ تابوت گرد جهان
 که ایدر نهفتن ورا¹⁰ نیست رای¹¹
 سکندر در¹² آن خاک ریزد که رست¹³
 که گر¹⁵ چند گویی¹⁶ نیاید بین
 ز شاهان و پیشینگان¹⁸ یادگار
 بدواندرون پیشه²¹ و آبگیر
 که آواز او بشنود هر²³ گروه
 هم ایدر بدارید تابوت را
 شما را بدین²⁶ رای فرخ نهد
 بدان پیشه کش باز خوانند²⁷ جرم
 که تابوت شاهان چه دارید راز²⁹
 کجا³² کرده بد روزگاری که زیست³³
 بمردند زان پیشه صندوق³⁴ تفت

تن نامور زیر دیبای چین
 سر تنگ تابوت کردند سخت
 1825 نمادی همی در سرای سپنج
 چو تابوت زان دشت برداشتند
 دو آواز شد⁶ رومی و پارسی
 هرانکس که او پارسی بود گفت
 چو ایدر بود خاک شاهنشهان
 1830 چنین گفت رومی یکی رهنمای
 اگر بشنوید آنچه گویم درست
 یکی پارسی نیز گفت¹⁴ این سخن
 نمایم¹⁷ شما را یکی مرفزار
 ورا جرم¹⁹ خواند جهان دیده²⁰ پیر
 چو پارسی ترا²² پاسخ آید ز کوه
 1835 بیارید مر پیر²⁴ فرتوت را
 بپرسید اگر²⁵ کوه پاسخ دهد
 برفتند پویان بکردار غرم
 بگفتند²⁸ پاسخ چنین داد باز
 که خای³⁰ سکندر با سکندریست³¹
 1840 چو آواز بشیند لشکر برفت

یازی - I⁴ نازی - II, K, I, IV³ دلفروز بخت - I² شاخ گستر - I, K¹
 نشاید - VI - نماشد - K⁸ شد - K, I, IV, VI⁷ روارو شده - VI⁶ دشت - VI⁵
 لا یدفن إلا حیث - B¹³ بر - I, IV¹² جای - II¹¹ مرا - II¹⁰ تازیم - VI - تازید - I, IV⁹
 پیشی یکی - K¹⁸ بپاید - VI¹⁷ گویم - VI¹⁶ اگر - K, I, IV¹⁵ گفت نیز - I¹⁴ ولد
 ورا - II²² چشمه - VI²¹ جهاندار - K, I, IV²⁰ جرم - B - خرم - K, I - هم - VI, II¹⁹
 کش - K, I, IV, VI²⁷ یکی - VI - درین - IV²⁶ گر - K, I²⁵ این مرد - VI²⁴ هم - K, VI²³
 B - باز - VI - داری دراز - K, I, IV²⁹ و - K, I, IV, II²⁸ [کان - K - کو - I] نامور کرد
 که او - K, I, IV³² در اسکندریست - VI³¹ جان - II³⁰ مالکم تحمسون تابوت الملک؟
 صندوق زان پیشه - K, I, IV, VI³⁴ زارتر وی گریست - VI³³ که چون - VI

- چو آمد سکندر باسکندری^۱ بهامون نهادند صندوق^۲ اوی
 باسکندری^۴ کودک و مرد و زن
 اگر برگرفتی ز مردم^۵ شمار 1845
 حکیم^۸ ارسطالیسی پیش اندرون
 بران تنگه صندوق بنهاد دست
 کجا آن هوش و دانش و رای تو
 بروز جوانی برین مایه سال
 حکیمان رومی شدند انجمن 1850
 ز پایت که افکنند^{۱۵} و جانت^{۱۶} که خست^{۱۷}
 دگر گفت چندین^{۲۱} نهفتی تو زر
 دگر گفت کز دست تو کس نرسد^{۲۴}
 دگر گفت کاسودی از درد و رنج
 دگر گفت چون پیش^{۲۷} داور شوی 1855
 دگر گفت بی دستگاه آن بود
 دگر گفت ما چون تو باشیم زود
 دگر گفت چون بیندت اوستاد
 دگر گفت کز مرگ چون تو^{۳۱} نرسد^{۳۲}
 دگر گفت کای برتر^{۳۴} از ماه و مهر 1860
- ۱ K- در اسکندری- VI ۲ قاپوت- VI ۳ جهان- VI ۴ در اسکندری- VI ۵ K-
 دید ها- IV ۶ ورا- K ۷ سی- VI ۸ که مردم- K ۹ برشمردی مر آنرا- VI مهندسی
 همال- VI, ۱۴ تیره گزیدی- VI ۱۳ پی- I, IV ۱۲ منش- ۱۱ اخترپرست- I ۱۰
 VI- همان- K ۱۸ جاست- K, IV ۱۷ جایت- IV رایت- K ۱۶ زیانت که برکند- VI ۱۵
 I- رای نشست- VI درست- K, IV رای و دست- ۲۰ K, IV ۲۱ جزم- VI عزم- K ۱۹ کجات
 1852, 1853 on. ۲۵ K, VI- 66. ۲۴ بخیر- IV ۲۳ زر که داری- IV ۲۲ چندی
 1856-1858 on. ۳۰ VI- 66. ۲۹ کاری- VI ۲۸ هران بد- I ۲۷ نزد- K همان- K, I ۲۶
 مهتر- K ۳۴ نیازیم- VI ۳۳ نجست- K, I, IV ۳۲ او- VI

دگر گفت مرد فراوان هنر¹ کنون ای هنرمند⁴ مرد دلیر دگر گفت دیما بپوشیده ای⁷ کنون سر ز دیما برآور¹¹ که تاج دگر گفت کز ماورخ بندگان 1865 بریدی¹⁴ و زر داری اندر کنار دگر گفت¹⁷ پرسنده پرسد¹⁸ کنون که خون بزرگان چرا ریختی خنک آنکسی کز²¹ بزرگان بمرد²² دگر گفت روز تو اندرگذشت 1870 هرانکس که او تاج و تخت تو دید که بر²⁵ کسی نماند چو بر تو نماند دگر گفت کردار تو باد گشت به بینی کنون بارگاه²⁷ بزرگ دگر گفت کاندر سرای سپنج 1875 که بهر تو این آمد از رنج³⁰ تو نجوویی همی ناله بوقرا³³ دگر گفت چون لشکرت باز گشت همانا پس هر کسی³⁷ بنگری

بکوشد² که چهره بپوشد بزر³ ترا زر⁵ زرد⁶ آوریدست زیر نپوشیده⁸ نیز⁹ رخ¹⁰ دیده ای⁷ همی جویدت یاره¹² و تخت عاج ز چینی¹³ و رومی پرستندگان برسیم کیان زر و دیما¹⁵ مدار¹⁶ چه¹⁹ یاد آیدت پاسخ رهنمون بسختی بگنج²⁰ اندر آویختی ز گیتی جز از نیک نامی نمرد زبان²³ ز گفتار بیکار گشت عنان از بزرگی بیاید کشید²⁴ درخت بزرگی چه باید²⁶ نشاند سر سرکشان از تو آزاد گشت جهانی جدا کرده از میش²⁸ گرگ²⁹ چرا داشتی خویشتن را برنج یکی تنگ تابوت شد³¹ گنج³² تو بسند آمدت بند³⁴ صندوق را³⁵ تو تنها بمانی³⁶ برین پهن دشت فراوان غم زندگانی³⁸ خوری

خردمند - VI 4 بکوشد نپوشد بزر نیز چهر - VI 3 بخواهد - K 2 بمهر - VI 1
 IV-10 بپوشیده نیست - VI 9 نپوشنده - K 8 - یدنی - VI 7 و زور - IV 6 آرز - L 5
 I-15 پذیر - K 14 بریدی - VI 13 خیره بر - VI 12 برآور ز دیما - VI 11 نیز و نه
 ره که - L 17 1860. VI-б. стоит после б. بچشم کیان بود دینار خوار - VI 16 دنیا
 که [چو - VI] دیدی که چندان - I, IV, VI 21 بچنگ - T 20 چو - IV 19 پر شد - IV 18
 بارگاهی - I 27 نباید - I, IV 26 ابر - VI 25 VI-б. оп. روانت - IV 23 گرد - VI 22
 کس - VI 33 رنج - VI 32 بد - IV 31 گنج - VI 30 1873, 1874 оп. VI-66. 29 و IV-доб. 28
 1867-1877 оп. K-66. تنگ تابوت و پس - VI 35 پسندیدی این تنگ - IV و I-доб. 34
 شادمانی - L 38 یکی - VI 37 چه ماندی تو تنها - VI 36

۴۷

- 1880 ازان پس بیامد دوان مادرش
همی² گفت کای نامور پادشا
بنزدیکی اندر تو دوری ز من
روانم روان ترا بنده باد
ازان پس بشد روشنک پر ز درد
جهاندار دارا کجاست 1885
همان خسرو و⁶ اشک⁷ و فریان و فور
دگر شهریاران که روز نبرد
چو ابری بدی¹⁰ تند و¹¹ بارش تگرگ
ز بس رزم و پیکار و خون ریختن
زمانه ترا داد گفتم¹⁴ جواز 1890
چو کردی جهان از بزرگان تھی
درختی که کشتی چو آمد¹⁵ بیمار
چو تاج سپهر اندرآمد بزیر
نهفتند صندوق او را بخاک
ز باد اندرآرد پرد سوی²⁰ دم 1895
نیایی بچون و چرا نیی ز راه
همه نیکوی بایید و مردمی²⁷
- فراوان بمالید رخ بر برش¹
جهاندار و نیک اختر و پارسا
هم از دوده³ و لشکر و انجمن⁴
دل هرک زین شاد شد کنده باد
چنین گفت کای شاه آزاد مرد
کزو داشت گیتی همی⁵ پشت راست
همان نامور خسرو⁸ شهرزور⁹
سرانشان ز باد اندرآمد بگرد
ترا¹² گفتم ایمن شدستی ز مرگ
چه تنها چه با لشکر آویختن¹³
همی داری از مردم خویش راز
بینداختی تاج شاهنشاهی
دل¹⁶ خاک بینم ترا غمگسار
بزرگان ز گفتار گشتند سیر¹⁷
ندارد جهان از چنین ترس¹⁸ و پاک¹⁹
نه²¹ دادست پیدا نه پیدا²² ستم
نه کهنتر²³ برین دست²⁴ یابد²⁵ نه شاه²⁶
جوانمردی و خوردن و خرّمی²⁸

1 I - سرش 2 VI - چنین 3 K, I, IV - اختر 4 VI - 6. оп. 5 K - همه 6 J, VI -
ز هیزیل [هیریل-IV] و ارجش و [واز-IV] I, IV - 8 هند 7 VI - خسروان - K; оп.; و
ز هر بال آن خسرو شیرزور - VI ز هر یک ورا جشن و شهری (شادی؟) و سور - K 9
VI - 15 گفتمی - K 14 VI - 6. оп. 13 مگر - VI 12 ننگ و - K; оп.; و - J 11 شدی - VI 10
VI - 19 شرم - IV ارژ - I 18 نهفتند تابوت او را بزیر - VI 17 همی - K, I, IV, VI 16 نیامد
VI - 23 خوانم - K, I, IV, VI 22 چو - VI 21 اندرآمد بشد باز - VI 20 6. оп.
24 IV - 26 IV - обратный порядок мисра. 25 K, I - 25 راه VI - دشت - IV 24
شدن دور از کار آهرمنی - VI 28 ایمنی

اگر کهتر آیی¹ و گر² شهره‌یی³
بدانجا نیایی تو⁵ خرم بهشت
سکندر شد و مانند ایدر⁶ سخن
نگر تا چه دارد⁸ ز گیتی⁹ بمشت
شد آن شارسندانها کنون¹⁰ خارستان
سخن مانند ازو اندر آفاق و¹² بس
چو از برف و باران سرای بهن
همه بهتری باد و نیک‌اختری
نوشته بماند ز ما یادگار
بخاک اندر آید سرانجام کار¹⁴
ز هر بد تن پاکش آزاد باد¹⁵

جز اینت نه بینم همی بهره‌یی
اگر مانند ایدر ز تو⁴ نام زشت
چنین است رسم سرای بهن
چو او⁷ سی و شش پادشارا بکشت
بر آورد پرمایه ده شارسندان
بجست آنچ¹¹ هرگز نجستست کسی
سخن به که ویران نگردد سخن
گذشتم¹³ ازین سد اسکندری
اگر چند هم بگذرد روزگار
اگر صد بهمانی و گر صد هزار
دل شهریار چه بهمان شاد باد

1900

1905

۴۸

چه داری بپیری مرا مستمند
بپیری چرا¹⁹ خوار بگذاشتی
همی پرنیان گردد از رنج خار²⁰
همان تیره گشت آن گرامی چراغ

الا ای بر آورده¹⁶ چرخ¹⁷ بلند
چو بودم جوان در¹⁸ بره داشتی
همی زرد گردد گل کام‌گار
دو تا گشت²¹ آن سرو نازان بی‌باغ

1910

¹ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ² I-اگر و کهتری ای - نامداری - ³ VI-6. op. ترا - ⁴ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ⁵ VI-6. op. از وی - ⁶ VI-6. op. صد و - ⁷ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ⁸ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ⁹ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ¹⁰ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ¹¹ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ¹² K، I، VI - و op. ¹³ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ¹⁴ K، I، IV، VI - 66. 1906-1907 op. ¹⁵ VI-6. op.; VI-دوب.: ¹⁶ K، I، IV - [K، I-دوب. و] نیایی عفالله ¹⁷ L-سرو و ¹⁸ K-بر

ازین پس ملوک طوایف چکرد * بگوی ای سخن‌گوی هشیار مرد
ز ساسان و بابک چه داری خیر * بخوانم بشه بر همه در بدر
نخست آفرین خوان تو بر شهریار * که گردی تو از کام او کام‌گار
بر - ¹⁸ K-سرو و ¹⁷ L-یا دلرای - ¹⁶ K-بر
¹⁹ VI-مرا ²⁰ VI-

چو گشتم ز نیروی تو پیر و زار * همه پرنیان گشت بر من چو خار
²¹ K-دو تایی شد

<p>همی لشکر از شاه بیند گناه¹ همی ریخت باید ز رنج تو خون پیر از رنجم² از رای تاریک تو چو پرورده بودی نیاز دیمی بگویم⁴ جفای تو با داووم⁵ خروشان بسریر پراگنده خاک⁶ که ای مرد گوینده بی‌گزند چنین ناله از دانشی⁷ کی سزد روانرا بدانش همی پروری خور و ماه زین دانش¹⁰ آگاه نیست¹¹ بنیک و بید راه¹³ دست ترا¹⁴ شب و روز و خورشید و ماه آفرید بکاریش¹⁷ فرجام و آغاز نیست کسی کو جزین¹⁹ داند آن²⁰ بیهدهست نیارم گذشتن ز پیمان اوی²¹ بر اندازه زو هرچ باید²² بخواه فروزنده ماه و ناهمید و مهر²⁴ بیارانش بر هر یکی بر فزود²⁵</p>	<p>پیر از برف شد کوهسار سپاه بکردار مادر بدی تا کنون 1915 وفا و خرد نیست نزدیک تو مرا کاج³ هرگز نپروردیمی هرانگه که زین تیرگی بگذرم بنالم ز تو پیش یزدان پاک چنین داد پاسخ سپهر بلند 1920 چرا بینی از من همی نیک و بد تو از من بهر باره‌یی⁸ برتری بدین هرچ گفتمی⁹ مرا راه نیست خور و خواب و رای و نشست ترا¹² ازان خواه راهت¹⁵ که راه آفرید 1925 یکی آنک هستیش را¹⁶ راز نیست چو گوید بباش آنچه خواهد¹⁸ بدست من از داد چون تو یکی بندهام نگردم همی جز بفرمان اوی بیزدان گرای و بیزدان پناه 1930 جز اورا مخوان کردگار سپهر²³ وزو بر روان مسمد درود</p>
--	---

1 VI-66. 1912, 1913 op. 2 VI-دردم 3 K, VI-کاش 4 VI-بکوشم 5 Л, K-доб.:

ز پیری مرا تنگ دل دید دهر * بمن باز داد از گناهش دو بهر

6 K-б. оп. 7 K-دانشت 8 K-بارۀ VI-مایۀ 9 K, VI-گفتم 10 K-گردش 11 K-

راه- K-15 оп. б. VI-دستت بود K-14 оп. و-Л-13 بود- K-12 1923. б. стоит после б.

گوید- K-18 ورا نیز- K-17 هستی ورا- K-هستیت را- Л-16 راهی- VI-خواه این

جهان- VI-23 خواهی- K, VI-22 оп. б. VI-21 نداند چنین- VI-20 چنین- Л-19

جان- VI-24 Л-б. стоит после б. 1897; I-66. 1909-1931 op.; IV-66. 1909-1929 op.; Б-

перевод бб. 1909-1931 отсутствует.

پادشاهی^۴ اشکانیان

۱

برزم و بیزم و بدانش گرای^۱
 کزویست نام بزرگی بجای^۳
 که رایش^۴ همی از خرد بر خورد^۵
 ز رنج و ز غم گشته آزاد دل^۶
 ز قنوج تا مرز کابلستان
 چه بر خویش و بر دوده^۷ و کشورش
 کزو شادمانست گردنده عصر
 نه آرام گبیرد بروز بسیج
 سر شهریاران بچنگ آورد
 بمخشد نه اندیشد از رنج خویش
 وزو بخشش و داد موجود باد^۸
 سر لشکر از ماه برتر بود
 همی بگذرد تیر او بر درخت
 نشستش همه بر سر گنج باد

کنون پادشاه جهانرا ستای
 سرافراز محمود فرخنده رای^۲
 جهاندار ابوالقاسم پر خرد
 همی باد تا جاودان شاد دل
 شهنشاه ایران و زابلستان
 پرو آفرین باد و بز لشکرش
 جهاندار سالار او میر نصر
 دریغش نیاید ز بخشیدن ایچ
 چو جنگ آیدش پیش جنگ آورد
 بر آنکس که بخشش کند گنج خویش
 جهان تا جهاندار محمود باد
 سپهدار چون ابوالمظفر بود
 که پیروز نامست و پیروز بخت
 همیشه تن شاه^۹ بی رنج باد

5

10

VI-۱ پیای-K^۳ کزویست نام بزرگی بجای-VI-۲ سرافراز محمود فرخنده رای-VI-۱
 VI-۷ ۷ VI-۶. ۶ VI-۶. ۵ K-۵ پروورد VI-۶ بگذرد ۴ دانش-K ۳ برزم و بیزم و بدانش گرای
 تن آباد و-VI-۹ ۸ K, VI-66. 8-11 ۸ بیگانه

- 15 همیدون سپهدار او شاد باد
چنین تا بپایست گردان سپهر
پدر بر پدر بر پسر بر پسر
گذشته ز شوال ده با چهار
کزین⁵ مزده دادیم⁶ رسم⁷ خراج
20 که سالی خراجی نخواهند بیش
بدین عهد نوشین روان تازه شد⁸
چو آمد ببران روزگاری دراز
به بینی بدین¹² داد¹³ و نیکی¹⁴ گمان
که هرگز نگرود کهن بر¹⁵ پرش¹⁶
25 سرش سبز باد و تنش بی گزند
ندارد کسی خوار فال مرا
نگه کن که این نامه¹⁹ تا جاودان
بماند بسی روزگاران چنین²²
چنین گفت نوشین روان قباد
30 کند چرخ منشور اورا سپاه²⁴
ستم نامه²⁵ عزل شاهان بود
بماناد تا جاودان این گهر
نماید²⁸ جهان بر²⁹ کسی پایدار
کجا شد فریدون³⁰ و ضحاک و جم
35 کجا آن بزرگان ساسانیان
نکوهمیده تر شاه ضحاک بود

ازین - K, VI - ⁵ VI-66. 17, 18 оп. کرد - K ³ تاج و ر باد - K ² VI-6. оп.

VI-6. оп. ¹¹ کند او - K ¹⁰ همان - VI ⁹ کن - VI ⁸ مرزداران ز بهر - VI ⁷ داده ز - K ⁶

VI- ¹⁸ مهی - VI کیی - K ¹⁷ درش - J ¹⁶ در - K ¹⁵ نیکو - VI ¹⁴ راد - K ¹³ کزین - VI ¹²

کیومرثی تخمه ای گردد این - J, VI ²² شود - K ²¹ درفشان - VI ²⁰ کزین داد - VI ¹⁹ ب. оп.

را - J ²⁹ نماید - VI ²⁸ و - K ²⁷ خون سر - VI ²⁶ درد - VI ²⁵ تمه - K ²⁴ سر - K ²³

آفریدون - K, VI ³⁰

فرییدن فرّخ ستایشش ببرد
 سخن ماند اندر جهان یادگار
 ستایشش نبرد آنک بیداد بود²
 گسسته شود در⁴ جهان⁵ کام اوی⁶ 40
 ازین نامه شاه دشمن‌گداز
 همه مردم از خانها شد بدشت
 که جاوید بادا⁹ سر تاج دار
 ز¹¹ گیتی مبیناد جز کام خویش
 همان دوده و لشکر و کشورش 45

۲

کنون ای سراینده فرتوت مرد
 چه گفت اندر آن نامه راستان¹⁴
 پس از روزگار سکندر جهان
 چنین گفت¹⁹ داننده²⁰ دهقان²¹ چاچ
 بزرگان که از تخم آرش بدند 50
 بگیتی²⁴ بهر گوشه‌پی بر یکی
 چو بر تختشان شاد بنشانند

۱ K-б. стоит после б. 34. ۲ VI-کرد ۳ VI-تخت ۴ VI-شد اندر ۵ K-
 VI-۱۰ یاد آن K-۹ درگذشت VI-۸ با تخت و K-۷ مشان K-۶ شد از تاجها
 K-دوب.: ۱۳ VI-б. оп. ۱۲ K-د ۱۱ K-کشور و

سکندر چو نومید گشت از جهان * پی افگند راهی میان مهان
 کزان پس نگیرد کس از روم یاد * بماند یکی کشور آباد و شاد
 چو دانا بود بر زمین شهریار * چنین آورد دانش پاک بار
 K-۱۶ VI-б. оп. VI-راستان IV-۱۵ باستان IV-۱۴ ۱۴ B-переводит кратко. I, IV-66. 1-46. оп.;
 پاینده I-ثابنده K-۲۰ خواند K-۱۹ جهان IV-نهان K, I, VI-۱۸ خرم K, I, IV, VI-۱۷
 K, I-۲۴ و تاج K, I-۲۳ بدانگه که سپر آمد از K-۲۲ دهقان ثابنده IV-۲۱ گوینده VI-
 IV, VI-ز گیتی

تو^۳ گفتی که اندر زمین^۴ شاه نیست
 برآسود یک چند روی زمین
 که تا روم آباد ماند بجای^۶
 دگر گرد شاپور خسرو نژاد^۸
 چو بیژن که بود از نژاد کیان^{۱۱}
 چو آرش^{۱۲} که بد نامدار سترگ
 خردمند و بارای^{۱۵} و روشن روان
 بیخشید گنجی بارزانیان
 که از میشی بگسست چنگال گرگ
 که داننده خواندش مرز مهان
 که تئین^{۱۸} خروشان بد از شست اوی
 نگوید جهاندار^{۱۹} تاربخشان
 نه در نامه خسروان دیده‌ام
 بیفگند رای^{۲۱} میان مهان^{۲۲}
 بماند^{۲۴} مران^{۲۵} کشور آباد و شاد
 چنین آورد دانش شاه^{۲۶} بار^{۲۷}

برین^۱ گونه بگذشت سالی^۲ دو بیست
 نکردند^۵ یاد این ازان آن ازین
 سکندر سگالید زمین گونه رای
 نخست اشک^۷ بود از نژاد قباد
 ز یک^۹ دست گودرز^{۱۰} اشکانیان
 چو نرسی و چون اورمزد بزرگ
 چو زو^{۱۸} بگذری نامدار^{۱۴} اردوان
 چو بنشست بهرام ز اشکانیان
 ورا خواندند اردوان بزرگ
 ورا بود شیراز تا^{۱۸} اصفهان^{۱۷}
 باصطخر بد بابک از دست اوی
 چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
 کزیشان^{۲۰} جزاز نام نشنیده‌ام
 سکندر چو نومید گشت از جهان
 بدان تا^{۲۳} نگبرد کس از روم یاد
 چو دانا بود بر زمین شهریار

55

60

65

۳

همه دوده را روز برگشته شد
 خردمند و جنگی و سامان بنام

چو دارا برزم اندرون کشته شد
 پسر بد مر او را یکی شاد کام

70

1 K, I, IV, VI— ازین 2 VI— سال 3 VI— که 4 I— جهان 5 VI— نمی کرد 6 K— 66.
 54, 55 стоят перед б. 47. 7 VI— آنکه 8 VI— نژاد 9 K— دگر 10 J—
 دم خسرو— B— ارجس— I— خسرو— K 12 VI— 6. оп. 11 VI— 6. оп. و یلیه ساپور دم جودرز— B— و
 و پارس— I, IV, 17 و نیز— VI— با— K 16 داد— VI— یارا— IV 15 خسرو— K, I, IV 14 کزو— VI 13
 K— 21 ازیشان— K, I, IV 20 بگوید جهان دیده— IV 19 گیتی— K 18 اصفهان [و صبهان— I]
 یکی— K, VI 25 بماندی— VI 24 کزان پس— K, VI 23 پی افگند راهی
 22 VI— 66. 63—66 оп. 26 K— پای 27 K— 66. 66—68 стоят после б. 46; I, IV— 66. 66—68 оп.

سر بخت¹ ایرانیان گشته دید
 بدم بلا در نیواویخت² اوی
 ز ساسان یکی کودکی ماند خرد
 همی نام ساسانش کزدی پدر
 همه ساله⁵ با⁶ رنج و کار⁷ گران⁸
 بدشت اندرون¹⁰ سرشیمانرا بدید
 که ایدر گذارد بید روزگار
 همی داشت با رنج روز و شبان
 شبان سرشیمان گشت بر گوسفند¹⁴
 پر از غم دل و تن پر از رنج و درد¹⁵
 چنان دید روشنی روانش بخواب¹⁸
 یکی تیغ هندی گرفته بدست
 برو²⁰ آفرین کرد و بردش نماز
 دل تیغ²² از غم بپیراستی
 همی بود با مغزش اندیشه جفت
 سه آتش²⁴ بمردی فروزان بدست
 فروزان بکردار گردان سپهر
 بهر آتشی عود سوزان بدی²⁷
 روان²⁸ و دلش پر ز²⁹ تیمار³⁰ شد
 بهر دانشی بر³¹ توانا بدند

پدر را بران گونه چون گشته دید
 ازان لشکر روم بگریخت اوی
 بهندوستان در بزاری بمر
 بدین هم نشان تا چهارم³ پسر
 شبانان بدندی و گر⁴ ساربان
 چو کهتر پسر سوی⁹ بابک رسید
 بدو گفت مزدورت آید بکار
 بپذیرفت¹¹ بدبخت را سرشیمان
 چو شد کارگر مرد و¹² آمد پسند¹³
 دران روزگاری همی بود مرد
 شبی خفته بد بابک رود¹⁶ یاب¹⁷ (؟)
 که ساسان به پیل¹⁹ زبان برنشست
 هر انکس که آمد بر او فراز
 زمین را²¹ بخوبی بیاراستی
 بدیگر شب اندر²³ چو بابک بخفت
 چنان دید در خواب کاتش پرست
 چو آزرگشپ و چو خراد و²⁵ مهر
 همه پیش ساسان فروزان بدی²⁶
 سر بابک از خواب بیدار شد
 هر انکس که در خواب دانا بدند

75

80

85

90

1 IV, VI - تخت 2 K, I - بر نیواویخت 3 IV - به پنجم 4 J - رنج در کاروان 5 K - بار 6 I, IV - از 7 I, IV - رنج 8 K - و گه 9 VI - (؟) برد 10 K, I, IV, VI - آمد و 11 VI - پذیرفت 12 J - هر دو 13 IV - مردم 14 VI - کار مزدور و آمد بسر 15 K, I, IV, VI - 6. on. 16 IV, VI - زود 17 VI - زبانا 18 I - همان 19 I - بپیلی 20 K - همی 21 I - زمی را 22 VI - زبانا 23 VI - تیمار 24 J - مجمر 25 J, K, VI - و 26 J - شدی 27 VI - پیر 28 K - توانا 29 VI - تیمز 30 K, VI - بازار 31 VI - به تعبیر کردن

بایوان بابک شدند انجمن
 چو بابک سخن برگشاد از نهفت
 پیراندیشه شد زان سخن رهنمای
 سرانجام گفت ای سرافراز شاه
 کسی را که بینند زین⁵ سان⁶ بخواب
 95 و⁷ ایدونک این خواب زو بگذرد
 چو بابک شنید این سخن⁹ گشت شاد
 بفرمود تا سرشیمان از رمه
 بیامد شبان پیش او با گلیم¹⁰
 100 بپردخت بابک¹⁴ ز پیگانه جای
 ز¹⁶ ساسان بپرسید و بنواختش
 بپرسیدش از گوهر و از نژاد
 ازان پس بدو گفت کای شهریار
 بگوید¹⁸ ز گوهر همه هرچ هست
 105 که با من نسازی بدی در جهان
 چو بشنید بابک زبان برگشاد
 که بر تو نسازم بچیزی²¹ گزند
 ببابک چنین گفت زان پس²² جوان
 نیمیره جهاندار شاه اردشیر
 110 سرافراز پور یل اسفندیار
 چو بشنید بابک فروریخت آب

دو گوشش ب- VI⁴ بدو- K, I, IV³ فرزانه- K, IV, VI² و I-IV¹ -доб.
 VI⁸ گر- K, I, IV, VI⁷ کزین گونه دیدی- VI⁶ دیدی تو زین [ازین] IV- K, I, IV⁵
 K, I, IV¹¹ فی عبائه- B گویا حکیم- J¹⁰ چو پاسخ چنین یافت زو- VI⁹ در
 VI¹⁵ آنکه- VI¹⁴ بر دو نیم- IV پر ز نیم- K, I¹³ و دل دو- VI¹² پشمین و
 آشکارا- K, I²⁰ در- VI¹⁹ بگویم- K, I, IV, VI¹⁸ اگر تو- K¹⁷ ب- J¹⁶ کنخدای
 K, I, IV²⁵ شیرگیر- VI²⁴ خواند- I, IV, VI²³ پس آن- VI²² ز چیزی- VI²¹
 اندر- VI

یکی بااره^۲ با آلت خسروی^۱
 همی باش تا خلعت آرند نو
 ازان سرشیمانان^۳ سرش بر فراخت
 غلام و پرستنده بر پای کرد
 هم از^۵ خواسته بی نیازی داد
 پسندیده و افسر^۶ خویش را

بیاورد پس جامه^۴ پهلوی^۱
 بدو گفت بابک بگرمایه شو
 یکی کاخ پرمایه اورا بساخت
 چو اورا بران کاخ بر^۴ جای کرد
 بهر آلتی سرفرازیش داد
 بدو داد پس دختر خویش را

115

۴

یکی کودک آمد چو تابنده مهر
 فزاینده^{۱۱} و فرخ و دلپذیر^{۱۲}
 نیما شد^{۱۸} بدیدار^{۱۴} او شادکام
 برآمد برین روزگاری^{۱۷} دراز
 همی خواندش بابکان اردشیر^{۲۰}
 هنر نیز بر گوهرش بر فرزند
 که^{۲۴} گفتی همی زو فرزند^{۲۵} سپهر
 ز فرهنگ وز دانش آن جوان
 بنامید ماند همی روز بزم
 سوی بابک نامور^{۲۶} پهلووان
 سخن گوی^{۲۹} و بانام و پاکیزه رای^{۳۰}

چو نه ماه بگذشت بر^۷ ماه چهر^۸
 بماننده^۹ نامدار^{۱۰} اردشیر
 همان اردشیرش پدر کرد نام
 همی پروریدش بمر بر^{۱۵} بنماز^{۱۶}
 مر اورا کنون^{۱۸} مردم تیزویر^{۱۹}
 بیاموختندش هنر هرچ بود
 چنان شد بدیدار^{۲۱} فرهنگ^{۲۲} و^{۲۳} چهر
 پس آگاهی آمد سوی اردوان
 که شیر ژبانست هنگام رزم
 یکی نامه بنوشست پس اردوان
 که ای مرد بادانشی و^{۲۷} رهنمای^{۲۸}

120

125

بکاخ اندرون VI-در I, IV-^۴ شمانی- K, I, IV-^۳ اسپ- K, I, IV, VI-^۲ وان- K-^۱
^۸ I, IV, ازین IV-ازان- K, I, VI-^۷ پسندیده [پرسندده- K] اختر- K, VI-^۶ ز هر- VI-^۵
^{۱۳} K, I, یادگیر- VI-^{۱۲} فرازنده- K-^{۱۱} شاه بد- K-^{۱۰} همانده- I, IV-^۹ خوب چهر- VI-
 نیز روزی- I-^{۱۷} نیاز- K, I, IV, VI-^{۱۶} بدر بر- JI-^{۱۵} بمود او ز دیدار- VI-^{۱۴} که باشد- IV-
 و هو الذی یقال له- B- VI-^{۲۰} یادگیر- K-^{۱۹} همان- I-^{۱۸} روزگار- IV, VI-
 VI-^{۲۵} تو- K-^{۲۴} و- K-^{۲۳} بفرهنگ و دیدار- K, I, IV-^{۲۲} و- VI-^{۲۱} اردشیر بابکان
 VI-^{۲۹} پاک رای- K, I, IV, VI-^{۲۸} و- I, IV, VI-^{۲۷} نامور بابک- K, VI-^{۲۶} بر فرودی
 پاکیزه و رهنمای- I, VI-^{۳۰} پرچار پای- K-^{۳۰} خردمند

- شنيدم که فرزند تو اردشير
 چو نامه بخوانی هم اندر زمان 130
 ز بایسته ها بی نیازش کنم
 چو باشد بنزدیک فرزند² ما
 چو آن نامه شاه بابک بخواند
 بفرمود تا پیش او شد دبیر
 بدو گفت کاین نامه اردوان 135
 من اینک یکی نامه نزدیک شاه
 بگویم که اینک دل و دیده را
 فرستادم⁸ و دادمش نیز پند
 تو آن کن که از رسم شاهان سزد
 در گنج بگشاد بابک چو باد 140
 ز زرين ستام و ز گوپال و تیغ
 ز دینار و دیبا و اسپی¹² ره
 بیاورد و بنهاد پیش جوان
 بسی هدیه ها نیز با اردشير¹⁴
 ز¹⁷ پیش نیا کودکی نیک پی 145

۵

- چو آمد بنزدیک¹⁹ بارگاه
 جوانرا بمهر اردوان پیش خواند
 بگفتند با شاه زان بارخواه²⁰
 ز بابک سخنها فراوان براند²¹

بگویم که او نیز فرزند- VI⁴ بگوئیم- IV³ پیوند- VI² سوارست و- I, IV, K¹
 فرستادمش- K⁸ دلیر و جوان و- K⁷ جهان- VI همان- K⁶ خون ز- VI, IV, K⁵
 و- VI, IV, K¹² و- VI¹¹ بد- VI⁹ که او را رسد هیچ بد- VI⁹
 دینار و دیبا- I, IV, K¹⁵ پیش جوان- VI¹⁴ همان آلت حرب و تاج گوان- I, IV¹³
 بنزدیک آن- VI¹⁹ بنزدیک- IV¹⁸ به- K¹⁷ بیاورد و بنهاد پس اردوان- VI¹⁶
 بازخواه- K²¹ ب. او.

بمیزن یکی جایگه ساختنش
 ز پوشیدنی هم ز گسترده‌ی
 بجایبی که فرموده بود اردوان
 جهان گشت چون روی رومی سپید
 همان هدیه‌هایی که بد ناگزیر
 فرستاده بابک⁴ پهلووان
 جوانمرد را سودمند آمدش
 زمانی بتیمار نگذاشتش⁸
 بپیش خودش داشتی سال و ماه¹¹
 جدایی ندادش ز پیوند¹³ خویش¹⁴
 پراگنده شد لشکر و پور¹⁵ شاه¹⁶
 جوانمرد را شاه¹⁷ بد دلپذیر
 ازان هر یکی چون یکی شهریار¹⁹
 ازان لشکر گشن برخواست شور
 همی گرد²¹ با خوی²² برآمیختند
 چو نزدیک²³ شد در کمان راند²⁴ تیر²⁵
 گذر کرد بر گور پیمان و پز
 بدید آن گشاد و بر آن جوان

بنزدیکی تخت بنساختنش
 فرستاد هرگونه‌ی خوردنی
 ابان¹ نامداران بیامد جوان
 چو کرسی نهاد از بر چرخ² شید
 پرستنده‌ی³ پیش خواند اردشیر
 فرستاد نزدیک شاه اردوان
 بدید اردوان و⁵ پسند آمدش
 پسروار⁶ خسرو⁷ همی داشتش
 بمی خوردن و خوان⁹ و¹⁰ نغچیرگاه
 همی داشتش همچو فرزند¹² خویش
 چنان بد که روزی بنغچیرگاه
 همی راند با اردوان اردشیر
 پسر بود شاه¹⁸ اردوانرا چهار
 بهامون پدید آمد از دور گور
 همه²⁰ بادپایان برانگیختند
 همی ساخت پیش اندرون اردشیر
 بزد بر سرون²⁶ یکی گور زر
 بیامد هم اندر زمان اردوان

150

155

160

165

با یکی - VI⁴ پرستنده‌را - VI³ تخت - K, I, IV, VI² خود و - K, I, IV, VI¹
 خواب - JI, VI⁹ بگذاشتش - IV⁸ مهتر - K, I, IV, VI⁷ سزاوار - VI⁶ آن - I, IV⁵
 و لا یکاډ یصبر عنه - B نرفتی [نبودی - VI] بجز با جوانمرد شاه - K, I, IV, VI¹¹ و - IV¹⁰
 فاتفق یوما مع - B¹⁶ یوز و - IV¹⁵ VI¹⁴ - 6. on. فرزند - K, I, IV¹³ پیوند - K, I, IV¹²
 همان - IV²⁰ 66, 159, 160 on. IV¹⁹ - 66. 159, 160 on. جوانمرد شاه‌را - I¹⁷ اردوان فی الصید
 چو شد تنگ بر گور - IV²⁴ در پیش - VI²³ خون - VI²² خاک - VI²¹ عود - IV²¹
 K-вместо 66. 159-163 гаплография: ²⁵ بگشاد
 همی راند با اردوان اردشیر * چو نزدیک شد در کمان راند تیر
 سرین - VI²⁶

که با دصت آنکس هنر³ باد جفت⁴
 که این گور را من فگندم بتیر
 همان جفت را نیز جویندهام
 که دشتی⁷ فراخست و هم گور و تیر⁸
 دروغ از گناهست بر سرکشان
 یکی بانگ برزد بمرد جوان
 که پروردن آیین و راه منست
 چرا برد باید همی با سپاه
 بلندی گزینی و کنداوری
 هم¹³ آنجایگه بر¹⁴ سرایی¹⁵ گزین
 بهر کار¹⁷ با هر کسی یار باش
 بر آخر اسپ شد ناگزیر¹⁹
 پر از غم دل و سر پر از کیمیا
 که درد تنش باد و رنج روان
 کجا²¹ اردوان²² از چه آشفته بود
 نکرد آن سخن نیز²³ بر کسی پدید
 بیاورد دینار چندی ز²⁴ گنج
 هیونی برافگند²⁵ گرد²⁶ و²⁷ سوار
 یکی نامه فرمود زی²⁸ اردشیر

بدید آن¹ یکی گور افگنده² گفت
 چنین داد پاسخ بشاه اردشیر
 پسر گفت کین را⁵ من افگندهام
 چنین داد پاسخ بدو⁶ اردشیر
 یکی دیگر افگن برین هم نشان
 پر از خشم شد زان جوان⁹ اردوان
 بدو گفت شاه¹⁰ آیین¹¹ گناه منست
 ترا خود بیمز و¹² بنخچیرگاه
 بدان تا ز فرزند من بگذری
 برو تازی اسپان مارا بمین
 بران آخر اسپ¹⁶ سالار باش
 پیامد پر از آب چشم¹⁸ اردشیر
 یکی نامه بنوشست پیش²⁰ نیا
 که مارا چه پیش آمد از اردوان
 همه یاد کرد آن کجا رفته بود
 چو آن نامه نزدیک بابک رسید
 دلش گشت زان کار پردرد و رنج
 فرستاد نزدیک او ده هزار
 بفرمود تا پیش او شد دبیر

170

175

180

¹ K, I, IV, VI — کالگند — VI بگند — I افگند و — K, IV ² بتیری — K, I, IV, VI ³
 نه کین — VI نی این — I ⁵ فرأی النشابة فأعجبتہ الرمیة فسأل عن رامیها — B ⁴ روان
 إن هذه الصحراء ملأی من الیعیافیر — B شیر — VI ⁸ دشت — K ⁷ گفت زان پس بشاه — L ⁶
 بیارم — K ¹² این هم — K ¹¹ قند گفت — I, IV, VI ¹⁰ ز اردشیر — VI سخن — I, IV, VI ⁹ پسر — K
 رخ — VI ¹⁸ جای — K ¹⁷ بدان آخر اسپان — K ¹⁶ سواری — I ¹⁵ در — VI ¹⁴ بر — VI ¹³
 I, IV, VI ²⁰ سوی — K ²⁰ بران آخر تازی اسپان چو [به — K] تیر [پیر — I, IV, VI] — K, I, IV, VI
 آنچه — VI هیچ — K, I, IV ²³ که شاه جهان — VI ²² که شاه — I, IV ²¹ که با — K ²¹ نزد — VI
 بنوشت با — VI ²⁸ مردی — I, IV, VI ²⁷ مرد — K ²⁶ و — I ²⁵ چندی ز دینار — I, IV ²⁴

- 185 که ای کم¹ خرد نورسیده² جوان
چرا تاختی پیش فرزند اوی
نکردی بتو دشمنی ار⁴ بدی
کنون کام و خشنودتی او بچوی
ز دینار لغتی فرستادمت
190 هرانگه که این مایه بردی بکار
تگاور هیون¹⁰ جهاندیده پیر
چو آن نامه برخواند خرسند گشت¹²
بگسترد هرگونه گسترده¹²
بنزدیک اسپان¹⁸ سرایی گزید
195 شب و روز خوردن بدی کار اوی

۶

- یکمی کاخ بود اردوانرا بلند
که گلنار²⁰ بد نام آن ماه روی
بر اردوان همچو دستور بود
برو بر گرامی تر از جان بدی
200 چنان بد که روزی برآمد بمام
نگه کرد خندان لب اردشیر
همی بود تا روز تاریک شد
- بکاخ اندرون بندهی ارجمند¹⁹
نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی
بران²¹ خواسته نیز گنجور بود
بدیدار او شاد و خندان بدی
دلش گشت زان خرمی²² شادکام
جوان در دل ماه شد²³ جایگیر
همانا بشب²⁴ روز²⁵ نزدیک شد

¹ K, I, IV-آن ² VI-این ³ K, I, IV-آن ⁴ K, I, IV-آن ⁵ K, I, IV-66. ⁶ VI-66. ⁷ فرزند-⁸ ⁹ ¹⁰ ¹¹ ¹² ¹³ ¹⁴ ¹⁵ ¹⁶ ¹⁷ ¹⁸ ¹⁹ ²⁰ ²¹ ²² ²³ ²⁴ ²⁵

همان نیز تا¹ گذردش روزگار
 فرستادشان نزد گلنار شاه
 سه روز اندر آن کار شد روزگار 225
 چو گنجور بشنید آوازشان
 سیم⁷ روز تا شب گذشته سه پاسی
 پسر از آرزو دل لبان پسر ز باد
 چهارم بشد مرد روشن روان
 برفتند با زیجه‌ها بر کنار 230
 بگفتند راز سپهر بلند
 کزین پس کنون تا نه¹³ بس روزگار
 که بگریزد از مهتری کهتری
 وزان پس شود¹⁴ شهریاری¹⁵ بلند
 دل نامور مهتر¹⁷ نیک بخت 235

V

چو شد روی کشور بکردار قیصر
 چو دریا برآشفقت مرد جوان
 کنیزک بگفت آنچه¹⁸ روشن روان
 سخن چون ز گلنار زان سان شنید
 دل مرد برنا شد از ماه²¹ تیز 240

و- I⁵ گفتش- IV, VI⁴ اختر- VI کرد طالع سه- K³ کرد و- J² با- K, IV¹
 VI- هم از- K¹⁰ بر- K, IV, VI⁹ I-6. op.⁸ سه- K, IV, VI⁷ نرم گفتارشان- VI⁶
 سه- VI¹³ جهاندار و نیک اختر و سودمند- IV¹² (метр нарушен). چرا- VI¹¹ که از
 VI-¹⁷ جهانرا بگیرد بخت کمند- IV¹⁶ شهریاری- IV, VI¹⁵ بود- VI¹⁴ فی هذا القرب- B
 VI-²⁰ نامور- K¹⁹ آنک- K¹⁸ خسرو
 کنیزک ز گفت ستاره شمر * همی یاد کرد این شگفتی نگر
 فرو- IV²¹ فزون- K, I, VI²² گفته- VI²¹

ز ری سوی شهر دلیران شوم
 گر ایدر بماشی¹ بنزدیک شاه
 همان بر سر کشور افسر شوی
 نباشم² جدا از³ تو تا زنده‌ام
 فروریخت از دیدگان آب زرد
 که فردا⁴ بماید شدن ناگزیر
 یکف بر نهاده تن و جان خویش
 بغم اندرآمد شیب لژورد
 ز هر گوهری⁵ جستن آغاز کرد
 ز دینار چندانک بودش بکار
 بدان خانه بنهاد گوهر ز⁶ دست⁷
 بخفت اردوان جای شد بی گروه
 بی‌آورد گوهر بر اردشیر
 نگهبان اسپان همه خفته⁸ مست
 که وی خواست⁹ رفتن همی ناگزیر¹⁰
 بر آخر چنان بود در¹¹ زیر¹² زین¹³
 همان گوهر و سرخ دینار دید
 بزد بر سر تازی اسپان لگام
 یکی تیغ زهرآبداده بدست
 نشستند و رفتند¹⁴ یکبارگی
 همی رفت شادان دل¹⁵ و راهجوی

بدو گفت گر من بایران شوم
 تو با من سگالی که آبی برآه
 اگر با من آیی توانگر شوی
 چنین داد پاسخ که من بنده‌ام
 همی گفت با¹⁶ لب پر از بادسرد
 چنین گفت با ماهروی اردشیر
 کنیزک بیامد بایوان خویش
 چو شد روی گیتی ز خورشید زرد
 کنیزک در گنجها باز کرد
 ز یاقوت وز گوهر شاهوار
 بیامد بجایی¹⁷ که بودش نشست
 همی بود تا شب برآمد ز کوه
 از ایوان بیامد¹⁸ بکردار قیمر
 جهانجوی را دید جامی بدست
 کجا¹⁹ مستشان کرده بود اردشیر
 دو اسپ گرانمایه کرده²⁰ گزین²¹
 جهانجوی چون روی گلنار دید
 هم اندر زمان پیش بنهاد جام
 بپوشید خفتان و خود برنشست
 همان ماهرخ بر دگر بارگی
 از ایوان سوی پارس بنهاد روی

245

250

255

260

VI-⁶ کز ایدر-VI-⁵ و یک-⁴ ل. جز آن-K-³ نگردم-VI-² بمانی-VI-¹
 VI-¹² کرده-VI-¹¹ بایوان-VI-¹⁰ VI-⁶. op. ⁹ I, IV-⁸ بجایی بیامد-K-⁷ گونده
 IV-¹⁶ (нет рифмы); ¹⁵ K-¹⁶ کردش ¹⁴ K, I, IV-⁶. op. ¹³ VI-¹³ خواستست همه
 چنان چون سزاوار باشد ¹⁸ K-¹⁸ چران همچنان ¹⁷ I, IV-¹⁷ کردند (нет рифмы).
 روشن دل-K-²¹ نشست و رفتند-K, I, IV, VI-²⁰ فأسرج فرسین اشهب-B-¹⁹ VI-⁶. op.;

نمودی شب و روز روشن روان
مگر چهر^۱ گلنار دیدی بفال
بدیما سر^۲ گاهش آراستن
برآشفتم و پیچان شد از کین اوی
بیاراسته تخت و تاج^۳ و سرای^۴
بیامد بر نامور شهریار
هر انکس کجا مهتر کشورند
که گلنار چون راه^۵ و آیین نگاه^۶
که داند بدین داستان دین^۷ من
که رفتست بیگانه دوش اردشیر
که بد^{۱۰} باره نامبردار شاه
که گنجور او رفت با اردشیر
برآشفتم و زود اندرآمد بپای^{۱۲}
تو گفتمی همی باره آتش سپرد
بسی اندرو^{۱۴} مردم و چارپای
شنیدی شما بانگ^{۱۵} نعل ستور
دو تن بر دو باره درآمد^{۱۸} بدشت^{۱۹}
یکی باره خنگ و دیگر سپاه
چو اسپ^{۲۴} همی برپراگند خاک

چنان بد که بی ماه روی اردوان
ز دیما نبرداشتی دوش و یال
چو آمدش هنگام برخاستن
کنیزک نیامد بمالین اوی
بدربر سپاه ایستاده بپای
ز درگاه برخاست سالار بار
بدو گفت گردنکشان بر درند
پرستندگانرا چنین گفت شاه
ندارد نیاید بمالین من
بیامد هم انکا مهتر^۸ دبیر
وز آخر بمردست خنگ و سپاه^۹
هم انگاه شد^{۱۱} شاهرا دلپذیر
دل مرد جنگی برآمد ز جای
سواران جنگی فراوان^{۱۳} بمرد
بره بر یکی نامور دید جای
بپرسید زیشان که شبگیر هور
یکی گفت زیشان^{۱۶} که اندرگذشت^{۱۷}
همی^{۲۰} برگزشتند پویان^{۲۱} براه
بد^{۲۲} سواران^{۲۳} یکی غرم پای

265

270

275

280

IV-^۶ رسم-VI-^۵ ۴ VI-6. 3 K-تخت و تاج 2 JI, VI-доб, و 1 VI-روی
ابا خود نمردست-VI-^۹ بهمن-K-^۸ کین-VI-^۷ 269 6. K-چون دید آیین و راه
بمالای زود [اسپ-IV]-K, I, IV, VI-^{۱۲} هم آنکه بید-VI-^{۱۱} بجز-VI-^{۱۰} خیل و سپاه
شنیدید آواز-VI-^{۱۵} بدودر بسی-VI-^{۱۴} فراوان سواران جنگی-IV-^{۱۳} اندرآورد پای
IV-^{۱۹} اسپ اندرآمد-K, I, IV, VI-^{۱۸} ایدر گذشت-IV-^{۱۷} بره بر گذشت-I-^{۱۷} کاپدر-I-^{۱۶}
دو تن-K, I, IV, VI-^{۲۰} 279; B-порядок перевода-по тексту. 280
گوران-VI-^{۲۱} اسپان-IV-^{۲۴} ز دنبال ایشان-VI-^{۲۳} بدیدم-K-^{۲۲} بر ما-VI-^{۲۱}

که این غرم باری چرا شد دوان
 بشاهی و نیک‌اختری پسر اوست
 که این کار گردد بمایر دراز
 بخورد و برآسود⁵ و آمد دوان
 بپیش‌اندرون اردوان و⁷ وزیر
 نپردخت از تاختن یک زمان
 بروبر ز دشمن نیاید⁸ گزند
 بدید از بلندی یکی آبگیر¹⁰
 که اکنون که با رنج گشتیم¹¹ جفت
 که شد باره و مرد بی تار و پود
 ازان پس بر¹³ آسودگی بگذریم
 بزردی دو رخساره چون آفتاب
 دو مرد جوان دید بر آبگیر
 عنان و¹⁵ رکیبت¹⁶ بیاید بسود
 کنون آب خوردن نیارد بها
 تن خویش را داد بیاید درود
 بگلنار گفت این سخن یاد گیر
 بگردن برآورد رخشان سنان¹⁹
 همی تاخت با رنج²¹ و²² تیره روان
 فلک را به پیمود²³ گیتی فروز
 بسی مردم آمد²⁵ بنزدیک اوی

بدستور گفت آن زمان اردوان
 چنین داد پاسخ که آن فر اوست
 گر این¹ غرم دریابد² اورا متاز³
 فرود آمد آنجایگه⁴ اردوان
 همی تاختند از پس⁶ اردشیر
 جوان با کنیزی⁹ چو باد دمان
 کرا یار باشد سپهر بلند
 ازان تاختن رنجه شد⁹ اردشیر
 جوانمرد پویان بگلنار گفت
 بیاید بدین چشمه آمد فرود
 بماشیم بر آب و¹² چیزی خوریم
 چو هر دو رسیدند نزدیک آب
 همی خواست کاید¹⁴ فرود اردشیر
 جوانان باواز گفتند زود
 که رستی ز کام و دم ازدها
 نیاید که آیی بخوردن فرود
 چو از پندگوی آن¹⁷ شنید اردشیر
 رکیبتش¹⁸ گران شد سبک شد عنان
 پس اندر چو باد دمان²⁰ اردوان
 بدانگه که بگذشت نیمی ز روز
 یکی شارستان²⁴ دید با رنگ و بوی

پی - K, VI⁶ بیاسود - VI⁵ از جایگه - K⁴ نیاز - VI³ ماند - K² از - K¹
 7 Л - оп. 8 K - شمشیر نیاید - K⁸ 9 K, I, IV - گشت 10 VI - вместо бб. 285-288 глаго-
 графия: А 285 - В 288. 11 VI - گشتیم با رنج - VI¹¹ 12 VI - و بر آب - VI¹² 13 VI - با - VI¹³ 14 K, I, IV,
 VI - آمد - VI¹⁵ 15 K - оп. 16 K - رکابت - I, IV 17 VI - چو پند جوانان - VI¹⁷ 18 K, IV -
 همواره - IV هموار و - I²² درد - VI²¹ روان - K²⁰ گرز گران - K¹⁹ رکابتش
 مردمانی - Л²⁵ الی مدینة - B نارسى - Л²⁴ بفرمود

که کی برگذشت آن دلاور سوار²
 که ای شاه نیک اختر و پاک‌رای
 بگسسترد شب چادر لاژورد
 پر از گرد و بی‌آب³ گشته دهن
 که چون او⁵ ندیدم پایوان⁶ نگار
 کز⁹ ایدر مگر باز گردی بجای
 که اکنون دگر گونه شد داوری
 ازین تاختن باد ماند¹⁴ بدست
 بنامه بگوی این سخن در بدر
 نماید که او دوشد¹⁶ از غرم شیر¹⁷
 بدانست کآواز او شد کهن¹⁹
 همی داد نیک‌کی دهش را درود

چنین گفت با موبدان نامدار¹
 چنین داد پاسخ بدو رهنمای
 بدانگه که خورشید برگشت زرد
 بدین شهر بگذشت پویان دو تن
 یکی غرم بود از پس⁴ یک سوار
 چنین گفت با اردوان⁷ کدخدای⁸
 سپه¹⁰ سازی و ساز¹¹ جنگ آوری
 که¹² بختش پس پشت او برنشست¹³
 یکی نامه بنویس نزد پسر
 نشانی¹⁵ مگر یابد از اردشیر
 چو بشنید ز اردوان این سخن¹⁸
 بدان شارستان اندرآمد فرود

305

310

۹

بفرمود تا باز گردد سپاه
 چو شب تیره گشت اندرآمد بری
 که کزی بیاغ²⁰ اندرآورد بر²¹
 کزان سان نجست از کمان ایچ²² تیر
 مگوی این سخن بنا کسی در²³ جهان²⁴

چو شب روز شد بامداد پگاه
 پیامد دو رخساره هم‌رنگ نی
 یکی نامه بنوشست نزد پسر
 چنان شد ز بالین ما اردشیر
 سوی پارس آمد بجویش نهان

315

پی - K⁴ پر خای - VI³ این دو تن پوی پوی - VI² نامجوی - VI¹
 فقال له الوزير - B⁸ بس نامور - VI⁷ بر ایوان - K, I, IV, VI⁶ کزان سان - VI⁵
 الرأى أن تثنى عنانك فتستعد لقتال أردشير - B باز - II¹¹ پنه - K¹⁰ که - IV⁹
 K¹⁵ باشد - I, IV¹⁴ کنون در پی او نشست - VI درنشست - K, I, IV¹³ چو - VI¹²
 کورا سرآمد زمان - IV¹⁹ این سخن اردوان - IV¹⁸ VI¹⁷ - B. on. اندیشد - K¹⁶ زمانی
 I, IV²³ که نهجد ازان گونه بر هیچ - I هیچ - K, VI²² سر - I, IV, VI²¹ بتاج - VI²⁰
 از مهبان - K²⁴ کسی اندر

ابا آلت و لشکر و رای پای
 جهان دیده با داد^۳ و^۴ فرمان روا
 چو آگه شد^۵ از پیش بهمن برفت
 ابا لشکر و کوس و با دار و گیر
 ز باره^۸ درآمد چنان چون سزید
 ز ساسانیان بیشتر^{۱۰} کرد یاد
 بزود آمدن^{۱۱} ارج بشناختش^{۱۲}
 دلش گشت زان پیر پیر^{۱۴} بیم^{۱۵} و پای
 که با او سپاه^{۱۸} جهانگیر بود
 بدادست^{۲۰} اندیشه^{۱۹} اردشیر
 چنین گفت کز کردگار بلند
 اگر دل ندارد سوی شاه^{۲۴} پای^{۲۵}
 که آورد لشکر بدین آبگیر
 که از پیرزن گشت مرد جوان^{۲۹}
 شکیبادل و رازداننده دان^{۳۲}
 یکی دیگر اندیشه افگند بن
 بران نامدارانش سر داشتی

یکی نامور بود نامش سبک^۱
 که در^۲ شهر جهرم بد او پادشاه
 مر اورا خجسته پسر بود هفت
 ز جهرم بیامد^۶ سوی اردشیر
 چو چشمش بروی^۷ سپهبد رسید
 بیامد دمان پای او بوس^۹ داد
 فراوان جهانجوی بناختش
 پر اندیشه شد نامجوی^{۱۳} از سبک
 ۳۶۵
 بره اندرون^{۱۶} نیز^{۱۷} آزیب بود
 جهان دیده بیدار دل بود^{۱۹} پیر
 بیامد بیاورد^{۲۱} استا و زند
 نژندست^{۲۲} پرمایه^{۲۳} جان سبک
 چو آگاهی آمد ز شاه اردشیر
 ۳۷۰
 چنان سیر سر^{۲۶} گشتم^{۲۷} از اردوان^{۲۸}
 مرا^{۳۰} نیک پی^{۳۱} مهر بان بنده دان^{۳۲}
 چو بشنید زو اردشیر این سخن
 مر اورا بجای پدر داشتی

۱ K, I, IV, VI, T- سبک- B- سبک- ۲ K, I, IV- بر- VI- ۳ K, IV- ورا
 ۴ VI- و op. ۵ K- بد ۶ I, IV, VI- [VI- خرم] جهرم ۷ IV- بسوی
 ۸ K, I, IV- اسپ- VI- آب ۹ K, VI- بوسه ۱۰ K, IV, VI- همی- ۱۱ K-
 ۱۲ K, IV- زود پناختش- VI- ۱۳ K- نامدار ۱۴ IV- با- ۱۵ K, I, IV, VI- ترس
 ۱۶ K- و- ۱۷ I, IV, VI- سپاهی ۱۸ I, IV, VI- اندر از پیر- ۱۹ K- ۲۰ IV-
 ۲۱ IV- و پنهان- ۲۲ K, I, IV, VI- بیاورد و پنهان- ۲۳ K, I, IV-
 ۲۴ K, I, IV- [IV- و op.] و [I- و op.] در [نی- IV] دلم رنگ [زنگ- K] و
 ۲۵ I- چمنست و [IV- و op.] ۲۶ VI- بر- ۲۷ K, I, IV- [I- سر]- ۲۸ I-
 ۲۹ I- کارزار ۳۰ K- من ای- ۳۱ VI- تن- ۳۲ K- دده ام-

سوی آذر¹ رام² خـ...ژاد³ شد
 که باشدش بر نیکوی رهنمای
 درخت بزرگی بر داردش⁵
 عرض پیش او رفت با کدخدای
 ز دادار نیکی دهش یاد کرد
 سوی بهمن اردوان شد بچنگ
 برفتند گردان پرخاشخیر
 همه نیزه و تیغ هندی بکف
 چو جوی⁸ روان خون همی⁹ ریختند
 هوا پر ز گرد و زمین پر ز مرد¹⁰
 سپاه سبای اندر آمد بچنگ
 بیامد ز قلب سپاه اردشیر
 که با زور و دل بود و با فر و برز¹⁸
 تنش خسته¹⁴ تیر و تیره روان
 ابا ناله بوق و باران تیر
 که بهمن بدو داشت آواز¹⁶ و فخر
 ز هر سو به پیوست بی مر سپاه
 کجا بهمن¹⁸ آگنده بود آن برنج
 بنیرو شد از پارس¹⁹ لشکر براند

375 دل شاه ز اندیشه آزاد شد
 نیایش بسی⁴ کرد پیش خدای
 بهر کار پیروزگر داردش
 وز انجایگه شد بپرده سرای
 سپهر را درم داد و آباد کرد
 چو شد لشکرش⁶ چون دلاور پلنگ
 چو گشتند نزدیک یا یکدگر⁷
 سپاه از دو رویه کشیدند صف
 چو شیران جنگی برآویختند
 بدین گونه تا گشت خورشید زرد
 چو شد چادر چرخ¹¹ پیروزه رنگ
 385 برآمد یکی باد و گردی¹² چو قیمر
 بیفگند زیشان فراوان بگزر
 گریزان بشد بهمن اردوان
 پس اندر همی تاخت¹⁵ شاه اردشیر
 390 برین هم نشان تا بشهر صطخر
 ز گیتی چو برخاست آواز شاه
 مر اورا فراوان نمودند¹⁷ گنج
 درمهای آگنده را برفشاند

۱۲

دلش گشت پر بیم²⁰ و تیره روان²¹
 همی گفت با من خداوند پند

چو آگاهی آمد سوی اردوان
 چنین گفت کین راز چرخ بلند 395

همی - K, I, IV, VI-⁴ ز دیدار آن شیردل شاد - VI-³ آرام - K, IV-² و I-¹ دوب.
 ز تنها همی - IV-⁹ رود - VI- آب - K-⁸ یک با دگر - I, IV-⁷ لشکر - K-⁶ VI-⁵ 6. оп.
 که - VI-¹⁸ بیپیشش فراوان ببردند - VI-¹⁷ نپرو - VI-¹⁶ رفت - VI-¹⁵ خسته از - VI-
 ضاقت علیه الأرض - B-²¹ درد - K, VI-²⁰ و JI, VI-¹⁹ دوب. و I-¹⁹ بایک ب

- هران¹ بد² کز اندیشه بیرون بود³
گمانی نبردم که از اردشیر
در گنج بگشاد و روزی بداد
ز گیل⁵ و ز دیلم پیامد سپاه
وزان روی لشکر بیآورد شاه
400 ز بس ناله بوق⁷ با کژنای
میان دو لشکر دو پرتاب ماند
خروشان سپاه و درفشان درفش
چهل روز زین سان همی جنگ بود
405 ز هرگونه بی تنگ شد خوردنی
ز بس¹⁴ کشته شد روی هامون چو کوه
سرانجام ابری برآمد سپاه
یکی باد برخاست از انجمن²⁰
بتوفید²² کوه و بلرزید²³ دشت
410 بترسید زان²⁵ لشکر اردوان
که این کار²⁷ بر اردوان ایزدبست
بروزی کجا سخت شد کارزار
پیامد ز قلب سپاه اردشیر
گرفتار شد در میان اردوان³⁰
415 بدست یکی مرد خرد نام

VI-⁶ کرد VI-⁵ ز کاهش K-⁴ شود VI-³ کسی VI-² به IV-² همان K, IV-¹
K, I, IV, VI-⁹ b. стоит после б. 402. جرنگیدن K, I, IV, VI-⁸ کوس K, VI-⁷ بستند
VI-¹² (метр нарушен). شد VI-¹¹ از I, IV-¹¹ دل و K-¹¹ خواب K, I, IV, VI-¹⁰
VI-¹⁷ سپهر VI-¹⁶ شده K, I, IV, VI-¹⁵ بد K-¹⁴ I-¹³ b. оп. بچنگ آوران بر
VI-²¹ بس هول کن VI-²⁰ با بومهن I, IV-²⁰ بزم را VI-¹⁹ و K, I, IV, VI-¹⁸ оп.
I, IV, VI-²³ کادت منها الجبال تمور موراً B-²² بتوفید K-²² ل بتوفید
I-²⁷ وزان پس شدند یکدل و یکزبان VI-²⁶ پس VI-²⁵ خروشی I-²⁴ بتوفید
K-³¹ اردوان در میان I, IV-³⁰ کجا خاک I, IV-²⁹ بخردان خواستند K, I, IV, VI-²⁸
دپش VI-⁶ و доб.

ز دور اردوانرا بدیدد اردشیر
 تنش خسته⁴ تیر و تیره روان⁵
 که رو⁶ دشمن پادشارا⁷ بگیر
 دل بدسگالان پر از بیم کن
 شد آن نامدار از⁹ جهان ناپدید
 چه با اردوان و چه با اردشیر
 سپارد هم آخر¹¹ بخاک نژند
 برو¹² تخمه آرشوی خوار شد
 بزدان فرستاد شاه بلند
 بدام بلا درنیاید و بختند
 سزد گر کنی زمین سخن¹⁴ داستان
 پر از آلت و¹⁵ لشکر و سیم و زر
 بیخشید زان پس¹⁶ همه بر سپاه
 تن اردوانرا ز خون کرد پاک
 بر آیین شاهان یکی دخمه کرد
 ز کافور کرد افسری بر سرش
 ز لشکر هران کس که شد سوی ری²¹
 چنین گفت کای شاه دانش پذیر
 که با فر و برزست و با تاج و گاه
 کجا اردوان گردد کرد آن²⁴ برنج
 هم اندر زمان دختر او²⁶ بخواست

بپیش جهانجوی¹ بردش اسپر
 فرود آمد از باره² شاه اردوان³
 بدژخیم فرمود شاه اردشیر
 بخنجر میانش بدو نیم کن
 پیامد دژآگاه⁸ و فرمان گزید
 چنین است کردار این چرخ پیر
 اگر تا¹⁰ ستاره برآرد بلند
 دو فرزند او هم گرفتار شد
 مر آن هر دورا پای کرده بپند
 دو بد مهر¹³ از رزم بگریختند
 برفتند گریان بهندوستان
 همه رزمگه پر ستام و کمر
 بفرمود تا گرد کردند شاه
 برفت از میان بزرگان سبک
 خروشان بشستش ز خاک¹⁷ نبرد
 بدیدما بپوشید خسته برش
 به¹⁸ پیمود آن¹⁹ خاک کخش²⁰ پی
 وزان پس پیامد بر²² اردشیر
 تو فرمان بر و دختر او بخواه
 بدست آیدت افسر²³ و تاج و گنج
 ازو پند بشنید و گفتا رواست²⁵

420

425

430

435

خسته از—VI⁴ تیره روان—VI³ اسپ—K, I, IV, VI² جهانگیر—VI¹ جهاندار—K¹
 با—JI¹⁰ از—JI⁹ بدرگاه—JI⁸ شاه خود را—K⁷ شو—IV⁶ زخم کمان—VI⁵
 مهتر—JI, I, IV, VI¹³ بدو—VI¹² از—K, I, IV¹² مر او—I, IV, VI¹¹ همورا—K¹¹ با—I
 ببردش ز جای—VI¹⁷ پس آن—VI¹⁶ و—K, I, VI¹⁵ یکی—K, I, IV, VI¹⁴
 سوی—VI²³ کس—K, I, IV¹⁹ کس—K²⁰ جایش—IV²⁰ گاهش—VI²¹ 6. on. VI²¹ سوی—K²²
 دخت او—VI²⁶ گفتار خواست—K²⁵ کردش—VI²⁴ گوهر

توانگر سپهبد توانگر سپاه
برآسوده⁴ از رزم⁵ وز گفت و گوی⁶
بدو اندرون چشمه و دشت⁷ و راغ
همی خواندش خورده⁸ اردشیر
فراوان ازو¹⁰ رود بگشاد و جوی
بدو تازه شد مهر و جشن سده¹¹
برآورده شد جایگاه¹³ فراخ
همی خواندش مرزبان¹⁴ شهرگور¹⁵
چو آباد کردش کس¹⁶ اندر نشاخت
همی کوه بایست پیشش برید
وزان کوه برید صد جوید بار
شد آن شارسستان پر سرای و ستور

بایوان¹ او بد همی یک² دو ماه
سوی پارسی آمد ز ری نامجوی³
یکی شارسستان کرد پر کاخ و باغ
که اکنون گرانمایه دهقان پیر
یکی چشمه بد⁹ بی کران اندروی
برآورد زان چشمه آتشکده
بگرد اندرش باغ و میدان¹² و کاخ
چو شد شاه با دانش و فر و زور
بگرد اندرش روستلها بساخت
بجایی یکی ژرف دریا بدید
بمردند میتین¹⁷ و مردان کار
همی راند از کوه¹⁸ تا شهرگور

440

445

۱۳

بشد ساخته تا کند رزم کرد¹⁹
که ریزد²⁰ بران بوم و بر²¹ خون دزد²²
پذیره شدش کرد بی مر بچنگ
ابا کرد کشور همه یار گشت
فزونتر ز گردان او یک به سی²⁵
سپاه جهاندار²⁸ بگریختند

سپاهی ز اصطخر بی مر ببرد
بنیکی ز یزدان همی جست مزد
چو شاه اردشیر اندر آمد بتنگ
یکی کار بد خوار²³ دشوار گشت
یکی لشکری کرد²⁴ بد پارسی
یکی²⁶ روز تا شب برآویختند²⁷

450

1 K, IV, VI- 2 K, IV, VI- 3 K- 4 K, IV, VI- 5 I, IV- 6 K- 7 K- 8 L- 9 IV-
ایوان (нет рифмы, метр. нарушен). 10 K- 11 VI- 12 IV, VI- 13 I, IV, VI- 14 I- 15 K- 16 442-444 оп. 17 L, I- 18 VI- 19 K, VI- 20 K- 21 VI- 22 I, IV- 23 K, IV, VI- 24 L- 25 L- 26 K- 27 K, I, IV- 28 I, IV-
ازان 10 K- 11 VI- 12 IV, VI- 13 I, IV, VI- 14 I- 15 K- 16 442-444 оп. 17 L, I- 18 VI- 19 K, VI- 20 K- 21 VI- 22 I, IV- 23 K, IV, VI- 24 L- 25 L- 26 K- 27 K, I, IV- 28 I, IV-

شد آوردگه را همه² جای تنگ³
 نمد نامداری بیدان رزمگاه
 زبانها شد از تشنگی جای جای
 که بنشانند آن جنگ و جوش و جلب⁵
 پیامد جهاندار با آن⁷ گروه
 همان اندکی مرد⁸ برنا و پیر⁹
 بران میشی و بز¹⁰ پاسیمانان بدید
 دهانش¹¹ پر از خاک آوردگاه
 همانگه¹² ببردند با آب¹⁴ ماست
 شب تیره خفتان¹⁸ بسرد¹⁹ کشید
 بمالین نهاد آن کیی مغفرش
 سر شاه ایران برآمد ز خواب
 که پدرام²⁰ باد از تو²¹ روز و شبان
 که نه درخور خوابگاه²² تو بود²³
 کز ایدر کجا یابم²⁴ آرامگاه
 نیابی مگر باشدت رهنمای
 چو رفتی پدید آید آرامگاه
 بده²⁶ در یکی نامبردار²⁷ مه²⁸
 ببرد از رمه راهبر²⁹ چند پیر

ز بس کشته و خسته بر دشت¹ جنگ
 جز از⁴ شاه با خوارمایه سپناه
 ز خورشید تابان وز گرد و خاک
 همانگه درفشوی برآورد شب
 یکی آتشی دید⁶ بر سوی کوه
 سوی آتشی آورد روی اردشیر
 چو تنگ اندرآمد شیمانان بدید
 فرود آمد از باره شاه و سپناه
 ازیشان سبک اردشیر آب خواست
 بماسود¹⁵ و¹⁶ لختی چرید¹⁷ آنچه دید
 ز خفتان شایسته بد بسترش
 سپیده چو برزد ز دریای آب
 پیامد بمالین او سرشیمان
 چه آمد که این جای راه تو بود
 پیرسید زان سرشیمان راه شاه
 چنین داد پاسخ که آباد جای
 از ایدر کنون²⁵ چار فرسنگ راه
 وزان روی پیوسته شده بده
 چو بشنید زان سرشیمان اردشیر

455

460

465

470

بجز VI-چو آن I, IV-⁴ VI-6. on.³ شهنشاه کرده بد-IV همی-K² در روز-IV¹
 این IV-⁷ بود VI-⁶ فاتخذ اللیل جملا و انهمم- B I, IV-6. on.; شور و شغب VI-⁵
 زبانشان K-¹¹ نر-IV میش پر-I¹⁰ VI-6. on.⁹ ابا آنکه بودند-IV⁸ و با او VI-
 به پیشی آوردند-IV¹³ یگانه-K, I¹² و قد زال منه العطش- B دهانشان- I, IV, VI-
 در- I, IV-¹⁹ چادر-IV¹⁸ بخورد- VI¹⁷ و- LI, IV-¹⁶ برآسود- IV, VI-¹⁵ همراه- VI-¹⁴
 باشد- IV²⁴ K, I, IV-6. on.²³ جا و گاه- LI²² بادات- IV²¹ پدرو- VI²⁰ ز سر پر- VI-
 CM. ازان ده سبک پیشی او رفت- LI²⁷ بهر ده- VI²⁶ ز هر ده- IV²⁵ چنین- IV²⁵
 شاه را- VI²⁹ K-6. стоит после 6. 473.²⁸ 6. 474.

سپه‌بید ز کوه اندرآمد بده
سواران فرستاد² برنا و پیر 475
سپه‌را چو آگاهی آمد ز شاه
بگردان فرستاد کارآگه‌هان
برفتند پویان⁵ و باز آمدند
که ایشان همه نامجویند⁶ و شاد
بر آزند کاندر صطخر اردشیر 480
چو بشنید شاه این سخن شاد شد⁸
گزین کرد ازان لشکر نامدار
کماندار با تیر و ترکش هزار

۱۴

کسی را که نابردنی¹⁰ بد بماند
جهاندار با کرد نزدیک شد
یکایک دل لشکر آشفته دید¹⁴
عنان باره تیزتگ را¹⁶ سپرد
گیارا¹⁸ ز خون²⁰ بر سر افسر²¹ نهاد
ز انبوه کشته زمین گست شد²³
سترگی و نابخردی خوار شد
چو خورشید شد زرد لشکر براند
چو شب نیم¹¹ بگذشت و¹² تاریک شد
همه دشت زیشان پر از خفته دید¹³
چو آمد سپه‌بید بمالین¹⁵ کرد
برآهخت¹⁷ شمشیر و¹⁸ اندر نهاد
همه دشت زیشان سر و دست شد²²
بی اندازه زیشان گرفتار شد 490

که تا— K, I, IV, VI—⁴ VI—66. 474, 475 оп. ² K—برفتند ³ I, IV—66. 473, 474 оп. ¹ گشت— K, I, IV, VI—⁸ و زو تخت هم گشت سپر— VI—⁷ کامجویند— VI—⁶ جویان— VI—⁵ یک— I—¹¹ بودندی— T—¹⁰ و انتخاب من اصحابه ثلاثین ألف فارسی— B—ده— T—سه— I—⁹ (метр нарушен); بدید— I—¹³ تیره و سپاه و— K—; оп. و— VI, VI—¹² نیمه— IV, VI— نیمه
برآویخت— VI—¹⁷ گامزن را— VI—¹⁶ چنین تا بیامد بنزدیک— VI—¹⁵ بود— VI—¹⁴ بود— VI—⁹ گشت— K, I, IV—²² تاج بر سر— VI—²¹ ز باران خون— K—²⁰ گوانرا— VI—¹⁹ و— VI—¹⁸ ز روی زمین کشت بر گست— K, I— بروی زمین کشته بر کشت شد— VI—²³ پر از کشته بود— VI—
سر پخت گردان همه گشته بود— VI— گشت

نبودی بخورد¹ اندرون پیش و کم
 ازان پنبه شان بود ننگ⁴ و نبرد
 شده⁷ پنبه شان ریسمان طراز
 یکی مرد بد نام او هفتواد
 ازیراک اورا¹² پسر بود هفت
 که نشمردی او دخترانرا¹⁴ بکس
 نشستند بپا دوک در پیش کوه
 بگاه خورش دوک بگذاشتند
 یکی سیب افکنده باد¹⁵ از درخت
 ز من¹⁷ بشنو این داستان¹⁸ شگفت
 یکی در میان کرم آکنده دید
 بدان²⁰ دوکدان نرم بگذاشتش
 بنام خداوند بی یار و جفت
 برشتن²⁴ نمایم شمارا نهیب
 گشاده رخ²⁵ و سپم دندان شدند
 شمارش²⁷ همی²⁸ بر زمین بر نوشت
 بمادر نمود آن کجا رشته بود
 که بر خوردی از مادر ای³⁰ خوب چهر
 دو چندانک هر بار بردی ببرد
 برشتن نهاده دل و گوش³¹ و تن

بر آمیختندی خورشها بهم
 نرفتی² سخن گفتن از خواب³ و خورد
 شدندی شبانگه⁵ سوی خانه⁶ باز
 بدان⁸ شهر بی چیز و⁹ خرم نهاد¹⁰
 برین گونه بر¹¹ نام او از چه رفت
 گرامی یکی دخترش بود و¹³ پس
 چنان بد که روزی همه همگروه
 بر آمیختند آن کجا داشتند
 چنان بد که این دختر نیک بخت
 بره بر¹⁶ بدید و سبک برگرفت
 چو آن¹⁹ خوب رخ میوه اندرگزید
 بانگشت زان سیب برداشتش
 چو برداشت زان²¹ دوکدان پنبه²² گفت
 من امروز بر²³ اختر کرم سیب
 همه دختران شاد و خندان شدند
 دو چندان که رشتی بروزی²⁶ برشت
 وزانجا بنیامد بکردار دود
 برو آفرین کرد مادر²⁹ بمهر
 بشمگیر چون ریسمان بر شمرد
 چو آمد بدان چاره جوی انجمن

510

515

520

525

(P) شدند شبنکه - I⁵ ننگ بود - I⁴ آب - VI³ بوقت - K² بدوک - IV¹
 I¹⁰ - و K, IV⁹ دران - VI⁸ شدی - VI⁷ شدندی سوی خانه⁶ خویش - IV⁶
 مهترانرا - I, IV¹⁴ و I¹³ ازان رفت کورا - I¹² آن - K¹¹ چونها نهاد - VI¹⁰ چونان نهاد
 فسقطت من بعض الأشجار التي كانت هناك في حجرها تفاحة - B¹⁵ بره چون - VI¹⁶ دید - VI¹⁵
 آن - K, VI²¹ دران - VI²⁰ چنان - I, IV¹⁹ تا تمامی - K, VI¹⁸ کنون - K, I, IV, VI¹⁷
 می رشت روزی - K²⁶ لب - IV²⁵ پرستش - IV²⁴ ازین - I, VI²³ کرم در حال - VI²²
 جان - K, VI³¹ ای دختر - VI³⁰ دختر - VI²⁹ همه - VI²⁸ شماری - IV²⁷

که ای ماهرویان و نیک اختران
 بریسم¹ که نیزم نیاید² نیاز
 بکار آمدی گر بدی پیش ازین
 دل مام او شد چو خرم بهشت
 پیری روی دختر بران کرم داد
 برشته می⁶ دختر پرفسون
 بگفتند با دختر پرهنر
 گرفتستی ای⁹ پاک تن خواهری
 ازان سیمب و آن کرمک اندر¹² نهفت
 زن و شوی را¹³ روشنایی فیزود
 ز کاری نکردی¹⁴ بدل نیز یاد
 فروزنده تر گشت هر روز کار¹⁵
 برو نو شدی روزگار کهن
 بخوردنش¹⁶ نیکو همی داشتند
 سر و پشت اورنگ نیکو¹⁷ گرفت
 چو مشک سیمب گشت پیراهنش
 بر و پشت او¹⁹ از کران تا کران
 بدواندرون ساخته²⁰ جایگاه
 نگفتی²¹ سخن کس²² بپیداد²³ و داد
 توانگر شد آن²⁵ هفت فرزند نیز
 سرافراز²⁶ با لشکر و رنگ و بوی²⁷

چنین گفت با نامور دختران
 من از اختر کرم چندان طراز
 برشت آنجا برده⁸ بد پیش ازین
 سوی خانه برد آن⁵ طرازی که رشت
 همی لختکی سیمب هر بامداد
 ازان پنجه هر چند کردی فزون
 چنان بد که یک روز مام و پدر
 که چندین⁷ بریسی⁸ مگر با پیری
 سیمب سیمت¹⁰ پیش¹¹ مادر بگفت
 همان کرم فرخ بدیشان نمود
 بفالی گرفت آن سخن هفتواد
 چنین تا برآمد برین روزگار
 مگر ز اختر کرم گفستی سخن
 مر این کرم را خوار نگذاشتند
 تن آور شد آن کرم و نیرو گرفت
 همی تنگ شد دوکدان بر¹⁸ تنش
 بمشک اندرون پیکر زعفران
 یکی پاک صندوق کردش سیاه
 چنان شد که در شهر بی هفتواد
 فراز آمدش ارج و آرم²⁴ و چیز
 یکی میر بد اندر آن شهر اوی

530

535

540

545

همه - K⁶ بردی - VI⁵ K-б. оп.⁴ رشته - J³ نباشد - IV² برشتم - I, K¹
 راز دختر بد - I¹¹ رخ - K, IV¹⁰ گرفتست این - K⁹ برشته - K, VI⁸ چندی - VI⁷
 538. б. стоит после б. K, I, IV, VI¹⁵ که کردی - I¹⁴ مرد را - IV¹³ کرم کاند - J¹²
 ساختش - VI²⁰ بهشت اندرو - VI¹⁹ از - K, I¹⁸ آهو - IV¹⁷ ز خوردنش - K¹⁶
 از - K²⁵ از زر و سیم - VI²⁴ آرزوها - K²⁴ بپند - I²³ جز - IV²² بگفتی - VI²¹
 آب روی - K, I, IV²⁷ و I, IV, VI²⁶-доб.

که دینار بستانند از بدنژاد¹
 پیامد ازان شهر دل با شکیب
 پیر از درد دل دیدگان پیر ز خون
 برو انجمن گشت برنا و پیر
 بکنداوران چپیز بسپار داد⁷
 همه نامداران شمشیرزن⁸
 برفتند و گشتند پیکارجوی⁹

بهانه همی ساخت بر هفتواد
 ازان آگهی مرد شد در² نهیب
 همان هفت³ فرزند پیش اندرون
 ز هر سو برانگیخت⁴ بانگ و⁵ نفیر
 هرانچنا⁶ که بایست دینار داد
 یکی لشکری شد بر او انجمن
 همه یکسره پیش فرزند اوی

550

۱۶

برفتند با نیزه و تیغ و تیر¹¹
 بچنگ اندرون¹² داد مردی بداد
 بسی گوهر و گنجش¹⁵ آمد بمشت
 ز شهر¹⁷ کجاران سوی کوه شد
 شد آن شهر¹⁸ با او همه همگروه
 هم آرامگه بود هم جای کین²⁰
 ز تخت اندرآمد میان حصار
 که پینا بدیده ندیدی سرش²⁴
 یکی حوض کردند بر²⁵ کوه²⁶ سنگ

ز شهر¹⁰ کجاران برآمد نفیر
 همی رفت پیش اندرون هفتواد
 همه شهر بگرفت و¹³ اورا¹⁴ بکشت
 بنزدیک او مردم¹⁶ انبوه شد
 یکی دژ بکرد از بر تیغ کوه
 نهاد اندران¹⁹ دژ دری آهنین
 یکی چشمه یی بود بر²¹ کوهسار
 یکی باره یی کرد²² گرد اندرش²³
 چو آن کرم را گشت صندوق تنگ

555

560

I—доб.: I نگفتی سخن خود پند و بداد—¹

بدی روز و شب او بپیداد شاد * که دینار بستانند از هفتواد
 K, I, IV—66. 553—⁷ کسی را—VI⁶ و—⁵ L⁵ در افگند—VI⁴ بود—VI³ با—VI²
 557 оп. K, I, IV—⁸

بسی نامدار انجمن شد بروی * بران هفت فرزند پیکارجوی
 K, I, IV, VI—б. оп. ⁹ آمد و—K, I, IV, VI¹² شهری—¹⁰ L¹⁰ شهر را—VI¹⁴
 K, I, IV—[IV سر—] K, IV—²¹ VI—б. оп. ²⁰ نهاده بران—IV
 در آن—VI²⁵ که بالاش را چشم پینا دید—VI²⁴ گردش اندر کشید—VI²³ کردند
 و K—доб. ²⁶

نهادند کرم اندرو نرم نرم
 برفستی دوان از بر⁴ هفتواد
 تن آگنده⁸ کرم آن⁹ بپرداختی¹⁰
 چو پیلی شد آن کرم با شاخ¹² و¹³ یال
 بر آواز آن کرم کرمان نهاد¹⁴
 پدر گشته جنگی سپهدار¹⁷ کرم
 برنجش¹⁸ بدی خوردن و شهید و شیر
 همان پرسش²⁰ کار بیداد و داد²¹
 هرانچیز کاید شهانرا بکار
 چنان چون شهانرا بپیراستند
 همه گشت آراسته کشورش²²
 همه روی کشور سپه گسترید
 همان گنج با²⁴ آلت کارزار
 چو رفتی سپاهش بر کرم تنگ²⁵
 چو آواز این داستان بشندی
 که گردش نیارست جنبید²⁷ باد
 یکی خویشتر را بیاراست سخت
 سر مرد بخورد ازو در خمار

چو ساروج¹ و سنگ² از هوا گشت گرم
 چنان بد³ که دارند هر بامداد
 گزیدی⁵ برنجش⁶ علف⁷ ساختی
 برآمد برین کاربرد¹¹ پنج¹¹ سال
 چو یک چند بگذشت بر هفتواد
 همان دخت خرم¹⁵ نگه دار¹⁶ کرم
 بیاراستندش وزیر و دبیر
 سپهبد بدی بر دژ¹⁹ هفتواد
 سپاهی و دستور و سالار بار
 همه هرچ بایستش آراستند
 بکشور پراگنده شد لشکرش
 ز دریای چین تا کرمان رسید
 پسر هفت با²³ تیغزن ده هزار
 هران پادشا کو کشیدی بچنگ
 شکسته شدی لشکری کامدی
 چنان شد دژ²⁶ نامور هفتواد
 همی گشت هر روز برترش بخت
 همی خواندندی ورا شهریار

565

570

575

580

بپردی - K⁵ در - I, IV⁴ شد - I, IV³ گج - VI² صاروج - K, I, IV, VI¹
 ل - J⁹ پراگنده - K, I, IV⁸ همی - VI⁷ گرنجش - I, IV⁶ لویدی و - IV لویدی - I, VI
 زور - VI¹² خمس سنین - B چند - J, I, VI¹¹ بنزدیک کرم اندر انداختی - VI¹⁰ کرمان
 و استفاض خبرها بین الناس فسمیت - B. op.; B - K, I, IV¹⁴ چو شیر زیان کرد آن کرم - IV¹³
 پدروار لرزنده - VI (нет рифмы); نگهدار - IV¹⁷ نگهبان - VI¹⁶ او بد - K¹⁵ تلك الناحية کرمان
 ب. op. - VI²¹ پرسش از - K, I²⁰ درش - K, I¹⁹ گرنجش - I, IV¹⁸ بر جان
 IV²⁶ کوه سنگ - VI²⁵ و هم - K, I, VI²⁴ و - IV²³ و - K, I, IV, VI⁶⁶ 571-573 op.
 گزیدی - VI²⁷ دژ

کجا نام او مهری نوش^۲ زاد
 وزان ماندن او بران^۴ آبگیر
 ز بهر خورشها برو بسته راه^۵
 ز هر سو بیاورد بی‌مر سپاه^۶
 بلشکر بسی بدره و تاج^۷ داد
 پراندیشه شد بر لب آبگیر
 چرا ساختیم^۹ رزم^{۱۰} بیگانها
 ز مهری فراوان سخنها براند
 که مارا چنین تنگ شد دستگاه
 نبد رنج^{۱۳} مهری مرا در شمار
 میناد چشمت بد^{۱۶} روزگار
 چرا جست باید بسختی جهان^{۱۸}
 همه بندگانیم و فرمان تراست
 می و جام^{۲۰} و رامشگران خواستند
 بخوردن نهادند سر یکسره
 همانگه پیامد یکی تیز تیر
 که تیر اندرو^{۲۳} غرقه شد یکسره
 ز نان داشتند آن زمان دست باز

بچه‌رم یکی مرد بد بدنژاد^۱
 چو آگه شد از رفتن^۳ اردشیر
 ز تنگی که بد اندر آن رزمگاه
 ز جهرم بیامد بایوان شاه
 همه گنج اورا بتاراج داد
 چو آگاهی آمد بشاه^۸ اردشیر
 همی‌گفت ناساخته خانها
 بزرگان لشکرشرا پیش خواند
 چه بینید گفت ای سران سپاه
 چشیدم^{۱۱} بسی تلخی^{۱۲} روزگار
 با آواز^{۱۴} گفتند کای^{۱۵} شهریار
 چو مهری بود دشمن اندر نهان^{۱۷}
 تو داری بزرگی^{۱۹} و گیهان تراست
 بفرمود تا خون بپاراستند
 بخوان بر نهادند چندی بره
 چو نانرا بخوردن گرفت اردشیر
 نشست اندران^{۲۱} پای^{۲۲} فربه بره
 بزرگان^{۲۴} فرزانه^{۲۵} رزمساز

620

625

630

۱ K, T — کی نژاد — ۲ Л — نوشک مهر — ۳ K — لشکر — ۴ K —
 ماندنش بر لب — IV, VI — ماندن او بر لب — I — ماندن بر لب
 ۵ VI — б. оп. ۶ VI —
 بزد کوس و پیل و بنه برگرفت * همان کشتن و غارت اندر گرفت
 جنگ — VI — ۱۰ خواستم — K — ۹ آگه شد از رفتن — VI — ۸ مهانرا همه بدر و تاراج — VI — ۷
 چشم — K — ۱۶ ای — I — ۱۵ بپاسخ — IV — ۱۴ هیچ — VI — ۱۳ تنگی از — K — ۱۲ کشیدم — K, I — ۱۱
 بزرگان — VI — ۱۹ داشت باید همی در نهان — VI — ۱۸ دشمنی در جهان — VI — ۱۷ تو بد
 چنان کاندرو — VI — که تا بر در آن — I — ۲۳ و I, VI — доб. ۲۲ اندرون — VI — ۲۱ رود — VI — ۲۰
 ۲۴ Л — доб. و ۲۵ K, I — و فرزانه

بدیدند نقششی بران تیز تیز
 ز غم هر کسی از جگر خون کشید
 نوشته بران تیز بر پهلوی
 چنین³ تیز تیز آمد از بام دژ
 گر انداختیمی بر⁴ اردشیر
 نباید که چون او یکی شهریار
 بران موبدان نامدار⁶ اردشیر
 ز دژ تا بر او دو⁹ فرسنگ بود
 همی هر کسی خواندند آفرین
 بخواند آنک بد زان بزرگان دبیر¹
 یکی از بره تیز بیرون کشید
 که ای شاه داننده گر بشنوی
 که از بغت کرمست آرام دژ
 بروبر گذر یافتی پرت تیز
 کند پست کرم⁵ اندرین روزگار
 نوشته همی خواند آن چوب⁷ تیز⁸
 دل مهتران زان سخن¹⁰ تنگ بود
 ز دادار بر فر شاه¹¹ زمین

۱۹

پیرانیدیشه بود آن شب از کرم شاه
 سپه برگرفت از لب آبگیر
 پس لشکر او پیامد سپاه
 بکشتند هر کس که بد نامدار
 خروشی آمد از پس که ای¹⁵ بخت کرم
 همی هر کسی گفت کاین¹⁸ شکفت
 پیامد گریزان و دل پر نهیب
 یکی شارسن دید²⁰ جای بزرگ
 چو تنگ اندر آمد یکی خانه دید
 چو بنشست خورشید بر جایگاه¹²
 سوی پارس آمد دمان اردشیر¹³
 ز هر سو گرفتند بر شاه راه
 همی تاختند از پس¹⁴ شهریار
 که رخشنده¹⁶ بادا سر از¹⁷ تخت کرم
 کزین هر کسی اندازه باید گرفت¹⁹
 همی تاخت اندر فراز و نشیب
 ازان سو برانند گردان²¹ چو گرگ²²
 بدر بر²³ دو برنای بیگانه دید

¹ K, I, IV, VI — б. стоит после б. 635. ² K, I, IV — بد ³ Л — چو این ⁴ K, I, IV, VI — 66. ⁵ K — سست بیخ ⁶ K, I, IV — شهریار ⁷ K — پرت ⁸ VI — 66. ⁹ VI — 66. ¹⁰ VI — 66. ¹¹ VI — 66. ¹² VI — 66. ¹³ VI — 66. ¹⁴ K, I, IV, VI — 639, 640. ¹⁵ VI — 66. ¹⁶ VI — 66. ¹⁷ VI — 66. ¹⁸ VI — 66. ¹⁹ VI — 66. ²⁰ VI — 66. ²¹ VI — 66. ²² VI — 66. ²³ VI — 66.

بپرسید زو این دو¹ پاکیزه‌رای
 که با گرد راهید و آشفته‌اید
 ازو² باز ماندیم بر³ خیره خیر
 وزان بی‌هنر لشکر بدنژاد
 پر از درد گشتند و تیره‌روان
 بران مهتران خواندند آفرین
 پسندیده خوانی بیاراستند⁸
 پرستش گرفتند هر دو جوان
 غم و شادمانی نماند دراز
 چه آورد زان تخت¹⁰ شاهی بسر
 کزو بُد دل شه‌ریاران¹² بدرد
 بکشت آنک بد در جهان شهریار¹⁵
 نماند و نیابند خرم بهشت
 به‌پیچد بفرجام این¹⁷ بدنژاد¹⁸
 چنان تازه شد چون گل اندر بهار
 بکرد آشکارا و بنمود¹⁹ راز
 یکی پند باید مرا دل‌پذیر
 که نام و نژادش²⁰ بگیتی مباد
 جوانانش بردند هر دو نماز
 هم‌پیشه ز تو دور دست²¹ بدی
 هم‌پیشه روان تو پاینده²² باد²³

بودند بر در زمانای بپای
 که بیگه چنین از کجا رفته‌اید
 بدو گفت زین سو گذشت اردشیر
 که بگریخت از کرم وز هفتواد
 بجستند⁴ از⁵ جای⁶ هر دو جوان
 فرود آوردندش از پشت زین
 یکی جای خرم بپیراستند⁷
 نشستند با شاه گردان⁹ بخوان
 باواز گفتند کای سرفراز
 نگه کن که ضحاک بیدادگر
 هم افراسیاب آن¹¹ بداندیش مرد
 سکندر که¹³ آمد برین¹⁴ روزگار
 بررفتند و زیشان بجز¹⁶ نام زشت
 نماند همین نیز بر هفتواد
 ز گفتار ایشان دل شهریار
 خوش آمدش گفتار آن دل‌نواز
 که فرزند ساسان منم اردشیر
 چه سازیم با کرم و با هفتواد
 سپهدار ایران چو بگشاد راز
 بگفتند هر دو که نوشه بدی
 تن و جان ما پیش تو بنده باد

655

660

665

670

به پیچید - K بیخشود - JI⁴ ماندم چنین - VI³ وزو - I, IV - K² کزو - شاه - K¹
 بپیراستند - K⁸ خرمش خانه پیراستند - VI بیمارستند - K⁷ جان - JI⁶ بر - JI, K⁵
 پادشاهان - K¹² آن - K¹¹ تخت - K, VI¹⁰ هر و - IV گردان ازان پس - K⁹
 - VI¹⁸ زین - JI, IV, VI¹⁷ جزاز - I, IV¹⁶ V-6. op.¹⁵ بدین - K, I, IV¹⁴ چو - K¹³
 نشانش - K²⁰ دلش بود پر درد و بگشاد - K, VI¹⁹ 669. cm. 6. که نام و نژادش بگیتی مباد
 تابنده - K²² بدیدار توشه - VI²¹ VI²³ - 6. op.

بگوئیم¹ تا چاره سازی نخواست
 بسنده² نهای گر³ نه⁴ پیچی ز داد
 بدواندرون کرم و گنج و گروه
 دژی بر سر کوه و راهی درشت
 جهان آفریننده⁵ دشمنست
 یکی دیو جنگیست⁶ ریزنده خون
 همه⁸ مهرجوینده⁹ و دلپذیر
 بد و نیک ایشان مرا با شماسست
 دل هوشمندش¹² بپیراستند¹³
 همیشه بنیکی ترا رهنمای
 همی رفت پیروز و¹⁴ دل پر ز داد
 جوانان برفتند با او بر¹⁶
 سرافراز تا خوره¹⁸ اردشیر
 بزرگان فرزانه¹⁹ رایزن
 پیامد سوی مهرک نوشزاد
 جهان کرد بر خویشتن تار و تنگ
 نهان گششت زو مهرک بی وفا
 همی بود تا او گرفتار شد
 باآتش درانداخت بی سر تنش
 بخنجر هماندر زمانش بکشت
 همه شهر ازو گششت پر²⁶ جست و جوی²⁷

سخنهای که پرسیدی از ما درست
 تو در جنگ با کرم و با هفتواد
 یکی جای دارند بر تیغ کوه
 بپیش اندرون شهر و دریا پشت
 همان کرم کیز مغز آهرمنست
 همی کرم خوانی بچرم اندرون
 سخنها چو بشنید ز⁷ اردشیر
 بدیشان چنین گفت کآری¹⁰ رواست
 جوانان¹¹ ورا پاسخ آراستند
 که ما بندگانیم پیشت بپای
 ز گفتار ایشان دلش گشت شاد
 چو برداشت زانجا¹⁶ جهاندار شاه
 همی رفت¹⁷ روشن دل و یادگیر
 چو بر شاه بر شد سپاه انجمن
 برآسود یک چند و روزی بداد
 چو مهرک بیمار است²⁰ رفتن²¹ بچنگ
 بچهرم چو نزدیک شد پادشا
 دل پادشا پر ز²² پیکار شد
 بشمشیر هندی بزد گردنش
 هرانکس کزان²³ تخمه²⁴ آمد بمشت
 مگر دختری کان نهان گششت زوی²⁵

675

680

685

690

آفرین را - K, I, VI⁵ نیامشی و - K⁴ نیابی - VI³ پسنده - IV² بکوشیم - K¹
 بدش جای گیرنده - VI⁹ یکی - K⁸ شاه - VI⁷ جنگی - VI⁶ جنگست - K, I⁶ بدل
 و - L¹⁴ (нет рифмы) بیمار استند - L¹³ هوشمندان - I¹² چو آتش - VI¹¹ آری - VI¹⁰
 نیارست - I²⁰ فرزانه - I, IV¹⁹ خره - L¹⁸ زاند - K¹⁷ 6. оп. - VI¹⁶ لشکر - K¹⁵
 که از - I, IV, VI²⁴ که زان - K²³ نیز - VI²² لشکر - VI²¹ پیامد ز - VI²¹
 گفت و گوی - VI²⁷ شد پر از - K, I, IV, VI²⁶ کو نهان کرد روی - VI²⁵ تخمش - VI²⁵

سپاهش همی کرد^۲ آهنگ کرم
 جهان دیده و کار کرده^۳ سوار
 بیاوردشان تا میان دو کوه
 خردمند سالار شاه اردشیر
 که ایدر همی باش روشن روان
 سواران بادانش و رهنمای
 نگهبان^۴ لشکر بروز و شبان
 چو اسفندیار آنک بودم دنیا
 شب آتش^۵ چو خورشید گیتی فروز^۶
 گذشت اختر و روز بازار کرم
 دلیران و شیران روز نبرد
 نگفتنی بیاد هوا راز اوی
 ز^۷ دیبا و دینار^۸ و هرگونه چیز
 دو صندوق پر^۹ سرب^{۱۰} و ارزیز کرد^{۱۱}
 که استاد بود او^{۱۲} بکاراندرون
 ز سالار آخر خری ده بخواست
 بپوشید^{۱۳} و بارش همه زر و سیم
 ز لشکر سوی دژ نهادند روی
 که بودند روزی ورا میزبان
 که هم دوست بودند و هم رایزن

وزانچایگه شد سوی جنگ کرم
 بیاورد لشکر ده و دو هزار
 پراگنده لشکر چو شد همگروه
 یکی مرد بد نام او شهرگیر
 چنین گفت پستی شاه با پهلوان
 شب و روز کرده طلایه بپای
 همان دیده بان دار^{۱۴} و هم^{۱۵} پاسبان
 من اکنون بسازم یکی کی میا
 اگر دیده بان دود بیند بروز
 بدانید^{۱۶} کامد بسر کار کرم
 گزین کرد زان مهتران هفت^{۱۷} مرد
 هر آنکس که بودی هم آواز اوی
 بسی گوهر از گنج بگزید نیز
 بچشم خرد چیز ناچیز کرد
 یکی دیگ رویین بیماراندرون
 چو از پردنی^{۱۸} جامهها^{۱۹} کرد راست
 چو خربندگان جامههای گلیم
 همی شد خلیپدهل و راهجوی
 همان روستایی دو مرد جوان
 ازان انجمن برد با خویشتن

695

700

705

710

دار ده - VI - ۵ بود - JI - ۴ کار دیده - K - ۳ کرده - K, I - ۲ همه - K, I, IV, VI - ۱
 فیذا أخبرك الديدبان بأنه شاهد - B آتش فروز - JI - ۸ آید - JI - ۷ نگهدار - K, I, IV - ۶
 چه - I - ۱۱ چو - K, IV - ۱۱ هشت - VI - ۱۰ بداندند - VI - ۹ بالنهار من القلعة دخانا وبالليل نارا
 و حمل قدرا كبيرة من الحديد - B ۱۵ قلع - VI - ۱۴ از - IV - ۱۳ دینار و دیبا - IV, VI - ۱۲
 و - JI, VI - ۱۹ کارها - VI - ۱۸ پردلی - JI - ۱۷ آن - VI - ۱۶ مع جملة من الرصاص والنحاس

بر رسم یکی مرد بازارگان²
 دژ و باره و شهر⁵ از دور⁶ دید⁷
 نپرداختندی کس⁸ از⁹ کارکرد
 که صندوق را چیست اندر نهفت
 که هرگونه‌یی چیزی دارم بیمار
 ز دینار و دیما¹¹ و دژ¹² و گهر
 برنج اندرون بی¹⁵ تن آسانیم¹⁶
 کنون آمدم شاد تا¹⁹ تخت²⁰ کرم
 که از بخت او²⁴ کار من گشت راست²⁵
 هم‌انگه در دژ گشادند باز
 بیاراست کار از در³⁰ نامدار³¹
 بمخشید چیزی که بد زو³² گزیر
 بگسترد و³³ برخاست چون بندگان
 بر آورد و³⁵ برداشت³⁶ جام نمید
 ز شیر و برنج آنچه بد³⁷ پرورش
 که نوبت بدش³⁸ جای مستی ندید³⁹
 که با من فراوان برنجست و شیر

هم‌رفت هم‌راه آن کاروان¹
 چو از راه نزدیکی³ دژ رسید⁴
 پرستنده⁴ کرم بد شست مرد
 نگه کرد یک تن باواز¹⁰ گفت
 چنین داد پاسخ بدو شهریار
 ز پییرایه و جامه و سیم و زر
 بیمارگان¹³ خراسانیم¹⁴
 بسی خواسته کردم¹⁷ از بخت¹⁸ کرم
 اگر بر²¹ پرستش فزایم²² رواست²³
 پرستنده²⁶ کرم بگشاد راز
 چو آن²⁷ بار او²⁸ راند²⁹ اندر حصار
 سر بار بگشاد زود اردشیر
 یکی سفره پیش پرستندگان
 ز صندوق بگشاد³⁴ بند و کلید
 هرانکس که زی کرم بردی خورش
 به‌پیمچید گردن ز جام نمید
 چو بشنید⁴⁰ بر پای جست⁴¹ اردشیر

715

720

725

730

¹ K, I, IV — 6. оп.; VI — 6. стоит после б. 715. ² K, I, IV, VI — آن نزدیک ³ K, I, IV — نبودند بر کوه و ⁴ K, I, IV — شدند ⁵ K, I, IV — نزدیک آن ⁶ VI — دیدم برزدند ⁷ K, I, IV — یک تن ⁸ K, I, IV — نپرداخته یکن ⁹ K, I, IV — آن دژ بدید — I دم برزدند ¹⁰ K — بازارگان ¹¹ K, I, IV — خز ¹² K, I, IV — دیما و دینار ¹³ K — خوردم ¹⁴ I, IV — تن پپرداختم ¹⁵ IV — بر ¹⁶ VI — آسان نیم ¹⁷ I, IV — چو بر ساختم ¹⁸ K, VI — رخت ¹⁹ K, I, IV, VI — با ²⁰ K, VI — بخت ²¹ IV — در ²² I — چو شه بر پرستنده ²³ VI — وی ²⁴ I — سزاست ²⁵ VI — 6. оп. ²⁶ K — آن شه ²⁷ K, VI — را ²⁸ K, IV — برد ²⁹ K, VI — چنان ³⁰ IV — چو او ³¹ K — و ³² K — بپرداخت ³³ I, IV — کزو بد ³⁴ K — کارزار ³⁵ K — ³⁶ I — جام ³⁷ K — آمدی ³⁸ VI — پپر کرد ³⁹ K — بکشرد ⁴⁰ K — پسترد ⁴¹ K — از بار ⁴² K — و ⁴³ K — ⁴⁴ K — مستی که کس را ندید ⁴⁵ K — پیوندش از ⁴⁶ K — آن دید ⁴⁷ K — برداشت شاه ⁴⁸ VI —

مر^۲ اورا بخوردن منم^۳ دلفروز
 مرا باشد از اخترش بهره‌یی
 چهارم چو خورشید گیتی‌فروز^۷
 سر طاق برتر ز ایوان^۹ و کاخ
 فزاید مرا نزد گرم آب‌روی
 بگفتند کورا^{۱۳} پرستش تو کن
 پرستنده بنشست با می‌چنگ^{۱۵}
 پرستندگان می‌پرستان شدند
 بیامد جهاندار با میزبان^{۱۸}
 برافروخت آتش بروز سپید
 ز ارزیز جوشان بدش پرورش
 بران‌سان^{۲۱} که از پیش^{۲۲} خوردی^{۲۳} برنج^{۲۴}
 بکنده درون گرم شد ناتوان
 که لرزان شد آن کنده و بوم اوی
 ابا گرز و شمشیر و گوپال^{۲۹} و تیر
 یکی زنده از تیغ^{۳۲} ایشان نجست^{۳۳}

بدستوری سرپرستان^۱ سه روز
 مگر من شوم در^۴ جهان شهره‌یی
 شما می‌گسارید با^۵ من^۶ سه روز
 برآید^۸ یکی کلبه سازم فراخ
 فروشندهام هم^{۱۰} خریدارجوی
 برآمد^{۱۱} همه کام او^{۱۲} زین سخن
 برآورد خربنده^{۱۴} هرگونه رنگ
 بخوردند می‌چند^{۱۶} و مستان شدند
 چو از جام می‌سست شدشان^{۱۷} زبان
 پی‌آورد ارزیز و رویین‌لوید^{۱۹}
 چو آن کرم را بود گاه خورش
 زبانش بدیدند هم‌رنگ^{۲۰} سنج
 فروریخت ارزیز مرد جوان
 تراکی^{۲۵} برآمد ز حلقوم^{۲۶} اوی
 بشد با جوانان چو باد^{۲۷} اردشیر
 پرستندگانرا که^{۳۰} بودند^{۳۱} مست

735

740

745

هم - IV 6 تا - K, I 5 از - VI 4 کنم - VI 3 من - VI 2 شه پرستان - VI 1

Л - вместо 66. 731-733 гаплография: A 731 - B 733; VI -

پس انگه بسازم همه کار خویش * بیمارایم آیین و بازار خویش
 من - K 12 برآید - K 11 من - K تو - Л 10 دیوار - I, IV - و - K 9 بر آیین - VI 8
 چیزی - K, I 17 چیزی - K, I, IV, VI 16 نای و چنگ - VI 15 جوینده - K, IV 14 اورا - K, VI 13
 نوید - VI 20 (нет рифмы); روی سپید - Л 19 مهتران - VI 18 شان شد - IV, VI
 که از بخت او بود هر کس - VI 23 بلش (?) - Л 22 بدانگه - K 21 بکام اندرون همچو
 IV - доб.: 24

دو چشمش چو بر اردشیر افتاد * دهانرا ز بهر خورش برگشاد
 پیردند - I, IV, VI بزد یک (?) - K 28 جوان - Л 27 خرطوم - VI 26 طراقی - K, I, IV, VI 25
 دست - K, I, IV 32 گانش همه بود - K 31 گان آنکه - VI 30 گوپال و شمشیر - K, VI 29
 I - обратный порядок мисра. 33 چنگ - VI

برانگیخت از¹ بام دژ² تیره دود
دوان دیده بان شد بر³ شهرگیر⁴
پیامد سبک پهلوان با⁶ سپاه
دلیری بسالار لشکر نمود
که پیروزگر گشت⁵ شاه اردشیر
بیاورد لشکر بنزدیک شاه

۲۱

750 چو آگاه شد زان سخن هفتواد
بیامد که دژ را کند خواستار
بکوشید چندی نیامدش سود
وزان روی لشکر بیامد چو کوه
چنین گفت زان باره شاه اردشیر
اگر¹⁵ گم شود از¹⁶ میان هفتواد
755 که من کرم را دادم ارزیر گرم
شنید آن همه²¹ لشکر آواز شاه
ازان دل گرفتند ایرانیان
سوی لشکر کرم برگشت باد
همان نیز شاهوی²⁴ عیار اوی
760 فرود آمد از باره شاه²⁵ اردشیر
دلش گشت پردرد و سر پر ز باد
بران باره بر⁷ شد دمان⁸ شهریار
که بر باره⁹ دژ⁹ پی¹⁰ شیر بود
بماندند با داغ و درد¹¹ آن گروه¹²
که نزدیک¹ جنگ آی ای¹³ شهرگیر¹⁴
نماید بچنگ تو جز رنج و¹⁷ باد
شد آن دولت و¹⁸ رفتن¹⁹ تیز²⁰ نرم
بسر بر نهادند ز آهن²² کلاه
بمستند با درد کین را میان²³
گرفتار شد در میان هفتواد
که مهتر پسر بود و سالار اوی
پیاده بید²⁶ پیش او شهرگیر

پیروز - VI 5 اردشیر - VI 4 سوی - K 3 ازان دژ برانگیخت او - VI 2 زان - K 1
در باره در بر - I 9 باره شد در زمان - K 8 جای بر - VI 7 با - K, VI 6 گشتست
بغزای - I, IV که ای پهلوان زاده - K 13 پر درد و داغ - VI 11 یکی - IV 10
- IV 15 شیرگیر - K, I, IV, VI 14 بفر از چنگ ای یل - VI چنگ [بفر از جنگ - I] ای یل
I, 19 و - I 18 دلش گشت پر درد و سر پر ز - I 17 زین - K, I, IV, VI 16 مگر
IV - 23 گردان - K 22 سخن - I 21 دولت تیزش امروز - VI 20 رفتن دولت - IV
همانگه یکی لشکری هفتواد * بیاراست و آمد بگردار باد
دو لشکر برابر رده برکشید * تو گفستی که خورشید شد ناپدید
برآمد یکی باد و گردی سپاه * که پوشیده شد روی خورشید و ماه
شد از - K 26 دژ دوان - K, I, IV, VI 25 سابور - B شاپور و - K 24

پادشاهی^۵ اردشیر

۱

بسر برنهاد آن^۱ دلفروز^۲ تاج
 پیراسته جایگاه نشسست^۳
 ز گشتاسپ نشناختی کس ورا
 چنین کرد^۴ بر تخت پیروزه^۵ یاد^۶
 جهان^۹ زنده از بخت^{۱۰} و رنج^{۱۱} منست
 بد آید بمردم ز کردار^{۱۳} بد
 ندارد دریغ از من این تیره خاک
 پسندیدن داد راه منست^{۱۴}
 ز سرهنگ و جنگی سواران من
 گرازبنده^{۱۵} گر^{۱۶} مردم نیکخوی
 ز بدخواه و ز مردم نیکخواه^{۱۷}
 که آباد بادا بدادت زمین

بمغداد بنشسست بر تخت عاج
 کمر بسته و گرز شاهان بدست
 شهنشاه خواندند زان پس ورا
 چو تاج بزرگی بسر برنهاد
 که اندر جهان داد^۷ گنج^۸ منست
 کس این گنج نتواند از من^{۱۲} ستد
 چو خشنود باشد جهاندار پاک
 جهان سر بسر در پناه منست
 نیاید که از کارداران من
 بخسپد کسی دل پر از آرزوی
 گشادست بر هر کس این بارگاه
 همه انجمن خواندند آفرین

5

10

گفت - VI - 4. VI - 6. op. نهاده بسر بر ز پیروزه - K, I, IV - 2. نهادش - VI - 1
 VI - گاه - IV - رنج - K - 8. داد - IV. و. LI, K - 7. پیروز و شاد - K, VI - 6. پیروز - LI - 5
 cm. 6. پسندیدن داد راه - IV - گنج - K - 11. تاج - VI - تخت - K - 10. همان - K, I - 9. روز بخت
 IV - 14. بر آید بمرد بد از کار بد - VI - 13. کسی گنج از من نیارد - VI - 12. تخت - VI - 8.;
 VI - 6. op. I - یا - I - 17. یا - I - 16. K, IV - گرازبنده - K. گر اینده - LI, IV - 15. VI - 6. op.

فرستاد بر هر سوی لشکری
سر کینه‌ورشان برآورد
که هر جا¹ که باشد ز دشمن سری
گر آیین شمشیر و گاه² آورد

۲

بدانگه که شاه اردوانرا بکشت
بدان فرّ و آورد⁴ شاه اردشیر
15 که بنوشته⁶ بی‌دادی اردوان
چنو⁸ کشته شد⁹ دخترش را بخواست
دو فرزند او شد بهندوستان
20 دو ایدر بزند¹¹ شاه‌اندرون
بهندوستان بود مهتر پسر
فرستاده‌بی جست با رای و هوش
چو از پادشاهی ندید ایچ بهر
بدو گفت رو پیشی خواهر بگوی
25 برادر دو داری¹⁴ بهندوستان
دو در بند و زندان شاه اردشیر¹⁶
تو از ما گسسته بدین گونه مهر
چو خواهی که بانوی ایران شوی
30 هلاهل چنین زهر هندی بگیر
فرستاده آمد بهنگام شام
ورا جان و دل بر برادر بسوخت

VI-⁵ اورنگ- VI-⁴ ز بیداد آورده- VI-³ جاه- IV-² K, IV-² کس- I, IV-¹ قاهر- VI-¹ K,
I, IV-⁶⁶, 16, 17. ⁸ I, یکی نامه نزدیک پیر و جوان- II-⁷ چو بفگند- VI-⁶ شاددل
پرهتر- K-¹² در بند و زندان- VI-¹¹ برنج و بلا- VI-¹⁰ بد- K-⁹ چو او- VI-⁴,
VI-¹⁶ بهر نیک و بد- VI-¹⁵ رفته- VI-¹⁴ بیگاه [بیگانه- VI] یک- I, IV, VI-¹³ K,
برین- IV-¹⁸ cm. 6. 20. دو دیده پر از آب و دل پر ز خون- VI-¹⁷ مانده اسپر- K-¹⁷ اندرون
با- I-²⁰ K, I-²⁰ یک‌یک- VI-¹⁹ یکپاره- I-¹⁹

بدان بُد که بردارد از کام¹ بهر²
 بنخچیر بر گور بگشاد تیر
 سپه‌مید ز نخچیرگه³ گشست باز
 دوان⁴ ماه‌چهره بشد نزد شاه
 پر از شکر و پست با آب سرد
 که بهمن مگر یابد از کام بهر⁵
 ز دستش بیفتاد⁶ و بشکست پست
 هم اندر زمان شد دلش بدو⁸ نیم
 پیران‌دیشه از گردش آسمان
 پرستنده آرد بر شه‌ریار
 گمانی همی خیره پنداشتند
 گمان بردن از راه¹¹ نیکی بمرد
 بیامد بر خسرو پاک‌رای
 که بدخواه را برنشانی¹² بگاه
 که بیهوده یازد بجان تو دست
 چه سازیم درمان خود کرده‌ها
 چو یازد بجان جهاندار دست¹⁴
 کسی پند گوید نماید شنید¹⁶
 چنان¹⁷ کن که هرگز نبیند¹⁸ روان
 همی رفت لرزان و دل پرگناه¹⁹

ز اندوه بستند گرانمایه زهر
 چنان بد که یکروز شاه اردشیر
 چو بگذشت نیمی ز روز دراز
 سوی دختر اردوان شد ز راه
 بی‌آورد جامی ز یاقوت زرد
 بیامیخت با شکر و پست زهر
 چو بگرفت شاه اردشیر آن بدست
 شد آن پادشاپچه⁷ لرزان ز بیم
 جهاندار زان لرزه شد بدگمان
 بفرمود تا خانگی مرغ چار
 چو آن مرغ بر پست⁹ بگذاشتند¹⁰
 هم‌انگه مرغ آن بخورد و بمرد
 بفرمود تا موبد و کدخدای
 ز دستور ایران بپرسید شاه
 شود در¹³ نوازش بران‌گونه مست
 چه بادافره‌ست این برآورده‌ها
 چنین داد پاسخ که مهترپرست
 سرش بر گنه‌بر¹⁵ بماید برید
 بفرمود کز دختر اردوان
 بشد موبد و پیش او تخت شاه

35

40

45

50

چو آن I-4 بر K-3. 2 K-66. 30-32 op.; I, IV-66. 31-32 op. 1 زهر VI-1

پسته LI-9 بر دو I, IV, VI-8 زاده VI-7 درافتاد IV, VI-6. 5 VI-66. 33-37 op. 6

از K-13 نشاند VI-12 آب K-11 بمردند مرغان و برداشتند VI-10 بگماشتند K-10

سر پرگناهش I, IV, VI-15 K-6. 14 K-6. 47, 48 op. 16 VI-6. 46. 17 K, I, IV, VI-19

دیگر نیابد VI-19 اورا نباشد I-18 تنی I, IV, VI-17

بموبد چنین گفت شاه اردشیر * که این تخت ناپاکرا دست گیر
 ننگون انداز در ژرف شاه * که پاداش او این سزد بر گناه

مرا و ترا روز هم بگنزد²
یکی کودکی³ دارم از اردشیر
ز⁴ دار بلند اندر آویختن
بکن هرچ فرمان دهد پادشا
بگفت آنچ بشنید با اردشیر
کمند آر و بادافره او⁵ بکن

بموبد چنین گفت کای پرخرد¹
اگر کشت خواهی مرا ناگزیر
اگر من سزایم بخون ریختن
چو این⁵ گردد⁶ از پای مادر جدا
ز ره باز شد موبد تیزویر
بدو گفت زو⁷ نیز⁸ مشنو سخن

55

۳

که فرمان چنین آمد از شهریار
ندارد پسر¹¹ شهریار اردشیر
بدشمن رسد تخت چون بگذرد
بمردی یکی کار¹⁴ سازم بلند
مگر زمین پشیمان کنم¹⁵ شاهرا
بجای آرم این گفته¹⁶ پادشا
خردمند باشم به از بیخرد¹⁸
که دارد ورا چون تن و جان خویش
به بپنند ورا²¹ من²² ندارم روا
گمان²⁴ بد و نیک²⁵ با هر کسبست²⁶
نراند بزشت آب در جوی من
برو داغ و دارو نهاد و بپست
بجای²⁹ در آگند²⁹ برسان دود

بدل¹⁰ گفت موبد که بد روزگار
همه مرگراییم برنا و پیر
گر او بی عدد¹² سالیان بشمرد
همان به¹³ کزین کار ناسودمند
ز کشتن رهانم مر این ماهرا
هرانگه کزو بچه گردد جدا
نه کاریست کز دل همی¹⁷ بگذرد
بیاراست جای¹⁹ بایوان خویش
بزن گفت اگر هیچ²⁰ باد هوا
پس اندیشه کرد آنک دشمن بسبست²³
یکی چاره سازم که بدگوی من
بخانه²⁷ شد و خایه بپرید پست
بخایه²⁸ نمک برپراگند زود

60

65

70

پ- IV⁴ بچه- VI³ که ای خشمگین و ستمکاره مرد- VI² دختر پدر- VI¹
لا تسمع کلامها- B تیز- I, VI⁸ رو- K, I, IV, VI⁷ کودی- I, VI⁶ شد- I او- K⁵
غلط- VI¹² کسی- VI¹¹ قال فی نفسہ- B بدو- VI¹⁰ بدانسان که دادیم فرمان- VI⁹
VI¹⁸ دست من- I¹⁷ کینه- I, IV, VI¹⁶ شود- I, VI¹⁵ رای- K¹⁴ همانا- VI¹³
پس- K, I²³ بپنند من اورا- K²² ترا- VI²¹ زانکه- VI²⁰ جایش- K¹⁹ ب. оп.
کسست- K, I, IV²⁶ گمانرا بدو رشک- K²⁵ و- I, VI²⁴ دیگر کسست- IV است
دراگند- VI²⁹ دو خایه- I²⁸ بجای- K, I, IV, VI²⁷ VI- б. оп.

- 85 زمین هفت کشور سراسر¹ تراست
چنین داد پاسخ ورا³ شهریار
زمانه بشمشیر ما راست گشت
مرا سال بر پنجه و یک رسید⁶
پسر بایدی⁸ پیشم اکنون⁹ پپای
پدر بی پسر چون پسر بی پدر
پس از من بدشمن رسد تاج و گنج
90 بدل¹³ گفت بیدار مرد کهن
بدو گفت کای شاه کهنترنواز¹⁵
گر ایدونک یابم بجان زینهار
بدو گفت شاه ای خردمند مرد
بگوی آنچه دانی و بفرزای نیز
95 چنین داد پاسخ بدو کدخدای
یکی حقه بد نزد گنجور شاه
بگنجور گفت آنک²¹ او زینهار
بدو²³ باز ده تا بیپنم²⁴ که چیست
بیآورد آن²⁶ حقه گنجور اوی
100 بدو گفت شاه اندرین حقه چیست
- جهان یکسر از داد تو گشت راست²
که ای پاکدل موبد رازدار
غم و رنج و ناخوبی⁴ اندرگذشت⁵
ز کافور شد مشک و گل ناپدید⁷
دلرای¹⁰ و نیروده¹¹ و رهنمای
که بیگانه اورا نگیرد¹² پسر
مرا خاک سود آید و درد و رنج
که آمد کنون¹⁴ روزگار سخن
جوانمرد روشن دل و سرفراز
من این رنج بردارم از شهریار
چرا بیم¹⁶ جان ترا رنجه کرد
ز گفت خردمند برتر¹⁷ چه چیز
که ای شاه روشن دل و پاکرای¹⁸
سزد گر بخواهد کنون پیشی¹⁹ گاه²⁰
ترا داد²² آمد کنون خواستار
مگرمان نباید باندیشه زیست²⁵
سپرد آنک²⁷ بستند²⁸ دستور اوی
نهاده برین²⁹ بند³⁰ بر مهر کیست³¹

سپاهی و راهی و گاهی [گاهی و ماهی - K] تراست - K, I, IV, VI - بشاهی - K, I, IV, VI -
موی و ریش - VI - کشید - K - 6. оп. - رنج با خوردن - IV - بدو - I, IV, VI -
K - باید اکنون به پیشم - IV - گر بدی - K - 87. 6. стоят после - I - سپید (?)
چنین - VI - بدو - IV - بگیرد - IV - نگیری - K - 12 (?) دلرای من باشند - VI - دلارام
نیک اختر - VI - بر تو - K - 17 نخواهیم - VI - دیو - K - 16 لشکرنواز - I - 15 مرا - VI - 14
کنون گر بیارد سزد پیشگاه - VI - پیشگاه - IV - باز شاه - I - 20 کنونست - K - 19 نیکرای
نهاده برین بند - IV, VI - بگویم - VI - 24 برو - VI - 23 و - K, IV - 22 آنچه - IV - 21
آن که او - VI - 28 K, I, IV - آنچه - K - 27 پس - K, VI - 26 [حقه - VI] بر مهر کیست
مگرمان نباید باندیشه زیست - IV - 31 حقه - VI - 30 برو - K - 29 بود

بدو¹ گفت کان² خون گرم منست
 سپردی مرا⁵ دختتر اردوان
 نکشتم⁷ که فرزند بد در نهان
 بچستم⁹ ز¹⁰ فرمانت آزرم خویش
 بدان تا کسی بد نگوید مرا
 کنون هفت ساله هست شاپور تو
 چنو¹⁵ نیست فرزند یک¹⁶ شاهرا
 ورا نام شاپور کردم ز¹⁷ مهر
 همان مادرش نیز با او بجای
 بدو²¹ ماند شاه جهان در شگفت
 ازان پس چنین گفت با کدخدای
 بسی رنج برداشتی زین سخن
 کنون صد پسر گیر همسال او
 همان²⁶ جامه پوشیده با او بهم
 همه²⁷ کودکانرا بمیدان²⁸ فرست
 چو یک³⁰ دشت³¹ کودک بود خوبچهر
 بدان راستی دل گواهی دهد

IV - باز - K, I - 4 تن - I, VI - من - K - 3 این - IV - آن - I - کین - K - 2 چنین - VI - 1
 آشکار - VI - 8 بگفتم - K - 7 تنی - I, VI - 6 بمن - VI - 5 مادّة حیاتی - B - ناز و - VI - بار
 9 K, I, 10 K, I - 11 12 I - 13 VI - 66, 104, 105 оп. 14 K, I, 15 VI - 16 VI - 17 VI -
 IV, VI - 18 K - 19 I - 66, 107, 108 оп. 20 K, I, IV - 21 VI - 22 I, IV, VI - 23 VI -
 24 VI - 25 K - I, IV - 26 K - 27 VI - 28 K, I, IV, VI - 29 K, I, IV, VI - 30 K -
 31 VI - 32 VI -

همی کرد^۱ کودک بمیدان سپاه^۲
 که پیدا نهد این ازان اندکی^۴
 میان اندرون شاه شاپور بود
 فزونی همی جست هر یک^۷ بدوی
 تنی چند از^۹ ویزگان ناگزیر
 یکی بادی سرد از جگر برکشید
 که آمد^{۱۱} یکی^{۱۲} اردشیر بی جای
 دلت شد بفرزند خود^{۱۶} گواه^{۱۷}
 که رو گوی ایشان بچوگان بگیر
 بچوگان^{۱۹} پیشش من انداز^{۲۰} گوی
 میان سواران بگردار شیر
 ازین انجمن کس بکس نشمرد
 ز تخم و بر^{۲۲} و پاک^{۲۳} پیوند من
 بزد گوی و افگند پیشش سوار
 چو گشتند نزدیک با اردشیر
 چو شاپور گرد^{۲۷} اندر آمد پیشش
 چو شد دور مر^{۲۸} کودکانرا سپرد
 که گردد جوان مردم گشته پیر^{۲۹}

بیامد بشمگیر دستور شاه
 یکی^۳ جامه و چهر و بالا یکی
 بمیدان تو گفتمی^۵ یکی سور بود
 چو کودک بزخم اندر آورد گوی^۶
 بیامد بمیدان پگاه^۸ اردشیر
 نگه کرد و^{۱۰} چون کودکانرا بدید
 بانگشت بنمود با کدخدای
 بدو راهبر^{۱۳} گفت کای^{۱۴} پادشاه^{۱۵}
 یکی بنده را کفایت شاه اردشیر
 همی پاش با^{۱۸} کودکان تازه روی
 ازان کودکان تا که^{۲۱} آید دلیر
 ز دیدار من گوی بیرون برد
 بود بی گمان پاک فرزند من
 بفرمان بشد بنده شهریار
 دوان کودکان از پی^{۲۴} او^{۲۵} چو تیر
 بماندند ناکام^{۲۶} بر جای خویش
 ز پیشش پدر گوی بر بود و برد
 ز شادی چنان شد دل اردشیر

120

125

130

135

۱ VI - بیک - I, IV - ز یک - K^۳ و راه - VI - نگاه - K^۲ تاخت - VI - داشت - K^۱
 شاه - VI - خویش - K, I, IV - کس - VI^۷ روی - I, IV - تو گفتمی بمیدان - VI^۵ 6. оп.
 پی - VI^{۱۸} پی - VI^{۱۲} آنکه - آنک - K, I, IV, VI^{۱۴} و - K, VI^{۱۰} ازان - K, I, IV, VI^۹
 K - بفرزندی او - IV^{۱۶} پادشا - I, IV, VI - کدخدای - K^{۱۵} ای - K^{۱۴} یکی زان بدو
 سوی من بینداز - IV^{۲۰} از انجا - VI^{۱۹} برو نزد آن - K^{۱۸} گوا - I, IV, VI - رهنمای
 کودکی - K, VI^{۲۵} پس - I, IV^{۲۴} پال و - I, IV, VI^{۲۳} تخم من - K^{۲۲} آنک - K^{۲۱}
 I, IV - تنگ - VI - پیشش - I - تیز - K, IV^{۲۷} ناچار - VI - ناگاه - K^{۲۶} از پی [پس - K] بیامد
 چو - IV^{۲۹} دورتر

همی دست بر دست¹ بگذاشتند
 همی آفرین خواند بر دادگر
 که چونین³ شگفتی نشاید نهفت⁴
 که شاپور⁶ کشته پنداشتم
 ز من در جهان یادگاری فزود⁸
 وگر برتر آری ز¹¹ خورشید سر
 گرانمایه پاقت¹² بسیار خواست
 زبر مشک و عنبر بسی¹³ پیختند
 ز گوهر کسی چهره¹⁴ او ندید
 بکرسئی زرپیکرش برنشاند
 که شد کاخ و ایوانش آراسته
 با ایوان شود شاد و روشن روان
 ز زنگار بزدود مانه¹⁷ را
 کسی کو¹⁶ ز فرزاندگی¹⁷ داشت بهر
 نشست¹⁹ سرافرازی و خسروی²⁰
 ز بالا بدشمن نمودن²¹ سنان
 سپه جستن و کوشش روز²³ رزم²⁴
 همان میخ²⁷ دینار و هر²⁸ بیش و کم
 بروی دگر نام فرخ وزیر³⁰
 جهان دیده مردی نماینده³² راه³³

سوارانش از خاک برداشتند
 شهنشاه زان پس گرفتش بهر
 سر و چشم و رویش² بموسید و گفت
 بدل هرگز⁵ این یاد نگذاشتم
 140 چو یزدان مرا⁷ شهریاری فزود
 بفرمان⁹ او بر نیابای¹⁰ گذر
 گهر خواست از گنج و دینار خواست
 برو زر و گوهر بسی¹³ ریختند
 ز دینار شد تارکش ناپدید
 145 بدستور بر نیز گوهر فشاند
 بهخشید چندان ورا خواسته
 بفرمود تا دختر اردوان
 بهخشید کرده گناه ورا
 بیاورد فرهنگیانرا¹⁵ بشهر
 150 نوشتن¹⁸ پیاموختش پهلوی
 همان چنگ را گرد کرده عنان
 ز²² می خوردن و بخشش و کار بزم
 وزان پس دگر کرد میخ²⁵ درم²⁶
 بیک روی بد²⁹ نام شاه اردشیر
 155 گران³¹ خوار بد نام دستور شاه

1 IV - دشت بر دشت 2 K - چشمش 3 K - چندین 4 VI - б. оп. 5 VI -
 نمود 6 K, I, IV, VI - همی 7 K - همه I, IV, VI - همی 8 IV, VI -
 9 K, VI - فرمان 10 VI - در نیابی 11 VI - ب 12 I - اسپان 13 K, I, IV,
 فرهنگیان 14 VI - 15 VI - б. оп. 16 K, I, IV, VI - کش 17 VI -
 VI - بدو داد شمشیر و مهر و نگین 18 K - доб. و 19 K -
 VI - I, IV - نبشته 20 VI - I, IV - نبشته 21 IV -
 приписано на полях: نشست سرافرازی و خسروی после этого приписан б. 151.
 22 IV - 23 K, I, IV - کار و 24 VI - б. оп. 25 K - کار IV - مهر 26 K -
 27 K - همی 28 L - وزیر 29 K, I, IV, VI - بر 30 I - دبیر 31 K -
 32 K - که آن 33 VI - б. оп. 33 VI - б. оп.

بدو داد فرمان² و مهر³ و نگین
که خوردش نبودى بجز⁴ کارکرد
ازو کرد خرم یکى شارسستان
جزین نام⁹ نامى¹⁰ نراندی¹¹ ورا¹²

نوشتند بر نامه¹ همچنین
بمخشید گنجى بدرویش مرد
نگه⁵ کرد جایی که بد خارسستان
کجا گندشاپور⁶ خواندی⁷ ورا⁸

٦

ز چشم بدش بود¹³ بیم گزند¹⁴
ورا همچو¹⁶ دستور بودی¹⁷ وزیر
بشادی¹⁶ نبودیش جای¹⁹ درنگ
دگر²⁰ بدکنش سر برافراختی
بخواهم²¹ همی²² آشکار و نهان
نباشم²⁴ مگر شاد²⁵ و یزدان پرست²⁶
که ای شاه روشن دل و²⁸ راهجوی²⁹
که دانش پرژوهست و فریادرس
در پادشاهی³⁰ راه گزند
بخواهد³² بدن باز یابد³³ بفال³⁴
نخواهد³⁵ بدین پاسخ از شاه³⁶ گنج

160 چو شاپور شد همچو سرو بلند
نبودی جدا یک زمان¹⁵ ز اردشیر
نپرداختی شاه روزی ز چنگ
چو جایی ز دشمن بپرداختی
همی گفت کز کردگار جهان
165 که بی دشمن آرم جهانرا بدست²³
بدو²⁷ گفت فرخنده دستور اوی
سوی کید هندی فرستیم کس
بداند شمار سپهر بلند
اگر هفت کشور ترا بی³¹ همال
170 یکایک بگوید ندارد برنج

¹ K - جامها ² VI - شمشیر ³ Л - و оп. ⁴ K, I - جزاز ⁵ I - نکو ⁶ I, IV -
جندشاپور ⁷ K, I, IV - خوانی ⁸ K, IV - همی ⁹ K, I, IV - نیز ¹⁰ K - نامش ¹¹ K, I,
IV - 6. ¹² K, IV - همی VI - 66. 157-159 оп. ¹³ IV - ز ¹⁴ VI - 6. ¹⁵ VI - 6. ¹⁶ VI - لحظه ¹⁷ K, I, IV, VI -
مر اورا چو ¹⁸ B - گشت و ¹⁹ K, I, IV, VI - جایی ²⁰ Л -
و صار له وزیراً و دستوراً و مدبراً و مشیراً ²¹ IV, VI - ز شادی ²² VI -
وكان كلما دفع عدوا من جانب ظهر له عدو من جانب آخر - B و گر
کنم بر بدان ²³ VI - پای ²⁴ K, I - بیاشم ²⁵ I, IV - بچنگ ²⁶ VI - نخواهیم در
بهر جای دستور و گنجور اوی ²⁷ K - ²⁸ IV, VI - و оп. ²⁹ K - روز تاریک و تنگ
مازند ³⁰ K - ³¹ IV - برانی ³² IV - نخواهد ³³ Л - ³⁴ I, IV, VI - راست گوی ³⁵ I -
و ³⁶ K - доб. ³⁷ Л, VI - خواهد ³⁸ Л - زوال ³⁹ I - خواهد

جوانی گرانمایه¹ و تیززوی² بسی اسپ و دینار و چندی⁴ پرنند که ای مرد نیک اختر⁵ و⁶ راه جوی کی⁸ آسایم و کشور آرم بچنگ بستد پیر آن زود بنمای راه¹⁰ برین گونه نپراگند¹² نیز گنج¹³ بر کید با هدیه و با نثار¹⁴ همه رازها برگشاد از نهفت ز پرسش سوی دانش و چاره شد¹⁸ یکی زیج رومی²⁰ بمر درگرفت ز آسانی و سود و درد²¹ و گزند از ایران²² و ز اختر شهریار برآمیزد²⁵ این تخمه با آن نژاد نیاید²⁷ فرستاد هر سو سپاه تو شو کینه²⁸ این دو گوهر بسنج²⁹ بیاید همه کام دل هرچ خواست کزین هرچ گفتم نیاید³² نهفت کعد اینک گفتم برو ازجمنند³⁴ بگفت آنچ بشنید زان نامدار³⁵

چو بشنید بگزید شاه اردشیر فرستاد نزدیک دانا بهند³ بدو گفت رو پیش دانا بگوی باختر⁷ نگه کن که تا من ز جنگ اگر بود خواهد بدین⁹ دستگاه وگر نیست این تا¹¹ نباشم برنج بیامد فرستاده شهریار بگفت آنک¹⁵ با او شهنشاه گفت بپرسید¹⁶ زو¹⁷ کید و غم خواره شد¹⁸ بیاورد صلاب¹⁹ و اختر گرفت نکه کرد بر کار چرخ بلند فرستاده را گفت کردم شمار گر²³ از گوهر مهرک²⁴ نوش زاد نشینند بآرام بر²⁶ تخت شاه بیفزایدش گنج و کاهدش رنج گر³⁰ این کرد ایران ورا گشت³¹ راست فرستاده را چیز بخشید و گفت گر او زین نه پید³³ سپهر بلند فرستاده آمد بر شهریار

175

180

185

¹ I, IV — گرانمایه — ² K, VI — یادگیر — ³ K, I, IV, VI — داناى هند — ⁴ K, I, IV, VI — مرا — ⁵ VI — چینى — ⁶ K, VI — و — ⁷ VI — از اختر — ⁸ K — که — ⁹ VI — گوشوار — ¹⁰ K, I, IV — 6. on. — ¹¹ K, VI — خود — ¹² K, I, IV, VI — نپراگند — ¹³ VI — پنچ — ¹⁴ K — گوشت — ¹⁵ VI — از — ¹⁶ K, I, IV, VI — چو بشنید — ¹⁷ I — کد — ¹⁸ K, IV — ایوان — ¹⁹ K, IV — و لا — ²⁰ K — سطرلاب آورد — ²¹ VI — و بیم — ²² K — بیامیزد — ²³ K — بدانگه نشینند ابر — ²⁴ K — کینه با — ²⁵ VI — یحتاج إلى تجهيز جيش — ²⁶ K, VI — 6. on. — ²⁷ I — کزین پس برود — ²⁸ K, VI — 6. on. — ²⁹ K, IV, VI — چو — ³⁰ K — کرد — ³¹ K — نیابد — ³² VI — کزین پس برود — ³³ K — 6. on. — ³⁴ VI — از اختر شمار

دلش گشت¹ پردرد و زخ چون زیر
 که من بینم از تخم مهرک نژاد
 شود با بر و بوم من کینهجوی²
 فرستادن مردم و رنج من³
 که اورا بچهرم⁵ ندیدست کس
 ز روم و ز چین و زهند⁶ و طراز
 برو خاکرا زار و گریان کنم
 یکی⁷ مرد جوینده و⁸ کینهدار
 سوی خان مهتر¹⁰ بکنجی نشست¹¹
 مر اورا گرامی همی کرد¹⁵ مه
 خردمند¹⁷ با زیب و با فرهی
 بکشور چنو¹⁹ سروبالا نبود

190 چو بشنید گفتار او اردشیر
 فرستاده را گفت هرگز مباد
 بخانهدرون دشمن آرم ز کوی
 دریغ آن پراگندن گنج من³
 ز مهرک یکی دختر می ماند و⁴ بس
 بفرمایم اکنون که جویند باز
 بر آتش چو یابمش بریدان کنم
 بچهرم فرستاد چندی سوار
 چو آگاه شد دخت مهرک بچست⁹
 چو بنشست آن دخت¹² مهرک¹³ بده¹⁴
 بمالید¹⁶ برسان سرو سهی
 200 مر اورا دران¹⁸ بوم همتا نبود

۷

ابا گرد شاپور شمشیرزن²⁰
 فروزنده شد دولت شهریار
 خردمند²² شاپور با او بره
 ز نخچیر دشتی بپرداختند²⁴
 پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ

کنون بشنو از دخت مهرک سخنی
 چو²¹ لغتی برآمد برین روزگار
 بنخچیر شد شاه روزی پگاه
 بهر سو سواران²³ همی ساختند
 205 پدید آمد از دور دشتی²⁵ فراخ

1 K - доб. 2 کرد - VI

فراموش بود آنچه از پیش رفت * مرا از غمش پوست بر تن بکفت
 همان⁷ VI هند و چین و ز روم⁶ VI - بچهره⁵ K, I, IV, VI و⁴ I - ما³ K
 سوی¹¹ K خانه مرده¹⁰ VI - K - неразборчиво. بخت⁹ IV - جوینده⁸ K, I, IV, VI
 K,¹⁵ زده¹⁴ IV در خانه مه¹³ VI - آواز¹² K, I, IV خان بدرفت و آذرگشسپ (?)
 I, IV, VI بدن¹⁸ K و¹⁷ I, VI - доб. بپالیز¹⁶ I - همی داشت دهقان¹⁵ I - داشت¹⁴ IV, VI
 چو او هر یکی²³ VI و²² I - доб. که²¹ K - I, IV - б. оп. چو او¹⁹ VI بران
 جای²⁵ K, IV, VI جای²⁴ K - کردن نپرداختند²³ K - زن

فرود آمد از راه² در خان³ مه
 جوان اندر آمد بدان سیمز جای
 فروهشتته از چرخ دلوی بچاه
 بیامد برو آفرین گسترید
 همه ساله از بی‌گزدان⁶ بدی⁷
 بدین ده رود اندرون⁸ آب⁹ شور
 بفرمای تا من بوم آب‌کش
 چرا رنجه گشتی¹⁰ بدین گفت‌وگوی
 کزین چاه بی‌بن کشند آب سرد
 بشد دور¹⁴ و¹⁵ بنشست بر¹⁶ پیش جوی¹⁷
 که دلو¹⁸ آور¹⁹ آب برکش ز چاه
 رسن برد²⁰ بر چرخ دلو²¹ گران²²
 پرستنده را روی پُرتاب گشت
 بیامد ژکان²⁶ زود²⁷ شاپور شاه
 نه زن داشت این دلو و²⁹ چندین رسن³⁰
 تو گشتی پر از³² رنج و³³ فریادخواه³⁴
 شد آن کار دشوار³⁶ بر شاه خوار³⁷
 بران خوبرخ³⁹ آفرین گسترید

همی تاخت¹ شاپور تا پیش ده
 یکی باغ بد کس و خرم⁴ سرای
 یکی دختری دید برسان⁵ ماه
 چو آن ماهرخ روی شاپور دید
 که شادان بدی شاه و خندان بدی
 کنون بی‌گمان نشنه باشد ستور
 بچاه اندرون آب سردست و خوش
 بدو گفت شاپور کای ماهروی
 که باشند¹¹ با من پرستنده مرد
 ز برنا کنیزک¹² به پیچید¹³ روی
 پرستنده پی را بفرمود شاه
 پرستنده بشنید و آمد دوان
 چو دلو²³ گران سنگ²⁴ پر²⁵ آب گشت
 چو دلو گران بر نیامد ز چاه
 پرستنده را گفت کای نیمهن²⁸
 همی برکشید آب چندین³¹ ز چاه
 بیامد³⁵ رسن بستد از پیش کار
 ز دلو گران شاه چون³⁸ رنج دید

210

215

220

IV - کش در در - I بودش در اندر - K⁴ خانه - VI³ و VI² - доб. راند - VI¹
 I, 8 VI - 6. оп. 7 بی‌کزان - Л⁶ مانند - VI⁵ جوش دید بروبر (?) - VI⁶ کش دری در
 هستند - VI¹¹ بودی - I¹⁰ که هست آب اینجا همه تلخ و - VI⁹ بود بپگمان - IV
 VI¹⁶ - оп. و - Л¹⁵ زود - VI¹⁴ بپوشید - VI¹³ کنیزک ز برنا [همانجا - VI] - I, IV, VI¹²
 - K, I, IV, VI²⁰ آر و این - K¹⁹ طشت - K, I, IV, VI¹⁸ 209-216 оп. - K¹⁷ در
 - K, I, IV²² چرخ و دلو - VI⁶ چرخ و دلوی - IV⁴ دول و چرخ - I¹ دلو و چرخ - K³¹ بود
 دلوش گران شد پر از - K²⁵ چو آن دلو گردنده - VI²⁴ (всюду) - I, IV²³ روان
 چرا بر فرازی بهر کار - VI³⁰ و - оп. بی‌هنر - VI²⁸ روی - IV, VI²⁷ دوان - K²⁶
 - Л - вместо бб. 220 - 222 дает A 220 - оп. و - VI³³ ازین - VI³² دختر - VI³¹ سر
 - I, IV, VI³⁸ شهریار - VI³⁷ دشخوار - I, IV³⁶ همانکه - VI³⁵ (гаплогрaфия). B 222
 بیامد بهر - Л³⁹ چون چنان

هماندا که هست از² نژاد سران³
 پیامد بمهر آفرین گسترید⁵
 همیشه خرد پادت آموزگار⁷
 شود بی گمان آب در چاه شیر
 چه دانی که شاپورم ای ماهروی¹¹
 شنیدم بسی از لب راستان
 بمغشندگی همچو دریای نیل
 بهر چیز ماننده بهمست¹⁵
 سخن هرچ¹⁷ پرسم ترا¹⁸ راست گوی
 برین²⁰ چهره تو نشان کیست²¹
 ازیرا چنین خوب²³ و کنداورم
 بر شهریاران نگیرد فروغ
 نباشد بدین روی²⁵ و این رنگ و بوی²⁶
 هرانگه که یابم²⁷ بجان زینهار
 چو یابم ز خشم شهنشاه²⁹ داد
 نرسست از چمن کینه³¹ دوستان

225 که برتافت دلوی برین¹ سان گران
 کنیزک چو او⁴ دلورا برکشید
 که نوشه بدی⁶ تا بود روزگار
 بنیروی⁸ شاپور شاه اردشیر
 جوان گفت با⁹ دختر چربگوی¹⁰
 230 چنین داد پاسخ که این داستان
 که شاپور گردست¹² با زور پیل
 بمالای¹³ سروسست¹⁴ و رویین تنست
 بدو گفت شاپور کای ماهروی¹⁶
 پدیدار کن¹⁹ تا نژاد تو چیست
 235 بدو گفت من دختر²² مهترم
 چنین داد پاسخ که²⁴ هرگز دروغ
 کشاورزرا دختر ماهروی
 کنیزک بدو گفت کای شهریار
 بگویم همه پیش تو من²⁸ نژاد
 240 بدو گفت شاپور کن³⁰ بوستان

1 K, IV — بران — VI ازان — 2 VI — دارد — 3 K, VI — کیان — 4 VI — سبک — 5 Л, K — 66.
 225, 226 оп. 6 K — بزى — 7 VI — б. оп. 8 VI — که در آب — 9 K — کای — 10 K — خوبروی —
 VI — ماهروی — 11 VI — نیکخوی — 12 K, VI — گردیست — 13 K — چو — 14 VI — بمالا —
 15 K — доб.:

اگر هم نبردش بود ژنده پیل * سپر بگند سوی دریای نیل
 20 K, بمن باز گو — 19 VI — همه — I, IV مرا — 18 K — ز هرچت — 17 VI — خوبروی — 16 VI,
 I, IV, VI — که بر — 21 K — چهرهات فرّه ایزدیست — 22 VI — دخت ده — 23 K, I, IV —
 بدین سان همی روی و موی — 26 Л — روز — 25 K — بدو گفت شاپور — 24 K, I, IV, VI — نغز — VI —
 K — доб.:

تو از سرورانی بهمانه میار * بگو از نژاد و مبر (؟) روزگار
 27 K — 31 K — در — 30 VI — جهاندار — 29 VI — در — I از — 28 K, IV, VI — اگر یابم از تو — VI —
 آنچمن چهره

نه از نامور دادگر شهریار²
 منم دختر مهرک نوشزاد
 بدین پرهنر مهتر⁵ ده سپرد⁶
 چنین آبکش گشتم و پیشکار
 همی بود مهتر⁸ بپیشش پیای
 بمن ده¹⁰ بر من گوا کن¹¹ سپهر
 بر آیین آتش پرستان¹² اوی¹⁸

بگوی و ز من بیم¹ در دل مدار
 کنیزک بدو گفت کز راه داد³
 مرا پارسایی⁴ بیاورد خرد
 من از بیم آن نامور⁷ شهریار
 بیامد بپردخت شاپور جای
 بدو گفت کین دختر⁹ خوبچهر
 بدو داد مهتر بفرمان اوی

245

۸

که سرو سهی چون گل آمد ببار
 یکی کودک آمد به بالای اوی
 وگر¹⁶ نامدار اردشیر سوار¹⁷
 که سروی بد اندر¹⁹ میان فرزد
 بود اورمزد از جهان بی‌همال
 بجایی²⁰ بپازیش²¹ نگذاشتند
 بشد نیز شاپور نغچه‌گیر²²

بسی برنیامد برین¹⁴ روزگار
 چو نه ماه بگذشت بر¹⁵ ماهروی
 تو گفتمی که باز آمد اسفندیار
 ورا نام شاپور¹⁸ کرد اورمزد
 چنین تا برآمد برین هفت سال
 ز هر کس نهانش همی داشتند
 بنخچیر شد هفت روز اردشیر

250

¹ VI — قرصی — K — آزار (метр нарушен). ² K — доб.:

ز من ایمنی گر همه دشمنی * شتابنده در خون جان منی
 هم اندر زمان خاک رفتش بروی * بر رخ بر گشاده ز دیده دو جوی
 VI — ⁸ پرهنر — VI — ⁷ ب. оп. ⁶ دختر — K — ⁵ با سپاهی — ⁴ کای شاهزاد — VI — ³
 IV — و ¹⁰ K, I — доб. بمن ده بدو گفت این — VI بدیشان چنین گفت کای — K — ⁹ مه ده
 K — доб. ¹³ ببردش از آنجا سوی خان — VI — ¹² گوا کن برین کار گردان — VI — ¹¹ بخش و
 همانجا بماندش بدان خوب ده * بنزدیک آن نامور سرو مه
 ازان پس که با ماه شاپور شاه * در آمیخت از مهر یکچند گاه
 I, IV — ¹⁸ ب. оп. ¹⁷ سر — IV — ¹⁶ زین — I, IV — ¹⁵ K ازین — K — ¹⁴ برین برنیامد بسی — K — ¹⁴
 VI — ²² بجای نیازی — IV بجای نیا هیچ — K — ²¹ زمانی — VI — ²⁰ او در — IV — ¹⁹ پادشا
 см. б. 256. کمائی بیکدست و یکچوبه تیر

255 نهبان اورمزد از میان گروه
 دوان شد بمیدان شاه اردشیر
 ابا کودکان² چند و چوگان³ و گوی
 جهاندار همدر زمان با سپاه
 ابا موبدان موبد تیزویر
 260 یزد⁷ کودکی تیز⁸ چوگان ز⁹ راه
 نرفتند زیشان پس¹⁰ گوی کس
 دوان اورمزد از میانه بررفت
 ز پیش نیما زود¹³ برداشت¹⁴ گوی
 ازان پس خروشی برآورد سخت
 265 بموبد چنین گفت کین¹⁹ پاکزاد
 بپرسید موبد ندانست کس
 بموبد چنین گفت پس شهریار
 بشد موبد و برگرفتیش ز گرد
 بدو گفت شاه ای گرانمایه خرد
 270 نترسید²⁴ کودکی²⁵ باواز گفت
 منم پور شاپور کو پور تست

¹ K — доб.:

برون برد از ایوان جهانجوی گرد * هم از ویژگان چند کس را بمبرد
 که چوگان و میدان و مردی مراست * ابا جنگیان هم نمردی مراست
 پیامد — VI⁵ 256, 257 оп. VI — 66. اندرون نامجوی — K⁴ میدان — K³ کودکی — K², IV
 فائسل الصبی و خرج الی المیدان و أخذ — B 255—258 оп.; A — 66. بدان نامور پیشگاه
 فاتفق أن اردشیر انصرف من — B میدان — VI ایشان — K⁶ يلعب بالكرة مع الصبيان
 بر — K¹⁰, VI, IV, VI — د — K⁹ پیش — VI⁸ یکی — I⁷ طریقه لعاجه فدخل المیدان
 برگاشت — IV¹⁴ تیز — K¹³, IV, VI — ز پیش — VI¹² ناچار و — VI ناکام بر جای — K¹¹
 — K²⁰, I — کای — I, IV¹⁹ خورشید — VI¹⁸ وزو — IV¹⁷ میدان — A¹⁶ وزو — I, IV, VI¹⁵
 چو پرسید — K²⁴, I, IV — 6. оп. I, IV²³ پیش — K²², VI — 265, 266 оп. VI — 66. 21
 نژادی — K²⁷, I, VI — نشاید — VI نباشد — I²⁶ موبد — IV²⁵

- فروماند زان¹ کار² گیتی شکفت
 بفرمود تا رفت شاپور پیش
 بترسید⁵ شاپور آزادمرد
 بخدمت زو نامور شهریار 275
 پسر باید از هرک باشد⁶ رواست
 بدو گفت شاپور نوشه⁹ بدی
 ز پشت منست این و نام¹² اورمزد
 نهان داشتیم چندی¹³ از شهریار
 گرانمایه از دختر مهرک است 280
 ز آب و ز چاه آن کجا¹⁸ رفته بود
 ز گفتار او شاد شد اردشیر
 گرفتار²⁴ دلایزرا²⁵ کنار
 بیمار است زرین یکی زیرگاه
 سر خرد کودکی بیمار استند 285
 همی ریخت تا شد سرش ناپدید
 بیسی زر و گوهر بدرویش داد
 بدیدیم بیمار است آتش کده
 یکی بزمگنه ساخت با مهتران
 چنین گفت با نامداران شهر³³ 290

¹ K, I - ازو - IV ² K, I, IV, VI - شاه ³ K - доб.:

بدل گفت کین بودنی کار بود * مرا در دل انده نیاید فزود
⁴ VI - б. оп. ⁵ VI - چو بشنید ⁶ VI - خواهی ⁷ IV - ب ⁸ VI - از تخمه ⁹ K, I, IV -
 داشتمش چند ¹⁰ I - منست نام او - ¹¹ K ¹² VI - ز الطاف ¹³ K -
 ز چاه و ز آب - ¹⁴ K ¹⁵ K - б. оп. ¹⁶ VI - منست و ¹⁷ K - б. оп. ¹⁸ K -
¹⁹ K, ²⁰ VI - б. оп. ²¹ K - دیگر ²² VI - б. оп. ²³ L - با او ²⁴ K,
 پس ²⁵ I, IV - زر - ²⁶ K ²⁷ K - زر ²⁸ I, IV -
 جشن سده - ²⁹ L - آتش کده - ³⁰ K - گاه ³¹ K -
 کار ³² L - با ³³ L - نامور شهریار ³⁴ L -
³⁵ VI - б. оп. ³⁶ I, IV - نشسته د -

نمایید که هرگز کند کسی گذر
نگردد ترا ساز¹ و خرم بتخت²
نه دیهیم شاهی نه فرّ کلاه⁴
بیامیزد⁵ آن دوده با ان نژاد⁶
که جز بآرزو چرخ بر ما نگشت
ز گیتی ندیده⁸ بجز⁹ کام خویش¹⁰
دلیم یافت از بخت چیزی که خواست¹¹
شهنشاه کردند عنوان اوی¹³

که از گفت دانا ستاره شمر
چنین گفته بد کید هندی که بخت
نه کشور نه افسر نه گنج و سپاه³
مگر تغمه مهری نوش زاد
کنون سالیان اندر آمد بهشت
چو شاپور رفت⁷ اندر آرام خویش
زمین هفت کشور مرا گشت راست
وزان پس بر¹² کارداران اوی

295

۹

سخن بشنو و یک بیک یاد گیر
بگسترد بر هر سوی مهر و داد¹⁴
فرستاد بر هر سوی رهنمون
نماند که بالا کند بی هنر
بگرز و کمان و بتیر¹⁷ خدنگ¹⁸

کنون از خردمندی اردشیر
بکوشید و آیین نیکو نهاد
بدرگاه چون خواست¹⁵ لشکر فزون
که تا هر کسی را که دارد پسر
سواری بیاموزد و رسم¹⁶ جنگ

300

۱ K, VI — تن آسان — IV ترا شاد — ۲ K, VI — تخت — I نه تخت — ۳ K — کلاه — ۴ K — پیامیزی — ۵ K — فرّ و نه گاه — VI فرزند و جاه — IV فرّ و نه جاه — I تخت و سپاه
IV — بر آمیزد — ۶ K — доб.:
مرا گفت دانا نیامد پسند * کشیده سر از گشت چرخ بلند
۷ K, I, IV — اورمزد — ۸ K, I, IV — ندیدم — ۹ I, IV — جزاز — ۱۰ VI — б. оп. — ۱۱ K —
вместо б. 297:

چو در بوستان بزرگی نهال * فروگشت شاپور فرخنده فال
ز دشمن ندیدم بجز پوش و خاک * برستم ز تیمار و اندیشه پاک
بدین کودک خرد پشتم قویست * که اورا دل شیر و فرّ گوپیست
مرا اورمزدست ازو فال و زور (۹) * ازو تا بدم روز و گیتی فروز
۱۲ K, VI — همه — ۱۳ K, VI — доб.:

کنون بشنو از داد و فرهنگ او * بنیکی بهر جای آهنگ او
۱۴ VI — б. оп. — ۱۵ VI — گشت — ۱۶ K — راه — ۱۷ I, IV, VI — доб. و — ۱۸ I — کمند (нет рифмы).

305 چو کودک ز کوشش بمردی¹ شدی
 ز کشور بدرگاه شاه آمدند⁵
 نوشتنی عرض نام⁶ دیوان اوی
 چو جنگ آمدی نورسیده جوان
 یکی موبدی را ز کار آگهان
 ابر هر هزاری یکی کارجوی¹⁰
 310 هزانکس که در جنگ سست آمدی
 شهنشاهرا ناممه کردی بران
 جهاندار چون ناممه برخواندی
 هنرمندرا خلعت آراستی
 چو کردی نگاه اندران¹⁵ بی هنر¹⁶
 315 چنین تا سپاهش¹⁷ بدادجا¹⁸ رسید
 ازیشان کسی را که بد²⁰ رایزن
 که هر کسی که خشنودی شاه جست
 بیابد ز من²³ خلعت شهریار
 بلشکر بیاراست گیتی همه
 320 بدیوانش کار آگهان داشتی²⁶
 بلاغت نگه داشتندی و خط

بهر بخششی در بی² آهو³ بدی⁴
 بدان نامور بارگاه آمدند⁵
 بیاراستی کاخ و دیوان اوی
 برفتی ز⁷ درگاه با پهلوان
 که بودی خریدار⁸ کار جهان⁹
 برفتی نگه داشتی کار اوی¹¹
 آورد¹² ناطقین درست آمدی
 هم از بی هنر¹³ هم ز جنگ آوران
 فرستاده را پیشش بنشانیدی
 ز گنج¹⁴ آنچ پرمایه تر خواستی
 نیستی میان جنگ را پیشتر
 که پهنای ایشان¹⁹ ستاره ندیدند
 برافراختندی سرش²¹ ز انجمن²²
 زمین را بخون دلیران بسست
 بود در جهان نام او یادگار
 شیمان گشت²⁴ و پرخاش جویدان رمه²⁵
 بی داندشی²⁷ کار نگذاشتی²⁶
 کسی کو بدی چیره بر یک نقط

بی آهو هنروز - VI³ پی - K, I, IV² بنیرو ز کوشش - VI¹ بنیرو - K, I, IV¹
 IV⁸ - VI⁷ و I - доб. و I - доб. VI⁶ آمدی - K, I, IV, VI⁵ شدی - K, I, IV, VI⁴ بخشش
 K¹² - I - 66. 308, 309 оп. I¹¹ چارهجوی - VI نامجوی - K¹⁰ تاج مهان - VI⁹ خمردار
 K, IV¹⁶ اندرو - J¹⁵ جنگ - IV¹⁴ بدهنر - K, I¹³ در آورد - VI¹² گه جنگ
 کسی کو [گر - IV] بدی - K, I, IV, VI²⁰ اورا - K¹⁹ بجایسی - K¹⁸ سپاهی - IV¹⁷
 IV - доб. на полях: IV برافراختی او سر از جمن (ظاهر انجمن) - K²² سر از - VI²¹
 منادی گری را بفرمود شاه * که تا برزند بانگ در بارگاه
 :دوب. VI²⁵ شیمان او - VI²⁴ که چون - K²³
 نگه کن کنون پند شاه اردشیر * بدیوان که فرمود او با دبیر
 بدرداشتن - VI دانشان - K, I, IV²⁷ شتند - I²⁶

- 325 چو برداشتی آن سخن رهنمون
کسی را که کمتر بدی خط و ویر²
سوی کارداران شدندی بکار⁴
شناسنده⁶ بد شهریار اردشیر
نویسنده گفتی که⁸ گنج آگنید⁹
بدو باشد آباد شهر و سپاه
دبیران چو پینوند جان منند
چو رفتی سوی کشور کاردار
330 نیاید که مردم فروشی بگنج
همه راستی جوی و فرزاندگی
ز پیوند و خویشان میر¹⁶ هیچ کس
درم بخشش هر ماه درویش را
اگر کشور آباد داری بداد
335 وگر هیچ درویش خسپد به بیم
هرانکس که رفتی بدرگاه شاه
بندندی بسر²¹ استواران اوی
که دادست ازیشان و بگرفت²⁴ چیز
دگر آنک در شهر دانا که اند
340 دگر کیست آنک²⁶ از در پادشاست
شهنشاه گوید که از رنج²⁹ من

VI-5 کاردارانش روزی نگار-K⁴ بدرگاه-VI-3 خط دبیر-L² VI-6. op.¹
VI-6. op.⁶ K, IV-ستاینده⁷ L-دبیر⁷ I-вместо бб. 323-325 гаплография: А 323-Б 325.
VI-13 VI-12 گنج-L¹¹ رای و تن-VI-10 گند-I, IV-⁹ را گفت-VI-8
آنکه-IV, VI-آنک¹⁷ K, I-من-L¹⁷ VI-6. op.¹⁵ VI-6. op.¹⁴ L-و
آنکه-IV, VI-آنک²¹ K, I, IV, VI-خیره-L²⁰ دادمت یار و-IV دادمت یار-K, I, VI-¹⁹ باز-L¹⁸
VI-6. op.²⁵ گر آز-K, I, IV-²⁴ کاردازان-IV²³ L, VI-²² پیرویدی
VI-6. op.³¹ K, VI-وز-VI-از-K³⁰ گنج-K, VI-²⁹ VI-6. op.²⁸ هم-I, IV-²⁷ کو-I, IV-²⁶

چنه¹ نیکوتر از مرد دانا و پیر²
 جوان⁴ و پسندیده و بردبار⁵
 سزد گر نشینند بر جای⁶ پیر⁷
 خرد یار کردی و رای و درنگ
 خردمند و بادانش و یادگیر
 بدان تا نباشد بمیداد حرب
 که بشناختی¹² راز پیراهنش¹³
 غم و¹⁵ رنج¹⁶ بدرا بید داشتی
 همان عهد و منشور با¹⁹ گوشوار²⁰
 بدل کین و اندر جگر جوش خون
 بدان تا نباشند یک تن²³ دژم
 خردمند و بیدار و آرامجوی
 که دارد ز بمیداد لشکر نگاه
 نشستی که رفتی²⁵ خروشن دو میل
 هرانکس که دارد دل و²⁶ نام و ننگ
 رسد گر²⁷ بر آنکس²⁸ بود نام²⁹ و³⁰ گنج
 بران³¹ زیردستان سپاسی نهید
 هرانکس که او هست یزدان پرست³²

مگر مرد بادانش و یادگیر
 جهاندیدگانرا همه³ خواستار
 جوانان دانا و دانش‌پذیر
 چو لشکرش رفتی بجایی جنگ
 فرستاده⁸ برگزیدی دبیر
 پیامی بدادی⁹ بآیین و¹⁰ چرب
 فرستاده رفتی بر¹¹ دشمنش
 شنیدی سخن گر¹⁴ خرد داشتی
 بدان¹⁷ یافت او¹⁸ خلعت شهریار
 وگر تاب²¹ بودی بسرش²² اندرون
 سپندرا بدادی سراسر درم
 یکی پهلوان خواستی²⁴ نامجوی
 دبیری بآیین و با دستگاه
 وزان پس یکی مرد بر پشت پیل
 زدی بانگ کای نامداران جنگ
 نباید که بر هیچ درویش رنج
 بهر منزلی در خورید و دهید
 بچیز کسان کس میازید دست

345

350

355

1 K-که 2 J, IV- دبیر VI- دانش پذیر VI-доб.:

نگه کن بتدبیر و کار سپاه * که بدخواهشان چون شدی زو تپاه
 3 K-منم I, IV- همی 4 K- جوانرا 5 I- بردوبار 6 IV- بالای 7 K-б. оп.; VI-
 66. 343, 344 оп. 8 IV- فرستاده‌را 9 K- پیامی 10 J, IV- و оп. 11 K- سوی
 12 J, IV- نشناختی B- الحاکم الأسرار حافظا لآسرار الملک 13 VI-б. оп.
 14 K-را 15 K-همو 16 VI-доб. و 17 K-ازو 18 K, I, IV, VI- یافتی 19 K, I, IV,
 VI- هم 20 K, VI- یادگار 21 IV- تاج 22 K- بدلش 23 K- کسی زان 24 I, IV- داشتی 25 J, IV, VI- رفتی 26 I, IV-
 و оп. 27 K- یا 28 IV- کش 29 K- نار 30 J, VI- و оп. 31 VI- ابر 32 VI-б. оп.

- 360 بدشمن¹ هرانکس که² بنمود پششت
اگر دخمه باشد بچنگال اوی
ز دیوان دگر⁶ نام او کرده⁷ پاک
بسالار گفستی که سستی¹⁰ مکن
همیشه بپیش سپه¹² دار پیل
365 نخستین یکی گرد لشکر بگرد
بلشکر چنین گوی¹⁶ کاین¹⁷ خود کینند
ازیشان¹⁸ صد اسپ¹⁹ افگن از ما یکی
شمارا همه پاک برنا و پیر
370 چو اسپ افگند لشکر از هر دو روی
بیاید که²⁴ مازد نهی قلبگاه
چنان کن که با میمنه میسره
همان نیز با میسره میمنه
بود لشکر²⁶ قلب بر جای خویش
وگر قلب ایشان بچنبد ز جای
375 چو پیروز گردی زکس²⁹ خون مریز
چو خواهد ز دشمن³¹ کسی زینهار
- شود زان سپس³ روزگارش درشت
وگر⁴ بند ساید⁵ بر و پال اوی
خورش خاک و رفتنش⁸ بر تیره خاک⁹
همان تیزی¹¹ و پیشدستی مکن
طلایه پراگنده¹³ بر چار¹⁴ میل
چو پیش آیدت روز ننگ و¹⁵ نبرد
بدین رزمگاه اندرون بر چینند
همان صد بپیش یکی اندکی
ستانم²⁰ همه²¹ خلعت از²² اردشیر
نباید که گردان²³ پرخاشجوی
وگر چند بسیار باشد سپاه
بکوشند جنگ آوران یکسره
بکوشند و دلها همه بر بنه²⁵
کس از قلبگاه²⁷ نگسلد پای خویش
تو با لشکر از قلبگاه²⁸ اندرآی
که³⁰ شد دشمن بدکنش در گریز
تو زنهارده باش³² و کینه مدار

1 VI - بعد ازان - VI³ دگر هر که [هرچ - I] K, I, IV, VI² بدل در - J¹
9 VI - 6. оп. خفتنش - K, I, IV⁸ کرد - J⁷ اگر - K, I, IV⁶ سازد - K⁵ ویا
12 VI - اندرون - VI¹² لا تکن ... نزقا - B تندی - VI پیشی - J¹¹ پستی - K¹⁰
18 VI - گو شما - VI¹⁷ گفت - K, IV¹⁶ روزگار - K¹⁵ چند - VI¹⁴ پراگند
در آیند - VI²³ از - I²² یکی - K, I, VI²¹ ستایم - VI²⁰ اسپ - J¹⁹ ازاسو
IV - 6. стоит یک‌تنه - K²⁵ نباید که - VI بیایند و - I, IV بتایند و - K²⁴ کیهان
после 6. 373; VI - 66. 371, 372 оп.; J - вместо 66. 371-372 гаплография:

چنان کن که با میسره میمنه * بکوشند دلها همه بر بنه
و اجهد أن تحمل میمنتک علی میسرة العدو فیفرغوا وسعهم و یبذلوا جهدهم ثم تحمل - B
قلب بر - VI²⁷ و - VI²⁶ میسرتک علی میمنتهم بقلوب متحدة و قوی متعاضدة
نیز - VI³² لشکر - K³¹ چو - K³⁰ بدین - I تن - K, IV²⁹ گه - K²⁸

مپرداز و مگذر هم از² جای نیز
 سپه باشد اندر در و دشت کین
 سخن گفتن کس همی⁴ نشنوی⁵
 بمردی دل از جان شیرین بشست
 بدین بارگاه آورش ناگزیر
 برآرم بمومی⁷ که بد⁸ خارستان
 چو خواهی که مانی⁹ تو¹⁰ بی¹¹ رنج و درد
 که او باشدت بی گمان رهنمای
 ز تـرکـی و¹⁴ رومی و آزاده‌یی
 چنین کارها خوار نگذاشتی
 کنارنگ زان کار¹⁷ پرداخته
 نیازش نبودی بگستردنی¹⁸
 که او بر چه آمد بر شهریار
 برفتی بنزدیک شاه اردشیر²⁰
 بیماراستی تخت²¹ پیروز²² شاه²³
 همه جامه هاشان بز²⁴ آرده
 بنزدیکت تخت²⁵ بنشاندی
 ز نیک و بد و نام و آواز اوی
 ز آیین وز شاه²⁶ وز لشکرش
 بیماراستی هرچ بودی²⁷ بکار²⁸

چو تو پشت دشمن بمینی¹ بچیز
 نباید که ایمن شویدی³ از کمین
 هرآنکه که از دشمن ایمن شوی
 غنیمت بدان⁶ بخش کو جنگ جست
 هرآنکس که گردد بدستت اسپر
 من از بهر ایشان یکی خارستان
 ازین پندها هیچ گونه مگرد
 بپیروزی اندر بپیزدان گرای
 ز جای¹² که آمد¹³ فرستاده‌یی
 ازو مرزبان آگهی داشتی
 بره بر بدی خان¹⁵ او¹⁶ ساخته
 ز پوشیدنیها و از خوردنی
 چو آگه شدی زان سخن کاردار
 هیونی سرافراز و مردی¹⁹ دبیر
 بدان تا پذیره شدندی سپاه
 کشیدی پرستنده هر سو رده
 فرستاده را پیش خود خواندی
 بپرسش گرفتگی همه راز اوی
 ز داد و ز بی‌داد وز کـشـورش
 بایوانش برودی فرستاده‌وار

متناز امه یار - I (مپاز؟) و [مپاور - K] مپرداز هم [هر - K] I, K, L - 2 نمادی - L 1
 بدو - VI بران - K, I, IV - 6
 3 K - شوی 4 K, I - نگر IV - دگر 5 VI - 66. 377 - 379 on. 6 K, I, IV - بران
 7 K - بجایی VI - 12 ابی I - 11 مانید - IV, VI - 10 باشی K - 9 همه - VI - 8 بمرزی VI - بجایی K - 7
 رقبت له الانزال - B جای - K, I, IV - 15 ترک و ز - K, IV, VI - 14 آید - IV - 13 هر جا
 K - 20 مرد - VI - 19 بآوردنی - K - 18 جای - K - 17 همه رای کارش بدی - VI - 16 منزلا
 ابر تخت - T - 25 VI - 6. on. 24 K - گاه 23 K - پیروزه - K, I - 22 و K - 21 ب. on.
 خلعت شهریار - L, IV - 28 باغ پرچین - VI - 27 رسم - VI - 26 اجلسه عند تخته - B زرینش

وزان پس بـخوان و میش¹ خواندی
 بنخچیر بردیش با خویشتن
 گسی کردنش را⁴ فرستاده وار
 بهر سو فرستاد پس⁶ موبدان⁷ 400
 که تا هر سوی⁹ شهرها ساختند
 بدان تا کسی را که بی‌خانه¹⁰ بود¹¹
 همان¹⁴ تا فراوان شود زیر دست
 ازو¹⁷ نام نیکی بود در جهان
 چو او¹⁹ در جهان شهریاری نبود²⁰ 405
 منم ویژه²² زنده کن نام اوی
 فراوان سخن در نهان داشتی
 چو بی‌مایه گشتی یکی مایه دار
 چو²⁵ بایست بر ساختی کار اوی
 زمین برومند و جای نشست
 410 بیماراستی چون²⁹ بمایست کار

بـر تخت ز زینش² بنشاندی
 شدی لشکر پیشمار³ انجمن
 بیماراستی خلعت شهریار⁵
 بی‌آزار و بی‌داردل بـخردان⁸
 بدین نیز گنجی بـپرداختند
 نمودش نوا¹² بخت بیگانه¹³ بود
 خورش ساخت با جایگاه¹⁵ نشست¹⁶
 چه بر¹⁸ آشکار و چه اندر نهان
 پس از مرگ او²¹ یادگاری نبود²⁰
 مبادا جزاز نیکی انجام²³ اوی²⁴
 بهر جای کار آگهان داشتی
 ازان آگهی یافتی شهریار
 نماندی چنان تیره²⁶ بازار اوی
 پرستیدن²⁷ مردم زیر دست²⁸
 نگشتی نهانش³⁰ بکس³¹ آشکار

کردنش زی - VI - 4 بی‌کران - K - 3 در پیش - K - 2 بخوان پیش خود - VI - K - 1
 K - 6. op.; Л - вместо бб. 397 - 399 гаплография: A397 - B399; Б -
 IV - 5 هر چه بودی بکار - IV - 5
 VI - 6: доб. VI - 6: ثم يحضره في مجلس أنسه و يخرج به الى متصيده
 ننگه کن بتدبیر کای اردشیر * فرستادن موبد فرتیر (так)
 بیگانه - VI - 10 فرزانه - K - 10 کسی - VI - K - 9 موبدان - IV - 8 بخردان - IV - 7 فرستادن - VI - 6
 جایگاهی - VI - 15 بدان - VI - K - 14 بیخانه - VI - 13 جوان - Л - 12 که خانه نبود - I - 11
 چنو - I, IV - K - 19 در - VI - 18 وزو - VI - 17 وزان - VI - K - 16
 نیک - I, IV - K - 23 نیز - K - 22 زو - VI - 21 ازو - IV - 20 ازو در جهان - K - 21 بود - I, IV, VI - K - 20
 VI - 24: доб. VI - 24 بجز نیک و فرجامجوی - VI - 24 فرجام
 به‌بین این شگفتی که گر دادکرد * بداد و دهش گیتی آباد کرد
 VI - 29. б. оп. VI - 28 پرستنده و - I, IV - K - 27 بماندی چنان تیز - Л - 26 بی - VI - 25
 و لا يطلع احد من - B بهر - I, IV - 31 بشهر - VI - K - 31 نهانش نگشتی - K - 30 نیاراستی جز
 اهل بلده علی سره

- چو^۱ از روم وز چین وز^۲ ترک و هند
 430 ز هر مرز پیوسته شد باژ و ساو
 همه مهترانرا ز ایران^۴ بخواند
 ازان پس شهنشاه^۵ بر پای خواست
 چنین گفت کای^۶ نامداران شهر
 بدانید کاین تیز گردان سپهر
 435 یکی را چو^{۱۰} خواهد برآرد بلند
 نماند بجز^{۱۳} نام زو^{۱۴} در جهان
 بگیتی ممانید^{۱۵} جز نام نیک
 ترا روزگار اورمزد آن بود
 440 بیزدان گرای و بیزدان گشای
 ز هر بد بدادار گیهان پناه
 کند بر تو آسان همه کار سخت
 نخستین ز کار من اندازه گیر
 که^{۲۲} کردم^{۲۳} بدادار گیهان^{۲۴} پناه
 زمین هفت کشور بشاهی مراست
 445 همی باژ خواهم^{۲۷} ز روم و ز هند
 سپاسم ز یزدان که او داد زور
- جهان شد مر اورا چو رومی^۳ پزند
 کسی را نمید با جهاندار تاو
 سزاوار بر تخت شاهی نشاند
 بخوبی بسیار است گفتار راست
 ز رای و خرد هرک دارد^۷ بهر
 ننازد^۸ بداد و نیازد^۹ بهر
 هم آخر^{۱۱} سپارد بخاک^{۱۲} نژند
 همه رنج با او شود در جهان
 هرآنکس که خواهد^{۱۶} سرانجام نیک
 که خشنودنی پاک یزدان بود
 که دارند او بیست و نیک^{۱۷} فزای^{۱۷}
 که اوراست^{۱۸} بر نیک و بد^{۱۹} دستگاه
 ز رای^{۲۰} دلفروز و پیروز^{۲۱} بخت
 گذشته بد و نیک من تازه گیر
 مرا داد بر نیک و بد^{۲۵} دستگاه^{۲۶}
 چنان کن خداوندی او سزاست
 جهان شد مرا همچو رومی^{۲۸} پزند^{۲۹}
 بلند اختر و بخش^{۳۰} کیوان و هور

جهاندار—VI-^۵ بایوان—II-^۴ چینی—K-^۳ روم و چین و چه از—VI-^۲ چه—VI-^۱
 نیازد—II-^{۱۰} ننازد—IV, VI-^۹ نیازد—I-^۸ نیازد—II-^۸ دارند—IV-^۷ ای—K-^۶
 کند خوار و زار و—K-^{۱۲} همورا—K, I, IV, VI-^{۱۱} کسی را که—VI-^۶ هر آنرا که—K, I, IV-^{۱۰}
 17 VI-66. 438, 439 op. جوید—VI-^{۱۶} نماند—I, IV-^{۱۵} او—K, I, IV, VI-^{۱۴} جزا—K, I, IV-^{۱۳}
 کزویی—VI-^{۲۱} ازویی—I, IV-^{۲۰} نیک و بد و—II-^{۱۹} او داد—VI-^{۱۸}
 VI-^{۲۵} بیزدان دانا—VI-^{۲۴} دادم—IV-^{۲۳} پردم—I-^{۲۳} چو—K, IV, VI-^{۲۲} دلفروز و زو نیک
 K-66. 441-443 стоят بدل شادمان گشتم از تاج و گاه—K, I, IV-^{۲۶} کزویست مارا چنین
 بخت و—VI-^{۳۰} VI-6. op. روی—IV-^{۲۹} چینی—K-^{۲۸} یابم—I, IV-^{۲۷} 27 I, IV. 449. 29 VI-6. 449.

نیایشش بر آیین و¹ کردار اوی
 بماند⁵ بزرگی و تابندگی⁶
 بکوشیم⁷ وز داد باشیم شاد
 که دهقان و موبد بران بر گواست⁸
 همان دهیک و¹⁰ بوم و باژ¹¹ و¹² رمه¹³
 بیارد سوی گنج ما رهنمون
 ز باژ آنچه کم بود گر¹⁶ پیش ازین¹⁷
 بدر¹⁹ داشتین لشکر²⁰ بی شمار²¹
 نهان کردن کیش آهرمنی²⁴
 بکوشید و پیمان او مشکنید
 بلند آسمانرا نگارنده اوی²⁵
 مننازید با نازش او بکس
 که پیش²⁶ فراز اندر آید نشیب
 کجا آنک بودی شکارش هرزبر
 خنک آنک جز تخم نیکی نکشت
 کجا³³ گوش دارند³⁴ اندرز من
 که سودش فزون آید از قباچ و گنج³⁷

ستایشش که داند سزاوار اوی
 مگر کو² دهد بازمان³ زندگی⁴
 کنون هرچ خواهیم کردن ز داد
 ز دهیک مرا چند بر شهرهاست 450
 چو باید شمارا بیخشم⁹ همه
 مگر آنک¹⁴ آید¹⁵ شمارا فزون
 ز دهیک که من بستدم پیش ازین
 همی از پی سود بردم¹⁸ بکار
 بزرگی²² شمارا²³ جستم و ایمنی 455
 شما دست یکسر بیزدان زنید
 که بخشنده اویست و دارنده اوی
 ستیم دیده را اوست فریادری
 نباید نهادن دل اندر فریب
 کجا آنک برسود²⁷ تاجش بابر 460
 نهالی²⁸ همه خاک دارند و خشت
 همه²⁹ هرک³⁰ هست اندرین³¹ مرز من³²
 نمایم شمارا³⁵ کنون راه پنج³⁶

مآذگی - I, IV - بندگی - K⁴ یار در - I, IV - یاد ما - K³ نگر گر - I² و - K¹
 بیخشم - K⁷ ب. - VI - داندگی - I - دارندگی - K, IV⁶ ناماد - K - نماید - IV - بداند - I⁵
 K¹⁰ - نخواهم بیخشم شمارا - I, IV, VI, K⁹ بران کرد راست - L⁸ بگویم - I, IV, VI
 K¹³ - обратный - و - K, I, VI¹² - بار - L, VI¹¹ همان قجر (?) - VI - همان دیده یک
 порядок мисра. VI - ب. - VI¹⁷ یا - K, I, IV¹⁶ باشد - VI - یایم - I¹⁵ آنچه - K, I¹⁴
 خواستم - K²³ همی - I, IV²² نامدار - K²¹ لشکری - I, IV²⁰ بدو - K¹⁹ باشم - VI¹⁸
 میسود - VI - بررفت - K²⁷ بعد از - VI²⁶ ب. - VI²⁵ اهریمنی - K, I, IV, VI²⁴
 L³² - آید بدین [درین - I] - I, IV, VI³¹ هرچ - I³⁰ همان - VI²⁹ نهالین - K²⁸
 دارند - VI - دارد - IV - دارد - K³⁴ همه - K, I³³ همه مرده اند اندرین مرد و زن
 K³⁷ - ب. - K³⁶ ره پنج - L³⁵ شمارا نمایم - VI³⁷

همه گوش دارید برنا و پیر
 نباشد مگر پاک و یزدان پرست
 اگر زبردستست^۳ و گر^۴ شهریار
 نگردد بر مرد دانا^۵ کهن
 فزون باشد از بند و زندان^۷ شاه^۸
 نگیرد بنزد کسان^{۱۱} آبروی
 کجا برتر از دیده و جان و چیز
 بود آشکارای او چون نهان
 خرد دارد و شرم و گفتار گرم
 بهیچیهوده بیپراگند بر^{۱۸} گزاف
 نمیسندد آن مرد یزدان شناس^{۲۰}
 خردمند خوانند^{۲۱} و پاکیزه رای^{۲۳}
 کجا تازه گردد ترا دین و کیش
 که با شهید او زهر نگرزایدت^{۲۷}
 باز^{۲۸} و بکوشش^{۲۹} نیایدی^{۳۰} گذر
 گل نوبهارش برومند گشت
 نگویدی به پیش زنان^{۳۲} رازرا
 که ننگ و نبرد آورد رنج و درد

بگفتار این نامدار اردشیر
 هرآنکس که داند که دادار هست
 دگر آنک دانش^۱ مگیرید^۲ خوار
 سدیکر بدان^۵ که هرگز سخن
 چهارم چنان دان که بیم گناه
 به پنجم سخن^۹ مردم زشت گوی^{۱۰}
 بگویم یکی تازه^{۱۲} اندرز نیز
 خنک^{۱۸} آنک آباد دارد جهان
 دگر آنک دارند آواز^{۱۴} نرم
 به پیش کسان^{۱۵} سیم^{۱۶} از^{۱۷} بهر لاف
 ز مردم^{۱۹} ندارد کسی زان سپاس
 میانه گزینی بمانی بجای
 کزین^{۲۴} بگذری پنج رایست^{۲۵} پیش
 تن آسانی^{۲۶} و شادی افزایدت
 یکی آنک از بگشش دادگر
 توانگر شود^{۳۱} هرک خرسند گشت
 دگر بشکنی گردن آزا
 سدیکر^{۳۳} ننازی^{۳۴} بنگ و نبرد

465

470

475

480

VI - 4 زیردستی - K, I, IV - 3 نگیریید - VI نگیری نو - K, I, IV - 2 پندم - I - 1
 و از چاه - K - 7 بر مرد دانا نگردد - VI - 6 و دیگر بدانند - VI - 5 زیردستند اگر
 I, IV, VI - 10 عیب گوی - K - 10 سر - I, IV - 9 و چاه - I, IV - 8 و فرزندان - VI و از داد و - I
 K, I, IV - 15 دارد هم آوای - K - 14 یکی - VI - 13 پار - I - 12 مهان - VI - 11 عیبجوی
 از - I, IV, VI - 18 کز - I, IV, VI - 17 چیز - VI - 16 مرد - IV - 16 هزینه شود - VI هزینه شمر
 خواندند - I, IV, VI - 21 VI - 6. on. نیکی شناس - K - 20 نه مرد و - IV نه مزد و - K, I - 19
 I - 26 راهست - K, I, IV, VI - 25 وزین - VI - 24 خواند ترا پاکرای - K - 23 و - I, VI - 22
 K, I, - 30 بگشش - K - 29 بدار - K - نناز - I - 28 VI - 6. on. نفزایدت - I - 27 که آسانی
 نیاز - I - 34 و دیگر - VI - 33 زبان - IV - 32 شده - IV - 31 نیاید - VI - 30 نجویی - IV

ز نـاآمـده دل¹ نـداری² دژم
 نتازی⁴ بدان کو شکار تو نیست
 سخـن گفـتن سـودمـند مرا
 که یابـند ازو ایمنی از⁵ گزند
 اگر جان همی⁶ خواهی افروختن
 زمانه ز بازی پرو تنگ دار
 کشیدن بدین کار⁸ تیمار ما
 از آمیزش⁹ یکدگر مگسلید¹⁰
 کزو خوبی و سودمندیست نیز
 که باشد ترا¹⁵ یاور¹⁶ و رهنمای
 نگه داشتن دامن خویش را¹⁷
 مرا چون تن خویشتن خواستن¹⁸
 بدور افگنی¹⁹ کژی و کاستی
 نه‌پچی دلت²⁰ آشکار و نهان
 بفرمان او تازه گردد سپهر²¹
 روانرا نه‌پچی ز فرمان²⁴ اوی
 چو باداد بینی نگهبان خویش
 ز گیتی فزونی سگالد نه کاست
 بدانند که رنجست بر کشورش
 برو تاج شاهی سزاوار نیست

چه‌ارم که دل دور داری ز غم
 نه‌پچی³ بکاری که کار تو نیست
 همه گوش دارید پند مرا
 بود بر دل هر کسی ارجمند
 485
 زمانی می‌اسای ز آموختن
 چو فرزند باشد⁷ بفرهنگ دار
 همه یاد دارید گفتار ما
 هرآنکس که باداد و روشن دلید
 دل آرام¹¹ دارید¹² بر چار چیز
 490
 یکی بیم و¹³ آرم و شرم¹⁴ خدای
 دگر داد دادن تن خویش را
 بفرمان یزدان دل آراستن
 سدیگر که پیدا کنی راستی
 چه‌ارم که از رای شاه جهان
 495
 ورا چون تن خویش خواهی بمهر
 دلت²² بسته داری به پیمان²³ اوی
 برو مهر داری چو بر جان خویش
 غم پادشاهی جهانجوی راست
 گسر از کارداران وز لشکرش
 500
 نیازد²⁵ بداد²⁶ او²⁷ جهاندار نیست

¹ K, I, IV, VI — بد — ² K, I, IV, VI — نمایی — ³ K, I, IV, VI — پنجم — ⁴ I, VI —
 آویزش — ⁵ Л — ⁶ K — بی — ⁷ VI — فرزندت آید — ⁸ K, IV — گونه — ⁹ Л —
 و — ¹⁰ VI — 6. оп. — ¹¹ K — دل شاد — ¹² VI — آرنده — ¹³ I, IV, VI — دلزای گردید — ¹⁴ K, I, IV, VI — شرم از —
 VI — کیش را — ¹⁵ K, I, IV, VI — تا باشدت — ¹⁶ VI — رهبر — ¹⁷ IV —
 دل از — ¹⁸ K, I, IV, VI — مرد درویش را — ¹⁹ VI — 6. оп. — ²⁰ K, I, IV, VI —
 پیمان — ²¹ K, I, IV — فرمان — ²² Л — دلم — ²³ IV, VI —
 او — ²⁴ VI — 6. оп. — ²⁵ IV — نیازت — ²⁶ K — بنازد بنماز — ²⁷ I — و —

ازان پس نماند و را فرّهی²
 بود شیر در زنده در مرغزار
 برنج و بکوشش ندارد نگاه
 نگردد³ کهن در سرای سپنج
 نیابد⁴ بزفتی⁵ و کنداوری
 هم از داد ما گیتی آباد باد

سیه کرد¹ منشور شاهنشاهی
 چنان دان که بیدادگر شهریار
 همان زیردستی که فرمان شاه
 بود زندگانیش با درد و رنج
 اگر⁴ مهتری⁵ یابد⁶ و بهتری⁷
 دل زیردستان ما شاد باد

505

۱۲

بشد پیش گاهش یکی مرد پیر
 زبان و روانش¹¹ پیر از داد بود
 انوشه بدی¹³ تا بود روزگار
 بتو شادمان کشور و تاج و تخت
 زند¹⁵ از پس و پیش تخت رده
 سرافراز¹⁷ بر¹⁸ تاجور مهتران¹⁹
 که داد و²⁰ بزرگیست²¹ بنیاد تو
 خدای جهانرا²⁴ نیایش²⁵ کنیم
 بهر کار نیکی گمان²⁶ توایم
 همان خوب²⁸ گفتار و مهر ترا²⁹
 میداد که پیمان تو بشکنیم
 ز هند و ز چین و³¹ همالان ما

چو بر تخت بنشست شاه اردشیر
 کجا نام آن پیر¹⁰ خرد بود
 چنین داد پاسخ که ای¹² شهریار
 همیشه بوی¹⁴ شاد و پیروزبخت
 بجایی رسیدی که مرغ و دده
 بزرگ¹⁶ جهان از کران تا کران
 که داند صفت کردن از داد تو
 همان²² آفرین در²³ فزایش کنیم
 که ما زنده اندر زمان توایم
 خریدار دیدار²⁷ چهر ترا
 تو ایمن بوی³⁰ کز تو ما ایمنیم
 تو بستنی ره بدسگالان ما

510

515

برتری - I, IV - ⁵ گرت - VI - ⁴ دگردد - Л - دگردد - IV - ³ VI - 6. оп. ² کرده - IV - ¹
 نیایدت - VI - ⁹ نیابی - I, IV - ⁸ نیازد - K - ⁷ مهتری - I, IV, VI - ⁶ باید - VI - ⁵ بهتری - VI -
 K, IV, ¹³ گفت با شاه کای - VI - ¹² روان و زبانش - I, IV - ¹¹ مرد - I, IV, VI - ¹⁰ زفتی
 I, IV - ¹⁷ بزرگی - Л, I, IV - ¹⁶ شوند - K - ¹⁵ بزى - IV - بدى - I - ¹⁴ بزى - VI -
 K - ²² که داند بزرگی - VI - ²¹ و - Л, IV, VI - ²⁰ VI - 66. 511-513 оп. ¹⁹ تر - K - ¹⁸ برافراز
 I, IV, VI - ²⁶ همه - I, IV, VI - ²⁵ جهان آفرین را - K - ²⁴ را - K - ²³ همی
 I, IV, VI - ³⁰ K, IV, VI - ²⁹ VI - 6. оп. ²⁸ و - I, IV - ²⁷ K, IV - ²⁶ و بد در امان
 تا - VI - ³¹

- 520 پیراگنده شد غارت و جنگ و جوش
بماناد این شاه⁴ تا جاودان
نه کس چون تو دارد ز شاهان خرد
پیمی⁷ برفگندی⁸ بایران⁹ ز داد
بجایی رسیدی¹⁰ هم اندر سخن
525 خردها فزون شد ز گفتار¹¹ تو
بدین انجمن هرک دارد نژاد
توی خلعت ایزدی بخترا¹³
بماناد این شاه¹⁵ با مهر و داد
جهان یکسر¹⁷ از رای¹⁸ وز فتر تست
530 همیشه سر تخت جای تو باد

۱۳

- الا ای خریدار مغز سخن
کجا²² چون من و چون تو بسیار دید
اگر شهرپاری و گر پیشکار
چه با رنج باشی چه با تاج و تخت
535 اگر ز آهنی²⁵ چرخ بگدازدت²⁶
چو سرو دلرای گردد بغم
دلت برگسل زین سرای کهن
نخواهد همی با کسی آرمید
تو ناپایداری²³ و او پایدار
بایدت بستن بفرجام رخت²⁴
چو گشتی کهن نیز²⁷ ننوازدت²⁸
خروشان شود زرگسان دژم

بمانی [بماند-I] - K, I, IV - 4 VI-б. оп. 3 هم آواز دشمن نیاید - K-2 کوسی - I, IV - 1
بنایی فگندی - VI در فگندی - K, I - 8 تویی - I - 7 راه - JI - 6 بخردان - VI - 5 چنین شاد
9 K - 9 فزون تر شد از کار - I - 11 رسیدم - JI - 10 ز ایران - VI بایوان - K - 9
بمانی چنین شاد - K, I, IV - б. стоит 12 K, I, IV - б. оп. 13 تخترا - VI - 14
15 K, I, IV - 15 بخترا - VI - 14 بخترا - VI - 13
16 VI - б. оп. 19 برز - I, IV - زور - K - 18 ایمن - K, I, IV - 17 چو تو شاه گردون - VI - 16
20 VI - б. оп. 21 IV - 21 رای و فرمان - IV - 21 (метр нарушен). 22 K, I, IV, VI - 22 که او - K, I, IV, VI - 23
اندر گذاری - I - 23
24 VI - доб.: 24 اندر گذاری - IV, VI - 24

کجا آن خردمند کنداوران * که بر بست عهد چنانرا بجان
بنوازدت - VI - 28 تیز - VI - 27 بگدازدت - K, VI - 26 آهنین - VI - 25
см. б. 540.

سبک مردم شاد گردد گران¹
 بجز² خاک تیره نیابی نشست
 کجا آن سواران پیروزبخت³
 کجا آن سرافراز⁴ و⁵ جنگی سران⁶
 کجا آن دلیران و پاکان ما⁷
 خنک آنک جز⁸ تخم نیکی نکشت⁹
 چو از من سخن بشنوی یاد گیر¹¹

همان چهره ارغوان زعفران
 اگر شهریاری و گر زیردست
 کجا آن بزرگان با تاج و تخت
 کجا آن خردمند کنداوران
 کجا آن گزیده نیماکان ما
 همه خاک دارند بالین و خشت
 نشان بس بود شهریار¹⁰ اردشیر

540

۱۴

جهاندار بیدار بیمار گشت
 ورا پنددها داد ز اندازه پیش
 همی زرد خواهد شدن سیمز¹³ برگ
 همه گفت بدگوی را باد دار
 مگر باز دانی ز ناارز ارز¹⁵
 نگه داشتیم ارج مرد نژاد¹⁷
 فزون¹⁸ شد زمین¹⁹ زندگانی بکاست
 برنج اندرون گرد کردیم²¹ گنج
 زمانی نشیب و زمانی²⁴ فراز

چو سال اندرآمد بهفتاد¹² و هشت
 بفرمود تا رفت شاپور پیش
 بدانست کامد بنزدیک مرگ
 بدو گفت کاین عهد من یاد دار
 سخنیهای من چون شنودی¹⁴ بورز
 جهان راست کردم بشمشیر¹⁶ داد
 چو کار جهان مرا گشت راست
 ازان پس که بسیمار بردیم²⁰ رنج
 شمارا همان رنج پیشست و²² ناز²³

545

550

¹ VI — 66. 536, 537 оп.; K, I, IV — доб.:

نخسبند روان هر که بالا بچفت [گرفت—IV] * توتنها ممان هم [هر—IV زان—K] که همراه رفت

I — ⁵ سواران — IV هنرمند—K ⁴ که بستند ناگه بفرجام رخت — VI ³ جزاز — K, I, IV ²

بسال کهن بود شاه—VI ¹⁰ بکشت—K ⁹ او—K ⁸ VI—6. оп. ⁷ K, I, IV, VI—6. оп. ⁶ VI—6. оп. ⁶ و

¹¹ Б — перевод бб. 429—543 отсутствует. ¹² VI — سالش درآمد بهشتاد—VI ¹³ K — بار و—K ¹⁴ K, IV,

VI — شنیدی—VI ¹⁵ Л — бб. 547, 548 оп. ¹⁶ VI — доб. و ¹⁷ IV—обратный порядок мисра. ¹⁸ Л—

بپالود رنج و—K, I, IV, VI ²¹ بردیم بسیمار—VI دیدیم—K ²⁰ جهان—IV ¹⁹ فرو

بهر جا نشیب — VI ¹⁴ داز—K باز—IV ²³ K—оп. ²² [خوی هم—I خوی چون—VI] بیفزود

است پیش از

- گه‌ی درد¹ پیش آردت² گاه مهر³
 بنعم‌اندرون زفتی آردت و بوس⁴
 ز فرهختگی سر⁶ برافراخته⁷
 ندارد ترا شادمان بی نهیب
 چو خواهی که روزت بید نگذرد
 برادر⁹ شود شهریار¹⁰ و دین¹¹
 نه بی دین بود شهریار¹⁴ بجای
 برآورده پیش خرد تافته¹⁷
 نه بی دین بود شاه‌ها آفرین
 تو گویی که در زیر یک چادرند
 دو انباز دیدیم‌شان نیک‌ساز¹⁹
 دو گیتی همی مرد دینی برد²⁰
 تو این هر دو را جز برادر مخوان
 مخوان تا توانی²² ورا²³ پارسا
 گشاید زبان مرد دینش مدار²⁴
 که چون بنگری مغز دادست دین
 نخستین ز بیدادگر شهریار
 ز مرد هنرمند سر درکشند²⁷
- چنین است کردار گردان سپهر
 گهی بخت گردد چو اسپ شومس
 زمانه یکی باره‌یی ساخته⁵
 بدان ای پسر کاین سرای فریب
 نگه‌دار تن باش و آن⁸ خرد
 چو بر دین کند شهریار آفرین
 نه بی تخت شاه‌یست دینی¹² بپای¹³
 دو دیناست¹⁵ یک در دگر¹⁶ دافته
 نه از پادشاه بی‌نیازست¹⁸ دین
 چنین پاسمانان یکدیگرند
 نه آن زین نه این زان بود بی نیاز
 چو باشد خداوند رای و خرد
 چو دین‌را بود پادشاه پاسمان
 چو دین‌دار²¹ کین دارد از پادشاه
 هرآنکس که بر دادگر شهریار
 چه گفت آن سخن‌گوی با آفرین
 سر تخت²⁵ شاه²⁶ به‌پس‌چند سه کار
 دگر آنک بی‌سودرا برکشند

1 IV - کینه 2 I - آورد 3 K - доб.:

نماند کسی جاودان در جهان * بگیردش مرگ آشکار و نهان
 گه‌ی بخت گردد چو اسپ شومس * گه‌ی خوشی یابی ازو گاه بوس
 ز نیکی - I⁶ تاخته - K, IV⁵ 6. оп. 7. I¹¹ پادشاهی - IV¹⁰ 8. оп. 9. I¹⁴ بپای - I, IV¹⁵ 10. I, IV¹⁸ دنیای - I, VI¹² 11. I, VI¹⁶ شاه‌ی بود دین - K¹²
 دو دیناست - I¹⁵ 14. I, IV¹⁸ دنیای - I, VI¹² 11. I, VI¹⁶ شاه‌ی بود دین - K¹²
 پادشاهی جدا هست - VI¹⁸ 18. I, IV¹⁶ دافته - I, K, VI¹⁷ 19. I, IV²¹ دافته - I, K, VI¹⁷ 20. I, IV²¹ دافته - I, K, VI¹⁷
 نگر تا نخوانی - I, IV, VI²² 21. I, IV, VI²² دارد - I, K, VI²¹ 22. I, IV, VI²² دارد - I, K, VI²¹
 شاه‌ها - VI²⁶ شاهان - K²⁶ 25. K²⁶ سرانجام - K²⁵ 26. K²⁶ سرانجام - K²⁵ 27. K, I, IV, VI²⁷ سرانجام - K²⁵
 برتر کشد - K, I, IV, VI²⁷

بدینار کوشد که پیشی کند
 دروغ ایچ قبا با^۲ تو برنگذرد^۳
 بلندیش^۵ هرگز نگیرد فروغ
 که مردم ز دینار یازد^۶ برنج
 تن زبردستان برنج آورد
 وگرچند بر^۹ کوششی و رنج اوست
 بهار آورد شاخ رنج ورا
 بمردی بخواب^{۱۰} از گنه کار چشم
 بیپوزش نگهبان درمان شوی
 سیمکمایه خواند ورا پارسا
 بماید بخوبی دل^{۱۳} آراستن
 شود خیره رای^{۱۴} از بد^{۱۵} بدگمان^{۱۶}
 بدان^{۱۹} تا توان ای پسر ارج^{۲۰} چیز
 که دور فلکرا بهخشد راست
 رد^{۲۳} و موبدش^{۲۴} رای پیش^{۲۵} آورد^{۲۶}
 کند این سخن بر دل شاه یار
 چو یوز درنده^{۲۸} به کار آیدت
 می و بزم و نخچیر و بیرون شدن
 نگه داشتند این سخن مهتران

سدیگر که با گنج خویشی کند
 بهخشندگی یاز و^۱ دین و خرد
 رخ پادشاه تیره دارد^۴ دروغ
 نگر تا نباشی نگهبان گنج
 اگر پادشاه از^۷ گنج آورد
 کجا گنج^۸ دهقان بود گنج اوست
 نگهبان بود شاه گنج ورا
 بدان کوشی تا دور باشی ز خشم
 چو خشم آوری هم^{۱۱} پیشیمان شوی
 هرانگه که خشم آورد پادشاه
 چو بر شاه زشتست^{۱۲} بد خواستن
 وگر بیم داری بدل یک زمان
 ز^{۱۷} بخشش منه بر دل اندوه^{۱۸} نیز
 چنان دان که شاهی بدان پادشاست^{۲۱}
 زمانه غم پادشاهی برد^{۲۲}
 بهپرسد هم از کار بیداد و^{۲۷} داد
 بهروزی که رای شکار آیدت
 دو بازی بههم در^{۲۹} نباید زدن
 که تن گردد از^{۳۰} جست^{۳۱} می^{۳۲} گران

575

580

585

چنان کن که روزت نکو بگذرد - VI^۳ بر - K, I, IV^۲ ناز - IV - دار - K کر ز - L^۱
 آنک - I روز - K زاده - L^۷ افتد - VI باشد - IV^۶ بداندیش - K, VI^۵ گردد - L^۴
 عیب است - K, I, IV, VI^{۱۲} زو - K^{۱۱} بدار - K^{۱۰} بی - I, IV - از - K, VI^۹ آنچ - L^۸
 پ - VI^{۱۷} VI - б. оп.^{۱۶} زای دل - K, I, IV^{۱۵} حمزه را - L^{۱۴} نباید بخون دل بپ - VI^{۱۳}
 براندکس [مرآئرا - I] سزاست - K, I, IV, VI^{۲۱} و - L - доб.^{۲۰} مدان - I^{۱۹} اندازه - I, IV^{۱۸}
 K - б. оп.^{۲۶} را پیش - L^{۲۵} ابا موبدت - VI^{۲۴} خود - I, IV^{۲۳} بپ - VI^{۲۲}
 گیرنده بازان [باران - K] باز آن - IV - K, I, IV, VI^{۲۸} که موبد بداند ز بیداد - VI^{۲۷}
 بی - VI^{۳۲} جنبش - K, I, IV, VI^{۳۱} که بر کردار - K^{۳۰} بر - K, VI^{۲۹} یوزان - VI^{۲۹}

- 590 وگر دشمن آید بجایی¹ پدید
 درم دادن و تیغ پیراستن
 بفرردا ممان کار امروز را
 مجوی از دل عامیان راستی
 وزیشان ترا⁵ گر بد آید خیر
 نه⁶ خسروپرست و نه⁶ یزدانپرست
 چنینه باشد اندازه⁶ عام شهر
 بترس از بد مردم بدنهان
 سخن هیچ مگشای¹⁰ با¹¹ رازدار
 سخنرا تو آگنده دانی¹³ همی
 600 چو رازت بشهر آشکارا شود
 بر آشوبی¹⁸ و سرسبک خواندت¹⁹
 تو عیب کسان هیچ²² گونه²³ مجوی
 وگر چیره²⁵ گردد هوا بر خرد
 خردمند باید²⁷ جهاندار شاه
 کسی کو بود تیز و²⁸ برترمنش
 605 مبادا که گیرد بنزد تو جای
 چو خواهی که بستایدت پارسا³⁰
 هوا چونک³² بر تخت حشمت نشست
 نماید که باشی فراوانسخن

پ-IV⁴ کشید- I, IV, VI³ نماید- IV² آمدت جایی- VI¹ ز جایی- K¹
 VI-بادا- K, I, IV⁹ ترا از خرد جاودان- VI⁸ VI-ب. оп.⁷ ز- IV⁶ پتو- VI⁵
 پ- VI¹⁴ داری- VI¹³ همباز- I¹² مشنو تو از- K¹¹ مسرای- I, IV, VI¹⁰ باشد
 پر از شومی- VI¹⁸ K- обратный порядок мисра.¹⁷ بخردت- I, IV¹⁶ K- б. оп.¹⁵
 همان بدتن و دل تنک- VI²¹ در پیش- IV⁴ کز خوش- I¹ کز خویش- J²⁰ داردت- VI¹⁹
 حیره- I²⁵ خیره- J, K, IV²⁵ گوی- VI²⁴ تا قوایی- K²³ ایچ- VI²² داردت
 پارسا- J³¹ پادشا- J³⁰ کی- K³⁰ و- J²⁸ باشد- J, I, IV²⁷ خردمندش- J²⁶
 هر که- K, I³² نماید- VI³⁴ ب. оп.³⁴ K³³

- 610 سخن بشنو و بهترین یاد گیر
سخن پیش فرهنگیان سخته گوی
مکن خوار خواهنده درویشرا
هرآنکس که پوزش کند بر گناه
همه داده باش و پروردگار
چو دشمن بترسد شود³ چاپلوس
615 بجنگ آنگهی شو که دشمن ز جنگ
وگر آشتی جوید⁵ و راستی
ازو باز⁶ بستان و کینه مجوی
بیمارای دلرا بدانشی که ارز⁹
چو بخشنده باشی گرامی شوی
620 تو عهد پدر با روانت بدار
چو من حق فرزند بگزاردم
شما هم ازین¹⁵ عهد من¹⁶ مگذرید¹⁷
تو پند²⁰ پدر²¹ همچنین یاد دار
625 بخیره مرنجان روان مرا
بمد کردن خویش و²⁴ آزار کس
برین بگذرد سالیان پانصد²⁶
به پیچد سر از عهد فرزند تو

هرآنکه که - K³ بخشنده - VI² بهر کس - VI که می خور - IV که باشی - L, K¹ خواهد - VI⁵ VI - б. оп. VI⁶ - б. оп. VI⁵ گردش چنگ - I, IV (нет рифмы); K⁴ دشمن بود
L, K¹⁰ که دانش بارز - IV⁹ آر - I, IV⁹ چو بینی ب - K⁸ نگه - VI⁷ تاج - K⁶ VI¹⁴ - I, IV, K¹³ من - VI¹² ب - I, IV, VI, K¹¹ بدانی - VI¹¹ چون بدانی - I
K¹⁸ بگذرید - I, IV, VI¹⁷ ما - K¹⁵ برین - IV, VI¹⁵ بدین - I¹⁵ بگیتی کسی را
L²² پسر - VI²¹ عهد - IV²⁰ حق - K, VI²⁰ نفسرا بمد تا توان - VI¹⁹ بفردا شبانرا
از - I منه گردن خود ب - K²⁴ 622. б. стоит перед б. VI²³ مکار - K²³ بدل شاد
VI²⁷ - I, IV, VI, K²⁶ پنج صد - K, I, IV, VI²⁶ 66. 625, 626 оп. VI²⁵ - I, IV, VI²⁵ شمارا بزرگی - VI²⁷ I²⁸ باشنده - IV

- 630 ز رای¹ و ز دانش بیکسو شوند
 بگردند³ یکسر ز عهد⁴ و وفا
 جهان تنگ دارند بر زیردست
 بپوشند¹⁰ پیراهن بدتنی¹¹
 گشاده شود هرچ ما بسته‌ایم
 تیره گردد این پند¹⁷ و اندرز من
 635 همی‌خواهم از کردگار جهان
 که باشد ز هر بد نگه‌دارتان
 ز یزدان و از ما برانکس درود
 نیارد شکست اندرین عهد من
 برآمد چهل سال و بر سر دو ماه
 بگیتی مرا شارستانست شش
 640 یکی خواندم²⁹ خوره³⁰ اردشیر
 کزو تازہ شد کشور خوزیان
 دگر شارستان گندشاپور نام
 دگر³⁴ بوم میسان³⁵ و رود فرات
 645 دگر شارستان برکه³⁶ اردشیر
 چو رام‌اردشیرست³⁸ شهری³⁹ دگر

— VI, IV 6 J, K مارید— 5 J, K و— 4 J, K مگردید— 3 J, K بشنوند— 2 VI, K دین— 1 VI, K و
 برتنی— 11 I, IV بپوشید— 10 J, K کزیشان— 9 VI, K بر کس مجوید— 7 K و
 خسته ایم— 16 VI کین— 15 IV نمازد همین— 14 K اهریمنی— 13 K, IV, VI بنالید— 12 J, K
 پودش— 21 K کار تان— 20 K, VI آید همین— 19 VI, K رخ و— 18 J, K دین— 17 K
 بشاردی— 27 K, I شود— 26 K پ— 25 K بکوشد— 24 K, IV جود— 23 K تار— 22 K, IV
 32 K, I یادش— 31 VI خره— 30 J, K, I خوانده‌ام— 29 K, IV, VI زمین— 28 K, I, IV بجوی—
 33 K, I, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует. 34 K, IV, VI دو بر— 35 K, IV میسار—
 36 K, I, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует. 37 I, K, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует. 38 VI, K, I, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует. 39 IV, K, I, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует. 40 IV, K, I, IV, VI— 6. op.; B— перевод этого б. отсутствует.

دگر شارستان اورمزد اردشیر
 روان مرا شاد گردان بداد
 بسی رنجهها بر دم اندر جهان
 کنون دخمه را بر نهادیم رخت
 بگفت این و تاریک شد بخت اوی
 چنین است آیین خرم جهان
 انوشه کسی کنو بزرگی ندید
 بکوشی و آری¹³ ز هرگونه چیز
 سرانجام با خاک باشیم¹⁵ جفت
 بیا تا همه دست نیکی بریم
 بکوشیم بر نیک نامی بتن
 خنک آنک جامی بگیرد بدست
 چو جام²² نمیدش دمام شود
 کنون پادشاهی شاپور گوی

650
 655
 660

هوا مشکبوی¹ و بجوی آب شیر²
 که پیروز بادی³ تو بر⁴ تخت⁵ شاد⁶
 چه بر⁷ آشکار⁸ چه اندر نهان
 تو بسپار تابوت و پرداز تخت⁹
 دریغ آن سر و افسر و تخت اوی¹⁰
 نخواهد بمابر گشادن¹¹ نهان
 نیبایستش از تخت شد ناپدید¹²
 نه مردم نه آن چیز ماند بنیز¹⁴
 دو رخا بچادر¹⁶ بماید نهفت
 جهان جهانرا بمد نسپریم¹⁷
 کزین نام یابیم بر انجمن¹⁸
 خورد¹⁹ یاد²⁰ شاهان²¹ یزدان پرست
 بخسپد²³ بدانگه²⁴ که خرم شود
 زبان برگشای از می و سور گوی²⁵

IV—б. оп.; порядок бб.:
 I—646, 647, 642, 645, 644; IV—646, 645, 644; Б—
 اردشیر خرّه—
 و هی جور و الشانیه اورمزد اردشیر و هی سوق الأهواز والثالثة رام اردشیر و مدینتان
 عند میسان و الفرات و السلاسة مدینة أخرى و هی علی غربی المدائن علی ما قال غیر
 K, I, IV, VI—между бб. 644—650 доб.:
 K—646, 645, 642, 647, 644; I—646, 647, 642, 645, 644; IV—646, 645, 644; Б—

که خوانی سنا باد [شتاپاد—IV] شاه اردشیر * چو از من سخن بشنوی یاد گیر
 [سراسر سخنه های من یاد گیر—VI]
 I—646, 647, 642, 645, 644; IV—646, 645, 644; Б—
 اردشیر خرّه—
 و هی جور و الشانیه اورمزد اردشیر و هی سوق الأهواز والثالثة رام اردشیر و مدینتان
 عند میسان و الفرات و السلاسة مدینة أخرى و هی علی غربی المدائن علی ما قال غیر
 K, I, IV, VI—между бб. 644—650 доб.:
 K—646, 645, 642, 647, 644; I—646, 647, 642, 645, 644; IV—646, 645, 644; Б—

ببینکبازه بر باید از تن روان * چه با اردشیر و چه با اردوان
 ما ییم—VI¹⁵ نه مردم بماند نه آن چیز نیز—K¹⁴ ورزی—I, IV, VI بکوشند روزی—K¹³
 نام—IV²⁰ برد—I, IV¹⁹ K, I, IV, VI—б. оп.¹⁸ نشمریم—J¹⁷ بخاک اندرون رخ—K¹⁶
 هرانگه—VI²⁴ نخسپد—IV, VI²³ جام از—K, I, IV, VI²² پادشاهانه—VI پادشاهان—K²¹
 I, IV—б. оп.²⁵

مکان و زمان و زمین آفرید
 هم انجام¹ ازویست و فرجام ازوی
 کم و بیش گیتی برآورده است³
 سراسر بهستی یزدان گواست⁴
 شناسنده آشکار و نهان
 بیمارانش بر هر یکی برفزود
 که خوانند او را⁶ علی ولی
 سخنهایشان⁷ برگذشت از شمار⁸
 جهان آفرین را ستایش کنیم
 که تختش¹⁰ درفشان کند ماهرا
 زمانه بفرمان او گشت شاد¹³
 خداوند آسانی و درد و رنج¹⁵
 که از تاج دارد یزدان¹⁷ سپاس
 جوانی بسال و بدانش کهن
 بنمازیم در سایه²⁰ فر²¹ اوی
 چو بزم آیدش گوهرافشان کند
 سپهر از بر خاک لرزان شود²³
 بنمزد بدو گنبد هور و ماه
 همه مهتری باد فرجام اوی
 بزرگی و آیین و رای ورا
 ز گیتی ورا باد²⁴ فرجام نیک

بران آفرین کافرین آفرید
 هم آرام ازویست و هم کام ازوی
 سپهر و زمان و² زمین کرده است³
 ز خاشاک ناچیز تا عرش راست
 جز او را مغوان کردگار جهان
 از⁵ بر روان مـحـمـد درود
 سر انجمن بد ز یاران علی
 همه پاک بودند و پرهیزگار
 کنون بر سخنها فزایش کنیم
 ستایشیم تاج⁹ شهنشاهرا
 خداوند¹¹ با فر و با بخش¹² و داد
 خداوند گوپال و شمشیر و گنج¹⁴
 جهاندار با فر و¹⁶ نیکی شناس
 خردمند و زیبا و چیره سخن
 همی مشتری بارد¹⁸ از ابر¹⁹ اوی
 برزم آسمانرا²² خروشان کند
 چو خشم آورد کوه ریزان شود
 پدر بر پدر شهریارست و شاه
 بمانند تا جاودان نام اوی
 سر ناممه کردم ثنای ورا
 ازو دیدم اندر جهان نام نیک

665

670

675

680

وزو - I, IV, VI - 5. VI - 66, 663, 664. اند - I, IV - 3. ستاره - I, IV - 2. آغاز - VI - 1

شبههای او - I, IV, VI - 7. شیعیش - I, IV, VI - 6. :دوب - I, IV, VI - 8.

نمباشد جزاز [بجز - VI] بی پدر دشمنش * که یزدان با آتش بسوزد تنش

VI - 13 بخش و با فر - I - 12 جهاندار - I, IV - 11 بختش - K, VI - 10 تخت - VI - 9

I, 18 ز یزدان - I, IV, VI - 17 و - VI - 16 تاج و گنج - I, IV - 15 رنج - I, IV - 14 ب. 6. 6. 6. 6.

VI - 6. 23 آسمان با - IV - 22 فر - I, IV - 20 پیر - I, IV - 21 دارد - I, IV - 19 نازد - IV - 19

بود - I - 24

ز دیدار او قاج روشن شد دست
 بنیازد بدو مردم پارسا
 هوا³ روشن از بارور⁴ بخت اوی
 برزماندرون ژنده پیل بلاست
 چو در رزم رخشان شود رای اوی
 بنخچیر شیران شکار وی اند
 از آواز گرزش همی روز جنگ
 سرش سبز باد و دلش پر ز داد
 ز بدها¹ ورا بخت جوشن شد دست²
 هم انکس که شد بر زمین پادشا
 زمین پایۀ نامور تخت اوی
 بمزاندرون آسمان وفاست
 همی موج خیزد ز دریای اوی⁵
 دد و دام در زینهار وی اند
 بدرد دل شیر و چرم⁶ پلنگ
 جهان بی سر و افسر او میداد⁷

685

(неразборчиво). نهر و VI-IV⁴ جهان VI-³ VI-6. оп. بدیها-¹ Л

VI-6. оп. گوش-⁶ I, IV⁵ Л-⁷ سر نهاد-⁷ ل; мисра в тексте вписано в линию
 между колонками; К — вместо бб. 661—689:

سپاس از خداوند پروردگار * که پروردگارسست و آموزگار
 همی خواهم از داور غیبدان * که چندان بیایم ز گیتی زمان
 که این دفتر شهریاران تمام * بنظم آورم تا رسم زو بکام
 Б — перевод бб. 652—689 отсутствует.

پادشاهی شاپور پسر اردشیر سی و یک سال بود

۱

کلاه در آن روز بر سر نهاد
بزرگان فرزانه و موبدان
بزرگان پر دانش^۳ و رایزن^۴
سراینده^۵ دانش و یادگیر
مگردید یکسر ز پیمان من
وگر خام گویم^۷ نکوهش کنید
دو بخشش نهاده شد اندر میان^۸
نگهبان گنج کهان و مهان
خرد بی گمان پاسبان و بست
سرش برگذارد^۹ ز ابر سیاه
ز دانش روانش برامش بود
بکوشد بمردی و گرد آورد
خنک مرد دانا و^{۱۳} یزدان شناسی

چو شاپور بنشست بر تخت داد
شدند انجمن پیش او بخردان
چنین گفت کای^۲ نامدار انجمن
منم پاک فرزند شاه اردشیر
همه گوش دارید فرمان من^۵
وزین^۶ هرچ گویم پژوهش کنید
چو من دیدم اکنون بسود و زیان
یکی پادشا پاسبان جهان
وگر شاه باداد و فرخ پیوست
خرد پاسبان باشد و نیکخواه
همه جستنش داد و دانش بود
دگر آنک او^{۱۰} بآزمون^{۱۱} خرد
بدانش ز یزدان^{۱۲} شناسد سپاسی

5

10

سراینده و—IV^۵ و—I^۴ و—K^۳ با—I, IV^۲ بزرگی پسر بر—VI^۱
با—IV آن کزو—K^{۱۰} برتر آید—VI^۹ نهان—K^۸ باشد—K, I, IV^۷ درین—VI^۶
دای—I, IV, VI^{۱۳} به یزدان ز دانش—K^{۱۲} آزمون—II, I, IV^{۱۱} وی—VI

بجای خرد زر شود بی‌بها¹
 دل² آرزو³ خـازنه دود گشت
 بکوش و نبوش⁵ و منه⁶ آز پیش⁷
 گریزان شو از⁸ مرد ناپاکرای⁹
 که¹⁰ فرهنگ¹¹ بهرش¹² نباشد بسی¹³
 که اختر نماید همی¹⁵ بر¹⁶ سپهر
 بجای آورم با¹⁸ شما ناگزیر
 درم تا بـلـشـکر دهم اندکی
 دلیری و مردی و بنیاد هست
 که دشمن شود مردم²² از بهر چیز
 بمهریم²³ با²⁴ مردم نیکخواه²⁵
 بجویم بیدار کار جهان
 که بر ما کنند از جهان آفرین²⁷
 زبانرا²⁸ بخوبی²⁹ بیاراستند
 زبرجد بتاجش برافشانند
 بدو³¹ شاد گشتند برنا و پیر

بشاهی خردمند باشد سزا
 توانگر شود هرک خشنود گشت
 کرا⁴ آرزو پیش تیمار پیش
 باساییش و نیک‌نامی گرای
 بچیز کسان دست یازد کسی
 مرا بر شما زان¹⁴ فزونست مهر
 همان¹⁷ رسم شاه بلند اردشیر
 ز دهقان نخواهم جز از¹⁹ سی‌یکی²⁰
 مرا خوبی و²¹ گنج آباد هست
 ز چیز کسان بی نیازیم نیز
 بر ما شما را گشاده‌ست راه
 بهر سو فرستیم کارآگهان
 نخواهیم هرگز بجز²⁶ آفرین
 مهران و کهان پاک برخاستند
 بشاپور بر آفرین خواندند
 همی³⁰ تازه شد رسم شاه اردشیر

15

20

25

۲

که بیکار شد تخت شاهنشاهی
 بشاپور بسپرد گنج³⁴ و سپاه³⁵

وزان پس پراگنده شد³² آگهی
 بمرد اردشیر آن³³ خردمند شاه

30

۱ I, IV- ۲ I- ۳ دل- VI ۴ اگر- K ۵ بیوی- VI ۶ I, IV- ۷ و منه میوه
 ۸ شود- I ۹ VI-б. оп. ۱۰ I- ۱۱ IV- ۱۲ K, VI- ۱۳ K-бб. 17, 18 стоят после б. 8. ۱۴ ل- ۱۵ VI-
 ۱۶ K- ۱۷ VI- ۱۸ هم از- VI ۱۹ مگر- K ۲۰ K, IV- ۲۱ خود بی- K ۲۲ K, I, IV,
 ۲۳ دوست- VI ۲۴ بر- K ۲۵ K, I, IV, VI- ۲۶ I, IV- ۲۷ VI- ۲۸ K, I, VI- ۲۹ IV- ۳۰ K, I, IV, VI-
 ۳۱ I- ۳۲ I, IV, VI- ۳۳ K, I, IV- ۳۴ K- ۳۵ I, VI- ۳۶ I, VI- ۳۷ I, VI- ۳۸ I, VI- ۳۹ I, VI- ۴۰ I, VI- ۴۱ I, VI- ۴۲ I, VI- ۴۳ I, VI- ۴۴ I, VI- ۴۵ I, VI- ۴۶ I, VI- ۴۷ I, VI- ۴۸ I, VI- ۴۹ I, VI- ۵۰ I, VI- ۵۱ I, VI- ۵۲ I, VI- ۵۳ I, VI- ۵۴ I, VI- ۵۵ I, VI- ۵۶ I, VI- ۵۷ I, VI- ۵۸ I, VI- ۵۹ I, VI- ۶۰ I, VI- ۶۱ I, VI- ۶۲ I, VI- ۶۳ I, VI- ۶۴ I, VI- ۶۵ I, VI- ۶۶ I, VI- ۶۷ I, VI- ۶۸ I, VI- ۶۹ I, VI- ۷۰ I, VI- ۷۱ I, VI- ۷۲ I, VI- ۷۳ I, VI- ۷۴ I, VI- ۷۵ I, VI- ۷۶ I, VI- ۷۷ I, VI- ۷۸ I, VI- ۷۹ I, VI- ۸۰ I, VI- ۸۱ I, VI- ۸۲ I, VI- ۸۳ I, VI- ۸۴ I, VI- ۸۵ I, VI- ۸۶ I, VI- ۸۷ I, VI- ۸۸ I, VI- ۸۹ I, VI- ۹۰ I, VI- ۹۱ I, VI- ۹۲ I, VI- ۹۳ I, VI- ۹۴ I, VI- ۹۵ I, VI- ۹۶ I, VI- ۹۷ I, VI- ۹۸ I, VI- ۹۹ I, VI- ۱۰۰ I, VI-

خروشی برآمد¹ ز هر مرز و بوم
 چو آگاهی آمد بشاپور شاه
 همی راند تا پیش التوینه⁶
 سپاهی ز قیدافه آمد برون 35
 ز التوینه هم چنین لشکری
 برانوش¹⁰ بد نام آن پهلووان
 کجا بود بر¹¹ قیصران ارجمند
 چو برخاست آواز کوس از دو روی
 وزین سو¹⁴ بشد نامداری¹⁵ دلپیر 40
 برآمد ز هر دو سپه کوسی و¹⁷ غو¹⁸
 ز بس ناله بوق و هندی درای
 تمیره بیستند بر پشت پیل
 زمین جنب²⁵ جنبان شد و پیر²⁶ ز گرد
 روانی²⁸ کجا با خرد بود جفت 45

برگاشته تا بروم - J⁵ باج - K⁴ برداشتی - I³ که - I² خروشیدن آمد - K¹
 بالوینه - K, I, VI⁶ و آنهی الخیر بآن أهل قیدافه عصوا و امتنعوا من أداء الخراج - B
 بی تبار و - I, IV گران با سلیح و - K⁷ التوینة - B مالوینه - IV
 همه پاک با جوشن و تیغ و تیر * یکف بر نهاده روان ناگزییر
 VI¹³ افگن و - K¹² که بودی پر - K, I, IV¹¹ پرانوس - B نپانوش - VI¹⁰ سروری - K⁹
 کردسب - VI گرز اسب - IV کرساسب - K¹⁶ نامدار - VI¹⁵ وزان سر - VI¹⁴ ب. оп.
 گو - I, IV, VI²¹ قلب شاپور - K, I, IV, VI²⁰ پر - IV¹⁹ عو - I, IV, VI¹⁸ و - IV¹⁷ оп.
 K - доб.:

دلور سواری که گاه نبرد * چه همکوشی او ژنده پیل و چه مرد
 باورد هر دو برآویختند * همی خاک بر اختران پیختند
 فراوان ز هرگونه جستند کین * نه این زن سته شد نه نیز آن ازین
 سرانجام لشکر همه همگروه * بهم برشکستند چون کوه کوه
 برآمد ز هر دو سپه گرد رزم * چه رزمی که مانیده بود آن بیمز
 VI²⁷ شد از ابر - VI²⁶ و J²⁵-دوب. آواز اسپان - K, I²⁴ VI²³-ب. оп. و - I²² оп.
 بفرجام دادار یزدان به - K²⁹ زبانی - K, I, IV²⁸ میان

گرفتار شد با دلی پر ز خون
 بالتویننه در صف کارزار
 دل جنگیان پر ز قیصر شد
 بنزدیک شاپور شاه اردشیر
 بریزی تو با⁴ داور⁵ رهنمون
 چه پوزش کنی⁸ پیش پروردگار
 برین نیز دردی نیاید¹⁰ فزود
 ز خویشان فراوان گروگان کنیم
 فرستیم با باژ هرچت¹¹ هواس¹²
 فرستاد قیصر ده انبان گاو
 گرانمایه دیبانه اندر¹⁴ شمار
 ز روم اندر آمد بانهواز رفت¹⁷
 برآورد و پرداخت در¹⁹ روز ارد²⁰
 بپردخت بسپار با²⁶ رنج گنج²⁷
 بپردخت³⁰ بهر اسپران روم
 که دارند هر کس بر و بر گذر
 برآورد پاکیزه و سودمند³⁵

برانوش جنگی بقلب اندرون
 وزان رومیان کشته شد سه هزار¹
 هزار و دو سیصد گرفتار شد
 فرستاد قیصر یکی یادگیر
 که چندین تو² از بهر دینار³ خون
 چه گویی⁶ چو پرسند⁷ روز شمار
 فرستیم⁹ باژی چنان هم که بود
 همان نیز با باژ فرمان کنیم
 ز التویننه باز گردی رواست
 همی بود شاپور تا¹³ باژ و ساو
 غلام و پرستار رومی هزار
 بالتویننه در¹⁵ بید روز هفت¹⁶
 یکی شارسستان نام¹⁸ شاپور گرد
 همی برد²¹ سالار²² زان²³ شهر²⁴ رنج²⁵
 یکی²⁸ شارسستان بود²⁹ آباد بوم
 در³¹ خوزیان³² دارد این بوم و بر³³
 بپارسی اندرون شارسستان³⁴ بلند

50

55

60

از پهلوانان—L³ تن—L, K² ثلاثون الغاء—B سی—IV, VI—بد بی شمار—K ده هزار—L¹
 پرسدت—I, IV, VI—چه پوزش کنی تو—K⁷ پرسسی—IV⁶ بیباد آور از—VI⁵ ای—K⁴
 رواست—L¹² آنچه—VI¹¹ هم هدیهها بر—VI¹⁰ فرستاد—L⁹ چه عذر آوری—K⁸
 K, I—¹⁶ ببالونه اندر—I¹⁵ فزون از—IV بسی در—K¹⁴ با—IV, VI¹³ (нет рифмы).
 که گویند با داد شاپور کرد—K²⁰ از—I, IV, VI¹⁹ گرد—VI¹⁸ روز—K, I¹⁷ هفت روز
 در—K²³ یک سال—K, I, IV, VI²² بود—IV, VI²¹ فامر بیناء مدینة تسمی سابور کرد—B
 کرد—IV, VI²⁹ که گر—L²⁸ گنج رنج—L²⁷ زان—IV²⁶ گنج—L²⁵ آنجا—IV²⁴
 چنان ساخت—L³³ که درخورشان—IV خوزستان—I³² که با—VI³¹ برآورد—K, I, IV, VI³⁰
 K, I, IV—³⁴ و هی علی رأس الطريق المسلموک من بلاد الخوز—B آن شارسستان سر بسر
 K—порядок бб.: 65, 62, 60, 61.³⁵ شارسستانی

در آنجای بسیاری خرماسستان
 دگر نیم شاپور گرد و دلیر¹
 که گویند با داد شاپور کرد³
 بدو⁵ داشتی در سخن گوش را
 که ماهی نکردی بروبر⁶ گذر
 پلی ساز آنجا⁷ چنان چون⁸ رسی⁹
 بماند بدانای¹⁰ رهنمای
 بخواهی ز گنج آنچ آید¹² بکار
 فراز آر چندی بران¹⁴ مرز و بوم
 برو¹⁶ تازیان باش¹⁷ مهمان خویش
 ز بد دور وز دست اهریمنی¹⁸
 فراز آوریدش بران کارکرد¹⁹
 که زان باشد آسائی مردمان
 پلی کرد بالا هزارانش گام²⁰
 سوی خان خود روی بنهاد²¹ تفت

یکی شارسستان کرد در سیستان
 که یک نیم او کرده بود اردشیر
 کهن دژ بشهر نشاپور کرد²
 همی برد هر سو⁴ برانوش را
 یکی رود بد پهن در شوشتر
 برانوش را گفت گر هندسی
 که ما باز گردیم و آن پل بجای
 بهرش کرده بالای این پل¹¹ هزار
 تو از دانشی¹³ فیلسوفان روم
 چو این پل برآید¹⁵ سوی خان خویش
 ابا شادمانی و بنا ایمنی
 بتدبیر آن پل باستاد مرد
 بپردخت شاپور گنجی بران
 چو شد شه برانوش کرد آن تمام
 چو شد پل تمام او ز شستر برفت

65

70

75

۳

بلند اختر و تخت شاهی بجای²²
 پراگنده شد فر و اورنگ²⁴ شاه

همی بود شاپور با داد و رای
 چو سی سال بگذشت²³ بر سر دو ماه

¹ K, I, IV, VI — 66. 63, 64 оп.; Б — перевод этих бб. отсутствует. ² Л — بود ³ Л — بود

⁴ K — جا ⁵ VI — همی ⁶ VI — بروبر نکردی ⁷ K —
⁸ VI — آسائی ⁹ K — سزی ¹⁰ K, IV — بدانای و ¹¹ VI — این را
¹² I — باید ¹³ IV — دانش ¹⁴ K — این ¹⁵ I, IV — چندانک این ¹⁶ K — پل
¹⁷ L — تازه می باش ¹⁸ VI — 6. оп. ¹⁹ K —
²⁰ K — 66. 75, 76 оп.; I, IV — 66. 74—75 оп. ²¹ L — доб. و ²² VI — 66. 76—78 оп. ²³ IV —

دوب. و ²⁴ I, IV — اورنگ

- 80 بفرمود تا رفت پیش اورمزد
 تو بیدار باش و جهاندار باش
 نگر تا بشاهی نداری امید
 بجز داد و خوبی⁴ مکن در جهان
 بدینار کم ناز و بخشنده باش
 85 مزن بر کم آزار⁷ بانگ بلند
 همه پند من سر بسر یاد گیر
 بگفت این و رنگ رخس زرد گشت
 چه سازی همی زین سرای سپنج
 90 ترا تنگ تابوت بهرست¹³ و¹⁴ بس
 نگیرد¹⁶ ز تو یاد فرزند تو
 ز میراث دشنام باشدت²⁰ بهر
 بپزدان گرای و سخن زو فزای
 درود تو بر گور²⁵ پیغمبرش
- بدو گفت کای چون گل اندر¹ فرزند
 جهان دیدگانرا² خریدار³ باش
 بخوان روز و شب دفتر جمشید
 پناه کهن باش و فر⁵ مهان
 همان داده باش و فرخنده باش⁶
 چو خواهی که بخت بود یارمند⁸
 چنانهم⁹ که من دارم¹⁰ از اردشیر
 دل مرد برنا پر از درد گشت
 چه نازی بنام¹¹ و چه نازی¹² بگنج
 خورد گنج¹⁵ تو ناسزاوار کس
 نه¹⁷ نزدیک¹⁸ خویشان و¹⁹ پیوند تو
 همه²¹ زهر شد پاسخ پهای زهر²²
 که او یست روزی ده و²³ رهنمای²⁴
 که صلوات تاجست بر منبرش²⁶

⁴ K, I, IV, VI -- روی شد زرد ² K -- دیده را ³ VI -- همواره سالار ⁴ K, VI -- ب. оп. ⁸ VI -- ب. оп. آواز -- IV -- کس آواز -- ⁷ K -- б. оп. ⁶ K -- تاج -- VI -- پشت -- ⁵ IV -- نیکی -- VI --
⁹ VI -- دان -- ¹⁰ VI -- دانم ¹¹ K -- بتاج ¹² I, VI -- یازی ¹³ VI -- است ¹⁴ I -- و -- ¹⁵ I, IV -- رنج ¹⁶ IV -- بگیرند ¹⁷ IV -- ب ¹⁸ K -- доб. و ¹⁹ VI -- نه ²⁰ I, IV, VI -- تو ²¹ VI -- همی ²² K -- бб. 89, 91 оп.; б. 90 стоит после б. 93. ²³ IV -- و -- ²⁴ VI -- б. оп. ²⁵ K -- روح ²⁶ K -- доб :

گذشتهم ز شاپور شاه اردشیر * ز گفستار داننده یادگیر
 در اورمزدی بپیشش آورم * سخن بر ره دین و کیشش آورم

پادشاهی^۴ اورمزد

۱

بیارایم اکنون چو ماه^۲ اورمزد
 ازان^۴ بد که عهدش فراوان نبود
 بآبشخور آمد همی میشی و گرگ
 جـهـانـگـشـته^۶ و کار دیده^۷ ردان
 خنک، آنک پند پدر کرد یاد
 بما داد و^۸ تاج^۹ سر خسروی
 نخواهم که بی^{۱۱} من بود رازتان^{۱۲}
 بر مهتران سخت ناخوش بود
 بماند نیازش همه ساله^{۱۶} نو
 همیشه برو بخت خندان بود^{۱۷}
 بود زندگانی و روزیشی تنگ
 بر سفلیگان تا توانی مگرد
 مکن ره گذر تا زید^{۱۸} بر درش^{۱۹}

سر گاه^۱ و دیهیم شاه اورمزد
 ز شاه^۳ برو هیچ تاوان نبود
 چو بنشست شاه^۵ اورمزد بزرگ
 چنین گفت کای نامور بخردان
 بکوشیم تا نیکی آریم و داد
 چو یزدان نیکی دهش نیکی
 بنیکی کنم ویژه انبازتان^{۱۰}
 بدانید کان^{۱۳} کو منی فش^{۱۴} بود
 ستیزه بود مردرا^{۱۵} پیشرو
 همان رشک شمشیر ندادن بود
 دگر هرک دارد ز هر کار تنگ
 در آز باشد دل سفلله مرد
 هر آنکس که دانش نیایی برش

5

10

بر گاه—K^۵ بران—IV بدن—K, I, VI^۴ شاهان—K^۳ گه—K^۲ و—VI, IV, I^۱
 همبازتان—I^{۱۰} و—K^۹—доб. و—оп. و—K, I, IV, VI^۶ دیده—
 کرده—I, IV, VI^۷ ل, K^۸ و—оп. ل, K^۸ و—
 مرورا—L^{۱۵} گونه سرکش—VI^{۱۴} هر—K, IV^{۱۳} VI—ب. VI^{۱۲} بر—K^{۱۱}
 VI—ب. VI^{۱۹} تا زید ره گذر—K^{۱۸} VI—ب. VI^{۱۷} سال

بود جاودان تخت شاهى بپای²
 ببد در جهان تا توانی³ مکوش
 بدان کاین⁴ جدا و آن جدا نیست زین
 اگر باز گردد⁶ نباشد شگفت⁷
 همه شادمان باد⁹ و یزدان پرست
 خرد یار¹⁰ باد¹¹ آشکار و نهان
 چو جایی سخن راند از پادشاه¹³
 که گفتار نیکو نگر¹⁵ کهن
 وگر بد سراپد نگر¹⁸ نشنوی
 همان بشنود²⁰ گوش²¹ آواز تو²²
 که دیوار دارد بگفتار گوش²⁴
 بران شاه بینادل و²⁵ پاکدین
 همه شادان سرو سایه فگن²⁶
 همی داشت آن²⁸ شاه²⁹ دانش پذیر
 چه نیکو بود شاه با بخشش و داد
 چنین تا برآمد برین روزگار
 گل و³² ارغوان شد پیاپی³³ خشکه
 نه آن بود کان شاهرا بد گمان
 سرآمد بران دادگر شهریار³³

بمرد خردمند و فرهنگ و¹ رای
 دلت زنده باشد بفرهنگ و هوش
 خرد همچو آبست و دانش زمین
 دل شاه کز مهر دوری⁵ گرفت
 هرآنکس که باشد مرا⁸ زبردست
 بگششودئی. کردگار جهان
 خردمند گر¹² مردم پارسا
 همه سخنه¹⁴ باید که راند سخن
 نباید که گویی¹⁶ بجز¹⁷ نیکوی
 بپیند¹⁹ دل پادشاه راز تو
 چه گفت آن سخن گوی پاسخ²³ نبوش
 همه انجمن خواندند آفرین
 پراکنده گشت آن بزرگ انجمن
 همان²⁷ رسم شاپور شاه اردشیر
 جهانی سراسر بدو گشت³⁰ شاد
 همی راند با شرم و با داد³¹ کار
 بگسترد کفور بر جای مشک
 سهی سرو او گشت همچون کمان
 نمود از جهان شاد بس روزگار

15

20

25

30

تا توانی بگیتی - I, IV تا توانی مجوی و - K³ بجای - I, IV² خردمند پاییزه - VI¹
 ترا - J⁹ VI - ترا - J⁸ VI - 66. 16, 17 оп.⁷ یار باشد - K⁶ ورزشی - K⁵ ازین آن - K⁴
 VI - 6. оп.¹⁴ VI - 6. оп.¹³ با - I, IV یا - K¹² باد با - IV¹¹ یاد - J, VI¹⁰ شاد باشید
 کسی - K, I, IV, VI¹⁸ جز از - I, IV¹⁷ یابد - K¹⁶ بیهوده گردد - J¹⁵ همی سخت
 K, IV -²³ VI - 6. оп.²² و IV - доб.²¹ نشنود - K²⁰ نه بیند - IV نه بندد - K¹⁹
 J²⁶ K, I, IV, VI -²⁵ و K, I, IV, VI²⁴ K - 6. стоит после б. 21.²⁴ دانش
 K, VI - آرم - VI کرد - K³¹ گشته - I, IV³⁰ رسم و - K²⁹ ازین - IV²⁸ همی - K²⁷
 و - I, IV³³ K, I, IV, VI - 66. 31, 32 оп.³³

بسی آب خونین ز دیده^۱ بریخت
 بفرمود کامدش^۲ بهرام^۳ پیشش
 بمردی و دانشش برآورده سر
 که رنگ^۴ رخم کرد هم رنگ موی
 گل سرخ را داد رنگ، بهی
 خردمند باش و بی آزار باش
 نابخشی ستمکارگانرا گناه^۵
 چو خواهی که تاج از^۶ تو گیرد فروغ
 سخن گفتن^۷ خوب^۸ و آواز^۹ نرم
 دل زبردستان شکار تو باد^{۱۰}
 میآدا هوا بر تو فرمان روا
 نیاید که یابد پیمیش گنر
 نگر سوی بی دانشان ننگری
 نمیند^{۱۱} بنزد کسی آبروی
 مشو تیز با مرد پرهیزگار^{۱۲}
 که از آورد خشم و بیم^{۱۳} و نیاز^{۱۴}
 جدا کن ز دل^{۱۵} کژی و کاستی
 که بدنام گیتی نه بیند^{۱۶} بکام^{۱۷}
 پیشیمانی آرد دل ترا شتاب

چو دانست کز مرگ نتوان گریخت
 بگسترد فرش اندر ایوان خویش
 بدو^{۱۸} گفت کای پاکزاده پسر
 بهمن^{۱۹} پادشاهی نهادست روی
 خم آورد بالای سرو سهی
 چو روز تو آمد^{۲۰} جهاندار باش
 نگر تا نه پیچی سر از دادخواه
 زبانرا مگردان بگرد دروغ
 روانت خرد باد و دستور شرم
 خداوند پیروز یار تو باد
 بنه کینه و دور باش از هوا
 سخن چین و بی دانش و چاره گر^{۲۱}
 ز نادان نیابی جز از^{۲۲} بتری^{۲۳}
 چنان دان که بی شرم و بسپارگوی
 خرد را مه و خشم^{۲۴} بنده دار
 نگر تا نگردد بگرد تو از
 همه بردباری کن و راستی
 پرهیز تا بد نگر دد^{۲۵} نام
 ز راه خرد هیچ^{۲۶} گونه متاب

35

40

45

50

تا بهمن آمدش - Л^۳ تا رفت - VI کایدش - IV^۲ مژگان - IV, VI نرگس - I, K^۱
 K^۸ - آید - I, IV, VI, K^۷ رنگین - IV^۶ ز من - K^۵ همی - VI^۴ تا بهمن آمد ب - I
 آوای - K^{۱۲} چرب - I, IV^{۱۱} گفتنت - I, IV, VI^{۱۰} از - Л^۹ نباشی ستمکارها تو پناه
 نیابد - VI نگیرد - IV^{۱۷} برتری - IV^{۱۶} بجز - VI, K^{۱۵} بی هنر - K^{۱۴} VI - 6. оп.^{۱۳}
 دل از - I, VI^{۲۲} گداز - K^{۲۱} کین - I^{۲۰} VI - 6. оп. مردم هوشیار - IV^{۱۹} خوبشتن - K^{۱۸}
 هیچ - I, IV, VI^{۲۶} VI - 6. оп.^{۲۵} نگیرد - K^{۲۴} نگریدی ب - K^{۲۳}

ز راه خرد² سر نماید کشید³
 ز نابودنیها بخوابند⁶ چشم
 دلور⁸ گمانی⁹ بسستی¹⁰ برد¹⁰
 میانجی خرد را کند بر دو راه
 خرد باد جان ترا رهنمون
 نجوید بنزدیک تو¹² آبروی¹³
 وگرچند خواند ترا شهریار
 وگر پای گیری سر آید بدست
 نماید نهان سر اندر فریب¹⁷
 بداندیش را بد¹⁸ بود روزگار¹⁹
 بخندد بدو²⁰ نامدار²¹ انچه من
 نگهدار²³ گفتار²⁴ پیمان تست²²
 نمایند گردش هور و ماه
 که بر تو سرآید²⁷ سرای سپنج²⁸
 از آیین شاهان پیشی²⁹ مگرد
 بژرفی نگه کن پس و پیش را

درنگ آورد راستیها¹ پدید
 سر بردباران نماید⁴ بخشم⁵
 وگر⁷ بردباری ز حد بگذرد
 هرآنکس که باشد خداوند گاه
 نه سستی نه تیزی¹¹ بکاراندرون
 نگه دار تا مردم عیبجوی
 ز دشمن مکن دوستی خواستار
 درختی بود سبز و¹⁴ بارش کیست¹⁵
 اگر در¹⁶ فرازی و گر در نشیب
 بدل نیز اندیشه¹ بد مدار
 سپهد کجا گشت پیمان شکن
 خرد گیر کارایش جان تست²²
 هم آرایش تاج و گنج و سپاه
 نگر تا نسازی²⁵ ز بازوی²⁶ گنج
 مزن رای جز با خردمند مرد
 بلشکر³⁰ بترسان بداندیش را

55

60

65

K-⁵ نباید-IV⁴ همه بندها را بیاید کلید-K³ هنر-I, IV, VI-² کارها را-K¹
 دل او-I, IV-⁸ مگر-IV⁷ فتابند-K⁶ سر مرد دانا فتابد ز خشم-VI⁶ نیارید خشم
 فریزد بخیره ترا-Л¹² نه تیزی نه سستی-I, IV, VI-¹¹ K, I, IV, VI-¹⁰ VI-б. оп.¹⁰ گمانش-K⁹
 VI-б. оп.;¹⁷ بر-K, I, IV-¹⁶ که بست-VI¹⁵ تلخ-VI¹⁴ VI-б. оп.¹³ شاه-K¹³
 K-доб.:

بسبزی او هیچ خرم مشو * مکن جان شیرین بزهرش گرو
 ز ندادن مکن مردمی آرزو * مبر آبرو را ز بهر گلو
 پر اندیشه و مهتری روزگار * ابا زبردستان بخوبی گذار
 نامور-VI²¹ ازان-VI²¹ پرو-K, I, IV-²⁰ K, I, IV-²⁰ را پای بددل شمار-I, IV-¹⁹ K, I-¹⁹ بددل-Л¹⁸
 و تا روی-I بناز و ب-K²⁶ ننازی-K²⁵ و-Л²⁴ و-Л²⁴ و-Л²⁴ بود-I, IV-²³ I, IV-²³
 VI-вместо бб. 64, 65:²⁸ گرآید-K²⁷
 هم آرایش لشکر و تاج و گنج * که بر تو سرآید سرای سپنج
 ز لشکر-VI³⁰ پیشین-K, I, IV, VI-²⁹ K, I, IV, VI-²⁹

ستایند پی کو ز بهر هوا
 شکست تو جوید همی زان سخن
 کسی کش ستایش بیاید² بکار
 که یزدان ستایش نخواهد همی
 هرانکس⁶ که او از گنه کار چشم
 فزونیش هر روز افزون⁸ شود⁹
 هرانکس که با آب دریا نبرد
 کمان دار دل را¹¹ زبانت چو تیر
 گشاد¹³ برت باشد و دست راست
 زبان و خرد با دلت¹⁵ راست کن
 هرانکس که اندر سرش مغز بود
 هرانگه که باشی تو با رایزن
 گرت رای با آزمایشش بود
 شود¹⁸ جاننت از دشمن¹⁹ آژیرتر²⁰
 کسی را کجا پیشرو شد هوا
 اگر دوست یابد²⁴ ترا تازه روی
 تو با دشمننت رو²⁷ پر آژنگ دار
 بارزانیان بخش هرچت³⁰ هواست
 بکش جان و دل تا توانی ز رشک
 هرانگه که رشک آورد پادشا

ستایند کسی را همی ناسزا
 ممان تا بپیش تو گردد کهن¹
 تو او را ز³ گیتی بمردم مدار
 نکوهیده را دل بکاهد⁴ همی⁵
 بخوابید و آسان فروبرد⁷ چشم
 شتاب آورد دل پر از خون¹⁰ شود⁹
 جوید نباشد خردمند مرد
 تو این گفته های¹² من آسان مگیر
 نشانه بنه زان نشان کت هواست¹⁴
 همی ران ازان سان که خواهی سخن
 همه رای و گفتار¹⁶ او نغز بود
 سخنها بیارای بی¹⁷ انچمن
 همه روزت اندر فزایش بود
 دل و مغز و رایت جهان گیرتر²¹
 چنان دان که رایش²² نگیرد نوا²³
 بیفزاید این نام²⁵ رنگ و بوی²⁶
 بداندیش را چهره بی رنگ دار²⁹
 که گنج تو ارزانیانرا سزاست
 که رشک آورد گرم³¹ و³² خونین سرشک
 نکوهش کند مردم پارسا

70

75

80

85

¹ K, VI — 66. 68, 69 оп. ² Л — دیاید K, I, IV, VI ³ I, IV, VI — ⁴ IV —
⁵ K — 6. оп. ⁶ K — آنکه ⁷ K, I, IV, VI — خورد ⁸ I, IV — بزون ⁹ VI — بود ¹⁰ K —
 کین ¹¹ I — دلت را ¹² K, I, IV, VI — داستان ¹³ K, I, IV — گشاده ¹⁴ VI — 6. оп. ¹⁵ I, IV,
 VI — خرد ¹⁶ K — کردار ¹⁷ K, IV — با ¹⁸ IV — تن و ¹⁹ K — دشمن از ²⁰ IV —
 جاننت ²¹ IV — دار ²² IV — کارت ²³ K — روا ²⁴ K — باید ²⁵ K,
 I, IV, VI — روی ²⁶ VI — رنگبوی ²⁷ Л — رخ ²⁸ IV — پ ²⁹ K — 6. оп. ³⁰ VI — بخت ³¹ VI — درد ³² IV — و оп.

چو اندرز بنوشمت فرخ دبیر
 جهاندار برزد یکی باد سرد
 چو رنگین رخ تاجور³ تیره شد⁴
 چهل روز بد سوکوار و نژند
 چنمین بود تا بود گردان سپهر
 تو گر باهشی مشمر اورا بدوست
 شب اورمزد آمد و¹⁰ ماه دی
 کنون کار¹² دیم بهرام ساز
 به آورد و بنهاد پیش وزیر
 پس¹ آن لعل رخسارگان کرد² زرد
 ازان درد⁵ بهرام دل⁶ خیره شد⁴
 پر از گرد و بیگار تخت بلند
 گهی پر ز درد⁷ و گهی پر ز مهر
 کجا⁸ دست یابد بدردت پوست⁹
 ز گفتن بیاسای¹¹ و بردار می
 که در پادشاهی نماند¹³ دراز

رنگ رخ لعل-K³ رخسار چون برگ [زر-]VI-² K, I, IV, VI شد-¹ K, I, IV, VI
 خود-K, I-⁶ جهان پیش-IV بزاریش-I ز زاریش-K⁵ گشت-⁴ K, I, IV, VI او
 از-K¹⁰ VI-⁹ ب. on. که چون-K, I, IV-⁸ کین-VI گرد-IV⁷ ازو-VI بر-IV
 نماند او-VI¹³ کام و-¹² Л بیماری-VI پرداز-I¹¹

پادشاهیء بهرام اور مزد

۱

دل و مغز جوشان ز^۲ مرگ پدر^۳
 برفتند پیشش^۴ کمر بر میان
 کہ تا جای باشد تو مانی^۵ بجای
 پدر بر پدر پادشاهی^۶ تراست
 وزان رفته جان تو بی درد باد
 سواران^۷ جنگی و کنداوران
 بگیتی^۸ سوی بد میازید دست
 نہ پرورده داند نہ پروردگار^{۱۰}
 هوارا مدارید فرمانروا
 نیالاید اندر بدیہا تنش^{۱۲}
 گہ^{۱۴} رفتن آیدش^{۱۵} بیغم بود
 نوازندہ مردم پارسا

چو بہرام بنشست^۱ بر تخت زر
 ہمہ نامداران ایرانیان
 برو خواندند آفرین خدای
 کہ تاج کیی تارکترا سزاست
 رخ بدسگالان تو زرد باد
 چنہین داد پاسخ کہ ای مہتران
 ز دہقان وز مرد خسروپرست
 بدانید^۹ کاین چرخ ناپایدار
 سراسر بیند دست از^{۱۱} هوا
 کسی کو پیرہیزد از بدکنش
 بدین سوی ہموارہ^{۱۳} خرم بود
 پناہی بود گنچرا پادشا

5

10

^۱ K — далее следует б. 34. ^۲ K, I, IV — پدر درد ^۳ K, I, IV, VI — ^۴ K, I, IV, VI — گریان ^۵ I — بادی ^۶ I, IV, VI — تاج شاهی ^۷ I, VI — سزوار ^۸ K, I, IV, VI — ز گیتی ^۹ K — ^{۱۰} I — б. стоит после б. 9. ^{۱۱} K, I, IV, VI — ^{۱۲} IV — منش ^{۱۳} K — ^{۱۴} K, I, IV, VI — از خصم ^{۱۵} IV — گہی اندرش

که دین بر سر او کلاهی بود
همان بر زمین¹ او بی آزارتر
جهان بی تن مرد دانا میاد
به پی⁶ نسپرد⁷ ویژه⁸ دانا⁹ بود
بپرهیز و گرد ستیزه میوی
چنان دان که هر سه ندارند راه
پشیمان شود پس چو¹⁴ بیدار¹⁵ بود¹³
ستایش¹⁶ نیابی نه خرم بهشت
دل نیکی پی مردمان مشکنید
بزرگی و شاهی و نیروی دست
بداند که با گنج ما او¹⁹ یکیست²⁰
نیاید نشستن کسی اندر نیاز²¹

تن شاه دین را پناهی بود
خنک آنک در خشم هشیارتر
گه² دست تنگی³ دلی⁴ شاد و راد⁵
چو بر دشمنی بر توانا بود
ستیزه نه نیک¹⁰ آید از نامجوی
سپاهی و دهقان و بیگار¹¹ شاه
بغواب اندرست آنک بیگار¹² بود¹⁸
ز گفتار نیکو و کردار زشت
همه¹⁷ نام جوید و نیکی کنید
مرا گنج و¹⁸ دینار بسیار هست
خورید آنک دارید و آنرا که نیست
سر بدره ما گشادست باز

15

20

۲

سر تاجور²³ اندر آمد بگاز²⁴
ورا نام بهرام بهرام بود
بدو گفت کای سبز شاخ²⁵ درخت
همه روزگار تو فرخنده باد
شب و روز با رامش²⁷ و خنده باش²⁸

برو نیز بگذشت سال²² دراز
یکی پور بودش دلارام بود
بیاورد و بنشاندش زیر تخت
نبودم فراوان من از تخت²⁶ شاد
سراینده باش و فزاینده باش

25

دلش - I, IV - دل و - JI - 4 تن درستی - I - تنگدستی - K - 3 گهی - JI - 2 زمی - VI - 1

مرد - IV - 8 بسپرد - IV - بشمرد - K - نسپرد - JI, I - 7 بید - JI - 6 راد و شاد - K, I, VI - 5

بیدار - K - 12 ز دهقان و بیگا و - K و - JI, I - 11 خوب - K, I, IV, VI - 10 کانا - VI - 9

همان - K - 17 سپاهی - VI - 16 بیمار - K - 15 هر که - K, I, IV, VI - 14 گشت - K, I, IV, VI - 13

بدانید کز گنج داران - I, IV, VI - 19 و - I - 18 K - 6. оп. 21 VI - نماز - VI - 20 K - 6. оп. 21

درد فراوان ز ما بر خدای * بدان کو بنیکی بود رهنمای

22 I, VI - روز - 24-25 гаплогра- 24 K - -- вместо бб. 23 K - تاجدار - I, IV, VI - تاج او - K - 23 روزی - IV - روز - I, VI - 22

фия: А 24-В 25. 25 K - بارور خوش - K - 25 I, IV, VI - تاج - I, IV, VI - 26 K - 6. оп. 28 K - 6. оп. 28

<p>نه پیچی سر از شرم پروردگار³ دل زبردستان خود⁴ شاد دار نه⁶ بر تاج دار و⁷ نه⁶ بر موبدان چو⁸ از باد چندی⁹ گذاری¹⁰ بدم تهی ماند زو¹³ تخت¹⁴ گیتی فروز¹⁵ پیسر مر ورا دخمه آرام داد باندده چه داری دل ترا نژند¹⁷ برین داستانی¹⁹ نشاید²⁰ زدن نشست²³ تو جز تنگ²⁴ تابوت نیست²² پسر از می یکی جام خواهم بزرگ²⁵</p>	<p>چنان رو که پرسند¹ روز شمار² بداد و دهش گیتی آباد دار که بر کس نماند⁵ جهان جاودان تو از چرخ گردان میدان این ستم بسه سال و سه ماه¹¹ و¹² بر سر سه روز چو بهرام گیتی بهرام داد چنین بود تا بود چرخ بلند¹⁶ چه گویی¹⁸ چه جویی چه شاید بدن روانت گر از آزار²¹ فرتوت نیست²² اگر مرگ دارد چنین طبع گرگ</p>	<p>30</p> <p>35</p>
--	--	---------------------

и доб.:¹ K-روز شمار³ که گر پرسدت کردگار-K² پرسدت-I, IV, VI¹

چو در پادشاهی بود گرسنه * نه تاج و نه تخت و نه بار و بنه
 جهانرا ز بهر خورش ساختند * ز بهرای پیشی نپرداختند
 خورید و دهید و روان پرورید * بدست خرد پای بد بشکرید
 K, I, IV, VI-چه⁷ K-تاجداران⁸ K, I, IV, VI-نماندست-IV⁵ با-IV⁴ см. б. 23.
 K, VI-سه¹¹ ندارد-I, IV-نپاید-K, VI¹⁰ چیزی-I, IV, VI-جز-I, IV-که-VI
 K, VI-بخت¹⁵ VI-آن¹⁴ VI-بر-IV-از-I¹³ оп. و-I, IV, VI-سال و سه مه
 باندیشه رنجه چه-I, IV, VI-روان¹⁷ K, I, IV, VI-روان¹⁶ K, I, IV, VI-1. б. стоит после б. I, IV, VI
 روانست-VI-کم آزار-K²¹ نپاید-IV²⁰ بپرهیز یکدم-K¹⁹ پویی-K¹⁸ داری روان
 I, IV, VI-доб.:²⁵ Л, I, IV, VI-خوب-VI²⁴ نشیم-I, IV²³ شد-K²² کان هیچ
 یکی بور [گور-VI] ترکی چو گوری بتن * کهن بر کهن هنگ او شست من
 K-доб.:

یکی ترک خواهم چو کوهی به تن * که باشد سرین و برش شست من
 سمن بوی و سیمین بر و ماهروی * چو خورشید تابان و چون مشک موی
 که با او درین روزگار دمه * گل و مل شود ویژه اندر رمه
 چو شادی بکاهی بکاهد روان * خرد گردد اندر میان ناتوان
 کنون کار بهرام بهرام گوی * بمیدان بسر بر ازین بار گوی

پادشاهی بهرام بهرام نوزده سال بود

چهل روز ننهاده² بر سر کلاه
پیر از درد با ناله و با خروش
دو رخ زرد و⁴ لبها شده لاژورد
که گیرد مگر شاه بر گناه جای
همی بود تا برنشست او بتخت
برسم کیان⁶ تاج بر سر نهاد
فروزنده⁷ گذردش روزگار
گزاینده⁸ کژی و کاستنی
ز بنده⁹ نخواهد بجز¹⁰ داد و مهر
جهان دیده و پاکدل¹² موبدان¹³
میباشید با شهریاران سترگ

چو بهرام در سوک بهرامشاه
برفتند گردان بسپارهوش
نشستند با او بسوک و بدر³
وازن پس بشد موبد پاکرای
بیک هفته با او بکوشید سخت
چو بنشست بهرام بر تخت داد⁵
نخست آفرین کرد بر کردگار
فزاینده⁷ دانش⁸ و راستنی
خداوند کیوان و گردان سپهر
ازان پس چنین گفت کای¹¹ بخردان
شما هرک¹⁴ دارید¹⁵ دانش بزرگ

5

10

1 I — оп 2 I, IV, VI — درد 3 I, IV, VI — بنهاد 4 I — هفده 5 I, VI — شاد 6 I, IV, VI — کبی 7 I — فروزنده 8 K — خوشی 9 IV — زننده 10 I, IV — جزاز 11 K, VI — با 12 VI — تن 13 K, I, IV, VI — доб.: کسسی را که یزدان فزونی دهد * سخندانانی و رهنمونانی دهد 14 K, I, IV, VI — نیز 15 VI — دانید

بفرهنگ یازد¹ کسی کش² خرد
 سر مردمی بردباری بود
 هزانکس⁶ که گشت⁷ ایمن او⁸ شاد شد⁹
 توانگرتر آنکو¹¹ دلی راد داشت
 اگر نیستت چیز¹⁴ لختی بورز
 مروت نیابد¹⁷ کرا¹⁸ چیز نیست¹⁹
 چو خشنود باشی تن آسان شوی
 نه کوشیدنی کان²² برآرد²³ برنج
 ز کار زمانه میانه گزین
 چو خشنود داری جهانرا²⁸ بداد
 همه ایمنی باید و راستی
 چو شادی³⁰ بکاهی³¹ بکاهد³² روان

15

20

4 VI - بود در سر - I, IV, VI - چو درد سر - K - 3 کز - VI - 2 نازد - K, VI - 1
 و 8 K, I, IV, VI - شد - I, IV - K - 7 آنکه - I, IV - 6 تیزی - K, I, IV, VI - 5
 VI - 13 یاد - K - 12 توانگر بد آن کان [کو-] I - K - 11 شاد - K - 10 گشت - K, I, IV, VI - 9
 نه رای داری نه - IV - بورا ندراری تو(؟) - I - 15 نیست چیزی تو - IV - 14 ب. оп.
 نباشد کسی را که چیز - K - 19 اگر - I, IV - 18 بپاید - IV - 17 اندازه و رزد بورز(؟) - K - 16
 همانجای نزد - VI - چاره باید بچستنش نیز - K - 20 فروتن شود هر کرا نیست چیز - VI
 تن آرد - K, I, IV, VI - 23 کو - I, IV - 22 بد سگالی - K - برزی - L - 21 کسش نیست نیز
 K - 27 обратный порядок мисра, б. ز خلق - K, I - 26 و K - доб. 25 پپچانی - K, I, IV, VI - 24
 K - доб.: 29 خرسند کردی زبانرا - K - 28 стоит после б. 17.

وگر آز گیرد دلترا بچنگ * بمانند روانت بکام نهنگ
 33 IV, VI - доб.: چنین است آیین چرخ - K - 32 بکاهد - VI - 31 شاهی - L, K, VI - 30
 وگر آز گیرد دلترا بچنگ [برنگ - VI] * بمانند روانت بکام نهنگ
 затем доб.: IV -

چنین است آیین چرخ روان * تواناست او گر تویی ناتوان
 VI -

همیراند شاهی بآیین و داد * دل زیردستانش از داد شاد

چو شد پادشاهیش بر سال بیست
 شد آن تاجور شاه با خاک جفت
 جهانی را چنین است آیین و ساز⁵
 پیسر بود اورا یکی شادکام
 بیامد نشست از بر تخت شاد
 کنون کار بهرام بهرامیان
 یکی کم پرو¹ زندگانی گریست²
 ز خرم جهان³ دخمه بودش نهفت⁴
 ندارد بهرگ از کسی چنگ باز⁶
 که بهرام بهرامیان داشت نام
 کلاه کیانی پیسر بر نهاد⁷
 بگویم تو بشنو بجان و روان⁸

¹ IV — بران ² K — 6. оп. ³ VI — روان ⁴ I — доб. между бб. 24 и 25;

چنین است آیین چرخ روان * تواناست او گر تویی ناتوان
 VI —

همی براند شاهی بآیین و داد * دل زیردستبازش از داد شاد
 همیشه زمانراز — VI همیشه بما راز او نا [ناید — I] رسان — K, I, IV — سان — K, I, IV, VI —
 VI — доб.: [ز ما راز؟] دارد نهان

چنین است آیین چرخ روان * تواناست او گر تویی ناتوان
 I, IV, VI — 66. 27—29 оп. ⁸ K — زیان و بسود ⁷ K — 66. 27, 28 оп.

پادشاهی بهرام بهرامیان

بمست از پی داد و بخشش² میان
همی نام کرمان³ شهنش خواندند
خرد بآدمان بهره و داد و رای
ترا نییکوی باد فریادرس
بداد و دهش دل⁵ گروگان کنیم⁴
بماند تو جز تخم نیکی مکار
برو زار بگریست تخت⁷ و کلاه
پیش⁸ مردم آزر⁹ بشمرد¹⁰
چو شد سال گوینده¹¹ بر شست و سه
نهنگی کجا بشکرد¹² پیل و کرگ¹³
که با مهتران آفرین¹⁴ باد جفت
مکن روز¹⁸ بر¹⁹ تاج²⁰ و بر¹⁹ تخت²¹ نخش²²
بمرسی سپرد آن زمان تاج و²⁵ تخت
گزارف فلک هر زمان تازه دان
دل زنگ و زنگار²⁷ شویم همی²⁸

چو بنشست¹ بهرام بهرامیان
بتاجش زبرد برافشانند
چنین گفت کز دادگر یک خدای
سرای سپنجی نماند یکس
بنیکی گراییم⁴ و فرمان کنیم⁴
که خوبی و زشتی⁶ ز ما یادگار
چو شد پادشاهی بر چار ماه
زمانه برین سان همی بگذرد
می لعل پیش آور ای روزبه
چو بهرام دانست کامدش مرگ
جهانرا بفرزند بسپرد و گفت
بنوش¹⁵ و بیاز¹⁶ و بناز¹⁷ و ببخش
چو برگشت بهرامرا روز²³ و²⁴ تخت
چنین است و اینرا بی اندازه دان
کنون کار نرسی بگویم همی²⁶

5

10

15

نیکوی - K-6 جان - K-5 کنیمد - K-4 گردان - VI-3 داد جستین - IV-2 بشنید - K-1
K-11 دشمرد - VI-4 بسپرد - I-10 دم مرد دانا همی - K-9 تنش - IV-8 تاج - K-7
L, بپوش - IV-15 مهتریت خرد - K-14 کرگ - T-13 بشکند - K-12 که گویند شد سال
تخت - VI-20 با - K, I, IV-19 دور - IV-18 بناز و بیاز - VI-17 بماش - K-16 بپوش - K, I-16
متن تصحیح قیاسی، دخشی = تیره و) تاج بخش - VI-6 رخش - L, K, I, IV-22 و IV-21 доб.
K-27 همه - K-26 آن گرانمایه - K-25 و оп. - L, IV-24 فتر - VI-23 تاریخ - رداکتور)
K-28 K-26 I, IV, VI-6. оп.; IV-23 K-28 زنگ اندیشه
پادشاهی بهرام (بب. 26-34) و پادشاهی شاپور بن شاپور (بب. 1-31) شاپور
تکست از заключительной части

پادشاهی نرسی بهرام

بسوسر برنهاد آن سزاوار¹ تاج
 ز درد پدر سوکوار آمدند
 که ای مهربانان³ با داد و دین
 چنین رفت کار آشکار و نهان
 جوانمردی و داد⁶ و آواز نرم⁷
 کرا ز اخترش¹⁰ مهربانی¹¹ بود¹²
 چنان دان که با تو ز یک پوست گشت
 خرد نیز نزدیک دانا شناس¹⁴
 دلاور بیچای ستودن بود
 ازو دور شد نام¹⁵ و ننگ و نبرد
 هم آواز آن¹⁷ بددلی¹⁸ کاهلیست
 جهانرا سخن گفتنش سودمند
 شد آن ترک پولاد برسان موم
 برخشانی²⁰ لاله اندر فرزند
 فروزان چو در تیره شب²¹ ماه بود

چو نرسی نشست از بر تخت عاج
 همه² مهتران با نثار آمدند
 بریشان سپهدار کرد آفرین
 بدانیید کز کردگار جهان
 که ما را⁴ فزونی⁵ خرد داد و شرم
 همان⁸ ایمنی⁹ شادمانی بود
 خردمند مرد ار¹³ ترا دوست گشت
 تو کردار خوب از توانا شناسی
 دلگیری ز هشیار بودن بود
 هرانکس که بگریزد از کارکرد
 همان¹⁶ کاهلی مردم از بددلیست
 همی زیست نه سال با رای و پند
 چو روزش فراز آمد و بخت شوم
 دوان شد بهالینش¹⁹ شاه اورمزد
 که فرزند آن نامور شاه بود

5
10
15

¹ K, IV — سزافراز — VI دلفروز — K, IV
 (метр нарушен). ² همی — K
³ K, IV — پهلوانان — ⁴ مارا — оп.
⁵ VI — هم — K از — ⁶ L, K, I — مروّت — ⁷ K — 6. оп.
⁸ K — ⁹ VI — обратный
¹⁰ I, IV — اخترت — VI اخترم — ¹¹ K, I, IV, VI — بی‌زیانی — ¹² VI — порядок мисра.
¹³ VI — مردم — ¹⁴ K — 66. 7, 8 оп.
¹⁵ I — تاج — ¹⁶ IV — همه — ¹⁷ I, IV, VI — با —
¹⁸ K — همان از از کاهلان — ¹⁹ K, IV, VI — بهالین — ²⁰ VI — برخسار چون — IV
 رخ وی چو تیره شب آن — VI — ²¹ بدخشانی

میر دست سوی بدی تا توان
سزاوار تاجی³ و زیبای تخت⁴
بهر دانش از هر کسی⁷ بی⁸ همال
دل انجمن بر تو بریان شود
چو آموختی¹⁰ از¹¹ پاک پروردگار
سپهر¹³ روانت بی پی بسپرد
بپاسخ گیری روز فرخ کنی
یکی باد سرد از جگر برکشید
همان تخت و دیهیم و کرسی نبود¹⁶

بدو گفت کای نازدیده¹ جوان
تو از جای بهرام و نرسی بخت²
بدین زور⁵ و⁶ بالا و این فر و یال
مبادا که تاج از تو گریان شود
جهانرا بآیین شاهان⁹ بدار
بفرجام هم روز تو¹² بگذرد
چنان رو که پرسند¹⁴ پاسخ کنی
بگفت این و چادر بسر¹⁵ درکشید
همان روز گفتی که نرسی نبود

20

چار بهرام و نرسی بتخت - VI ای جان نرسی و بهرام بخت - I² باز دیده - IV¹
IV⁸ دانشی گشته - K⁷ و - I⁶ پرز - I, IV, VI⁵ K, IV - б. оп.⁴ شاهای - VI³
K, I, IV -¹² آموختی - I¹¹ آموختی - VI¹⁰ شاهای - K, I, IV, VI⁹ دانشی هر کسی را
K, I, IV, VI -¹⁶ доб. ز سر - I¹⁵ پرسدت - K, I, IV, VI¹⁴ این - I¹³ روز تو هم
چنین است و رازش پدیدار [این را - VI] * ترا بهره جز گرم و تیمار نیست
ز دیدار [نیست

далее K - доб.:

بگویم کنون نامه اورمزد * که رخشان شود چون گل اندر فرزد

پادشاهی^۱ اورمزد نرسی

ز نخچیر کوتاه شد چنگ^۱ گرگ
 نهان گشت^۲ کردار آهرمندی
 توانا و دانا و پروردگار
 چو بهرام و کیوان و مهر آفرید
 دل و داد و دیهیم شاهنشاهی
 دل زبردستان بما^۵ شاد باد
 بر سفلیگان تا توانی مگرد
 اگر پند گیری بنیکی گرای
 نخواندش بگشونده^{۱۲} یزدان شناس^{۱۸}
 سزد گر ندارد کسی اورا بچیز
 که اورا^{۱۵} نباشد کسی دوست دار
 نخواند ورا رایزن رهنمون
 نباشی جهانجوی و^{۱۷} مردم شمار
 وگر گاه^{۲۰} یابی نگریدی^{۲۱} سترگ
 همی^{۲۲} بیند آن از بد^{۲۳} روزگار

چو بر گاه رفت اورمزد بزرگ
 جهانرا همی داشت با ایمنی
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 شب و روز^۳ گردان سپهر آفرید
 ازویست پینروزی و فرهی
 همیشه^۴ دل ما پر از داد باد
 ستایش^۶ نیابد^۷ سر^۸ سغله مرد
 همان نیز^۹ با مرد بدخواه رای
 ز بخشش^{۱۰} هرانکس که جوید^{۱۱} سپاسی
 ستاننده گر^{۱۴} ناسپاسست نیز
 هراسان بود مردم سخت کار
 وگر^{۱۶} سستی آرد بکاراندرون
 گر از کاهلان یار خواهی بکار
 نگر^{۱۸} خویشتن را نداری^{۱۹} بزرگ
 چو بدخو شود مرد درویش خوار

5

10

15

^۱ I - دست ^۲ K - کرد ^۳ IV, VI - دست ^۴ K - خجسته ^۵ K, I, IV, VI - ما ^۶ K, VI - نیایش ^۷ K - نباشد ^۸ K, I - دل ^۹ K, I, IV - بسی ^{۱۰} K, I, IV - نیست ^{۱۱} VI - گیرد ^{۱۲} I - بخشیده ^{۱۳} IV - نیکی شناس ^{۱۴} I, IV - کو ^{۱۵} I, IV - آنرا ^{۱۶} K - مگر ^{۱۷} JI, VI - دست ^{۱۸} JI, VI - وگر ^{۱۹} VI - یابی ^{۲۰} I, IV - نگریدی ^{۲۱} K - نباشی ^{۲۲} K, VI - همان ^{۲۳} VI - خوی بد بیند از ^{۲۴} K - جاه

نه رای و نه دانش و نه زیبای تخت
 شود جان و مغز و دلش¹ کاسته
 ندارد خرد گردن افرازد اوی
 نه دین و نه خشنودی³ دادگر
 بداندیشرا جان پراگنده⁴ باد
 خود⁶ از سوک شاهان بپرداختند⁷
 گل زرد شد⁹ آن چو گلنار چهر
 بمرد و بشاهی¹¹ نبودش پسر
 بنوی بشد زمین سرای کهن
 توانا بهر کار و ما ناتوان
 سر¹³ گاه او خوار بگذاشتند
 سر مهتران پر ز تیمار بود
 یکی لاله رخ دید تابان چو ماه
 دو زلفش چو پیمان خط مغولی¹⁴ (?)
 گره برزده سرش برتافته
 ازان خوبرخ¹⁶ شادمان شد¹⁷ جهان
 یکی تخت شاهی بیاراستند¹⁸
 بران تاج زر²⁰ و درم ریختند²¹

همه ساله بیکار و نالان ز بخت
 وگر باز گیرند ازو خواسته
 بمی چیزی و بدخویی یازد اوی
 نه چیز و نه دانش نه رای² و هنر
 شمارا شب و روز فرخنده باد
 برو مهتران آفرین ساختند⁵
 چو نه سال⁸ بگذشت بر سر سپهر
 غمی شد ز مرگ آن سر¹⁰ تاجور
 چنان¹² نامور مرد شیرین سخن
 چنمین بود تا بود چرخ روان
 چهل روز سوکشی همی داشتند
 بچندیین زمان تخت بیکار بود
 نگه کرد موید شبستان شاه
 سر مژه چون خنجر کابلی
 مسلسل یک اندر دگر بافته
 پری چهره را بچه اندر¹⁵ نهان
 چهل روزه شد رود و می خواستند
 بسربرش تاجی برآویختند¹⁹

20

25

30

K-⁵ ز تن کنده-I, IV⁴ خشنودی از-VI³ رای و نه بخت-VI² تنش-K¹
 ز گفتار او سر برافراختند-VI⁷ ورا شهریار زمین خواندند-K⁷ چو-IV⁶ خواندند
 گشت-I, IV, VI⁹ چو دینار گشت-K⁹ هفتاد перечеркнуто и надписано نه سال-Л⁸
 I, IV, VI¹⁴ و L¹³-доб. شد آن-K, I, IV, VI¹² بهالین-K, I, IV, VI¹¹ شه-K, VI¹⁰
 شاهیش-K¹⁸ شاد شد در-K¹⁷ ماه رخ-K, VI¹⁶ بد در-K, I, IV, VI¹⁵ معقلی-VI¹⁵
 K-²¹ زرین-I, IV²⁰ بیاویختند-K, I, VI¹⁹ 36. б. стоит после б. K, I, IV, VI⁶ پیراستند
 б. стоит после б. 38; K-доб.:

ازان هر کسی را دلی شاد شد * که آن شاه ازو تازه بنیاد شد
 بدرویش دادند هرگونه چیز * همان هر کس از خویشتن داد نیز

چهل روز بگذشت بر¹ خوب چهر
 ورا موبدش نام شاپور کرد
 تو گفندی همی³ فره ایزدیست
 برفتند گردان زرین کمر
 چو آن خرد را⁵ سیر⁶ دادند شیر⁷
 چهل روزه را زیر آن تاج زر
 یکی کودکی آمد چو تابنده مهر²
 بران شادمانی یکی سوز کرد
 بنرو سایه⁴ رایست بخردیست
 بیاویختند از برش تاج زر
 نوشتند⁸ پس در⁹ میان حریر
 نهادند بر تخت فرخ پدر

¹ K, VI—ازان I, IV—ازین ² K—доб.:

بران خرد هر کس که کردش نگاه * همی گفت نرسیست با تاج و گاه
 بیاراستیندش ابی تاج و تخت * که آن کودکی بود پیروزبخت
 شیر—VI⁶ جوانرا همی—K⁵ شاهی و—K سایه و—J, I, IV⁴ همه—K, I, IV, VI³
 اندر—K, I, IV, VI⁹ بپوشیدش—IV نوشتندش—I, VI⁸ سیر—VI⁷

پادشاهی شاپور ذو الاکتاف

۱

همه مهتران گوهر افشانند
 خردمند و شایسته و شادکام
 میان پیش او بندگی را^۴ بست
 سپهرا بهر نیک و بد^۵ رهنمای
 بیاراست ایوان و گاه و راه
 برافراخت آن کودکی خرد پال
 خردمند موبد پیش^۸ اندرون
 پدید آمد آن چادر لاژورد
 بموبد چنین گفت هست این دزد
 که ای پاک دل نیک پی^{۱۰} شاه گرد
 ز کلمه سوی خانه بنهاد روی
 چنین تنگ پل را^{۱۲} پی^{۱۳} بسپرند^{۱۴}

پادشاهی برو آفرین خواندند
 یکی موبدی^۱ بود شهرو^۲ بنام^۳
 پیامد بکرسئ زین نشست
 جهانرا همی داشت با داد و رای
 پراگنده^۶ گنج و سپاه و راه
 چنین تا برآمد برین پنج سال
 نشست شبی شاه^۷ در طیسفون
 بدانگه^۹ که خورشید برگشت زرد
 خروش آمد از راه اروند رود
 چنین گفت موبد بران شاه خرد
 کنون مرد بازاری و چاره جوی
 چو بر دجله بر یکدگر^{۱۱} بگذرند

5

10

۴ IV- شهری [مهروی VI] نام IV, VI- ۳ مهرو- K- ۲ موبدش VI- مهتری- K- ۱
 ۷ K- بیباگند VI- بیباپید- I, IV- ۶ نیکویی- I نیکئی- K, IV, VI- ۵ بندگی پیش او را
 نیکپی پاک دل- IV- ۱۰ چنان بد- K- ۹ موبدش پیش- IV- ۸ شده شاد- VI- شهنشاه
 نسپرند- IV, VI- ۱۴ نیکپی راه را- IV- ۱۳ ره را- K- یک بیک را- ۱۲ I, IV- ۱۱
 فأخبر بأن ذلك من عبور الناس على جسر دجلة و ازدحامهم في الرواح و المجتى- B-

چنین بر خروشنند چون⁵ زخم کوسی
 که ای پره‌نر⁶ نامور⁷ بخردان
 شدندرا یکی را⁸ باز آمدن
 گر از لشکری¹⁰ در پرستان ما
 درم داد بایید فراوان ز گنج
 که سبز آمد آن نارسیده¹² درخت
 بفرمان آن کودکی تا جور
 بیاورد فرهنگ جویان¹³ برش
 کز آموزگاران سر اندرکشید
 هم آورد و هم¹⁶ رسم چوگان نهاد
 تو گفستی¹⁷ کمر بست¹⁸ بهرامشاه¹⁹
 نشستن گه خود²⁰ باصطخر²¹ کرد
 گزیده سرافراز و²³ پاکان خویش

بترسد چنین¹ هر² کس³ از بیم⁴ کوسی
 چنین گفت شاپور با موبدان
 پلی دیگر اکنون⁸ بیاید زدن
 بدان تا چنین زیردستان ما
 برفتن نباشند زمین سان برنج¹¹
 همه موبدان شاد گشتند سخت
 یکی پل بفرمود موبد دگر
 ازو شادمان شد دل مادرش
 بزودی بفرهنگ جای¹⁴ رسید
 چو بر هفت¹⁵ شد رسم میدان نهاد
 بهشتم شد آیین تخت و کلاه
 تن خویش را از در فخر کرد
 بر²² آیین فرخ نیاکان خویش

15

20

25

۲

فروزنده شد تا²⁵ گیتی فروز
 که دادی فلک را بشمشیر دل
 ز بحرین و از کرد وز پارسی²⁷
 سپاهی²⁹ ز³⁰ اندازه پیش³¹ اندرون³²

چو یک چند بگذشت بر شاه²⁴ روز
 ز غسانیان طایر شیردل
 سپاهی ز رومی و از قادیسی²⁶
 پیامد بپییرامن²⁸ طیسفون

رهبر— K, I, IV—⁶ از— J—⁵ زخم— J, VI—⁴ یک— K, IV—³ آذ— I—² بران— VI—¹
 و J—⁹ یکی با دگر گر— IV یکی پول [پل—K] دیگر— K, I, VI—⁸ نامور راه‌پر— VI—⁷
 نورسیده— IV—¹² ازین پس نیابند زنج— VI—¹¹ لشکر و— K, IV, VI—¹⁰ یک ب— VI باز— K—
 K, ¹⁸ گویی— K—¹⁷ هم آورد او— J—¹⁶ پردخته— VI—¹⁵ جوی— J—¹⁴ فرهنگیانرا— K—¹³
 خویش اصطخر— K, VI—²¹ شاه— I—²⁰ کزو داشت بهرام راه— I—¹⁹ که اویست— IV, VI—
 فارسی— K—²⁷ پارسی— K, IV—²⁶ شاه— K—²⁵ گاه— K—²⁴ و— I, IV, VI—²³ ب— K, VI—²²
 دانش فزون— I, IV, VI—³² بود— K—³¹ بی— K—³⁰ سپاهیش— IV—²⁹ بایوان آن— IV—²⁸

- 30 بتاراج داد آن همه بوم و بر
 ز پیوند نرسی یکی یادگار⁴
 بیامد بایوان آن ماه روی
 ز ایوانش بردند و⁷ کردند اسپر
 چو یک سال نزدیک طایر بماند
 35 ز طایر یکی دختش¹⁰ آمد¹¹ چو ماه
 پدر مالکه¹³ نام کردش¹⁴ چو دید
 چو شاپور را سال شد بیست و¹⁶ شش
 بدشت¹⁹ آمد و لشکرش را²⁰ بدید
 ابا هر یکی بادپایی هیون
 40 هیون برنشستند و²³ اسپان بدست
 ازان پس ابا²⁵ ویزگان برنشست
 بررفت از پس شاه غسانیان
 فراوان کس از لشکر او بکشت
 برآمد خروشیدن داروگیر
 45 که اندازه آن ندانست کس
 حصاری شدند آن سپه در یمن
- کرا بود با او پی و¹ پا² و پر³
 کجا نوشه بد نام آن نو بهار⁵
 همه طیسفون گشت پر گفت و گوی⁶
 که⁸ دانا نمودند و دانش پذیر⁹
 ز اندیشگان دل بخون درنشاند
 تو¹² گفتی که نرسیست با تاج و گاه
 که دختش¹⁵ همی مملکت را سزید
 مهی و¹⁷ کی¹⁸ گشت خورشیدفش
 ده و دو هزار از یلان برگزید²¹
 بپیش اندرون مرد صد²² رهنمون
 برفتند²⁴ گردان خسروپرست
 میان کی²⁶ تاختن را بست
 سرافراز طایر هر زیر زبان
 چو طایر چنان دید بنمود پشت
 ازیشان گرفتند چندی اسپر
 برفتند آن ماندگان زان سپس²⁷
 خروش آمد از کودکی و مرد و زن

چو آگه—K, I, VI⁴ سر—K, IV³ پای—K, I, VI² بود با جنگ [بیم—VI] او K, VI¹
 شد از عمه [آگاه شد عمت—I] شهریار⁵ IV—вместо б.:
 در آنجا یکی بچه بد شاه را * که درخور بدی فر او گاه را
 انوشه بدش نام و چون ماه بود * همه گیتی از حالش آگاه بود
 I—6. оп.⁹ چو—K⁸ و—IV⁷ کشیدش از آنجا برهنه بروی—IV⁶
 کرد نامش—K¹⁴ مالک—VI¹³ که—I, VI¹² یکی دختر آمد ز طایر—IV¹¹ دختر
 منقش—I, VI منی فش—K, IV¹⁷ فلائون سنة من ملکه—B سی—K¹⁸ دختر—K¹⁵
 I—66. 37, 38 приписаны на полях.²¹ لشکری را—K²⁰ پدید—K¹⁹ مهی—VI کسی—IV¹⁸
 خود و—K, I, IV²⁵ ببردند—I, IV, VI بنزدیک—K²⁴ و—IV²³ شد—K, I, IV, VI²²
 پی—K, IV²⁶ از اصطخر با—VI²⁷ K, I, IV, VI—6. оп.; B—перевод б. отсутствует.

که بر مور و بر پیشه بر بست راه
در جنگ و راه گریزش نیافت³
سپه را بدژیر⁴ علف تنگ بود

بیاورد شاپور چندان¹ سپاه
ورا با سپاهش بدژدر نیافت²
شب و روز یک ماهشان جنگ بود

۳

همی رفت جوشان کمانی بدست
درفشان درفش⁵ سیه⁶ بر سرش
درفش و⁷ سر نامداران بدید⁸
برنگ طبرخون گل مشک بوی
بر دایه شد با دلی پر ز مهر
که ایدر پیامد چنین کینه کش
جهان خوانمشی کو جهان منست¹⁴
برزم آمدست او¹⁵ ز من¹⁸ سور بر
هم از تخم نرسئی کنداورم¹⁸
که خویش توام دختر نوشه ام²⁰
چو ایوان بیابی نگار آن تست
زبان در²¹ بزرگی گروگان کنی
بگویم بیارمت زو آگهی²²
ز دریا بدریا سپاهنی گرفت
ستاره بگردار قندیل شد
بیاویخته ز آسمان حصار

بشیمگیر شاپور یل برنشست
سیه جوشن خسروی در برش
ز دیوار دژ مالکه بنگرید
چو گل رنگ⁹ رخسار و¹⁰ چون مشک موی
بشد خواب و آرام زان خوب چهر
بدو گفت کین¹¹ شاه خورشیدفش
بزرگئی او چون¹² نهان¹³ منست
پیامی ز من نزد شاپور بر
بگویش که با تو ز یک¹⁷ گوهرم
همان نیز با کین نه¹⁹ هم گوشه ام
مرا گر بخواهی حصار آن تست
برین کار با دایه پیمان کنی
بدو دایه گفت آنچ فرمان دهی
چو شب در زمین²³ پادشاهی گرفت
زمین تیره گون²⁴ کوه چون نیل شد
تو گوئی²⁵ که شمعست²⁶ سیمد²⁷ هزار

50

55

60

65

درفشی—K, I-⁵ در—I, IV, VI-⁴ بیافت—VI-³ نیافت—IV- بتافت—K-² چندی—K-¹
گلبرگ—K, I, IV, VI-⁹ درفش از پس نامور شاه دید—K, VI-⁸ و—I, IV-⁷ کین—VI-⁶
—IV- بزرگست و همچون مهان—K-¹³ بزرگی و خون—I-¹² ای—VI-¹¹ رخساره—K-¹⁰
هم—VI, I, IV, VI-¹⁷ از منش—K, IV-¹⁶ و—VI-¹⁵ VI-б. оп.¹⁴ بر من گرمی چو جان
—K-²² در—VI, K-²¹ توشه ام—VI-²⁰ (метр нарушен) کیش ز—IV-¹⁹ نام آورم—VI-¹⁸
—K, I, IV, VI-²⁴ قیر شد—K-²⁴ چو پوسید شب—IV-²³ نیارمت با فرهی
چندین—VI- شمسد—K-²⁷ شمعست—IV-²⁶ گفتی—IV, VI-²⁵ K, I,

بشد دایه لرزان¹ پر از ترسی و بیم
 چو آمد بنزدیک پرده سرای
 بدو گفت اگر⁵ نزد⁶ شاهم بری
 هشیوار⁷ سالار بارش⁸ ببرد
 بیامد زمین را بمزگان⁹ بررفت
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 دو یاره یکی طوق و انگشتی¹¹
 چنین داد پاسخ که با¹³ ماه روی¹⁴
 بگویش که گفت او¹⁶ بخورشید و ماه
 که هر چیز کز من بخواهی همی
 ز من هیچ بد²² نشنود²³ گوش تو
 خریدارم اورا بتخت و کلاه
 چو بشنید پاسخ هم اندر زمان
 شنیده بران سرو سیمین بگفت
 ز بالا و دیدار²⁹ شاپور شاه
 70
 75
 80

1 K-دوب. 2 K, I, IV, VI-دو 3 K, I, IV, VI-نزدیکی 4 VI-رهنمای 5 I, IV-

چو سالار بار انبرو بنگرید * یکی کهنه جادو زنی زال دید
 6 K-نزدیک 7 K, IV-دوب. و 8 K, I, IV, VI-اورا 9 I, IV-
 بیستاد اورا 10 K, I, IV, VI-با او [وی-K] 11 K, I, IV, VI-با افسری
 12 K, I, 13 K-چین یافته چادری 14 VI-پس انگه بگفتش که ای
 15 K, I, IV, VI-بچربی 16 I-گفتش 17 K, I, IV, VI-و 18 VI-و
 19 L-و 20 IV-ور 21 K-دوب.:

ترا بخشم و گر همه جان بود * بنیدن گونه ام با تو پیمان بود
 22 K, I, IV-بد سخن 23 VI-شنود بد سخن 24 K-از 25 I, IV-ب
 26 VI-دیدار و بالای 27 I, IV, VI-دمان 28 K, I, IV, VI-گشتند
 29 IV-و 30 K-ز تابنده 31 K, IV-مآند 32 I-باید

۴

گل زرد شد بر زمین رنگ ساج^۲
 خورش خانه و خمه‌های^۳ نمید
 وزان جنگ‌گیان رنج‌دیده^۵ سری
 هم از^۷ بویها نرگس و شنبلید
 بخوبی^۹ سخنها فراوان براند
 بطایر همه باده سادده
 بدان تا بخسپند و^{۱۲} گردند مست
 بفرمان تو در جهان زنده‌ام
 شب تیره گفتش که از راه برد^{۱۳}
 نخستین ز غسانیان برد نام
 بیاسود طایر ز بانگ^{۱۵} جالب
 پرستندگانرا بفرمود شاه
 نهانی در دژ گشادند باز
 از آواز مستان بدل چشم داشت
 که گشتیم با بخت بیدار جفت
 بفرمود^{۱۹} تا خوب کردند جای
 گزین کرد مردان ننگ و نبرد
 هرانکس که بود از در کارزار^{۲۱}
 همه^{۲۳} گنجهای^{۲۴} کهن برگرفت
 همه مست^{۲۵} خفته فزون از هزار^{۲۶}

ز خاور چو خورشید بنمود تاج^۱
 ز گنجور دستور بستد کلید
 بدژدر^۴ هرانکس که بد مهتری
 خورشها فرستاد و چندی^۶ نمید
 پرستنده^۸ باده را^۸ پیش خواند
 بدو گفت کامشب توپی^{۱۰} باده ده^{۱۱}
 همان تا بدارند باده بدست
 بدو گفت ساقی که من بنده‌ام
 چو خورشید بر باختر گشت زرد
 می خسروی خواست طایر بچام
 چو بگذشت یک پاس از^{۱۴} تیره شب
 برفتند یکسر سوی خوابگاه^{۱۶}
 که با^{۱۷} کس نگوید سخن جز براز
 بدان^{۱۸} شاه شاپور خود چشم داشت
 چو شمع از در دژ بیفروخت گفت
 مر آن ماه رخ را بپرده سیرای
 سپهرا همه سر بسر گرد کرد
 بپاره برآورد^{۲۰} چندی سوار
 بدژ درشد و^{۲۲} کشتن اندرگرفت
 سپه بود با طایر اندر حصار

85

90

95

100

۱ K- ۲ K- ۳ K, I- ۴ Л- ۵ K- ۶ K, VI- ۷ I, IV- ۸ Л- ۹ I, IV, VI- ۱۰ K, I, IV, ۱۱ VI- ۱۲ I- ۱۳ VI- ۱۴ I, IV, VI- ۱۵ K, I, IV, ۱۶ VI- ۱۷ I- ۱۸ I- ۱۹ VI- ۲۰ K- ۲۱ I, IV, VI- ۲۲ IV- ۲۳ K, I, IV- ۲۴ VI- ۲۵ K, I- ۲۶ I, IV- ۲۷ I, IV, VI- ۲۸ I, IV- ۲۹ I, IV, VI- ۳۰ K, I, IV- ۳۱ I, IV, VI- ۳۲ I, IV, VI- ۳۳ I, IV, VI- ۳۴ I, IV, VI- ۳۵ I, IV, VI- ۳۶ I, IV, VI- ۳۷ I, IV, VI- ۳۸ I, IV, VI- ۳۹ I, IV, VI- ۴۰ I, IV, VI- ۴۱ I, IV, VI- ۴۲ I, IV, VI- ۴۳ I, IV, VI- ۴۴ I, IV, VI- ۴۵ I, IV, VI- ۴۶ I, IV, VI- ۴۷ I, IV, VI- ۴۸ I, IV, VI- ۴۹ I, IV, VI- ۵۰ I, IV, VI- ۵۱ I, IV, VI- ۵۲ I, IV, VI- ۵۳ I, IV, VI- ۵۴ I, IV, VI- ۵۵ I, IV, VI- ۵۶ I, IV, VI- ۵۷ I, IV, VI- ۵۸ I, IV, VI- ۵۹ I, IV, VI- ۶۰ I, IV, VI- ۶۱ I, IV, VI- ۶۲ I, IV, VI- ۶۳ I, IV, VI- ۶۴ I, IV, VI- ۶۵ I, IV, VI- ۶۶ I, IV, VI- ۶۷ I, IV, VI- ۶۸ I, IV, VI- ۶۹ I, IV, VI- ۷۰ I, IV, VI- ۷۱ I, IV, VI- ۷۲ I, IV, VI- ۷۳ I, IV, VI- ۷۴ I, IV, VI- ۷۵ I, IV, VI- ۷۶ I, IV, VI- ۷۷ I, IV, VI- ۷۸ I, IV, VI- ۷۹ I, IV, VI- ۸۰ I, IV, VI- ۸۱ I, IV, VI- ۸۲ I, IV, VI- ۸۳ I, IV, VI- ۸۴ I, IV, VI- ۸۵ I, IV, VI- ۸۶ I, IV, VI- ۸۷ I, IV, VI- ۸۸ I, IV, VI- ۸۹ I, IV, VI- ۹۰ I, IV, VI- ۹۱ I, IV, VI- ۹۲ I, IV, VI- ۹۳ I, IV, VI- ۹۴ I, IV, VI- ۹۵ I, IV, VI- ۹۶ I, IV, VI- ۹۷ I, IV, VI- ۹۸ I, IV, VI- ۹۹ I, IV, VI- ۱۰۰ I, IV, VI-

- دگر خفته آسیمه برخاستند
 ازیشان کس از بیم نمود³ پشت
 چو شد طایر اندر کف او⁵ اسیر
 بچنگ وی آمد⁷ حصار و بنه
 بمود آن شب و بامداد پگاه
 یکی تخت پیروزه اندر حصار
 چو از بار¹⁰ پردخته شد¹¹ شهریار
 ز یاقوت سرخ افسری بر سرش
 بدادست کان جادوی کار اوست
 چنین گفت کای شاه آزادمرد
 چنین هم تو از مهر او چشم دار
 چنین گفت شاپور بدنام را
 بیاری و رسوا کنی دوده را
 بدخیم فرمود تا گردنش
 سر طایر از ننگ²² در خون کشید
- 105
- 110
- 115
- بهر¹ جای جنگی بیاراستند²
 بسی نامور شاه ایران⁴ بکشت
 پیامد برهنه دوان ناگزیر⁶
 گرفتار شد⁸ مردم بدتنه
 چو⁹ خورشید بنمود ز زمین کلاه
 بآیین نهادند و دادند بار
 بنزدیک او شد گل¹² نو بهار¹³
 درفشان ز زربفت¹⁴ چینی برش¹⁵
 بدو بد رسیدن ز کردار¹⁶ اوست¹⁷
 نگه کن که فرزند با من چه کرد
 ز بیگانگان زین سپس¹⁸ چشم دار
 که از پرده چون¹⁹ دخت بهرام را
 برانگیزی²⁰ آن کین آسوده را
 زند بآتش اندر بسوزد²¹ تنش
 دو کتف وی از پشت²³ بیرون کشید

¹ K—ز هر ² K, VI—برآراستند ³ VI—بنمود ⁴ J, IV, VI—ازیشان ⁵ I, IV, VI—
⁶ VI—بسی مایه ور—I, IV, VI—بسی نامور—J ⁷ K—اندر ⁸ J—
 وی شاه آمد آن—VI—¹² ازان چون بپرداخت دل—VI—برداشت دل—K—¹¹ باره—IV—باز—¹⁰ I—
 که بدید آن سر تاجور—I, IV, VI—¹⁵ دیبای—K—¹⁴ شد دختر شهریار—K—¹³ (нет рифмы).
 K, VI—доб.: دخترش

برابر [برابرش—VI] بر تخت شاهی نشاند * سبک طایر بسته را پیش خواند
 چو طایر پیامد برهنه برش [سرش—VI] * دلش خسته و ناهفته سرش [بدید آن—VI]
 سر تاجور دخترش
¹⁶ K, I, IV, VI—بازار ¹⁷ K—доб.:

نکو گفت آنکس که گفت این سخن * زندان را نیایست دیدن ز بن
 زند تا بآتش نماید—K—²¹ بشورانی—VI—²⁰ خود—K, VI—¹⁹ شمش—VI—را شب—K—¹⁸
 هم از پشت او—K—²³ کینه—VI—²² زند و بآتش بسوزد—VI—زند و بسوزد از آتش—IV—
 سوارانش را کتف—VI—رفیقانش را کتف—I, IV—کتف

نمانندی که با کس¹ گشادی دو لب
جهان مانند³ از کار او در شگفت
چو از مهره⁴ بگشاد کفت عرب⁵
جهانی همه⁷ برد پیشش نماز⁸
وزان پس دگرگونه بنمود چهر⁹

هرانکس کجا یافتی از عرب
ز دو دست او دور کردی دو کفت²
عربی ذو الاکتاف کردش لقب
وزانجایگه شد⁶ سوی پارسی باز
برین نیز بگذشت چندی سپهر

120

۵

همی داشتت از بودنی دل برنج
بفرمود تا شد ستاره شناس
هم از رنج¹¹ وز روزگار بهی
بپنداخت آرامش و خواب را
که هست او نماینده فتح و¹⁴ جد¹⁵
فزاید بدو فره ایزدی
جهان گیر و روشن دل و پارسا
نیارد کس آن بر تو بر یاد¹⁹ کرد
که ای مرد داننده و²⁰ راهجوی
تنم اختر بد بپی²³ نسپرد²⁴
ازین²⁵ گردش²⁶ چرخ ناپایدار

چنان بد که یک روز با تاج و گنج
ز تیره شب اندر گذشته سه¹⁰ پاسی
بپرسیدش از تخت شاهنشاهی
من چچم بیاورد¹² صلاب را
نگه کرد روشن بقلب اسد¹³
بدان تا رسد پادشاه را بدی
چو دیدند گفتندش¹⁸ ای¹⁷ پادشا
یکی کار پیشی است با رنج¹⁸ و درد
چنین داد شاپور پاسخ بدوی
چه چاره²¹ است تا این²² ز من بگذرد
ستاره شمر کفت کای شهریار

125

130

مهر—IV, LI 4 مانده—K, I, IV 3 کتف—K, VI 2 پیشش—VI کس بر—IV 1

همی—K, I, IV, VI 8 همی—K, I, IV, VI 7 نجا بشد تا—VI 6 IV—б. оп. 5

هرانکس که با کفت زنه‌ار یافت * ز ساو و ز بازش [ز باژ و ز ساوش—K]
همی سر بتافت

[ز شاپور وز پارسی سر می نتافت—IV]

کای—K, I, IV, VI 13 بیاورد داننده—VI 12 رنگ—K 11 دو—I, IV 10 گونه تر شد بمهر—IV 9

گفتند—K, IV, VI 16 فتح الابد—VI فتح ابد—IV 15 و—K 14 الاسد

VI—22 چاره—K, I, IV, VI 21 داننده—K, IV, VI 20 کسی بر تو آن بار—VI 19 گرم—K 18

اختر—VI 26 کس از—I 25 نشمرد—I 24 مگر—K, I, IV, VI 23 ایران

بمردی و دانش نیابی¹ گذر
 بماشد³ همه بودنی بی گمان
 چنین داد پاسخ گرانمایه شاه
 که گردان بلند آسمان آفرید
 بگسترد بر پادشاه پیش داد
 چو آباد شد زو همه مرز و بوم
 به بیند که قیصر سزاوار⁷ هست
 همان⁹ راز بگشاد با کدخدای
 همه¹¹ راز و اندیشه با او بگفت
 چنین¹⁴ گفت کاین پادشاهی بداد
 شتر خواست پرمایه¹⁵ ده کاروان
 ز دینار وز گوهران بار کرد
 پیامد پراندیشه ز آباد بوم
 یکی روستا بود نزدیک شهر
 پیامد بخان یکی کدخدای
 برو آفرین کرد مهتر بسی
 بمود آن شب و خورد و بخشید چیز
 سپیده بر آمد²² بنه برنهاد
 پیامد بنزدیک سالار بار
 بپرسید و گفتش چه مردی بگوی
 چنین داد پاسخ که ای²⁵ پادشا

خردمند گر² مرد پرخاشخو
 نتابیم با گردش آسمان
 که دادار باشد ز هر بد نگاه⁴
 توانایی و ناتوان آفرید
 همی بود یک چند بی رنج و⁵ شاد⁶
 چنان آرزو کرد کاید بروم
 ابا لشکر و گنج⁸ و نیروی دست
 یکی پهلووان گرد¹⁰ با داد و رای
 همی داشت از¹² هر کسی اندر¹⁸ نهفت
 بدارید کز داد باشمید شاد
 بهر کرد در بر بیستی ساروان
 ازان سی شتر بار دینار کرد
 همی رفت زین سان سوی مرز¹⁶ روم
 که دهقان و شهری بدو بود¹⁷ بهر
 بپرسید کاید مرا هست جای
 که چون تو نیابیم مهمان کسی¹⁸
 ز¹⁹ دهقان بسی آفرین یافت²⁰ نیز²¹
 سوی خانه قیصر آمد چو باد
 برو آفرین کرد²³ و بردش²⁴ نثار
 که هم شاه شاخی و هم شاه روی
 یکی پارسی مردم و پارسا

بی رنج - I, IV-⁵ پناه - K, I, VI-⁴ نباشد - VI-³ با - K, I, IV-² نیاید - K, I, IV, VI-¹
 I,⁷ (нет рифмы) با رنج و داد - K-⁶ (метр нарушен) یکچند بی رنج یکچند - VI- یکچند
 همان - I, IV-¹¹ بود - VI-¹⁰ همه - K, IV, VI-⁹ چه مایه برو راست - VI-⁸ سرافراز - IV-
 K, I, IV, VI-¹⁶ سرمایه - VI-¹⁵ همی - IV- بدو - K-¹⁴ از دیگران در - VI-¹³ با - K, IV-¹²
 (нет рифмы) بسی - VI-¹⁸ بدی زو [زان - VI-] دو - K, I, IV, VI-¹⁷ هم زمین نشان تا بد
 K, I, IV, VI-²⁴ گفت - VI-²³ پیامد - Л-²² VI-²¹ خواند - K-²⁰ بد - K-¹⁹
 نیم - T-²⁵

یکی کاروان دارم از خنژ و بز
مگر نزد قیصر گشایند راه
همه³ گوهر و آلت لشکرست
بدان شاد باشم ندارم⁵ برنج
بقیصر پناهم نه پیچم ز بیم
روم سوی ایران ز⁸ آباد بوم
بیر قیصر آمد بگفت این سخن
ز در سوی قیصرش بگذاشتند
بکرد آفرینی چنان چون⁹ سزید
ز خوبیی دل و دیده اورا سپرد
ز بیگانگیه ایوان بپرداختند
چنان چون بود مرد بیداد و شوم
یکی نو سخن بشنو از من براز
که دیبا فروشد بدینارگان
بگفتار و دیدار¹² و فر و نشست
همی چشمش از روی او خیره¹⁴ شد
همی داشت آن راز را در¹⁵ نهفت
همی داشت قیصر مر اورا نگاه
که شاپور نرسی توی ای شگفت¹⁸
بمردی ز دام بلا کس نجست²⁰
چه باید²² شمار ستاره شمر²³

ببازارگانی برفتم ز جز¹
کنون آمدستم بدین بارگاه
ازین بار چیزی کشی اندر² خورست
پذیرد سپارد بگنجور⁴ گنج
دگر را⁶ فروشم بز و بسیم
بخنژم هرانچم بماید⁷ ز روم
ز درگاه برخاست مرد کهن
بفرمود تا پزده برداشتند
چو شاپور نزدیک قیصر رسید
نگه کرد قیصر بشاپور گرد
بفرمود تا خوان و می ساختند
جفادیده¹⁰ ایران پیی بُد بروم
بقیصر چنین گفت کای سرفراز
که این نامور مرد بازارگان
شهنشاه شاپور گویم¹¹ که هست
چو بشنید قیصر سخن تیره¹³ شد
نگه باننش پرکرد و با کس نگفت
چو شد مست¹⁶ برخاست شاپور شاه
بیامد نگه بان و اورا گرفت¹⁷
بجای¹⁹ زنان برد و دستش بیست
چو زین باره²¹ دانش نیاید بمر

155

160

165

170

همی - IV همان - K³ تازی اسپان ترا در I - که - K, VI² خنژ - JI, K, IV, VI¹
ز - I, IV, VI⁸ نیاید - VI⁷ تا - K, I, IV, VI⁶ نباشم - K⁵ ز چاکر سپارد - K, I, IV, VI⁴
op.; VI⁹ و - VI⁹ یکی آفرین کرد همچون - VI⁹ جفایمیشه - VI جهان دیده - I, IV, VI¹⁰
داشت راز وی - K¹⁵ تیره - K, I, IV, VI¹⁴ خیره - K, I, IV, VI¹⁸ دینار - K¹² دانم
در نهفت - VI¹⁸ با او بگفت - VI; (нет рифмы); بگفت - K¹⁷ و - I¹⁶ اندر - IV اندر
IV²² این مایه - K, VI²¹ بار - JI²¹ نرسست - K, I, IV²⁰ بخان - I, IV, VI¹⁹ بخانه - K¹⁹
باشد - VI²³ - б. стоит перед б. 172.

بزارپش در چرم خر دوختند²
 همی پوست خر جست و بگذاشت³ تخت⁴
 ببردند بدبخت را بی درنگ
 در خانه را قفل برساختند
 تنش را بدان چرم⁸ بیگانه⁹ داد
 که از داشتن زو نگیرد¹⁰ شتاب¹¹
 بداند مگر ارج¹² تخت و کلاه
 کسی را کجا نیست¹⁴ قیصر نژاد¹⁵
 بایوان دگر جای بودش نشست
 گزیده بهر¹⁶ کار دستور اوی
 پدر بر پدر بر همی داشت یاد
 بچرم اندرون بسته¹⁹ شاپور گرد
 ورا بسته در پوست آنجا بماند
 سپه یک بیک تیغ کین برکشید²⁰
 نمود آن یلانرا²² کسی دستگیر
 همان چیز بسیار و اندک نماند²³
 نه مرده نه زنده ز²⁴ شاپور شاه
 ز مردم تهی شد همه مرز و²⁶ بوم
 همه مرز پیش²⁷ سکویا²⁸ شدند

بر مسست شمعی همی سوختند¹
 همی گفت هر کس که این شوربخت
 یکی خانه بی بود⁵ تارپک و تنگ
 بدان جای⁶ تنگ اندر⁷ انداختند
 کلیدش بکدبانوی خانه داد
 بزن گفت چندان دهش نان و آب
 اگر زنده ماند بیک چند گاه
 همان¹³ تخت قیصر نیایدش یاد
 زن قیصر آن خانه را در بست
 یکی ماه رخ بود گنجور اوی
 که ز¹⁷ ایرانیان داشتی او¹⁸ نژاد
 کلید در خانه او را سپرد
 همان روز ازان مرز لشکر براند
 چو قیصر بنزدیک ایران رسید
 از ایران همی برد رومی²¹ اسپر
 بایران زن و مرد و کودک نماند
 نبود آگهی در میان سپاه
 گریزان همه شهر ایران ز²⁵ روم
 از ایران بی اندازه ترسا شدند

175

180

185

190

1 K-6. op. 2 VI-6. op. 3 VI-جای 4 مگر چرم خر خاست بر جای VI-3 5 IV-دید 6 I-خان 7 VI-تنگش در 8 K-خانه VI-جای 9 IV-خرانه 10 IV-
 11 VI-6. op. 12 بر آیدز تاج وز VI-12 13 K, IV-هم از- 14 هست I-14 15 VI-6. op. 16 VI-بران 17 K, I, IV, VI-کز 18 K-زن 19 K-بود 20 K-از ایران 21 اسپر
 22 K-کسانرا VI-پلارا 23 VI-6. op. 24 VI- 25 K-به 26 و VI-25 نه 27 K, I, IV-یکسر 28 VI-شکبها 28 I, VI-و 29 K-نه

بایران^۲ پراگنده گشته^۳ سپاه
 شب و روز تنه‌اش نگذاشتی
 ازان کشی ز ایرانیان بد^۵ نژاد
 دل او ز شاپور برریان بدی
 چه مردی مترس ایچ^۶ با من بگوی
 همی بگسلد خواب و آرام تو
 بران ماه کرسی^۸* ز^۹ مشک سپاه
 تن پیل‌وارت بگردار^{۱۰} غرو^{۱۱}
 دو چشمم شب و روز بریان شود^{۱۲}
 که راز تو با من نگوئی همی^{۱۳}
 گرت^{۱۵} هیچ بر^{۱۶} من بجنبید^{۱۷} مهر^{۱۸}
 کزان نگذری جاودان اندکی^{۱۹}
 کنی یاد^{۲۱} درد و گداز^{۲۲} مرا^{۲۳}
 بگفتار پیدا کنم راستی^{۲۵}
 بزنگار شمس^{۲۶} هفتاد گرد^{۲۷}
 بداری^{۲۹} ایران^{۳۰} گشته مصیب^{۳۱}

چنین تا برآمد برین چند گاه^۱
 بروم آنک شاپور را داشتی
 کنیزی نبودی ز شاپور^۴ شاد
 شب و روز زان چرم بریان بدی
 بدو گفت روزی که ای خوب روی
 که در چرم چون^۷ نازک اندام تو
 چو سروی بدی بر سرش گرد ماه
 کنون چنبری گشت بالای سرو
 دل من همی بر تو بریان شود
 بدین سختی اندر چه جوئی همی
 بدو گفت شاپور کای خوب چهر^{۱۴}
 بسوگند پیمانیت خواهم یکی
 نگوئی بیدخواه راز^{۲۰} مرا
 بگویم ترا آنچ^{۲۴} درخواستی
 کنیزی بدادار سوگند خورد
 بجان مسیحا و سوک^{۲۸} صلیب

195

200

205

۱ VI- گشت آن IV, VI- شد آن K, I- ۲ ایران- K, I, IV, VI- ۳ پنج ماه- IV- ۴ این- VI- خر- K, I, IV- ۵ میمندیش- K- ۶ ازیرا کز ایرانش بودی- VI- ۷ شاپور شه بود
 IV- ۸ دو تا گشت بالای آن سرو- I- ۹ چو- I- ۱۰ خوشه- VI- گیسو- I- قاجی- K, IV- ۱۱
 K-доб.: ۱۲ میانی چو عرعر برفتن تذر و روانم همی بر تو مهر آورد * همی آب شرمم بچهر آورد
 VI-ب. оп. ۱۳ ۱۴ IV- روی- ۱۵ K- اگر- ۱۶ K- با- ۱۷ K- بجنبید- ۱۸ IV- آنچه- ۱۹ IV-ب. оп. ۲۰ یاد در دوکدان- VI- ۲۱ تازه- K- ۲۲ ران- VI- ۲۳ گفتی بگوی
 K- ۲۴ مسیح- K- ۲۵ زیبا کم آراستی- K- ۲۶ VI-доб. و ۲۷ VI- گرگ- (нет рифмы). ۲۸ ۲۹ IV-б. стоит после б. 210; VI-б. оп. ۳۰ I, IV- و ابرای- ۳۱ IV-ب. оп. و سواک

* کرسی... و موی پیچیده و مجعد را نیز گویند (برهان قاطع)

نجویم همی بدتری¹ زین سخن
 بماند² آن سخن نیک و بد در نهفت³
 بدین راز مین دل گروگان دهی⁶
 جهان زیر پای⁸ اندرآید⁹ ترا
 بیپوشی¹¹ سخن نرم¹² نرم آوری
 که این چرم گردد بگیتی¹⁴ سمر
 بگوید همی هرک دارد خرد¹⁵
 نهانی ز هر کس با آواز نرم
 بر آتش همی¹⁸ تیز بگذاشتی¹⁹
 نگفتی نهان²⁰ با کس اندر²¹ جهان
 بفرجام چرم خرد آفشته شد
 همه دل²² پر از درد و تن²³ پر ز خون
 که ای پای²⁴ بینادل نیک ساز²⁵
 ز هرگونه²⁶ اندیشه انداختن
 میاد آفرین بر چنین مرز²⁷ و²⁸ بوم
 شوند این بزرگان سوی جشنگاه
 که مرد و زن و کودک آید بیرون²⁹
 بدان جشن خرم بهامون شود
 بسازم نترسم ز پتیاره گوی³³

که راز تو با کس نگویم ز بن
 همه راز شاپور با او بگفت
 بدو گفت اکنون⁴ چو⁵ فرمان دهی⁶
 سر از بانوان برتر آید⁷ ترا
 بهنگام نان¹⁰ شیر گرم آوری
 بشیر اندرآغار¹⁸ این چرم خرد
 پس از من بسی سالیان بگذرد
 کنیزک همی خواستی¹⁶ شیر گرم
 چو کشتی یکی جام برداشتی¹⁷
 بنزدیک شاپور بردی نهان
 دو هفته سپهر اندرین گشته شد
 چو شاپور زان پوست آمد بیرون
 چنین گفت پس با کنیزک برآز
 یکی چاره باید کنون ساختن
 که ما را گذر باشد از شهر روم
 کنیزک بدو گفت فردا پگاه
 یکی جشن باشد بیرون اندرون
 چو کدبانو³⁰ از شهر بیرون شود
 شود جای³¹ خالی و من چاره جوی³²

210

215

220

225

¹ K, I - بدتری - IV بدتری - VI تیزی - ² I, IV, VI - نماند - ³ K - ب. op.
 سرت را بکیوان - VI بانوانم برآرم - ⁷ K - کنی - ⁶ K, I, IV, VI - چه - ⁵ K, I - کانون - ⁴ K -
 VI - را و - ¹² IV - نیپوشی - ¹¹ I - بدو گفت گر - ¹⁰ VI - آرم - ⁹ K, VI - دست - ⁸ K - برآرم
 IV - ب. op.; VI - 66. 214, 215 op. - ¹⁵ IV - بنیکی - ¹⁴ JI - آغازی - ¹³ I - بدان شیر این چرم
 که بر - ¹⁸ K, I - آتش - ¹⁷ K - می داشتی - ¹⁶ K - داشته - ¹⁷ K -
 دل - ²³ K, I, IV - تن - ²² K, I, IV - کسی در - ²¹ K - سخن - ²⁰ K, I, IV, VI - آتش
 و - ²⁸ I - شهر - ²⁷ K - گوشه - ²⁶ JI - پای دل مردم نیک راز - ²⁵ JI - پار - ²⁴ VI - رخ - ²³ K, I, IV -
 نیارم - ³³ I, VI - پتیاره - ³² I, VI - چاره - ³¹ IV - شهر - ³⁰ K - کدبانوی - ²⁹ VI - ب. op.
 بیچار جوی - K - بیچاره روی

بپیشی تو و آرم بروشن روان
از آخر دو اسپ گرانمایه جست¹
همان جوشن و مغفر هندوان²
خردرا بران رهنمای آورید
شب آن⁵ چادر قمار⁶ بر⁷ سر کشید
که فردا چه سازد کنیزک پگاه⁸

دو اسپ و دو گوپال و قیر و کمان
بمست اندر اندیشه دلرا نخست
همان تیغ و گوپال و برگستوان
باندیشه³ دلرا⁴ بجای آورید
چو از باختر چشمه اندرکشید
پراندیشه شد جان شاپور شاه

230

۷

بمالید⁹ روز و پپالود خواب
بزرگان جوینده¹¹ از جشن¹² بهر
چنان چون بود مردم چاره جوی
دل شیر و چنگ پلنگ آمدش
گزیده سلیح سواران گرد
ز خوشاب و یاقوت و هرگونه چیز
شب آمد دو تن راست کردند رای
دو خرم نهان شاد و آرامجوی
بخواب و بخوردن نپرداختند
همی راند تا کشور سورستان¹⁶
فرود آمدنرا همی جای¹⁷ جست
پر از باغ و میدان و¹⁸ پر¹⁹ جشنگاه
بیامد در باغبانی²¹ بزد

چو برزد سر از برج شیر آفتاب
بجشن آمدند آنک بودی¹⁰ بشهر
کنیزک سوی چاره¹³ بنهاد¹⁴ روی
چو ایوان خالی بچنگ آمدش
دو اسپ گرانمایه ز آخر بهرد
ز دینار چندانک بایست نیز
چو آمد همه ساز رفتن بجای
سوی شهر ایران نهادند روی
شب و روز یکسر همی تاختند
برین گونه از شهر بر خورستان¹⁵
چو اسپ و تن از تاختن گشت سست
دهی خرم آمد بپیششش بره
تن از رنج خسته²⁰ گریزان ز بد

235

240

245

¹ K — доб.:

چو بشنید شاپور کرد آفرین * بران پرهنر دختر پیش بین
² K, I, IV — پهلوان ³ K — پراندیشه ⁴ VI — دل ⁵ VI — از ⁶ K, IV, VI — قیر ⁷ K —
بزرگ آنک بردارد — ⁸ I, IV, VI ⁹ او بد ¹⁰ VI — بود او — ¹¹ K ¹² پپالیز — ¹³ ل ¹⁴ براه — ¹⁵ VI ¹⁶ در
گورستان — ¹⁷ K ¹⁸ خورسان — ¹⁹ IV ²⁰ پنمود — ²¹ VI ²² خانه — ²³ K ²⁴ داننده از شهر — ²⁵ K
چاره — ²⁶ I, IV ²⁷ راه — ²⁸ K, VI ²⁹ ایلی — ³⁰ ایلی — ³¹ مدنی — ³² خوزستان — ³³ B — ³⁴ VI — ³⁵ ب. — ³⁶ VI — ³⁷ شورسان — ³⁸ I, IV
باغبان را — ³⁹ K ⁴⁰ رنجه — ⁴¹ VI ⁴² رخنه — ⁴³ IV ⁴⁴ رخنه — ⁴⁵ I ⁴⁶ لرزان — ⁴⁷ K ⁴⁸ بد و — ⁴⁹ VI ⁵⁰ و — ⁵¹ IV

که هم نیکدل بود و هم میزبان
 ز شاپور پرسسید² هست³ این درود
 چنین ساختن را بیماراستی⁴
 سخن چند پرسسی ز گم گرده راه
 گریزان بدین مرز بنهاده⁵ روی
 مبادا که بینم⁷ سر و افسرش
 هشیواری⁸ و مرزبانی کنی
 درختی که کشتی⁹ بیمار آیدت¹⁰
 تن¹² باغبان نیز مهمان¹³ تست
 بکوشم بیمارم نگویم بکس¹⁵
 کنیزک همی رفت با او پراه
 ز هرگونه چندانک بودش توان¹⁸
 سبک مایه جای¹⁹ بپرداختند
 که بردار²⁰ ازان کسی که آیدت²¹ یاد
 سخن گوی و²² پرمایه²³ پالمیزبان
 چو پیشش بود سالیان و²⁴ خرد
 تو باید که چون می دهی می خوری²⁶
 نخست آن خورد می که بازیب تر²⁷
 که پیری بفهرنگ و بر²⁸ سال نو
 همی رنگ عاج آید از روی²⁹ تو³⁰

بیمامد دمان¹ مرد پالمیزبان
 دو تن دید با نیزه و درع و خود
 بدین بیگهی از کجا خاستی⁴
 بدو گفت شاپور کای نیکخواه
 یکی مرد ایرانیم راه جوی
 پر از دردم⁶ از قیصر و لشکرش
 گر امشب مرا میزبانی کنی
 برآنم که روزی بکار آیدت
 بدو باغبان گفت کین خان¹¹ تست
 بدان چیز کاید¹⁴ مرا دسترسی
 فرود آمد از پاره¹⁶ شاپور شاه
 خورش ساخت چندان¹⁷ زن باغبان
 چو نان خورده شد کار می ساختند
 سبک باغبان می بشاپور داد
 بدو گفت شاپور کای میزبان
 کسی کو می آرد نخست او خورد
 تو از من بسال اندکی برتری²⁵
 بدو باغبان گفت کای پرهنر
 تو باید که باشی برین پیشرو
 همی بوی تاج آید از موی تو

فقال لساپور: ب- گفت- Л³ بپرسید شهرا که VI- بهرام- I, IV² دوان- I, K¹
 من این جمت؟ و هل عندک من ساپور ملک فارسی خبر؟⁴ I- ستند VI- 6. оп. K, I,⁵
 IV, VI- مرز- K⁷ پینی- IV⁸ оп. VI- کاری⁹ K, I, IV-
 6. оп. K- دل¹² IV, VI- جای- K¹¹ 6. оп. هم رای- K¹³ IV- باشد- IV¹⁴
 I, IV- چیزی- K¹⁹ VI- چندی- VI¹⁷ اسب- K, I, IV, VI¹⁶ 6. оп. VI-
 L- از هر که خواهی ب- VI- داری ب- IV- آید ب- I²¹ بنیوش- IV²⁰ باده جامی
 B- перевод бб. خوری می دهی- VI²⁶ مهتری- VI²⁵ بر- K²⁴ با مرد- K²³ و оп.
 موی- IV²⁹ در- K, I, IV, VI²⁸ و فر- K²⁷ 255-263 см. в приложении III. I, VI- 6. оп.³⁰

یکی بادیسرد از جگر برکشید
 چه آگاهی استمت ز ایران زمین
 ز تو دور بادا بد بدکنش
 که از قیصر آمد بایرانیان³
 نماید اندران بوم⁴ کشت و درود
 پراگنده گشت آن بزرگ انجمن
 بزنگار پیش سکویا شدند
 بدور از⁶ بر و⁷ بوم و آرامگاه⁸
 که رخشان بدی همچو⁹ ماه اورمزد¹⁰
 ز بخت آب¹³ ایرانیان تیره شد
 ترا جاودان مهتری باد و ناز
 نیامد بایران بدان¹⁶ سرکشان¹⁷
 اسپرند سر تا سر اکنون بروم
 که بود آن زمان²⁰ شاهرا میزبان
 بماشی²³ بود خانه گیتی فرور
 که هر²⁶ کسی که آرم مهمان نجست
 نیاز²⁸ آورد بخت تاریک اوی
 چو³⁰ گردد دلت رام برگوی نام³¹
 بمابر کنون میزبان³³ پادشاست

بخندید شاپور و بستند نمید
 پالیزیان گفت کای¹ پاکدین
 چنین داد پاسخ که ای بومنش²
 270 بمیدخواه ما باد چندان زیان
 از ایران پراگنده شد هرک بود
 ز بس⁵ غارت و کشتن مرد و زن
 وزیشان بسی نیز ترسنا شدند
 بسی جائلیقی بسرب کلاه
 275 بدو گفت شاپور شاه اورمزد
 کجا شد که قیصر¹¹ چنین چیره¹² شد
 بدو باغبان گفت کای سرفراز
 ازو مرده و زنده¹⁴ جایی¹⁵ نشان
 هرانکس که بودند ز¹⁸ آباد بوم
 280 برین¹⁹ زاز بگریست پالیزیان
 بدو میزبان²¹ گفت کایدر²² سه روز
 که²⁴ دانا زد این داستان از نخست²⁵
 نباشد خورد هیچ²⁷ نزدیک اوی
 بماش و بیاسای و می خور بکام²⁹
 285 بدو گفت شاپور کآری³² رواست

هم از- K⁵ مرز- VI⁴ بر ایرانیان- VI³ کی منش- I, IV- گومنش- K² ای- K¹
 VI-¹⁰ چون ز- K, I, IV⁹ VI-⁶ ب. op. ⁸ بدو داده از- K⁷ ان- JI, IV⁶
 بدو آنگهی گفت شاپور گرد * کجا شد که قیصر کند دست برد
 زنده گر مرده- VI¹⁴ کمر بخت- VI¹³ خیره- I, IV¹² چرا قیصر اکنون- VI¹¹
 بدو- JI¹⁹ بود اندر- K, I, VI¹⁸ بدین مرز و این- VI¹⁶ مرده زنده بجایی- JI¹⁵
 چو- K²⁴ نباشی- VI²³ ایدر- K, IV, VI²² باغبان- K²¹ اندران- K²⁰ بدین- I¹⁵
 بجام- K, I, IV²⁹ بپای- VI²⁸ بیمار- K²⁸ خوردمند- K²⁷ هر آذ- VI²⁶ درست- K²⁵
 بما میزبان- VI³³ مرزبان- JI³³ آری- K, VI³² ب. op. ³¹ گوی بی نام- K³¹ که- K³⁰
 بز کنون

۸

سپیده چو از کوه سر برکشید²
 بر میهمان⁴ شد خداوند باغ
 سرت برتر از ابر بارنده باد
 با آرام شایسته گاهی⁶ نبود
 نیایی نه پوشیدن و پرورش⁸
 من این خانه بگزیدم از تاج⁹ و تخت¹⁰
 بزمزم یکی پاسخی پرسمت¹²
 بیفزود نزدیک شه¹³ پایگاه¹⁴
 کجا¹⁶ موبد¹⁷ موبد اکنون کجاست
 که ای پاکدل مرد شیرین زبان
 بدان خانه موبدان موبدست
 که از مهتر ده²¹ گیل²² مهره²³ خواه
 گیل و مشک و می خواست²⁵ و آمد دمان²⁶
 بدان باغبان داد و کرد آفرین²⁷
 نگر تا چه گوید همه²⁸ گوش دار
 بر موبد²⁹ موبد آمد پگاه
 پراگنده گردان و در بسته دید

ببود آن شب و خورد و گفت¹ و شنید
 چو ز زمین درفش بر آورد³ راغ
 بدو گفت روز تو فرخنده باد
 سزای ذومان⁵ جایگاهی نبود
 چو مهمان درویش باشی⁷ خورش
 بدو گفت شاپور کای نیک بخت
 یکی زند و است آر با¹¹ پرسمت
 بیاورد هرچش بفرمود شاه
 بزمزم بدو گفت¹⁵ برگوی راست
 چنین داد پاسخی ورا باغبان
 دو چشم ز¹⁸ جایی که دارم¹⁹ نشست²⁰
 نهانی بیپالی زبان گفت شاه
 چو بشنید زو این سخن باغبان²⁴
 جهاندار بنهاد بر گیل نگین
 بدو گفت کین گیل بموبد سپار
 سپیده دمان مرد با مهر شاه
 چو نزدیک درگاه موبد رسید

290

295

300

¹ VI- خورد و گفت ² I, IV- دمید ³ VI- چرافی برآمد ز- ⁴ IV- میزبان ⁵ K, I,
 IV, VI- توام ⁶ VI- جاهی ⁷ LI- نادى ⁸ I, IV-6. on. ⁹ K, I- گاه ¹⁰ IV- از بهر ¹¹ LI-
 بیپاراسته VI- بیپاراست بر رسم وی- I, IV- بیپاراست بر رسم آن- ¹² K, I, IV-6. on. ¹³ K-
 بدو گفت- ¹⁴ K- بیپاراسته بر رسم و نیازگاه- T نیازگاه- VI نیازگاه- I, IV- جایگاه- ¹⁵ K-
 پس است- ¹⁶ I- دارد- ¹⁷ K, VI- ¹⁸ VI- ¹⁹ K, VI- ²⁰ I- ²¹ IV, VI- ²² K, I, VI- ²³ IV, VI- ²⁴ K, VI-
 جست- ²⁵ I, IV- ²⁶ I, IV, VI- ²⁷ I, IV, VI- ²⁸ I, IV, VI- ²⁹ I, IV, VI-
 موبد- ³⁰ I, IV, VI- ³¹ I, IV, VI- ³² I, IV, VI- ³³ I, IV, VI- ³⁴ I, IV, VI- ³⁵ I, IV, VI-
 دوان ³⁶ K, I, IV, VI- ³⁷ K- ³⁸ LI- ³⁹ LI- ⁴⁰ LI- ⁴¹ LI- ⁴² LI- ⁴³ LI- ⁴⁴ LI- ⁴⁵ LI- ⁴⁶ LI- ⁴⁷ LI- ⁴⁸ LI- ⁴⁹ LI- ⁵⁰ LI-
 و ⁵¹ LI- ⁵² LI- ⁵³ LI- ⁵⁴ LI- ⁵⁵ LI- ⁵⁶ LI- ⁵⁷ LI- ⁵⁸ LI- ⁵⁹ LI- ⁶⁰ LI- ⁶¹ LI- ⁶² LI- ⁶³ LI- ⁶⁴ LI- ⁶⁵ LI-
 موبد- ⁶⁶ I, VI- ⁶⁷ I, VI- ⁶⁸ I, VI- ⁶⁹ I, VI- ⁷⁰ I, VI- ⁷¹ I, VI- ⁷² I, VI- ⁷³ I, VI- ⁷⁴ I, VI- ⁷⁵ I, VI-
 همی- ⁷⁶ K- ⁷⁷ K- ⁷⁸ K- ⁷⁹ K- ⁸⁰ K- ⁸¹ K- ⁸² K- ⁸³ K- ⁸⁴ K- ⁸⁵ K- ⁸⁶ K- ⁸⁷ K- ⁸⁸ K- ⁸⁹ K- ⁹⁰ K-
 همی- ⁹¹ K- ⁹² K- ⁹³ K- ⁹⁴ K- ⁹⁵ K- ⁹⁶ K- ⁹⁷ K- ⁹⁸ K- ⁹⁹ K- ¹⁰⁰ K-

بیاورد شاپور از آن گشت شاد * نگین از بر گل یکی بر نهاده
 موبدان- ²⁹ I, VI- ²⁸ K- همی- ²⁸ K-

چو بگشاد در باغبان رفت راست
 بدو مهر¹ بنمود² و بردش نماز
 ز شادی دل رای زن⁴ بردم پیـد
 بدان⁵ باغبان گفت کاین⁶ مهر کیست⁷
 نشسته بباغ منست این سوار⁸
 خردمند و¹⁰ بازیب و بافـرهی
 نشان که دارد بیـالا و روی¹²
 بدیدست¹³ سرو از لب¹⁴ جویمار¹⁵
 برش چون بر شیر و چهرش¹⁶ چو خون
 همی زیب تاج آید از چهر¹⁸ اوی¹⁹

بآواز زان بارگه بار خواست
 چو آمد بنزدیک موبد فراز
 چو موبد نگه کرد و آن مهره³ دید
 وزان پس بران نام چندی گریست
 چنیـن داد پاسخ که ای نامدار
 یکی ماه با وی⁹ چو سرو سهی
 بدو گفت موبد که ای¹¹ نامجوی
 بدو باغبان گفت هر کو بهار
 دو بازو بگردار ران هیـون
 همی رنگ شرم آید از مهر¹⁷ اوی

305

310

۹

بروشـن روان مرد دانا بدید
 همان²² چهر او جز در²³ گاه نیست
 فرستاد موبد بر پهلوان²⁴

چو پالیزبان گفت و²⁰ موبد شنید
 که آن شیردل²¹ مرد جز شاه نیست
 فرستاده یی جست روشـن روان

315

دل اندر پرش-I-⁴ گیل مهر-VI- و مهرش ب-K-³ داد آن مهر-VI-² برو مهره-K-¹
 VI-دوب: VI- کجا یابم این مرد را استوار-VI-⁸ چیست-K-⁷ این-K-⁶ بدو-K-⁵
 که در انتظارش جگر خون شدست * ندانیم خود حال او چون شدست
 بدو باغبان گفت کای هوشیار * نشسته بباغ منست این سوار
 I, VI- او-¹⁰ K- و-¹¹ VI- آن-¹² IV-66. 307-309 op.; VI-دوب:
 وزان پس بر آن مهر چندی گریست * پالیزبان گفت برگو که کیست
 I-دوب: I, IV, VI- بر-¹⁴ و I-دوب: I-¹³
 بیا و بیـمین روی این رزمخواه * سپهر کیان و ستون سپاه
 I, IV, VI- ب. op. VI-¹⁹ مهر-K, IV-¹⁸ چهر-K, IV-¹⁷ چهره-K, I, IV, VI-¹⁶
 چهره [چهر-K] جز درخور-K, I, IV, VI-²³ چنان-VI-²² فش-VI-²¹ و-I-²⁰ و-I-²¹ و-I-²⁰
 I-دوب: I-²⁴ 317; K-دوب: 317; K-دوب: I-²⁴ ز جایی که بد تا در پهلوان
 همان مهر شاپور بر دست اوی * فرستاد نزدیک آن نامجوی

بگفت آنچ³ او کرد پیدا ز مهر
 که فرخنده بادا بروزگار
 بود⁵ بنده پرهنر⁶ بنده پی
 گشاده دل و نازپرونده را
 وگر پادشاهی و راه منست⁸
 طلایه پراگنده بر⁹ ره کنیید
 نیاید که آگاهی آید برون
 که بیدار شد فر شاهنشاهی
 دل و پشت ایرانیان بشکنند
 نه¹⁴ پیچیم¹⁵ با بخت شاداب اوی
 ز¹⁶ لشکر به بندیم¹⁷ بر پشه¹⁸ راه
 نهانی مگر باغ بی خو کنیم²⁰
 طلایه بروز و بشب پاسمان
 کسی خسپد ایمن گشاده میان²⁴

هم آزادی آن بت¹ خوب چهر
 کزو یافتیم جان و از کردگار³
 وگر⁴ شهریاری و فرخنده پی
 منم بنده این مهربان بنده را⁷
 ز هر سو که اکنون سپاه منست
 همه کسی فرستید و آگه کنیید
 به¹⁰ بندید ویژه ره طیسفون
 چو قیصر بیاید ز ما آگاهی
 بیاید سپاه¹¹ مرا برکنند
 کنون ما¹² نداریم پایاب¹³ اوی
 چو موید بیاید بیارد سپاه
 بسازیم و آرایش¹⁹ نو کنیم
 بیاید بهر گوشه پی²¹ دیده بان²²
 ازان پس نمائیم²³ از رومیان

335

340

345

350

۱۰

که شد مردم لشکری شش²⁵ هزار
 سوی طیسفون کار دیده مهان²⁶
 ازان²⁷ برز درگاه با فره پی²⁸

بسی بر نیامد برین روزگار
 فرستاد شاپور کار آگهان
 بدان تا ز قیصر دهند آگاهی

شود—K, I, IV, VI—⁵ اگر—I, IV, VI—⁴ روزگار—K—³ آنکه—IV—² پرده—IV—برده—K, I, VI—¹
 در—VI—⁹ 337, 338, 66—VI—⁸ برده را—IV—⁷ در جهان بنده—VI— پرهنر بنده—VI—⁶
 نتابیم—K—¹⁵ به—IV—¹⁴ ما تاب—VI—¹³ تا—VI—¹² بیارد سپاه و—K, VI—¹¹ چو—K—¹⁰
 K—¹⁹ ببنیم بر پشه و مور—VI—مرد—K—¹⁸ ببنیم بر مور و—I—بندد—K—¹⁷ که—K—¹⁶
 نمائیم که—I, IV—²³ پاسمان (нет рифмы)—VI—²² کشوری—I—²¹ VI—6. оп.—²⁰ آرایش—IV—
 VI—6. оп.; K—вместо бб. 346, 347:—²⁴

طلایه بروز و بشب پاسمان * ازان پس نمائیم که از رومیان
 که پیدا شد این فر—K—²⁸ بدین—I, IV—²⁷ نهان—VI, K—²⁶ لشکرش ده—IV, VI—²⁵
 VI—6. оп. شاهنشاهی

برفتند کار آگهان ناگهان
 بدیدند¹ هرگونه باز آمدند
 که قیصر ز می خوردن و از شکار
 سپاهش پراگنده از² هر سوی
 نه روزی طلایه نه شب پاسبان
 نه بیند همی دشمن از هیچ روی
 چو شاپور بشنید³ زان شاد شد⁴
 گزین کرد ز ایرانیان سه⁵ هزار
 شب تیره جوشن بمر درکشید
 بتیره شبان تیز بشتافتی⁶
 همی راندی در بیابان⁷ و کوه
 فزون از دو فرسنگ پیش سپاه
 چنین تا بنزدیک طیسفون
 بلشکرگه آمد گذشته دو پاس⁸
 ازان مرز بشنید آواز کوس⁹
 پر از خیمه یک¹⁰ دشت و¹¹ خرگاه بود
 ز می مست قیصر بپرده سرای
 چو گیتی¹² چنان دید شاپور گرد
 سپه را بلشکرگه اندرکشید
 بابر اندر آمد دم کز نای
 دهاده بر آمد ز هر پهلو

برفتند کار آگهان ناگهان
 بدیدند¹ هرگونه باز آمدند
 که قیصر ز می خوردن و از شکار
 سپاهش پراگنده از² هر سوی
 نه روزی طلایه نه شب پاسبان
 نه بیند همی دشمن از هیچ روی
 چو شاپور بشنید³ زان شاد شد⁴
 گزین کرد ز ایرانیان سه⁵ هزار
 شب تیره جوشن بمر درکشید
 بتیره شبان تیز بشتافتی⁶
 همی راندی در بیابان⁷ و کوه
 فزون از دو فرسنگ پیش سپاه
 چنین تا بنزدیک طیسفون
 بلشکرگه آمد گذشته دو پاس⁸
 ازان مرز بشنید آواز کوس⁹
 پر از خیمه یک¹⁰ دشت و¹¹ خرگاه بود
 ز می مست قیصر بپرده سرای
 چو گیتی¹² چنان دید شاپور گرد
 سپه را بلشکرگه اندرکشید
 بابر اندر آمد دم کز نای
 دهاده بر آمد ز هر پهلو

355

360

365

370

¹ K, I, IV—چو دیدند ² K, I—روزگار ³ K, I, VI—پر ⁴ VI—رفته ⁵ K, I, IV—بشنید شاپور ⁶ VI—تازه روی ⁷ K, I, IV—سپاهست همچون ⁸ VI—
⁹ K, I, IV—گشت ¹⁰ K, I, IV—پیش او ¹¹ K, I, IV—گشت ¹² VI—б. оп. ¹³ I—ده ¹⁴ K, VI—
 بر سوی غار ¹⁵ I—همی رفت بر سوی هامون ¹⁶ K—فتند ¹⁷ K—
¹⁸ K, VI—گذشتن سپاس ¹⁹ VI—رفت ²⁰ K, VI—
²¹ K, I, IV, VI—چو بر راه و ²² I, IV, VI—همه ²³ K—بر ²⁴ VI—
²⁵ K, I, IV, VI—و ²⁶ K, VI—جرمن ²⁷ L, K—و ²⁸ VI—
²⁹ K, I, IV, VI—کنش ³⁰ L, K—
³¹ K, I, IV, VI—کنش ³² L, K—
³³ K, I, IV, VI—کنش ³⁴ L, K—
³⁵ K, I, IV, VI—کنش ³⁶ L, K—
³⁷ K, I, IV, VI—کنش ³⁸ L, K—
³⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁴⁰ L, K—
⁴¹ K, I, IV, VI—کنش ⁴² L, K—
⁴³ K, I, IV, VI—کنش ⁴⁴ L, K—
⁴⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁴⁶ L, K—
⁴⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁴⁸ L, K—
⁴⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁵⁰ L, K—
⁵¹ K, I, IV, VI—کنش ⁵² L, K—
⁵³ K, I, IV, VI—کنش ⁵⁴ L, K—
⁵⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁵⁶ L, K—
⁵⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁵⁸ L, K—
⁵⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁶⁰ L, K—
⁶¹ K, I, IV, VI—کنش ⁶² L, K—
⁶³ K, I, IV, VI—کنش ⁶⁴ L, K—
⁶⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁶⁶ L, K—
⁶⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁶⁸ L, K—
⁶⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁷⁰ L, K—
⁷¹ K, I, IV, VI—کنش ⁷² L, K—
⁷³ K, I, IV, VI—کنش ⁷⁴ L, K—
⁷⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁷⁶ L, K—
⁷⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁷⁸ L, K—
⁷⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁸⁰ L, K—
⁸¹ K, I, IV, VI—کنش ⁸² L, K—
⁸³ K, I, IV, VI—کنش ⁸⁴ L, K—
⁸⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁸⁶ L, K—
⁸⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁸⁸ L, K—
⁸⁹ K, I, IV, VI—کنش ⁹⁰ L, K—
⁹¹ K, I, IV, VI—کنش ⁹² L, K—
⁹³ K, I, IV, VI—کنش ⁹⁴ L, K—
⁹⁵ K, I, IV, VI—کنش ⁹⁶ L, K—
⁹⁷ K, I, IV, VI—کنش ⁹⁸ L, K—
⁹⁹ K, I, IV, VI—کنش ¹⁰⁰ L, K—

تو گفستی همی آسمان پتَر کپید¹ درفششیدن کلوانی درفش
 تو گفستی هوا تیغ بارد³ همی ز گرد⁶ سپه کوه شد ناپدید 375
 سرایرده قیصر بی هنر بهر گوشه‌یی آتش اندرززند
 سرانجام قیصر گرفتار شد وزان خیمه‌ها¹¹ نامداران اوی
 گرفتند بسپار و کردند¹² بند گهی زو فرار آید و گه¹³ نشیب
 بی آزاری و مردمی به ترست 380
 ز خورشید خون بر هوا برچکبید² شب تیره و تیغ‌های بنفش
 جهان⁴ یکسره میخ دارد⁵ همی ستاره همی دامن اندرکشید⁷
 همی⁸ کرد شاپور زیر و زیر⁹ همی آسمان بر زمین برزدند
 وزو اختر نیک بیزار¹⁰ شد دلیر و گزیده سواران اوی
 چنیمن است کردار چرخ بلند گهی شادمانی و گاهی¹⁴ نهیب
 کرا کردگار جهان یاورست¹⁵ کرا کردگار جهان یاورست¹⁵

۱۱

چو شب دامن روز¹⁶ اندرکشید بفرمود شاپور تا شد دیر
 نوشتند نامه بهر مهتری¹⁹ 385
 سر نامه کرد آفرین مهران که اوراست²³ بر نیکویی دسترس
 همو آفریننده روزگار قلم خواست و انقاس¹⁷ و مشک و حریر¹⁸
 بهر پادشاهی²⁰ و هر کشوری²¹ ز ما بنده²² بر کردگار جهان
 بنیرو نیازش²⁴ نیاید²⁵ بکس بنیکی همو باشد²⁶ آموزگار²⁷

1 VI- بر درید-IV بطرقید-I برطپید-K¹ 2 VI-б. оп. 3 VI- میخ دارد- 4 VI- وزو- 5 VI-
 همه- 6 IV, VI- 7 VI- б. оп. 8 I- доб.: هر دو- 9 IV- 6 تیغ بارد

بی اندازه کشتند رومی سوار * فزون از ده و دو هزاران شهمار
 فرار و گهی- 13 K, IV, VI- و گردند بسپار- 12 VI- خیمه- 11 K, I, IV- نیکی خوار- 10 I-
 I, IV, روزرا دامن- 16 K- 15 VI-б. оп. شادمان و گهی در [با-] VI- 14 IV, VI- در [بر-] VI-
 کشوری- 19 K, I, IV, VI- عبیر- 18 K, VI- قرطاس- 17 K- شد روز و شب دامن- VI-
 کزویست- VI- او داد- 23 K- باد- 22 K, I, IV, VI- مهتری- 21 K, I, IV, VI- نامداری- 20 VI-
 جز او نهست- 27 VI- б. оп. نیازش نیاید بگیتی- 25 VI- نیاید نیازش- 24 K-

بایران بجز¹ تخم زشتی² نکشت
 چو جانرا³ نمودش خرد رهنمون
 ز گیتی بجز⁶ نام زشتی نمود
 بنیروی یزدان که⁷ بنمود راه⁸
 ز شمشیر باید که یابند بهر¹⁰
 بخوبی¹² ز سر باز پیمان کنید
 ابا نامه شاه روشن روان
 بی آزار بنشست با رهنمون
 ز دادار¹⁹ نیکی دهش کرد یاد
 باذقاسی²¹ بنوشست نام اسپر
 بزرگان روم آنک بد نامدار
 بروم اندرون ویژه مهتر بدبد²³
 هرانکس²⁴ که بُد بر بدی رهنمای
 بیارند²⁵ سالار آن سومرا
 ز زندان بیاورد چون بیهشان²⁷
 سرشکش ز دیده³⁰ برخ برچکبید³¹
 همی کرد بر تاج و تخت³² آفرین³³
 بموی و بروی³⁴ گشت با خاک جفت
 که ترسایبی و دشمن ایزدی

چو قیصر که فرمان یزدان بهشت
 بزاری همی بند ساید کنون
 همان تاج ایران بدودر⁴ سپرد⁵
 گسسته شد آن لشکر و بارگاه
 هرانکس که باشد ز⁹ رومی بشهر
 همه¹¹ داد جوید و فرمان کنید
 هیونی برآمد¹³ ز¹⁴ هر سو¹⁵ دمان¹⁶
 ز لشکرگه آمد¹⁷ سوی طیسفون
 چو تاج نیاکانش بر سر¹⁸ نهاد
 بفرمود تا شد یزدان²⁰ دپیر
 هزار و صد و ده برآمد²² شمار
 همه خویش و پیوند قیصر بدند
 جهاندار بپریدشان دست و پای
 بفرمود تا قیصر روم را
 بشد روزبان دست قیصر کشان²⁶
 جفادیده²⁸ چون روی²⁹ شاپور دید
 بمالید رنگین رخش بر زمین
 زمین را سراسر بمژگان برفت
 بدو گفت شاه³⁵ ای سراسر³⁶ بدی

390

395

400

405

بدل بر I-⁵ بما او VI-بحق و IV-⁴ K اورا-³ K زفتی I-کینه-² K جزاز-¹ K
 : K-دوب-¹⁰ K یابید I-یابند-⁹ K VI-6. op.⁸ چو-⁷ K, I همی VI-جزاز-⁶ K شمرد
 اگر بند و زندان و تاریک چاه * نه خورشید باید که بیند نه ماه
 ز هر سو پیامد IV-¹⁵ I, VI دی-¹⁴ I, VI پیامد-¹³ K, I, VI بنوی-¹² K, I همان-¹¹ K
 یزدان VI-¹⁹ نیاکان بسر بر-¹⁸ K, IV لشکر پیامد-¹⁷ K روان IV-دوان VI-¹⁶ K, I, VI
 تن آمد IV-²² I, IV بقرطاسی I, IV, VI قلم خواست و-²¹ K رفت پیشش-²⁰ K
 زار ای K-²⁷ گرفت K-²⁶ و I-دوب-²⁵ کسی را VI-هر آنرا I, IV-²⁴ K, I VI-6. op.²³
 درچکبید VI-³¹ مژگان IV, VI-³⁰ تاج K, I-²⁹ پیشه IV, VI-²⁸ کرده I-²⁸ شگفت
 شاه گفت IV-³⁵ I, IV بریش و بتن I, IV, VI-³⁴ تن سرورش K-³⁴ VI-6. op.³³ تاج وی I-³²
 سرشته VI-³⁶ سرشت I, IV-³⁶ سرشک K

410 پسر گویسی آنرا¹ کش² انماز نیست
 ندانی تو⁵ گفتن سخن جز دروغ
 اگر قیصری شرم و⁷ رایت کجاست
 چرا بندم از چرم⁸ خسر ساختی
 چو بازارگانان بمرزم آمدم
 تو⁹ مهمان بچرم¹⁰ خراندر کنی
 به بینی کنون جنگ¹¹ مردان مرد
 415 بدو گفت قیصر که ای شه‌ریار
 ز من بخت شاهان¹³ خرد دور کرد
 مکافات بد گر کنی نیکوی
 که هرگز نگردد کهن نام تو
 اگر یابم از تو بجان زینهار
 420 یکی بنده باشم بدرگاه تو
 بدو شاه گفت ای بد¹⁸ بی‌هنر¹⁹
 کنون هرک²¹ بردی ز ایران اسپر
 دگر خواسته هرچ²³ بردی بروم

3 ز گیتیش فرجام و آغاز نیست⁴
 دروغ آتشی بد بود بی‌فروغ⁶
 بخوبی دل رهنمایت کجاست
 بزرگی بخاک اندر انداختی
 نه با کوس و لشکر برزم آمدم
 بایران گرایمی و لشکر کنی
 کزان پس نجویی بایران نبرد
 ز فرمان یزدان که یابد¹² گذار
 روانم بر دین و مزدور کرد
 بگیتیی درون داستانی شوی¹⁴
 برآید بمردی همه¹⁵ کام تو
 بچشم¹⁶ شود گنج و دینار خوار
 نجویم جز آرایش گناه تو¹⁷
 چرا کردی این بوم زیر و زیر²⁰
 همه باز خواهم ز تو ناگزیر²²
 میداد که بینی تو آن بوم²⁴ شوم²⁵

1 اورا—VI 2 K, VI—که 3 IV, VI—د 4 K—доб.:

فریبنده هستی و دیوانه * بد بدندژادی و بیگانگانه
I—доб.:

فریبنده بود نه جانپسی * فرستاده نه نه ارزانیسی
5 K—نداید I, IV—دانست 6 VI—б. оп.; I, IV—доб. (см. б. 421):

بدو گفت شاه ای بد بدهنر * منش‌پست و بدنام و بی‌پای و سر
7 I—شیر 8 K—خام I, IV—تم را کجا پوست 9 K—چو 10 I, IV, VI—بخام 11 IV, VI—
12 K—داستان بشنوی—IV بوی—K 14 شاهان—I شاهای—K, IV, VI 13 دارد—K 15 بند
16 VI—بچشم 17 K, IV, VI—б. оп.; I—бб. 419, 420 оп. 18 K—
19 بدو گفت کای ناکس 20 K—доб.:

کنون هرچه بردی تو از خواسته * هم از خوب رویان آراسته
21 K, IV—چه 22 I—б. оп. 23 VI—آنچه 24 K—مرز—VI مرز و—VI
25 I—شوم بوم

بدین لشکر سرفراز آوری
کنام پلنگان و شیران شدست
بیبایی مکافات کردار خویش
بجویی³ ز روم از نژاد کیسان
روانرا به پیمان گروگان⁴ دهی
که باشند با ما بدین بوم⁶ شاد⁷
نبرد درخت گشن⁹ نیک بخت
ز دلها مگر خشم کمتر¹¹ کنی
ز چرم خران کی¹² پسندم ترا
بدرند¹⁵ چرمت ز سر تا پپای
بیک جای بینیش سوراخ کرد
چو شاپور زان چرم خر کرد یاد
بمردش همان¹⁷ روزبان باز جای

همه یکسر از خاندان باز آوری
از ایران هر انجا که¹ ویران شدست
سراسر برآری بدینار خویش
دگر هرک² کشتی ز ایرانیان
بیک تن ده از روم تاوان دهی
نخواهم بجز⁵ مرد قیصر نژاد
دگر هرچ ز ایران⁸ بریدی درخت
بکاری و دیوارها برکنی¹⁰
کنون من ببندی ببندم ترا
گرین هرچ گفتم¹³ نیاری¹⁴ بجای
دو گوشش بخنجر بدوشاخ کرد
مهراری به بینئی او برنهاد¹⁶
دو بند گران برنهادش بپای

۱۲

کلید در گنجها خواستند
سرش پر ز کین و دلش²⁰ پر ز باد
هرانکس که بود²¹ اندران مرز²² و²³ بوم
جهانی بازش²⁶ برافروختند

عرضگاه و دیوان¹⁸ بیاراستند
سپاه انجمن شد چو¹⁹ روزی بداد
از ایران همی راند تا مرز روم
بکشتند و خانش²⁴ همی²⁵ سوختند

ز هر K-⁴ نجویی VI-³ آنچه VI- هر چه K, I, IV-² دگر هر چه K, I, IV, VI-¹
روانرا بهر کار برهان IV, VI- کار باید که تاوان
I-66. 428, 429 op.; K-دوب.:

دگر هرچه بریدی ز ایرانیان * بجویی بروم و به بندی میان
بهر یک صد از روم تاوان دهی * چو خواهی کزین داورپها رهی
نه K-¹² بی خو- I, K-¹¹ سر کنی VI- نو کنی- I, K-¹⁰ کسان- I, K, IV-⁹ پتران- K-⁸
دیبا I-¹⁸ بمردند هم- K-¹⁷ درنهاد- K-¹⁶ پذیریم- K-¹⁵ بیاری- K-¹⁴ گفتی- I, IV-¹³
K-²³ رُست- I, VI-²² دید- VI-²¹ کین بود و دل- I, IV, VI-²⁰ کرد و- I, IV, VI, K-¹⁹
VI-²⁶ بکشتند بسیار و می- K-²⁵ جانش- I, IV-²⁴ و- IV- که ویران کند مرز آباد
ز آتش

که ویران شد آن مرز آباد¹ بیوم
 شب تیره اندر صف کارزار
 وز آواز² شاپور برریان شدند
 مگر قیصر آن³ ناجوانمرد مرد
 پدر مرده و⁴ زنده مادرش بود
 جهانجوی و بخشنده و شادام
 درم داد⁶ پرخاشچو⁷ مادرش
 نه پینی که آمد ز ایران⁵ سپاه
 که کین برادر نشاید نهفت
 صلیب⁹ بزرگ و سپاهی¹⁰ مهیب¹¹
 بی آرام شد مردم کینه جوی¹³
 بیامد دوان¹⁴ یانس پپیشرو
 کزان تیرگی دیده گم کرد راه
 دگر آب زانسو که انیوه بود¹⁷
 ز هر سو همی خاست¹⁸ گرد¹⁹ نبرد
 شد از جوشن کشتگان آهنین
 چپ و راستش ویژگانرا بخواند²⁰
 زمین گشت جنبان²¹ و پیچان²² سپاه²³
 بزرگش یکی بود با مرد خرد
 ندارد گریزان بشد با سپاه
 بگرد از هوا روشنایی ببرد²⁷

چو آگاهی آمد ز ایران بروم
 گرفتار شد قیصر نامدار
 سراسر همه روم گریان شدند
 همی گفت هر کس که این بد کرد
 ز قیصر یکی که برادرش بود
 جوانی کجا یانش⁵ بود نام
 شدند ازچمن لشکری بر درش
 بدو گفت کین برادر بخواه
 چو بشنید یانس بجوشید و گفت
 بزد کوس و آورد بیرون صلیب
 سپهرا چو¹² روی اندرآمد بروی
 رده برکشیدند و برخاست غو
 برآمد یکی ابر و گردی¹⁵ سپاه
 سپهرا بیک¹⁶ روی پر کوه بود
 بدین گونه تا گشت خورشید زرد
 بکشتند چندانک روی زمین
 چو از قلب شاپور لشکر براند
 چو با مهتران گرم کرد اسپ شاه
 سوی لشکر رومیان حمله برد
 بدانست یانس که پایاب²⁴ شاه
 پس اندر همی تاخت²⁵ شاپور گرد²⁶

445

450

455

460

K-⁵ بد - I, IV-⁴ K, I-³ وزان کین - VI-² شد آباد و آن مرز و - K-¹
 گریزان بروم اندرآمد - VI-⁸ پرخاش خرد - K, I, IV-⁷ و K, IV-⁶ یانس - B یانشش
 K,¹⁴ جنگجوی - VI-¹³ ب - K¹² نهیب - IV-¹¹ صلیبی - K-⁹
 VI-¹⁸ گشت - K, I, IV-¹⁸ VI-¹⁷ ب. op. یک بیک - K-¹⁶ گرد - K, IV-¹⁵ دمان - I, IV-¹⁵
 K-²² خسمان - IV-²¹ L-²⁰ 66. 456, 457 стоят после б. 459. یاد - K, I, IV, VI-¹⁹ جست
 همی کرد لشکر ببرد - K-²⁷ شاه - K-²⁶ راند - K-²⁵ یا تاب - IV-²⁴ VI-²³ ب. op. جنبان
 سو نگاه

گیاهها^۲ به مغز سر آلوده کرد
 که یک دشت سر بود بی^۳ پای^۴ و پشت
 بدنها صلیب و سکویدا نماید
 که لشکر همی^۶ مانند زو در^۷ شگفت
 جز^۸ از^۹ گنج قیصر نمید^{۱۰} بهر شاه
 نه هم گوشه^{۱۳} بد گنج با رنج اوی^{۱۴}
 ز قیصر همی^{۱۵} داستاها زدند
 بروم اندرون نام قیصر^{۱۷} مباد
 صلیب و مسیح و موسج^{۲۰} نماید^{۲۱}
 چلیپا و^{۲۲} مطران^{۲۳} برافروخته
 چو آواز دین^{۲۴} مسیح اندکیست

بهر جایگه بر^۱ یکی توده کرد
 ازان لشکر روم چندان بکشت
 بهامون سپاه و^۵ چلیپا نماید
 ز هر جای چندان غنیمت گرفت
 بیغشاید یکسر همه بر سپاه
 کجا^{۱۱} دیده بدرنج از گنج^{۱۲} اوی
 همه لشکر روم گرد آمدند
 که مارا چنو^{۱۶} نیز مهتر مباد
 بروم اندرون جای^{۱۸} مذبح^{۱۹} نماید
 چو زتار قسسیس شد سوخته
 کنون روم و قنوج مارا یکپست

465

470

۱۳

هم از تغمه^{۲۶} نامور قیصران^{۲۶}
 زبان و روانش^{۲۸} پر از پند بود
 برین لشکر^{۲۹} و بوم^{۳۰} مهتر تو باش
 بیفروز^{۳۱} تاج و بیارای^{۳۲} گاه
 برانوش بنشست بر سرش^{۳۴} تاج^{۳۵}
 همه رومیان آفرین^{۳۷} خواندند

یکی مرد بود از نژاد سران^{۲۵}
 برانوش نام و^{۲۷} خردمند بود
 بدو گفت لشکر که قیصر تو باش
 بگفتار تو گوش دارد سپاه
 بیاراستند از برش تخت عاج^{۳۳}
 بجای بزرگیش^{۳۶} بنشانند

475

۱ K - سو - ۲ K, I, IV, VI - زمینها - ۳ IV - با - ۴ VI - بال - ۵ VI - و - ۶ VI - ازو - ۷ K, I, IV, VI - اندر - ۸ I - چو - ۹ VI - بجز - ۱۰ K - که بد - ۱۱ K, I, IV - ۱۲ I - بیسی - ۱۳ K - همه گوشه - ۱۴ VI - ۱۵ I, IV - همه - ۱۶ VI - جز او - ۱۷ VI - صلیب مسیح پیمبر - ۱۸ I, IV - خان - ۱۹ I - مطبخ - ۲۰ I - مطبخ - ۲۱ K, VI - ۲۲ K, VI - ۲۳ K - مطران - ۲۴ K - ۲۵ VI - مهبان - ۲۶ K, I, IV - ۲۷ K, I - مردی - ۲۸ K, I, IV, VI - امروز - ۲۹ I - کشور - ۳۰ K, I, IV, VI - بر آرای - ۳۱ VI - برافروز - ۳۲ IV - ۳۳ K - ۳۴ I, IV - و - ۳۵ K - ۳۶ VI - ۳۷ K, I, IV, VI - قیصرش

برانوش بنشست و اندیشه کرد
 بدانست کورا ز² شاه بلاند
 فرستاده پی جست بارای و شرم
 دپیروی⁵ بززرگ و⁶ جهان دیده پی
 بیاورد و بنشاند نزدیک⁸ خویش
 یکی نامه بنوشست پر⁹ آفرین
 که جاوید تاج¹⁰ تو پاینده¹¹ باد
 تو¹² دانی که تاراج و خون ریختن
 مهان¹⁴ سرافراز دارند¹⁵ شوم¹⁶
 گر این کین²⁰ ایرج بدست از نخست
 تن سلم زان کین کنون خاک شد
 وگر کین داراست و اسکنندری
 مر اورا دو دستور بد²⁵ کشته بود
 گرت کین²³ قیصر فزاید همی
 نماید که ویران شود²⁷ بوم روم²⁸
 وگر غارت و کشتنت بود رای
 زن و کودکانشان اسپر تواند
 گه آمد که کمتر کنی کین و خشم

ز روم و ز آوردگاه¹ ندم
 ز رزم³ و ز آویزش آید گزند
 که دانش سراید⁴ با آواز نرم
 خردمند و دانا پسندیده پی⁷
 بگفت آن سخنها ای باریک خویش
 ز دادار بر شهریار ز مپین
 همه مهتران پیش تو بنده باد
 چه¹³ با بی گنه مردم آویختن
 چه¹⁷ با¹⁸ شهر ایران چه¹⁶ با¹⁹ روم
 منوچهر کرد آن بهمردی درست²¹
 هم از تور²² روی زمین پاک شد
 که نو²³ شد بروی زمین²⁴ داوری
 و دیگر کزو بخت برگشته بود
 بزندان تو بند ساپد همی
 که چون روم دیگر²⁹ نمدست بوم³⁰
 همه روم³¹ گشتند بی دست³² و پای
 جگرخسته از³³ تیغ و تیر تواند
 فروخوابنی از گذشته دو چشم³⁴

و علم آنه لا یقدر علی مقاومت ساجور - Б - روم - I, K, J, 3 کاواز - IV 2 و VI - 1
 بنشاندش پیش - K 8 VI - 6. op. 7 بدیغی - I, IV, 6 سخنگو - K 6 دلیری - K 5 سر آید - IV 4
 دارنده - J, K, 15 جهان - K 14 چو - I 13 بد - VI 12 فرخنده - VI 11 نام - K 10 با - K, VI 9
 از - I, IV, VI - 10 کز - K - 20 شهر - K, VI 19 در - VI 18 تا - IV 18 در - VI 17 بوم - J, 16
 بروم اندرون - I, IV, VI - 24 کین - VI 23 نوز - VI 22 این کینه را باز جست - VI 21
 [اندین - VI] مرز و بوم - VI 28 بود - K 27 کین ز - K, I, IV, VI 26 خود - K 25 [اندین - VI]
 دگر - K, I, IV - 33 پر - K 32 بوم - K 31 روم - K 30 هرگز - K, I, IV, VI 29
 (нет рифмы); که هرگز نیاید بهم دین [کین - IV] و خشم - K, I, IV, VI 34 خسته - VI 34 خسته
 K - 10.

وگر خواسته چشم داری همی * همان از لبش چشم داری همی (так!)

کزین کین¹ همی² جان شود³ کاسته
 نیاید که روز اندرآید⁵ بروز⁶
 که بیداد جوید جهاندار⁸ کین
 بلند اخترش افسر ماه پاد⁹
 چو اندر نوشنت آن کپی¹⁰ نامه را
 فرستاده بنهاد زی شاه روی
 ز قیصر بشاپور¹¹ فرخ نژاد
 سخنهاى نغزش برافشاندند
 بروهای جنگی پر از تاب کرد¹³
 بگفت آنکجا رفته بد¹⁴ خوب و زشت¹⁵
 که بازار کین کین بر فروخت
 خود و¹⁷ فیلسوفان پاکیزه رای
 گشاده کنم بر تو این راه¹⁹ تنگ
 سخنها یکایک همه برشورد

فدای تو پادا همه خواسته
 تو دل خوش کن و⁴ شهر چندین مسوز
 نباشد⁷ پسند جهان آفرین
 درود جهاندار بر شاه پاد
 نویسنده بنهاد پس خامه را
 نهادند پس مهر¹¹ قیصر بروی
 بیامد خردمند و نامه پاد
 چو آن نامور نامه برخواندند¹²
 بپخش شود و دیده پر از آب کرد
 هم اندر زمان نامه پاسخ نوشت
 که مهمن بچرم خراندر که دوخت
 تو گر بخردی خیز¹⁶ پیشی من آی
 چو زنهار دادم نسامت¹⁸ جنگ
 فرستاده برگشت و پاسخ ببرد

500

505

510

۱۴

ز شادی دل پاک تن²⁰ بردمید
 برفتند صد مرد زان مرز و²² بوم
 هم از²³ گوهر و²⁴ جامه²⁵ برنشست
 فراز آمد از هر سوی سی²⁶ هزار²⁷

برانوش چون پاسخ نامه دید
 بفرمود تا²¹ نامداران روم
 درم بار کردند خروار شست
 ز دینار گنجی ز بهر نثار

روز بد آید K-⁵ و IV-⁴ شود جان ما K-³ همه IV-² که از تن VI-¹
 آنگهی VI-⁶ نوشتان کنی IV-¹⁰ VI-⁶ op. جهانرا ز VI-⁸ نیاید VI-⁷ VI-⁶ op.
 از K-¹⁴ VI-⁶ op. نامه بر نامور خواندند K, I, IV, VI-¹² نهاد آنگهی بهر VI-¹¹
 I, IV-¹⁸ نیایم K-¹⁸ و VI-¹⁷ و VI-¹⁷ و VI-¹⁶ K, IV, VI-¹⁶ do. و VI-¹⁵ L-повторяет бб. 505, 506.
 K-²¹ نازکشی VI-²⁰ جهان نیست بر مرد هشیار K, I, IV, VI-¹⁹ نسامیم VI-¹⁹ نیازم ب
 و VI-²⁴ همان K, I, IV-²³ تازه I, IV, VI-²² بفرمود تا فیلسوفان K-²² برفتند با
 بیاورد گنجور او بی شمار K-²⁷ ده VI-²⁶ باره IV-²⁵ جامه و VI-²⁵ K

515 همه مهتران نزد شاه آمدند
 چو دینار پیمیشش فروریختند
 بیخ‌شود⁴ شاپور و بنواختشان
 برانوش را گفت کز شهر روم
 بایران زمین آنچ⁶ بد شارسستان
 520 عوض⁸ خواهم آنرا که ویران شدست
 برانوش گفتا⁹ چه باید¹⁰ بگوی
 چنمین داد پاسخ گرانمایه شاه
 ز دینار رومی بسالی سه بار
 دگر آنک باشد نصیبین مرا
 برانوش گفتا¹⁷ که ایران تراست
 525 پذیرفتم¹⁹ این مایه²⁰ باز و ساو
 نوشتند عهدی ز شاپور شاه
 مگر با سزاواری و²³ خترمی
 ازان پس کسی کرد و بنواختشان
 چو ایشان برفتند لشکر براند
 530 همی رفت²⁷ شادان باصطخر پارس
 چو اندر²⁹ نصیبین خمر یافتند
 که مارا نیاید که شاپور شاه
 برهنه سر و بی کلاه¹ آمدند
 بگسترده زر² کهن³ بیخ‌تند³
 بخوبی بر اندازه بنشاختشان
 پیامد⁵ بسی مرد پیداد و شوم
 کنون گشت یکسر همه⁷ خارستان
 کنام پلنگان و شیران شدست
 چو زنه¹¹ دادی مه برتاب روی¹¹
 چو¹² خواهی که یکسر بیخشم گناه
 همی داد¹³ بایید هزاران¹⁴ هزار
 چو خواهی که کوته شود¹⁵ کین مرا¹⁶
 نصیبین و دشت¹⁸ دلیران تراست
 که با کین و خشم²¹ نداریم تاو
 کزان پس نراند ز ایران²² سپاه
 کجا روم را زو نیاید²⁴ کمی²⁵
 سر از²⁶ نامداران برافراختشان
 جهان آفرین را فراوان بخواند
 که اصطخر بد بر زمین²⁸ فخر پارس
 همه جنگ را³⁰ تیز بشتافتند
 نصیبین بگیرد بیارد سپاه

(нет рифмы); K-3 زر بر گهر- K, I, IV-2 بی گناه- I-1 نیک خواه- K-1
 همه- IV, VI-7 آنک- K, I, IV, VI-6 بخوادم- VI-5 بیخشمید- K, IV-4 VI-6. оп.
 بهانه- VI-11 خواهی- K, I, IV, VI-10 گفتش- I-9 بکدل- K, VI-8 گشت اکنون پر از
 VI-15 کنم- K-15 چو سیصد- K-14 باز- I, IV, VI-13 که- K, I, IV, VI-12 مجوی
 پذیرفت- K-19 شهر- K-18 گفتش- I-17 ترا- K-16 بدین چیز بنشانی از
 نصیبین بگیرد- Л-22 خشم و کینت- I, IV, VI-21 از- K-20 مایه و- Л-20
 VI-6. оп. 25 نماید- K-24 باشد او از پی- IV-23 باز سر آوری- K-23 533. см. б. پیارد
 رزم را- K-30 آمد- I-29 در جهان- VI-30 بود آن زمان- K-28 راند- K-27 VI-26. оп. از- IV-26

همش کیش¹ زردشت و زند است² و است
 نخواستیم است³ و دین کهن
 بکین⁴ مرد شهری⁵ بزین⁶ برنشست⁷
 که اندر نصیبین ندادند⁸ راه
 سپاهی فرستاد بی مر بر⁹
 کشد دین اورا نشاید¹² ستود
 سواران و شپهران روز نبرد¹⁸
 دران شهر از جنگ بس تنگ بود¹⁴
 نهادند بر زنده بند گران
 نوشتند نامه بر¹⁶ شهریار
 بفرمود تا باز گردد سپاه¹⁷
 همان بر جهان کامگاری گرفت
 همی بود یک چند با تاج و گاه
 بدان کامگاری¹⁹ رسانیده بود
 ز خوبان مر اورا دلارام کرد
 بداد و گسی کردش آراسته
 بزاری و خواری و زخم²² کمند²³
 فرار آوریده ز هر سو برنج
 همی بود²⁵ یک چند لب²⁶ پر ز باد
 کلاه کیمی²⁹ دیگری را⁵⁰ سپرد
 بتابوت وز مشک بر سر کلاه

که دین مسیحی ندارد درست
 چو آید ز ما برنگیرد سخن
 زبردست شد مردم زبردست
 چو آگاهی آمد بشاپور شاه
 ز دین مسیحی برآشفست شاه
 همی گفت¹⁰ پیغمبری کیش¹¹ جهود
 برفتند لشکر بکردار گرد
 بیک هفته آنجا همی جنگ بود
 بکشتند زیشان فراوان سران
 همه خواستند آن زمان¹⁵ زینهار
 بپخشیدشان نامردار شاه
 بهر¹⁸ کشوری نامداری گرفت
 همی خواندندیش پیروز شاه
 کنیزک که اورا رهازیده بود
 دلفروز و²⁰ فرخ پیشی²¹ نام کرد
 همان باغبانرا بسی خواسته
 همی بود قیصر بزندان و بند
 بروم اندرون هرچ²⁴ بودش ز گنج
 بیاورد و یکسر بشاپور داد
 سرانجام²⁷ در بند و زندان²⁸ بمرد
 برومش فرستاد شاپور شاه

535

540

545

550

همه گبر زندست و زردشت VI همی گبرگی ورزد و زند I-2 همه دین IV-1
 K-8 533-536 op. K-66. 7 برین IV-6 دینی I-5 بسی VI-یکی IV-4 وستا I-3
 K-10 که اندر نصیبین ندارند راه K-9 ندارند I, IV فرستاد بی مر سپاهش ب
 K-15 K, I-6 op. 14 K, I, IV, VI-6. op. 13 K, I, IV, VI-6. op. 12 K-نماید I, IV-11 که گفتند
 ز هر VI-18 شان باز گشتن بر راه IV-17 سوی IV-16 از یلان
 I, 23 و VI-دوب. K-22 دلفروز خود فرخش IV-21 و K, VI-20 نامداری VI-19
 K, 28 بفرجام K-27 دل K-26 زیست I, VI-25 آنچه VI-هر که I, IV-24 گزند VI-
 قیصری را I, VI-30 شهی IV-مهی I, VI-29 با بند گریان I-

555 چنمین¹ گفت کاینست فرجام ما
یکی را همه³ زفتی و ابله‌پیست
برین و بران روز هم بگذرد
بتخت کیان اندر آورد پای
وزان پس بر⁷ کشور خوزیان
560 ز بهر اسپران یکی شهر کرد
کجا خرم آباد بد نام شهر
کسی را که از پیشش بمرید دست
پر و¹⁴ بوم او¹⁵ یکسر اورا بدی
یکی شارسرستان کرد دیگر بشام
565 باهواز کرد آن سپهر شارسرستان
کنام اسپرانش کردند نام

۱۵

ز شاهیش بگذشت پنجاه²¹ سال
بیامد یکی مرد گویا ز چین
که اندر زمانه نبودش هم‌مال
که چون او مصور نه بینند²² زمین

1 K -- همی 2 T (метр нарушен) ندانیم کجا 3 IV -- همی 4 K --

یکی در جهان سالیانها غمیست * یکی را همه شادی و خرمیست
5 K, I, IV --

برین و بران بگذرد روزگار * خنک مردم پاک پرهیزگار
VI--вместо бб. 555--557 (гаплография):

چنمین گفت کاینست فرجام کار * بران و برین بگذرد روزگار
بوم و بر I, IV, VI -- بی K⁹ فراوان فرستاد K⁸ سوی K⁷ K⁶ --обратный порядок мисра.
آن K, I, IV -- و оп. و L¹⁴ و L¹³ -- доб. بوم IV¹² I¹¹ -- б. оп. وزو بود VI¹⁰
و هی التی B²⁰ یافته VI¹⁹ کردیش نام I¹⁸ خواندش VI¹⁷ گفتش IV¹⁷ VI¹⁶ -- б. оп.

سمتها العرب السوسی و هی مدینة الی جاذب الحصن الذی فیه ثابوت فیه جثة دانیال
22 K, ثم إنه بعد خمسين سنة من ملكه ظهر مانی المصور من أرض الصين B -- هفتاد L²¹
I, VI -- نبد در

یکی برمنش مرد مازی بنام²
 ز دین آوران چهان برترم³
 به پیغمبری شاه را یار خواست
 جهاندار شد زان سخن بدگمان⁴
 ز مازی فراوان⁸ سخنها براند
 فتادستم از دین او در گمان
 مگر خود بگفتار او بگروید¹²
 نه بر مایه¹⁵ موبدان موبدست¹⁶
 چو بیند ورا¹⁷ کی گشاید زبان
 سخن گفت با او ز اندازه پیشی
 بگفتار¹⁹ موبد ز دین کهن
 بیزدان چرا آختی خیره دست²⁰
 بدودر²² مکان و زمان²³ آفرید
 ز هر گوهری گوهرش برترست²⁵
 کزویت²⁶ پناهست و زویت²⁷ گزند
 جزو²⁸ کرد نتواند این کرده²⁹ کس³⁰

بدان¹ چربدستی رسیده بکام
 بصورت گری گفت پیغمبرم
 ز چین⁴ نزد شاپور شد بار خواست
 سخن⁵ گفت مرد گشاده زبان
 سرش تیز⁷ شد موبدانرا بخواند
 کزین مرد چینی⁹ و چیره زبان¹⁰
 بگویند و هم زو¹¹ سخن بشنود
 بگفتند¹³ کین¹⁴ مرد صورت پرست
 ز مازی سخن بشنو او را بخوان
 بفرمود تا موبد آمدش¹⁸ پیشی
 فرو ماند مازی میان سخن
 بدو گفت کای مرد صورت پرست
 کسی²¹ کو بلند آسمان آفرید
 کجا نور و²⁴ ظلمت بدواندرست
 شب و روز و گردان سپهر بلند
 همه کرده کردگارست و بس

570

575

580

و كان رجلا عذب الكلام حلو البیان يخلب القلوب و يسحر بـ VI-б. оп.; 2 ازان K-1
 3 Л-доб.: العيون

همی کرد دعوی هر برتری * بصورت گری هم به پیغمبرم
 4 VI-8 تیره K, IV-7 فتادند از دین او در گمان IV-6 چین K-5 چین VI-4
 K-12 بگویند وز وی VI-11 شپهرین زبان IV, VI-10 کای VI-14 یکی گفت K-13 نگروید
 مرا L-17 برترست L, K-16 پایه IV-15 کای VI-14 یکی گفت K-13 نگروید
 K, VI-20 K, VI-20 вместо бб. 576-580 дает A 576-B 580 (гаплография).
 18 IV-به آمد 19 I, IV-ز گفتار 20 K, VI-20 вместо бб. 576-580 дает A 576-B 580 (гаплография).
 21 VI-یکی 22 K-زمین و 23 K, VI-مکان و زمان 24 L, IV-و 25 K,
 VI-б. оп. 26 IV-ازویت 27 K, I-هم زو VI-28 پناه و ازویت VI-28 IV-چنو VI-28 IV-چنو
 29 VI-هیچ 30 K, I-б. оп.

که در باغ با^۱ گل ندیدند خار
 ز بس کوشش و جنگ و نبرد^۳ اوی^۴
 بدی را^۵ بگیتی نشیمن نماید
 بشد^۷ سالمانش بهفتاد و اند
 ابا موبد موبدان^۸ اردشیر
 بداد^۹ و خرد بر سر افسرش بود
 توانا و دانا بسود و زیان^{۱۰}
 هنوز از جهان^{۱۲} نارسیده^{۱۳} بکام
 که ای گرد و چابک سوار دلیر^{۱۴}
 زبازرا به پیمان گروگان کنی
 بگاه دلیری و گردی رسد^{۱۶}
 تو دستور باشی ورا^{۱۹} نیکخواه
 همان گنج و لشکر گذارم^{۲۱} بتو
 بپیش بزرگان و پیش دبیر^{۲۴}
 که دیهیم و تاج^{۲۶} کیی را سزد^{۲۷}
 نسازم^{۲۹} جزاز^{۳۰} نیکخواهی ورا

ز شاپور زان گونه شد روزگار
 ز داد و ز رای و ز آهنگ^۲ اوی
 مر اورا بهر بوم دشمن نماید
 چو نومید شد^۶ او ز چرخ بلند
 بفرمود تا پیش او شد دبیر
 جوانی که کهتر برادرش بود
 ورا نام بود اردشیر جوان
 پسر بد یکی^{۱۱} خرد شاپور نام
 چنین گفت پس شاه با اردشیر
 اگر^{۱۵} با من از داد پیمان کنی
 که فرزند من چون بمردی رسد
 سپاری بدو تخت^{۱۷} و گنج^{۱۸} و سپاه
 من^{۲۰} این تاج شاهی سپارم بتو
 بپذیرفت^{۲۲} زو این سخن^{۲۳} اردشیر
 که چون کودک او^{۲۵} بمردی رسد
 سپارم^{۲۸} همه پادشاهی ورا

605

610

615

^۱ K, I, IV, VI-بر ^۲ K- فرهنگ ^۳ K, I, IV- جنگ ^۴ VI-б. оп. ^۵ VI-
 نامور-I همان دانش و موبد و-^۶ K ^۷ K, I, IV, VI- که شد ^۸ K- ^۹ K, VI- داد ^{۱۰} K, I,
 همی [نمید-I هنر-IV]-^{۱۱} K- یکی کودکش ^{۱۲} K- از اختر همان ^{۱۳} I, IV, VI- ^{۱۴} K, I, IV, VI- [وزیر-K]-
 که باد بزرگی-^{۱۵} K, I, IV, VI- ^{۱۶} K, VI- سزد- ^{۱۷} K- آن تعاهدنی علی آن تسلمه الی ولدی عند باوغه مبلغ الرجال-B-
 تاج-^{۱۸} I, IV- ^{۱۹} K- گنج و تخت ^{۲۰} K- و او- ^{۲۱} K- چو- ^{۲۲} IV- ^{۲۳} I- ^{۲۴} K- ^{۲۵} K- ^{۲۶} K, I, IV- ^{۲۷} VI- ^{۲۸} K- ^{۲۹} K, I- ^{۳۰} VI-
 نیکخواهی-^{۳۰} VI- ^{۳۱} K, I- ^{۳۲} K, I- ^{۳۳} K, I- ^{۳۴} K, I- ^{۳۵} K, I- ^{۳۶} K, I- ^{۳۷} K, I- ^{۳۸} K, I- ^{۳۹} K, I- ^{۴۰} K, I- ^{۴۱} K, I- ^{۴۲} K, I- ^{۴۳} K, I- ^{۴۴} K, I- ^{۴۵} K, I- ^{۴۶} K, I- ^{۴۷} K, I- ^{۴۸} K, I- ^{۴۹} K, I- ^{۵۰} K, I- ^{۵۱} K, I- ^{۵۲} K, I- ^{۵۳} K, I- ^{۵۴} K, I- ^{۵۵} K, I- ^{۵۶} K, I- ^{۵۷} K, I- ^{۵۸} K, I- ^{۵۹} K, I- ^{۶۰} K, I- ^{۶۱} K, I- ^{۶۲} K, I- ^{۶۳} K, I- ^{۶۴} K, I- ^{۶۵} K, I- ^{۶۶} K, I- ^{۶۷} K, I- ^{۶۸} K, I- ^{۶۹} K, I- ^{۷۰} K, I- ^{۷۱} K, I- ^{۷۲} K, I- ^{۷۳} K, I- ^{۷۴} K, I- ^{۷۵} K, I- ^{۷۶} K, I- ^{۷۷} K, I- ^{۷۸} K, I- ^{۷۹} K, I- ^{۸۰} K, I- ^{۸۱} K, I- ^{۸۲} K, I- ^{۸۳} K, I- ^{۸۴} K, I- ^{۸۵} K, I- ^{۸۶} K, I- ^{۸۷} K, I- ^{۸۸} K, I- ^{۸۹} K, I- ^{۹۰} K, I- ^{۹۱} K, I- ^{۹۲} K, I- ^{۹۳} K, I- ^{۹۴} K, I- ^{۹۵} K, I- ^{۹۶} K, I- ^{۹۷} K, I- ^{۹۸} K, I- ^{۹۹} K, I- ^{۱۰۰} K, I- ^{۱۰۱} K, I- ^{۱۰۲} K, I- ^{۱۰۳} K, I- ^{۱۰۴} K, I- ^{۱۰۵} K, I- ^{۱۰۶} K, I- ^{۱۰۷} K, I- ^{۱۰۸} K, I- ^{۱۰۹} K, I- ^{۱۱۰} K, I- ^{۱۱۱} K, I- ^{۱۱۲} K, I- ^{۱۱۳} K, I- ^{۱۱۴} K, I- ^{۱۱۵} K, I- ^{۱۱۶} K, I- ^{۱۱۷} K, I- ^{۱۱۸} K, I- ^{۱۱۹} K, I- ^{۱۲۰} K, I- ^{۱۲۱} K, I- ^{۱۲۲} K, I- ^{۱۲۳} K, I- ^{۱۲۴} K, I- ^{۱۲۵} K, I- ^{۱۲۶} K, I- ^{۱۲۷} K, I- ^{۱۲۸} K, I- ^{۱۲۹} K, I- ^{۱۳۰} K, I- ^{۱۳۱} K, I- ^{۱۳۲} K, I- ^{۱۳۳} K, I- ^{۱۳۴} K, I- ^{۱۳۵} K, I- ^{۱۳۶} K, I- ^{۱۳۷} K, I- ^{۱۳۸} K, I- ^{۱۳۹} K, I- ^{۱۴۰} K, I- ^{۱۴۱} K, I- ^{۱۴۲} K, I- ^{۱۴۳} K, I- ^{۱۴۴} K, I- ^{۱۴۵} K, I- ^{۱۴۶} K, I- ^{۱۴۷} K, I- ^{۱۴۸} K, I- ^{۱۴۹} K, I- ^{۱۵۰} K, I- ^{۱۵۱} K, I- ^{۱۵۲} K, I- ^{۱۵۳} K, I- ^{۱۵۴} K, I- ^{۱۵۵} K, I- ^{۱۵۶} K, I- ^{۱۵۷} K, I- ^{۱۵۸} K, I- ^{۱۵۹} K, I- ^{۱۶۰} K, I- ^{۱۶۱} K, I- ^{۱۶۲} K, I- ^{۱۶۳} K, I- ^{۱۶۴} K, I- ^{۱۶۵} K, I- ^{۱۶۶} K, I- ^{۱۶۷} K, I- ^{۱۶۸} K, I- ^{۱۶۹} K, I- ^{۱۷۰} K, I- ^{۱۷۱} K, I- ^{۱۷۲} K, I- ^{۱۷۳} K, I- ^{۱۷۴} K, I- ^{۱۷۵} K, I- ^{۱۷۶} K, I- ^{۱۷۷} K, I- ^{۱۷۸} K, I- ^{۱۷۹} K, I- ^{۱۸۰} K, I- ^{۱۸۱} K, I- ^{۱۸۲} K, I- ^{۱۸۳} K, I- ^{۱۸۴} K, I- ^{۱۸۵} K, I- ^{۱۸۶} K, I- ^{۱۸۷} K, I- ^{۱۸۸} K, I- ^{۱۸۹} K, I- ^{۱۹۰} K, I- ^{۱۹۱} K, I- ^{۱۹۲} K, I- ^{۱۹۳} K, I- ^{۱۹۴} K, I- ^{۱۹۵} K, I- ^{۱۹۶} K, I- ^{۱۹۷} K, I- ^{۱۹۸} K, I- ^{۱۹۹} K, I- ^{۲۰۰} K, I- ^{۲۰۱} K, I- ^{۲۰۲} K, I- ^{۲۰۳} K, I- ^{۲۰۴} K, I- ^{۲۰۵} K, I- ^{۲۰۶} K, I- ^{۲۰۷} K, I- ^{۲۰۸} K, I- ^{۲۰۹} K, I- ^{۲۱۰} K, I- ^{۲۱۱} K, I- ^{۲۱۲} K, I- ^{۲۱۳} K, I- ^{۲۱۴} K, I- ^{۲۱۵} K, I- ^{۲۱۶} K, I- ^{۲۱۷} K, I- ^{۲۱۸} K, I- ^{۲۱۹} K, I- ^{۲۲۰} K, I- ^{۲۲۱} K, I- ^{۲۲۲} K, I- ^{۲۲۳} K, I- ^{۲۲۴} K, I- ^{۲۲۵} K, I- ^{۲۲۶} K, I- ^{۲۲۷} K, I- ^{۲۲۸} K, I- ^{۲۲۹} K, I- ^{۲۳۰} K, I- ^{۲۳۱} K, I- ^{۲۳۲} K, I- ^{۲۳۳} K, I- ^{۲۳۴} K, I- ^{۲۳۵} K, I- ^{۲۳۶} K, I- ^{۲۳۷} K, I- ^{۲۳۸} K, I- ^{۲۳۹} K, I- ^{۲۴۰} K, I- ^{۲۴۱} K, I- ^{۲۴۲} K, I- ^{۲۴۳} K, I- ^{۲۴۴} K, I- ^{۲۴۵} K, I- ^{۲۴۶} K, I- ^{۲۴۷} K, I- ^{۲۴۸} K, I- ^{۲۴۹} K, I- ^{۲۵۰} K, I- ^{۲۵۱} K, I- ^{۲۵۲} K, I- ^{۲۵۳} K, I- ^{۲۵۴} K, I- ^{۲۵۵} K, I- ^{۲۵۶} K, I- ^{۲۵۷} K, I- ^{۲۵۸} K, I- ^{۲۵۹} K, I- ^{۲۶۰} K, I- ^{۲۶۱} K, I- ^{۲۶۲} K, I- ^{۲۶۳} K, I- ^{۲۶۴} K, I- ^{۲۶۵} K, I- ^{۲۶۶} K, I- ^{۲۶۷} K, I- ^{۲۶۸} K, I- ^{۲۶۹} K, I- ^{۲۷۰} K, I- ^{۲۷۱} K, I- ^{۲۷۲} K, I- ^{۲۷۳} K, I- ^{۲۷۴} K, I- ^{۲۷۵} K, I- ^{۲۷۶} K, I- ^{۲۷۷} K, I- ^{۲۷۸} K, I- ^{۲۷۹} K, I- ^{۲۸۰} K, I- ^{۲۸۱} K, I- ^{۲۸۲} K, I- ^{۲۸۳} K, I- ^{۲۸۴} K, I- ^{۲۸۵} K, I- ^{۲۸۶} K, I- ^{۲۸۷} K, I- ^{۲۸۸} K, I- ^{۲۸۹} K, I- ^{۲۹۰} K, I- ^{۲۹۱} K, I- ^{۲۹۲} K, I- ^{۲۹۳} K, I- ^{۲۹۴} K, I- ^{۲۹۵} K, I- ^{۲۹۶} K, I- ^{۲۹۷} K, I- ^{۲۹۸} K, I- ^{۲۹۹} K, I- ^{۳۰۰} K, I- ^{۳۰۱} K, I- ^{۳۰۲} K, I- ^{۳۰۳} K, I- ^{۳۰۴} K, I- ^{۳۰۵} K, I- ^{۳۰۶} K, I- ^{۳۰۷} K, I- ^{۳۰۸} K, I- ^{۳۰۹} K, I- ^{۳۱۰} K, I- ^{۳۱۱} K, I- ^{۳۱۲} K, I- ^{۳۱۳} K, I- ^{۳۱۴} K, I- ^{۳۱۵} K, I- ^{۳۱۶} K, I- ^{۳۱۷} K, I- ^{۳۱۸} K, I- ^{۳۱۹} K, I- ^{۳۲۰} K, I- ^{۳۲۱} K, I- ^{۳۲۲} K, I- ^{۳۲۳} K, I- ^{۳۲۴} K, I- ^{۳۲۵} K, I- ^{۳۲۶} K, I- ^{۳۲۷} K, I- ^{۳۲۸} K, I- ^{۳۲۹} K, I- ^{۳۳۰} K, I- ^{۳۳۱} K, I- ^{۳۳۲} K, I- ^{۳۳۳} K, I- ^{۳۳۴} K, I- ^{۳۳۵} K, I- ^{۳۳۶} K, I- ^{۳۳۷} K, I- ^{۳۳۸} K, I- ^{۳۳۹} K, I- ^{۳۴۰} K, I- ^{۳۴۱} K, I- ^{۳۴۲} K, I- ^{۳۴۳} K, I- ^{۳۴۴} K, I- ^{۳۴۵} K, I- ^{۳۴۶} K, I- ^{۳۴۷} K, I- ^{۳۴۸} K, I- ^{۳۴۹} K, I- ^{۳۵۰} K, I- ^{۳۵۱} K, I- ^{۳۵۲} K, I- ^{۳۵۳} K, I- ^{۳۵۴} K, I- ^{۳۵۵} K, I- ^{۳۵۶} K, I- ^{۳۵۷} K, I- ^{۳۵۸} K, I- ^{۳۵۹} K, I- ^{۳۶۰} K, I- ^{۳۶۱} K, I- ^{۳۶۲} K, I- ^{۳۶۳} K, I- ^{۳۶۴} K, I- ^{۳۶۵} K, I- ^{۳۶۶} K, I- ^{۳۶۷} K, I- ^{۳۶۸} K, I- ^{۳۶۹} K, I- ^{۳۷۰} K, I- ^{۳۷۱} K, I- ^{۳۷۲} K, I- ^{۳۷۳} K, I- ^{۳۷۴} K, I- ^{۳۷۵} K, I- ^{۳۷۶} K, I- ^{۳۷۷} K, I- ^{۳۷۸} K, I- ^{۳۷۹} K, I- ^{۳۸۰} K, I- ^{۳۸۱} K, I- ^{۳۸۲} K, I- ^{۳۸۳} K, I- ^{۳۸۴} K, I- ^{۳۸۵} K, I- ^{۳۸۶} K, I- ^{۳۸۷} K, I- ^{۳۸۸} K, I- ^{۳۸۹} K, I- ^{۳۹۰} K, I- ^{۳۹۱} K, I- ^{۳۹۲} K, I- ^{۳۹۳} K, I- ^{۳۹۴} K, I- ^{۳۹۵} K, I- ^{۳۹۶} K, I- ^{۳۹۷} K, I- ^{۳۹۸} K, I- ^{۳۹۹} K, I- ^{۴۰۰} K, I- ^{۴۰۱} K, I- ^{۴۰۲} K, I- ^{۴۰۳} K, I- ^{۴۰۴} K, I- ^{۴۰۵} K, I- ^{۴۰۶} K, I- ^{۴۰۷} K, I- ^{۴۰۸} K, I- ^{۴۰۹} K, I- ^{۴۱۰} K, I- ^{۴۱۱} K, I- ^{۴۱۲} K, I- ^{۴۱۳} K, I- ^{۴۱۴} K, I- ^{۴۱۵} K, I- ^{۴۱۶} K, I- ^{۴۱۷} K, I- ^{۴۱۸} K, I- ^{۴۱۹} K, I- ^{۴۲۰} K, I- ^{۴۲۱} K, I- ^{۴۲۲} K, I- ^{۴۲۳} K, I- ^{۴۲۴} K, I- ^{۴۲۵} K, I- ^{۴۲۶} K, I- ^{۴۲۷} K, I- ^{۴۲۸} K, I- ^{۴۲۹} K, I- ^{۴۳۰} K, I- ^{۴۳۱} K, I- ^{۴۳۲} K, I- ^{۴۳۳} K, I- ^{۴۳۴} K, I- ^{۴۳۵} K, I- ^{۴۳۶} K, I- ^{۴۳۷} K, I- ^{۴۳۸} K, I- ^{۴۳۹} K, I- ^{۴۴۰} K, I- ^{۴۴۱} K, I- ^{۴۴۲} K, I- ^{۴۴۳} K, I- ^{۴۴۴} K, I- ^{۴۴۵} K, I- ^{۴۴۶} K, I- ^{۴۴۷} K, I- ^{۴۴۸} K, I- ^{۴۴۹} K, I- ^{۴۵۰} K, I- ^{۴۵۱} K, I- ^{۴۵۲} K, I- ^{۴۵۳} K, I- ^{۴۵۴} K, I- ^{۴۵۵} K, I- ^{۴۵۶} K, I- ^{۴۵۷} K, I- ^{۴۵۸} K, I- ^{۴۵۹} K, I- ^{۴۶۰} K, I- ^{۴۶۱} K, I- ^{۴۶۲} K, I- ^{۴۶۳} K, I- ^{۴۶۴} K, I- ^{۴۶۵} K, I- ^{۴۶۶} K, I- ^{۴۶۷} K, I- ^{۴۶۸} K, I- ^{۴۶۹} K, I- ^{۴۷۰} K, I- ^{۴۷۱} K, I- ^{۴۷۲} K, I- ^{۴۷۳} K, I- ^{۴۷۴} K, I- ^{۴۷۵} K, I- ^{۴۷۶} K, I- ^{۴۷۷} K, I- ^{۴۷۸} K, I- ^{۴۷۹} K, I- ^{۴۸۰} K, I- ^{۴۸۱} K, I- ^{۴۸۲} K, I- ^{۴۸۳} K, I- ^{۴۸۴} K, I- ^{۴۸۵} K, I- ^{۴۸۶} K, I- ^{۴۸۷} K, I- ^{۴۸۸} K, I- ^{۴۸۹} K, I- ^{۴۹۰} K, I- ^{۴۹۱} K, I- ^{۴۹۲} K, I- ^{۴۹۳} K, I- ^{۴۹۴} K, I- ^{۴۹۵} K, I- ^{۴۹۶} K, I- ^{۴۹۷} K, I- ^{۴۹۸} K, I- ^{۴۹۹} K, I- ^{۵۰۰} K, I- ^{۵۰۱} K, I- ^{۵۰۲} K, I- ^{۵۰۳} K, I- ^{۵۰۴} K, I- ^{۵۰۵} K, I- ^{۵۰۶} K, I- ^{۵۰۷} K, I- ^{۵۰۸} K, I- ^{۵۰۹} K, I- ^{۵۱۰} K, I- ^{۵۱۱} K, I- ^{۵۱۲} K, I- ^{۵۱۳} K, I- ^{۵۱۴} K, I- ^{۵۱۵} K, I- ^{۵۱۶} K, I- ^{۵۱۷} K, I- ^{۵۱۸} K, I- ^{۵۱۹} K, I- ^{۵۲۰} K, I- ^{۵۲۱} K, I- ^{۵۲۲} K, I- ^{۵۲۳} K, I- ^{۵۲۴} K, I- ^{۵۲۵} K, I- ^{۵۲۶} K, I- ^{۵۲۷} K, I- ^{۵۲۸} K, I- ^{۵۲۹} K, I- ^{۵۳۰} K, I- ^{۵۳۱} K, I- ^{۵۳۲} K, I- ^{۵۳۳} K, I- ^{۵۳۴} K, I- ^{۵۳۵} K, I- ^{۵۳۶} K, I- ^{۵۳۷} K, I- ^{۵۳۸} K, I- ^{۵۳۹} K, I- ^{۵۴۰} K, I- ^{۵۴۱} K, I- ^{۵۴۲} K, I- ^{۵۴۳} K, I- ^{۵۴۴} K, I- ^{۵۴۵} K, I- ^{۵۴۶} K, I- ^{۵۴۷} K, I- ^{۵۴۸} K, I- ^{۵۴۹} K, I- ^{۵۵۰} K, I- ^{۵۵۱} K, I- ^{۵۵۲} K, I- ^{۵۵۳} K, I- ^{۵۵۴} K, I- ^{۵۵۵} K, I- ^{۵۵۶} K, I- ^{۵۵۷} K, I- ^{۵۵۸} K, I- ^{۵۵۹} K, I- ^{۵۶۰} K, I- ^{۵۶۱} K, I- ^{۵۶۲} K, I- ^{۵۶۳} K, I- ^{۵۶۴} K, I- ^{۵۶۵} K, I- ^{۵۶۶} K, I- ^{۵۶۷} K, I- ^{۵۶۸} K, I- ^{۵۶۹} K, I- ^{۵۷۰} K, I- ^{۵۷۱} K, I- ^{۵۷۲} K, I- ^{۵۷۳} K, I- ^{۵۷۴} K, I- ^{۵۷۵} K, I- ^{۵۷۶} K, I- ^{۵۷۷} K, I- ^{۵۷۸} K, I- ^{۵۷۹} K, I- ^{۵۸۰} K, I- ^{۵۸۱} K, I- ^{۵۸۲} K, I- ^{۵۸۳} K, I- ^{۵۸۴} K, I- ^{۵۸۵} K, I- ^{۵۸۶} K, I- ^{۵۸۷} K, I- ^{۵۸۸} K, I- ^{۵۸۹} K, I- ^{۵۹۰} K, I- ^{۵۹۱} K, I- ^{۵۹۲} K, I- ^{۵۹۳} K, I- ^{۵۹۴} K, I- ^{۵۹۵} K, I- ^{۵۹۶} K, I- ^{۵۹۷} K, I- ^{۵۹۸} K, I- ^{۵۹۹} K, I- ^{۶۰۰} K, I- ^{۶۰۱} K, I- ^{۶۰۲} K, I- ^{۶۰۳} K, I- ^{۶۰۴} K, I- ^{۶۰۵} K, I- ^{۶۰۶} K, I- ^{۶۰۷} K, I- ^{۶۰۸} K, I- ^{۶۰۹} K, I- ^{۶۱۰} K, I- ^{۶۱۱} K, I- ^{۶۱۲} K, I- ^{۶۱۳} K, I- ^{۶۱۴} K, I- ^{۶۱۵} K, I- ^{۶۱۶} K, I- ^{۶۱۷} K, I- ^{۶۱۸} K, I- ^{۶۱۹} K, I- ^{۶۲۰} K, I- ^{۶۲۱} K, I- ^{۶۲۲} K, I- ^{۶۲۳} K, I- ^{۶۲۴} K, I- ^{۶۲۵} K, I- ^{۶۲۶} K, I- ^{۶۲۷} K, I- ^{۶۲۸} K, I- ^{۶۲۹} K, I- ^{۶۳۰} K, I- ^{۶۳۱} K, I- ^{۶۳۲} K, I- ^{۶۳۳} K, I- ^{۶۳۴} K, I- ^{۶۳۵} K, I- ^{۶۳۶} K, I- ^{۶۳۷} K, I- ^{۶۳۸} K, I- ^{۶۳۹} K, I- ^{۶۴۰} K, I- ^{۶۴۱} K, I- ^{۶۴۲} K, I- ^{۶۴۳} K, I- ^{۶۴۴} K, I- ^{۶۴۵} K, I- ^{۶۴۶} K, I- ^{۶۴۷} K, I- ^{۶۴۸} K, I- ^{۶۴۹} K, I- ^{۶۵۰} K, I- ^{۶۵۱} K, I- ^{۶۵۲} K, I- ^{۶۵۳} K, I- ^{۶۵۴} K, I- ^{۶۵۵} K, I- ^{۶۵۶} K, I- ^{۶۵۷} K, I- ^{۶۵۸} K, I- ^{۶۵۹} K, I- ^{۶۶۰} K, I- ^{۶۶۱} K, I- ^{۶۶۲} K, I- ^{۶۶۳} K, I- ^{۶۶۴} K, I- ^{۶۶۵} K, I- ^{۶۶۶} K, I- ^{۶۶۷} K, I- ^{۶۶۸} K, I- ^{۶۶۹} K, I- ^{۶۷۰} K, I- ^{۶۷۱} K, I- ^{۶۷۲} K, I- ^{۶۷۳} K, I- ^{۶۷۴} K, I- ^{۶۷۵} K, I- ^{۶۷۶} K, I- ^{۶۷۷} K, I- ^{۶۷۸} K, I- ^{۶۷۹} K, I- ^{۶۸۰} K, I- ^{۶۸۱} K, I- ^{۶۸۲} K, I- ^{۶۸۳} K, I- ^{۶۸۴} K, I- ^{۶۸۵} K, I- ^{۶۸۶} K, I- ^{۶۸۷} K, I- ^{۶۸۸} K, I- ^{۶۸۹} K, I- ^{۶۹۰} K, I- ^{۶۹۱} K, I- ^{۶۹۲} K, I- ^{۶۹۳} K, I- ^{۶۹۴} K, I- ^{۶۹۵} K, I- ^{۶۹۶} K, I- ^{۶۹۷} K, I- ^{۶۹۸} K, I- ^{۶۹۹} K, I- ^{۷۰۰} K, I- ^{۷۰۱} K, I- ^{۷۰۲} K, I- ^{۷۰۳} K, I- ^{۷۰۴} K, I- ^{۷۰۵} K, I- ^{۷۰۶} K, I- ^{۷۰۷} K, I- ^{۷۰۸} K, I- ^{۷۰۹} K, I- ^{۷۱۰} K, I- ^{۷۱۱} K, I- ^{۷۱۲} K, I- ^{۷۱۳} K, I- ^{۷۱۴} K, I- ^{۷۱۵} K, I- ^{۷۱۶} K, I- ^{۷۱۷} K, I- ^{۷۱}

بدو داد دیهیم و مهر^۲ شهان^۳
 که کار جهان بر دل آسان مگیر
 پی^۵ پادشاهی ندارد نگاه
 بزفتی^۸ سر سرفرازان بود^۷
 کزو شاد باشد دل زبردست
 جهانرا^۹ بدین^{۱۰} رهنمونی کند
 بابر اندر آرد سر و افسرش^{۱۲}
 بهخششی^{۱۳} ز دل^{۱۴} رنج^{۱۵} بپراگند^{۱۶}
 پی^{۱۷} مردمی را نگه داشتین
 خرد باید و^{۱۸} حزم^{۱۹} رای درست
 هم آموزش^{۲۰} مرد برنا و پیر
 برو کامها تازه دارد سپهر^{۲۱}
 مگر مردم پاک^{۲۲} و یزدان پرست^{۲۳}
 دگر آلت^{۲۴} تن سپاه تنند^{۲۵}
 بنومیدی از رای^{۲۶} پالوده گشت
 سپه چون زید شاه^{۲۸} بی پهلوان
 تن بیروانرا بخاک افگند^{۳۰}

چو بشنید^۱ شاپور پیشی مهان
 چنین گفت پس شاه^۴ با اردشیر
 بدان ای برادر که پیداد شاه
 باآگندن گنج شادان^۶ بود^۷
 خنک شاه باداد و یزدان پرست
 بداد و بهخششی فزونی کند
 نگه دارد از دشمنان کشورش^{۱۱}
 بداد و آرام گنج آگند
 گناه از گنه کار بگذاشتین
 هرآنکس که او این هنرها بجست
 بهاید خرد شاهرا ناگزیر
 دل پادشا چون گراید بمهر
 گنه کار باشد تن زبردست
 دل و مغز مردم دو شاه تنند
 چو مغز و دل مردم آلوده گشت
 بدان تن سراسیمه^{۲۷} گردد روان
 چو روشن نباشد بپراگند^{۲۹}

620

625

630

که او - K^۵ گفت شاپور - VI^۴ جهان - I, IV, VI^۳ تاج و - VI^۲ بنشست - VI^۱
 جهانی - IV^۹ بزشتی - VI^۶ برفتن - IV^۸ شود - K^۷ یازان - VI^۶ تازان - IV^۴ نازان - I^۶
 ز دل - IV^{۱۴} گل - L^{۱۴} ز بخشش - IV^{۱۳} ب. оп. - VI^{۱۲} لشکرش - IV^{۱۱} برین - K^{۱۰}
 یافت با - K^{۱۸} ره - K^{۱۷} 623-625: A 623-B 625. - вместо бб. I^{۱۶} گنج - K^{۱۵}
 و оп. - IV, VI^{۲۲} 639. - б. стоит после б. - K, I, VI^{۲۱} آموزش - IV, VI^{۲۰} оп. و
 IV, VI^{۲۳} - доб.:

آگدر زو دل شاه کیمن آورد * همی [همه - IV] رخنه در داد و دین آورد
 VI - доб.:

چو فرزند باشد ورا زبردست * بدو شاد و آباد و یزدان پرست
 IV - доб. этот б. перед б. 634. از I, IV^{۲۵} - доб. (нет редифа); VI - б. оп.
 شود زود - K^{۲۹} شاد - IV^{۲۸} در آسیمه - I, IV^{۲۷} خردمندی از شاه - K^{۲۸} راه - L^{۲۶}
 نباشدش بپراگند - IV^{۳۰} افگنید - VI^{۳۰} 634, 635. оп. I^{۳۰} بپراگند - I^{۳۰}

جهان زو شود زود¹ زیور و زیور
 همان² نام او شاه بی‌دین بود³
 که او یست دارندۀ جان و هوش⁴
 ز نیکیش باید دل و دست شست
 همان از درش مرد خسرو پرست⁵
 دل‌ترا ز⁶ کژی بشوید همی
 همه کارش اندر فزایش بود
 بگرد در آزادان⁷ بگرد
 بچوید⁸ خردمند هرگونه کار
 ز دشمن نتابد گنج⁹ جنگ¹⁰ روی
 بداند فزونئی مرد¹¹ نژاد
 نخواهد که مهتر سپاهی بود¹²
 همان باگهر¹³ در پرستان خویش
 همی‌بارد از شاخ بار¹⁴ درخت
 سپاهی¹⁵ در گنج دارد نگاه¹⁶
 تو از گنج شاد و سپاه از تو شاد
 سزد¹⁷ کت¹⁸ شب تیره آید بکار
 چو ایمن شدی¹⁹ راست کن کار خویش
 اگر تیره‌ای گر²⁰ چراغ جهان²¹

چنین همچو شد شاه بیدادگر
 بدویر پس از مرگ نفرین بود
 بدین دار چشم و بدان دار گوش²²
 هر²³ پادشا کو جزین راه جست²⁴
 ز کشورش بپراگند زیردست²⁵
 نه‌بینی که دانا چه گوید همی
 که هر شاه کورا ستایش بود
 نکوهیده باشد جفاپیشه²⁶ مرد
 بدان ای برادر که از شه‌ریار
 یکی آنک پیروزگر باشد اوی
 دگر آنک لشکر بدارد²⁷ بداد
 کسی که ز در پادشاهی بود
 چهارم²⁸ که با²⁹ زیردستان خویش
 ندارد در گنجرا بسته‌سخت
 بباید³⁰ در پادشاهی سپاه
 اگر گنجت³¹ آباد داری بداد
 سلیخت در³² آرایش خویش دار
 پس ایمن مشو بر نگهدار خویش
 سرانجام³³ مرگ آیدت بی‌گمان

635

640

645

650

¹ K, I, IV, VI—پای ² K, VI—همه ³ K—обратный порядок мисра. ⁴ Л, I, IV—خشم
⁵ Л, I—چشم و چشم ⁶ K—جز ⁷ I—را ⁸ Л—جهان‌دیده ⁹ K—بهد آگند زود دست
¹⁰ Л—ب ¹¹ Л—ب ¹² K—ب ¹³ K, IV, VI—نچوید ¹⁴ Л, I—دجویاد ¹⁵ K—رزم
¹⁶ K, VI—ندارد ¹⁷ Л, K—مردم ¹⁸ K—* نیارد بکاران‌درون کاستی
¹⁹ VI—I, IV—با کهن ²⁰ VI—برگ ²¹ K—از ²² K—نامور ²³ K—ب ²⁴ K—سپهرا ²⁵ K—گنج ²⁶ I, IV, VI—سلیخ تن ²⁷ K—سلیخ [سلاح—IV] و دل
²⁸ K—شوی ²⁹ VI—بوی ³⁰ K, I, IV—مگر کو ³¹ VI—بود ³² K, I, IV, VI—زمان ³³ K, I, IV, VI—تیره گردد ³⁴ I, IV, VI—که فرجام

چو اندرز بنوشت¹ سالی بزبست
 تو اندر جهان تخم زفتی² مکار
 چنین برده رنج تو دشمن خورد
 برین⁷ کار⁸ فرخ نشیمن بود
 ز خمی¹¹ که هرگز¹² نگیرد¹³ کمی
 ز بیشی¹⁵ چرا جویم آیین و فر¹⁶
 بگویم ز¹⁷ گفتار من یاد گیر

برادر چو بشنید چندی گریست
 برفت و بماند این سخن یادگار
 که هم³ یک زمان⁴ روز تو بگذرد
 چو آدینه⁵ هر مزد⁶ بهمن بود
 می لعل پیش آور⁹ ای¹⁰ هاشمی
 چو شست و سه شد سال شد¹⁴ گوش کر
 کنون داستانهای شاه اردشیر

655

660

آیین - K⁵ که آخر همی - VI⁴ همی - K³ زشتی - IV, VI² پیوست - IV¹
 آورم - I, VI¹⁰ آر - K⁹ کاخ - K, I, IV, VI⁸ بدین - K, VI⁷ و K - доб.⁶ آدینه - IV, VI
 I, ¹³ که خمّش ز بیشی - VI چشمش - I, IV جنبش - L¹² ز بیشی - L¹¹ آور و - IV
 تو - I, IV, VI¹⁷ VI - 6. оп.¹⁶ گیتی - K, I, IV¹⁵ سه سالم شد و - I, IV¹⁴ بگیرد - VI

پادشاهی^۵ اردشیر نکوکار

بیماراست آن تخت شاپور پیر
 بر^۱ پایه^۲ تخت زرین نشاند
 نخواهم که باشد کسی را گزند
 به بینند تیزی و آرام^۵ من
 بسازیم ما با جهان جهان
 ازیرا که فرزند او بود خرد^۶
 که از بدسگالان بشست او زمین
 شود نزد او گاه^۸ و تاج^۹ ارجمند
 که پیمان چنین کرد^{۱۱} شاپور شاه
 همان از پدر یادگار ویام
 بکوشید و آیین و داد آورد^{۱۲}
 چو مردی^{۱۳} همه رنج ما^{۱۴} یاد گشت^{۱۵}
 بخورد و ببخشد چیزی^{۱۶} که خواست

چو بنشست بر گاه شاه اردشیر
 کمر بست و ایرانیانرا بخواند
 چنین گفت کز دور چرخ بلند
 جهان گر شود رام با^۳ کام^۴ من
 ورا ایدونک با ما نسازد جهان
 برادر جهان ویژه ما را سپرد
 فرستم روان^۷ ورا آفرین
 چو شاپور شاپور گردد بلند
 سپارم بدو گاه و تاج^{۱۰} و سپاه
 من این تخت را پایکار ویام
 شما یکسره داد یاد آورد
 چنان دان که خوردیم و بر ما گذشت
 چو ده سال گیتی همی داشت راست

5

10

نه بینند چیزی بجز نام- VI-^۵ نام- K-^۴ بر- VI-^۳ نامور- K-^۲ بران- VI-^۱
 چو [جن- I] از باغ بر کند و با دخمه برد- IV, I دل از تاج برکنند و زی دخمه برد- K-^۶
 I, IV- تاج و گنج- VI, K-^{۱۰} تاج و تخت- K-^۹ کاخ- VI-^۸ فرستیم جان- VI, I, K-^۷
 I, VI-^{۱۵} تن- K, IV-^{۱۴} رفتی- K-^{۱۳} بست- VI, K-^{۱۱} تاج و گاه
 چندان- VI, IV, I-^{۱۶} زن سو- K-^{۱۶} 6. on

نجست از کسی باژ و ساو¹ و خراج
 همی رایگان داشت آن گاه² و تاج³
 مر او را نکوکار زان خواندند
 که هر کسی تن آسان ازو ماندند
 چو شاپور گشت از در تاج و گاه
 مر او را سپرد آن خجسته کلاه⁴
 نگشت آن دلاور ز پیمان خویش
 بمردی نگه داشت سامان⁵ خویش⁶

15

پیمان — IV⁵ . б. оп. I⁴ — تخت عاج — VI³ او تخت — K² ساو و باژ — I, IV¹
 (нет рифмы). VI⁶ — б. оп.

پادشاهی شاپور سوم

از ایران³ بسی شاد و بهری دژم
جهان دیده و رایزن موبدان
نگیرد ازین پس⁵ بر ما فروغ
که از رای باشد بزرگی بجای⁸
نیایی پیماغ¹⁰ اندرون چون نگار¹¹
گوازه¹³ نیاید زدن بر کسی
نیاید روانرا بزهر آژدن
بکاهد بگفتار خود¹⁴ آبروی¹⁵
تو بشنو که دانش نگردد کهن
بگردد طمع تا توانی¹⁹ مگردد
همان نیز با مرد ناپاک رای²⁰
گذر زین چهارانش²² کمتر²³ بود

چو شاپور بنشست¹ بر جای² عم
چنین گفت کای⁴ نامور بخردان
بدانید کان کس که گوید دروغ
دروغ از بر ما⁶ نباشد ز رای⁷
همان مر تن⁹ سفله را دوستدار
سری را¹² کجا مغز باشد بسی
زبانرا نگهدار بایید بُدن
که بر انجمن مرد بسپارگوی
اگر دانشی مرد راند¹⁶ سخن
دل مرد مطمع¹⁷ بود پر ز¹⁸ درد
مکن دوستی با دروغ آزمای
سرشت تن از چار²¹ گوهر بود

5

10

ازان پس - I, IV - با⁴ یشان - VI³ تخت - K² بنشست شاپور - VI¹
VI - بدن - K⁹ VI - ب. on. بپای - K⁸ برای - J⁷ آزمایی - K, I, IV⁶ نگیرد
I - جو مکار - I¹¹ چوب کار - K¹¹ جز نگار - K, I, IV, VI¹² مردم
طامع - I¹⁷ گوید - VI¹⁶ VI - 66. 7, 8 on. خویش - K, I, IV¹⁴ کراره - K¹³ کسی را
بگردد در آز هرگز - K, VI¹⁹ دل آرزو مرد باید [باشد - VI] - K, VI¹⁸ طالع - IV
که با مرد هر جای - K²³ که آتش درین چار - IV, VI²² خای - K²¹ پاکیزه رای - J²⁰
درخور

- 15 اگر سفله گر¹ مرد باشرم و راد² سیم کو⁵ میانه گزینند⁶ ز کار چهارم که پپراگند¹⁰ بر گزاف دو گیتی بیاید دل مرد راد بدین گیتی اورا¹⁴ بود نام زشت دو گیتی نیاید دل¹⁷ مرد لاف ستوده کسی کو میانه گزید
- 20 شمارا جهان آفرین یار باد²⁰ جهاندارمان²¹ باد فریادری بگفت این و از پیش²³ برخاستند چو شد سالیان پنج بر²⁴ چار ماه²⁵ جهان شد پر از یوز و بازان²⁶ و سگ ستاره زدند از پی²⁸ خوابگاه
- 25 سه جام³⁰ می خسروانی بخورد پپراگنده گشتند لشکر³¹ همه بغفت او و از دشت برخاست باد فروبرده³³ چوب ستاره بکنند
- بآزادگی³ یکدل و یکنهاد⁴ بسند⁷ آیدش⁸ بخشش کردگار⁹ همی¹¹ دانشی نام جوید ز لاف نباشد دل سفله یک¹² روز¹³ شاد بدان گیتی اندر¹⁵ نیاید بهشت¹⁶ که پپراگند خواسته بر¹⁸ گزاف¹⁹ تن خویشرا آفرین گسترید همیشه سر بخت بیدار باد که تخت بزرگی نماید بکس²² ز یزدان برو آفرین خواستند بشد شاه روزی بنخچه پیرگاه چه پزنده و چند تازان²⁷ بتنگ چو چیزی بخورد و بیاسود²⁹ شاه پیراندیشه شد سر سوی خواب کرد چو در خواب شد شهریار رمه³² که کس باد ازان سان ندارد بیاد بزد بر سر شهریار بلند

گر- K, VI-⁵ بددل و بدنهاده- K-⁴ وگر پرخرد- IV-³ داد- K, I, IV, VI-² یا- VI-¹
 نیرو کند- IV, VI-¹⁰ روزگار- K, I, IV, VI-⁹ آید از- K, VI-⁸ پسند- IV-⁷ گزینی- K, VI-⁶
 VI-¹⁶ او خود- IV-¹⁵ اندر- K, I, IV-¹⁴ داد- K-¹³ از- K, I-¹² به بی- K, I, IV, VI-¹¹
 IV-¹⁸ بگیتی نماید همان- VI-^{VI} ز نیکی [گیتی- IV] نماید همان- I, IV-¹⁷ 66. 16, 17 оп.
 جای- VI-²³ 6. оп. VI-²² جهان آفرین- K-²¹ باد یاد- Л-²⁰ 6. оп. K-¹⁹ از
 باز و- K-²⁶ شش باد و ماه зачеркнуто и надписано ماه- Л-²⁵ یا- K, I, IV, VI-²⁴
 K-³¹ جام از- VI-³⁰ بر آسود- K, VI-²⁹ بر- K, I, IV, VI-²⁸ چنگ یازان- IV-²⁷ از یوز
 برد و- Л-³³ دلیران و هم پیشکاران همه- K-³² یاران- IV, VI-^{VI} گردان- I-^I بازان

جهانجوی شاپور جنگی بمرد
 میاز¹ و مناز² و متاز³ و مرنج
 که بهر تو اینست زمین تیره گوی
 که گر⁶ باز⁷ یابی⁸ به پیچی⁹ بندرد¹⁰
 چنین است کردار این چرخ تیر
 کلاه کیی دیگری را سپرد
 چه تازی⁴ بکین و چه نازی بگنج⁵
 هنر جوی و راز جهانرا مجوی
 پژوهش¹¹ مکن¹² گرد رازش مگرد
 چه با مرد برنا چه با مرد پیر¹³

بساز و بناز و بهاز - I بتاز و بناز و بساز - K³ میاز - VI متاز - IV² مناز - IV, VI¹
 جویی - K⁸ راز - VI ناز - IV⁷ اگر - IV⁶ برنج - I⁵ یازی - K, I, IV⁴ میاز - IV
 ب. op. - K, I, IV, VI¹³ کن و - JI¹² نکوهش - IV¹¹ ز درد - K, I, IV, VI¹⁰ پیچد - JI⁹

پادشاهی بهرام شاپور

همی داشت سوک پدر چند گاه
 چنین گفت بر تخت شاهنشاهی
 بدانید کان گنج نپراگند
 بدانیدیشرا دل پر از دود باد
 که کاهنده و هم فزاینده ایم
 که نغزود در پادشاهی نه کاست⁷
 خردمند و بیدار و دانا بود
 بویژه خداوند دیهیم و⁸ تخت
 برافشان که دانش نیاید بمن
 چو خواهی که نیکی¹¹ ماند بجای¹²
 بیبایی بپاداش خرم بهشت
 بمانی بچنگ¹⁴ هوا بی نوا
 بدان تا¹⁶ بمانی¹⁷ بگرم و گداز
 که چون سر بیارم¹⁹ بدین تیره خاک

خردمند¹ و شایسته بهرامشاه²
 چو بنشست بر جایگاه مہی
 که هر شاه کز داد گنج آگند
 ز ما ایزد پاک خشنود باد
 همه دانش اوراست⁴ ما بنده ایم
 جهاندار یزدان بود⁵ داد و⁶ راست
 کسی کو ببخشش توانا بود
 نیاید که بندد در گنج سخت
 وگر چند بخششی⁹ ز گنج سخن
 ز نیک و بدیها بیزدان¹⁰ گرای
 اگر زو شناسی همه¹³ خوب و زشت
 وگر برگزینی ز گیتی هوا
 چو داردت یزدان بدو دست یاز¹⁵
 چنین است امیدم بیزدان¹⁸ پاک

5
10

دل پدرد - VI; K - سال (нет рифмы); بهرام شایسته مرد - VI² و - VI, I, IV; K⁴ اورا و - K⁴ که باشد خداوند - VI⁶ VI - B. оп. K⁷ VI - B. оп. K⁹ که روش آبیی چنین - L¹³ K¹² - B. оп. K¹¹ نیکوی - VI¹¹ بدیهای یزدان - VI¹⁰ L, K, I, IV - K¹⁷ همیشه - K, I, IV¹⁶ چو از بد نداری همی دست باز - VI¹⁵ بکام - VI¹⁴ درآرم - VI¹⁹ نیازم - I من نیازم - K نمازی - L¹⁹ امید یزدان - L¹⁸ بمانی همیشه - VI¹⁸ بمانی

همان گیتی افروز دارد مرا
 ازان به که بیداد گنج آگنم²
 بدشمن رسد بی گمان گنج ما⁵
 جهاندار باشد ترا یار بس⁶
 تو تخم بدی تا توانی مکار
 بیالیز⁸ آن سرو یازان⁹ بغفت
 دل کهتران¹¹ پر ز تیمار بود
 یکی کهتر¹³ از وی برادرش بود
 همان مهر شاهی و تخت و کلاه
 برو سالیان برگزیده دو هفت¹⁵
 تو از باد¹⁶ تا چند رانی سخن
 در تو به بگزین¹⁷ و راه خرد
 خرد مایه باد¹⁹ سخن سود باد
 بتاریکی اندر بمافد²¹ همی
 بپیری²³ سرآرد نباشد²⁴ شگفت
 بیالا سرش برتر²⁶ از انجمن
 سر تخت او²⁷ افسر ماه باد
 ورا²⁸ باد²⁹ تاج³⁰ کیبی شادکام
 وزو دست بدخواه کوتاه باد³²

جهاندار پیروز دارد مرا
 گر اندر جهان داد بپیراگنم¹
 که³ ایدر بماند همه⁴ رنج ما
 که تخت بزرگی نماند بکس
 بد و نیک مانند ز ما⁷ یادگار
 چو شد سال آن پادشا بر دو هفت
 بیک¹⁰ چند گه دیر تیمار بود
 نمودش پسر پنج¹² دخترش بود
 بدو داد ناگاه¹⁴ گنج و سپاه
 جهاندار برنا ز گیتی برفت
 ایا شست و سه ساله مرد کهن
 همان روز تو ناگهان بگذرد
 جهاندار زین پیر¹⁸ خشنود باد
 اگر در سخن موی کافد²⁰ همی
 گر او این سخنها که اندرگرفت²²
 بنام²⁵ شهنشاه شمشیرزن
 زمانه بکام شهنشاه باد
 کزویست کام و بدویست نام
 بزرگی و دانش و راه³¹ باد

15

20

25

30

¹ Л — б. стоит перед б. 16. ² K — б. оп. ³ Л — گر ⁴ K, I, IV — همی ⁵ Л — б. стоит перед б. 16. ⁶ K, I, IV, VI — б. оп. ⁷ IV — همی ⁸ K, I — بنالید IV — بنالید VI — بیالین VI — بیالین ⁹ I, IV — شادان VI — داران T — نازان ¹⁰ K — همی ¹¹ K, VI — مهتران ¹² Л — هیچ B — ¹³ VI — б. оп. ¹⁴ K, I, IV, VI — ناکام ¹⁵ VI — б. оп. ¹⁶ I, IV, VI — باده ¹⁷ K — برگیر ¹⁸ I, IV — بنده ¹⁹ K — بادش ²⁰ K — اندر ²¹ Л, I, IV, VI — شکافد B — شکافد ²² Л — بگفت (нет рифмы). ²³ VI — بتمیزی ²⁴ K — چه باشد ²⁵ VI — ندارد IV — ²⁶ K — بفر ²⁷ I, IV — وی ²⁸ I, IV — وزو ²⁹ K — وزو ³⁰ K — تاج ³¹ Л — یار (нет рифмы). ³² VI — вместо бб. 31—33: A 31—B 33 (глагография).

پادشاهی یزدگرد بزه‌گر

۱

سپه‌ها را ز^۱ دشت^۲ اندر آورد گرد
 همی بود آزان^۳ مرگ ناشاد شاد
 که هر کس که از داد یابند^۴ بهر
 دل از داد ما شاد و خندان کنید
 وگر دست یازند بدرا بکوش^۷
 بی‌ارامد از^۹ کژی و کاستی
 ز دل کینه و^{۱۰} آژ^{۱۱} بیرون کنیم
 خردمند و بیداردل موبدان
 روانش^{۱۶} ز پیشی^{۱۶} بنیرو بود
 گر از چیز درویش بفرزد^{۱۷} اوی
 بدرویش ما نازش^{۱۹} افزون کنیم

چو شد پادشا بر جهان یزدگرد
 کلاه برادر بسر بر نهاد
 چنین گفت با نامداران شهر
 نخست از نیایش^۵ بیزدان^۸ کنید
 پدانا را نمازم که دارند هوش
 کسی کو بچوید^۸ ز ما راستی
 بهر جای جاه وی افزون کنیم
 سگالش نگوئیم^{۱۲} جز با ردان^{۱۸}
 کسی را کجا پر ز^{۱۴} آهو بود
 به بیچارگان بر ستم سازد اوی
 بکوشیم^{۱۸} و نیروش بیرون کنیم

5

10

۱ K, VI — ۲ K, I, IV, VI — شهر ۳ K — از ۴ VI — یابید ۵ JI, VI —
 وگر دست یابی تو بدرا مکوش — K ۷ ز مردان — VI ۶ نخستین ستایش — K نخست آزمایش
 هرآنکس که — K ۸ همه ساله باشیم نیکی نبوش — VI مگر آنکه اندرز دارند گوش — IV
 با داوران — VI ۱۳ نچوئیم — VI ۱۲ آژ با کینه — K ۱۱ با — I, IV ۱۰ بیمار آورد — K ۹ جوید
 هستی — JI, K, I ۱۶ زیانش — K ۱۵ جان پر — VI دل پر — K, I, IV ۱۴ (метр нарушен).
 VI — بارش — IV ۱۹ بتازیم — K ۱۸ گردن برافرازد — I, IV, VI ۱۷ سر از کرد کرده برافرازد — K ۱۷
 بر بخشش

همی بگذرد تیز بر چشم ما
 همان² خنجر هندوی گردنش
 خرد را بتن بر چو³ جوشن کنی
 که گوپال و شمشیرشان⁵ بد امید
 بزرگی فزون کرد⁶ و⁷ مهرش⁸ بکاست⁹
 همه رسم¹⁰ شاهیش بیکار گشت¹¹
 همان دانشی پر خرد¹³ موبدان
 جفا پیشه شد¹⁵ جان تار یک اوی
 بهیچ آرزو نیز¹⁷ پاسخ نداد
 بژرفی¹⁸ مکافات کردی گناه
 فزاینده¹⁹ اختیر و افسرش¹⁹
 که هرگز نگویند²¹ زان²² بوم²³ و²³ بر
 ز هول شهنشاه بیجان شدند
 همان زیر دستان فریادخواه
 بدان کارها تیز بشتافتی
 فرستاده را راه دادی²⁶ بشرم²⁷
 شمارا²⁹ بدو راه دیدار نیست
 بفرمانش³¹ پیدا شد آن³² راستی³³

کسی کو پیره یزد از چشم ما
 همی¹ بستر از خاک جوید تنش
 بفرمان ما چشم روشن کنی
 تن⁴ هر کسی گشت لرزان چو پید
 چو شد بر جهان پادشاهیش راست
 خردمند نزدیک او خوار گشت
 کنارنگ با پهلوان¹² و ردان
 یکی گشت با باد¹⁴ نزدیک اوی
 ستوده شد از جان او مهر و داد¹⁶
 کسی را نبرد نزد او پایگاه
 هر انکس که دستور بد بر درش
 همه عهد کردند با یکدگر²⁰
 همه یکسر از بیم پیچان²⁴ شدند
 فرستادگان آمدندی ز راه
 چو دستور زان آگهی یافتی
 بگفتار گرم و آواز²⁵ نرم
 بگفتی که شاه از در کار²⁸ نیست
 نمودم³⁰ بدو هرچ درخواستی

15

20

25

شمشیر و - K⁵ تنی - K, IV⁴ برین رزم - K, I, IV, VI³ سر - K² مگر - VI¹
 سر - VI¹⁰ نکاست - I⁹ فرش - K⁸ و - IV, VI⁷ گشت - K, I, IV⁶ گوپالشان
 پر [با - IV] هنر - I, IV, VI¹³ زان بخردان - K¹² I - 6. 17 оп.¹¹ تخت
 سترگی گرفت آن [او - IV] نه [به - IV] مهر و نه [به - IV] داد - K, IV¹⁶ بد - K¹⁵ داد - K¹⁴
 - I, IV, VI²¹ یک بادگر - I, IV, VI²⁰ VI - 66. 21, 22 оп.¹⁹ بزودی - K, I, IV¹⁸ هیچ - K¹⁷
 ره ندادی - K, VI²⁶ شیرین و آواز - K²⁵ گریبان - K²⁴ و - I²³ آن - IV²² نجویند
 K -³¹ نمودی - VI³⁰ کسی را - K²⁹ بار - K, IV²⁸ ز شرم - VI (нет рифмы); K²⁷ ز غم - K²⁷
 لبرا بیماراستی - VI³³ شود - IV شدی - K, I³² بفرمان

همه موبدان زو^۲ برنج و^۳ وبال
 که پیدا کند در^۵ جهان هور دین
 بنیک اختر و فال گیتی فرور
 ازان کودک خرد شد شادکام^۷
 که شایست گفتار ایشان شنود^{۱۱}
 سر هندوان بود نامش سروش
 که بر چرخ کردی^{۱۴} بدانش لگام
 هشیوار و جوینده راه آمدند
 هم^{۱۷} از زیچ^{۱۸} رومی بچستند راه
 که او شهریاری بود در جهان
 گو^{۲۱} شاددل باشد و پارسا^{۲۲}
 همان^{۲۳} زیچ^{۲۴} و صلابها بر کنار
 که دانش ز هرگونه کردیم گرد
 که دارد بدین کودک خرد مهر
 گر انمایه شاهی بود بافرین
 بپخشیدشان گوهر شاهوار^{۲۷}
 رد و موبد و پاک دستور شاه
 که تا چاره آن چه آید بجای
 نگیرد^{۳۰} شود خسروی^{۳۱} دادگر
 همه بوم زیر و^{۳۳} زیر دارد اوی

ز شاهپیشی بگذشت چون هفت^۱ سال
 سر^۴ سال هشتم مه فوردین
 یکی کودک آمدش هر مزد روز
 هم انگه^۶ پدر کرد بهرام نام
 بدر^۸ بر^۹ ستاره شمر هرک^{۱۰} بود
 یکی مایه ور بود^{۱۲} بافر و هوش
 یکی پارسوی بود^{۱۳} هشیوار نام
 بفرمود تا^{۱۵} پیشی شاه آمدند
 بصلاب نردند ز^{۱۶} اختر نگاه
 از اختر چنان دید خرم نهان
 ابر^{۱۹} هفت کشور بود^{۲۰} پادشا
 برفتند پویان بر شهریار
 بگفتند با تاجور یزدگرد
 چنان آمد^{۲۵} اندر^{۲۶} شمار سپهر
 مر اورا بود هفت کشور زمین
 ز گفتارشان شاد شد شهریار
 چو ایشان برفتند زان بارگاه^{۲۸}
 نشستند و جستند هرگونه رای
 گرین^{۲۹} کودک خرد خوی پدر
 گر^{۳۲} ایونک خوی پدر دارد اوی

30

35

40

45

۱ K- ۲ بفرزاید اندر- ۳ K- ۴ همی- ۵ K- ۶ همی- ۷ K- ۸ هشت- ۹ VI-
 که گفتار- ۱۰ VI- ۱۱ آنکه- ۱۲ K- ۱۳ پیامد- ۱۴ I- ۱۵ K- ۱۶ موبدان- ۱۷ IV- ۱۸ هشت- ۱۹ VI-
 که گفتار- ۲۰ K- ۲۱ آن- ۲۲ K- ۲۳ فیروز- ۲۴ K- ۲۵ نامور مرد- ۲۶ K- ۲۷ (нет рифмы) ایشان همه راست بود
 شود- ۲۸ K, I, IV, VI- ۲۹ که بر- ۳۰ K, VI- ۳۱ رنج- ۳۲ IV- ۳۳ پس- ۳۴ K- ۳۵ و- ۳۶ K- ۳۷ یکایک همه
 VI- ۳۸ رنج- ۳۹ K, VI- همه- ۴۰ K, VI- ۴۱ обратный порядок мисра. ۴۲ K, VI- یکی- ۴۳ K, I, IV, VI-
 که این- ۴۴ K, I, VI- ۴۵ جایگاه- ۴۶ VI- ۴۷ K, I, IV- ۴۸ б. оп. ۴۹ K, I, IV- ۵۰ یافتیم از- ۵۱ K- ۵۲ چنان دیدیم
 بوم و بررا- ۵۳ K- ۵۴ و- ۵۵ VI- ۵۶ خسرو- ۵۷ IV- زفت و بی- ۵۸ K- ۵۹ بگيرد- ۶۰ K-

همی گفت هر کسی که ما بنده ایم
 که یابد² چنین روزگار از مہان³
 بمر گیرد⁴ و دانش آموزدش
 ز رومی و ہندی⁵ و از پارسی
 70 ہمہ⁶ فیلسوفان بسیاردان
 بگفتند ہریک باواز نرم
 ہمہ سرہنسر خاکپای توایم
 نگر⁷ تا پسندت⁸ کہ آید ہمی
 75 چنین گفت مندر کہ ما بنده ایم
 ہنرہای ما شاہ داند ہمہ
 سواریم و گردیم و اسپ افکنیم
 ستارہ شمر نیست چون⁹ ما کسی¹⁰
 80 پر از مہر شاہست مارا روان
 ہمہ پیشش فرزند تو بنده ایم

۳

چو بشنید زو این سخن یزدگرد
 نگہ¹¹ کرد از آغاز¹² فرجامرا
 بفرمود تا خلعتش ساختند
 تنشرا بخلعت¹³ پیاراستند
 روان و خردرا برآورد گگرد
 بدو داد پرمایہ بہرامرا
 سرشرا بگگردون برافراختند
 ز در اسپ¹⁴ شاہ یمن خواستند¹⁵

جہان - VI; (нет рифмы) جہان - K¹ چه باید - VI² بفرمان خسرو شتابندہ ایم - K¹
 بچویند ازو - K⁹ ز چینی - VI⁸ و از ہند - K⁷ دارد - I⁶ مہان - VI⁵ یابند - K⁴
 پسند (нет рифмы) - VI¹³ ببین - K¹² I, IV, VI - 6. оп. همان - I, IV, VI - 11 ہم از - K¹⁰
 K¹⁸ نیز مارا بس است - K¹⁷ از - I, IV, VI¹⁶ VI - 6. оп. نشکنیم - I¹⁵ چه - IV, VI¹⁴
 بدین کار - K²¹ اسپ تازی - VI اسپ - IV اسپ - I²⁰ دانش او بس است - K¹⁹ در
 بفرمان - VI سرایندہ ایم - K²³ اورا - K, I, IV²² روان - IV دوان - I, VI داریم شاہا نوان
 داراب - VI²⁸ بدیہا - I²⁷ و - IV, VI - 26. доб. VI - 25. оп. یلہ - K²⁴ اوپیم تا زندہ ایم
 29 K, VI - обратный порядок мисра.

همی^۱ اشتر^۲ و اسپ و هودج^۳ گذشت
 ز بازارگه^۴ تا در شه‌هریار
 ز دروازه تا پی‌پیش درگاه شاه^۵
 پذیره شدندش همه مرد و زن
 فراوان زنان نژادی بی‌جست
 توانگر گزیده گران‌سایگان^۶
 که آید^۷ هنر بر نژادش^۸ پدید^۹
 بی‌ستند مر دایگی^{۱۰} را میان
 چو شد شیرشیر^{۱۱} و بی‌اگند یال
 همی‌داشتندش بی‌بر بر بن‌ناز
 که آن رای با مهتری بود جفت
 ز من^{۱۲} کودی^{۱۳} شیرخواره مساز^{۱۴}
 چو کارست^{۱۵} بی‌کارخوارم^{۱۶} مدار
 بفرهنگ نوزت^{۱۷} نیامد^{۱۸} نیاز^{۱۹}
 بدان‌ای بی‌آهنگ باشد ترا
 بی‌ازی^{۲۰} همی^{۲۱} سرفرازی کنی
 که از من تو بی‌کار^{۲۲} خوردی^{۲۳} مساز
 بسان گوانم^{۲۴} بر^{۲۵} و یال نیست

ز ایوان شاه جهان تا بدشت
 پرستنده و دایه^۱ بی‌شمار
 بم بازارگه بسته آیین^۲ بر^۳
 چو منذر پیامد بشهر یمن
 چو^۴ آمد بآرامگاه از^۵ نخواست
 ز دهقان و^۶ تازی و پرمایگان
 ازین مهتران چار زن برگزید
 دو تازی^۷ دو دهقان ز تخم کیان
 همی‌داشتندش چنین چار سال
 بدشواری از شیر کردند^۸ باز
 چو شد هفت‌ساله بمنذر چه گفت
 چنین گفت کای^۹ مهتر سرفراز
 بداننده فرهنگ‌گیانم^{۱۰} سپار
 بدو جفت منذر که ای سرفراز
 چو هنگام فرهنگ باشد ترا
 بایوان نمانم که بازی کنی
 چنین پاسخ آورد بهرام باز
 مرا هست دانش اگر^{۱۱} سال نیست

85

90

95

100

۱- I دروازه بد- VI ۵ دایه بد- K ۴ اشتر- K ۳ اشتر- VI ۲ همه- K, VI ۱
 ۲- обратный порядок мисра. K, VI ۸ همه بسته آدین [آیین- VI] بم بازارگاه- K, VI ۷ آدین
 ۳- I ۱۳ زنان بزرگان و آزادگان- K ۱۲ ۱۲. 92. 6. 92. ۱۱ و- LI, K, IV ۱۱ و- K ۱۰ در- K ۹
 ۴- VI ۱۷ در آخر- VI ۱۶ ۱۶ VI- 66. 89-91 ۱۵ که اندر نژادش هنر بد- K ۱۴ آمد- IV
 ۵- VI ۲۲ مرا- K ۲۱ تو ای پره‌نر- VI ۲۰ کردید- LI ۱۹ شیروار- K ۱۸ بر دایکانی
 ۶- LI, K- ۲۵ (метр нарушен). ۲۴ فرهنگیان- LI ۲۴ (98. 6. 98). ۲۳ بفرهنگ نوزت نیامد نیاز- I ۲۳
 ۷- و لا تترکنی منهمکنا فی المطالاة و- B نیزم- VI و کاهل- K خواهیم- LI ۲۶ گاهست [و- LI]
 ۸- K- 30 96. 6. 96. ۳۰ تویی کودی شیرخواره بساز- I ۲۹ بیامد- IV ۲۸ توزن- VI ۲۷ الکسل
 ۹- مرا بخردی هست گر- K, I, IV, VI ۳۳ خردی- LI, K, I, IV ۳۲ یکباره- LI, VI ۳۱ چنین
 ۱۰- بن- K ۳۵ یلازم- K, VI ۳۴

نهاد¹ من از رای تو دیگر² ست
 ز کار آن گزینند که⁴ باید نخست
 دل از نیکوویها⁷ بشویی همی
 بهمین از تن زندگان¹¹ سر بود
 پیاموزیم تا بدانم¹³ سزاست¹⁴
 خنک آنک¹⁷ بادانشی و بخردیست¹⁸
 بزیر لبان²¹ نام یزدان بخواند
 سوی شورستان²² سرکشی²³ بر هیون
 که در شورستان بودشان²⁵ آبروی²⁶
 دل از تیرگیها بیاموزدش
 بیاموزدش کان بود دلفروز
 همان گوردش رزم³² با بدگمان
 باوردگه باره برگاشتن³⁴

ترا سال هست و خرد کمترست
 ندانی که هر³ کس که هنگام جست
 تو گر باز⁵ هنگام⁶ جویی همی
 همه⁸ کار بی‌گاه⁹ و¹⁰ بی‌بر بود
 هران چیز کان در¹² خور پادشاست
 سر راستی¹⁵ دانشی اینزدیست¹⁶
 نگه کرد¹⁹ منذر بدو²⁰ خیره ماند
 فرستاد هم در زمان رهنمون
 سه موبد نگه کرد²⁴ فرهنگجوی
 یکی تا دبیری پیاموزدش
 دگر²⁷ آنک دانستن²⁸ باز²⁹ و یوز
 و³⁰ دیگر که³¹ چوگان و تیر و کمان
 چپ و راست پیچان عنان داشتین³³

بکار آن کند - K⁴ آذ - VI³ برتر - IV² و غریزتی مبیانه لغریزتک - B زهان - J¹
 K¹⁰ بی‌کار - IV⁹ همی - VI⁸ تیرگیها - VI⁷ زور و فرهنگ - K⁶ پای - I, IV⁵ کش ذ
 آنچه‌ان کم - IV¹³ هنرها که اندر - K, VI¹² مردمان - K, VI¹¹ زندگانی ز تن - J¹¹ I - و
 آمد - IV¹⁴ آرد درست - I آمد درست - K¹⁶ راستان - VI¹⁵ رواست - K¹⁴ چون مرا آن - VI¹³
 چو بشنید - K¹⁹ ز آغاز فرجام [هنگام - K] جست - K, I, IV¹⁸ هر که - K¹⁷ نخست
 K²⁴ مهتر - VI²³ مهتری - K²³ موبدان - VI²² برو زیر لب - K²¹ درو - K, VI²⁰
 و نفذ الی بلاد ایران من آتاه - B²⁶ بود با - VI²⁵ شورستانش بود - I, IV²⁵ بیامورد - VI²⁴
 نخچیر بازان - K, I, IV²⁹ ساز نخچیر با - VI²⁸ یکی - I, VI²⁷ بأربعة من المواجدة
 میان پلان - K, I, IV, VI³⁴ تاختن - K³³ تیغ - J, I, IV³² چو - J³¹ سه - K, VI³⁰

[K - ختن] T, I, IV - доб.:

بگـوید بـهـهـرام خـسـر و نژاد * سخن هرچه دارد ز گیتی [کژی - I] بیباد
 T - перед этим б. доб.:

سدیگر که از کار شاهنشاهان * ز گفـتـار و کردار کارآگاهان
 و الرابع من یسرد علیه سیر الملوک و تواریخهم و یخمره عن أفعالهم الحميدة و أقوالهم - B
 السدیة

ز هر دانشی داستانها زدند
 فزاینده خود دانشی بود و⁸ گرد
 که اندر هنر داد مردی پداد
 بفهرنگ یازان⁴ شدی هوش اوی
 دلاور گوی گشت⁶ خورشیدفش
 بفهرنگ جویان⁷ و آن⁸ یوز و باز
 برافگندن اسپ و هم تاختن⁹
 گسی کن هنرمندرا باز¹⁰ جای
 ز درگاه منذر برفتند¹⁴ شاد
 که اسپان این نیزه‌داران¹⁵ بخواه
 بچشم اندر آرند نوک سمنان
 درم بیش خواهم¹⁷ پریشان کشم
 که ای پره‌نر خسرو نامجوی
 خداوند او هم بتن خویش تست
 مرا رنج و سختی چه باید کشید
 بنیکیت بادا همه ساله¹⁹ کام²⁰
 بتازم نه‌بینم²³ عنان از رکیب²⁴
 بنوروز با باد یارش کنم²⁶
 نشاید بتندی برو کرد زور²⁷
 فسیله گزین از گله‌دار نو

چنین¹ موبدان پیش² منذر شدند
 تن شاهزاده بدیشان سپرد
 چنان گشت بهرام خسرو نژاد
 هنر هرچ بگذشت بر گوش اوی
 چو شد سال آن نامور بر سه⁵ شش
 بموبد نبودش بچیزی نیماز
 بآوردگه بر عنان تافتن
 بمنذر چنین گفت کای پاک‌رای
 ازان¹¹ هر یکی را¹² بسی¹³ هدیه داد
 وزان پس بمنذر چنین گفت شاه
 بگو تا به پیچند پیشم عنان
 بهایی کنند آنچه¹⁶ آید خوشم
 چنین پاسخ آورد منذر بدوی
 گله‌دار اسپان من پیش تست
 گر از تازیان اسپ خواهی خرید
 بدو گفت بهرام کای نیک‌نام¹⁸
 من اسپ آن²¹ گزینم که اندر نشیب²²
 چو با تگ²⁵ چنان پایدارش کنم
 وگر آزموده نباشد ستور
 بنعمان بفرمود منذر که رو

120

125

130

135

یازان- П, تازان- K, IV⁴ و- J, K, IV³ نزد- IV² چو این- K, I, IV, VI¹
 اگر- K⁸ ز فرهنگ جویان- VI و چوگان- K, I, IV⁷ بود- K, IV⁶ نو- K⁵
 -K¹¹ همه موبدانرا پ- K¹⁰ تافتن- I, IV بشتافتن- K, VI⁹ هم از- VI و هم- I, IV
 نامداران- VI¹⁵ رفتند با داد- VI بسی هدیه- I¹⁴ یکی- K¹³ کسی را- K, IV¹² پس آن
 روزگار- VI²⁰ سال- K¹⁹ نامدار- VI¹⁸ چند خواهی- IV¹⁷ آنکه- VI آنک- K¹⁶
 ماند- K باید- П²⁵ نهیب- П, K, I, IV²⁴ پیچم- I²³ رکیب- K²² اسپان- K, IV²¹
 کور- П²⁷ -VI²⁶ 6. on.

نگر تا کجا³ یابی اسپ نبرد
 ز اسپان جنگی بسی⁵ برگزید
 چپ و راست پیچید و چندی بگشت
 همه⁸ زیر بهرام بی‌پر⁹ شدی
 یکی¹¹ بادپایسی گشاده‌بری¹²
 تو¹⁴ گفستی ز دریا برآمد نهنگ
 همی خوی¹⁵ چکید از بر لعل اوی¹⁶
 که در پیشه¹⁷ کوفه بد¹⁸ مرزشان
 فروزنده برسان¹⁹ آذرگشسپ
 که از باد ناپید²⁰ پروپر نهیب²¹
 که ای مرد باهنگ²² روشن‌روان²³
 زمانسی بتیمار نگذاریم²⁴
 دلی نیست اندر جهان²⁶ بی نهان²⁷
 برامش²⁸ فزاید تن زادمرد²⁹
 که باشد ز هر³² درد فریادرس
 بنزن³⁴ گپرد آرام مرد جوان³⁵
 جوانرا بنیکی بود رهنمای

همه دشت پیش¹ سواران² بگرد
 بشد تیز نعمان صد⁴ اسپ آورید
 چو بهرام دید آن پیامد⁶ بدشت
 هر اسپیی که با باد هم‌بر بدی⁷
 برین‌گونه¹⁰ تا برگزید اشقیری
 هم از¹³ داغ دیگر کمپتی برنگ
 همی آتش افزوخت از نعل اوی
 بها داد منذر چو بود¹⁷ ارزشان
 پندرفت بهرام زو آن دو اسپ
 همی داشتش چون یکی تازه سیب
 بمنذر چنین گفت روزی جوان
 چنین بی بهانه همی داریم
 همی هرک²⁵ بیستی تو اندر جهان
 ز اندوه باشد رخ مرد زرد
 برین‌بر یکی خوبی³⁰ افزای³¹ پس
 اگر³³ تاج‌دارست اگر پهلوان
 همان زو بود دین یزدان پپای

140

145

150

¹ I, IV, VI — نیزه ² K — گرایان — VI — نیزوران و ³ I, IV, VI — کرا ⁴ K — و ⁵ K, I, IV, VI — جنگ‌آوران ⁶ IV — چون نعمان بیاورد اسپان ⁷ K, I, IV, VI — شدی ⁸ VI — همی ⁹ K — ¹⁰ K — و کنداوری — VI ¹¹ K — سبک ¹² K — ازین گونه ¹³ K — بزیرش چو بی پای و بی پر ¹⁴ K — همان ¹⁵ K, I, IV — خون ¹⁶ VI — б. оп. ¹⁷ K — بد ¹⁸ Л — کو بدی — Л ¹⁹ VI — مانند ²⁰ K, I — نامد ²¹ VI — б. оп. ²² K — بیدار ²³ I — دلی نیست اندر جهان بی‌نهان ²⁴ IV — بگذاریم ²⁵ Л — بود مر ورا جفتی — I ²⁶ Л — ندارد ز دل در نهان ²⁷ I — همه هرکه — I — همه هر چه — K مرگ ²⁸ K, IV, VI — ز رانش ²⁹ Л, I — بادمرد ³⁰ K, I, IV — وجوه الرجال ³¹ IV, VI — доб. ³² K, I, IV — از ³³ VI — که گر ³⁴ VI — ز تن ³⁵ K, I, IV — обратный порядок мисра.

بیمارند بازیب و² خورشیدفشی
 هم اندیشش³ آفرین آیدم
 که آرام دل باشدم⁶ اندکی
 ستوده بمانم بهر انجمن
 برو آفرین کرد مرد کهن
 سوی کلبه⁴ مرد نخاس رفت
 همه از در¹⁰ کام و آرام دل¹¹
 که در پوستشان عاج بود استخوان
 همه کام و¹⁸ زیبایی و فرهی¹⁴
 دگر لاله‌رخ چون سهیل یمن
 بها داد منذر چو آمد پسند¹⁹
 رخش گشت همچون بدخشان²⁰ نگین

کنیزک بفرمای تا پنج و¹ شش
 مگر زان یکی دو گزین آیدم
 مگر⁴ نیز فرزندان⁵ بینم یکی
 جهاندار خشنود باشد ز من
 چو بشنید منذر ز خسرو⁷ سخن
 بفرمود تا سعد⁸ گوینده⁹ تفت
 بیاورد رومی کنیزک چهل
 دو بگزید بهرام زان گل‌رخان
 بیبالا¹² بگردار سرو سهی
 ازان دو ستاره¹⁵ یکی چنگ‌زن
 بیبالا چو¹⁶ سرو¹⁷ و¹⁸ بگیسو کمند
 بخندید بهرام و کرد آفرین

155

160

۴

گهی زخم چوگان و گاهی شکار²²
 بنخچه‌پیرگه رفت با چنگ‌زن
 که رنگ رخانش بمی داده بود
 ابا سرو آزاده چنگی بدست²⁵
 همه‌پیشه بلب داشتی نام اوی

جزاز²¹ گوی و میدان نمودیش کار
 چنان بد که یک روز بی انجمن
 کجا نام آن رومی آزاده بود
 پیشت هیون²³ چمان²⁴ برنشست
 دلارام او بود و هم کام²⁶ اوی

165

همان - K⁵ و زو - VI⁴ اندیشه با - I, IV, VI³ و - K, IV² و - K, I, VI¹
 پوینده - K⁹ مرد - K⁸ برنا ز منذر - IV برنا - K, I, VI⁷ باشد او - VI⁶ نیز من زن به
 درخور - K¹⁰ جوینده - VI¹¹ : доб. - K¹¹

همه ماهدیدار و بادام‌چشم * بر ایشان چو افگند بهرام چشم
 بیالای - I, IV¹⁶ دختران بد - VI¹⁵ : б. оп. - I, IV, VI¹⁴ و - JI¹³ یکایک - K¹²
 بدخشی - I بدخشن - JI²⁰ : 163, 161, 162. : порядок бб. - K¹⁹ و - JI¹⁸ بلند - K, VI¹⁷
 : доб. - K²² بجز - VI²¹

به تیر و کمان کسی چو بهرام گور * نمود و نباشد بهنگام زور
 هنگام - K²⁶ چنگی مست - K²⁵ روان - VI دمان - K, I, IV²⁴ هیونی - I, IV²³

- 170 بروز شکارش هیون خواستی
 فروهشته زو چار بودی رکیب
 رکابش دو زرین دو سیمین¹ بدی
 همان زیر ترکش کمان مهره² داشت
 پپیش اندرآمدش آهو دو جفت
 که ای ماه من⁵ چون کمانرا بزه
 کدام آهو افکنده خواهی⁷ بتیر
 بدو⁸ جفت آزاده کای شیرمرد
 تو آن ماده را نر گردان بتیر
 ازانپس هیونرا برانگیز تیز
 کمان مهره انداز تا گوش خویش
 همانگه ز مهره بخاردش گوش
 به پیکان سر و پای و گوشش بدوز
 کمانرا بزه کرد بهرام گور
 دوپیکان بتترکش یکی تیر داشت
 همانگه چو¹⁷ آهو شد اندر گریز
 بتیر دوپیکان ز سر¹⁸ برگرفت
 هم اندر زمان نر چون²² ماده گشت
- 175
 180
 185
- که پشتش بدیما بیاراستی
 همی تاختی در فراز و نشیب
 همان هر یکی گوهر آگین بدی
 دلاور³ ز⁴ هر دانشی بهره داشت
 جوانمرد خندان باآزاده جفت
 برآرم بشسست اندرآرم گره⁶
 که ماده جوانست و همتاش پیر
 باهو و نجویند مردان نبرد⁹
 شود ماده از تیر تو نر¹⁰ پیر
 چو آهو ز چنگ¹¹ تو گیرد¹³ گریز
 نهد همچنان خوار بر دوش خویش
 بی آزار پاپیش برآرد بدوش¹⁸
 چو خواهی که خوانمت گیتی فروز¹⁴
 برانگیخت از¹⁵ دشت آرام¹⁶ شور
 بدشت اندر از بهر نخچیر داشت
 سپهبد سروهای آن نر تیز
 کنیزک بدو¹⁹ ماند²⁰ اندر شگفت²¹
 سرش زان²³ سروی سپه²⁴ ساده گشت

ماه رخ - K⁵ ب - K⁴ دل او - I, IV³ همان مهره - K² سیمین دو زرین - I, IV, VI¹
 K - دو ب. : نگویند مردان مرد - K⁹ چنین - K, I, IV, VI⁸ آرام - IV⁷ VI - ب. оп.⁶

ز مردان اگر کین فزایی رواست * که مردی به مردان نمودن سزاست
 ولیکن ترا گر چنین است کام * نتابم ز رای تو هرگز لگام
 بزنی ماده آهو بران و سرین * تو با زن چه جوئی همی خشم و کین
 K - دو ب. : بدارد ز دوش - Л¹³ گردد - IV¹² زخم - K¹¹ نیز - VI¹⁰

به پیچید بهرام یل زین سخن * دل مرد برنا شد از غم کین
 I - I¹⁷ نخچیر - VI آرند - IV ارمنده - I اسپ و برآورد - K¹⁶ زن - IV ازان - I¹⁵
 برخور - K²² 66. 185, 186 оп. K²¹ مانده - IV²⁰ ازو - VI¹⁹ سرش - K, Л¹⁸
 سروها همی - IV, VI²⁴ را - VI²³

بزد همچنان مرد نغچپیرگیر
 بخون اندرون لعل گشته⁴ برش
 بغم کمان مهره در⁶ مهره ساخت
 پسند آمد و بود جای پسند
 بتییر اندر آورد⁹ جادو کمان
 بدان آهو آزاده را دل بسوخت¹¹
 نگوئسار برزد بروی¹² زمین
 بر و¹³ دست و چنگش¹⁴ بغون¹⁵ درفشاند¹⁶
 چه بایست جستن بمن بر¹⁸ شکن
 ازین زخم ننگی شدی گوهرم²¹
 بنغچپیر زان پس کنیزک نبرد²⁴

همان در¹ سروگاه ماده² دو تییر
 دو پیکان بجای سرو در سرش³
 هیونرا سوی⁵ جفت دیگر بتاخت
 بگوش یکی⁷ آهو اندرفگند⁸
 بخارید گوش آهو اندر زمان
 سر و گوش و پایش به پیکان¹⁰ بدوخت
 بزد دست بهرام و اورا زین
 هیون از بر ماهچهره براند
 چنین¹⁷ گفت کای بیخرد چنگزن
 اگر کند¹⁹ بودی گشاده²⁰ برم
 چو او²² زیر پای هیون در سپرد²³

190

195

۵

بنغچپیرگه رفت با یوز و باز
 کجا پشت گوری²⁸ همی بردرد

دگر هفته با لشکری²⁵ سرفراز
 برابر ز²⁶ کوهی یکی شیر²⁷ دید

200

نشاند و بخون لعل - VI - 4 برش - K - 3 سز آن ماده را زد - VI - 2 بر - IV, VI - 1
 پینداخت - K - 8 دگر - VI - 7 کمان در کمان - K - 6 از پی [بر - K] - I, K - 5 کرد آن
 :dob. K - 11 بیچجا - I, IV بهم بر - K - 10 اندرون راند - VI, IV, I, K - 9 و در گوش آهو فگند
 بدو گفت چونست ای ماهروی * روان کسرد آزاده از دیده جوی
 ابا شاه گفت این نه مردانگیست * ز مردی ترا خوی دیوانگیست
 فرقت الجاریة عند ذلک للغزالیین فمدّ یدیه الیهما فألقاهما من خلفه الی الأرض - B
 بهم - IV - 15 برو دست جنگی - K - 14 بزد - IV - 13 بر آورد و آسان برزد بر - IV - 12
 - IV - گشاده - K - 20 کنده - VI - 19 در - IV - 18 بدو - IV - 17 197. ب. стоит после б. - VI - 16
 - VI - 24 بمرد - K, I, IV - 23 چنو - K, I - 22 بر سرم - VI - کشورم - K, I, IV - 21 و .dob.
 اگر تنگ بودی گشاده برم * ازین زخم ننگی شدی گوهرم
 - K - 28 یکی شیر در پشت گوری - K - 27 - VI - بنزدیک - I, IV - 26 لشکر - I, IV, VI - 25

اورا

بتندی بشسست² سه‌پیر زد³ گره
 پیر از خون هژبر از بر و⁵ گور زیر
 بایوان خرامید تیغی بمشست⁶
 همی رفت با او بنخچه‌پیرگاه
 کزیشان بدی راه سود و¹⁰ زیان
 بدیشان¹¹ نماید سوار و زور
 دوان هر یکی چون هیونی¹² یله
 بکردار باد هوا بردمید
 بزد بر کمرچار¹³ تیر خدنگ
 بدان تا سرآرد بریشان زمان
 بدین‌سان زند¹⁶ مرد نخبچه‌گیر
 همان تیر زین¹⁸ تیر برتر نبود
 بیک سوی بر بود زخم سوار
 همان نیزه‌داران پرخاشجوی
 بتو شادمان چون گلین بیمار
 وگر سست گردد²⁰ کمرگاه تو
 ز بهرام رایش بکیوان رسید
 شدند این سران بر درش²² انجمن
 مصور نگاری کند بر حریر²³
 بلند اشتری زیر و²⁴ زخمی شکفت
 گشاده بر و چرب‌دستی بزور²⁵

برآورد زاغ سه‌پیر¹ بزده
 دل⁴ گور بردوخت با پشت شپیر
 چو او گور و شپیر دلور بکشت
 دگر هفته نهمان و⁷ منذر بره
 بسسی نامور⁸ برده⁹ از تازیان
 همی خواست منذر که بهرام گور
 شتر مرغ دیدند جای گله
 چو بهرام گور آن شتر مرغ دید
 کماذرا بمالید خندان بچنگ
 یکایک همی راند اندر کمان
 همی بر شکافید¹⁴ پریشان بتیر¹⁵
 بیک سوزن¹⁷ این زن فزون تر نبود
 بر رفت و بدید آنک بد¹⁹ نامدار
 همی آفرین خواند منذر بدوی
 بدو گفت منذر که ای شه‌ریار
 مبادا که خم آورد ماه تو
 همانگه چو²¹ منذر بایوان رسید
 فراوان مصور بچسست از یمن
 بفرمود تا زخم او را بتیر
 سواری چو بهرام با یال و کفت
 کمان‌مهره و شپیر و آهو و گور

205

210

215

220

VI - بران شست برزد - K³ شست - J, IV - نشست و - T, I, IV² کماذرا - K, VI¹
 (метр нарушен). و - VI دگر - K⁴ در ابرو فکنده
 K, I, IV, VI⁶ هژبر و پیر از - K⁵
 6. оп. و - VI⁷ و - VI⁸ مایمور⁹ K, VI⁹ مردم¹⁰ J - و - VI¹⁰
 12 IV, بایشان - I¹¹ و - VI¹²
 VI - بود - K¹⁶ بر تیز تیر - J, K, I, VI¹⁵ پز بشکافت - I¹⁴ گاه - J, IV¹³ هیون - VI¹³
 آورد - IV²⁰ آن یل - VI¹⁹ همی آن ازین - VI¹⁸ همی یک سوی - K¹⁷ که بد - IV¹⁷
 21 VI - و - IV²⁴ آن همه بر سرش - VI²² که - VI²¹
 23 VI - б. стоит после б. 221. 24 IV - و - VI²⁵
 و زور - I, VI²⁵

ز قیصر¹ سپه تازه شد² بر حریر³
فرستاد نزدیک او⁴ آن نگار
همه لشکر آمد بران نامه⁵ گرد
بهرام‌پسر آفرین خواندند
همی⁶ تاختندی بر شهریار

شترمرغ و هامون و آن زخم تیر
سواری برافگند زی شهریار
فرستاده چون شد بر یزدگرد
همه⁶ نامداران فروماندند
وزان پس هنرها چو کردی بکار⁷

225

۶

چه بهرام خورشید خودکامرا
که هرچند مانیم⁹ نزد تو دیر
چو ایمن شوم¹¹ دل برانگیزم
ز شهر یمن هدیه¹² شهریار¹³
ز چیزی که پرمایه¹⁴ بردند¹⁵ نام
دگر هرچ معدنش بد¹⁶ در عدن
بنزدیک او افسر ماه¹⁷ بود¹⁸
که از شاهزاده بفخر¹⁹ آمدند²⁰
ز فرزند و نعمان تازی بر²²
ز درگاه بیداردل بخردان
چو دیدش پدر را بر آورد²³ سر
بپامد شتابان و بردش نماز²⁴

پدر آرزو کرد بهرامرا
بمنذر چنین گفت بهرام شیر
همان¹⁰ آرزوی پدر خیزم
بر آراست منذر چو پایست کار
ز اسپان تازی بزربین ستام
ز بُرد یمنانی و تیغ یمن
چو نعمان که با شاه همراه بود
چنین تا بشهر صخر آمدند
ازان پس چو آگاهی آمد بشاه²¹
پذیره شدنش همه موبدان
بپامد هم‌انگاه نزد پدر
بپیش کیی تخت او سرفراز

230

235

ازان - VI - 6 تیر - I - شاه - K - 4. VI - 6. оп. 3 ساخته - I, IV - 2 مشک - IV - 1
K - 11 همی - VI - 10 مازم - I, IV - 9 مازم - K, VI - 9 همه - K - 8 که کرد آشکار - K - 7
تر بود - K, IV - 15 سرمایه - VI - 14 بی‌شمار - I, IV, VI - 13 هدیه‌ها - VI - 12 شدم - VI - شود
K - 18. доб.: 18 مر اورا بنزدیک او جاه - VI - 17 بد معدنش - K, I, IV, VI - 16
برفتند با نامداران هزار * دلیران و شیران نیزه‌گزار
ز شاهی [شادی - IV شاهان - VI] همی داستاها - I, IV, VI - 20 همه با بزرگی و فخر - K - 19
همی از - VI - 23 ز نعمان تازی و فرزند شاه - K, I, IV - 22 ز راه - VI - 21 راه - K, I - 21 زدند
پرستش بخارید 24 K, I, IV, VI - 6. оп.

- چو بهرام را دید بیدار¹ شاه
 240 شگفتی فرومآند از کار اوی
 فراوان بپرسید و بنواختنش
 بهرزندرون جای نعمان گزید
 فرستاد نزدیک او بندگان
 شب و روز بهرام پیشش پدر
 245 چو یک ماه نعمان بید⁷ نزد⁸ شاه
 بشب کس فرستاد و اورا بخواند
 بدو گفت منذر بسی رنج دید
 بدین کار پاداش نزد منست
 پرسندیدم این رای و¹⁸ فرهنگ¹⁴ اوی¹⁵
 250 تو چون دیر مآندی بدین بارگاه
 ز دینار گنجیش¹⁸ پنجه هزار
 ز آخر بسیمین و ز²⁰ زین²¹ لگام²¹
 ز گستردهای زمینده²² نیز
 ز گنج جهاندار ایران²⁴ ببرد²⁵
 255 بشادی²⁷ در²⁸ بخشش اندرگشاد
 بمنذر یکی نامه بنوشت²⁹ شاه

و یال و چنان دستگاه-IV³ یال-K, VI² چو از دور بهرام را دید-I, IV, K¹
 4 VI-б. оп. 5 K, I, IV-آمد 6 VI-б. оп. 7 VI-نمید 8 I-بندیک 9 K, I, IV-
 بدین روزتان-Л¹² تا زاده-VI¹¹ 10 I, IV-راه 11 I, IV-ساخت
 اورا بفرهنگ و رای-VI¹⁵ آهنگ-I, IV¹⁴ با-I¹³ 12 I, IV-سروش شما-K
 13 K-доб.: هنرها که آورد یکیک بجای-VI ز بالا و دیدار و فرهنگ-IV¹⁶
 بدین کار پاداش سازم همی * سرش بر فلک بر فرازم همی
 18 K- بزین و سیمین-K, I, IV, VI²⁰ با طوق گوهرنگار-K¹⁹ چنگیش-K¹⁸
 و عده من الجواری و الغلمان-B گستردهای واز [هم-I] بنده-K, I, IV²² ستام
 23 VI-б. оп. 24 K-نعمان-I, IV²⁴ مهران-VI²⁵ گنجور برد-K²⁶ 27 K-برشمر
 فرمود-K²⁹ و از-I²⁸ ز شادی-K, I, IV²⁷ برشمر

که شاه یمن گشت¹ پیوند اوی
 بچونین پسر سر فرازم همی²
 که کار من ایدر تپاهست و شور
 که زین سان کند سوی کهتر نگاه
 نه چون کهتری⁷ شادل بر دری
 ز بد راه و آیین شاه جهان
 بیامد بر منذر نامدار
 بیوسپید⁸ منذر بسر برنهاد
 بران آفرین آفرین برفزود
 ز بهرام چندی بمنذر بگفت
 رخ نامور گشت همچون زریر
 سخنیهای بامغز¹⁵ و فرخ¹⁶ نوشنت
 نگر سر نه‌پیرچی ز راه¹⁸ پدر¹⁹
 پرستنده باش و خردمند باش
 سر مرد باید که دارد خرد
 تو با²¹ رای او²² هیچ مغزای²³ پای²⁴
 دلی پر ز کین و پر آژنگ چهر²⁶
 چنان کو چماند ببايد چمید²⁷
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 نیرزد پراگنده رنج تو²⁸ گنج

بآزادی از کنار فرزند اوی
 بپاداش این کار یازم همی
 یکی³ نامه بنوشنت بهرام گور
 نه این بود چشم امیدم بشاه⁴ 260
 نه فرزندم⁵ ایدر نه چون چاکری⁶
 بنعمان بگفت آنچه بودش نهان
 چو نعمان برفت از بر شهریار
 بدو نامه شاه گیتی بداد
 وزان هدیه‌ها شادمانی⁹ نمود¹⁰ 265
 وزان پس فرستاده¹¹ اندر نهفت
 پس¹² آن نامه برخواند پیشش¹³ دبیر
 هم‌اندر زمان زود¹⁴ پاسخ نوشنت
 چنین گفت کای مهتر نامور¹⁷
 بنیک و بد شاه خرسند باش 270
 بدیها بصبر از مهان بگذرد
 سپهر روانرا چنین است رای²⁰
 دلی را پر از²⁵ مهر دارد سپهر
 جهاندار گیتی چنین آفرید
 ازین پس ترا هرچ آید بکار 275
 فرستم نگر دل نداری برنج

¹ I, IV, VI - جست ² Л - доб.:

که از بهر فرزند من او چه کرد * بکارش شب و روز تیمار خورد
 کهتری - K⁶ فرزند - VI⁵ بود امید من نزد شاه - VI⁴ همی - K³ VI - 6. оп.
 فرستاد - IV¹¹ فزود - K¹⁰ کامی - I, IV⁹ و K - доб.⁸ کهتر - VI⁷ چاکری - K⁷
 K - ¹⁷ оп. و - K, I, IV¹⁶ پند - K, I, IV, VI¹⁵ نامه - IV¹⁴ فرخ - VI¹³ چو - VI¹²
 تا زنده - I²² از - VI²¹ بی - K²¹ پای - IV²⁰ تو از شهریار - K¹⁹ رای - IV¹⁸ نامدار
 پراگندی - K²⁸ K, I - 6. оп.²⁷ دلی پر ز بد - I²⁵ رای - I, IV²⁴ مگذار - VI²³
 I, IV - رنج - I, IV

فرستادم اینک ز بهر نثار
 بی‌پرده‌درون¹ دلگشای تو بود
 که روشن کند جان تاریک تو
 گزانی مکن هیچ³ بر شه‌ریار
 وزین⁵ پادشاهی ز هرگونه چیز
 بکار⁶ پرستش فزاینده باش
 جدا کرد نتوانی اندر نهان
 سخن‌گوی و⁹ بینادل و دوستدار
 ابا بدره و برده¹⁰ و¹¹ نیک‌خواه
 همه دردها بر دلش پاد شد¹²
 پرستش بدی کار¹⁴ او¹⁵ روز و شب

ز دینار گنجی کنون ده هزار
 پرستار کو رهنمای تو بود
 فرستادم اینک بنزدیک تو
 هرانگه که دینار بردی² بکار
 که دیگر فرستمت⁴ بسیار نیز
 پرستنده باش و ستاینده باش
 تو آن خوی بدرا⁷ ز⁸ شاه جهان
 فرستاد زان تازیان ده سوار
 رسیدند نزدیک بهرام‌شاه
 خردمند بنهرام زان شاد شد
 وزان‌پس بدان پند¹³ شاه عرب

280

285

V

همی بود بر پای در پیش شاه¹⁸
 هم از²⁰ ایستادن شتاب آمدش
 بتندی یکی بانگ برزد بخشم
 کزین‌پس نه‌بیند کلاه و کمر
 نزیهد برو²⁴ گاه²⁵ و²⁶ ننگ و نبرد²⁷
 ندید اندران سال روی پدر
 که او³¹ پیش رفتی میان رده

چنان بد که یک روز در¹⁶ بزمگاه¹⁷
 چو شد تیره¹⁹ بر پای خواب آمدش
 پدر چون بدیدش بهم‌برده²¹ چشم
 بندخیم فرمود کورا²² بپر
 بدو خانه زندان کن و باز گرد²³
 بایوان²⁸ همی بود خسته‌جگر
 مگر مهر²⁹ و³⁰ نوروز و جشن سده

290

بگاه-I⁶ بدین-K⁵ فرستیم-VI⁴ ایچ-K³ دیگرت باشد-IV² کنون-IV¹
 برده و بدره-K¹¹ برده و بدره-IV¹⁰ خردمند-VI⁹ بدخوبیهای-VI⁸ بدخوبی‌را-I, K⁷
 оп.; او-I در-VI¹⁵ همی‌کرد-I, IV, VI¹⁴ بگفتار-VI¹³ 66. 285, 286 оп. I¹²
 K, همی ز-IV²⁰ خیره-K¹⁹ رزمگاه-VI¹⁸ پیشگاه-VI¹⁷ بر-I, IV¹⁶ هر-IV¹⁵
 I, IV-²⁵ برین-I, IV, K²⁴ در ببند-VI²³ کین‌را-I, IV, VI²² درد و-I برد و-IV, VI²¹
 Л, روز-IV, I, K²⁹ در ایوان-VI²⁸ تیغ و کمند-VI²⁷ оп. و-K, I, IV²⁶ کار
 از-IV³¹ оп.; в тексте-конъектура. K, I, IV, VI³⁰

- 295 چنان بد که طینوش رومی ز راه
 اپا بـدره و بـرده¹ و باز روم
 چو آمد شهنشاه بنواختنش
 فرستاد بهرام زی او⁴ پیام
 ز که تر بچیزی بیازرد شاه
- 300 تو خواهش کنی گر ترا⁵ بخشدم
 سوی دایگانم فرستد مگر
 چو طینوش بشنید پیغام او
 دل آزار⁶ بهرام زان⁷ شاد گشت⁸
 بدرویش بخشید بسیرار چیز
- 305 همه زبردستان خود را بخواند
 بیاران¹⁰ همی¹¹ گفت یزدان سپاس¹²
 چو آمد بنزدیک شهر یمین
 برفتند نعمان و منذر ز جای
 چو منذر بهرام نزدیک شد
- 310 پیاده شدند آن دو آزاد مرد
 ز گفتار او چند منذر گریست
 بدو گفت بهرام کو خود میاد
 که هر کو¹⁶ نیاید¹⁷ براه خرد
 فرود آوریدش همانجا¹⁹ که بود
- 315 بجز بزم و میدان نبودش کار
- فرستاده آمد بنزدیک شاه
 فرستاد² قیصر بآباد³ بوم
 سزاوار او جایگاه ساختنش
 که ای مرد بیدار گسترده کام
 ازو دور گشتم چنین بی گناه
 مگر بخت پژمرده بدرخشم
 که منذر مرا به زمام و پدر
 بر آورد ازان آرزو کام او
 وزان بند⁹ بی مایه آزاد گشت⁸
 وزان جایگاه رفتن آراست نیز
 شب تیره چون باد لشکر براند
 که رفتیم و ایمن شدیم از هراس
 پذیره شدش کودک و مرد و زن
 همان نیزه داران پاکیزه رای
 ز گرد سپه روز تاریک شد
 همی گفت بهرام تیمار و درد
 بپرسید و گفت اختر شاه چیست
 که گیرد ز شوم¹³ اخترش نیز¹⁴ یاد¹⁵
 ز کردار¹⁸ ترسم که کیفر برد
 بران نیکوی¹⁹ نیکویها²⁰ فزود
 وگر بخشش و کوشش کارزار²¹

اورا- VI⁴ بدین مرز- I بدین مرز و- K, IV, VI³ فرستاده- IV² برده و بدره- I¹
 شد- K⁹ زو- I, IV⁷ راد- VI آزرد- IV آرای- J⁶ خواهشگری کن بتو- K⁵
 K, VI¹⁴ شرم- IV¹³ شناسی- IV¹² چنین- K, IV, VI¹¹ بیزدان- IV¹⁰ مرد- VI
 نراند- K, I, IV¹⁷ هرگز- K, I, IV, VI¹⁶ 313. 6. 15 K, I, IV¹⁵ اختر شاه
 خورد و رای شکار- K²¹ آفرین آفرینها- VI²⁰ همانا- I¹⁹ گفتار- IV¹⁸ نیازد- VI

۸

چنان گشت^۱ بر پور^۲ چون^۳ باد ارد^۴
 بایران^۵ پیدر پور^۶ فرخ بدشت^۷
 ز هر کشوری موبدان کرد گرد
 که تا کرد^۹ هر یک^{۱۰} باختتر ننگاه
 کجا^{۱۱} تیره گردد سر و ترگ اوی
 که پژمرده گردد گل^{۱۸} شه‌ریار^{۱۴}
 که شاه جهان گیرد از مرگ یاد
 از ایدر سوی چشمه^{۱۵} سو شود
 بشادی نظاره شود سوی طوس
 چو این^{۱۷} راز^{۱۸} بگذشت بر گوش اوی
 که این راز در^{۱۹} پرده^{۲۰} ایزدست^{۲۰}
 بخزاد برزین و خورشید زرد
 نه^{۲۱} هنگام شادی نه هنگام خشم
 زمانه بجوش آمد از خون شاه
 بدو باز گردد بدیها همه^{۲۴}
 پزشک آمد از هر سوی رهنمون
 دگر هفته خون آمدی چون سرشک

وزان پس غم و شادتی یزدگرد
 برین نیز چندی زمان برگذشت
 ز شاهمی پیراندیشه شد^۸ یزدگرد
 باختترشناسان بفرمود شاه
 که تا کی بود در جهان مرگ اوی
 چه^{۱۲} باشد کجا باشد آن روزگار
 ستاره‌شمر گفت کاین^{۱۵} خود مباد
 چو بخت شه‌نشاه بدرو^{۱۶} شود
 فراز آورد لشکر و بوق و کوی
 بر آنجا ایگه بر بود هوش اوی
 ازین دانش ار یاد گیری بدست
 چو بشنید زو شاه سوگند خورد
 که من چشمه^{۱۵} سو نه بینم بچشم
 برین نیز برگذشت^{۲۲} گردون سه ماه
 چو بیدادگر شد شبان با^{۲۳} رمه
 ز بینیشی بگشاد یک روز خون
 بدارو^{۲۵} چو یک هفته بستنی^{۲۶} پزشک

320

325

330

۶-K سرآمد همی ز اختر تیزگرد-۴ I, IV-یا ۳ مور-۲ J-بد IV شد-۱ I
 وزن پس-۸ VI-۷ VI-66. 316, 317 оп. و K-دوب. ۶ K-دوب. ۵ K, I, IV-بایوان
 چو-۱۲ K, I, IV-چو این-۱۱ VI-هر یکی کرد-۱۰ K-۹ J-کرد оп. در ایران همی
 روز-۱۸ K, I, IV-چنین-۱۷ I, IV-یکسو-۱۶ K-این-۱۵ IV-۱۴ VI-6. оп. رخ-۱۳ K, I, IV
 ۲۰ VI-322-326: ۲۰ VI-вместо 66. ۱۹ I-را زدن-۲۰ VI-322-326:

ستاره‌شمر گفت کای شه‌ریار * زمان ترا تنگ شد روزگار
 سوی چشمه^{۱۵} سو روی ناگهان * ترا هم در آنجا سرآید زمان
 ز دارو-۲۵ VI-۲۴ I, IV, VI-6. оп. ۲۳ K-با оп. بگذشت-۲۲ K, I, VI-۲۱ VI-
 رفتی-۲۶ VI

بگشستی تو از راه پروردگار^۱
 چو باد خزان آمد^۳ از شاخ^۴ برگ
 سوی چشمه^۵ سو گرایم بمهد^۶
 بگری بزاری بران گرم^۷ خاک
 زده دام سوگند پیمیش روان^۸
 پیمیش تو ای داور داد و^۹ راست
 همان دردا سودمند^{۱۰} آمدش
 گذر کرد بر سوی دریای شهید
 ز بینیش گه^{۱۲} همی رفت^{۱۳} خون
 برون آمد از مهد و دریا بدید
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 بخورد و بیاسود با رهنمون
 نشستن^{۱۵} چه بایست چندین بجای
 که از خویشتن دید نیکی^{۱۶} همه
 سرین^{۱۷} گرد چون گور و کوتاه‌لنگ
 بلند و سیخ‌خایه و زاغ‌چشم
 سپه‌سرم^{۲۳} و کفک‌افگن و شپرکش^{۲۴}
 که اینرا سپاه اندرآید گرد
 یکی زین و^{۲۸} پیچان کمند^{۲۹} دراز

بدو گفت موبد که ای شهریار
 تو^۲ گفستی که بگریزم از چنگ مرگ
 ترا چاره اینست کز راه شهید^۵
 نیایش کنی پیش یزدان پاک
 بگوویی که من بنده ناتوان
 کنون آمدم تا زمانم کجاست
 چو بشنید شاه آن پسند آمدش
 بیاورد سپه‌سرماری و مهد
 شب و روز بودی^{۱۱} بمهداندرون
 چو نزدیک چشمه^{۱۲} سو رسید
 ازان آب لغتی بسر برده‌اد
 زمانی نیامد ز بینیش^{۱۴} خون
 منی کرد و گفت اینت آیین و رای
 چو گردنکشی کرد شاه رمه
 ز دریا برآمد یکی اسب خنگ
 دوان^{۱۸} و چو^{۱۹} شیر ژیان پر ز خشم
 کشان دم در پای با یال^{۲۰} و^{۲۱} بشی^{۲۲}
 چنین گفت با مه‌تران یزدگرد
 بشد^{۲۵} گرد^{۲۶} چوپان و ده کزه‌تاز^{۲۷}

335

340

345

350

سهر - IV - ۵ باد - VI - ۴ آمد - I, IV, VI - ۳ بار - K - ۱ چو - K, I, IV - ۲ آموزگار - K - ۱
 سودرا دردمند - IV - ۱۰ و - I, IV, VI - ۹ زیان - VI - ۸ تیره - VI - ۷ بمهر - IV - ۶
 I - ۱۵ ز بینیش نیامدش - K, I, IV - ۱۴ می‌رفت پیوسته - K - ۱۳ هر گه - VI - ۱۲ نازان - VI -
 VI - ۱۹ همانند - IV - ۱۹ دنان - I - ۱۸ سرور - I - ۱۷ گیتی - K - ۱۶ نشستم - IV -
 گشاده‌دم و پای با یال و خوش - K - ۲۲ و تا پای - IV - ۲۱ کشان دنب با یال در پای - I - ۲۰ همچو
 باز - IV - ۲۷ زود - IV - ۲۶ و - I - ۲۵ بصد - K - ۲۵ شیرفش - VI - ۲۴ K - ۲۳ سپه‌سرم - I -
 کمندی - I, IV - ۲۹ تنگ - IV - ۲۸

که آوردی^۳ این اژدها را براه^۴
 برآشفت ازان^۵ شهریار رمه
 بنزدیک آن اسپ شد شادکام
 که ننهاده دست از پس و پای پیش
 بزین برنهادن همان^۷ گشت رام^۸
 نجنبید بر جای تازان^۹ نهنگ^{۱۰}
 خروشان شد آن باره^{۱۱} سنگسم
 بخاک اندرآمد سر و افسرش
 چه جویی^{۱۳} تو زین برشده هفت گرد
 پرستیدن او^{۱۴} نیارد بها
 خداوند گردنده^{۱۶} خورشید و ماه
 بیامد^{۲۰} بدان چشمه^{۱۷} لاژورد
 کس اندر جهان این شگفتی ندید
 که شاهها زمان^{۲۲} آوریدت بطوسی
 همی^{۲۴} ریختند از بر پال خاک
 میان^{۲۷} تهنی گاه و مغز^{۲۸} سرش^{۲۹}

چه^۱ دانست راز چهاندار شاه^۲
 فرومابد چوپان و لشکر همه
 همانگه برداشت زین و لگام
 چنان رام شد خنگ^۶ بر جای خویش
 ز شاه چهاندار بستد لگام
 چو زین برنهادش برآهخت تنگ
 پس پای او شد^{۱۱} که بنددش دم
 بغرید و یک جفته زد بر برش^{۱۲}
 ز خاک آمد و خاک شد یزدگرد
 چو از گوردش او نیاید رها
 بیزدان گرای و بدو کن^{۱۵} پناه
 چو او^{۱۷} کشته شد^{۱۸} اسپ آبی^{۱۹} چو گرد
 بآباندرون شد تنش^{۲۱} ناپدید
 ز لشکر خروشی برآمد چو کوس
 همه جامهها را بکردند^{۲۳} چاک
 ازان پس بکافید موید^{۲۵} برش^{۲۶}

355

360

365

دوب. K - برین K^۴ آورد IV, VI^۳ خدای جهان IV - جهان آفرین K^۲ که IV^۱

کجا شاهرا زو سرآمد زمان * بدین بد نمی کرد هرگز گمان

гапло- 354-356 вместо VI^۸ همی K^۷ اسپ IV - خنگ شد رام I^۶ زو IV^۵

графія: A 354 - B 356. پلنگ VI^{۱۰} تازی IV - یازان I^۹

گردون و - K, I, IV, VI^{۱۶} بر VI^{۱۵} خود VI^{۱۴} گویی IV, VI^{۱۳} سرش VI^{۱۲}

جست VI^{۲۱} درآمد VI^{۲۰} ازاجا IV^{۱۹} چو شد کشته آن VI^{۱۸} چنو K, I^{۱۷}

جامهها بردیدند I, IV, VI - موبدان جامه کردند K^{۲۳} اجل IV^{۲۲} و شد

VI^{۲۹} و IV^{۲۸} - доб. و K, I, IV - доб.^{۲۷} سرش VI^{۲۶} بکافور روشن IV^{۲۵} همه

نهاده ز مسند تهنی افسرش

بدیها تنشرا بکردند¹ خشک²
سوی پارس شد آن خداوند تاج
چو آرام یابی بترسی از گزند⁶
چو نان خورده آید⁷ به از جام نیست
چو باشد کسی را بدین⁸ پایگاه⁹

بپاگند یکسر بکافور و مشک
بتابوت زرین و در مهد ساج³
چنین است رسم سرای⁴ بلند⁵
تو رامی و با تو جهان رام نیست
پرستیدن دیی بهست از گناه

370

۱۰

ز ایران¹¹ برفتند گریبان¹² مهران
هشیموار¹³ دستور روشن روان¹⁴
بر دخمه یزدگرد آمدند
دگر قارن گرد پور گشسپ
چو پیروز اسپ افکن¹⁹ از²⁰ گرزبان²¹
بزرگان و کنداوران جهان
همه آمدند اندران شهر گرد
که ای نامداران برنا و پیر
کسی زین نشان شهرریاری ندید

چو در دخمه شد شهریار¹⁰ جهان
کنارنگ با موبد و پهلوان
همه پاک در پارس گرد آمدند
چو گسته¹⁵ کو پیل کشتی بر اسپ¹⁶
چو میلاد و چون پارس¹⁷ مرزبان¹⁸
دگر هرک²² بودند ز ایران²³ مهران
کجا خوارشان داشتی یزدگرد
چنین گفتم گویا گشسپ دبیر²⁴
جهاندارمان²⁵ تا جهان آفرید

375

380

¹ I, IV بستند - VI تن شاه بستند - ² K -

سورشرا بکافور کردند خشک * بدان جای خون اندر آگند مشک
K - доб.:

بدیها بپوشید رومی برش * نهاد او ز مشک افسری بر سرش
VI - доб.:

بتابوت زرین نهاد اندرش * سوی پارس و موبد و کشورش
K-⁷ نژند - IV کمند - I⁶ گزند - I, IV⁵ آیین چرخ - VI سپهر - K⁴ عاج - K³
از - IV ز پیشش - K¹¹ پادشاه - IV¹⁰ оп. VI - ب. ⁹ مرین - I⁸ آمد - VI باشی
چون - IV¹⁶ و K, IV - доб. ¹⁵ VI - ب. ¹⁴ و K - доб. ¹³ یکسر - K¹² ایوان
از - IV, VI²⁰ مر دافکن - K¹⁹ میزبان - IV¹⁸ پاریسی - K, VI¹⁷ پور شهر پورسپ
جهان بان ما - K²⁵ دلیر - VI²⁴ ازیشان - K²³ هر چه - VI²² مرزبان - IV²¹ گرزبان - K²¹
I, IV - ما - VI²¹ آفرین - VI²¹

بی‌آگ‌گندن از چیز درویش² گنج
 نه از نامداران³ پیش‌بین شنید
 ز خاکش⁵ بی‌زندان پناهیم⁶ و بس
 ز مغز و دل و رای⁷ پی‌وژد اوست
 نخواستیم بر تخت بی‌دادگر
 هران‌کس که بودند⁸ ایرانیان⁹
 نخواستیم با تاج و تخت مہی
 همی¹⁰ شهریار¹¹ دگر خواستند
 پراگنده شد در میان مہان
 چو بی‌ورد و شگنان¹⁵ ز زمین¹⁶ کلاه
 هم از¹⁸ خاک تا برج مہی مراسم
 چو از تخت گم شد سر تاجور
 هران‌کس که بودند روشن‌روان
 بسی²⁰ زمین نشسان²¹ داستانه‌ها زدند
 به‌بینید تا از در کار کیست
 که²⁵ بندد برین تخت ز زمین کمر
 جهان مرغزار کیست بی شهریار
 جوانمرد و روشن‌دل و شادکام
 بمرزاند از بی‌نیازان بد اوی
 برو انجمن شد ز هر سو سپاه

که¹ جز کشتن و خواری و درد و رنج
 ازین شاه ناپاک‌تر کسی ندید
 نخواستیم بر تخت زمین تغمه⁴ کس
 سرافراز بهرام فرزند اوست
 ز منذر گشاید سخن سربرسر
 بخوردند سوگنده‌های گران
 کزین تغمه کسرا بشاهنشاهی
 برین بر نه‌ادند و برخاستند
 چو آگاهی مرگ شاه جهان
 الان¹² شابه¹³ و چون پارس¹⁴ پہلو سپاه
 همی هر یکی گفت¹⁷ شاهی مراسم
 جهادی پر آشوب شد سربرسر
 بایران¹⁹ رد و موید و پہلووان
 بدین کار در پارس گرد آمدند
 که این²² تاج²³ شاهی سزوار کیست
 بچوینید²⁴ بخشند بی دادگر
 که آشوب بنشانند از روزگار
 یکی مرد بد پیر خسرو بنام
 هم از تغمه سرفرازان بد اوی
 سپردند گردان بدو تاج و گاه

385

390

395

400

ز کهنتر نهان کردن رای و I, IV ندیدیم زمین پادشاهی و I, IV, VI, I
 IV-⁵ از تغمه [ازین تغم-IV] بر تخت-IV, K⁴ پادشاهان-IV پہلوانان-IV, K, I, VI³
 K, I, VI-⁹ و IV-⁸ راه و I-⁷ و K, IV, VI-⁶ بنالیم-IV, K, I, VI⁶ حالش
 ازان-IV, VI¹² شهریار-IV, VI, I¹¹ همه-IV, VI, I, K¹⁰ بودند از [بود اندر-K] ایران سران
 گفت هر-K¹⁷ بر سر-IV, I¹⁶ سنگان-IV, VI, I¹⁵ پامی-IV, VI, I¹⁴ و I, VI, I¹³
 سخن-IV, VI, I, K²¹ همه-IV, VI, I, K²⁰ از ایران-K¹⁹ همان-K¹⁸ کس که
 به-K²⁵ بچستند-IV, VI نپینیم-I, IV به‌بینم-K²⁴ تخت-IV, VI, I, K²³ بر-K²²

که از چرخ شد تخت را آب شور^۱
 به‌مرد و همه^۲ نام شاهی^۳ به‌مرد
 به‌شاهی همی خسر و روش خواندند^۴
 کزان تخمه هرگز^۵ نخواستیم شاه
 از^۶ آب پدر یافت^۷ او مغز و پوست
 ز مرگ پدر شد دلش^{۱۰} مستمند
 خروشیدن کودک و مرد و زن
 سر ماه نورا پیار است گاه
 همه تازیان^{۱۱} یمن پیش و کم
 ابی^{۱۲} آتش از درد^{۱۳} بریان شدند
 که ای پره‌نر شهریار بلند^{۱۶}
 نه جویای^{۱۷} تریاکرا آمدیم
 زهش^{۱۹} چون ستم به‌ینم و مرگ داد^{۲۰}
 که اکنون چو شد روز ما تار و تور^{۲۱}
 گسسته شود بگسلد فره‌ی
 شود جای بر تازیان بر^{۲۲} مغاک

پس آگاهی آمد به‌هرام گور
 پدیرت آن سرافراز شاهان به‌مرد
 یکی مرد بر گاه بنشاندند
 به‌خوردند سوگند یکسر سپاه
 که^۸ به‌هرام فرزند او همچو اوست^۷
 چو به‌شنید به‌هرام رخا بکنند
 برآمد دو هفته ز شهر یمن
 چو یک ماه بنشست با سوک شاه
 برفتند نعمان و منذر به‌هم
 همه زار با شاه گریان شدند
 زبان برگشادند زان‌پس^{۱۴} ز بند^{۱۵}
 همه در جهان خاکرا آمدیم
 به‌میرد کسی^{۱۸} کو ز مادر بزاد
 به‌منذر چنین گفت به‌هرام گور
 ازین تخمه گر نام شاهنشاهی
 ز دشت سواران برآرد خاک

405

410

415

۱ K, ۴ نیکو- VI ۳ همان- VI- I او و هم- K ۲. (нет рифмы) آبروی- IV ۱.
 دارد- VI ۹ کز- VI ۸ هم چنوست- K ۷ چو- I, IV ۶ کسرا- K, I, VI ۵ VI- 6. op.
 آتش تیز- VI ۱۳ دود- K ۱۳ ز بی- K ۱۲ از ۱۱ K, I- 11. چنین- IV چنان- K, I, VI ۱۰
 (метр нарушен) زهر و ۱۷ IV- 17. ارجمند- K ۱۶ ۱۵ Л, K, I, VI- 15 یکسر- IV, VI ۱۴
 : K- 18 کور- VI شور- K ۲۱ پداد خدا دل بپاید نهاد- VI ۲۰ رهش- IV ۱۹ هر آذ- VI ۱۸
 اگرچه که بی‌رسم بد شهریار * بدین مرز بد سر بر سر دوستدار
 پیداد شما برگشادی دو لب * چه رخشنده روز و چه در تیره شب
 VI- 11. dob.:

اگر تندی و بی‌شرم شد شهریار * بدین شهر را سر بر سر دوستدار
 چون- VI ۲۲

- پرازدیشسه باشید و یاری کنید
 ز بهرام بشنید منذر سخن
 420 چنین گفت کاین روزگار منست
 تو بر تخت بنشین و نظاره باش
 همه² نامداران برین همسخن³
 ز پیش جهانجوی برخاستند
 بفرمود منذر بنعمان که رو
 425 ز شیمان و از قیسیان⁴ ده⁵ هزار
 من ایرانیانرا نمایم که شاه
 بیاورد نعمان سپاهی گران
 بفرمود تا تختنها برزد
 ره شورستان تا در¹⁰ طیسفون
 430 زن و کودک و مرد¹³ بردند اسیر
 پر از غارت و سوختن شد جهان¹⁵
 پس آگاهی آمد بروم¹⁶ و بچین
 که شد تخت ایران ز خسرو تهی
 همه تختنرا پیاراستند¹⁸
 435 چو از تخم شاهنشهان²¹ کسی نبود
 پایران همی هر کسی دست آخت²⁴
- بهرگ پدر سوکواری کنید
 بهردی یکی پاسخ افگند بن
 برین دشت روز شکار منست
 همه ساله با تاج¹ و با یاره باش
 که نعمان و منذر فگندند بن
 همه تختنرا پیاراستند
 یکی لشکری ساز شپهران نو
 فرار از آر گورد از در⁶ کارزار
 کدامست با تاج و گنج و سپاه⁷
 همه تیغداران⁸ و⁹ نیزهوران
 همه روی کشور بپی بسپزند
 زمین خیره شد¹¹ زیر نعل¹² اندرون
 کس آن رنجهارا نبد دستگیر¹⁴
 چو بیکار شد تخت شاهنشهان
 بترک و بهند¹⁷ و بمرکان زمین
 کسی نیست زیبای شاهنشهی
 به پیدادی¹⁹ از جای²⁰ برخاستند
 که یارست تخت کیی²² را²³ بسود
 بشاهنشهی تیز گردن فراخت

سنیبار و فنیبار پنجه - VI⁵ رومیان - IV⁴ یکسخن - K³ همان - I² طوق - VI¹
 - II⁹ گرزداران - K⁸ 66. 425, 426. K⁷ با یاره و با کلاه - VI⁷ آور اندرخور - IV⁶
 K, I, I¹³ لعل - VI¹² نیل - IV¹² شد نهان - VI¹¹ ز بغداد و اهواز تا - IV¹⁰ و
 بهند - IV¹⁶ پر از خار و خاشاک شد گلستان - I¹⁵ ب. VI¹⁴ کودی خرد - IV¹⁴
 - I, IV, VI²¹ چو فرصت بدیدند - VI²⁰ پیدادی - K¹⁹ برآراستند - VI¹⁸ بروم - IV¹⁷
 یاخت - K, I, IV²⁴ ستود - K, VI²³ کیانرا - IV²² شهی

یک‌ایک سوی چاره^۱ بشتافتند
 نشستند یک با دگر هم‌گروه
 ز روم^۳ و ز هند^۴ و سواران دشت
 دل و جان ازین کنار^۵ پرداختن
 سخن‌گوی و بین‌ادل آزاده‌یی
 دبیری^۷ بزرگ و^۸ سخن‌گوی بود
 سخن گوید و گفت او^{۱۰} بشنود
 جهانرا بنام^{۱۱} تو بادا^{۱۲} نیاز
 بهر جای پشت دلیران توی
 ز خون^{۱۶} مرز چون پرّ درّاج شد^{۱۵}
 که این مرزرا از تو دیدیم^{۱۷} ارز
 بهر جای تاراج و آویختن
 ز نفرین بترسیدی و سرزنش
 بپیران‌سر این سودمند آیدت
 کز اندیشه برتران برترست
 سخن نیز کز کاردازان^{۲۳} شنید
 بیامد سوی دشت نیزه‌وران
 سخنهای ایرانیمان کرد یاد
 بیاسخ برو هیچ نگشاد لب^{۲۶}
 سخن زین‌نشان با شه‌نشاه گوی

چو ایرانیان آگهی یافتند
 چو گشتند زان رنج یکسر^۲ ستوه
 که این کار ز اندازه اندرگذشت
 یکی چاره باید کنون ساختن
 بچستند موبد^۹ فرستاده‌یی
 کجا نام آن گو^۶ جوانوی بود
 بدان تا بنزدیک منذر^۹ شود
 بمنذر بگوید که ای سرفراز
 نگه‌دار ایران و نیران^{۱۳} توی
 چو این^{۱۴} تخت بی شاه و بی تاج شد^{۱۵}
 تو گفتمیم باشی خداوند مرز
 کنون غارت از تست و خون ریختن
 نبودی ازین پیش تو^{۱۸} بدکنش
 نگه کن بدین^{۱۹} تا^{۲۰} پسند آیدت
 جز از^{۲۱} تو زبر داور^{۲۲} دیگ‌رست
 بگوید فرستاده چپزی که دید
 جوانوی دانا ز^{۲۴} پیش سران
 بمنذر سخن گفت و نامه بداد
 سخنهای^{۲۵} بشنید شاه عرب
 چنین گفت کای دانشی^{۲۷} چاره‌جوی^{۲۹}

440

445

450

455

^۱ K, I, IV, روم - ^۲ K, IV, VI, هند - ^۳ K, IV, VI, یکر ازیشان - ^۴ K, IV, VI, خانه - ^۵ K, IV, VI, رنج - ^۶ K, IV, VI, موبد - ^۷ I, و - ^۸ K, IV, VI, دلیر و - ^۹ K, IV, VI, دبیری - ^{۱۰} K, IV, VI, آیدت - ^{۱۱} K, IV, VI, پیران - ^{۱۲} K, IV, VI, تاج - ^{۱۳} K, IV, VI, چپزی - ^{۱۴} K, IV, VI, دانا - ^{۱۵} K, IV, VI, پیش سران - ^{۱۶} K, IV, VI, سخن گفت - ^{۱۷} K, IV, VI, نامه - ^{۱۸} K, IV, VI, شاه عرب - ^{۱۹} K, IV, VI, چاره‌جوی - ^{۲۰} K, IV, VI, ز - ^{۲۱} K, IV, VI, داور - ^{۲۲} K, IV, VI, دیگ‌رست - ^{۲۳} K, IV, VI, کاردازان - ^{۲۴} K, IV, VI, گشت - ^{۲۵} K, IV, VI, سخن - ^{۲۶} K, IV, VI, بیاسخ - ^{۲۷} K, IV, VI, کای دانشی - ^{۲۸} K, IV, VI, مندر که ای - ^{۲۹} K, IV, VI, راه‌جوی - ^{۳۰} K, IV, VI, ز

چو پاسخ بـجووی² نـمـایدت راه
 جـوانوی شد تا در³ شـهـریار
 بـرو آفـریـنـنـده را یاد کرد
 فرروماند بـیـنـادل اذدر شـگـفت
 همی بوی مشک آید⁷ از موی اوی⁸
 پـیـامش سـراسـر فراموش گشت
 ز دیدار چـشـم و دلش تیره شد⁹
 بـجووی بر تخت¹¹ بـنـشاخـتـش
 کز ایران چرا رنجه گشتی بر¹³
 که اورا بـنـزدیک منذر برد
 بـپاسخ سـخـنـهای فـرّخ نوپس
 ازو بـشـنود پاسخ او¹⁵ تمام¹⁶
 رخ منذر از رای او برشکفت
 مر آن نامهرا پاسخ افگند بن¹⁹
 هرانکس که بد کرد کیفر برد
 وزان نامـداران که کردی سلام²¹
 که بیهوده پیکار بایست جست
 که بافر و برزست²⁴ و با لشکرست
 همی دامن خویش در خون کشید

بگوی این که¹ گفندی بـهـرامشاه
 فرستاد با او یکی نامدار
 چو بهرام را⁴ دید دانداده مرد
 ازان برز و⁵ بالا و آن یال و کفت
 همی می چکد گویی⁶ از روی اوی
 سخن گوی بی‌فـر و بیهوش گشت
 بدانست بهرام کو خیره شد⁹
 بپرسید بـسـیـار و¹⁰ بـنـواخـتـش
 چو گستاخ شد زو¹² بپرسید شاه
 فرستاد با او یکی پرخرد
 بگوید¹⁴ که آن نامه پاسخ نوپس
 وزان پس نگر تا چه دارد پیام
 بپامد جوانو¹⁷ سخنها بگفت
 چو بشنید زان مرد بینا¹⁸ سخن
 جوانوی را کفت کای پرخرد
 شنیدم همه هرچ دادی²⁰ پیام
 چنین گوی²² کاین بد که کرد²³ از نخست
 شهـنـشاه بـهـرام گور ایدرست
 ز سوراخ چون مار بیرون کشید

460

465

470

475

جوانوی را-IV⁴ بر-K, I, IV³ بخوبی پاسخ-VI شنیدی-IV بیابی-K² آنچه-K¹
 و آنگاه-VI¹⁰ گشت-K⁹ VI-б. оп.⁸ آمد-K, I, IV⁷ گفندی-K, I, IV⁶ و-оп.⁵
 خویش-IV¹¹ کردش-K¹² K, I, IV-доб.:¹³
 ازین پس بر رنجه بیابی ز ما * هم آگندن [پراگندن-K] گنج بیابی ز ما
 بکام-I, IV¹⁶ بشنو آن کو گذارد-VI بشنو و پاسخش ده-K, I, IV¹⁵ بگویش-IV¹⁴
 -VI¹⁹ دانا-K¹⁸ چو آن(؟)-IV فرستاده آمد-K¹⁷
 چو بشنید پیغامها تا به بن * بپاسخ بیاراست روی سخن
 زیستت-K²⁴ جست-K²³ گفت-K, VI²² VI-66. 471, 472 оп.²¹ داری-K²⁰

بایرانیان بر نبودی شکن
 وزو نیز چندی سخنها شنید¹
 بزرگی و پیروزی و بخترا
 یکی روشن اندیشه افگند بن
 بدانایی از هر کسی بی‌نیاز⁵
 فراوان از آزادگان کشته شد
 اگر بشنوی⁸ تا بگویم سخن
 خرامید باید ابی جنگ و شور¹⁰
 چنان‌چون بود شاه گردن‌فراز¹²
 همانا¹⁴ ز جنبش نیاید¹⁵ زیان
 خردمندی و دوری¹⁶ از بی‌خرد
 به‌پیچی ز بی‌غاره و سرزنش¹⁸
 کسی کردش از شهر آباد¹⁹ شاد

گر ایدونک من بودمی رایزن
 جوانوی روی شه‌نشاه دید
 بپرسید² تا شاید او³ تخترا
 ز مندر چو بشنید زان‌سان⁴ سخن
 چنین داد پاسخ که ای سرفراز
 از⁶ ایرانیان گر⁷ خرد گشته شد
 کنون من یکی نامجویم که من
 ترا با شه‌نشاه به‌رام‌گور⁹
 بایران زمین‌در ابا یوز و باز¹¹
 شنیدن¹³ سخنهای ایرانیان
 بگویی تو نیز آنچه اندرخورد
 ز رای بدان¹⁷ دور داری من
 چو بشنید مندر ورا هدیه داد

480

485

۱۳

نشستند و گفتند بی انجمن
 بایران خرامند با²¹ انجمن²²
 همه نیزه‌داران خنجرگزار²⁵

خود و شاه به‌رام با رایزن
 سخنشان²⁰ بران راست شد کز یمن
 گزین کرد از²³ تازیان²⁴ سی هزار

490

1 IV—доб.:

بدید اندرو نیکویی و خرد * که شاهی ایران مر اورا سزد
 چو—VI⁶ VI—6. стоит после 6. 481. ⁵ ازیشان—VI⁴ شاهي و—K³ بدانست—IV²
 بشادی زمین‌را بیاید سپرد—K, I, IV, VI¹⁰ گرد—K, I, IV, VI⁹ بشنود—K⁸ را—VI⁷
 شنیدی—Л¹³ گیتی‌فروز—K, I, IV, VI¹² خرامید با باز و یوز—K, I, IV, VI¹¹
 سخن درگذاری—I آموزی—K, IV¹⁶ برین‌گونه مارا ندارد—VI ندارد—Л¹⁵ همان‌نا—I, IV¹⁴
 K—²⁰ آنگاه ازان شهر—IV¹⁹ VI—6. оп. ¹⁸ ز کردار او [بد—K]—K, I, IV¹⁷ تو از
 نیزه‌دار—K, I, IV²⁵ لشکرش—VI²⁴ ازان—K, I, IV²³ VI—6. оп. ²² بی—I²¹ سخنها
 از در کارزار

فدای تو بادا تن و دین³ من⁴
 همان رسم و آیین و راه⁵ مرا
 پدر بر پدر کرد شاید درست
 همان یزدادگر یار ماست
 که زیبای تاجی و زیبای گاه⁶
 بخندید و شادان دلش بردمید
 ردان و بزرگان ایران گروه
 یکی دانشی انجمن خواستند⁷
 بسر بر نهاده⁸ بهاگیر⁹ تاج
 بیماراست کو بود شاه جهان¹³
 دگر¹⁵ دست نعمان و¹⁶ تیغی بدست
 ستاده¹⁸ بزرگان تازی بپای¹⁹
 پیامد بدهلیز پرده‌سرای²⁰
 ز درشان با آواز²¹ بگذاشتند
 بمرگان همی خون برافشانند²²
 بدیدند زیبا یکی تاج و گاه
 همیشه ز تو دور دست بدی
 باندازه‌پر²³ پایگه ساختشان

به بینی بروهای¹ پرچین² من
 چو بینند بی‌مر سپاه مرا
 همین پادشاهی که میراث تست
 سدگر که خون ریختن کار ماست
 کسی را جزاز تو نخواهند شاه
 ز مندر چو شاه این سخنها شنید
 چو خورشید برزد سر از تیغ کوه
 پذیره شدند را بیماراستند
 نهادند بهرام را تخت عاج
 نشستی¹⁰ بآیین¹¹ شاهنشهان¹²
 ز¹⁴ یک دست بهرام مندر نشست
 همان¹⁷ گرد بر گرد پرده‌سرای
 از ایرانیمان آنک بد پاک‌رای
 بفرمود تا پرده برداشتند
 بشاه جهان آفرین خواندند
 رسیدند نزدیک بهرام‌شاه
 با آواز گفتند انوشه بدی
 شه‌شاه پرسید و بنواختشان

515

520

525

¹ обратный порядок мисра; ² K, I, IV — پیچان — ³ K, I, IV — جان — ⁴ IV — عنانهای — ⁵ K — گاه — ⁶ IV — و تخت و کلاه — ⁷ IV — ساختند (нет рифмы). ⁸ I, VI — б. оп. ⁹ K — نهاد آن — ¹⁰ IV — ز پیروزه — ¹¹ K — بر آیین — ¹² IV — آرام — ¹³ K, I, IV, VI — او تاج و تخت و مهی — ¹⁴ IV, VI — ب — ¹⁵ K — ز یک — ¹⁶ VI — و — ¹⁷ K, I, IV — همه — ¹⁸ K, I, IV — نبد جز — ¹⁹ VI — б. оп. ²⁰ K — обратный порядок мисра. ²¹ IV — بر شاه — ²² K, I, IV, VI — б. оп. ²³ K, I, IV, VI — بر اندازه‌پر

جهان‌دید و سال‌خورده و سران
 چرا بگشش اکنون برای^۱ شماسست^۲
 که مارا شکیمبا مکن بر زیان^۳
 بر و بوم مارا سپاهی^۴ ترا
 شب و روز باپیچش و بادسرد
 هوا بر^۶ دل هر کسی پادشاست^۷
 چرا کس نشانید بر جای من
 نه خسرو گریزد^۹ نه کهتر^{۱۰} نژاد^{۱۱}
 که خوانند هر کس برو آفرین
 که جویند^{۱۳} ز ایران یکی شهریار
 فروزنده^{۱۴} تاج و تخت^{۱۵} و کمر
 که در پادشاهی دلارام بود
 پر از چاره و پرنیاز آمدند
 اگر جست جای پدر گر جست^{۱۶}
 ز ایرانی^{۱۷} و رومی و پارسی^{۱۸}
 که هم تاجور بود و هم شیر^{۱۹} نو
 وزین چار بهرام بد شهریار
 ز ایرانیان هرک او بد کهن

چنین گفت بهرام کای مهتران
 پدر بر پدر پادشاهی مراست
 باواز گفتند ایرانیان
 نخواهیم یکسر بشاهی ترا
 کزین تخمه پرداغ و دودیم^۵ و درد
 چنین گفت بهرام کآری رواست
 مرا گر نخواهید بی رای من
 چنین گفت موبد که از راه داد^۸
 تو از^{۱۲} ما یکی باش و شاهی گزین
 سه روز اندران کار شد روزگار
 نوشتند پس نام صد^{۱۴} نامور
 ازان صد یکی نام بهرام بود
 ازین صد بپنجاه باز آمدند
 ز پنجاه بهرام بود از نخست
 ز پنجاه باز آوردند سی
 ز سی نیز بهرام بد پیشرو
 ز سی کرد داننده^{۲۰} موبد چهار^{۲۱}
 چو تنگ اندرآمد^{۲۲} ز شاهی^{۲۳} سخن

530

535

540

545

۱ I — به رای — ۲ K — вместо б. 530 вставляет бб. 575—579, затем доб.:

چو یزدان برین گفته^۱ من گواست * چرا بگشش اکنون برای شماسست
 ۳ K — I زبان — ۴ IV — قباهی — ۵ K — بودیم — ۶ K — هوای — ۷ VI — вместо
 бб. 530—534 гаплография: A 530—B 534; VI — доб.:

ولیکن چنان باید اندر خرد * که مرد از پس و پیش خود بنگرد
 نه کهتر شناسد نه مهتر — ۱۰ I — موبد — ۱۱ K — مهتر — ۱۲ I — گزین و — ۱۳ VI — گزینند — ۱۴ K — خسرو نژاد — ۱۵ K —
 داد جست — ۱۶ L — تخت و تاج — ۱۷ VI — یک — ۱۸ K — خوانند — ۱۹ K — با — ۲۰ K — بداد
 د — ۲۱ I — بچار — ۲۲ K — بیمنده — ۲۳ K, I, IV — شاه — ۲۴ K, I, IV — б. оп. — ۲۵ I, IV — از ایران
 ز شاهی چو تنگ اندرآمد — ۲۶ IV —

دلیر و¹ سمکسار و خودکام را
 دل هر کسی² تیز گشت اندران³
 که خواهم که دانم بسود و زیان
 چرا پیید پردرد و تیره روان⁴
 بسی خسته دل⁷ پارسی خواستند
 یکایک بران دشت کردند گرد
 یکی⁸ مانده بر جای و جانش⁹ بجای
 بریده شده چون تن¹² بی روان¹³
 ازان مردمان¹⁵ ماند منذر¹⁶ شگفت
 چو منذر¹⁸ بدید آن برآورد خشم
 بخای پدر گشت کای شور بخت
 روانرا بآتش چرا سوختی
 که این بد پریشان نباید²⁰ نهفت
 که تندی²¹ نه خوب آید از شهریار²²

نخواهیم گفتند بهرام را
 خروشی برآمد میان سران
 چنین گفت منذر بایرانیمان
 کزین سال ناخورده شاه⁴ جوان⁵
 بزرگان پیاسخ بیماراستند
 ز ایران کرا خسته بد یزدگرد
 بریده یکی را دو دست و دو پای
 یکی را دو دست¹⁰ و دو گوش¹¹ و زبان
 یکی را ز تن دور کرده دو¹⁴ گفت
 یکی را بمسماز کنده¹⁷ دو چشم
 غمی گشت زان کار بهرام¹⁹ سخت
 اگر چشم شادیت بردوختی
 جهانجوی منذر بهرام گفت
 سخنها شنیدی تو پیاسخ گزار

550

555

560

۱۵

جهان دیده و کار کرده²³ سران
 پدر را نکوهش کنم²⁵ درخورست
 کزان تیره شد رای تاریک²⁷ من²⁸

چنین گفت بهرام کای مهتران
 همه راست گفتید و زین برترست²⁴
 ازین چاشنی²⁶ هست نزدیک من

جهان - K⁵ شاه ناسال خورده - VI⁴ - K³ - 6. - یکی - IV² - و - IV, VI¹
 ماند - K⁹ تنی - VI⁸ - تپی - IV⁸ بستۀ - IV⁷ - بستۀ - I, K⁷ خسته روان - I⁶ خسته نهان - K⁶
 K¹⁵ ز - IV¹⁴ - VI¹³ - 6. - تنی - I, IV¹² دست - I¹¹ گوش - I¹⁰ بی دست و پایش
 بهرام ازان کار - K, IV¹⁹ نعمان - J¹⁸ کرده - VI¹⁷ نعمان - I, IV, VI¹⁶ خستگان - I, IV
 K²² - 6. - کندی - K, I, IV, VI²¹ نشاید - I, VI²⁰

ز منذر چو بشنید بهرام گفت * برآورد زاری که بد در نهفت
 پاریک - IV²⁷ ازینها بسی - VI²⁶ دانشی - K²⁶ کنون - IV²⁵ برترست - IV²⁴ دیده - K²³

²⁸ IV - 6. - стоит после 6. 565.

چو بـخـشـشـایـشـی آورد یـزدان مـن³
 بشد⁵ خسته⁶ کام مـن از شـسـت⁷ اوی
 که هرگز ندیدم نوازش⁹ ز شاه
 چو باشد پی¹² مردمی گم بود
 روانم همی از خرد بر خورد¹⁵
 که باشد بخوبی مرا رهنمون
 بشویم ما جان و دل زان¹⁷ گناه
 بر آیین یزدان پرستان منم²⁰
 تن آسانی و داد جویم همه²¹
 ندارد هنر شاه بیدادگر²⁴
 بیدادگر بر بیدادگر²⁵
 خردمندی و نیکخواهی مراست
 همه شهریاران برزنا و پیر
 بدین و خرد رهنمای منند
 ز هر گوهری²⁷ با خرد همهرم²⁸
 سواری و مردی و نیروی دست³⁰
 برزم و بـهـزم و بهر کارکرد³²
 همان نامداران³³ خسروپرست³⁴

چو¹ ایوان او² بود زندان مـن
 رهانید طینوشم⁴ از دست اوی
 ازان کرده ام دست⁸ منذر پناه
 بدان¹⁰ خو¹¹ مبادا که مردم بود
 سپاسم ز¹³ یزدان که دارم¹⁴ خرد
 ز¹⁶ یزدان همی خواستم تا کنون
 که تا هرچ با مردمان کرد شاه
 یکام دل ز پرستان¹⁸ منم¹⁹
 شبان باشم و ز پرستان رمه
 منشی هست²² و فرهنگ و رای و هنر²³
 لئیمی و کژی ز بیچارگیست
 پدر بر پدر پادشاهی²⁶ مراست
 ز شاپور بهرام تا اردشیر
 پدر بر پدر نیای منند
 ز مادر نـمـیرۀ شـمـیران شـم
 هنر هم خرد²⁹ هم بزرگیم هست
 کسی را ندارم³¹ ز مردان بمرد
 نهفته مرا گنج آگنده هست

565

570

575

580

نشد- I⁵ کی باشم- I⁴ VI-б. о: I--оп.; او-Л² که- K, I, IV¹
 نوازش- VI⁹ برده پیشی- VI دشت- I⁸ оп. خسته- IV⁶ (нет рифмы).
 K- دادم- K¹⁴ یکی- I¹² چو او خود- VI سان- IV¹¹ وزان- I¹⁰ ندیدم
 K- زیم- K, I, IV²⁰ زیم- K, I, IV¹⁹ بکار اندرین راستانی- I¹⁸ از- K¹⁷ که- I¹⁶ پرورد
 IV-б. стоит после б. 572; VI-б. оп. IV--обратный порядок мисра; K-бб. 572-579 здесь оп.
 VI-б. оп. VI²⁵ ز مرد خرد بدخویی کی سزد- VI²⁴ خرد- VI²³ هم چنگ- I²²
 K- 29. K-б. стоит после б. 579. VI²⁷ گونه- VI²⁷ بزرگی و فرهنگ و شاهی- I, IV²⁶
 IV³⁰ خرد هم هنر см. б. 581; K-бб. 575-579 стоят после б. 529. K-доб.:
 K³² ندانم- K³¹

کنم گرد بر تخت بر پای خویش * نمازم سپردن بکس جای خویشی
 که کس را نبوده بران گنج دست- IV³⁴ نامداری و- Л³³

شما یکسر آباد¹ باشید و² شاد³
 ز بیدادی شاه ایران شدست⁴
 همه⁵ زبردستان بمانند⁶ شاد⁷
 زبافرا بیزدان⁸ گروگان کنم
 برش در میان تنگ⁹ بنهیم¹⁰ تاج
 همان تاجرا در میان آوریم
 کسی را که شاهی کند آرزوی
 بسر برزهد نامبردار تاج
 میان شاه¹¹ و¹² تاج از بر و تخت زیر
 اگر دادگر باشد¹³ و پارسا
 گزینید گردن‌کشی¹⁴ را همال
 سنان سواران بود¹⁵ خار و¹⁶ خو
 ندانند گردان تازی گریز¹⁷
 همان از بر و بوم وز گاهستان¹⁸
 بدین²⁰ داوری رای فرخ نهید
 جهانی ز گفتارش آسپمه شد
 که²² گفتار آن شاه²³ دانا شنود
 نه از راه²⁴ کژی و²⁵ نابخردیست

جهان یکسر آباد دارم پداد
 هران بوم کز رنج و ایران شدست
 من آباد گردانم آنرا پداد
 یکی با شما نیز پیمان کنم
 بیاریم شاهنشاهی تخت عاج
 ز پیشه دو شیر ژبان آوریم
 بماندیم شیر ژبان بر دو سوی
 شود تاج برگیرد از تخت عاج
 بشاهی نشیند میان دو شیر
 جز او را نخواهیم کس پادشا
 وگر زین که گفتم بتابید یال
 بجایی که چون من بود پیشرو
 من و منذر و گرز و شمشیر تیز
 برآریم گرد از شاهنشاهستان
 کنون آنچه¹⁹ گفتیم پاسخ دهید
 بگفت این و برخاست و در خیمه شد
 بایران²¹ رد و موبدان هرک بود
 بگفتند کین فره ایزدیست

585

590

595

¹ IV— داد از ² IV— و ³ VI— 66. 538—582 стоят после б. 628. ⁴ VI— доб.:

چو بشنید گفتار ایرانیان * بگفتا چو بندم بشاهی میان

تنگ¹⁰ K— که در پهلوی تخت—VI تنگ و پیمان⁹ I— ⁸ VI— بپیمان ⁷ IV— 66. 583, 584 ⁶ K— کنم نیز—⁵ K— دل—⁵ K—

نا—¹⁴ I— باشی—¹³ K— و—¹² I— شیر—¹¹ IV— بسازیم دیهیم و بر سرش—^{IV} بنهیم پیروزه

سرافشان—¹⁸ K, I, IV, VI— نمایم شمارا گد رستخیز—¹⁷ VI— و—¹⁶ VI— شود—¹⁵ I— با—^{IV}

این [زین—^{VI}]—¹⁹ K, I, IV, VI— کنیم از [کنم بر—^K] بر [سر—^K] گاهتان [ماهتان—^{IV, VI}]

و—²⁵ IV— رای—²⁴ K— مرد—²³ K— چو—²² IV— در ایران—²¹ VI— برین—²⁰ I, IV— که

600 نگوید همی یک سخن جز بداد
 کنون آنک گفت او ز شیر ژیان
 گر اورا بدزدند شیران نر
 چو⁵ خود گفت و این رسم بد خود⁶ نهاد
 ور ایدون کجا تاج بر دارد اوی
 جزا¹⁰ شهریارش نخوانیم کس
 605
 سزد گر دل از داد داریم شاد¹
 یکی تاج و تخت² کیی بر³ میان
 ز خونش بپرسد⁴ ز ما دادگر
 همان⁷ کز بمرگش⁸ نباشیم شاد⁹
 بفر از فریدون گذر دارد اوی
 ز گفتارها داد دادیم¹¹ و¹² بس

۱۶

610 گذشت آن شب و بامداد پگاه
 فرستاد و ایرانیانرا بخواند
 بآواز گفتند پس موبدان
 بشاهنشاهی در¹⁵ چه پیشش آوری
 چه پیشش آری از داد و از¹⁷ راستی
 چنیمن داد پاسخ بفرزانگان
 که بخشش بپفزایم از²⁰ گفت و گوی
 کسی را کجا پادشاهی سزاست
 جهمانرا²³ بدارم برای و بداد
 کسی را که درویش باشد بنیز²⁶
 615 گنه کرده را پند پیشش آوریم
 سپهر را بهنگام روزی دهیم
 پیامد نشست از بر گاه شاه
 ز روز¹⁸ گذشته فراوان براند
 که هستی تو¹⁴ داناتر از بخردان
 چو گیری بلندی¹⁶ و کنداوری
 کزان گم شود کژی و کاستی¹⁸
 بدان نامداران و¹⁹ مردانگان
 بکاهم²¹ ز بیدادی و²² جست و جوی
 زمین را بدیشان ببخشیم راست
 چو ایمن کنیم²⁴ باشم²⁵ از داد شاد
 ز گنج نهاده ببخشیم چیز²⁷
 چو دیگر کند بند پیشش آوریم²⁸
 خردمندرا دلفروزی دهیم

¹ Л—доб.:

جز اورا نخواهیم کس پادشا * اگر دادگر باشد و پارسا
 سزد IV—⁷ بر ما—IV⁶ که—K⁵ نپرسد—IV, I, K⁴ در—IV, I, K³ تخت و تاج—I²
 و—I¹² داریم—VI, IV, I, K¹¹ بجز—VI¹⁰ 601—603 оп. VI—⁹ ز مرگش—K⁸
 ل—¹⁷ کژی گزینی—K¹⁶ هر—K¹⁵ که ای شاه [راد و—IV, I, K¹⁴ کار—VI¹³
 K—²³ بپداد وز—VI, IV²² نیارم—K²¹ و—Л²⁰ و—Л¹⁹ оп. VI—¹⁸ داور
 VI—²⁸ оп. VI—²³ نیز—IV²⁷ بچیز—IV²⁶ باشد—K²⁵ شوم—VI²⁴ کهانرا

همان¹ راست داریم دل² با زبان³ کسی کو بمیرد نباشدش خویش
 بدرویشی بخششم نیارم بگنج 620 همه رای با کاردانان زنیم
 ز دستور پرسیم یکسر⁹ سخن کسی کو همی داد خواهد ز من
 دهم داد آنکس که او داد خواست 625 مکافات سازم بدانرا بمید
 برین¹⁵ پاک¹⁶ یزدان گوی¹⁷ منست همان موبد²⁰ و موبد²¹ موبدان²²
 برین کار یک سال گر بگذرد 630 ز میراث بیزارم و تاج و تخت
 چو پاسخ شنیدند آن²⁶ بخردان ز گفت گذشته پشیمان شدند
 باواز گفتند یک با دگر 635 بمردی و گفتار و رای و نژاد
 ز داد آفریدست ایزد و را بگفتار اگر هیچ تاب آوریم

ز کژی و تازی⁴ و تازی⁴ بیپنجم⁵ روان⁶ وزو چیز ماند ز اندازه پیش
 نه بندم دل اندر سرای سپنج⁷ بتدبیر پشت⁸ هوا بشکنیم
 چو کاری¹⁰ نو¹¹ افگند خواهم ز¹² بن نچویم
 پراگندن انچمن 630 بچیزی نرانم سخن¹³ جز براست¹⁴
 چنان کز ره شهریاران سزد خرد بر¹⁸ زبان رهنمای¹⁹ منست
 پسندیده و کاردیده ران²³ نه بیچم ز گفتار جان و خرد²⁴
 ازان پس نشینم بر²⁵ شوربخت بزرگان و بی‌داردل موبدان
 گنه‌کارگان²⁷ سوی درمان شدند که شاهی بود زین²⁸ سزاوارتر
 ازین پاکتر در جهان کس نژاد²⁹ مبادا³⁰ که کاری³¹ رسد بد و را
 خرد را همی سر بخواب آوریم³²

تازی و کژی—VI تازی—IV تیزی—K⁴ روان—K³ دارم دلم—K, I, IV² همه—K¹
 بدرویشی بخششم همه رنج او * نگیبم همی یاد از گنج او
 زبانم—K¹³ خواهیم—I, IV, VI¹² در—VI¹¹ کار—IV¹⁰ پرسم سراسر—K⁹ کام—IV⁸
 (нет гюае) گواه—IV, VI¹⁷ کار—K¹⁶ تن—L¹⁵ оп. VI—¹⁴ نرانم زبان—I, IV¹⁴ نگردد مگر
 (рифмы). I—²² оп. و—L²¹ موبدان—I²⁰ کدخدای—I, IV, VI¹⁹ با—I, IV¹⁸
 I—²⁵ K—VI نشینم با—²⁴ VI—²³ K, IV, VI—²² б. оп. 537—581. ²⁵ VI—²⁴ между бб. 628, 629 стоят бб. 636.
 سخن چو شنیدند—IV چو زو بشنند این سخن—I شنیدند ازو آن سخن—K²⁶ نگیبم ره
 مباد—K, I²⁹ برین سان—K²⁸ کردگان—K, I, VI²⁷ چو گفته شدش این سخن—VI ازو
 روزی—VI³¹ مبادی—VI نباید—K³⁰ K, I, IV, VI—³² б. оп. 636.

بغورد و بداد اندر آریم² روی³
 بگیتی کسی نیست اورا همال⁵
 چو مندرش یاور⁷ بسود و زیان
 بگیتی که باشد ز بهرام پیش
 چه ما پیش اودر⁹ چه یک مشمت خاک
 بشاهی قوی جان مارا پسند
 بپاکی تن و دانش و رای تو
 بشاهی برو خواندند¹³ آفرین¹⁴
 که گوید که اندر¹⁶ گزند و بیم
 همه مرز در¹⁷ چنگ¹⁸ شیران¹⁹ بود
 ز خسرو دگر پاره²⁰ گیرند یاد
 ازان پس جهان زیر فرمان تست²¹
 ازین پس بزرگی نچویند کس
 که آورد او²⁴ پیش ازین²⁵ داستان
 که چون نو²⁷ بدی²⁸ شاه فرخ نژاد
 بمردی سه بینادل از بخردان
 بدان تاج بر²⁹ آفرین خواندی
 بسودی بشادی³¹ دو رخ بر برش
 بخواننده دادی همی³² شه ریار

همه نیکوویها بیابیم¹ ازوی
 بدین برز⁴ بالا و این شاخ و یال
 پس پشت او⁶ لشکر تازیان
 اگر خود بگیرد سر گاه⁸ خویش
 ازان پس ز ایرانیانش چه پای
 بهرام گفتند کای فرمند¹⁰
 ندانست کس در هنرهای تو
 چو¹¹ خسرو که بود از نژاد پیشین¹²
 همه زیر سوگند و بند¹⁵ و بیم
 گرو زمین سپس شاه ایران بود
 گروهی بهرام باشند شاد
 ز داد آن چنان به که پیمان تست²¹
 بهانه همان²² شیر جنگیست و²³ بس
 بدان گشت بهرام همدستان
 چنین بود²⁶ آیین شاهان داد
 بر او شدی موبد موبدان
 همو شاه بر گاه بنشاندی
 نهادی بنام³⁰ کیان بر سرش
 ازان پس هر آنکس که بردی نثار

640

645

650

ز خورد و ز- VI³ وزین پس همی سر نتابیم - K² بمردی بیابی [تو] نیکی - I¹
 K-دوب: ⁵ و IV-دوب: ⁴ داد و ز هر رنگ و بوی

از ایرانیان کیست این را بگرز * فرود آرد از اسپ و بالای برز
 هستش - IV¹² ز - VI¹¹ فرمند - IV, VI¹⁰ او و - VI⁹ تخت - VI⁸ باور - IV⁷ وی - I⁶
 همان - K¹⁶ پند - IV¹⁵ خواندیم - VI¹³ دسین - I, ل بیابی نشین
 I- قوم - K²⁰ ویران - K, I, IV, VI¹⁹ بوم و بر پای - K¹⁸ کشور از - VI¹⁷ در امید
 VI²⁴ و - VI, ل²³ همی - I همین - K²² اوی - ل²¹ بهره - VI تازه - IV گروهی ب
 خود پیشتر آورد - IV خود پیشتر او زد این - I او خود زد از پیش این - K²⁵ آورده بد
 ز شادی - VI³¹ کلاه - K³⁰ تاجور - K²⁹ او بود - I, IV²⁸ تو - K²⁷ بد که - I²⁶ این
 همه - I, IV, VI³²

بهمون شد از شهر بیدار بخت²
 بزنجیر بسته³ بموید⁴ سپرد
 کشنده شد از بیم چون بی‌هشان
 نهادند بر گوشهٔ تاج⁵
 که تا چون بود کار آن نیک‌بخت⁶
 برو شهریاران کنند آفرین⁷

بموید سپردند پس¹ تاج و تخت
 دو شیر زیان داشت گسته‌هم گرد
 ببردند شیران جنگی کشان
 بستند بر پایهٔ تخت عاج
 جهانی نظاره بران تاج و تخت
 که گر شاه پیروز گردد برین

655

660

۱۷

بر شیر با دل پر از خون شدند⁸
 نهاده یکی افسر اندر میان
 مر آنرا سزاقر که شاهی بچست
 بچنگال شیر زیان ناتوان
 بمرنایی و¹² تن‌درستی کنند¹³
 نهانی ندادیم گفتار راست
 جهانی بدو مانده اندر شگفت
 خردمند¹⁵ و بادانش و پارسا

چو بهرام و خسرو بهمون شدند
 چو خسرو بدید آن دو شیر زیان
 بدان مویدان⁹ گفت تاج از نخست
 و دیگر که من پیرم و او جوان
 بران بُد که¹⁰ او¹¹ پیش‌دستی کند
 بدو گفت بهرام کآری¹⁴ رواست
 یکی گرزۀ گاوسر برگرفت
 بدو گفت موید که ای پادشا

665

به پیش - VI³ شادی شاد و پیروز بخت - VI² بهمون سپردی خود آن - VI¹
 شود کار پیروز بخت - VI⁶ تخت تاج - VI⁵ بگردان - K⁴ گوازش
 K, I, IV, VI - б. оп.⁷
 VI-доб.:⁸

جهان انجمن شد بر ایشان بسی * که هرگز ازانسان ندیدش کسی
 که شاهی چنین برنشیند بتخت * جهانگیر و شاد گردد بخت
 هم‌بگفت هر کس که این شیرمرد * همی خویش‌ترین را درآرد بگرد
 دریغ آن بر و برز و بالای اوی * همان چهرهٔ خسرو آرای اوی
 VI-доб.:¹³ ز پیروز - VI¹² بدین کار گر - K¹¹ گر - I, IV, VI¹⁰ انجمن - VI⁹
 چنین گفت یک با دگر انجمن * همان مرد دانادل رایزن
 برین کار گر پیش‌دستی کند * بمرنایی و تن‌درستی کند
 شگفتی بود در جهان سرسیر * اگر او بدین کار بندد کمر
 هنرمند - VI¹⁵ آری - K, I, IV, VI¹⁴

جـزـاز تـاج شـاهـی^۱ چـه افـزـایـدت
خـورش بی بهـانـه بـمـاهـی مـده
جـهـانـرا هـمـه دـل بـمـازار تـسـت
تـو زبـن بی گـنـاهـی و دـیـگـر گـروه
خـریـدار جـنـگ دـلـیـران مـنـم
چـو رـفـتی دـلـتـرا بـشـوی از گـنـاه
دـلـش پـاک شـد تـو بـه کـرد از گـنـاه^۳
چـو دـیدـند شـیـران^۴ پـرخـاشـجـوی^۵
بـیـامـد بـر شـهـر یـار بـلـند
ز چـشـمـش هـمی^۶ رـوشـنـایـی بـمـرد
فـرور بـخـت از^۷ دـیـده خـون از بـرش^۸
بـسـر بـرنـهـاد آن دـلـفـروز تـاج
نـمـایـنـده راه^۹ گـم کـرده راه
چـنـیـن گـفـت کـای شـاه گـردن فـراز
یـلان جـهـان^{۱۲} پـیشـی تـو بـنده^{۱۳} بـاد^{۱۴}
بـخـوبـی فـزایـنـدگان^{۱۵} تـوایـم
بـران تـاج نـو آفـزین خـوانـدند
در^{۱۶} آذر بـد ایـن جـشـن رـوز^{۱۷} سـروش^{۱۸}
هـمی تـیـر^{۱۹} یـار یـد ز ابر سـیـاه

هـمی جـنـگ شـیـران کـه فـرمـایـدت
تـو جـان از پی پـادشـاهـی مـده
هـمـه بی گـنـاهـیم^۲ و ایـن کـار تـسـت
بـدو گـفـت بـهـرام کـای دین پـژوه
هـم آورد ایـن نـژـه شـیـران مـنـم
بـدو گـفـت مـو بـد بـیـزدان پـنـاه
چـنـان کـرد کـو گـفـت بـهـرام شـاه
هـمـی رـفـت بـا گـرزۀ گـاوروی
یـکی زود زنجـیر بـگـسـست و بـند
بـزد بـر سـرش گـرز بـهـرام گـرد
بـر دـیـگـر آـمـد بـزد بـر سـرش
جـهـانـدار بـنـشـست بـر تـخت عـاج
بـیـزدان پـنـاه یـد کـو بـد پـنـاه
بـشد^{۱۰} خـسـرو و^{۱۱} بـرد پـیشـش نـماز
نـشـست تـو بـر گـاه فـرخـنـده بـاد
تـو شـاهـی و مـا بـنـدگان تـوایـم
بـزرگان بـر و گـوهر افـشـانـدند
ز گـیـتی بـر آـمـد سـراسـر خـروش
بـر آـمـد یـکی ابر و شـد تـیـره مـاه

670

675

680

685

فقال له موبد الموبدان: إنا برآء من دمك - Б бергناهیم -^۲ ل - پادشاهی -^۱ K, I, IV
^۳ K, I, IV, VI - б. оп. ^۴ VI - بژ - چو دیدندش آن بژ -^۵ K - б. оп. ^۶ I, IV - همه ^۷ K, I -
با IV - نا ^۸ VI - خون سرش (нет рифмы). ^۹ VI - ره ^{۱۰} IV - بزد ^{۱۱} J, K, VI - و оп. (метр
нарушен). ^{۱۲} I - زمین ^{۱۳} K - کنده ^{۱۴} K - доб.:

ترا زیبد این تخت شاهنشاهی * بتو شاد بادا کلاه مہی
^{۱۵} K - پرستندگان ^{۱۶} K, I, IV, VI - بژ ^{۱۷} VI - جوش ^{۱۸} J - доб.:

چنین است کردار گردنده داد * ز یک دست بستد بدیگر بداد
I, IV - доб.:

که بهرام بنشست بشاهنشاهی * بپی جست ازان بخت [تخت - IV] و فر مہی
[در متن «تیر» بمعنی رعد و برق است] برف - T شیر -^{۱۹} VI

نه پیدید و نه دشت و نه¹ راغ
 حواصل فشاند هوا² هر³ زمان
 نمازدم نمکسود و هیزم نه جو
 بدین تیرگی روز و بیم⁷ خراج
 همه کاره‌ارا سر اندر نشیب
 کنون داستانی بگویم شگفت

نه پیدید و نه دشت و نه¹ راغ
 حواصل فشاند هوا² هر³ زمان
 نمازدم نمکسود و هیزم نه جو
 بدین تیرگی روز و بیم⁷ خراج
 همه کاره‌ارا سر اندر نشیب
 کنون داستانی بگویم شگفت

690

¹ I, VI — و نه دشت و نه پدیدست و نه² K, I, IV — همی ³ IV — در ⁴ IV — زین оп. (метр нарушен); VI — این ⁵ I — پدیدار ⁶ IV — با و نارست ⁷ K, I, IV, VI — هول ⁸ Л — همی ⁹ علی — ل

پرو آفرینی¹ نو آراستند
 چو خورشید بر چرخ بنمود روی
 برفتند ایرانیان بارخواه
 که ای نیک‌نامان² و نیک‌اختران
 بتازیم⁴ و دل زین جهان برکنیم
 کیی⁶ بارگاهش پیاراستند
 که رسم پرستش نباید زهفت
 روانرا بدین آشنایی دهیم
 ز نیک و ز بد نیست راه⁹ گریز
 مر اورا تو بادین و دان¹¹ مدار
 بسر برزهاد آن پسندیده تاج
 نیم شاد کز¹² مردم شادمان
 نه از باز گشتن بتیمار و رنج
 تو از آز پرهیز¹⁵ و اذده مدار¹⁶
 نیم شاد تا باشد دست رمی
 خنک آذک جز تخم نیکی نکشت¹⁹
 مبادا که هرگز بجویم²¹ شکست²²
 بداندیشگانرا هراسان کنیم²⁴
 خردمند و بیدار و²⁵ دیده جهان
 همی²⁶ با خردمند جفتی کنیم²⁷

بگفت این و از پیش برخاستند
 شب تیره بودند با گفت‌وگوی
 بآرام بنشست بر گاه شاه
 چنین گفت بهرام با مهتران
 بیزدان گراییم³ و رامش کنیم
 بگفت این و اسپ کبان⁵ خواستند
 سدیگر چو بنشست بر تخت⁷ گفت
 بهستی یزدان گواهی⁸ دهیم
 بهشتست و هم دوزخ و رستخیز
 کسی¹⁰ کو نگرود بروز شمار
 بروز چه‌ارم چو بر تخت عاج
 چنین گفت کز گنج من یک زمان
 نیم خواستار سرای سپنج
 که آنست جاوید و این¹³ ره‌گذار¹⁴
 به پنجم چنین گفت کز رنج کس
 بکوشش¹⁷ بجویم¹⁸ خرم بهشت
 ششم گفت بر²⁰ مردم زیردست
 جهانرا²³ ز دشمن تن‌آسان کنیم²⁴
 بهفتم چو بنشست گفت ای مهان
 چو با مردم زفت زفتی کنیم

15

20

25

30

1 K, I, IV—آفرینی 2 K, I, IV, VI—نامداران 3 I—پناهیم 4 K, IV—بتازیم VI—
 گواهی 8 K—بر تخت بنشست 7 VI—که بر 6 I, IV, VI—گوان 5 K, I, IV, VI—بتازیم I—
 12 Л, دانش I, IV—دنیا و دینی 11 K—هرآن 10 K—جایی VI—مارا 9 I, IV, VI—
 که گیتی VI—ره‌گذر 14 K, I, IV—ازین IV—بباید گذشتن ازین 13 K—وز VI—کر I—
 I—مخور 16 K, I, IV, VI—تو زان بر خور ای راد 15 I, IV—سپنجست و ما بر گذر
 29 стоит перед 6. 29 VI—порядок бб.: 29, 27, 28, 26; VI—6. 18 IV—بخوشی
 22 Л—نشست 22 I, IV—جویم هرگز 21 K, I, IV—کز IV—با 20 K—6. 28.
 27 IV—همان VI—همه 26 K—оп. 25 K—کنم 24 VI—سپهرا 23 K, I, IV—تیمار هست
 обратный порядок мисра.

- 35 هرآنکس که با ما نسازند¹ گرم
 هرآنکس که فرمان ما برگزید
 بهشستم چو بنشست فرمود شاه
 بدو گفت نزدیک هر مهتری
 یکی نامه بنویس با⁸ مهر⁹ و داد¹⁰
 خداوند بخشایش¹³ و راستی
 40 که با فتر و برزنت و با مهر و داد
 پذیرفتم آنرا که فرمان برد
 نشستم برین¹⁷ تخت فخر پدر
 بداد¹⁹ از نیاکان فزونی کنم²⁰
 جزاز راستی نیست با هر کسی
 45 بران²³ دین²⁴ زردشت پیغمبرم
 نهم²⁵ گفت²⁶ زردشت پیشین بروی²⁷
 همه پادشاهید بر چیز²⁹ خویش
 بفرزند و زن نیز هم³² پادشا
 نخواهیم آگندن زر بگنج
 50 گر ایزد مرا زندگانی دهد³⁴
 یکی رامشی نامه³⁷ خوانید³⁸ نیز

1 оп. و—Л 2 بینند از ان گرم نرم—I, IV 3 بینند ز من—VI 4 من بسازند—VI 1
 5 K—порядок бб.: 33, 34, 32, 35. 6 I, IV—خواند از ان—K 7 خواندی پیش گاه—K 8
 9 I, IV—بخشنده—I 10 داد—K 11 بر تخت بنشست—VI 12 شاد—K 13 رای—VI 14 از
 کیخسرو—K 15 نشستم بر—K 16 بسجد—VI بسچد—K, I, IV 17 ب. оп. VI—15 کمی
 18 چه—K, I, IV 19 ب. стоит после б. 44. I, IV—کنیم—VI 20 کنیم—IV, VI 21 ز داد—VI 19
 کجا بود زردشت را خویش—K 22 دین—I, IV 23 ابر—IV 24 بر آیین—K 25 ابر—IV 26
 خویش—VI 27 دین—VI 28 پادشاهان بر دین—I, IV 29 راهجوی—I, IV, VI 30 بدو—VI 31
 32 K, I, IV—[I—همه] بر همان 33 K, I, IV, VI—оп. 34 دهد—VI 35 K,
 I, IV—وزین—VI 36 وزان—VI 37 بی زبانی—K, I, IV, VI 38 رامش جشن—IV 39 خوانیم—VI 38
 40 L—تاج—L 40 که تا

- 70 ازان پس در گنج بگشاد شاه
 باسپ² و سنان³ و بختان⁴ جنگ
 سراسر بنعمان⁹ و منذر سپرد
 کس اندازه بختش او نداشت
 همان تازیانرا بسی هدیه داد
 75 بیاورد پس خلعت¹³ خسروی
 بخسرو سپردند¹⁵ و بنواختش
 شهنشاه¹⁷ خسرو بنرسی رسید
 برادرش بد یکدل¹⁸ و یکزبان
 ورا پهلوان کرد بر لشکرش
 80 سپهرا سراسر²¹ بنرسی سپرد
 در گنج بگشاد و روزی بداد
 بفرمود پس تا گشسپ دبیر
 کجا²⁵ بود دانا بدان روزگار
 جوانوی بیدار با او بهم
 85 ز باقی²⁸ که بد نزد ایرانیان
 دبیران دانا بدیوان³⁰ شدند

ز خفتان—VI K, 4 ستام—VI, IV K, 3 ز اسپ—VI K, 2 بیاورد و بنهاد در پیش—K 1
 جملة وافرة—B 8 گونه—VI گوهر—K 7 زره—K 6 بوی—VI, IV, I 5 باستام و خفتان—I
 من نفائس الجواهر و الخیمل و الأسلحة و الذهب و الفضة و الملایس و المفارش و الجواری
 و خلع علی جمیع أمراء العرب الذین کانو فی خدمتها و خق کل واحد منهم بعطیة—B
 سپرد آن—VI 15 آن—I 14 حاجت—IV 13 سنیة. ثم صرفهم الی بلادهم شاکرین غانمین
 یکدل بد—IV 18 شهنشاه—I, IV 17 و جعله ملک حجابیه و سالار پایه: B 6. 76
 نوازش همی کرد و—VI 23 همه—K, I, IV 22 سراسر سپهرا—VI 21 و—K 20 و—K 19
 حساب—K 26 که او—VI 25 دانش—VI 24 شاهی
 و أمرهما بالکشف عن البقایا الواجبة علی—B 29 K, VI—B. 84; I, IV—B. 86. 28
 ایوان—K 31 ایوان—I, IV 30 رعایا ایران
 VI—B. 32

همه برگرفتند یک با دگر
 بایران درم بد⁶ هزاران هزار⁷
 همه شهر ایران بدو¹⁰ گشت شاد
 همی آفرین خواند هر کس¹¹ بسی
 بایوان نوروز و جشن سده
 بهرام پر¹⁴ آفرین خواندند
 یکی¹⁵ تا بگردند گرد جهان
 بجست و بیک شهرشان کرد گرد
 که آزادگانرا کنند خواستار
 بهخشید باندازه شان¹⁶ کشوری
 که آواز بهرام زانسان¹⁸ شنود
 گشاده دل و نیک خواه²⁰ آمدند
 سوی موبد²² موبد آورد²³ روی
 منادی گری کرد بر در پپای
 ز غم دور باشید و دور از گناه
 که از داد²⁵ آباد دارد زمین
 که دارند اوپست و فریادرس
 نپپچد سر از رای²⁷ و پیمان ما

ز باقی¹ که بد پر² جهان سرپر
 نود بار³ و سه⁴ بار کرده شمار
 بهخشید و دیوان⁹ بر آتش نهاد
 چو آگاه شد زان سخن هر کسی
 برگرفتند یکسر¹² با آتش کده
 همی مشک بر آتش¹³ افشانند
 وزان پس یفرمود کار آگاهان
 کسی را کجا رانده بد یزدگرد
 بدان تا شود نامه شهریار
 فرستاد خلعت بهر مهتری
 رد و موبد و مرزبان¹⁷ هرک بود
 سراسر بدرگاه شاه¹⁹ آمدند
 بفرمود تا هرک بد دادجوی²¹
 چو فرمانش آمد ز گیتی بجای²⁴
 که ای زپردستان بیدار شاه
 وزین پس بران کس کنید آفرین
 ز گیتی بیزدان پناهید و بس
 هرانکس که بگزید²⁶ فرمان ما

90

95

100

شش -- K⁵ بدش باز -- VI⁴ بود باد -- IV³ بود -- K³ در -- K, I, IV, VI² زبانی -- IV¹
 I -- سی⁶ K -- دوب⁷ VI⁶ --

بگفتند با شهریار جهان * چنین گفت با خویشتن در نهان
 بدان تا بماند در آباد مرز * کسی کو بداند ز ناز ارز
 بهر کس رسیده بود بهخشش [وزن؟] * به نیکی گراید همه کوششش (такі)
 VI¹³ هر کس -- VI¹² بر وی -- K¹¹ ازان -- IV¹⁰ بدان -- K, I¹⁰ دفتر -- K⁹ و -- IV⁸
 موبد -- I, IV¹⁷ با بدره شان -- VI¹⁶ بدان -- K¹⁵ شاه -- I, IV¹⁴ بر آتش همی مشک
 تازه رو -- I, VI²⁰ باز -- IV¹⁹ او -- I, VI¹⁹ آوازه داد آه می -- VI¹⁸ ازیشان -- K¹⁸ موبدان
 موبد موبدان کرد -- VI²³ آرند -- I, IV²³ موبدان -- I, IV²² چاره جوی -- IV²¹ روی باز -- IV²¹
 داد -- VI²⁷ راه -- K, I²⁷ کو نگردد ز -- K²⁶ دادش -- IV²⁵ دانش -- I²⁵ ز جای -- I²⁴

105 برو¹ نیکوویها برافزون کنیم
 هرآنکس که از داد بگریزد اوی
 گر ایدونک نیرو دهد کردگار
 برین⁵ نیکوویها فزایش بود
 همه شهر ایران بگفتار⁶ اوی
 110 بدانگه که شد پادشاهیش راست
 همه روز⁸ نخبچیر بد کار اوی

۳

همی رفت با چند گرد دلیر
 بدو گفت کای شاه یزدان پرست¹¹
 چهودی فریمنده¹³ و بدگهر¹⁴
 باآرایش خوان و گفتار خوش
 بگفتار این پیرسر بر چیند¹⁸
 که ای باگهر نامور شهریار²⁰
 جوانمرد و با خوان و گفتار خوش²¹
 دگر نیمه مهمنان بچوید²³ ز راه²⁴
 چنان بد که روزی بنخچیر شیر
 بشد پیر مردی عصایی بدست
 براهام مردیست پرسیم و زر¹²
 115 باآزادگی¹⁵ لنبک¹⁶ آبکش
 بپرسید زان که تران¹⁷ کاین کینند
 چنین گفت با او یکی نامدار¹⁹
 سقاییست این لنبک آبکش
 بیک نیم روز²² آب دارد نگاه

رود— I, IV—بود K—⁴ VI—6. оп. ³ تا— IV—بمادافره ما— K, I—² برین— VI—بران K—¹
 VI—⁹ بزم و— K, I, IV, VI—⁸ شادان و با آبروی— K, I, IV—⁷ ز گفتار— K, VI—⁶ برو— J—⁵
 T—доб.:¹¹ تاختن اسپ— K—¹⁰ وگر بزم
 دو مردند شاهها بدین شهر ما * یکی بانوا دیگری بی نوا
 J—на полях другим почерком приписаны начала обоих мисра этого б. ¹² K—¹² یکی مرد بینی بسیم
 بد آزادهی— J—¹⁵ هنر— K, I, IV—¹⁴ فریمنده— K, I, IV—¹³ براهام بودی بسیم و برز— VI— و بزر
 J—доб.:¹⁸ مهتران— K, VI—¹⁷ (всюду) لیتک— K—¹⁶ باآزادی— IV—
 باآواز گفتند کای شهریار * ز تو دور بادا بد روزگار
 که آزادگانرا شود— J—²¹ (описка) پارسا— I—پادشا— K, IV, VI—²⁰ پارسا— K, I, IV, VI—¹⁹
 K—доб.:²⁴ بخواند— I, IV—²³ نیمروز— I, IV, VI—²² شیرفش
 زمانه نیپاورد همتای اوی * همان نام چوید بمشک و سبوی

- 120 نماند بفردا از امروز چیز
 بهرام بی بر چه و دیست زفت
 درم دارد و گنج و⁴ دینار نیز
 منادی گری را بفرمود شاه
 که هر کس که از لنبک آبکش
 125 همی بود تا زرد گشت آفتاب
 سوی خانه لنبک آمد چو باد
 که من سرکشی ام¹² ز ایران سپاه
 درین¹⁴ خانه امشب¹⁵ درنگم دهی
 بپد¹⁸ شاد لنبک ز آواز اوی
 130 بدو²¹ گفت زود اندر آی ای سوار
 اگر پا تو ده تن بدی به بدی
 فرود آمد از باره²³ بهرام شاه²⁴
 بهمالید شادان بچیزی²⁵ تنش
 چو بنشست بهرام لنبک دوید
 یکی کاسه آورد²⁸ پر²⁹ خوردنی 135

1 K, VI—باشدش نیز—IV مانند پیشیز—I باشدش نیز—K—3 رفتن—2

نه بیند کسی باز اورا بچشم * همیشه ز مهمان بود پر ز خشم

4 I—و. 5 K, IV—دوب. و 6 K—دوب.:

چو بشنید بهرام آمدش خوش * ز کردار آن لیبک آبکش

فأمر الملك بأن ينادى فى السوق أن من—B 123, 124 оп.; Л—66. 8 K—6. 7 K, IV—رو

اشتری ماء من لنبک السقاء لم يلق خیرا 9 K, I, IV—باره—VI تازی 10 K, I, IV, VI—

منم—VI 12 چوب و—I, IV, VI را زود و—K; 11 Л—و. 12 K—دوب. 13 I, IV—راه—13 I, IV—سروش گشت

بیماد—VI 18 خرمی—VI 17 همی—K 16 یک امشب اگر خود—K 15 بدین—I, IV, VI 14

اسپ—K, I, IV, VI 23 کردگار—VI 22 ورا—K, VI 21 و آن راز—K 20 چرب—K 19

بهره—K 26 حالی بشانه—VI 25 بیدار شاه

در—VI از—I, IV—بر—K 29 چاره ساخت

بنده¹ مهره بازی² از بهر خورد
 بخندید⁴ و بنهاد بر⁵ پیشگاه⁶
 بیاورد جامی ز می⁸ شادمان⁹
 بخوردنش آنگه¹⁰ پیازید دست¹¹
 وزان خوب¹⁴ گفتار و زان¹⁵ تازہ روی¹⁶
 از آواز او چشم بگشاد شاه
 که شب بی نوا بد¹⁸ همانا ستور
 وگر یار خواهی بخوانیم²⁰ کسی
 یک امروز با ما بشادی بپای²³
 که امروز چندان نداریم²⁴ کار
 هم اینجا بنزد تو خواهم بدن
 ز گفتار او تازه تر کرد روی²⁵
 خریدار آبش نیامد پدید
 یکی²⁸ آبکش را بهر برکشید²⁹
 بیامد سوی خانه چون باد و³⁰ دود³¹

بهرام گفت ای گرانمایه مرد
 بدید³ آنک لنینک بدو داد شاه
 چو زان خورده شد میزبان در زمان⁷
 همی خورد بهرام تا گشت مست
 شگفت آمد اورا ازان¹² جشن¹³ اوی
 بگفت آن شب و¹⁷ بامداد پگاه
 چنین گفت لنینک به بهرام گور
 یک امروز مهمان من باش و¹⁹ بس
 بپاریم چیزی که باید²¹ بجای²²
 چنین گفت با آبکش شه ریاری
 که ناچار ز ایدر بپاید شدن
 بسی آفرین کرد لنینک بروی
 بشد لنینک و آب²⁶ چندی کشید
 غمی گشت و پیراهنش درکشید²⁷
 بهلا بستند و گوشت بخرید زود

1 همه - K 2 K, I, IV - مهره بازی کن VI - زمانی مساعد شو 3 برید - I 4 برخشید - J 5 در - K 6 VI - б. оп.
 I, IV - بپیچید - B 7 K - بیاورد نزدیک رطل گران - VI 8 K, I, IV - جام می - 8 K, I, IV - در زمان میزبان - K 9 یک
 K - عجب ماند شاه از چنان - I, IV 10 VI - پس آنگه بخوردن - VI 11 K, I, IV - б. оп. 12 I, IV - چرب
 оп. و - IV 13 VI - б. оп. 14 K, I, IV - چرب 15 K, I, IV - آن 16 VI - б. оп. 17 IV - 18
 آید - IV خواهی - K, VI 19 оп. و - I 20 VI - بجویم - VI 21 K, VI - خواهی 22 K, I, IV - 23 I, IV - بکار
 24 I, IV - دیگر بپندیم - I, IV 25 K, I, IV - бб. 146, 147 оп. 26 K, I, IV, VI - 27 I, IV, VI - پرکشید - I, IV, VI - مشک
 28 K - چنان 29 K, I, IV, VI - درکشید - K - вместо бб, 30 VI - 31 K, I, IV - вместо б.:
 که دستار بودیش در زیر مشک * بیمارزار شد گوشت آورد و کسک
 پاندام کالوشه [بپامدیکی دیگ برسر - K] برنهاد * ازان رنج مهمان همی کرد یاد
 فخلح قمیصه و انز بمئزر کان یلبسه تحت القرية فباعه و اشتری لحمًا و کشکا - B

یکی مجلس² دیگر آراستند
همان لنبک آبکش می پرسست
بیمامد بنزدیک بهرام تفت
ز رنج و غم و کوشش⁶ آزاد باش
چنان دان که بخشیده‌ای زر⁸ و چیز
که روز سدیگر نباشیم شاد
که بیدار دل باش¹¹ با بخت جفت
گروگان پیرمایه مردی¹² سپرد
بنزدیک بهرام شد شادمان
که مرد از خورشها کند پرورش
برید¹⁶ و بر آتش خورشها فزود
نخست از شهنشاه¹⁵ بردند نام
بمالین او شمع بز پای کرد
شد از خواب بیدار بهرام گور
بودی درین خانه تنگ و²³ تار
گر از شاه ایران هراسان نه‌ای
بباشی²⁸ گر آید دل‌ترا هوا
که شادان و خرم بدی²⁹ سال و ماه
ز شاهان گیتی گرفتیم یاد
که روشن شود زو³⁰ دل و رای تو
چو افزون دهی³¹ تخت و افسر دهد

بپخت و بخوردند¹ می خواستند
ببود آن شب تیره³ با می بدست
چو شب روز شد تیز⁴ لنبک برفت
بدو گفت روز سیم⁵ شاد باش
بزن دست با من⁷ یک امروز نیز
بدو گفت بهرام کین خود میاد
برو⁹ آبکش آفرین خواند¹⁰ و گفت
ببازار شد مشک و آلت ببرد
خرید آنچ¹⁸ بایست و آمد دوان¹⁴
بدو گفت یاری ده¹⁵ اندر خورش
ازو بستند آن گوشت بهرام زود
چو نان خورده شد می گرفتند و¹⁷ جام
چو می خورده شد خواب را جای¹⁹ کرد
بروز²⁰ چهارم چو بفروخت²¹ هور
بشد میزبان گفت کای²² نامدار
بدین²⁴ خانه اندر²⁵ تن آسان نه‌ای
دو هفته بدین²⁶ خانه بی‌نوا²⁷
برو آفرین کرد بهرام‌شاه
سه روز اندرین خانه بودیم شاد
بجایی بگویم سخنه‌ای تو
که این میزبانی ترا بر دهد

155

160

165

170

¹ I, IV — ² VI — ³ I, IV — ⁴ K — ⁵ I, IV — ⁶ VI — ⁷ I, IV — ⁸ K, I, IV — ⁹ I, IV — ¹⁰ K, I, IV, VI — ¹¹ I, K — ¹² VI — ¹³ I — ¹⁴ K, I, IV — ¹⁵ K — ¹⁶ VI — ¹⁷ K — ¹⁸ VI — ¹⁹ VI — ²⁰ K — ²¹ I, IV — ²² K — ²³ I, IV — ²⁴ I, IV — ²⁵ I, IV — ²⁶ I, IV, VI — ²⁷ I, IV — ²⁸ VI — ²⁹ K — ³⁰ I, IV, VI — ³¹ K, I, IV, VI —

نخواهم² بچیزی³ دگر کرد⁴ رای⁵
 همی⁶ رنجه داری مرا⁷ خوارخوار
 ازان رنجه داری مرا تو¹⁰ بسی¹¹
 همه کار بی برگ¹² و بی رنگ شد
 ندارم بمرگ آبچین¹³ و کفن¹⁴
 خورش باید¹⁷ و نیست چیزی مرا¹⁸
 وگر خشت این خانه را بشکنند
 بروبی و خاکش²³ بهامون کنی²²
 چو بیدار گردی ز خواب آن دهی
 برین رنجهها²⁵ سر²⁶ گروگان کنم
 بمست و برآهخت تیغ از نیام
 بغفت و دو پایش کشان بر²⁸ زمین
 بیاورد خون و بخوردن نشست

بدین در بخسیم¹ نجویم¹ سرای
 براهام گفبت ای نبرده سوار
 بخسپی⁸ و چیزت⁹ بدزد کسی
 بخانه درآی از جهان تنگ شد
 به پیمان که چیزی نخواهی ز من
 هم امشب¹⁵ ترا و¹⁶ نشست ترا
 گر این¹⁹ اسپ سرگین و آب افکند²⁰
 بشمیگیر سرگینش²¹ بیرون کنی²²
 همان خشت را نیز²⁴ تاوان دهی
 بدو گفبت بهرام پیمانم کنم
 فرود آمد و اسپ را با لگام
 نمدزین بگسترد²⁷ و بالپنش زین
 جهود آن در خانه از پس بست

190

195

200

بچیز-³ IV, VI- ندارم-² K, I, IV- نخوام-¹ K, I, IV-
 4 K, VI- نیز- I, IV- هیچ⁵ Л- порядок 66.: 177, 183, 184, 179, 180, 186, 187, 188; Б- перевод
 в соответствии с текстом. 6 VI- مرا 7 VI- همی 8 IV- بغفتی 9 K, VI- چیزی 10 K, I,
 IV, VI-[IV-داری] [VI-مرا] در [K, IV-ازان] ازین 11 K-доб.:
 بچازم رسانیدی از رنچ خویش * نه این رسم شاهست و آیین و کیش
 12 K-آب 13 K-خود 14 IV-б. оп.; K-доб.:
 بدو گفبت بهرام کای نیک مرد * ندارم ترا ایچگونه بدرد
 ز تو بس کنم این در خانه جای * زخم پاسی تو بی خروش و درای
 براهام ازان پس پراندیشه شد * وز اندیشه جانش یکی همیشه شد
 که این شوخ مرد از دم نگذرد * که دارم که تیمار اسپش خورد
 دگر باره گفبت ای سرافراز مرد * ز بس گفتم تو مرا خسته کرد
 اگر-¹⁹ VI- زیر دست ترا-¹⁸ K, I, IV- این-¹⁷ I, IV- هم-¹⁶ K, I, IV- اسپ-¹⁵ K, I, IV, VI-
 I, را پخته-²⁴ K- زینجا-²³ VI- بری-²² K, I, IV, VI- سرگین پ-²¹ K- کر بگند-²⁰ VI-
 نمدزینش بستر-^{IV} بسترش-^I 27 زبانه به پیمان-^K 26 عهدها-^{VI} 25 پخته تو-^{IV, VI}
 بروی-^K 28

چو این داستان بشنووی یاد دار
 سوی مردم بی‌ذوا ننگ‌گرد³
 شنیدستم از گفته‌ی داستان
 که⁵ برخواندی⁶ از گفته‌ی رهنمون
 ازان می‌ورا¹⁰ شادمانی فزود¹¹
 برین داستان کهن گوش دار
 درم پیش او¹⁴ چون¹⁵ یکی جوشنست¹⁶
 چنان‌چون توی گرسنه نیم‌شب
 بگیتی مریں¹⁷ یاد باید¹⁸ گرفت
 خنک می‌گسار و می و جام نیک
 گریزان شد از خانه²⁰ بهرام گور
 چه²³ زین²⁴ از²⁵ برش خشک بالین نهاد²⁶
 بگفتار خودبر کنون²⁷ پای دار²⁸
 بچاروب رویم بی‌کسارگی
 برنجم ز مهمان بیدادگر
 پیاور که سرگین کشد بر³³ کنار
 وزین خانه³⁷ تو³⁸ بهامون برد³⁶

ازان پس به‌بهرام¹ گفت ای سوار
 بگیتی² هرآنکس که دارد خورد
 بدو گفت بهرام کاین داستان
 شنیدم بگفتار و⁴ دیدم کنون
 می آورد⁷ چون خورده شد⁸ نان⁹ جهود
 خروشید کای رنچ‌دیده سوار
 که هر¹² کس که دارد دلش روشنست¹³
 کسی کو ندارد بود خشک‌لب
 بدو گفت بهرام کاین پس شگفت
 که¹⁹ از جام یابی سرانجام نیک
 چو از کوه خنجر برآورد هور
 بران چرمه ناچران²¹ زین نهاد²²
 بیامد براهام گفت ای سوار
 تو²⁹ گفستی که سرگین این بارگی
 کنون آذیچ³⁰ گفستی³¹ بروب و بهر
 بدو گفت بهرام شو پایکار³²
 دهم زر که³⁴ تا خاک³⁵ بیرون برد³⁶

205

210

215

چو خوردش نباشد همی [بسی-] I-³ K, I, IV- بنگرد³ ز گیتی-² I-² بهرام-¹ K, I, IV-
 I-⁹ بد⁸ و⁷ L-⁷ JI-⁷ خواندم-⁶ VI-⁶ چو-⁵ K-⁵ شنیده بیدار-⁴ K, I, IV, VI-
 I,¹² نمود-¹¹ IV-¹¹ بسی-¹⁰ I, IV-¹⁰ خورد ناز-^{VI} VI-^{VI} سیر خورد آن-^{IV} IV-^{IV} خورد سیر آن
 سپاسی بدان-^{I, IV} I, IV-¹⁶ جانشی-^{VI} VI-¹⁵ وی-^K K-¹⁴ خورید و دهید-^{I, IV} I, IV-¹³ هر آذ-^{IV} IV-
 K-^{دوب}: داشتن برنهدید

هرآنکس که دارد خورید و نه‌بید * سپاسی بدان داشته‌تن برنهدید
 خواب-^{K, I, IV} K, I, IV, VI-¹⁹ گر²⁰ K, I, IV, VI-¹⁹ بدان تا بیادت نباید-^{K, VI} K, VI-¹⁸ دیدم همی-^{I, IV} I, IV-¹⁷
 چو-^I I-²³ فلما طلع الفجر أصرح بهرام فرسه لیرکب-^B برنشست-^{JL} JL-²² تپزرو-^{IV} IV-²¹
 JI, K,²⁸ نه²⁷ K, I, IV-²⁷ همی‌خواست کاید ز خانه بدشت-^{JL} JL-²⁶ کز-^{VI} VI-²⁵ نمود-^K K-²⁴
 بی-^{IV} IV-³³ رو پیش‌کار-^K K-³² گفتم-^{VI} VI-³¹ آنک-^K K-³⁰ ز-^{I, IV} I, IV-²⁹ پایدار-^{IV, VI} IV, VI-
 تو-^{IV} IV-³⁸ حجره-^K K-²⁷ کشد-^{VI} VI-³⁶ چو سرگین به-^K K-³⁵ زرش-^{VI} VI-³⁴ کند در-^{VI} VI-

- 235 یکی کاروان‌خانه بود¹ و سرای
 ز دژ و زیاقوت و هر گوهری
 که داند⁴ موبد مر آذرا شمار
 فرستاد موبد بدانجا سوار
 همه⁶ بار کردند و دیگر⁷ نماند⁸
- 240 چو بانگ درای¹² آمد از بارگاه
 که گوهر فزون زمین بگنج تو نیست
 بماند اندران شاه ایران شکفت
 که چندین بورزید مرد جهود
 ازان¹⁸ صد شتروار ز¹⁹ درم
 245 جهانداد شاه آبکش²¹ سپرد
 ازان‌پس براهامرا خواند و گفت
 چه گویی که پیغمبرت چند زیست
 سوار آمد و گفت با من سخن
 که هر کسی که دارد فزونی خورد
 250 کنون دست یازان²⁸ ز²⁹ خوردن بکش
 ز سرگین و زربفت و دستار³⁰ و خشت
- کزان خانه بیرون نبودیش² جای
 ز³ هر بدره‌یی بر سرش افسری
 ندانست کردن بیس روزگار
 شتر خواست از دشت جهرم هزار⁵
 همی⁹ شاددل¹⁰ کاروانرا¹¹ براند
 بشد مرد بینا¹³ بگفت آن بشاه
 همان مانده¹⁴ خروار¹⁵ باشد دویست
 ز راز¹⁶ دل اندیش‌شها بر گرفت
 چو روزی نبودش زوزش¹⁷ چه سود
 ز گسترذیها و از پیش و کم²⁰
 بشد لنبک از راه²² گنجی ببرد
 که ای در کمی گشته با خاک جفت
 چه²³ بایست چندی بزشتی²⁴ گریست
 ازان داستانه‌ای گشته²⁵ که بن
 کسی کو²⁶ ندارد همی پژمرد²⁷
 به‌بین زمین‌سپس خوردن آبکش
 بسی³¹ گفت با³² سفله مرد کنشت

که—K, I, IV—³ نمد کالها بر زمین نیز—K, I, IV—² بر در—IV در در—I پد در—K—¹
 همی—I—⁶ 237, 238 гаплография: A 237—B 238. K, I, IV, VI—⁵ вместо бб. ندانست—K, I, IV—⁴
 ساده‌دل—K, I, IV—¹⁰ همان—VI همین—I, IV—همه—K—⁹ بماند—Л—⁸ چیزی—K, I, IV, VI—⁷
 همانا—K—¹⁵ همانا که—VI—¹⁴ دانا—K—¹³ جرمی—VI—¹² ل—¹¹ها—I, IV, VI—¹¹ ساروان—VI
 ازو—Л—¹⁸ ز بودن—VI—¹⁷ ازان زر—K بورزش—Л—¹⁷ وزان در—I, IV—¹⁶ شتروار
 که—I, IV—²³ و K, VI—²² доб. لیتکرا—K—²¹ ز پیش و ز کم—VI—²⁰ گنج
 گر—I—²⁶ ل—²⁵ ز پیشی همیشه چو تو می—VI—²⁷ K, VI—²⁷
 دستار [و—³¹ K, IV—³¹ доб. IV—³⁰ زربفت—K, I, IV, VI—³⁰ ل—²⁹ خودرا—K, VI—²⁸ بنگرد
 ازان—I, IV—³² همی

بدو گفت کاینرا تو¹ سرمایه دار
 درم مرد² درویش را سر ترا
 خروشان همی رفت مرد جهود³

درم داد ناپاک دل را چه ار
 سزا نیست زین بیشتر مر ترا
 بارزانیان داد چهیزی که بود

۶

بجنبید و رای شکار آمدش
 بهامون خرامید⁴ بازی بدست
 نشستن گه مردم نیک بخت⁵
 ندید اندرو مردم و⁷ چارپای
 همان رزمگاه⁸ دلیران⁹ بود¹⁰
 پدید آمد اندر زمان نره¹² شیر¹³
 بزد دست شاه و کمان درکشید¹⁵
 دل شیر ماده بدویر¹⁶ بسوخت
 بخرید و چنگش¹⁷ باندام¹⁸ کرد

چو یوز شکاری بکار آمدش
 یکی باره‌یی تیزرو برنشست
 یکی همیشه پیشش آمدش پردرخت
 بسان بهشتی یکی سبز⁶ جای
 چنین گفت کاین جای شیران بود
 کمانرا بزه کرد مرد¹¹ دلیر
 یکی نعره زد شیر چون دررسید¹⁴
 بزد تیر و پهلوش با دل بدوخت
 همان ماده آهنک بهرام کرد

255

260

¹ K, I, IV—оп.; VI—² داده I—³ K—б. оп.; K, I, IV, VI—доб.:

بتراج داد آذک در خانه بود * که آنرا سزا مرد پیگانه بود
⁴ K, IV—доб. و ⁵ K—вместо б.:

بدشت اندرون همیشه آمد پدید * شهنشاه لشکر بدانجا کشید
 یکی همیشه دید و آب روان * کزو پیرسر تازه گشتی جوان
 که بر دربر ایوانش—⁹ I, IV ¹⁰ Hشیوار [و VI—доб.] جای—⁸ K, VI ⁷ IV—оп. تازه—⁶ K
¹⁰ I, IV—доб.:

به همیشه درون گرد برگشت شاه * همی کرد هر جای لختی نگاه
 بدان همیشه اندر یکی شیر دید * در چاره شیر شمشیر دید
 یکی بانگ برزد بران نره شیر * چو آهنک او کرد شیر دلیر
 ز همیشه بیک سو جهاندید اسپ * برافروخت برسان آذرگشسپ
 K—доб. 1-й б. после б. 258, 2-й б. после б. 259, 3-й б. после б. 260. ¹¹ VI—شاه ¹² K, I, IV—

همانگاه [چو از بیشه—K] بیرون خرامید ¹³ K, I, IV—обратный порядок мисра. ¹⁴ VI—

بزد نعره شیر زیان بردمید ¹⁵ VI—برکشید—VI—обратный порядок мисра; K, I, IV—б. оп.
 بی آرام—¹⁸ Л ¹⁷ K—چنگی ¹⁶ I, IV, VI—برویر

فروم‌مانند جنگی دران^۱ کارزار
 زیان‌ش گشاده بششیرین سخن
 ازان^۴ زخم شمشیر او^۵ شاد بود
 بدان همیشه بودیش جای^۷ نشست
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 بکام تو باد اختر^۸ روزگار
 خداوند این جا^۹ و کشت و سرای
 ز شیران شده بددل^{۱۰} و^{۱۱} مستمند
 برآورد پر^{۱۲} قیضه و^{۱۳} شست تو
 بماشی بشیر^{۱۶} و می و انگبین
 درختان بار آور^{۱۹} و سایدار^{۲۰}
 همی کرد زان^{۲۲} همیشه جای^{۲۳} نگاه
 چنان چون بود جای مرد^{۲۵} جوان^{۲۶}
 بی‌آورد چندی ز ده^{۲۷} مه‌تران
 بی‌آمد یکی جام زرین^{۲۸} بمشت^{۲۹}

یکی تیغ زد بر میان‌ش سوار
 برون آمد از پیشه مردی^۲ کهن
 کجا نام او مهر بنداد^۳ بود
 یکی مرد دهقان^۶ یزدان‌پرست
 چو آمد بر شاه ایران فراز
 بدو گفت کای مه‌تر نامدار
 یکی مرد دهقانم ای پاک‌رای
 خداوند گاو و خمر و گوسفند
 کنون ایند این کار بر دست تو
 زمانی درین^{۱۴} پیشه آیی چنین^{۱۵}
 بره^{۱۷} هست چندانک باید^{۱۸} بکار
 فرود آمد از باره^{۲۱} بهرام‌شاه
 که باشد^{۲۴} زمین سبز و آب روان
 بشد مهر بنداد و رامشگران
 بسی گوسفندان فریه بکشت

265

270

275

بدان — K, I, IV — ۴ بیداد — K, IV, VI — ۳ مرد — K, IV — ۲ در از — K, I, IV, VI — ۱
 K, I, ۹ بادا همه — IV — ۸ و I — ۸ جای — VI — ۷ و L — ۷ و I — ۶ شیران دلش — VI — ۵
 — VI — ۱۰ و L — ۱۳ از — K — ۱۲ شیران پیشه دلم — K — ۱۱ بیدل — VI — ۱۰ مرز — IV, VI —
 و بار — I, IV — ۱۱ پیشه ما [پیشه اندر — VI] نشین — K, VI — ۱۵ برین — I, IV — ۱۴ بدین — K, VI — ۱۴ پنجه و
 — VI — ۱۹ و — K, I, VI — ۱۹ آید — K, VI — ۱۸ درو — VI — ۱۷ که آرمت [بیاریم — VI] شیر — K, VI — ۱۶ چین
 کجا بد — K — ۲۴ چندی — VI — هر جا — K — ۲۳ در — K — ۲۲ اسپ — K, I, IV, VI — ۲۱ میوه‌دار — VI — ۲۰
 K — ۲۶: — ۲۶: K — ۲۶ پدید آمد از دور مردی — K, L — ۲۵

بیم‌الای سرو و بیدیدار ماه * اگر برنهد ماه زرین کلاه
 بی‌آمد بر شه زمین بوسه داد * چنین گفت کای شاه فرخ‌نژاد
 فراوان برین مرز لشکر گذشت * دلیران کوه و سواران دشت
 کسی را ندیدیم رای و درنگ * برین دشت با نره شیران جنگ
 تو دادی مرین پیشه را زیب و فر * که یار تو بادا همی دادگر
 یکی جام زرین گرفته — K — ۲۸ رده — IV — ره — L — ۲۷

نهادند پیشش¹ گل و شنبلید²
 بهرام گفت ای گو نیکبختی
 همان تخت زرین و هم گاهرا³
 نگارنده بر⁴ چهرها⁵ پادشاست⁶
 مر آنرا گزیند⁷ که خواهد⁸ همی⁹
 ترا دام این بی‌شسه¹⁰ و جایگاه
 بایوان خرم خرامید¹¹ مست¹²
 همی ییاد کرد از لب دوستان¹³

چو دان خورده شد جامهای نپید
 چو شد مهر بنداد¹ شادان ز می
 چنان دان که ماندندهای² شاهرا
 بدو گفت بهرام کآری رواست
 چنان آفریند که خواهد همی
 اگر من همی نیک مازم بشاه
 بگفت این و زان جایگه برنشست
 بغفت آن شب تیره در بوستان

280

285

۷

بزرگان لشکر برفتند شاد
 ورا می‌سوه آورد چندی¹ ز ده
 ز گل دسته‌ها کرده² شاهنشاهی
 میان یلان پایگه³ ساختش

چو بنشست می خواست از بامداد
 بیامد همانگه یکی مرد مه
 شتر بارها زار و سپید و بهی
 جهاندار چون دید بنواختش

290

¹ I, IV — پیش — همچون — VI — K, I, IV (VI — после б. 280) — доб.:

یکی خورد و دیگر به بهرام داد * بکوشید [بپوشید-K] و بر خوانش
 [خانش-I] آرام داد

затем K — доб.:

چو می خورده شد شاد شد میزبان * به بهرام بگشاد شیرین زبان
 که جامی که خوردی ترا نوش باد * روان بداندیشی بی‌توش باد
 نیم [تیره-VI] شب-I, IV, VI — شب نماینده ماهرا-K⁵ ما بنده-K, IV⁴ مرد بیداد-Л³
 که نفزود و هرگز-K⁹ I, IV — б. оп. ⁸ I, IV — б. оп. ⁷ K — چهار ماهرا-VI
 همان کو فزاید-VI نه بغزود هرگز-I, IV — доб.:

بدو گفت پس شاه بهرام گور * که ای مرد بادانیشی و فرّ و زور
 چو می خورده شد شاد شد میزبان * تویی گفت در مرز ما مرزبان
 K — доб.:

بدو گفت بهرام کای میزبان * تویی اندرین مرزها مرزبان
 (нет рифмы). ¹⁵ Б — перевод бб. 255—286 отсут-
 ствует. ¹⁴ Л — تفت ¹³ K — گرایید ¹² I, IV — مرز
 جایگه — I, IV, VI — ¹⁸ K, I, IV, VI — بسته ¹⁷ K — لختی ¹⁶ I, IV —

ورا پهیلوی نام کیروی¹ بود
 دو من را بیکیار اندرکشید
 ازان نامداران و³ آن⁴ جشنگاه
 بدلیش اندر افتاد زان جام شور
 بدان جام می تاخت و⁷ بر پای جست⁸
 منم گفت⁹ میخواره کیروی نام
 چو من¹¹ در کشم یار خواهم گزید
 خورم هفت¹² ازین بر سر انجمن
 ز من نشنود کس بمستی خروش¹⁵
 ازان می پرسست ان بر آورد گرد
 که داند که می در تنش¹⁷ چون گذشت
 چو در سینۀ مرد می گرم گشت¹⁹
 ز هامون همی تاخت تا پیش²⁰ کوه
 یله²² کرد و²³ در سایه کوه²⁴ خفت
 دو چشمش بکند اندران خوابگاه²⁶
 ورا مرده دیدند بر²⁸ پیش²⁹ کوه
 برش اسب او³⁰ ایستاده بر
 وزان مجلس و جام³² جوشان شدند
 پیامد بر او یکی نیکنخواه

همین مه که با میوه و بوی بود
 بروی جهاندار جام نمید
 چو شد مرد خرم² دیدار شاه
 یکی جام دیگر⁵ پر از⁶ می بلور
 ز پیش بزرگان بیازید دست
 پیامد شهنشاه بگرفت جام
 بروی¹⁰ شهنشاه جام نمید
 بجام اندرون بود می پنج من
 پس از گه¹³ سوی ده روم من¹⁴ بهوش
 چنان هفت جام پر از می¹⁶ بخورد
 بدستوروی شاه بیرون گذشت
 وزان جای¹⁸ خرم پیامد بدشت
 برانگیخت اسب از میان گروه
 فرود آمد از باره²¹ جایی نهفت
 ز کوه اندر آمد کلاغ²⁵ سپاه
 همی تاختند از پس اندر²⁷ گروه
 دو چشمش ز سر کنده زاغ سپاه
 برو³¹ که تراش خروشان شدند
 چو بهرام برخاست از خوابگاه

295

300

305

می-K⁶ دادش-VI⁵ زان-I⁴ و-оп.³ K³ I, IV-² I¹ (всюду) کیروی-Л¹
 VI¹⁰ همیگفت-VI⁹ VI-б. оп.⁸ و-оп.⁷ K⁷ دیدند پر-IV⁹ جام را دید پر-I⁹ دید پر
 و قال: أشرب سبعة أقداح من هذه ولا أسكر-هشت-IV¹² I, IV¹² می-IV¹¹ پیامد
 VI-¹⁶ K, I, IV, VI-¹⁵ VI-б. стоит после б. 300. خرامم سوی ده-IV¹⁴ K, I, IV¹⁴ وزین در-VI¹³
 سرش-VI¹⁷ در تن میسر-IV¹⁷ I, IV¹⁷ بگفت این و زان [گرفت و ازان-VI¹⁷] هفت برهم
 K, I, ²² اسب-IV²¹ K, I, IV, VI²¹ سوی-IV²⁰ I, IV²⁰ VI-б. оп.¹⁹ شهر-I, VI¹⁹ ز ایوان-K¹⁸
 I, IV, VI²⁵ بجایی گه اندر ز مستی-IV²⁴ K, I, IV²⁴ VI-سایه داری-IV²³ I, IV²³ و-оп.²³ I, IV²³ نکه-IV²³
 باره بر-Л³⁰ پای-VI²⁹ در-IV²⁸ K, I, IV, VI²⁸ او-IV²⁷ K, I, IV, VI²⁷ جایگاه-IV²⁶ کلاغی
 مجلس شاه-VI³² بران-K³¹

310 که کیروی را چشم روشن کلاغ
 رخ شهریار جهان زرد شد
 هم‌انگه برآمد ز درگه³ خروش
 حرامست می در⁴ جهان سردسر

ز مستی بکندست¹ در² پیش راغ
 ز تیمار کیروی پرورد شد
 که ای نامداران بافر و هوش
 اگر زیردستست⁵ گر⁶ نامور⁷

۸

315 برین گونه⁸ بگذشت سالی تمام
 همان شه چو¹⁰ مجلس بیاراستی
 چنبن بود تا¹² کودکی¹³ کفشگر
 نبودش دران کار افزار¹⁷ سخت
 همانا²⁰ نهان داشت لغتی نپید
 پیور جوان گفت کاین²¹ هفت جام
 مگر بشکنی امشب آن مهر تنگ
 بزد کفشگر جام می²⁵ هفت و هشت
 جوانمرد را جام گستاخ کرد

همی دانستی هر کسی⁹ می حرام
 همان نام¹¹ باستان خواستی¹¹
 زنی خواست¹⁴ باچیز و نام¹⁵ گهر¹⁶
 همی زار¹⁸ بگردست مامش ز بخت¹⁹
 پسرا بدان خازنه اندرکشید
 بخور تا شوی ایمن و شادکام
 کنگ²² از نمد کی کند²³ سنگ²⁴
 هم‌اندر زمان آتشش²⁸ سخت گشت
 بیامد در خازنه سوراخ کرد

1- I, IV- فگندست-K
 2- I, IV, VI- بر
 3- VI- ز درگه برآمد
 4- K, I, IV- پر
 5- I, IV- با
 6- K, I, IV, 7- چه بر پهلوان و چه بر VI- اگر IV- یا I- پهلوان باشد ار-K
 8- شاه-K, I, IV, 10- یکی-K, 9- نیز-K
 11- لا یشریها و ضیح و لا شریف-B پیشهور-VI
 و صار الملك إذا جلس فی مجلس الأئیس یحضر عنده كتب الملوك-B
 12- K, I- و توار یخیم و سپرهم فبشتغل بذلك عوضا عن الشرب فمضت سنة علی ذلك
 13- I, IV- هنر
 14- IV- بود
 15- K- نامش
 16- I, IV- با یکی-IV تا یکی
 17- K, I, IV- کار [بران-IV] کار
 18- VI- وزان غصه-
 19- VI-دوب.:

که از غایت شرمناکی جوان * نیارست رفتن به پیش زنان
 ز ما بگنی نام-VI²⁴ کند کار-JI, K, VI²³ کلید-K²² ازین-K, VI²¹ بخازنه-K²⁰
 K-دوب.: زشتی و ننگ
 بیماری بدین کار چون شیر چنگ * نیاری بدین دوده ایدر تو ننگ
 همانا پی و پوستش-K, I, IV²⁶ زان میی-K, I, IV²⁵

شده¹ شدادل² یافتنه راه³ خویش⁴
 یکی شیر بگسست و آمد برآه
 بدیده ندیدد آنچه بایست⁸ بود
 بیازید و بگرفت گوشش بدست⁹
 جوان¹² از بر و شیر در زیر بود
 بیک دست زنجیر¹⁴ و دیگر کمند
 پیامد ز خانه بدان جایگاه¹⁵
 نشسته چو بر خر¹⁶ سواری¹⁷ دلیر
 دلیر اندرآمد بنزدیک¹⁹ شاه
 بدیده بدیدد آنچه نشنیده بود
 همه²³ موبدان و رانرا²⁴ بخواند
 نگه کن که تا از که دارد گهر²⁵

وزانجایگه شد بدرگاه خویش
 چنان بد⁵ که از خانه⁶ شیران شاه
 ازان می همی⁷ کفشگر مست بود
 بشد تیز و بر شیر غران نشست
 بران شیر غران پسر¹⁰ شیر¹¹ بود
 همی شد دوان شیروان¹³ چون نوند
 چو آن شیربان چه انداز شاه
 یکی کفشگر دید بر پشت شیر
 پیامد دوان تا در¹⁸ بارگاه
 بگفت²⁰ آن دلیری²¹ کزو²² دیده بود
 چه انداز زان در شگفتی بماند
 بموبد چنین گفت کاین کفشگر

325

330

I-⁵ چنان بد که از خان شیران پیمیش I-⁴ گاه I, I-³ مان K-² بشد IV-¹
 K, I, IV,⁸ چنان پرهنر VI-⁶ هشی I, IV-⁴ هنوز از می آن K-⁷ خوان VI-⁶ خان I-⁶ همانا
 K-⁹ доб.: بدرپا ده انگشت او شست VI-

چه آتش به پیشش چه پیل و چه شیر * بهر چیز دست درزد دلیر
 بدو خیره ماندند بازار و کوی * که اورا ندیدود آن چنان آبروی
 یکی بی هنر بود و بی زور دست * به تیزی بران شیر غران نشست
 که هر چند شیر یلی VI-⁶ بدانگاه شیر یله سپر I, IV-¹¹ بدانگاه که شیر یله K-¹⁰
 K, I, IV, VI-⁶ б. оп. شمشیر VI-¹⁴ پیشش شیر و آن K-¹³ غلام K, I, IV-¹² سپر
 (метр нарушен) بگفتی IV-²⁰ بدرگاه VI-¹⁹ بدان K-¹⁸ سوار IV-¹⁷ برو چون VI-¹⁶
 موبد و بگردانرا K-²⁴ ز در I-²³ رد و K-²³ که خود K, I, IV, VI-²² شگفتی K, I, IV-²¹
 K, I, IV, VI-²⁵ доб.:

اگر پهلووان زاده باشد سزاست * که بر پهلووانان دلیری سزاست
 بچستند و گفتمند با مادرش * فزاید مگر بر [در VI] هنر گوهرش
 نیما [پدر VI] کفشگر بود و او کفشگر * ازان پیشه [پیش K] برتر نامد گهر
 [گذر IV]

затем K-²⁵ доб.:

چو چاره ندیدد اندرین کار زن * فروماید خیره دران انجمن

دوان شد بر¹ شاه² و بگشاد راز
 که شادان بزی تا بود روزگار³
 یکی زن گزین کرد و شد کدخدای
 دلش⁸ گفتی از⁹ سست¹⁰ خود رست بود
 که مازند کسی از تخم¹¹ او در جهان
 نمود سر برآورد و گشت¹² استخوان
 که دانست کاین شاه خواهد شنید
 که این داستا از نشاید نهفت
 حلالست¹⁴ میخواره باید گزید
 نشیند نیارد ورا شیر زیر
 همی¹⁵ برکنند رفته از نزد¹⁶ شاه
 که ای پهلوانان ز زین کمر
 باآغاز¹⁹ و²⁰ فرجام خود²¹ بنگرید
 بکوشید²³ تا تن نگردد زبون

همان مادرش چون سخن شد دراز
 نخست آفرین کرد بر شهریار
 چنین گفت کاین⁴ نورسیده⁵ بجای
 بکار⁶ اندرون نایژه سست⁷ بود
 بدادم سه جام نمیدش نهان
 هم اندر زمان لعل گشتش رخان
 نژادش نمید جز سه جام نمید
 بخندید زان پیرزن شاه¹³ گفت
 بموید چنین گفت کاکنون نمید
 که چندان خورد می که بر نره شیر
 نه چندان که چشمش کلاغ سیاه
 خروشی برآمد هم از گه ز در¹⁷
 باندازه بر¹⁸ هر کسی می خورید
 چو می تان بشادی بود²² رهنمون

335

340

345

۹

سوی دشت نخچیر گه²⁴ با سپاه
 سوی راستش موید پاکرای²⁵
 ز جام و فریادون سخن را دند

بپامد سوم روز شبگیر شاه
 بدست چپش هر مز کدخدای
 برو داستا نهها همی خواندند

350

¹ K, I, IV, VI—رفت و بر—² K, I, IV—оп. ³ K—доб.:

بگفتش همه راز در پیش شاه * ازان شیر کو برنشستش براه
 ز بس—⁸ K—نشست—⁷ IV ز کار—⁶ IV چنین کودک نارسیده—⁵ I, IV ازان کودکی—⁴ K
 ندانست—¹¹ K, I, IV, VI نشست—¹⁰ IV گفت کان—⁹ I, IV, VI گفت کاین—⁸ K زنش—⁹ I, IV, VI
¹⁷ VI—پیش—¹⁶ K ز سر—¹⁵ K و—¹⁴ K, I, IV—доб. و—¹³ VI—доб. شد—¹² K, I, IV—کس راز
 و—²⁰ K, VI—оп. بانجام—¹⁹ I, IV از آغاز—¹⁸ K باندازه—¹⁸ VI بر اندازه بر—¹⁸ K, I, IV ز درگاه بر
 شد—²⁴ K—بخسپید—²³ IV بخسپید—²³ K, I—شود—²² I, IV, VI را—²¹ VI—تان—²¹ K
 رهنمای—²⁵ K گان

همی تا با سسر برد¹ روز² دراز
 بجای پی گور و آهو ندید⁴
 ز نخچیرگه تنگدل باز گشت⁷
 بسی اندرو⁸ مردم و چارپای⁹
 نظاره بپیش سپاه آمدند
 همی خواست کاید بدان ده فرود
 تو گفתי بمست آن خرانرا زمین
 بخوبی نکرد اندر ایشان نگاه¹⁰
 پر از¹¹ خانه و¹² مردم و چارپای¹³
 بجوی اندرون آب چون¹⁵ قیر باد
 چه بود اندران سوی¹⁶ ده شد ز¹⁷ راه¹⁸
 پر از خانه¹⁹ و مردم و چارپای²⁰
 یکی تازہ کرد اندرین کامرا
 که جاوید دارید دل شادمان²¹
 بدان تا کند شهره²² این²³ خوب ده
 کسی را نباید که فرمان برزند

سگ و یوز در پیش و شاهمین و باز
 چو خورشید تابان بگنبد رسید³
 چو⁵ خورشید تابان درم ساز⁶ گشت
 بپیش اندر آمد یکی سبز جای
 ازان ده فراوان برآوردند
 جهاندار پرخشم و پرتاب بود
 نکردند زیشان کسی آفرین
 ازان مردمان تنگدل گشت شاه
 بموید چنین گفت کاین سبز جای
 کنام دد و دام و¹⁴ نخچیر باد
 بدانست موید که فرمان شاه
 بدیشان چنین گفت کاین سبز جای
 خوش آمد شهنشاه بهرام را
 دگر گفت موید بدان مردمان
 شمارا همه یکسره کرد مه
 بدین ده زن و کودکان مهترند

355

360

365

1 K, I, IV- همی راند در دشت- 2 K- روزی 3 K- گنبد بگشت- 4 VI- 66. 351-353
 5 I, IV- ز- 6 I- دژم ساز- 7 K- вместо 66. 353-354: A353-B354. 8 K, I, IV- و-
 9 K- доб.:

یکی جای آباد و باخرمی * همه جای آرامش و بیغمی
 10 I, IV- 6. оп. 11 VI- همین 12 K- میاد اندرو- 13 I, IV- 6. оп.
 چه بود و چه دید اندران روی و- 17 VI- پیش- 16 K, I, IV- شان- 15 K, I, IV- جای- 14 VI-
 18 I, IV- 6. стоит после 6. 356. 19 I- میوه- 20 K- جای- 21 I, IV, VI- 6. оп.; K-
 IV- доб.:

پیامد همانگاه موید بده * بخواند آن کسی را که او [کجا- I] بود مه
 بگفتا پیام ملک بشنوید * ز گفت ملک هیچ برمگذرید
 21 I, IV, VI- 6. оп.; K-

بسی کرد بر هر یکی آفرین * پسندید این مرز ایران زمین
 22 K, I, IV, VI- شهر- 23 K, I, IV- ازین

بدین¹ ده چه مزدور و چه کدخدای
 زن و کودک و مرد جمله⁴ مهید⁵
 370 خروشی برآمد ز پرمایه ده
 زن و مرد ازان پس یکی شد برای
 چو ناپاک⁸ شد مرد برنا بده
 همه یک بدیگر برآمیختند
 چو برخاست زان روستا رسته‌خیز
 375 پماندند پیران ای¹³ پای¹⁴ و پر
 همه ده بویرانسی آورد روی
 شده²⁰ دشت ویران و²¹ ویران سرای
 چو یک سال بگذشت و آمد بهار
 بران جای آباد²⁶ خرم رسید
 380 درختان همه²⁸ خشک و²⁹ ویران سرای
 دل³¹ شاه بهرام³² ناشاد³³ گشت
 بموید چنین گفت کای روزبه
 برو تیز و آباد گردان بگنج³⁵
 ز پیشش شهنشاه موید بررفت
 385 ز برزن همی سوی برزن³⁸ شتافت
 فرود آمد از باره⁴⁰ بنواختش

¹ K, I, IV, VI— ازین ² K— جای ³ K— رای ⁴ K, I— سراسر ⁵ K, I—
 مرد و کودک سراسر ⁶ K— یکه‌باره ⁷ IV— вместо бб. 368—371 гаплография: А 368—В 371. ⁸ IV— پای ⁹ VI—
 66. 369—372 оп. ¹⁰ K— رای ¹¹ K— مردم ¹² VI— ناکام راه ¹³ K, IV— بی ¹⁴ IV— پا ¹⁵ IV—
 شد آن ¹⁶ K— و ¹⁷ VI— б. оп. ¹⁸ VI— بید ¹⁹ VI— خوشید جوی ²⁰ VI—
 و ²¹ K, I, ²² K— رمنده ²³ VI— بی و بی ²⁴ Л— 66. 371—377 оп. ²⁵ K, I,
 IV— سو ²⁶ K, I— доб. و ²⁷ K, I, IV— پای جایی ²⁸ I, IV— شده ²⁹ оп. و ³⁰ VI—
 66. 378—380 оп. ³¹ K, I, IV— رخ ³² VI— چون دید ³³ K, I, IV— زرد ³⁴ K, I, IV—
 66. 378—380 оп. ³⁵ K, I, IV, VI— با داد ³⁶ K, I, IV, VI— ز گنج ³⁷ Л, IV—
 66. 378—380 оп. ³⁸ K, I, IV, VI— ویران ³⁹ VI— سرانجام ⁴⁰ K, I, IV, VI— و
 66. 378—380 оп. ³⁸ K— برزین ³⁹ VI— ویران ⁴⁰ K, I, IV, VI— و
 66. 378—380 оп. ³⁸ K— برزین ³⁹ VI— ویران ⁴⁰ K, I, IV, VI— و

بدو گفت کای خواجۀ سالخورد
 چنمین داد پاسخ که یک روزگار
 بیامد یکی بیخرد² موبدی
 390 بیا گفت یکسر همه مهترید
 بگفت این و این ده پر آشوب گشت
 که یزدان ورا یار باندازه باد
 همه کار این جا⁵ پر از تیرگیست⁶
 ازین گفته⁸ پردرد شد روزبه
 395 چنمین داد پاسخ که مهتر بود
 بدو روزبه گفت مهتر تو باش
 ز گنج جهاندار دینار خواه
 بکش هرک بیکار بینی¹⁴ پده¹⁵
 بدان موبد پیش¹⁶ نفرین مکن
 400 اگر یار¹⁷ خواهی ز¹⁸ درگاه شاه
 چو بشنید پیر این سخن شاد شد
 همانگه سوی خانه شد مرد پیر
 زمین را بآباد کردن گرفت
 ز همسایگان²³ گاو و²⁴ خر خواستند
 405 خود و مرزداران بکوشید سخت

¹ VI—обратный порядок мисра. ² I, IV—پرخرد ³ K—بر ما ⁴ K, I, IV,

VI—доб.:

همه یکسره کدخدای دهید * زن و مرد بر مهتران مهید
 این جای بر [ده ابر—VI] بترست⁶ K, I, IV, VI—
⁵ Л—جا оп., текст—конъектура редактора. ⁷ (بدترست)
 I, بهر کار بر سر چو افسر—¹⁰ K تر—⁹ Л پیر—⁸ K, I, IV چاره باید—⁷ Л
 оп. و—¹² Л همان—¹¹ K, VI بر جای بر سر بسر—VI بهر کار چون بر سر افسر—¹⁰ K
 پ—¹⁸ K بار—¹⁷ IV پیر—¹⁶ K, I, IV, VI ز ده—¹⁵ I, IV, VI یابی—¹⁴ K, I, IV, VI خرد—¹³ IV
 خرابی بدید اندران—²² VI گشت—²¹ K, I, IV, VI سپاه—²⁰ IV دانی—¹⁹ VI باید—¹⁸ K
 چندین—²⁵ IV و—²⁴ Л, IV هر جایگه—²³ VI

دل هرک دید³ اندران شاد شد²
 بمژگان همی خون فرو⁶ ریختی⁵
 هم از رنج این⁸ پیوسر کدخدای
 بهر برزن آباد کردند جوی⁹
 یکایک برافزود بر¹¹ کشتمنند
 شد آن جای ویران چو خرّم¹² بهشت¹³
 برآمد ز ورزش همه کام¹⁶ مه
 سوی دشت نخچیر شد شهریار
 چو هر دو رسیدند نزدیک ده
 جهان دید پر کشتمنند و ستور
 همه راغ و هامون پر از¹⁸ گوسفند
 همه ده پر از مردم خوبروی²³
 بهشتی شده بوم او²⁵ یکسره
 چه کردی که ویران بد²⁶ این خوب²⁷ ده
 چه دادی²⁸ که آباد کردند²⁹ جای
 بپای آمد این شارستان کهن
 دل شاه ایران ازین شاد شد³³
 بدینار گنج اندرآور بپای³⁴

چو یک برزن نیک¹ آباد شد²
 ازان جای هر⁴ کس که بگریختی⁵
 چو آگاهی آمد ز⁷ آباد جای
 یکایک سوی ده نهادند روی
 همان مرغ و گاو و خر و¹⁰ گوسفند
 درختی بهر جای هر کس بکشت
 بسالی¹⁴ سدیگر¹⁵ پیاراست ده
 چو آمد بهنگام خرّم بهار
 ابا موبدش نام او روزبه
 نگه کرد فرخنده¹⁷ بهرام گور
 برآورده زو کلههای بلند
 همه راغ¹⁹ آب²⁰ و همه دشت²¹ جوی²²
 پراگنده بر کوه و دشتش²⁴ بره
 موبد چنین گفت کای روزبه
 پراگنده زو مردم و چارپای
 بدو گفت موبد³⁰ که از یک سخن
 همان از یک اندیشه³¹ آباد شد³²
 مرا شاه فرمود کاین سبز جای

410

415

420

گشت-² K, VI - برزن از کوشش- VI مرز ازین ورزش- I, IV برزن از مرزش-¹ K
 I, IV, VI یختند-⁶ K, I, IV, VI جا هر آن-⁴ VI بود- I, IV, VI بد-³ K کرد- I, IV
 VI-¹¹ I و-¹⁰ I (нет рифмы). روی-⁹ J وزان کوشش-⁸ VI بد-⁷ J خون دل- VI
 پسال دگر چون-¹⁵ K پسال- I, IV, VI-¹⁴ I, IV, VI 66. 409-411 оп. پسان- I, IV-¹² I با
 ده [ره- IV] پر از- I, IV-¹⁸ I تاپنده- IV یاپنده- I بدهدر نگه کرد-¹⁷ K کار- J, VI-¹⁶ J
 خوید-²² K, I, IV کشت و- I باغ-²¹ K آب باغ-²⁰ I باغ- IV دشت-¹⁹ K گاو و پر
 (метр нарушен); کوه-²⁵ I کوه میشی و-²⁴ K, I, IV, VI کوه پر لاله و شنبلید-²³ K, I, IV
 آمد کنون باز-²⁹ K, I, IV, VI کردی-²⁸ K, VI سبز-²⁷ K, I, IV شد-²⁶ I, VI کوه از-²⁵ IV
 هم از یک سخن این ده [ده خود- IV]-³¹ I, IV چنین داد پاسخ-³⁰ VI
 ز پای-³⁴ K, VI 6. оп. VI گشت-³³ K, I, IV گشت

- بترسیدم از کردگار جهان
 بدیدم² چو³ یک دل دو اندیشه کرد⁴ 425
 همان چون بیک شهر دو کدخدای
 بررفتم بگفتم بپیران ده
 زنان کدخدایند و کودکی¹¹ همان
 چو مهتر شدند آنک بودند که¹⁸
 بگفتار ویران شد این پاک جای 430
 ازان پس¹⁸ بریشان بپخشود شاه
 یکی باخرد پیر کردم بپای
 بکوشید²⁰ و²¹ ویرانی آباد کرد
 چو مهتر یکی گشت²³ شد رای²⁴ راست
 نهانی بدیشان²⁵ نمودم بدی 435
 سخن بهتر از گوهر نامدار²⁷
 خرد شاه باید زبان²⁸ پهلوان
 دل شاه تا جاودان شاد باد
 چو بشنید شاه این سخن گفت زه
 بپخشید یک بدره دینار زرد 440
 ورا خلعت خسروی³⁴ ساختند

دو تن نیز یک رو بشوید—VI⁴ که—K, I, IV³ نه بینم—K² از—K, I, IV, VI¹ op.
 K=б. op.⁷ بر و—I, IV⁶ ازان خیره مانند خردمند مرد—K⁵ ز گرد
 I, VI— I, VI—¹² K مهتر—VI¹¹ کیست—VI, I¹⁰ از—I⁹ مردمان—I, IV⁸
 K,¹⁷ op. و—I¹⁶ که—I¹⁵ پپای—K, I, IV, VI¹⁴ مه—I¹³ و پالیزبان—IV با ایرمان
 op. و—I²¹ بکشتند—I, IV²⁰ و—K, IV¹⁹ op. چو دیگر—VI¹⁸ از—I, VI¹⁷
 K, VI—²⁵ K کار—VI راه—I, IV²⁴ و (метр нарушен); I, IV—²³ K دو. چو. I, VI—²² K
 op. و—I³⁰ جهان—I, IV²⁹ روان—IV²⁸ شاهوار—K, VI²⁷ ره—K, VI²⁶ بریشان
 I,³⁴ I, IV—³⁴ I پیربیننده—I, IV پیش بیننده—K, VI³³ آزاد—K, IV³² بی راهی—K, I, IV³¹
 IV—³⁵ B—перевод бб. 349—441 отсутствует. VI—³⁵ B—перевод бб. 349—441 отсутствует.

بنخچیر شد شهریار جهان
 همی بود میخواره و^۳ با سپاه
 گرفتن ز اندازه اندرگذشت^۴
 شب آمد بره گشت گیتی سپاه^۵
 سخنیهای شاهنشهان^۶ خواندند
 برانسان که بهمن کند شاهسور
 بیکسو دهی^۹ خرّم آمد پدید
 نشسته پراگنده مردان مه
 یکی جشنگه ساخته بر^{۱۳} کران^{۱۴}
 نشسته^{۱۵} بهر جای رامشگری
 وزانچایگه^{۱۶} هر زمان^{۱۷} نو زدند
 همه جامه گوهر^{۲۰} همه مشکموی^{۲۱}
 برامش کشیده نخی بر^{۲۲} گیا
 ز شادی و از می شده^{۲۴} نیممست
 که جاوید ماناد^{۲۵} بهرامشاه
 برویست^{۲۷} بر پای گردان سپهر^{۲۸}
 همی بوی مشک آید از موی او^{۳۰}

دگر هفته با موپدان و ردان^۱
 چنان بد^۲ که ماهی بنخچیرگاه
 ز بنخچیر کوه و ز بنخچیر دشت
 سوی شهر^۵ شد شاددل با سپاه
 بزرگان لشکر همی راندند
 یکی آتشی دید رخشان ز دور
 شاهنشاه بر^۸ روشنی بنگرید
 یکی آسیا دید در^{۱۰} پیش ده
 وزان سوی^{۱۱} آتش همه^{۱۲} دختران
 ز گل هر یکی بر سرش افسری
 همی جامه^{۱۴} رزم خسرو زدند
 همه ماهروی^{۱۸} و همه جعدموی^{۱۹}
 بنزدیک پیش در آسیا
 وزان^{۲۳} هر یکی دست^{۲۴} گل بدست
 ازانپس خروش آمد از جشنگاه
 که با فزو برزست و بامهر و چهر^{۲۶}
 همی می چکد^{۲۹} گویی از روی او

445

450

455

باشد و می - K, I, IV - ۳ شد - K, I, IV - ۲ موپد و مهتران - VI - مهان - K, I, IV - ۱
 شب تیره آمد - J - ۶ شب تیره - VI - ۵ VI - 6. on. بود و می خورد خوش - VI - خورد
 شاهان همی - K, I, IV, VI - ۷ همی راند هر سو به بی ازاه و راه - VI - بره با سپاه
 بدان [بران - K] روی - K, I, IV - ۱۱ بر - K, IV, VI - ۱۰ ده - VI - ۹ شهنشه بدان - IV, VI -
 وزان هر یکی - K, I, IV - ۱۶ نشانده - K, I, IV - ۱۵ اندران - VI - ۱۴ زن - J - ۱۳ همی - J - ۱۲
 VI - شعرگوی و - K - ۲۰ ماهروی - VI - ۱۹ مشکبوی - VI - ۱۸ وزان تا زمان هر یکی - VI - ۱۷
 کشیدند نخی [نخی - I] از - I, IV - ۲۲ جعدموی - VI - مشکبوی - K - ۲۱ پای کوب و
 K - ۲۶ یکی گفت کین یاد - K, I, IV, VI - ۲۵ شادی ز می هر یکی - K - ۲۴ ان - J - ۲۳
 ندارد - K - ۲۸ وزویست - VI - بدویست - I, IV - ۲۷ چهر [رای - VI] و مهر - I, IV, VI - داد
 میچکد - IV - ۲۹ چو او چرخ گردان پیاد
 VI - 6. on. ۳۰

از پیراش خوانند بهرام گور
 عنانرا به پیچید و زان سو³ کشید
 نگه کرد جای از⁴ کران تا کران
 بشهر آمدن⁵ راه کوتاه دید
 می آرند و می خواره نزدیک شاه
 نهادند بر⁷ دست بهرام گور
 برون آمدند از میانه⁸ چهار
 یکی نام نار¹¹ و دگر¹² سوسنک¹⁰
 برخ چون بهار و بهالا بلند
 شهنشاه بادانش و نامرا¹⁵
 کزیشان بدلیش اندرافتاد¹⁶ شور
 وزین آتش افروختن بر چهاید¹⁸
 بهر چیز ماننده شهریار
 بدین کوه²⁰ نغچیر گیرد بتیر
 ورا دیده از تیرگی خیره شد²²
 بیاورد نغچیر خود با گروه
 بمالید آن پیر آزاده پاک²³
 بدان پیر دادن که²⁴ آمد ز راه
 چه داری چو هستنند²⁵ هنگام شوی
 که این دختران مرا نیست جفت
 بدوشیزگی نیز پاکیزه اند

شکارش نباشد جزا¹ شیر و گور
 جهاندار کاواز² ایشان شنید
 چو آمد بنزدیک دختران
 همه دشت یکسر پیر از ماه دید
 بفرمود تا می گساران ز راه
 گسارنده آورد جام⁶ بلور
 ازان دختران آنک بد نامدار
 یکی مشک نام⁹ و دگر سوسنک¹⁰
 بر شاه رفتند با دست بند
 یکی چامه گفتند¹⁸ بهرامرا¹⁴
 ز هر چار پرسید بهرام گور
 که ای¹⁷ گل رخان دختران که ای¹⁸
 یکی گفت کای¹⁹ سرودالا سوار
 پدرمان یکی آسیابان پیر
 بیاید همانا چو²¹ شب تیره شد²²
 هماندر زمان آسیابان ز کوه
 چو بهرامرا دید رخا بخاک
 یکی جام زین بفرمود شاه
 بدو گفت کاین چار خورشیدروی
 برو پیرمرد²⁶ آفرین کرد و گفت
 رسیده بدین سال دوشیزه اند

460

465

470

475

آمدو - I⁵ یکسر - VI⁴ اندر - VI³ آواز - VI² مگر - I, IV, VI¹ بجز - K¹
 مشکنک - I¹⁰ مشکبار - VI¹⁰ مشکسار - IV⁹ ناز - I⁹ میان - VI⁸ در - VI⁷ جامی - I⁶
 نیایش گرفتند - IV¹⁸ ناز با یک یکی - VI¹² بارپاب - IV¹¹ نازپاب - I¹¹ مشکنک - IV¹¹
 K, I, IV¹⁸ این - K, I, IV¹⁷ اندرون بود - VI¹⁶ کامرا - I, IV¹⁵ گاهرا - K¹⁵ مر شاهرا - K¹⁴
 K, I, IV, VI²² هم اکنون که - K, I, IV, VI²¹ گونه - K, I, IV²⁰ کان - IV¹⁹ اند - IV¹⁹
 دادند که - VI²⁴ داد آنک - I, IV²⁴ و شد پیش با ترس و پای - K, I, IV, VI²³ گشت
 نیز آن - I²⁶ چنین نیست - K, I, IV, VI²⁵ (метр нарушен).

- 480 ولسپهکن ندارند چپیزی فزون
 بدو گفت بهرام کاین هر چهار
 چنین داد پاسخ ورا پیرمرد
 نه جا هست⁴ مارا نه بوم و نه بر
 بدو گفت بهرام شاید مرا
 485 بدو گفت هر چار جفت تواند
 بعیب و هنر چشم تو دیدشان
 بدو¹¹ گفت بهرام کاین هر چهار
 بگفت این و از¹³ جای بر پای خاست
 بفرمود تا خادمان سپاه
 490 سپاه اندر آمد یکایک ز دشت
 فروماند زان¹⁶ آسیابان شگفت
 بزنی گفت کاین نامدار¹⁸ چو ماه
 شب تیره بر²⁰ آسیا²¹ چون رسید
 بر²² آواز این رامش دختران
 495 چنین گفت پس²⁵ آسیابان بزنی
 که نیکیست فرجام این²⁶ گر²⁷ بدی
 نپرسید²⁹ چون دید مرد³⁰ از نژاد
 بروی³¹ زمین بر همی ماه جست

I- جایست-K⁴ بگرد-VI³ I, IV-6. on. چندی کنون-JI² بگویم ازین-K¹
 و-JI, I- on. کاخ-VI⁶ نه زرمان-K⁵ خانهست-VI جامست-IV جامهست
 باب و-K¹² چنین-K¹¹ دید و-IV دید او-I, K¹⁰ خاک-I, K, JI⁹ بر آید
 I, K, IV-¹⁵ بدست اندر آورد بالای راست-JI¹⁴ زان-IV¹³ باب-I
 I, IV-¹⁸ اندیشهها درگرفت-VI¹⁷ زو-K¹⁶ 486-490 on. 66. VI گرد لشکر بگشت
 پ-K²² این جایگه-VI²¹ باین-IV بین-I زمین-K²⁰ و-IV, VI-¹⁹ نامداری
 K-²⁸ یا-I, IV-²⁷ این داستان-VI²⁶ آن-I, IV-²⁵ نشست و-K²⁴ باوازه-VI²³
 نه او بر-JI, VI-³¹ این مرد خود-VI³⁰ پیرسید-IV²⁹ کین کار بد-VI بد این
 تخت کی-VI نه اندر میان دختری-JI³⁴ یا-IV یا-I³³ و-IV, I-³² on.

گسسته شود بر بتان² آفرین
 برآمد جهان شد چو روشن چراغ
 چه از بدذئاد و چه از راستان
 بدین پیر گفتا که ای⁷ روزبه
 بیمار آمد آن¹⁰ سبز شاخ¹¹ درخت
 همی¹⁸ آمد از دشت نخبچیرگاه
 عنانرا به پیچید و زین سو کشید
 با آرام اندر نهفت وی اند
 همی شاهرا دختر آراستی
 بهر کشوری زین سپس¹⁶ یاد تست
 مغور¹⁷ غم که رستی ز اندوه و¹⁶ پاک¹⁹
 همه بندگانیم²² و فرمان²³ تراست
 چه بهتر همه چاکران²⁵ توایم²⁶
 همی هر یکی نام یزدان بخواند²⁸
 ز چرخ چهارم خور³⁰ آورد³¹ شوی³²

بت آرا بمینند¹ چو ایشان بچین
 برین گونه تا شهید³ بر پشت⁴ راغ⁵
 همی رفت هر گونه‌یی داستان
 چو شب روز شد مهتر آمد بده⁸
 پمالینت⁸ آمد⁹ شب تیره بخت
 شب تیره گون دوش بهرام شاه¹²
 نگه کرد¹⁴ این جشن و آتش بدید
 کنون دختران تو جفت وی اند
 بدان روی و آن موی و آن¹⁵ راستی
 شهنشاه بهرام داماد تست
 ترا داد این کشور و مرز پاک
 بفرمای فرمان²⁰ که پیمان²¹ تراست
 کنون ما همه کهتران²⁴ توایم
 بدو²⁷ آسپایان و زن خیره ماند
 چنین گفت مهتر²⁹ که آن روی و موی

500

505

510

بر ایشان ز هر- VI² K, I, IV - бинд- в тексте - конъектура. I, VI¹ - نبیند

گفت ای- K, I, IV⁷ ز ده- I, IV⁶ زاغ- K⁵ گشت- I⁴ شب دیز- K³ کسی سزد
 شاه آمد ز راه- VI¹² شاه- J¹¹ آمدت- J¹⁰ امشب- J, VI⁹ پمالینت- J⁸ گو
 J¹⁸ میر- K¹⁷ بعد ازین- VI¹⁶ این- J¹⁵ و I, IV, VI¹⁴ - доб. - چو باز- VI¹³
 بدین مرز- K²² فرمان- K, VI²¹ بگو آنچه خواهی- K²⁰ ازین تیره خاک- K¹⁹ و
 I, IV²⁶ - بجان و بدل بندگان- K²⁵ پرستندگان- K²⁴ پیمان- K, VI²³ فرمان
 K²⁸ - порядок бб.: 508, 512, 511, 510, 509. VI²⁷ - ازو- K²⁷ 66. 509-511 оп.; VI²⁷ - б. оп.
 K³² - доб.: VI³² دارند- VI³¹ آردت- IV³¹ خود- J, K, IV, VI³⁰ با زن- VI²⁹

کنون بسخنو ای مرد دانش پذیر * که آمد بپایان سخنه‌های پیر

خود و موبدان و مردان^۱ سپاه
 چو باد دمان^۲ با^۳ گرازی^۴ بدست
 کجا باشد اندر میان سپاه
 چه جوئی نگویی بما راه^۵
 نه بینم نگویم سخن با سپاه^۶
 تو شاه جهانرا ندانی بروی^۷
 چنان دانشی مرد گوینده را
 که با تو سخن دارم اندر نهفت
 ز دیدار لشکر برون راند دور^۸
 بگفتار من کرد باید نگاه
 خدای بر و^۹ بوم^{۱۰} و ورز^{۱۱} و سرای
 که در کار پیدا کنم ارز خویش
 میان یکی مرز^{۱۲} سوراخ شد
 کزان بیم^{۱۳} جای خروش آمدم
 خروشی همی^{۱۴} ره نماید بگنج
 همه دشت پر سبزه و آب دید
 بیارند چندی^{۱۵} ز راه دراز
 شرعی زدند از بر کشته مند

دگر هفته آمد بنخچه پیرگاه
 پیامد یکی مرد مهتر پرست
 بی پرسید مهتر که^{۱۶} بهرامشاه
 بدو گفت هر کس که تو شاه را
 چنین داد پاسخ که تا روی شاه
 بدو گفت موبد چه باید^{۱۷} بگوی
 بر شاه بردند جوینده را
 پیامد چو بهرام را دید گفت
 عنانرا به پیچید بهرام گور
 بدو گفت مرد^{۱۸} ای جهان دیده^{۱۹} شاه
 بدین مرز دهقانم و کدخدای
 همی آب مردم بدین مرز خویش
 چو بسیار گشت^{۲۰} آب^{۲۱} گستاخ شد
 شگفتی خروشی بگوش آمدم
 همی اندران جای^{۲۲} آواز سنج
 چو بشنید بهرام آنجا^{۲۳} کشید
 بفرمود تا کارگر با گراز
 فرود آمد از باره^{۲۴} شاه بلند

515

520

525

530

—L 4 و —K, I, IV 3 و موبد و ویژگان با —I, IV موبد و زیرکان —K 1
 519. 6. б. стоит после б. —K, I, IV 7. оп. —K, I, IV 6. з لشکر پیرسید —K, I, IV 5 کزاری
 12 K, I, 11 VI —پیر 10 K, I, IV, VI —بور 9 VI —66. 517—519 оп. 8 K, I, IV —خواهی
 —VI 14 خداوند این —K, I, IV, VI 13 оп. (в тексте — конъектура); —L 13 جهاندار —IV, VI
 فاذا بنقبة —B برز —I 18 و —I, IV, VI 17 شد —VI 16 کشت —K, I, IV, VI 15 مرز
 —K 21 از آنجا همی آید —VI همی آمد از آب —K, I, IV 20 سهم —K, I, IV 19 فی وسط الأرض
 اسپ —K, I, IV, VI 24 بیارند و کهکین (?) —VI 23 از آنسو —K, I, IV, VI 22 خروشی که آن

بهر جای آتش همی سوختند
 چو مصقول² کرد این سرای³ بنگش
 شدند انجمن چون سپاهی گران
 شد آن جای هامون سراسر مغاک
 پدید آمد از خاک چپیزی⁵ چو کوه⁴
 بساروج⁷ کرده بسان بهشت
 پدید آمد از دور جای⁸ درش
 ابا او یکی ایرمانی¹⁰ دگر
 برآورده بالای او چنند¹² باز
 یکی آخری کرده زرنش¹⁴ پیش
 بیاقوت سرخ اندر آمیخته¹⁵
 شکمشان پر از نار و سبب¹⁷ بهی
 که هر دانه‌یی قطره آب بود¹⁹
 ز پیبری سر گاو فرتوت بود
 یکی دیده²⁰ یاقوت و دیگر بلور
 همه سپینه و چشمه‌اشان²³ گهر
 برای بلنداداسر ماه شد
 که آمد همی²⁵ گنجهارا جهیز
 که چرخ فلک داشت آنرا کلید
 نویسد کسی کشتن بود گنج کام

شب آمد گوان شمعی افروختند¹
 ز دریا چو خورشید برزد درفش
 ز هر سو برفتند کاری گران
 زمین را بکنند گرفتند پای
 ز کنند چو گشتند مردم⁴ ستوه
 یکی خانه‌یی کرده از پخته خشت
 کننده تبر زد همی از برش
 چو موبد بدید اندر آمد پدر⁹
 یکی خانه دیدند¹¹ پهن و دراز
 ز زر کرده بر پای دو¹³ گاومیش
 ز برجد با آخر درون ریخته
 چو دو گاو گردون میانش¹⁶ تھی
 میان بهی¹⁸ در خوشاب بود
 همان گاورا چشم یاقوت بود
 همه گرد بر گرد او شیر و گور
 تذران زرن و²¹ طاوس زر²²
 چو دستور دید آن بر شاه شد
 بنرمی²⁴ بشاه جهان گفت خیز
 یکی خانه²⁶ گوهر آمد پدید
 بدو گفت بنگر²⁷ که²⁸ بر گنج نام

535

540

545

550

¹ K, I, IV—شمع در شب برافروختند—VI شمع بفروختند—² K, I, IV, VI—مقصول—³ K, I, IV, VI—گشت آن [از—K] هوای [پزند—VI]—⁴ K, I, IV, VI—مردان—⁵ K, I, IV, VI—⁶ IV—جایی—⁷ گروه—⁸ K, IV, VI—جایی—⁹ VI—ز در—¹⁰ K—¹¹ K, VI—¹² K—¹³ B—ده—¹⁴ K, I, IV, VI—¹⁵ K, VI—¹⁶ I, IV—¹⁷ K—¹⁸ K—¹⁹ VI—66—²⁰ VI—²¹ K, I, IV, VI—²² K, I, IV, VI—²³ VI—²⁴ K, I, IV, VI—²⁵ K, I, IV, VI—²⁶ K, I, IV, VI—²⁷ K, I, VI—²⁸ IV—

گر¹ آگندن او² با پام³ کیست
 بران گاو بر⁵ مهر جمشید دید
 نوشتست بر گاو جمشید شاه
 بهر کار داناستر از بخردان
 چرا کرد باید مرا گنج خویش
 فراز آید آن پادشاهی⁸ مباد
 مبادا که آید بمادر شکست
 بداد و بشمشیر گنج آگنیم⁹
 نه تنگست بر ما زمان و¹⁰ زمین¹¹
 زن بیوه و کودکان یتیم¹²
 گسسته¹³ دل از نام¹⁴ و آرام و کام
 ازان پس یکایک¹⁵ همه بشمیرید¹⁶
 بمزد روان جهاندار جم
 همی شاه جست از میان سپاه²⁰
 چرا بایدم گنج جمشید جست
 بگیتی²³ مبادش بنیکی²⁴ امید

نگه کن بدان گنج تا نام کیست
 بیامد سر موبدان چون⁴ ششید
 بشاه جهان گفت مردم نگاه
 بدو گفت شاه ای سر موبدان
 ز گنجی که جمشید بنهاد پیش
 هر⁶ آن گنج کن جز بشمشیر و⁷ داد
 بارزانیان ده همه هرچ هست
 اگر نام باید که پیدا کنیم⁹
 نیاید سپاه مرا بهره زین
 فروشید گوهر بزر و بسیم
 تهری دست مردم که دارند نام
 ز ویدران و آباد گرد آورید
 بیخشید دینار¹⁷ گنج و¹⁸ درم
 ازان ده یک آنرا¹⁹ که بنمود راه
 مرا تا جوان باشم و تن درست
 گهر²¹ هرک²² بستاند از جمشید

555

560

565

فرای B - گنج بر - K⁵ کان - K⁴ بهنگام - I, IV³ پراگندن آن - VI² هم - K¹
 لا کان مال لم یعن بجمعه - B و - J, I, VI⁷ از - VI⁶ ختم جمشید علیهما
 بمردی - I, IV سراسر - K¹⁰ دنم - K, VI⁹ آمد آن گنج هرگز - VI⁸ السیف و العدل
 VI - K - доб.:¹¹ بر نامداران - VI

سراسر همه خواسته همچنان * نباید شمردن برسم کیان
¹² I, IV - доб.:

سر خواسته خورد [حور-IV] کان همچنان * نباید شمردن برسم کیان
 K - доб.:¹⁶ یک بیک - VI¹⁵ ناز - VI¹⁴ بریده - VI¹³

دگر کودکانی که بی مادرند * زنانی که بی شوی و بی چادرند
 بعد آن یسلم عشره الی - B ده یکی را - J¹⁹ گنجی - VI و - I¹⁸ و - I, VI¹⁷ - доб.
 VI²² کفن - K, I, IV, VI²¹ 6. 566. J, I, IV, VI²⁰ الفلاح الذی دلّ علیه
 بگیتی - K, VI²⁴ ز [ب- VI] شادی - K, VI²³ آنکه

ز روم² و ز چین نام³ و⁴ گنج آوریم¹
 نگیرم⁷ فریب و ندانم⁸ گریز
 که گرد آورید از خوی و⁹ رنج خویش
 درم داد یکساله¹¹ لشکرش را¹²
 بیاراست ایوان گوهرنگار
 چو شد خرم و شاد بهرام گور
 شنیده ز تخت¹⁵ بزرگی¹⁶ نشان
 کجا ز¹⁷ آفریدون بد او¹⁸ یادگار
 که تاج فریدون بسر بر نهاد
 بریشان بجز²⁰ آفرین را²¹ که خواند
 سخن مانند زان²² مهتران یادگار
 یکی را نکوهش دگر را²³ ستود
 سزد گر جهانرا بید نسپریم²⁵
 وگر دل بدینارشان گستریم²⁸
 ننازم بتاج²⁹ و نیازم³⁰ بگنج
 خردمند مردم چرا غم خورد³¹
 ز دهقان و از درپرستان³⁴ ما
 میداد سر و افسر و گنج من
 شده سال او بر³⁵ صد و شست و چار

چو با لشکر من برنج آوریم¹
 مرا⁵ اسپ⁶ شیدیز و شمشیر⁶ تیز
 وزانچایگه شد سوی گنج خویش
 بی آورد گردان کوشورش را¹⁰
 یکی بزمگه ساخت چون¹³ نوبهار
 می لعل رخشان بجام¹⁴ بلور
 پیاران چنین گفت کای سرکشان
 ز هوشنگ تا نوذر نامدار
 برین هم نشان¹⁹ تا سر کیستاد
 به بینهید تا زان بزرگان که ماند
 چو کوتاه شد گردش روزگار
 که این را منش بود و آنرا نبود
 یکایک بنوبت همه²⁴ بگذریم²⁵
 چرا گنج آن²⁶ رفتگان آوریم²⁷
 نیندم دل اندر سرای سپنج
 چو روزی بشادی همی بگذرد
 هر آنکس³² کزین³³ زبردستان ما
 بنالد یکی کهتر از رنج من
 یکی پیبر بد نام او ماهیار

570

575

580

585

¹ K, I, IV, VI — رم ² I, IV — تور ³ VI — کام ⁴ Л — و — оп. ⁵ K — من (метр нарушен);
 I, IV, VI — و — мен ⁶ VI — доб. و ⁷ VI — ندانم ⁸ I, IV — ندارم VI — نگیرم ⁹ Л — و — оп.;
 VI — که آورده بد گرد از — VI ¹⁰ VI — لشکرش را — ¹¹ VI — گردان — ¹² VI — کشورش را — ¹³ K, I, IV,
 VI — آن — ¹⁴ VI — که از — ¹⁵ IV — доб. و ¹⁶ K, VI — بزرگان — ¹⁷ K, I, IV, VI — در — ¹⁸ VI —
 از — ¹⁹ VI — آفرینی — ²⁰ I, IV — بداد — ²¹ K, I, IV, VI — جزاز — ²² K, VI — از — ²³ K, I, IV, VI —
 رند — ²⁴ K, I, IV, VI — همی — ²⁵ I — بگوهر یکی را — ²⁶ K, I, IV, VI — بدینار [به بسیار — ²⁷ K, I, IV, VI —
 نیازم — ²⁸ K, I, IV, VI — نیازم — ²⁹ K — بگشایدم ³⁰ K — ب. ³¹ K — б. ³² K, I, IV, VI —
 سال بر پاز — ³³ K, I, IV, VI — که از — ³⁴ Л — دین پرستان — ³⁵ Л —

چنین گفت کای مهتر داد و¹ راست²
وزان نامداران هر⁴ به پیش و کم⁵
نه کسی این شنید از کهان و⁷ مهان⁶
ورا گنج گاوان همی خواندند
میان کهان و میان¹¹ مهان¹²
ز دریا گهر¹⁴ موج برخاستی¹⁵
بخاست گهر¹⁶ در دم ازدهاست
که ننگ آمدت¹⁷ این¹⁸ سرای سپنج
بدیده ندیدست کسی پیشتر¹⁹
همان گاو گوهر²⁰ کران تا کران²¹
تو آباد و پیروز و بخت از تو شاد²³
سپه گردد و هم نیاید بمن

چو آواز بشنید بر پای خاست
چنین³ یافتیم از فریدون و جم
چو تو شاه نشنست⁶ کس در جهان
بهنگام جم چون سخن راندند
چو⁹ گنجی پراگنده ای در¹⁰ جهان
دلست گهر بدرهای¹³ دریاستی
ندانست کس در جهان کن کجاست
تو چون یافتی ننگریدی بگنج
بدریا همانا که چندین گهر
بدریش بخشیدی این گوهران
پس از رفتنت نام تو زنده باد²²
بسی دفتر خسروان زین سخن

590

595

بهر - K, IV - 4 خبر - K, IV - 3 خرد در دل مرد دانا بکاست - I - 2 و - IV - 1

5 I, VI - 6. оп.; K - доб.:

که روز و سروش از روان بر خاست * خرد در دل مرد دانا بکاست
6 K, I - 8 میان کهان و میان - VI امید کهانی و فتح - IV 7 نشنید - IV 6
VI - 12 که آن کسی ندید از کهان و - K, I, IV 11 پراگندی اندر - K, I, IV 10 تو - IV
6. оп. 13 IV, VI - بپهنای 14 IV - چنان 15 K, I - 6. оп.; порядок бб.: K - 588, 592, 589, 590;
I - 587, 591, 590; IV - 592, 591, 590; VI - 588, 592, 589, 590; IV - доб. между бб. 592 и 591:

که دود سروش از روان تو خاست * خرد در دل مرد دانا بکاست
16 I, IV, VI - 17 یا - I, IV, VI 18 آیدت - VI آمدست - 17 I, IV, VI 19 زین - K, I, IV 18
VI - 19 زر از - I, IV - گاو گور از - K 20 ندید و نبیند سر [صد - IV] تاجور - I, IV جانور
از 21 K, IV - доб.:

که تاج و کمر بی تو هرگز مهیاد * تن [تو - I] آباد و پیروز و بخت از تو شاد
22 K, IV - 23 ماند - K, IV 23 [روز - IV] تو خواند - K, IV 23
K, I, IV - 6. стоит после б. 598; K - доб.:

که جاوید باد این خردمند شاه * مبیناد بی او کسی تاج و گاه
خدا یا روان چنان شهریار * روان کن بفردوسی ای کردگار
ز روح محمد درودش نثار * بهر ساعتی در هزاران هزار
بخشای و جایش ده اندر بهشت * برش ده ز تخمی که اینچا بکشت

ابا لشکر و ساز نغچه‌چیرگاه
 بدرگاه رفتند سیصد سوار
 ز ترک^۱ و ز رومی و از پارسی
 بر رفتند با ساز نغچه‌چیرگاه^۲
 رکابش^۳ همه زر و پالانش در^۴
 بدیبا بیاراسته گاه را
 برو تخت پیروزه هم‌رنگ نیل
 نشسته‌تن گه شاه بهرام گور
 بزربین کمرها و زربین ستام
 همه بر سران افسر از گوهران^۵
 دو^۶ صد چرخ و^۷ شاه‌بین گردن‌فراز
 گرامی‌تر آن بود بر چشم^۸ شاه
 چو زر درخشنده بر لاژورد^۹
 دو چشمش برنگ^{۱۰} پر از خون^{۱۱} دو جام
 یکی تخت با تاج^{۱۲} بی‌جاده بود
 چهل یاره و سی و شش^{۱۳} گوشوار
 فرستاد و^{۱۴} یاقوت سیصد^{۱۵} نگین
 ببردند بنا^{۱۶} شاه گیتی‌فروز
 بدو اندراف‌گنده زنجیر زر^{۱۷}

بروز سدیگر برون رفت شاه
 بزرگان ایران ز بهر شکار
 ابا هر سواری پرستنده سی
 پرستنده سیصد ز ایوان شاه
 زر^۱ دیبا بیاراسته صد^۲ شتر
 ده اشتر نشسته‌تن گه شاه را
 بپیش‌اندر آراسته^۳ هفت نیل
 همه پای^۴ تخت زر و بلور
 ابا هر یکی تیغ‌زن صد^۵ غلام
 صد اشتر بد از بهر رامش‌گران
 ابا بازداران صد و شست^۶ باز
 پس‌اندر یکی مرغ بودی سپاه
 سپاهی بچنگ و بمنقار زرد
 همی‌خواندش شاه^۷ طغری^۸ بنام
 که خاقان چینش فرستاده بود
 یکی طوق زربین^۹ زبردنگار
 شتروار سیصد طرایف^{۱۰} زر^{۱۱} چین
 پس^{۱۲} بازداران صد و شست یوز
 بیاراسته طوق یوز از گهر^{۱۳}

600

605

610

615

ده- 4 K, I, IV, VI- 3 K, I, IV, VI- 2 VI-66. 601, 602 оп. 1 IV- (метр нарушен) ترکی-

اندرون ساخته- 7 K, I, IV, VI- زر مرصع بزر- 6 JI, IV- زر- 5 K, I, VI- رکبیش-

چو- 11 VI- هشت- 10 K- 606-608 оп. K- افسران گران- 9 I, IV, VI- سی- 8 I, IV, VI-

17 VI- طغرل- 16 K- خواندندیش- 15 K, I, IV- 14 VI-6. оп. نزدیک- 13 VI- مرغ- 12 IV-

ظرایف- 22 I, IV- دو- 21 K- و 20 IV- доб. و 19 IV- доб. طبرخون- 18 K- چو کرده

K- 28 IV- بر- 27 IV- بسی- 26 VI- پانصد- 25 VI- و- 24 JI, VI- 23 IV- 22 VI- 21 IV- 20 K-

VI- 6. оп. برو یافته گونه‌گونه گهر- 29 K- یوزان بز

همی تاجش از مشتمری برگذشت
 سوی آب دریا نهادند روی
 بدان آب رفتی بفرخنده فال
 شهنشاه دریا پر از مرغ¹ دید
 شکیمیا نمد² مرغ فرمانروا
 شکاری چو نغچیر بود او³ پلنگ⁴
 کلنگی بچنگ آمدش⁷ بردمید
 یکی بازدار⁸ از پس⁹ اندر¹⁰ دمان
 همی تاخت از پس¹² با آواز¹⁸ زنگ
 بر آورده از گوشه¹ باغ کاخ
 همی بود لشکر بنغچیرگاه
 یکی جای دید از برش¹⁴ تند¹⁵ راغ¹⁶
 بروبر¹⁷ نشستند یکی مرد پیر
 همه باغ پر بنده¹⁸ و خواسته¹⁹
 نهاده بسربر²¹ ز پیروزه تاج
 با پرو کمان و بگیسو کمند
 بدیشان²³ نگه کرد بهرام گور
 ز باز و ز طغری دلش تیره شد²⁶
 رخ او شد از بیم چون شنمیلید
 دل او شد از شاه ناشادکام²⁷
 بر شاه شد خاکرا بوسه داد²⁹

بیماد شهنشاه زین سان بدشت
 هر آنکس که بودند نغچیرجوی
 جهاندار بهرام هر هفت سال
 چو لشکر بنزدیک دریا رسید
 بزد طبل و طغری شد اندر هوا
 زبون بود چنگال او را کلنگ
 سرانجام گشت از⁵ جهان⁶ ناپدید
 بپژید برسان تیر از کمان
 دل شاه گشت از پریدنش¹¹ تنگ
 یکی باغ پیشی اندر آمد فراخ
 بشد تازیان با تنی چند شاه
 چو بهرام گور اندر آمد به باغ
 میان گلسستان یکی آبگیر
 زمینش بدیبا بیاراسته
 سه دختر بر او نشستند²⁰ چو عاج
 برخ چون بهار و بهالا بلند
 یکی جام بر دست هر یک²² بلور
 ز دیدارشان²⁴ چشم او²⁵ خیره شد²⁶
 چو دهقان پرمایه او را بدید
 خردمند پیری و برزین بنام
 برفت از بر²⁸ حوض برزین چو باد

620

625

630

635

نهنگ- I, IV-⁴ نغچیر او بد- VI نغچیری او بد- K³ بید- I, IV-² موج- I, IV-¹
 - I, IV, VI, K¹⁰ پی- VI-⁹ آبدار- K⁸ اندرش- VI-⁷ هوا- K, I, IV-⁶ شد در- I, IV-⁴
 VI-¹⁶ پند- I-¹⁵ پیش- I, IV-¹⁴ بر آوای- K, I, IV-¹⁸ پی- VI-¹² نژندیش- VI-¹¹ او
 66. 628, 629 on. بران لب- VI بلب بر- K, I, IV-¹⁷ فرای فیه- B دیبه- J¹⁸
 K-²² بسر بر نهاده- I, IV, VI-²¹ نشستند بر او- K²⁰ VI-6. on. ممالیک و الجواری
 K-²⁷ گشت- I, IV-²⁸ شان- K-²⁵ دیدار او- K²⁴ در ایشان- VI بایشان- I-²³ دیگر
 I, IV-6. on. I, IV-6. on. لب- K²⁸ لب- VI-6. on.²⁹

بکام تو گرداد² گردان سپهر
 بدین مرز من با سواری⁴ دوپست
 اگر شاد⁸ گردد بدین باغ⁹ شاه
 که امروز طغری شد از من¹⁰ نهان
 که مرغان چو نخچیر بد¹³ او¹⁴ پلنگ¹⁵
 که اکنون یکی مرغ دیدم سپاه
 همان¹⁷ چنگ و منقار او چون زریر
 بیاید هم اکنون بختت¹⁹ بدست
 که رو²¹ گوزین²² کن سراسر²³ نگاه
 که همواره شاه جهان پاد شاد²⁴
 کنون بازاریش بگیرد بدست
 که ای بر زمین شاه بی یار و جفت
 همه تاجداران ترا بنده پاد
 چو آرام دل یافتی کام خواه
 فرود آمد و شادمان²⁷ گشت پیپر
 همان گنج²⁸ داران و گنجور اوی
 نخستین ز شاه جهان برد³¹ نام³²
 چو از خوردن نان بپرداختند³³

چنین¹ گفت کای شاه خورشیدچهر
 نیارمت گفتن که ایدر³ بایست
 سر و⁵ نام⁶ برزین برآید⁷ بهماه
 برزین چنین گفت شاه جهان
 دلم شد¹¹ ازان مرغ گیرنده¹² تنگ
 چنین پاسخ آورد برزین بشاه
 ایبا زنگ زرین تنش همچو¹⁶ قیر
 بیامد بران گوزین بر¹⁸ دشست
 هم‌انگه یکی بنده را گفت²⁰ شاه
 بشد بنده چون پاد و آواز داد
 که طغری بشاخی برآویختست²⁵
 چو طغری پدید آمد آن پیپر گفت
 پی مرزبان²⁶ بر تو فرخنده پاد
 بدین شادی اکنون یکی جام خواه
 شه‌نشاه گیتی بران آبگیر
 بیامد هم‌انگه دستور اوی
 بیاورد برزین می سرخ و²⁹ جام³⁰
 بیاورد خوان و خورشی ساختند

640

645

650

655

1 I, IV — بدو 2 Л — ترا پاد — K دلت پاد — 3 VI — اینچا 4 IV, VI — سوار 5 Л, K —
 ز ما [من — VI] شد — 10 K, VI — 9 VI — بدیدار 8 Л — شاه 7 K — آمد 6 Л — ماه 6 و
 و او چون — 14 VI — بود — 13 I, IV — 12 VI — پزنده — 11 K, I, IV, VI — گشت — 10 I, IV —
 گوی زرین — K — 18 همه — 17 VI — و رنگش چو — K — 16 همی تاختم پس بر آوای زنگ — K — 15
 یکی بنده را پس — VI — 20 به [ز — K] بخت [بخت — VI] تو آید هم اکنون — K, I, IV, VI — 19
 گوزین را تو بر کن — VI — 23 گوزرا — I, IV — گوی زرین — K — 22 شو — I, IV — 21 بفرمود
 میزبان — I, IV, VI — 26 (метр нарушен). ز شاخ درآویختست — VI — 25 شاد پاد — K, I, IV, VI — 24
 یکی جام زرد — K — 30 پیر می یکی زرد — I, IV — 29 خپیل — K, I, IV — 28 بر — IV — تر — I — 27
 31 VI — 32 K — پاد کرد — 33 K, I, IV — б. оп.

نهادند بر² دست بهرام گور³
از⁵ اندازه خط⁶ برتر کشید
بیماد بهر جای خمی⁷ نهاد
چنین گفت کای پرخرد⁹ مهتران¹⁰
نه گردنکشی با¹¹ سپاه آمدست
تو چنگ آور ای دختر¹⁶ ماهروی¹⁷
نهادند بر سر¹⁸ ز گوهر کلاه
سدیگر خوش آواز لشکرشکن
ز باده تهی کرد و شد²⁰ شادام
که با تو بدین شادمانی²¹ زیند
مبیماد پی تو کسی روزگار
پسندیده و دختران²³ منند
سیم پای کوید شکن بر شکن²⁶
بدین سان که بیند همی شهریار
بپرداز دل چامه شاه گوی
یکایک دل از غم بپرداختند³²

ازان پس بیاورد جامی¹ بلور
جهاندار بهرام⁴ بستند نمید
چو برزین چنان دید برگشت شاد
چو شد مست برزین بدان⁸ دختران
بدین باغ بهرامشاه آمدست
هلا¹² چامه¹³ پیش آور ای¹⁴ چامه گوی¹⁵
برفتند هر سه بنزدیک شاه
یکی پای کوب و دگر چنگزن
بآواز¹⁹ ایشان شهنشاه جام
بدو گفت کاین دختران کینند
چنین گفت برزین که ای شهریار
چنان دان که این دلبران²² منند
یکی چامه گوی²⁴ و یکی²⁵ چنگزن
چهارم²⁷ بکردار خرم²⁸ بهار
بدان چامه زن²⁹ گفت کای³⁰ ماهروی
بتان چامه و³¹ چنگ برساختند

660

665

670

¹ K, IV, VI — جام ² K — نهادش ابر ³ K — доб.:

نمیایش گرفت ایزد پاکرا * همان آتش و آب و هم خاکرا
زمین را — K چیزی — J⁷ مرد — K⁶ وز — I, IV — بر — K⁵ چون دید — K, I, IV, VI⁴
VI — کهتران — K, I, IV¹⁰ گهر — I هنر — K, IV, VI⁹ و آن — J⁸ ببوسید و بر سر
آور و — VI¹⁴ جام — J, K, IV¹³ سبک — VI¹² زان — I, IV, VI¹¹ زین — K¹¹ دلبران
چنین گوی کای شاه آزاده خوی — VI¹⁷ پرهنر — K¹⁶ آر بارنگ و بوی — K جام گوی — J¹⁵
بمخت — I²⁰ چو بستد از — IV بنوشید از — I بر آواز — K¹⁹ نهاده بسر بر — K, I, IV¹⁸
VI — K, I, IV, VI²³ دختران — K, I, IV²² کامی — K, I, IV²¹ زبان کرد گویا و دل — IV کبی
— K, I, IV, доб.:²⁶ دگر — K, IV²⁵ جام گوی — K جام کوب — J²⁴ دلبران

ز چیزی مرا نیست شاهها کمی * درم هست و دینار و باغ [آب — K] و زمی
جامزن — J²⁹ فرخ — IV²⁸ («چهارم» در متن شاید خود برزین است) سه دختر — K, I²⁷
بر — I, IV³¹ ای — I, IV³⁰ خامه زن — IV³² K — 66. 671, 672 оп.

- 675 نَخستین شهنشاهرا چامنه‌گوی¹
 نمازی مگر³ بر فلک ماهرا
 بدیدار ماهی⁷ و بالای ساج
 خنک آنک شبگیر بیندت روی
 میان‌تنگ چون شیر¹⁰ بازو ستمبر
 بگلنار¹² مانند همی چهر تو
 دلت همچو دریا و رایت چو¹⁴ ابر
 680 همی مو¹⁶ شکافی به پیکان تیر
 سپاهی که بیند کمند ترا
 بدژد دل و مغز جنگاوران
 چو آن چامه¹⁷ بشنید بهرام گور
 بدو گفت شاه ای سرافراز مرد
 685 نیابی تو داماد بهتر ز من
 بمن ده تو این هر سه دختر ترا
 بدو گفت برزین که ای شهریار
 که یارست گفت این²² خود اندر²³ جهان
 مرا گر پذیری بسسان رهی
 690 پرستش کنم تاج و تخت ترا
 همان²⁷ این سه دختر پرستنده‌اند
 پرستندگانرا پسندید شاه

نشایی - I, IV, VI - شاهای - K⁴ همی - IV³ 663-673 op. VI - 66. 663-673 op. جام‌گوی - I¹
 نیازد - IV⁸ ماهی - VI ماه و - K, I, IV⁷ خسروی - I, VI⁶ مگر - K, I, IV, VI⁵
 دریا - K¹⁴ ز شادی - I, VI¹³ بخورشید - VI¹² برز - VI¹¹ هر دو - IV¹⁰ VI - 6. op.⁹
 و شهریار و - IV¹⁹ سر - K¹⁸ از جام - K, I¹⁷ موی - I¹⁶ VI - 6. op.¹⁵ گفت همچو
 24 K, I, این در - K²³ گفتن - K, I, IV, VI²² افسر ترا - I, IV²¹ لشکر شکن - K²⁰
 دید آن - I, IV²⁸ مرا - I, IV²⁷ اورند - I, IV²⁶ خود این - VI²⁵ کرا بد - IV²⁴
 دیدی براه - K³⁰ چو - VI²⁹

سزوار تخت‌اند و زی‌پای تاج¹
 که ای شاه دشمن‌کش و شپیرگیر²
 بد و نیک با شهریار جهان⁴
 ز افگندندی و⁵ پراگندنی
 بایوان من بنده گر پیش نیست
 کزان دخترانرا بود نیک بخت⁷
 که⁸ چیزی که داری تو اندر⁹ نهفت
 تو با جام می سوی رامش گرای
 بره¹² کیومرث¹³ و هوشنگ شاه
 همه هرسه زنده برای¹⁵ تو اند
 فرانک دوم¹⁸ و¹⁹ سیوم²⁰ شنبلید
 ز بازو²¹ زنان نیز بگزیدشان
 پسندید چون دید²² بهرامشاه
 بیارد ز لشکر یکی نامدار
 ز رومی همان²⁵ خادم آورد شست²⁸
 همی بود تا مست‌تر گشت شاه

بیمالی ساچند و هم‌رنگ عاج
 پس‌انگه گفتش به‌بهرام پیر
 بگویم کنون هرچ³ هستم نهان
 ز پوشیدنی هم ز گسترده‌دنی
 همانا شتریار باشد دوپست
 همان یاره و طوق و هم⁶ تاج و تخت
 ز برزین بخندید بهرام و گفت
 همان تا بمشاد هم انجا¹⁰ بجای
 بدو پیر گفت این¹¹ سه دختر چو ماه
 ترا دادم و خاک‌پای¹⁴ تو اند
 مهین دخترم¹⁶ نام ماه‌آفرید¹⁷
 پسندیدشان شاه چون دیدشان
 برزین چنین گفت کاین هرسه ماه
 بفرمود تا مهد ز زین چهار
 چو هرسه مه²³ اندر عماری نشست²⁴
 بمشکوی ز زین شدند این سه ماه

695

700

705

¹ VI — б. оп. ² K, I, IV, VI — б. оп. ³ K, I, IV — آنچه ⁴ VI — вместо б.:

بگویم کنون آنچه دل خواستیست * مرا هر سه بر کار خود راستیست
 بدو گفت برزین که ای شهریار * مرا هست چیزی کت آید بکار
 K—доб.: دختران شاد باشند [گردند—VI] سخت⁷ K, I, IV, VI— با⁶ K, I, IV, VI— وز⁵ K—
 فدای پی شاه نیک‌اخترست * اگر گنج و تاجست و گر دخترست
 (метр нарушен); بدو گفت این¹¹ K— چنین هم¹⁰ VI— ایدر⁹ VI— ز⁸ IV, VI—
 علی رسم—B فریدون—VI, 13 برای—I, IV— برسم—VI, 12 گفت پیر این—I, IV, VI—
 همان دخت نه—VI دخت‌را—K, I, IV— بیوی—IV¹⁵ کوی—IV¹⁴ جیومرت و آوشنچ
 IV—²² بازو—IV²¹ دگر—I, IV—²⁰ بد—K, I, IV—¹⁹ دگر—I, IV, VI—¹⁸ مهر آفرید—K¹⁷
 خادمانرا بخواند—K²⁶ چهل—K, I, IV—²⁵ نشاند—K²⁴ بت—K, I, IV—²³ پسندیده آمد ب
 I, IV— доб.: خادم بت‌پرست—K, I, IV—

بگرد بتان بر [در—K] همی‌راندند * بر ایشان همی آفرین خواندند

جهاندار و دانا و نيزه‌گزار
 نپايشي كنم خاك درگاهرا¹
 ببرد و بپاراست درگاهرا
 جزاز تازيانه نبودي نشان
 دوان⁴ پيش رفتي و بردي نماز⁵
 چو خرم شد اندر عماری نشست
 سوي خانه عنبر آگين⁶ خويش
 بسي خورد و بخشيد و شادي نمود⁹

بدو گفت برزين كه اي شهريار
 يكي بندهام تا زيم شاهرا
 يكي بنده تازانه شاهرا
 سپهرا² سالار گردنكشان
 چو ديدى كسى شاخ شيب³ دراز
 همى بود بهرام تا گشت مست
 پيامد بهمشكوى زرين خويش
 چو⁷ آمد يكي⁸ هفته آنجا بود

710

715

۱۳

خود و روزبه با سواری هزار
 ز قربان¹⁰ كمان كيان¹¹ برکشيد¹²
 ز يزدان پيروزگر كرد ياد
 ز كشتن¹⁵ بروى اندر آورده روى
 ز خونشان شده لعل روى زمين
 بمستى جدا شد يك از¹⁶ يك¹⁷ دگر
 يكي مادهرا اندر آورد زيبر¹⁹
 بخنديد چون²² گور²³ شد²⁴ شادمان
 گذر كرد بر گور پيكان و پر
 دل لشكر از زخم او برفروخت

بهشتم پيامد بدشت شكار
 همه دشت يكسر پر از گور ديد
 دوزاغ¹³ كمانرا¹⁴ بزه بر نهاد
 بهاران و گوران شده جفت جوى
 همى پوست كند اين ازان آن ازين
 همى بود بهرام تا گور نر
 چو پيروز شد¹⁸ نره گور دلير
 بزه داشت بهرام²⁰ جنگي²¹ كمان
 بزد تير بر پشت آن گور نر
 نر و مادهرا هر دو برهم²⁵ بدوخت

720

725

روان IV—ورا⁴ و شيبى—K³ سپهدار—L² 1 K, I, IV—66. 709—710 оп.
 و گفت—K, I, IV—9 بيك—I, IV—8 بر—K⁷ گوهر آگين—VI—6 5 VI—66. 711—713 оп.
 حكاية آخرى لبهرام مع برزين озаглавлены B—66. 599—716 و چندی ستود—VI و شنود
 B—доб. в конце эпизода мадх Махмуду. 10 K, I, IV—ترکش 11 K, I, IV—كيبى 12 VI—
 جدا—VI—16 كشتى—K, I, IV, VI—15 سپهرا—I, IV—14 همانگه—VI—13 66. 717, 718 оп.
 بهرامان—L—20 19 I, IV, VI—6. оп. 18 L—بيرون شد آن—17 K, I, IV—يكى از—گشت از
 I, 25 ديدشان—K—24 ديد—IV ديد و—I—23 و وز—VI—22 چنگي—IV—21 (метр нарушен).
 ماده هر دو بهم—IV

بران^۱ شهریار آفرین گسترید
همه روزگاران تو^۲ سور باد
که هم^۳ شاه و هم خسرو و^۴ هم گوی^۵

ز لشکر هر انکس که آن زخم دید
که چشم بد از فر تو نور باد
بمردی تو اندر زمانه نوی

۱۴

بدیدش یکی پیشه تنگرا^۶
کمانرا بزه کرد و اندرکشید
گذر کرد تا^{۱۱} پتر و پیمان بخاک^{۱۲}
بر شیر با^{۱۵} گردانش بیست^{۱۶}
نمید تیز^{۱۷} پیمان او کتر بود
که ای نامور شهریار زمین
چو تو^{۲۰} شاه بر تخت شاهنشهان
پی کوه خارا ز بن برکنی
ز لشکر هرانکس که بد نیکخواه
شمانان گریزان ز بیم گزند
بهر او دوید از پی نامرا^{۲۵}
که آرد^{۲۶} بدین جای^{۲۷} ناسودمند^{۲۸}
ز گیتی من آیم بدین مرغزار
بدشت اندر آوردم^{۳۱} از کوه دوش
بپیچد همی از نهیب گزند^{۳۲}

وزانجا برانگیخت شهرنگرا^۶
دو شیر زبان پیش آن پیشه دید
بزد تیر بر^۸ سینه شیر^۹ چاک^{۱۰}
بر ماده شد تیز^{۱۳} بگشاد دست^{۱۴}
چنین گفت کان تیر بی پتر بود
سپاهش همی^{۱۸} خواندند آفرین
ندید و نمیکنند کسی تر^{۱۹} جهان
چو با تیر بی پتر تو^{۲۱} شیر افکنی
بدان مرغزار اندرون راند^{۲۲} شاه
یکی پیشه دیدند^{۲۳} پر گوسفند
یکی سرشمان دید^{۲۴} بهرام را
بدو گفت بهرام کاین گوسفند
بدو سرشمان گفت کای^{۲۹} شهریار^{۳۰}
همین گوسفندان گوهر فروش
توانگر خداوند این گوسفند

730

735

740

^۱ IV - اپر ^۲ K - روزگارانت با ^۳ همان K ^۴ Л, I - و оп. ^۵ VI - б. оп.; Б - перевод бб. 717-729 отсутствует. ^۶ K, I, IV - شاه ^۷ K, I, IV - برآه ^۸ I, IV - شد و ^۹ VI - доб. و ^{۱۰} K - نر ^{۱۱} IV, VI - با ^{۱۲} K - پر و ^{۱۳} K - پیمان ^{۱۴} K - دست ^{۱۵} K - با ^{۱۶} K - پیمان ^{۱۷} K - پیمان ^{۱۸} K, I, IV, VI - همه ^{۱۹} K, I, IV - کسی ^{۲۰} K - چنو ^{۲۱} I - پتر ^{۲۲} VI - رفت ^{۲۳} K, VI - دارد ^{۲۴} Л - بود ^{۲۵} I, IV - آرا ^{۲۶} K, VI - نمد ^{۲۷} I, IV, VI - دید ^{۲۸} K - بوم ^{۲۹} I - ای ^{۳۰} K, I, IV, VI - نامدار ^{۳۱} Л - آورده ^{۳۲} Л - б. оп.

همان زَرّ و سیمست و هم زیورست
 سر³ جعد⁴ زلفش شکن بر⁵ شکن
 کسی مردم⁷ پیر ازین سان ندید
 مر اورا کجا مازدی دستگاه
 همان موبدش نیست بیدادگر
 که اورا خدای جهان باد پشت
 تبه شد به¹⁰ پیکان مرد دلیر
 سواری¹² سرافراز با یار هفت¹³
 پدیدار کن راه و¹⁴ بر ما مپوش¹⁵
 دهی¹⁶ تازه پیشش اندرآیدت نو
 بنزدیک کنی کاخ بهرامشاه
 بچشن آید آن مرد بادستگاه¹⁸
 بگوش آیدت نوش و آواز چنگ
 یکی جامه خسرو آرای²⁰ خواست
 همانا پر از آرزو²¹ شد²² سرش
 که اکنون شود شاه ایران²⁴ بده
 همه سوی گفتار دارید گوش²⁶
 نهد بی گمان بر سرش تاج زر²⁸

بغروار با نامور گوه‌رست
 ندارد جزاز¹ دختری² چنگزن
 نخواهد⁶ جزاز دست دختر نمید
 اگر نیستی داد بهرامشاه
 شه‌شاه گیتی نکوشد⁸ بز⁹
 نگوئی مرا کاین بدانرا که کشت
 بدو گفت بهرام کاین هر دو شیر
 چو شیران جنگی بکشت او¹¹ برفت
 کجا باشد ایوان گوه‌رفروش
 بدو سرشمان گفت ز ایدر برو
 بشهر آید آواز زان¹⁷ جایگاه
 چو گردون بپوشد حریر سیاه
 گر ایدونک باشدت¹⁹ لختی درنگ
 چو بشنید بهرام بالای خواست
 جدا شد ز دستور وز لشکرش
 چنین گفت با موبدان²³ روزبه
 نشیند بدان²⁵ خان گوه‌رفروش
 بخواهد همان دخترش²⁷ ازپدر

745

750

755

760

در-⁵ K و ⁴ I, IV, VI—доб. و ³ I, IV—доб. ² IV, VI—دختر ¹ VI—بجز
 ز-¹⁰ I, IV, VI ⁹ K—نگیردش زر-⁸ L, I—نکوید ⁷ IV—دختر ⁶ VI—نگیرد
 :¹³ K—доб. سوار-¹² K, VI و ¹¹ L, K—
 وزان‌پس چنین گفت با سرشمان * که این جای باشی تو روز و شمان
 شدی ایمن از رنج شیران زر * بماشی اندرین مرز و انده مخور
 بشهراندر آواز آن [ازان-¹⁷ K, I—[I—رهی-¹⁶ K, I, IV—¹⁵ VI—б. оп. و ¹⁴ K—
 ل-²⁰ L—ش ¹⁹ L—¹⁸ IV—б. стоит после б. 757. ازان-¹⁸ VI—بشهر اندرون دارد او-
 پرازار شد زو-²² K—I, IV—بد-²¹ K, VI—[آواز-²¹ K, VI—زو-²¹ K, VI—آلای-²¹ VI—خسروی آرای
²³ K, I, IV—²⁶ IV—б. оп. ²⁷ K, I, IV—²⁵ K, I, VI—²⁴ VI—گیتی-²⁴ K, I, IV—مهران-²³ K, I, IV—
²⁸ K, I, IV—доб.: ²⁸ K, I, IV—مزان دختر-
 وزان‌چجا بمشکوی زرین برد * وگر در شمس‌تان برزین [زرین-^{IV}] برد

- 780 چو آواز چنگ، اندرآمد¹ بگوش
همی تاخت باره باواز⁴ چنگ
بزد حلقه را بر در و بار خواست
پرستنده مهربان گفت کیست
چنین داد پاسخی که شبگیر شاه
785 بلنگید بر زین من بارگی
چنین اسپ و زرین ستامی⁷ بکوی⁸
بیمامد کنیزک بدهقان بگفت
همی گوید اسپ¹¹ بزین ستام
چنین داد پاسخی که بگشای در
790 چو شاه اندرآمد¹⁴ چنان جای دید
چنین گفت کای¹⁶ دادگر یک خدای
مبادا جزاز¹⁸ داد آیین من
همه کار²¹ و کردار من داد باد
گر²³ افزون شود²⁴ دانش و داد²⁵ من
795 همه زبردستان چو²⁷ گوهرفروش
چو آمد به بالای ایوان³⁰ رسید³¹
چو دهقان ورا دید بر پای خاست

K, I, IV — هم آواز رود و هم آواز نوش — VI³ خوان — K² چنگش بیمامد — VI¹ —
обратный порядок мисра. برین در بگوید که — VI⁵ گلگون بر آواز [آوای — IV] — K, I, IV, VI⁴
این دم — VI¹⁰ جو — VI⁹ ستام نکو — VI⁸ استت زین و ستام — K⁷ یکبارگی — K⁶
I, IV, VI — دو: تو مهمان ندیدستی ایدر مگر — I, IV, VI¹³ و ز — K¹² اسپم — K¹¹
کنیزک دوان [درون — VI] رفت و بگشاد در * بیمهرام گفت اندرآی ای پیسر
بجز — VI¹⁸ بنیگی — VI¹⁷ ایما — IV¹⁶ پرستنده چند — VI¹⁵ اندرون شد — VI¹⁴
بود — L²⁴ که — L²³ بمن — K, I, IV²² داد — IV²¹ (нет рифмы). کار — VI²⁰ و — L¹⁹
جوش — L²⁹ ناله و — L, IV²⁸ چو — L, K, IV²⁷ جهان بین — L²⁶ دین — L²⁵
به ایوان چنان چون سزید — K³¹ بایوان و در می [وی — VI] — L, VI³⁰ VI — 66. 794, 795 оп.

همه¹ بدسگالان ترا بنده² باد
 ز دیدار او میزبان³ گشمت نشاد
 برو خوردنیهها ازانسان⁵ که بود⁶
 بفرمود تا اسبپ اورا بیست
 یکی جای دیگر بیاراستند⁸
 نهادند و¹¹ بنشست نزدیک شاه
 بهرام گفت ای گو مرزبان
 فدای تو بادا تن و جان¹⁵ من
 که یابد¹⁶ چنین تازهرو¹⁷ میزبان
 بخواب خوش آرام یابد گرفت¹⁸
 دل ناسپاسان بود پرهراص¹⁹
 ز دیدار مهمان²¹ همی خیره گشت
 بمی²² رامش و²³ نام و آرام خواست
 می سرخ و جام²⁵ و²⁶ گل و²⁷ شنبلیله
 بخورد و²⁸ بمشک و گلابش بشت
 بدو گفت میخواره را چیست نام
 بهرام شاهت گروگان کنم
 بدو گفت نامم گشسپ سوار

بدو گفت شب بر تو فرخنده باد
 نهالی بیفگند و مسند نهاد
 گرازمایه خوانی بیاورد زود⁴
 پیامد یکی مرد مهترپرست
 پرستنده را نیز خوان خواستند⁷
 همان میزبانرا⁹ یکی زیرگاه¹⁰
 بیپوش بیاراست پس¹² میزبان
 توی میهمان¹³ اندرین خان¹⁴ من
 بدو گفت بهرام تیره شبان
 چو نان خورده شد جام یابد گرفت
 بیزدان یابد بود ناسپاس
 کنیزک بمرد آبدستان²⁰ و گشمت
 چو شد دست شسته می و جام خواست
 کنیزک بیاورد جامی²⁴ نمید
 بیازید دهقان بجام از نخواست
 بهرام داد آن دلارای²⁹ جام
 همکنون بدین³⁰ با تو پییمان کنم
 فراوان بخندید زو³¹ شهریار

800

805

810

815

¹ K, VI - دل ² K - همه کنده - VI ³ K - تو ⁴ I, VI - زرد ⁵ K -
⁶ I, IV, VI - [IV - سود] سرد ⁷ K - نهاده برو [درو - VI] خوردنیههای سرد [IV - سود] ⁸ K -
 ساختند ⁹ K - میزبانرا ¹⁰ VI - پارگاه ¹¹ VI - оп. ¹² K - لب
¹³ K - مرزبان ¹⁴ K, I, IV - کاخ ¹⁵ K, I, IV - گستاخ ¹⁶ K - بیامیز با رای ¹⁷ K, VI - رخ
 بیابی چو تازه رخ - I, IV - تازه رخ - I, IV - ¹⁸ I - б. оп.; K, I, IV - доб.:
 * شب تیره و باده خسروی * چو گشتی ز می سپر [مست - K] تا بغنوی
 * می و - I, IV, VI - 6. оп. * آب دستار - K * می و - I, IV, VI - 6. оп. *
 از - I, IV, VI - 6. оп. * سرخفام - IV * جام - VI * از - K, I, IV, VI - 6. оп. *
 ازان - K * همی - K * دلارام - K, I, IV - 6. оп.

نه از بهر جای¹ درنگ آمدم
 همی² باسومان اندر آرد³ سرم
 همان⁵ چاهه گوپیست⁶ و لشکر شکن⁷
 همو⁹ میگسار¹⁰ و دلآرام¹¹ بود
 پیشش گشسپ آی با بوی و رنگ
 خرامان بسان بت برهمین¹²
 بهر چیز ماننده شه ریاریار
 پدر میزبانست و¹⁴ گنجور تست
 سرت برتر از ابر بارنده باد¹⁵
 یکی چاهه¹⁷ باید مرا بی درنگ
 گروگان کند پیش مهمان روان
 نخستین خروش مغان در گرفت¹⁹
 تو گفستی بنالد همی چنگ زار²¹
 همه خانه وی سمین بوی گشت
 چو سرو سهی بر لب جو بیار²³
 زبان گرم گوی²⁵ و دل آزر جوی
 بدانش روان²⁷ تو²⁸ پرورده باد
 منم چون پرستار³¹ نام آرزوی

من ای در با آواز چنگ آمدم
 بدو میزبان گفت کاین دخترم
 همو⁴ میگسارست و هم چنگزن
 دلآرام⁸ آرزو نام بود
 سرو سهی گفت بردار چنگ
 بیامد بر پادشا چنگزن
 بهرام گفت ای گزیده سوار
 چنان دان که این خانه بر¹³ سور تست
 شیمان سیه بر تو فرخنده باد
 بدو گفت بنشین و¹⁶ بردار چنگ
 شود ماه پیار ای در امشب جوان
 زن چنگزن چنگ در¹⁸ بر گرفت
 دگر چاهه²⁰ باب خود ماه پیار
 چو رود بریشم²² سخن گوی گشت
 پدر را چنین گفت کای ماه پیار
 چو کافور کرده²⁴ سر مشک بوی²⁵
 همیشه بدانید شمت آزرده باد
 تووی چون²⁹ فریدون³⁰ آزاده خوی

820

825

830

K-⁵ که هم-K⁴ آید-K³ همان-Л² جای و-VI کام و-I, IV جنگ و-K¹
 خرامان بسان یکی نارون-I, IV نت بر انجمن-K⁷ جام گوپیست-Л⁶ همه-VI همی
 [IV-روذن] см. б. 821. Л⁸ را-оп.; VI جهادجوی-را-Л⁹ همی-VI⁹
 K, I, IV, VI-¹⁰ قتی [یکی-VI] نارون-I, IV, VI سهیل یمن-K, T-¹² دل انجام-K¹¹ غمگسار
 بدو شاه گفتا که-VI¹⁶ оп. б. VI-¹⁵ و-IV بان و دخت-K¹⁴ خانه-IV, VI
 جامر-Л²⁰ برگرفت-I, IV, VI خروشیدن اندر گرفت-K¹⁹ بر-K, IV-¹⁸ جام-Л¹⁷
 I, IV-вместо бб. 828-830 гаплография: A 828-B 830.
 K-б. оп. K²² چو آن ماه زرین-K²³ I, IV-²¹ گل سرخ موی-Л, K, I, IV-²⁵ K-²⁶ ل-²⁷
 K-³¹ خوب فرزند-Л³⁰ خون-IV²⁹ به-Л²⁸ VI روانش
 I, IV-شبستان

بچنگ اندرون چیره¹ بپند سپناه
 ابا چامه و چنگ زالان³ گذشت
 بلنداختر و یکندل و کینه کش⁵
 خنیده⁶ سوار دلارامرا
 جز اورا زمانی ز لشکر بکس
 خرامان شده سرو همچون تذر⁷
 بناورد خشت¹² افگنی بر دو میل
 تو¹⁴ گویی بمی برگ گل را بشست¹⁵
 بپای¹⁶ اندر آری که بیستون
 ندید و نه بپند بروز¹⁸ نبرد¹⁹
 همه ساله زنده²⁰ برای تو باد
 ز دیدار و بالا و آهنگ²¹ اوی
 که گفتی دلش گشت گنج بلا
 چنین گفت با میزبان شهریار
 چو خواهی که یابی بداد آفرین
 کزین شیردل چند خواهی نثار²⁴
 بر آسودگی²⁵ سودمند آیدت
 که ای باب²⁶ آزاده و²⁷ نیکخوی
 همالم گشسپ سوارست و بس

835 ز مهمان چنان شاد گشتم که شاه
 چو این² گفته شد سوی مهمان گذشت
 بمهمان چنین گفت کای شاهفش⁴
 کسی کو ندیدست بهرامرا
 نگه کرد باید بروی تو بس
 میبانت چو غروست و بالا چو سرو
 بدل نرّه⁸ شیر⁹ و بتن¹⁰ زنده¹¹ پیل
 840 رخاقت بگلنار مازد درست¹³
 دو بازو بکردار ران هیون
 توانی کجا چشم کسی¹⁷ چون تو مرد
 تن آرزو خاک پای تو باد
 845 جه اندار ازان چامه و چنگ اوی
 برو بر ازان²² گونده شد میتلا
 چو در پیش او مست شد ماهیار
 که دختر بمن ده بآیین و²³ دین
 چنین گفت با آرزو ماهیار
 850 نگه کن بدو تا پسند آیدت
 چنین گفت با ماهیار آرزوی
 مرا گر همی داد خواهی بکس

IV-⁴ ز مهمان سوی میهن و مان-³ K, I, IV چنبن-² I خیره-¹ K, IV, VI
 K-⁹ زنده-⁸ I VI-⁷ б. оп. سپهبد-⁶ VI ستوده-⁵ I, IV ماه من-⁵ IV من
 14 J, همی-¹³ K اسپ-¹² K, I, IV نرّه-¹¹ I زن-¹⁰ VI شیر-⁹ I, IV شهره
 ز پای-¹⁶ I, IV, VI تو گویی که می برفشاند همی-¹⁵ K که شست-¹⁵ J, I, VI چه-¹⁵ J, I, VI
 19 VI- ندیدم بسان تو اندر-¹⁸ K, I, IV برنج آفریند [نپارد بگیتی-¹⁷ K] فلک-¹⁷ K, I, IV
 оп. و-²³ J بران-²² VI بدان-²¹ I, IV فرهنگ-²¹ K, I, IV زندگانی-²⁰ I, IV б. оп.
 26 K, I بر او شوی-²⁵ K, I, IV, VI 847-849 гаплография: A 847 - B 849. K-²⁴ K-²⁴ вместо бб.
 بینادل-²⁷ VI د-²⁷ K, I, IV پیر-²⁷ K, I, IV, VI

چو جازست با او نشسته‌تن دمی¹
 بهرام گفت ای سوار زبرد
 همان دانش و کوشش⁴ و رای اوی
 ازو آگهی بهترست⁶ از نشسته
 بگفتن مرا⁷ رای کم‌بیش نیست
 فزون آید از بدره⁸ شهریار
 مکن سرسری امشب آرام گیر⁹
 بویژه کسی¹² کو بود ارجمند¹³
 سر نامداران برآید ز خواب
 شکیم‌بادل و چیمزخوازنده‌را
 نه آیین شاه آفریدون بود
 وگر نیمنز کاری نو آراسته‌تن
 زدن¹⁴ فال بد رای¹⁵ و راه¹⁶ بدست
 تو این¹⁸ فال بد تا توانی مزن
 پسندیدی²¹ اورا بگفتار²² و خوی
 بجان و بدل هست²⁴ چون²⁵ دیده‌ام²³
 نه گردون بچنگ‌گست²⁷ با ماهیار

تو گویی به‌بهرام مازند همی
 بگفتار دختر بسنده² نکرد
 بزرفی نگه کن سراپای³ اوی
 نگه کن بدو⁵ تا پسند تو هست
 بدین نیکوی نیمنز درویش نیست
 اگر بشمیری گوهر ماهیار
 گر اورا همی بایدت جام گیر
 بمستی بزرگان نیستند¹⁰ بند¹¹
 همان تا برآرد سپهر آفتاب
 بیاریم پییران داننده‌را
 شب تیره از رسم بیرون بود
 نه فرخ بود مست زن خواسته‌تن
 بدو گفت بهرام کاین بپه‌دهست
 پسند¹⁷ منست امشب این چنگزن
 چنین¹⁹ گفت با دخترش²⁰ آرزوی
 بدو گفت آری پسندیده‌ام²³
 بکن کار²⁶ زان‌پس بیزدان سپار

855

860

865

¹ K, I, IV —

که باشد که [پ-K] بیند برین‌گونه‌مرد * بگگوید به‌بهرام کنز راه ببرد
 VI —

که باشد که بیند برین‌گونه‌مرد * که خالی نگردد دل او ز درد

بدل — K, I, IV — ⁵ کوشش و دانش — I, IV, VI — ⁴ سر و پای — K, I, IV — ³ پسند — IV — ²

— K, I, IV — обратный порядок мисра. ⁹ گوهر — IV — ⁸ بگفت من از — J — ⁷ مهترست — K — ⁶

زنی — VI — ¹⁴ VI — б. оп. ¹³ زنی — K, I, IV — ¹² چند — K — ¹¹ نوشتند — IV — ¹⁰ نگشتند — K —

— I — ¹⁹ توانش — IV — ¹⁸ بلند — VI — ¹⁷ رای — I, IV — ¹⁶ راه دیو — K — ¹⁵ راه — I, IV — ¹⁴ J, VI — ¹⁵

پسندی تو — I, IV — ²¹ دختر ای — I, IV — بدختر چنین گفت کای — K — ²⁰ پدر — IV — بدو

بچشم سر [همان دم که — K] — K, I, IV, VI — ²⁴ بدمش — K, I, IV — ²³ بدیدار — I, IV, VI — ²² بآیین — K — ²³

بکینست — K, I, IV — ²⁷ و — K, I, IV — ²⁶ می — K — ²⁵ از دور

- 870 بدو گفت کاکنون تو جفت ویی
 بدو داد و بهرام گورش بخواست
 سوی حجره خویش رفت آرزوی³
 پیامد بجای⁶ دگر ماهیار
 پرستنده را گفت درها بپند
 875 نباید که آزند خوان بی بره
 چو بیدار گردد فقاغ و یخ آ¹¹
 یکی جام کافور¹³ بر¹⁴ با¹⁵ گلاب
 من از جام می همچنانم¹⁶ که دوش
 بگفت این و¹⁹ چادر بسر برکشید²⁰
 880 چو خورشید تابنده بفراخت²² تاج
 پرستنده تازانه شه ریاری
 سپهر²⁶ ز سالار²⁷ گردنکشان²⁸
 سپاه انجمن شد بدرگاه پر
 هرانکس که تازانه دانست³⁰ باز
 885 چو دربان بدید آن سپاه گران

از- VI⁵ سرایی- K, I, IV, VI⁴ اندرو- VI⁵ کارها- K, I, IV, VI² شد- J¹
 سوی- I, IV¹⁰ در- K¹⁰ بتازان- I⁹ کسی را- K, I, IV⁸ خوار- K⁷ بجایی- K⁶
 874-876: VI- вместо 66. یکی چون که دارد چنین مرد نخ- J¹² فقاغ آر و یخ- J¹¹
 بفرمود پس دخترش را که زود * شبستان معطر کن از بوی عود
 بپزدان نباید شدن ناسپاس * دل ناسپاسان بود پسر هرامی
 چو آمد بدو گفت بهرام شاه * که ای از جمالت خجل گشته ماه
 نباید- J¹⁸ نباید- K¹⁷ خود چنانم- K¹⁶ پسر- I, IV¹⁵ پسر- IV¹⁴ عنبر- K¹³
 را- K, I, IV²¹ درکشید- K, I, IV²⁰ و- IV¹⁹ شده مست با پسر- VI¹⁹ پی از مرد
 - K, I, IV²⁴ تابنده- K, I, IV²³ بفروخت- VI²² بنمود- K, I, IV²² ب. VI²² برگزید
 - K²⁸ و- VI²⁷ سبهدار- VI²⁶ 871. I, IV²⁵ ب. VI²⁵ پرده- VI²⁵ درگه
 چنان هم- I, IV, VI²⁹ پیامد سپردار و ژوپین کشان- I, IV²⁹ پیامد سپه همچو رود روان
 جوشن و روان- VI³² نیزه و روان- K³² سپردار- K, I, IV³¹ را دید- VI³⁰ کجا

پیامد بر^۱ خفته برسان گرد^۲
 بدو گفت برخیز و بگشای دست
 که شاه جهانست مهمان تو
 یکایک دل^۷ مرد گوهرفروش
 890 بدو گفت کاینرا^۸ چه^۹ گویی همی
 همان چون ز گوینده بشنید مست^{۱۱}
 ز^{۱۴} دربان برآشفت و گفت این سخن
 پرستنده گفت ای جهاندیده^{۱۵} مرد
 پیامد پرستنده هنگام روز
 895 یکی تازیانزه بزر تافته^{۱۹}
 پیماویخت از پیش درگاه ما
 ز دربان چو بشنید یکسر^{۲۲} سخن
 که من دوش پیش شهنشاه مست
 پیامد سوی حجره^{۲۵} آرزوی
 900 شهنشاه بهرام بود^{۲۶} آنک دوش
 همی آمد از دشت نخب چیرگاه
 کنون خیز و دیبای چینی^{۲۷} پیوش

سر-^۴ K همان از پی-^۳ I, IV, VI پیدار کرد-^۲ K, I, IV, VI سر-^۱ K, I, IV, VI
 بدین بی نوآیین فرمان-^۶ VI میهن-^۵ K, I, IV بیکار-^۱ I, IV خفته را پر ز تیمار
 -^{۱۱} I, IV شهریار از-^{۱۰} K, I, IV, VI افسانه-^۹ VI از-^۸ K, I, IV بدو-^۷ K ز دل-^۷ I
 چه-^{۱۶} VI خردمند-^{۱۵} K پ-^{۱۴} I, IV خاست-^{۱۳} I, IV جامه-^{۱۲} K, I, IV راست
^{۱۷} K, I, IV, VI - доб.:

سپاهست [که هستند-K] چندان بدرگاه تو * که گر بگذری تنگ شد راه تو
 هرآنکس که آید بدرگاه [براهت-VI] فراز * بزند آن پلاسی کهن [سپه-IV] را نماز
 [فراز-VI]

^{۱۸} I, IV, VI - نور ^{۱۹} K - یافته ^{۲۰} K - یافته ^{۲۱} VI - б. оп.; K, I, IV - доб.:

کنون کار برسان و سستی مکن * بومی نیز [هیچ-K] نائن درستی مکن
 -^{۲۷} I, IV بد-^{۲۶} I, IV ایما-^{۲۵} I, IV, VI گشتم-^{۲۳} I, IV, VI ازین سان-^{۲۲} K
 چو-^{۲۸} I رومی

سه¹ یا قوت سرخ از در شهریار²
 دو تایی پرو دست کرده بکش
 ورا چون روان و تن خویش دار
 سخنه‌های با شرم⁷ و بازر⁸ گوی⁹
 بجای پرستنده بنشاندند
 که اندر تنم خرد¹⁰ پاد¹¹ استخوان
 به پیرو و جوان از می آید گناه
 که بیدار شد شاه روشن روان¹⁵
 به باغ اندر آمد سر و تن بشست
 ز یزدان دلی¹⁸ پر ز آمد شد
 یکی جام می خواست²⁰ از می پرست
 بفرمودشان²¹ باز گشتن²² براه²³
 هـ مـ یـ بـ ودش از آرزوی²⁴ آرزوی
 پرستنده²⁷ با تاج و با گوشوار²⁸
 بختید زو شاه و برگشت شد³¹
 مرا مست کردی³² و بگذاشتی

نثارش کن از گوهر شاهوار
 چو بپینی رخ شاه خورشیدفش³
 مبین مر ورا⁴ چشم در پیش دار
 چو پرسدت با او⁵ سخن⁶ نرم گوی
 من اکنون نیایم اگر خواندم
 بسان همالان نشستم بخوان
 که من¹² نیز گستاخ گشتم¹³ بشاه
 هم‌انگه¹⁴ یکی بنده آمد دوان
 چو بیدار شد¹⁶ ایمن¹⁷ تن درست
 نیایش‌کنان پیش خورشید شد
 وزانجا پیامد بجای¹⁹ نشست
 چو از کهتران آگهی یافت شاه
 بفرمود تا رفت پیش آرزوی
 پرست²⁵ آرزو با می و²⁶ با نثار
 دو تا گشت و اندر²⁸ زمین بوسی³⁰ داد
 بدو گفت شاه این کجا داشتی

905

910

915

VI-б. оп.; K-доб.: شاهوار-² Л-¹ ز-³ K-

بدو داد و گرفتار شاه رو * پرو آفرین کن همی نو بنو
 VI-⁶ وی K, I, IV-⁵ مبین در رخش VI-⁴ مرورا مبین K, I, IV-³ فرشیدفش IV-³
 K-доб.: آرم VI-⁹ سخنها بازر و با شرم I, IV-⁸ بدو هر چه گویی K-⁷ پاسخ ورا
 که من دوش چون او پیامد ز در * بدان فرّ و برز و بدان یال و پر
 همی ارز او را چو بنشاختم [نشناختم] * بنزدیک او گردن افراختم
 VI-¹³ بومی K, I, IV-¹² زبان میاد I-¹¹ جنبان میاد به تن K-¹¹ پاره VI-¹⁰
 چو از خواب بیدار شد VI-¹⁷ ازان پس همی K-¹⁶ نوشین روان I-¹⁵ دم IV-¹⁴
 K, I-²³ گردد K, I, IV-²² تا K, I, IV-²¹ جست K-²⁰ جایی IV-¹⁹ دلش K-¹⁸
 VI-²⁸ پرستار K, I, IV-²⁷ پیشی شه K-²⁶ بشد K-²⁵ دلش بود بر VI-²⁴ سپاه
 K-доб.: بوسه I, IV-³⁰ تایی شد و پر K, I, IV, VI-²⁹ ب. оп.
 همان سرخ یا قوت را پیش شاه * فروریخت و برگشت رخسندده ماه
 VI-³² گشتم

نثار زنان بهر دیگر کس است
 ز رزم و² سر نیزه و زخم³ شاه⁴
 کجا شد که ما مست گشتیم دوش
 همی⁵ از دل شاه خیره بماند
 بپیشش شهنشاه⁶ خورشیدفش
 بزرگا سترگا گوا⁸ مویدا⁹
 نیاید گزیدن جزاز¹¹ خامشی
 گمانم که دیوانه پنداریم
 درفشان¹³ کنی روز¹⁴ و¹⁵ ماه مرا
 شهنشاهم¹⁶ از بخردان¹⁷ نشمرد
 خردمند چیزی نگیرد¹⁸ بدست
 نیاید که یابد¹⁹ ز می رنگ و بوی²⁰
 همی²¹ ز آرزو این سخن²² بشنوی
 بگوید همان²³ لاله اندر سمن
 پی²⁴ روز ناآمده نشمیریم²⁵
 بیاورد²⁶ خوان و برآراست²⁷ کار²⁸
 بیاوردشان مرد پاکیزه‌رای
 ز مهمان بیگانه پرچین³⁰ بروی
 ستاره پدید آید از³¹ گرد ماه

همان چاهه و چنگ مارا پس است
 920 پیار آنگاه¹ گفتمی ز نخچیرگاه
 ازان پس بدو گفت گوهر فروش
 چو بشنید دختر پدرا بخواند
 پیامد پدر دست کرده بکش
 بدو گفت شاهها ردا⁷ بخردا
 کسی کو خرد دارد و باهشی¹⁰
 925 ز نادانی آمد¹² گناه کاریم
 سزد گر به‌خششی گناه مرا
 منم بر درت بنده بی‌خرد
 چنین داد پاسخ که از مرد مست
 کسی را که می انده آرد بروی
 930 به‌ستی ندیدم ز تو بدخوی
 تو پوشش بران کن که تا چنگزن
 بگوید یکی تا بدان می خوریم
 زمین بوسه داد آن‌زمان ماه‌پار
 935 بزرگان که بودند بر در پهای²⁹
 سوی حجره خویش رفت آرزوی
 همی بود تا چرخ پوشد سیاه

همان - VI - 5. б. оп. IV - 4. I - گاه - 3. K, I - رزم - 2. K, I, VI - زخم - 1. K, I, VI - آنچ
 : (нет рифмы); K, I, IV - 9. JI - ردا - 8. K, VI - گوا - 7. K - چهارندار - 6. K
 همه ساله گیتیمی تو باد * بهر جای بر تاج نام تو باد
 - I, IV - 13. اندر - VI - 12. نیاید گزندی بجز - VI - 11. خورژد داری بپهشی - K, I, IV, VI - 10
 - IV - 16. оп., в тексте - конъектура. - JI, K, I, IV, VI - 15. و - I - 14. K, IV, VI - 14. درخشان
 - K - 20. بیند - K, I, VI - 19. نگیرد خردمند چیزی - VI - 18. مردمان - K, I, IV, VI - 17. K, I, IV, VI - 17. شهنشاه
 - VI - 23. ز من زشت گفتن تو خود - K - 22. همان - VI - 21. б. оп. - VI - 6. 927; VI - 6. оп.
 می و - K - 28. بیماراست و - I, IV - 27. بیماراست - VI - 26. б. оп. - VI - 25. بدو - JI - 24. همه
 آید و - IV - 31. در - IV, VI - 30. چین زد - K - 30. سرای - I, IV, VI - 29. می‌گسار

بهر سرئی زریپیکرش برنشاند
 بدان¹ چاهه کنز پیمش فرمود شاه
 که بگذارد از نام تو پیشه شیر
 همان³ روی چون لاله اذدر چمن⁴
 بدیدار تو بر فلک⁵ ماه نیست⁶
 بچنگ اذدر آوردگ ماه ترا
 بلندی ندانند باز از نشیب
 ز خردک بچام⁷ دمادم شدند
 گزیدند جای می مر اورا بده⁸
 همه¹⁰ ماه چهر¹¹ و همه¹⁰ دلگسل
 ازیشان همی تازه شد مرز و¹² بوم
 نهاده بسر بر ز گوهر کلاه
 گشاده دل و شاد از ایوان¹⁴ مه¹⁵
 بسوی بتان سمن بوی خویش¹⁶

چو نان خورده شد آرزو را بخواند
 بفرمود تا چنگ برداشت ماه
 چنمین گفت کای شهریار دلیر
 توی شاه پیروز و² لشکر شکن
 به بالای تو بر زمین شاه نیست
 سپاهی که بپند سپاه ترا
 بدرد دل و مغزشان از نهیب
 همانگه چو از باده خرم شدند
 پیامد بر پادشا روزبه
 بفرمود بهرام⁹ خادم چهل
 رخ رومیان هم چو دیبای روم
 بشد آرزو تا بمشکوی شاه
 پیامد شهنشاه پا¹³ روزبه
 همی راند گویان بمشکوی خویش

۱۵

پیامد سوی دشت نغچیرگاه
 چنان شد¹⁷ که یک ماه ماند او¹⁸ بدشت¹⁹
 ز نغچیر دشتی بپرداختند
 می و گوشت²⁰ نغچیر و چنگ و رباب
 تر و²² خشک هیزم بسی²³ سوختند

بغفت آن شب و بامداد پگاه
 همه راه و بی راه لشکر گذشت
 سراپرده و خیمه ها ساختند
 کسی را نیامد بران دشت خواب
 بیابان همی²¹ آتش افروختند

بواسمان - I, IV - 5 سمن - K, I, IV - 4 ترا - K, I, IV - 3 و - I, VI - 2 ازان - K - 1
 عماری - K, I, IV, VI - 9 چنان چون بود از در شاه مه - K - 8 کوچک بدام - K - 7 VI - 6. 6
 IV - 13 روی - VI - 12 و - 12 JI - 12 روی - K, I, IV, VI - 11 بسی - K - 10 بیاورد [بفرمود - VI]
 [VI - 6. 946]. 14 بیوان - JI - 14 VI - 6. 6. 15 I, IV, VI - 6. 6. 16 I, IV, VI - 6. 6. 17 K - 17
 66. 730-951 отсутствует. 18 ماند - I, IV - 18 بد - VI - هم - K - 17 20 K, IV, VI -
 20 ز دشت - IV - 20 همه - K, I, IV, VI - 21 و 22 I, IV - 22 همی - K, I, IV, VI - 23

کسی کشی ز دینار بایست بهر
 بیابان ز لشکر همی برفروخت²
 همی یافت خواهنده چندان³ کباب
 بر⁵ کودی خرد و⁶ مهمان خویش
 همی با بتان⁷ رای خواب آمدش
 ز گرد سواران ندیدند راه
 چندی تا رخ روز شد لائورد
 پیر از برزن و کوی و بازارگاه
 گذارند و مانند خود او⁸ یکتانه
 سر⁹ اندرکشید و همی رفت راست¹⁰
 بیامد خداوند و بردش نماز
 میان ده این جای¹³ ویران چراست
 همی بخت بد رهنمای منست
 نه دانش¹⁶ نه مردی¹⁷ نه پای و نه پیر
 بدین خانه نفرین به از آفرین
 جهاندار²⁰ سست شد دست و پای
 یکی طاق بر پای و²² جای بلند
 فراز آور ای مرد مهمان پرست
 بخیره²³ چرا خندی ای مرزبان
 مگر مرد مهمان ستودی مرا

برفتند بسیار مردم ز شهر
 همی بود¹ چندی خرید و فروخت
 ز نخچیر دشت و ز مرغان آب
 که بردی بخروار تا⁴ خان خویش
 چو ماهی برآمد شتاب آمدش
 بیاورد لشکر ز نخچیرگاه
 همی رفت لشکر بگردار گرد
 یکی شارسهستان پیشش آمد پراه
 بفرمود تا لشکرش با بنه
 بپرسید تا مهتر ده کجاست
 شکسته دری دید پهن و دراز
 بپرسید کاین خان¹¹ ویران کراست¹²
 خداوند گفت این سرای منست
 نه گاوستم ایدر نه پوشش¹⁴ نه خر¹⁵
 مرا دیدی اکنون سرایم ببین
 ز¹⁸ اسپ اندرآمد بدید آن سرای
 همه خانه سرگین بد²¹ از گوسفند
 بدو گفت چیزی ز بهر نشست
 چندی داد پاسخ که بر میزدان
 گر افگندنی هیچ²⁴ بودی مرا

¹ Л — доб. و ² K, I, IV — доб.:

خریدی همی [همه — K] مرد بازارگان * ده آهو و گوری بها رایگان [بدینارگان — IV]

تا زنان — I, IV, ⁷ و مرد — VI, ⁶ و — I, ⁵ سوی — VI, ⁴ زی — K, ³ چندی — K, VI

VI — ⁹ تنی — VI, ⁸ کسی — I, ⁸ پره — K, ¹⁰ VI — обратный порядок мисра; IV — 66. 962—966 оп.

خور — I, IV, VI, ¹⁵ کوشش — K, ¹⁴ خان — K, ¹³ کجاست — VI, ¹² جای — I, IV, VI, ¹¹ خوان — K

زد اسپ و — VI, ¹⁹ بر — I, IV, ¹⁸ K, ¹⁷ دانش — I, IV, VI, ¹⁶ مردی — I, IV, ¹⁶ کوشش — VI

که خیره — K, ²³ و — K, I, IV, ²² پیر — VI, ²¹ جوی را — K, I, IV, VI, ²⁰ درون شد میان

²⁴ چیز — VI

به‌خور چند خواهی¹ و بردار نیز
 هم‌اندا بدیدی تو درویش مرد
 چنین داد پاسخ که گر مهتری⁴
 چه نامی بدو گفت فرشی‌دورد
 1000 بدو گفت به‌هرام با⁹ کام خوبش
 کدیور بدو گفت کز کردگار¹¹
 نیایش کنم پینش یزدان خویش
 چرا آمدی در سرای تهی
 بگفت این و بگریست چندان¹⁹ بزار
 1005 به‌خندید زان پییر و آمد به‌راه
 چو بیرون شد از نامور شارستان
 تیر داشت²³ مردی همی‌کند خار
 بدو گفت مهتر بدین شارستان
 چنین داد پاسخ که فرشی‌دورد
 1010 مگر گوسفندش بود صددهزار
 زمین پر ز آگنده دینار اوست
 شکم گرسنه مانده²⁹ تن³⁰ به‌رنه

IV — بیابای — K, I⁵ مهتری — VI⁴ ازین — VI³ داری — JI² هر چه داری — K¹
 K⁹ یکی آزور مرد به‌خواب و — VI⁸ کوشش — K⁷ چه سازی همی — VI⁶ بدین ده
 سرآرد — I, IV, VI¹² بد روزگار — VI¹¹ پروردگار — I, IV¹¹ نام خزی — K¹⁰ بی — I, IV, VI¹⁰
 K — کار و بار — VI¹³

چو بر ده برفت آن شه نامور * فررومانند از به‌خشش دادگر
 I, 17¹⁷ обратный порядок мисра. — K, I, IV, VI¹⁶ این جان — VI ایوان — K¹⁵ بیابم — VI¹⁴
 پس او — VI²¹ ایوان — VI²⁰ چندی — K¹⁹ K — б. оп. بهی و مهی — I¹⁸ مبادت — IV
 که داری تو دشمن ازین راستان — K²⁵ نزد — VI²⁴ دار — VI²³ I, IV — б. оп. بیامد²²
 همانده به‌خیلست — VI یکی آزور [آرزو] — K²⁶ مرد — K, I, IV²⁶ 1007, 1008 оп. JI, IV — 66.
 باشد و — K²⁹ در — I, VI²⁸ بگیتی — K²⁸ اشتر [استر — IV] و اسپ هم — K, I, IV²⁷
 یار — IV³² оп. و — JI³¹ کالمد — I, IV, VI³⁰

یکی خانه بومش¹ کند پسر² گهر
 خود او نان ارزن خورد با پنیر
 از وی سست هم بر تن او ستم
 که گر⁵ گوسفندش ندانی شمار
 شمارش بتو گفت کی⁸ یارد⁹ اوی
 از آن خواسته کسی نداند شمار
 بدو گفت کاکنون¹¹ شدی¹² ارجمند
 بیاید یکی مرد دانا بر راه
 سواری¹⁶ دلپس¹⁷ و دلارام¹⁸ بود
 گزین کرده²⁰ شایسته مردان کار²¹
 بدانسان که دانست کردن شمار²³
 همی خار کندی²⁶ کنون زر درو
 بدین مردمان راه بنمای راست
 گزارنده²⁹ مردی³⁰ بنیروی تن³¹
 که با باد باید که گردی تو جفت
 چو³³ آمد بدرگاه³⁴ پیروز شد³⁵
 همی گوسفند از عدد برگذشت
 بهر کاروان پسر³⁸ یکی ساروان
 ز پشم و ز روغن ز کشک و³⁹ پنیر⁴⁰

اگر کشته مندیش فروشد بزر
 شبانش همی گوشت جوشد بشیر
 دو جامه ندید دست³ هرگز بهم
 چنین گفت با خارزن⁴ شهریار
 بدانی⁶ همانا⁷ کجا دارد اوی
 چنین گفت کای رزم دیده سوار
 بدان خارزن¹⁰ داد دینار چند
 بفرمود تا از¹³ میان سپاه
 کجا نام آن مرد¹⁴ بهرام¹⁵ بود
 فرستاد با نامور سی¹⁹ سوار
 دبیری گزین²² کرد پرهیزگار
 بدان خارزن²⁴ گفت ز ایدر²⁵ برو
 از آن²⁷ خواسته ده یکی²⁸ مر تراست
 دلفروز بد نام آن خارزن
 گرانمایه اسپی بدو داد و گفت
 دلفروز بد گیتی افروز شد³²
 بیاورد لشکر بکوه و بدشت
 شتر بود بر³⁶ کوه ده³⁷ کاروان
 ز گاو و ز گاو و ز گاو شیر

کن - VI⁴ نپوشید - IV³ خانه پسر کند از - VI² خانه نو - K پوشد - I¹
 K -⁹ که - IV⁸ همان [همی - K] تا - K, I, IV⁷ ندانی - K, VI⁶ از - K, I, IV, VI⁵
 در - K¹³ شو ای - IV شوی - I¹² کنون - K, I, IV, VI¹¹ کن - VI¹⁰ که گیرد بنزدیک
 I, IV¹⁸ دپیر - K, I, IV¹⁷ سوار - VI سوار و - I, IV¹⁶ بهروز - I, IV¹⁵ نیز - VI¹⁴
 I, IV²³ نگه - K²² شایسته کارزار - K, VI²¹ کرد - K²⁰ صد - K, I, IV¹⁹ دلفروز
 K, I, IV²⁸ ازو - I²⁷ چینی - I چیدی - K, IV²⁶ گفت کنون - K²⁵ کن - VI²⁴ 6. оп.
 (متن تصحیح قیاسی است) گراینده - VI گزارنده - I, IV گزارنده - I²⁹ صدیکی - IV
 K -³⁵ بدان کار - K³⁴ چن - I³³ گشت - K³² قوی بد بتن - I, IV³¹ گردی - VI³⁰
 شتر و راهای - K, I, IV³⁹ کاروانی - VI³⁸ صد - K³⁷ در - VI³⁶ 6. оп. VI گشت
 ز پشم شتر قرصهای به تیر (پنیر) - VI⁴⁰

نویسنده را پشت برگشت¹ کوز²
 ورا زرّ و گوهـر فـزونست زیـن
 بدان تا چه فرمان دهد⁴ پیشگاه⁵
 بهمان² زنده تا نام تارست و بود
 بدان تا برد نامه نزدیک شاه
 بدانش اندرافتاد زان کار⁸ شور⁹
 بروهای جنگی پر از تاب کرد
 قلم خواست رومی و چینی¹⁰ حریر
 خداوند پیروز و به روزگار¹¹
 خداوند دیهیم¹² شاهنشاهی
 همپین مرد را¹⁵ رنج¹⁶ نهمودی¹⁷
 نهد هم¹⁸ کسی را¹⁹ بید رهنمون
 ز یزدان نبودش بدل در هراس
 دل و جان ز²⁰ افزون شدن²¹ کاسته
 چو باشد به²² بیکار²³ ناسودمند
 کزو خورد و پوشش نیاید بچنگ
 نیندیم دل در²⁴ سرای سپنج
 همان ایرج و سلم و تور²⁵ از مہان
 جزین نامداران که داریم یاد
 نهد دادگر ناجوانمرد بود

شمارش پدیدار نامد هنوز
 چنین گفت گوینده کاندز زمین
 برین کوهسارم دو³ دیده به راه
 1050 ز من⁶ باد بر شاه ایران درود
 هیونی برافگند پویان به راه
 چو آن نامه برخواند بهرام گور
 دژم گشت و دیده پر از آب کرد
 1055 بفرمود تا پیش او شد دبیر
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 خداوند دانایی و فرهی
 نبشت¹³ آن¹⁴ که گر دادگر بودمی
 نیاورد گرد این ز دزدی و خون
 1060 همپین بد که این مرد بُد ناسپاس
 یکی پاسبان بد برین خواسته
 بدین دشت چه گرگ و چه گوسفند
 بزیر زمین در چه گوهر چه سنگ
 نساژیم ازان رنج بنیاد گنج
 1065 فریدون نه پیداست اندر جهان
 همان²⁶ جمّ و²⁷ کاوس²⁸ با²⁹ کیقباد
 پدرم آنک زو³⁰ دل پر از درد بود

¹ I - گشتست - ² K, IV - کوز (нет рифмы). ³ I - چو - ⁴ VI - فرمایدم - ⁵ K - б. оп.
⁶ VI - ما - ⁷ Л, K, I - همان - ⁸ VI - بتن - ⁹ K, I, IV - نامه - ¹⁰ VI - 66. 1052, 1053 оп.
¹¹ IV, VI - پروردگار - ¹² K, IV - доб. و ¹³ I, IV - بگفت - ¹⁴ K - نبشتی - ¹⁵ K - نهانم
¹⁶ K, I, IV - نیز - ¹⁷ K - پیمودی - ¹⁸ K - VI - б. оп. ¹⁹ K - مرزرا - ²⁰ K - ز گیتی - ²¹ K - پر - ²² K, VI - باشند - ²³ I, IV - به بیکار - ²⁴ K - همان
²⁵ I, IV, VI - سلم و تور - ²⁶ VI - هم از - ²⁷ K, I, IV, VI - شاه - ²⁸ I, IV - کیقباد - ²⁹ I - ما - ³⁰ K, VI - آن کزو - او - I, IV -

کسی زین بزرگان پدیدار نیست
 تو آن خواسته گرد کن هرچ هست
 کسی را که پوشیده دارد نیاز
 همان نیز پپری⁶ که بیگار گشت
 دگر هرک چیزیش⁸ بود و بخورد⁹
 کسی را که نامست و دینار نیست
 دگر کودکانی که بیمنی¹¹ یتیم
 زنازی که بی شوی و بی پوشش اند
 بریشان ببخش این همه خواسته
 تو با آنک رفتی سوی گنج¹⁴ باد¹⁵
 نهان کرده دینار فرشی بدورد
 مر اورا چه دینار و گوهر چه خاک
 سپهر گراینده²² یار تو باد
 نهانند بر نامه بر مهر شاه

۱۶

بفرمود تا تخت شاهنشاهی
 بفرمان ببردند پیروزه تخت
 می و جام بردند و رامشگران
 بباغ بهار اندر آرد رهی²⁵
 نهادند زیر گدگششان برخت
 پپالیز رفتند با مهتران

۱ K-جهاندار ۲ VI-б. оп. ۳ K-بترس ۴ K, I, IV, VI-سوی یک موی ۵ K-доб.:
 ببخش و مگپرش ازان اندکی * میاور تو در دین یزدان شکی
 ۶ K-бб. ۷ VI-نخورد ۸ I, IV, VI-هر کرا چیز ۹ VI-مردی ۱۰ LI-
 شهر ۱۱ IV-بودی ۱۲ I, IV-نیستشان ۱۳ LI-برافزای K-برافراز ۱۴ K-
 ۱۵ K, I, IV, VI-باز ۱۶ K, I, IV, VI-بی نیاز [شوی K] ۱۷ K, I, IV, VI-
 همه ۱۸ I, IV-نمباشد ۱۹ K, I, IV-که ۲۰ K, I, IV, VI-بایدش ۲۱ IV-
 ۲۲ I, IV-گذارنده VI-گزارنده ۲۳ K, I, IV, VI-همه ۲۴ Б-перевод бб. 952-1081 отсутствует.
 ۲۵ VI-بپای اندر آرد با فرهی

- 1085 چنیین گفت با رای زن شهریار
 بدخمه درون² بس که تنها شویم
 همه⁷ بسترد مرگ دیوانها
 ز شاه و ز درویش هر کو بمرد
 ز¹⁰ گیتی ستایش بماپر¹¹ بس است¹²
 بی آزاری و راستی با ایدت
 کنون سال من رفت بر سی و هشت
 چو سال جوان بر¹⁸ کشد بر چهل
 چو یک موی گردد بسر بر سپید
 چو کافور شد مشک²¹ معیوب گشت²²
 1095 همی بزم و بازی کنم²³ تا²⁴ دو سال
 شوم پیش یزدان بپوشم پلاسی
 بشادی بسی روز بگذاشتم
 کنون بر گل و نار و سیب و²⁷ بهی
 چو بینم رخ سیب بیجاده رنگ
 برومند و بویا بهاری بود
 1100
- که خرم¹ بمردم بود روزگار
 اگر چند با³ برز و⁴ بالا⁵ شویم⁶
 بی پای⁸ آورد کاخ و ایوانها
 ابا خویشستن نام نیکی بمرد⁹
 که گنج درم¹³ بهر دیگر کس است¹⁴
 چو خواهی که این خورده¹⁵ نگزایدت
 بسی روز بر شادمانی¹⁶ گذشت¹⁷
 غم¹⁹ روز مرگ اندر آید بدل
 بماید گسستن ز شادی²⁰ امید
 بکافور بر تاج ناخوب گشت²²
 چو لختی شکست اندر آید بیال
 نباشم ز گفتمان²⁵ او ناسپاس
 ز بادی که بد²⁶ بهره برداشتم
 ز می²⁸ جام زرین ندارم²⁹ تهی³⁰
 شود آسمان همچو پشت پلنگ
 می سرخ چون غمگساری بود

برتر ز- IV- و- I, VI-⁴ بر- I, VI-³ بدخمه اندرون- K² خورم- J¹
 ونحن لو سعدنا الى السماء شرفاً و عزاً- B- 1087; B-⁶ I, IV-⁵ VI-⁶ با-
 K-⁹ (9) -⁸ همی- I, IV-⁷ لم يكن لنا بد من الهبوط بعد الصعود
 обратный поряд- K-⁹ ميسرا; I, IV-⁸ -⁷ -⁶ -⁵ -⁴ -³ -² -¹ -⁰

زیانست رنجش همه هرچ برد * چو مرد اوی رنجش ابا او بمرد
 تاج و کمر- K, I, IV, VI-¹³ بماندت بس- K¹² بماند- K, I, IV, VI-¹¹ پ- K, I, IV-¹⁰
 روزها شاد و خرم- K¹⁶ کرده- K¹⁵ خود نماند بکس- K¹⁴ J-⁶⁶. 1090, 1091-¹⁷ B-
 بریدن ز- VI-²⁰ و- J-¹⁹ -¹⁸ J-¹⁸ و قد بلغت الآن من السن ثمانیا و ثلاثین
 برد- J-²³ ميسرا. -²² K-²¹ -²⁰ -¹⁹ -¹⁸ -¹⁷ -¹⁶ -¹⁵ -¹⁴ -¹³ -¹² -¹¹ -¹⁰ -⁹ -⁸ -⁷ -⁶ -⁵ -⁴ -³ -² -¹ -⁰
 بازى و بزم سازم- K²⁴ فلننتهز فرصة الأطراب نهتمل غرة الشيباب- B-²³ باری کند
 و- J, IV-²⁷ ز تاج کبی- VI-²⁶ ز کام جهان- IV-²⁵ ز تاج و جهان- I-²⁴ کردار- IV, VI-
 و لا یغل جامنا من الشراب- B-³⁰ می از- VI-²⁹ I, IV-²⁸ -²⁷ -²⁶ -²⁵ -²⁴ -²³ -²² -²¹ -²⁰ -¹⁹ -¹⁸ -¹⁷ -¹⁶ -¹⁵ -¹⁴ -¹³ -¹² -¹¹ -¹⁰ -⁹ -⁸ -⁷ -⁶ -⁵ -⁴ -³ -² -¹ -⁰

زمین سپهر و آبها^۱ و آینه^۲ لاژورد
 بنخچه پیر باید شدن سوی جز
 که اندر جهان یادگاری کنیم
 دل شیر نر گیرد و رنگ بر
 نیاید^۴ کشیدن بر راه دراز
 نه اشپیم بی^۷ تاختن یک زمان
 شده چون بن^۸ نیهزه بالای گز
 شکاری بود گر بمانیم دیر
 برآمد^{۱۱} جهان شد پر از لشکری
 سوی شاه^{۱۸} ایران نهادند روی^{۱۴}
 کسی کو ز نخچه پیر دارد نشان
 سواران شمشیرزن ده^{۱۵} هزار
 همان خیمه^{۱۶} و آخر و^{۱۷} چارپای
 برفتند^{۱۹} هر جای کنند چاه^{۲۰}
 کنند^{۲۴} از بر^{۲۵} چرخ^{۲۶} چینی^{۲۷} سطرخ^{۲۸}
 خود و ویژگیان تا بنخچه پیر گاه
 همه^{۳۱} همیشه از شیر پر شور دید
 که از شیر بر خاک چندین تنست^{۳۴}

هوا راست گردد نه گرم و نه سرد
 چو با مهرگانی بپوشیم خز
 بدان^۳ دشت نخچه پیر کاری کنیم
 کنون گردن گور گردد ستبر
 1105 سگ و یوز با چرخ و شاهین و باز
 که آن^۵ جای گرزست^۶ و تیر و کمان
 بیابان که من دیده ام زیر جز
 بر^۹ انجا ایگه نیز یابیم شیر
 همی بود تا ابر شهر پوری^{۱۰}
 1110 ز هر گوشه یی^{۱۲} لشکری جنگجوی
 ازیشان گزین کرد گردنکشان
 پی آورد لشکر بدشت شکار
 ببردند خورگاه و پورده ساری
 همه زبردستان پیش^{۱۸} سپاه
 1115 بدان تا نهند^{۲۱} از بر چاه^{۲۲} چرخ^{۲۳}
 پس لشکر اندر^{۲۹} همی تاخت^{۳۰} شاه
 بیابان سراسر پر از گور دید
 چنین گفت کاینجا^{۳۲} شکار منست^{۳۳}

۱ K, I, IV- تیره ۲ VI- آسمان ۳ K, I, IV- پیران ۴ K, I, VI- نیاید ۵ VI- هماد ۶ K, I, VI- گورست ۷ K, I, IV- نیاسایم از ۸ K- ز می ۹ VI- شده چند VI- فاقام بهرام علی ذلك الی أن دخل- ب نو شود داوری- ۱۰ VI- در ۱۱ K, I, IV- پیامد ۱۲ K, I, IV- کشوری ۱۳ VI- شهر ۱۴ VI- 66. 1109, 1110 op. ۱۵ VI, VI- سی ۱۶ K- آلت ۱۷ I, VI- و ۱۸ I, IV- ز پیش ۱۹ I, IV, VI- доб. و ۲۰ K- گویان بر راه ۲۱ K- رسید ۲۲ IV- شاه ۲۳ K- سطرخ- ۲۴ IV- گشاد ۲۵ I, IV- در ۲۶ I- چاه ۲۷ K- چینی ۲۸ K- چندی ۲۹ I- صطرخ- VI- بکرخ- IV- بچرخ- I- سطرخ- ۳۰ K, VI- راند- I, IV- رفت ۳۱ K, VI- همان ۳۲ K, I, IV, VI- کامشب ۳۳ VI, K, I- منست ۳۴ K- وی است VI- پی-انست در همیشه پیرامن است- I- کنون کشتن شیر کار منست- K- وی است VI-

که فردا بیاید مرا شیر جست²
 چو رخشان شود⁵ هور⁶ گیتی فروز
 همان ازدهای دلیر افکنیم
 خدنگ مرا⁸ گور گردد رهی
 سوی پیشه رفتند شاه و سپاه
 دلاور شده⁹ خورده از گور سیر
 که تیر و کمان دارم و دست برد¹⁰
 بدان تا نخواستند مرا¹² نادلیر
 باسپ نبرد اندر آورد پای
 ز بالا دو¹⁴ دست اندر آورد راست
 بزد پاشنه مرد¹⁵ نخچیرجوی
 سبک جفت او جست راه گریز¹⁶
 دل نتره شیران پر از بیم کرد
 همی¹⁸ جفت او¹⁹ بچه پرورد²⁰ زیر
 سر²³ شیر نر کنده شد²⁴ از تنش
 نداری همی بر تن خویش مهر
 همه بچنگان شیر مادر مکان
 که در²⁶ مهرگان²⁷ بچه دارد بزیر²⁸
 بیک سال اگر شیر گیری بدست

بخسپید¹ شادان دل و تن درست
 کنون میگساریم³ تا چاک⁴ روز
 نخستین بشمشیر شیر افکنیم
 چو این همیشه از شیر⁷ گردد تهی
 بود آن شب و بامداد پگاه
 همانگاه بیرون خرامید شیر
 بیماران چنین گفت بهرام گرد
 ولیکن بشمشیر یازم¹¹ بشیر
 پوشید ترکرده¹³ پشمین قمای
 چو شیر ازدها دید بر پای خاست
 همی خواست زد بر سر اسپ اوی
 بزد بر سر شیر شمشیر تیز
 ز سر تا میانش¹⁷ بدونیم کرد
 بپامد دگر بشیر غران دلیر
 بزد خنجری²¹ تیز²² بر گردنش
 یکی گفت کای شاه خورشیدچهر
 همه پیشه شیرند با بچنگان
 کنون بیاید آزیر بودن دلیر²⁵
 سه فرسنگ بالای این پیشه است²⁹

می — K, I, IV — 3
 1 K, I, IV — 2
 3 K, I, IV — 4
 4 K, VI — 5
 5 VI — 6
 6 I, IV, VI — 7
 7 VI — 8
 8 I, IV — 9
 9 K — 10
 10 Л — 11
 11 IV — 12
 12 K — 13
 13 I, IV — 14
 14 K — 15
 15 I — 16
 16 K — 17
 17 I, IV — 18
 18 K — 19
 19 VI — 20
 20 K — 21
 21 VI — 22
 22 K, I, IV, VI — 23
 23 VI — 24
 24 K, IV, VI — 25
 25 K — 26
 26 K — 27
 27 Л — 28
 28 I, IV — 29
 29 K, I, IV, VI — 30
 30 VI — 31
 31 IV — 32
 32 IV — 33
 33 VI — 34
 34 IV — 35
 35 IV — 36
 36 IV — 37
 37 IV — 38
 38 IV — 39
 39 IV — 40
 40 IV — 41
 41 IV — 42
 42 IV — 43
 43 IV — 44
 44 IV — 45
 45 IV — 46
 46 IV — 47
 47 IV — 48
 48 IV — 49
 49 IV — 50
 50 IV — 51
 51 IV — 52
 52 IV — 53
 53 IV — 54
 54 IV — 55
 55 IV — 56
 56 IV — 57
 57 IV — 58
 58 IV — 59
 59 IV — 60
 60 IV — 61
 61 IV — 62
 62 IV — 63
 63 IV — 64
 64 IV — 65
 65 IV — 66
 66 IV — 67
 67 IV — 68
 68 IV — 69
 69 IV — 70
 70 IV — 71
 71 IV — 72
 72 IV — 73
 73 IV — 74
 74 IV — 75
 75 IV — 76
 76 IV — 77
 77 IV — 78
 78 IV — 79
 79 IV — 80
 80 IV — 81
 81 IV — 82
 82 IV — 83
 83 IV — 84
 84 IV — 85
 85 IV — 86
 86 IV — 87
 87 IV — 88
 88 IV — 89
 89 IV — 90
 90 IV — 91
 91 IV — 92
 92 IV — 93
 93 IV — 94
 94 IV — 95
 95 IV — 96
 96 IV — 97
 97 IV — 98
 98 IV — 99
 99 IV — 100

- 1155 چنین گفت کان¹ شهریار² اردشیر
سر مایه او بود ما کههتیرییم
برزم و ببرزم و برای و بخوان
بدانگه که اسکندر آمد ز روم
کجا⁸ ناچوانمرد بود و⁹ درشت
لب خسروان پر ز نفرین¹¹ اوست
کجا بر فریدون¹³ کنند آفرین
مبادا جزا¹⁵ نیکویی در جهان
بپنارید گفتمنا منادی گری
که گردد سراسر بگرد سپاه
بگوید که بر¹⁶ کوی در شهر¹⁷ جز
1160 چنین¹⁸ تا بخاشاک ناچیز¹⁹ پست²⁰
بر اسپش نشانم²⁴ ز پس کرده روی
دو پایش ببنندند²⁶ در زیر اسپ
نیایش کند پیش آتش²⁸ بخاک
بدان کس دهم چیز او را که²⁹ چیز
1170 وگر اسپ در کشتزاری³² کند³³
ز زندان نیاید بسالی رها
- که برنا شد از بخت او³ مرد⁴ پیر
اگر کههتیری را خود اندر خورییم
جز او را جهاندار گیتی⁵ مغوان
بایران و⁶ ویران شد این مرز و⁷ بوم
چو¹⁰ سی و شش از شهریاران بکشت
همه¹² روی گیتی پر از کین اوست
برویست نفرین ز جوای¹⁴ کین
ز من در میان کهنان و مهان
خوش آواز و از نامداران سری
همی بر خروشد بی راه و راه
گر از گوهر و زر و دیما و خز
ببازد²¹ کسی ناسزاوار²² دست²³
از ایدر کشان با دو پر خاشجوی²⁵
فرستمش تا خان²⁷ آزرگ شسپ
پرستش کند پیش یزدان پاک
ازو بستد و رنج او دید³⁰ نیز³¹
ور آهنگ بر³⁴ میوه داری کند³³
سوار³⁵ سرافراز گر³⁶ بی بها³⁷

بخت - I, IV, VI - تو - VI - پادشا - K, I, IV, VI - یا - VI - کین - I, IV - کای - K¹
که او بود خودرای - VI - گر او - K, I, IV - و - I⁷ - که - K - و - JI⁶ - ایران - K⁵
K, I, همی - VI¹² - چو خون ریختن راه و آیین - VI¹¹ - که - K, I, IV, VI¹⁰ - و مرد
بجز - VI¹⁵ - دلی نیست از وی پر از درد و - VI¹⁴ - دلها ب - K¹⁴ - چو بر آفریدون - IV, VI¹⁵
و - I - دو ب. و چیز ی که - K¹⁹ - جزین - I, IV¹⁸ - شهر بر قوه و - K, I, IV¹⁷ - در - K, I¹⁶
جست - VI²³ - سوی آن چیز - K²² - نیازد - IV²¹ - این بوم و رست - VI²¹ - هست - JI, K²⁰
یزدان - K²⁸ - پیش - I, IV, VI²⁷ - ندیم - K²⁶ - پیکارجوی - K, I, IV, VI²⁵ - شمارم - IV²⁴
I³² - ار خود بؤد یک پیشیز - K³¹ - خیرگی [چیرگی - IV] کرد - I, IV, VI³⁰ - ب - IV²⁹
دگر - K³⁷ - یا - I, IV³⁶ - سواری - I, IV³⁵ - زی - VI³⁴ - کنند - I³³ - کشته زاری - IV, VI³³
او نگیرد به پیشم بها

همان¹ رنج ما² بس گزیدست³ بهر
 بیافتند بازارگانان شهر
 بیابان چو بازار چین شد ز بار
 بیایدیم و آزرده گردند شهر⁴
 ز جز و ز برقوه مردم دو بهر⁵
 بران سو که بد لشکر شهریار⁶

۱۷

دگر روز چون تاج بفروخت هور
 کمانرا بزه بر نهاده سپاه
 چنین گفت هر⁸ کو کمانرا⁹ بدست
 نیاید زدن تیر جز بر سر
 یکی پهلوان گفت کای شهریار
 که با¹⁸ کیست زین گونه تیر و کمان
 مگر باشد این از گشاد برت
 چو تو تیر گیری و شمشیر و گرز
 همه¹⁸ لشکر از¹⁹ شاه دارند شرم
 چنین داد پاسخ که این ایزدبست
 برانگیخت شب دیز بهرام²⁴
 جهاندار شد سوی نخچیر گور
 پس لشکراندر همی رفت⁷ شاه
 بمالد¹⁰ گشاید باندازه¹¹ شنست
 که از سیننه پیکانش آید برون
 نگه کن بدین¹² لشکر نامدار
 بداندیشی گر¹⁴ مرد نیکی گمان
 که جاوید بادا سر و¹⁵ افسرت
 ازان خسروی فر و بالای¹⁶ برز¹⁷
 ز²⁰ تیر و کمانشان²¹ شود دست نرم
 کزو بگذری زور²² بهرام چیست²³
 همی تییز کرد او دلارام²⁵

نیابند از—K⁴ کزین شهر—I رنج یابد ز دادست(?)—K³ رنجکی—I² همی—K¹
 IV— نیایم بنایید باید بشهر—I⁵ 66. 1155—1173 отсутствует. B—перевод
 و لما علم اهل مدینة جز و برقویه بنزول الملک—B; 6. оп.; 6. оп.; B—перевод
 فی تلك الصحراء خرج أهل الأسواق منهم بیضائعهم و أمتعتهم و أقاموا فی تلك الصحراء
 I—порядок: A 1173—A 1174, B 1174—B 1173; IV—вместо 66. 1173, 1174 дает: B 1174—B 1173. VI—66. 1173—1175 оп.
 باندام—K, I, IV¹¹ بگیری—VI¹⁰ کمانی—VI⁹ آذ—IV⁸ کاز—K, I, VI⁸ راند—K, I, IV⁷
 بالا و—K¹⁶ و—I¹⁵ VI—یا—K, I, IV¹⁴ تا—IV¹³ درین—IV¹² کزین—I, VI¹²
 I—بر—K, IV, VI²¹ پ—K, I, IV, VI²⁰ از—I, IV¹⁹ همی—I, IV¹⁸ VI—6. оп.
 K²⁴ کیست—K, I, IV²³ گر [چو—IV] او [چنو—I] بگسلد زور—K, I, IV, VI²² گر
 چو نزدیک شد با یکی نره گور—K, I, IV, VI²⁵ گور—I, IV, VI

بر³ گوزرا⁴ با⁵ سرونش بیست
 برفتند گردان زرین کمر⁶
 ییکایک برو آفرین خواندند
 بیبالی آن گور شد ناپدید
 سراسر برو خواندند⁹ آفرین¹⁰
 مبیناد چشمت بد¹¹ روزگار
 هم از خروان¹³ در هنر کمتریم¹⁴
 که پیروزگر دستگیر منست
 ازو خوارتر در¹⁵ جهان خوار¹⁶ نیست
 تو گفستی شد آن باره¹⁹ پتران همای²⁰
 بچه پیش ازو²³ رفته²⁴ او مانده²⁵ بود²²
 بدونیم²⁶ شد گور ناپایدار
 سرافراز و شمشیرزن که تیران
 خردمند گفت اینت شمشیر و زور
 نماند بجز³⁰ بر فلک ماهرا
 فلک زیر پیمان³¹ و شمشیر اوست³²
 بیابان ز گوران بپرداختند
 که یک تن مهباد اندرین پهن دشت
 بدیشان³⁶ دهند این همه رایگان

چو آمدش¹ هنگام² بگشادشست
 هم آنگاه گور اندر آمد بـسر
 شگفت اندران زخم او ماندند
 که کسی⁷ پتر و پیمان⁸ تیرش ندید
 سواران جنگی و مردان کین
 بدو پهلوان گفت کای شهریار
 سواری تو و ما همه بر¹² خریم
 بدو گفت شاه این نه تیر منست
 کرا پشت و یاور جهاندار نیست
 برانگیخت آن¹⁷ بارکشرا¹⁸ ز جای
 یکی گور پیش آمدش²¹ ماده²² بود
 یکی تیغ زد بر میانش سوار
 رسیدند نزدیک او مهتران
 چو آن²⁷ زخم دیدند بر²⁸ ماده²⁹ گور
 مبیناد چشم بد این شاهرا
 سر مهتران جهان زیر اوست
 سپاه از پس اندر³³ همی تاختند
 یکی مرد بر گرد لشکر بگشت
 که³⁴ گوری فروشد³⁵ به بازارگان
 1190
 1195
 1200
 1205

١- IV ٢- I, IV, VI ٣- K ٤- K ٥- I, IV, VI ٦- VI ٧- I ٨- K, I ٩- I, IV, VI ١٠- I, IV, VI ١١- I, IV, VI ١٢- I, IV, VI ١٣- I, IV, VI ١٤- I, IV, VI ١٥- I, IV, VI ١٦- I, IV, VI ١٧- I, IV, VI ١٨- I, IV, VI ١٩- I, IV, VI ٢٠- I, IV, VI ٢١- I, IV, VI ٢٢- I, IV, VI ٢٣- I, IV, VI ٢٤- I, IV, VI ٢٥- I, IV, VI ٢٦- I, IV, VI ٢٧- I, IV, VI ٢٨- I, IV, VI ٢٩- I, IV, VI ٣٠- I, IV, VI ٣١- I, IV, VI ٣٢- I, IV, VI ٣٣- I, IV, VI ٣٤- I, IV, VI ٣٥- I, IV, VI ٣٦- I, IV, VI

- ز برکوی¹ با² نامداران جز
 پذیرفت⁴ و فرمود تا باز و ساو
 ازان⁵ شهرها هرک درویشی بود
 ز بخشیدن او توانگر شدند
 1210 بشهر اندرآمد ز⁷ نخچیرگاه
 برفتی خوش آواز گویندهیی
 بگفتی که ای دادخواهندگان
 کسی کو بختتست با رنج ما
 بمیدان خرامید تا¹⁰ شهریار
 1215 دگر هرک¹² پیرست و بیکار و¹³ سست
 وگر وام دارد کسی زمین گروه
 وگر بی پدر کودکانند نیز
 بود مام¹⁶ کودکی نهفته نیز
 وگر مایه داری توانگر بمرد
 1220 گنه کار دارد¹⁹ بدان چینی رای
 سخن زمین نشان کس مدارید باز
 توانگر کنیم مردم درویش را
 بتوزیم²⁸ فام کسی کش²⁹ دم
- بمردند بسیار دیما³ و خز
 نخواهند اگر چندشان بود تاو
 وگر نانش⁶ از کوشش خویشی بود
 بسی نیز با تخت و افسر شدند
 بیک هفته بد⁸ شادمان با سپاه⁹
 خردمند و درویشی جویندهیی
 بپزدان پناه پند از بندگان
 وگر نیستش بهره از گنج ما
 مگر¹¹ بر شما نو کند روزگار
 همان کو جوانست و¹⁴ ناین درست
 شدست از بد وامخواهان ستوه
 ازان کس که دارد بخواهند¹⁵ چیزی
 بدویر گشایم در گنج باز¹⁷
 بدین مرز ازو¹⁸ کودکان ماند خرد
 ندارد²⁰ بدل²¹ شرم²² و بیم²³ خدای
 که از رازداران منم²⁴ بی نیاز²⁵
 بدین²⁶ آورم جان بدکیش را²⁷
 نباشد³⁰ دل خویشی دارد³¹ بغم

من الخز و الدیماج — Б — دینار — Л³ تا — K, I, VI — 2 برقوه — I, IV, VI — برقوی — K¹
 :доб. K, I, IV — 9 شد — VI — 8 به — VI — 7 خوردش — K, VI — 6 دران — VI — 5 پذیرفت — I, VI — 4
 بمیدان بدی پیشتر بارگاه * پیاده شدند بی بر او سپاه
 نخواهند — IV, VI — 15 оп. و — VI — 14 در کار — VI — 13 چه — K — 12 همی — VI — 11 با — K, I, IV — 10
 :доб. Л همی دارد آن تنگتی [نیکی — I, IV] خویشی راز [باز — K] — K, I, IV — 17 نام — K, I, VI — 16
 گر از کارداری بود رنج نیز * که او از پدر مردهیی خواست چیزی
 ترس — K, VI — 22 بدان — IV — 21 نه آرد — K — 20 کند کارداری — K, IV — 19 و مر — K — 18
 پدید — Л — 26 оп. I — 66. 1219 — 1221 — 25 نیم — IV, VI — 24 بیم از — VI — ترس از — IV — شرم — K — 23
 خویشتن را — K — 31 ندارد — VI — 30 کو — VI — 29 بسازیم — VI — 28 I — 27 — обратный порядок мисра.

ز گنج ری و اصفهان باز^۱ خواه
 نه از اختر شاه ایران بود
 زمین را بدید^۲ بیماراستند
 بزم و برزم و بننگ^۳ و نبرد^۴

هم‌اکنون بخروار دینار خواه
 شهبستان برین‌گونه و ایران بود
 ز هر کشوری باز نو خواستند
 برین‌گونه یک‌چند گیتی بخورد 1245

۱۸

دژم بود با ترکش و^۶ تیر شد
 سپهد ز^۷ نخچیر برگشت نرم
 بهر^۸ سو نگه کرد و کس را ندید
 توان داد کز ما زمین تو^۹ رنج
 مر اورا^{۱۰} یکی خوابگاه برگزید^{۱۱}
 ببازارگان داد لغتی درم
 ابا مغز بادام بریان بکن
 کزین آرزوها دلها هواست^{۱۵}
 نهد مغز بادامش اندر نهفت
 یکی مرغ بریان بیاورد گرم
 ببازارگان گفت بهرام گرد^{۱۹}

دگر هفته تنها^۵ بنخچیر شد
 ز خورشید تابنده شد دشت گرم
 سوی کاخ بازارگانی رسید
 ببازارگان گفت ما را سپنج
 چو بازارگانش فرود آورد 1250
 همی بود نالان^{۱۲} ز درد شکم
 بدو گفت لغتی^{۱۳} نپید^{۱۴} کهن
 اگر خانگی مرغ باشد رواست
 نیاورد^{۱۶} بازارگان آنچه گفت
 چو تار یک شد میزبان رفت نرم 1255
 بیماراست^{۱۷} خوان پیش^{۱۸} بهرام برد

VI — обратный 4 نه رزم و نه بزم و نه — K, I, IV 3 شهبستان شاهی — VI 2 یار — VI 1
 порядок мисра, причем на месте А 1245 вписан перечеркнутый В 1243, а В 1245 приписан на полях;
 К — доб.:

بنوی بجز رزم و رای شکار * چه اندر نهفت و چه اندر شکار
 چو سی روز بگذشت از اردیبهشت * شد از میوه پالمیزها چون بهشت
 بشبگیر هر مزد خرداد ماه * ازان دشت سوی دهی رفت شاه
 بدیدند که اندر جهان داد هست * بچوید دل مرد یزدان پرست
 K, I, IV — 9 زهر — K, VI 8 پ — K 7 و — J 6 روزی — K, I, IV 5
 см. 66. 1321 — 1325. 13 J — доб. 12 K — خوابگاهی گزید — I 11 بگشت و — K, I, IV 10
 نه 17 K, VI — 18 K, I, IV, VI — 15 K, I, IV — 6. оп. 16 VI — بیاورد — 14 K, I, IV, VI —
 17 K, VI — 18 K, I, IV, VI — 15 K, I, IV — 6. оп. 16 VI — بیاورد — 14 K, I, IV, VI —
 17 K, VI — 18 K, I, IV, VI — 15 K, I, IV — 6. оп. 16 VI — بیاورد — 14 K, I, IV, VI —

زیاده را بخواهش بیماراستم
 که نالنده بودم ز درد شکم
 نداری خورد³ کو⁴ روان⁵ پرورد⁶
 فزون خواستن نیست آیین و⁸ شرم
 بشد¹⁰ آرزوی¹¹ نمید کهن
 پرو نیز یاد گذشته نکرد
 بازارگان نیز چیزی¹³ نگفت¹⁴
 شد آن چادر قیرگون ناپدید
 بشاگرد کای مرد ناکاردان
 خریدی بافزون¹⁷ و کردی ستم
 نمودی مرا قیره شب کارزار¹⁹
 بدی با من امروز چون آب²¹ و شیر
 چنان دان که مرغ از شمار منست
 بدین مرغ²⁴ با من مکن کارزار
 بشد نزد²⁵ آن²⁶ باره دستکش
 کلاهش ز ایوان بکیوان شود
 که امروز با من²⁸ بید²⁹ باش³⁰ جفت
 شگفتی فروماند از بخت اوی
 باستاد گفت ای گرامی مایست

که از تو نمید کهن خواستم
 نید آوردی و داده بودم¹ درم
 چنین داد پاسخ که ای بی² خورد
 چو آوردم⁷ این مرغ بریان گرم
 چو بشنید بهرام⁹ زو این سخن
 پشیمان شد از گفت خود نان بخورد
 چو هنگامه خوابش آمد¹² بخت
 ز دریای جوشان چو خور بردمید
 همی گفت پرمايه¹⁵ بازارگان
 مران¹⁶ مرغ کارزش نمید یک درم
 گر ارزان خریدی¹⁸ ابا این سوار
 خریدی مر اورا بدانگی²⁰ پنیر
 بدو گفت اگر این²² نه کار منست²³
 تو مهمان من باش با این سوار
 چو بهرام برخاست از خواب خوش
 که زین برنهد تا بایوان²⁷ شود
 چو شباگرد دیدش به بهرام گفت
 بشد شاه و بنشست بر تخت اوی
 جوان رفت و آورد خایه دوپست

کز - I, IV - ⁴ روان - JI, I, IV - ³ پر - I, IV - K - ² نیاورده بودی مرا یک - VI - ¹
 بهرام بشنید - VI - ⁹ و - I, IV - ⁸ آورد - K, IV - ⁷ بر خورد - I, IV - ⁶ خورد - JI, I, IV - ⁵
 چیز دیگر - I, IV - ¹³ خواب بودش - K, I, IV, VI - ¹² ز آرزویش - VI - ¹¹ بشدش - K - ¹⁰
 بافزون خریدی - I, IV - ¹⁷ چرا - K, I, IV, VI - ¹⁶ کای مرد - VI - ¹⁵ چندی نگفت - K - ¹⁴
 این گر - VI - ²² شهید - K, VI - ²¹ بدانک - VI - ²⁰ ب. VI - ¹⁹ بدی مرغ - K, I, IV - ¹⁸
 پیش - K, I, IV, VI - ²⁵ مایه - K - ²⁴ چنین گفت شاگرد کین یک منست - K, I, IV - ²³
 نبد پامی - IV - ³⁰ همی - K - ²⁹ ما - IV, VI - ²⁸ پایران - IV - ²⁷ او - K - ²⁶

نمیبید² کهن آر و بادام³ نرم⁴
 همی خایه کردی تو دی خواستار
 هم از چندگونه خورشهای⁷ نرم⁸
 بساز¹⁰ دگرگون خریدار شد¹¹
 که آرایش خوان کند یکسره
 سوی خانه شد با دلی پرشتاب¹²
 جوان برمنش بود و پاکیزه مغز
 نخستین بههرام خسرو سپرد
 ز خردک بجام دمام شدند
 که بههرام مارا کند خواستار
 مجنبید تا¹⁵ میپرستان شوید¹⁶
 سوی¹⁸ گلشن آمد ز می گشته شد
 از¹⁹ افزونی ای مرد ارزان فروش
 همی چشم شاگرد²⁰ دوختی
 نهادی مرا در دم ازدها
 سوی گاه شاهی خرامید²¹ تفت
 جهانمان نشست از بر تخت عاج
 که بازارگانرا کند خواستار

یکی مرغ بریان با نان¹ گرم
 پیشد نزد⁵ بهرام گفت ای سوار
 کنون آرزوها بیاریم⁶ گرم
 بگفت این و زان⁹ پس بمآزار شد
 شکر جست و بادام و مرغ و بره
 می و زعفران برد و مشک و گلاب
 بیاورد خوان با خورشهای نغز
 چو نان خورده شد جام پرمی¹³ ببرد
 بدینگونه تا شاد و خرم شدند
 چنین گفت با میزبان شه‌ریار
 شما می گسارید¹⁴ و مستان شوید
 بمالید پس بارهرا زین¹⁷ نهاد
 بمآزارگان گفت چندین مکوش
 بدانگی مرا دوش بفروختی
 که مرغی خریدی فزون از بها
 بگفت این بمآزارگان و برفت
 چو خورشید بر تخت²² بنمود²³ تاج
 بفرمود خسرو بسالار بار

1 K, VI—بادام I, IV—بریان 2 K, I, IV, VI—پنیر 3 K, I, IV, VI—
 بکن مغز بادام بریان— I, IV و بادام— K, VI 4 K, I, VI—دوب.: ساز با نان

که این آرزوها [با—VI] همی زو [دی—I] * بمر نان و خوانی [خوانرا—VI] بیماری راست
 دین—VI] بخواست (بخواست)

5 K, VI—پیش 6 VI—بسازیم 7 K, VI—نرم 8 I, IV—66. 1277,
 1278 оп. 9 I, IV—سخن 10 I, IV—پسان 11 K—6. оп. 12 I, IV—تاب 13 K—
 میرا 14 K—دوب.: 15 K—چون 16 K—دوب.: 17 I, IV—جامه می—VI

وزانجای برخاست پیروز شاه * بیماراست رومی قبا و کلاه
 17 K, I, IV, VI—بر—VI] [شبرنگ—VI] شمدیز 18 VI—که زی 19 K—در—I, IV—
 20 K, I, IV, IV— 21 I—دوب.: 22 I, IV, VI—چرخ 23 K—بخت بنمود—K

یکی شاد از پیشان¹ و دیگر دژم²
 به پیشی شهنشاه ایران چو دود³
 بر مهتران شاد بنشاختنش
 که چون ماه شد جان تاریک اوی
 چنان دان که شاگرد را⁴ بندهای
 درم شست گنجی پرویز⁵ شمار
 دل مرد آزاده خندان⁷ کنند
 چو کار جهانرا ندارد نگاه
 چگونه شناسد کهانرا ز مه⁹

بپارند شاگرد با او بهم
 چو شاگرد و استاد رفتند زود 1295
 چو شاگرد را دید بنواختنش
 یکی باده بردند نزدیک اوی
 به بازارگان گفست تا زندهای
 همان نیز هر ماهیانی دو بار
 به چیز تو شاگرد⁶ مهمان کند 1300
 بموید چنین گفت زان پس که شاه
 چه داند که⁸ مردم کدامست به

۱۹

می روشن و جام¹⁰ رامشگران
 بخاک سپه پر فلک¹¹ لاله کشت
 بجوی آبها چون می و شیر گشت
 کشیدند بر سبزه هر جای نخ
 بسان گل نارون¹³ می بغم
 که شد دیر هنگام¹⁴ نخچیر¹⁵ گور
 گزین کرد باید ز لشکر سوار¹⁶
 جهان گشت¹⁷ یکسر پر از گفت و گوی¹⁸
 به پرداختند آن دلاور مهان¹⁹

همی بود یکچند با مهتران
 بهار آمد و شد جهان چون بهشت 1305
 همه بومها پر ز نخچیر گشت
 گرازیدن گور و آهو و بشخ
 همه جویداران پر از مشک¹² دم
 بگفتند با شاه بهرام گور
 چنین داد پاسخ که مردی هزار
 سوی تور شد شاه نخچیرجوی 1310
 ز گور و ز غرم و ز آهو جهان

از - VI⁵ شاگرد این - I, VI⁴ K, I, IV - 6. op. بغم - K² ازو بد یکی شاد - VI¹
 VI - بدین باشد از داد و [I - و op.] فرمان - K, I, IV⁷ تا ساز - K, I, IV, VI⁶ گنج بر وی
 Б - перевод бб. 1246-1302 مهانرا ز که - VI⁹ دانست - VI⁸ زید شاد و خندان و فرمان
 отсутствует. VI¹⁰ صوت - VI¹⁰ و VI¹² - доб. همی - K¹¹ همانند گلنار - VI¹¹ تازه شد - K¹³ و
 K, VI - доб.¹⁶ نخچیر آهو و - VI¹⁵ هر جای - Л¹⁴ شد

بپارند با [بمردن ابا - K] خویشتن یوز و باز * همان چرخ و شاهپین گردن فرار
 از ایتر سوی تور باید شدن * همانجا بنخچیر ماهی بدن
 K - обратный порядок мисра. رنگ و بوی - K¹⁸ دید - VI¹⁷ بود - K¹⁷ I, IV - 66. 1301-1311 op.

زمین زرد شد کوه و دریا چو¹ عجاج²
 یکی ازدها دید چون نرّه شیر⁴
 دو پستان بسان⁶ زنان از⁷ برش⁸
 بیزد بر بر ازدها بی درنگ
 فروریخت چون آب خون¹⁰ از برش¹¹
 سراسر بر ازدها بر درید
 بخون و بزهراندر افسرده بود
 وزان زهر شد چشم بهرام تار¹³
 می آورد و خوبان¹⁴ بر بطسرای
 شد از میوه پالیزها چون بهشت
 پرستنده با او¹⁷ یکی رهنمون
 ازان دشت سوی دهی¹⁹ رفت شاه²⁰
 بچوید²¹ دل مرد یزدان پرست²²
 برین گونه تا روز برگشت²³ گرم²⁴
 بخواب و بآب آرزومند شاه²⁶
 بهامون²⁷ بنزد²⁸ سرایی رسید
 ز بهرام خسرو بپوشید روی
 دهید ار³⁰ نه باید³¹ گذشتن³² برنج

سدیگر چو بفروخت خورشید تاج
 بنخچیر شد شهریار دلیر³
 به بالای او موی زیر⁵ سرش
 کمانرا بزه کرد و تیر⁹ خدنگ
 دگر تیر زد بر میان سرش
 فرود آمد و خنجر برکشید
 یکی مرد برنا فرو برده بود
 بران مرد بسیار بگریست¹² زار
 وزانجا پیامد پسرده سرای
 چو سی روز بگذشت ز اردیبهشت¹⁵
 چنان ساخت¹⁶ کاید بتوراندر
 بشمگ پیر هر مزد¹⁸ خرداد ماه
 به پیند که اندر جهان داد هست
 هم می راند شیدیز را نرم نرم
 همی راند حیران و پیچان²⁵ براه
 چنین تا بآباد جای رسید
 زنی دید بر کتف او بر سموی
 بدو گفت بهرام کاید²⁹ سپنج

سپهد بنخچیر شد بی سپاه³ K-ساج- I, IV² جهان یکسره گشت مانند- VI¹
 چو آن- IV⁴ او موی بد بر- I, IV, VI- بمالا سه گز موی بد بر- K⁵ خفته براه- K⁴
 تیری- I⁹ و له ثدیان کنیدی النساء- B⁸ در- VI- بر- I, IV⁷ تنان- VI⁶
 فأظلمت عینه من بخار سمّه- B او سوکوار- J¹³ بگریست بسیار [بهرام- K]- K, I, IV¹²
 رهی- K¹⁹ و J¹⁸-دوب. وی- K¹⁷ خواست- K¹⁶ اردیبهشت- VI¹⁵ کوشان و- K¹⁴
 VI-б. стоит после б. 1324. ²¹ VI-بداند ²² K-бб. 1320-1324 стоят после б. 1326; см.
 также разночтение к б. 1245. ²³ VI-بگذشت ²⁴ I, IV-бб. 1324-1325 оп.; B-перевод бб.
 1320-1326: فرکب کما هو و مضی حتی انتهی الی ضیعة VI²⁶ پیچان و پویان- K²⁵
 ب. оп. ²⁷ K-ز هامون ²⁸ K, VI-سوی I, IV-در ²⁹ J-که ایدر ³⁰ VI-گر ³¹ I-
³² K-نیابند کشتن- IV, VI-باید- I³¹

- 1330 چنمین¹ گفت زن کای نمرده سوار
 چو پاسخ شنید اسپ در خانه راند
 بدو گفت گاه آر و اسپش بمال
 خود⁴ آمد بجایی که بودش نهفت
 حصیری بگسترد و بالاش⁵ نهاد
 سوی خانه⁴ آب شد آب برد
 که این⁶ پیر و⁷ ابله همانند⁸ بجای
 نباشد¹¹ چنمین کار کار زنان
 بشد شاه¹⁴ بهرام و رخا بشست
 پیامد نشست از بر آن حصیر
 پیآورد خوانی و بنهاد راست
 بخورد اندکی نان و¹⁸ نالان بغفت
 چو از خواب بیدار شد زن بشوی
 بره کشت باید ترا کاین سوار
 که فر²¹ کیان دارد و نور²² ماه
 چنمین گفت با زن گرانمایه²⁴ شوی
 نداری نمکسود و²⁵ هیزم نه نان
 بره کشتی و خورد و رفت این سوار
 زمستان و سرما و باد دمان³⁰
- 1335 تو این خانه چون خانه خویشی دار
 زن میزبان شوی را پیشی خواند
 چو گاه جو آید بکن در² جوال³
 ز پیشاندرن رفت و خانه برفت
 به بهرام بر آفرین کرد یاد
 همی در نهان شوی را برشمرد
 هرانگه که بیند کس اندر⁹ سرای¹⁰
 منم لشکری دار¹² دندان کنان¹³
 کزان ازدها بود نادن درست¹⁵
 بدر خانه بر پای بد مرد پیر¹⁶
 برو تره و سرکه و نان و¹⁷ ماست
 بدستار چینی رخ اندر نهفت
 همی گفت کای زشت ناشسته روی¹⁹
 بزرگست و از تخمه²⁰ شهریار
 نماند همی جز به بهرام شاه²³
 که چندین چرا بایدت گفت و گوی
 چه سازی تو برگ²⁶ چنمین میهمان²⁷
 تو شو²⁸ خسر بانبوهی اندر گزار²⁹
 بپیش آیدت یک زمان³¹ بی گمان³²
- 1340
 1345

¹ K, I, VI-[VI] بدموی و VI-² K, I, VI-³ VI-⁴ K, IV,
 VI-⁵ IV-⁶ K-ای⁷ K-⁸ K-⁹ K-¹⁰ I, IV,
 VI-¹¹ VI-¹² L-¹³ I, IV-¹⁴ I, IV-¹⁵ K, I, IV-¹⁶ K, I, IV-¹⁷ L, IV-¹⁸ I, IV-¹⁹ K-²⁰ I, IV-²¹ L-²² K, I, IV-²³ VI-²⁴ I, IV-²⁵ L-²⁶ K, I, IV, VI-²⁷ K, I, IV, VI-²⁸ VI-²⁹ K-³⁰ VI-³¹ I, IV, VI-³² I, IV, VI-³³ VI-³⁴ VI-³⁵ VI-³⁶ VI-³⁷ VI-³⁸ VI-³⁹ VI-⁴⁰ VI-⁴¹ VI-⁴² VI-⁴³ VI-⁴⁴ VI-⁴⁵ VI-⁴⁶ VI-⁴⁷ VI-⁴⁸ VI-⁴⁹ VI-⁵⁰ VI-⁵¹ VI-⁵² VI-⁵³ VI-⁵⁴ VI-⁵⁵ VI-⁵⁶ VI-⁵⁷ VI-⁵⁸ VI-⁵⁹ VI-⁶⁰ VI-⁶¹ VI-⁶² VI-⁶³ VI-⁶⁴ VI-⁶⁵ VI-⁶⁶ VI-⁶⁷ VI-⁶⁸ VI-⁶⁹ VI-⁷⁰ VI-⁷¹ VI-⁷² VI-⁷³ VI-⁷⁴ VI-⁷⁵ VI-⁷⁶ VI-⁷⁷ VI-⁷⁸ VI-⁷⁹ VI-⁸⁰ VI-⁸¹ VI-⁸² VI-⁸³ VI-⁸⁴ VI-⁸⁵ VI-⁸⁶ VI-⁸⁷ VI-⁸⁸ VI-⁸⁹ VI-⁹⁰ VI-⁹¹ VI-⁹² VI-⁹³ VI-⁹⁴ VI-⁹⁵ VI-⁹⁶ VI-⁹⁷ VI-⁹⁸ VI-⁹⁹ VI-¹⁰⁰ VI-

- همی گفست انباز و¹ نشینند² زن
 1350 بره کشته شد هم بفرجام کار
 چو شد کشته دیگی هرپسه⁴ بیخت
 بیآورد چپیزی⁶ بر شهریار
 یکی پاره⁹ بریان ببرد از بره
 چو بهرام دست از خورشها بشت
 1355 چو شب¹¹ کرد با آفتاب انجم
 بدو گفست شاه¹³ ای زن کمسخن
 بدان تا بگفتار تو می خوریم
 بتو داستان نیز کردم پله
 زن کمسخن گفست آری¹⁸ نکوست
 1360 بدو گفست بهرام کاین است و بس
 زن برمنشی²⁵ گفست کای پاکرای
 همیشه گذار سواران بود
 یکی نام دزدی نهاد بر کسی
 ز بهر درم گوردش کینه کش²⁸
 1365 زن پاکتن را بدآلودگی

بپرداخت—K⁵ ترینه—I, IV⁴ زن—L³ بشنید—VI² ازین مرد گوینده—L, VI¹
 معنی مصرع (فلم تزل به حتی أجاب و ذبح له حملاً) 66. 1350, 1351 оп.; B—L از آتش تیر دخت
 1350—1352 гаплография: VI—вместо 66. 8 سرکه—VI⁷ خوانی—I, IV⁶ دوّم مفهوم نشد)
 A 1350—B 1352. 9 K—ران I, IV پای¹⁰ وگر—VI¹¹ شف—L¹² I, IV—با یکی¹²
 در [پر—IV] دل—K, I, IV¹⁴ شاه گفست—I, IV, VI¹³ می آورد سنجد بزن—VI رودزن
 17 K, IV—ازین شاهت [شاه—K]—K, I, IV, VI¹⁶ ز دل رنج و اندیشهها—VI انده ورا—L¹⁵
 فرجام—K, I, IV²² و—L²¹ و—L²¹ K, I—доб. 20 K, I—доб. و 19 K, I, IV—доб. و 18 K, I, IV—доб. و
 دیوان شه—K²⁶ کمسخن—VI²⁵ VI—б. оп. 24 K, I, IV—доб. و 23 K, I, IV—доб. و [IV—доб.] هر کار
 تا جوش—I²⁹ بکوشد ز بهر درم پنچ و [K, VI—оп. و] شش—K, I, IV, VI²⁸ دانان—IV²⁷
 بازد—VI یازد—K, I, IV³⁰ تا خون—IV

ز شاه جهاندار اینست رنج¹
 که بد شد و را نام زان² مایه کار³
 که از داد گر کس ندارد سپاس
 که پیدا شود⁷ داد و مهر⁸ از⁹ گزند¹⁰
 همه شب¹⁸ دلش با ستم بود جفت¹⁴
 بدزید و بر چرخ بنمود روی
 که هرکاره و آتش آر¹⁷ از نهفت¹⁸
 نیاید که بیند و را آفتاب
 تو این کار²¹ هرکاره آسان مگیر
 فراوان گیا برد و بنهاد پیش
 بنام خداوند بی یار و جفت²²
 دل میزبان جوان گشت پیر²⁴
 دل شاه گیتی دگر شد برای
 دلش دوش پیچان شد اندر نهان
 بفال بداندر چه جویدی همی
 مرا بپهده نیست این گفت و گوی
 ز گردون نتابد بپایست ماه
 نبود²⁷ بنافه درون نیز²⁸ مشک

زیادی بود کان نیاید بگنج
 پراندیشه شد زان سخن شهریار
 چنین گفت پس شاه یزدان شناس
 درشتی⁴ کنم زین سخن⁵ ماه⁶ چند
 شب تیره ز¹¹ اندیشه¹² پیچان بخت
 بدانگه که¹⁵ شب¹⁶ چادر مشکبوی
 پیامد زن از خانه با شوی گفت
 ز هرگونه تخم اندرافکن بآب¹⁹
 کنون تا بدوشم ازین²⁰ گاو شیر
 بیاورد گاو از چراگاه خویش
 بپستتانش بر دست مالید و گفت
 تھی بود²³ پستان گاوش ز شیر
 چنین گفت با شوی کای کدخدای²⁵
 ستمکاره شد شهریار²⁶ جهان
 بدو گفت شوی از چه گویی همی
 چنین گفت زن کای گرانمایه شوی
 چو بپدادگر شد جهاندار شاه
 بپستتانهادر شود شیر خشک

فقال له إنه لا جور علينا من الملك و لا حيف سوى أنه يأخذ: 1361-1366: 66-1 B
 یادگار-IV, VI- پایدار-3 که شد نام او بر بدان-VI-2 من کل جان یجنى خمسة درهم
 VI- مهر داد-IV, VI- کند-7, VI- روز-6 سپس-K, IV, VI- درستی-VI, VI-4
 I, بر تیره-K-11 پسند-10 که مهرم پدید آید از هر-I-و-VI, VI-9 مهر و داد
 B-14 доб. эпизод, см. приложение IV. همیشه-VI-13 ازان کار یا درد-VI-12 چو بر این هم-IV
 همه شب-VI-18 بیمار-K-17 خور-I, IV-چون-K-16 وزان پس چو-VI-15
 پار-VI-21 من از-K, I, IV, VI-20 در آب-K-19 см. б. 1370. دلش با ستم بود جفت
 رخ میزبان-VI-24 دید-K, I, IV, VI-23 که هرکاره و آتش بیمار از نهفت-VI-22
 لم یأرج-بوی-VI, K-28 نباشد-K-27 از-VI, VI-26 از خدای-K-25 گشت همچون زیر

- 1385 زنا¹ و ربا² آشکارا شود بدشت اندرون گـرگ مردم خورد شود خایه در زیر مرغان تـماه چراگاه این گـاو کمـتر نـبود پـستـان چـنـین خـشـک شـد شـیر اوی چو بهرامشاه⁸ این سخنها شنود پیزدان چنین گفت کای کردگار¹¹ اگر تاب گـیـرد دل مـن ز داد زن فرخ پاک¹² یزدان پـرسـت پـنـام خـداوند زردشت گفت ز پستان گـاوش بـمـارید¹⁶ شـیر تو بـمـدادرا کـرده‌ای دادگـر ازان پس چنین گفت با کدخدای تو باخنده و رامشی باش زین بهرکاره چون شیرپا¹⁸ پخته شد بنزدیک مهمان شد آن پاکرای نهاده بدو²⁰ کاسه شیرپا²¹ ازان شیرپا شاه لختی بخورد که این تـازـیـانـه بـدرگـاهـبـر نـگـه کن یکی شاخ بر در²⁵ بلند
- دل نرم چون سنگ خارا شود خردمند بگریزد از بی‌خرد³ هرانگه که پیدادگر گشت شاه⁴ هم آبشخورش⁵ نیز بتتر⁶ نبود دگرگونه شد رنگ و آژیر⁷ اوی پیشیمانی آمدش⁹ ز اندیشه زود¹⁰ توانا و داننده روزگار¹² ازین پس مرا تخت شاهی میداد دگر باره بر¹⁴ گاو مالپید دست که بیرون گذاری نهان از نهفت¹⁵ زن میزبان گفت کای دستگیر وگـر نـه نـمودی ورا این هنر که بپدادرا داد¹⁷ شد باز جای که بخشود بر ما جهان آفرین زن و مرد زان کار پردخته شد¹⁹ همی برد خون از پشش کدخدای چه نیکو بدی گر بدی زیرپا²² چنین گفت پس با زن زامرد²³ بپاویز²⁴ جایی که باشد گذر نماید که از باد یابد گزند²⁶

و شاع الزنا و -B زنا و ربا -T زنی -IV ربا -I, K, J¹ و تخوف دوو العقول من ذوی الغوایة و الجهل -B و غم خورد -IV, I³ الربا فی الخلق برتر -VI بی بر -IV پستتر -K⁶ آب و خورش -IV, I⁵ B - перевод б. отсутствует. شاه جهان -IV, I, K, VI⁸ رنگ تاریک -VI آژیر از -IV رنگ چون قیر -K⁷ پا -I¹⁴ و -I¹³ دانا و پروردگار -VI, K¹² کامگار -IV, I, VI¹¹ سود -IV¹⁰ VI -б. оп. نا -IV ما -I, J¹⁸ رای -IV, I, K¹⁷ بپالود -VI بپازید -IV¹⁶ VI -б. оп. آزاد مرد -K²³ زیره پا -IV, I, K²² پا -J²¹ برش -IV, I, K²⁰ برتر -IV, I و برر (9) -K²⁵ بر آویز -K²⁴ زامرد -VI با زن بفرمان مرد -IV, VI -б. оп.

همی کن بدین تازیانه نگاه
 بی‌او یخت آن شیب شاه² از درخت
 پدید آمد از راه³ بی‌مر سپاه
 بهرام شاه⁵ آفرین گسترید
 بر رفتند و بردند یک یک⁸ نماز
 چنین چهره جز درخور¹¹ گاه نیست
 پیاده دوان¹³ تا بنزدیک شاه
 جهاندار و بر موبدان موبدا
 زنی¹⁵ بی‌نوا شوی پالیزبان
 همان¹⁹ شاه مارا پژوهش نمود
 بدین بی‌نوا²³ خانه²⁴ و مان²⁵ رسید²⁶
 ترا دادم این مرز و این خوب²⁸ ده
 برین باش و پالیزبانی مکن
 نشست از بر باره³¹ پادپای
 بی‌آمد بی‌ایوان گوه‌رنگار³¹

ازان پس بهین تا که آید ز¹ راه
 خدانند خانه پی‌ویید سخت 1405
 همی داشت آنرا زمانی نگاه
 هر آنکس که این⁴ تازیانه بدید
 پیاده همه⁶ پیش شیب⁷ دراز
 زن و⁹ شوی گفت این بجز¹⁰ شاه نیست
 پر از شرم رفتند هر دو ز¹² راه 1410
 که شاهها بزرگ‌ا ردا بخردا
 بدین خانه درویش بد میزبان¹⁴
 بران بندگی¹⁶ نیز پوش¹⁷ نمود¹⁸
 که چون تو²⁰ بدین جای مهمان²¹ رسید²²
 بدو گفت بهرام²⁷ کای روزبه 1415
 همیشه جزاز²⁹ میزبانی مکن
 بگفت این و خندان³⁰ بشد زن سرای
 بشد زن ده بی‌نوا شهریار

آن شوشه‌را—VI زانسان که گفت—IV شیبی ز شاخ [از زیر—K] J, K—² K, IV, VI—¹ پ
 بنزد دوال—VI⁷ همی—K, I, IV—⁶ بهرام‌بر—K, I, IV, VI—⁵ او—VI⁴ دور—K³
 VI—¹³ پ—K, VI—¹² جزاز در—I, IV—¹¹ جزاز—K, I, IV—¹⁰ بزن—VI⁹ پیشش—VI⁶
 K, I, IV, VI—¹⁷ کوشش—K, I, IV, VI—¹⁶ بهتری—VI¹⁵ زن—K¹⁴ بی‌زبان—K¹⁴ نهاده روان
 جا نه—K—²¹ او—I, IV—²⁰ هم از—K, I, IV, VI—¹⁹ (метр нарушен). VI—¹⁸ نمود—IV
 میهمان خان—I میزبان خود—K²⁵ میهن—IV—²⁴ بها—K²³ رسد—I—²² موبد
 VI—²⁹ بوم و—I, IV, VI—²⁸ بوم و این مرز و—K²⁸ مهمان—VI—²⁷ ب. оп. VI—²⁶ I—²⁵
 K, I, IV—³¹ ب. оп.; K—³⁰ آنگه—IV—³¹ بجز

بمشکوی زین شد آنگه بخت * همه شب همی با بتان بود جفت
 پشادی همی بود با دوستان * همی راند هر گونه داستان
 K—эпизоды ۱۸ (бб. 1246—1302) и ۱۹ (бб. 1303—1418) стоят после эпизода ۶ (бб. 255—286); I,
 IV—эти же эпизоды стоят после эпизода ۱۱ (бб. 514—598).

- برین گونه یک چند گیتی بخورد
 پس^۲ آگاهی آمد بهند و بروم 1420
 که بهرام را دل به بازیست^۳ بس
 تلایه نه و دیده بان نیز نه
 به بازی همی بگذرانند^۵ جهان
 چو خاقان چین این سخنها شنید
 درم داد و سر سوی ایران نهاد 1425
 وزان سوی^۷ قیصر سپه برگرفت
 با ایران چو آگاهی آمد ز روم
 که قیصر^۸ سپه کرد و لشکر کشید
 با ایران^{۱۱} هرانکس که بد پیش رو^{۱۲}
 همه پیش بهرام گور آمدند 1430
 بگفتند با شاه چندی درشت
 سر رزم جوین^{۱۶} برزم اندرست
 به چشم تو خوارست گنج^{۱۷} و سپاه^{۱۸}
 چنین داد پاسخ جهاندار شاه
 که دادار^{۲۲} گیجهان مرا یاورست 1435
 بنیروی آن^{۲۳} پادشاه^{۲۴} بزرگ
- برزم و بیزم و بننگ و نبرد^۱
 بت ترک و بچین و باآباد بوم
 کسی را ز گیتی ندارد^۴ بکس
 به مرزاندرون پهلوان نیز نه
 نداند همی آشکار و نهان^۶
 ز چین و ختن لشکری برگزید
 کسی را نیامد ز بهرام یاد
 همه کشور روم لشکر گرفت
 ز هند و ز چین و ز آباد بوم
 ز چین و ختن لشکر^۹ آمد^{۱۰} پدید
 ز پیران و^{۱۳} از نامداران^{۱۴} نو^{۱۵}
 پر از خشم و پیکار و شور آمدند
 که بخت فروزانت بنمود پشت
 ترا دل به بازی و بزم اندرست
 همان تاج^{۱۹} ایران و هم تخت و^{۲۰} گاه^{۲۱}
 بدان موبدان نماینده راه
 که از دانش برتران برترست
 که^{۲۵} ایران نگه دارم^{۲۶} از چنگ^{۲۷} گرگ

^۱ K, I, IV, VI—б. оп.; см. б. 1245. ^۲ VI—چو ^۳ IV—доб. و ^۴ VI—نگیرد—^۵ K—
 VI—^{۱۰} دشمن—^۹ K ^۸ خاقان—^۶ VI—همی بگذرانند به بازی
 چو گشتند آگاه از مرز روم—^{۱۲} VI—^{۱۱} K, I, IV—از ایران—^{۱۱} که شد دشت از گردشان نا
 I, IV—^{۱۶} K, VI—شهریاران—^{۱۶} K, VI—^{۱۵} VI—بوم ^{۱۴} K, VI—دلیبران—^{۱۴} K, VI—^{۱۳} IV—
 و оп. ^{۱۷} K, VI—تخت—^{۱۷} K, VI—^{۱۹} K, VI—شهر—^{۱۸} K, VI—کلاه—^{۱۸} K, VI—تخت—^{۱۷} K, VI—^{۲۰} I, IV—تاج—
 IV—^{۲۴} IV—به پیروزی—^{۲۳} K, VI—^{۲۲} K, VI—دارای—^{۲۱} K, VI—سپاه و [گنج—^{۲۱} K, VI—
 و سأسرف شرم عن هذا الاقليم—^{۲۶} B دارد—^{۲۷} I, IV—^{۲۵} I, VI—من—^{۲۴} I, VI—شهریار—^{۲۳} I, IV—رنج—

1440 بیخت¹ و سپاه² و بشمشیر و گنج
 همی کرد بازی بدان همنشان
 همی گفت هر کس کزین⁵ پادشا
 دل شاه بهرام بییدار بود
 همی ساختی کار لشکر نهان
 همه شهر⁷ ایران ز کارش به پی⁸
 همه گشته¹⁰ نومید زان شهریار
 پس آگاهی آمد به بهرامشاه
 1445 جهانداد گسته همرا پیش خواند
 کجا¹⁶ پهلوان بود و دستور بود
 دگر مهر پیر روز به زادرا¹⁹
 چو بهرام²² پیروز²³ بهرامیان
 یکی شاه گیلان²⁶ یکی شاه ری
 1450 دگر داد برزین²⁸ رزم آزمای
 پی آورد³⁰ چون قارن³¹ برزمهر
 گزین کرد ز ایرانیان سی³⁴ هزار
 برادرش را داد تخت و کلاه

کلاه—VI-² بالمال و الجیش و السعادة و السیف—B. بتخت—K, I, IV, VI—مخت—I-¹
 یتیم—K-⁸ مرز—K-⁷ VI-6. op. که زین—I, IV-⁵ وزن—K-⁴ ازیران بگرداند—I-³
 و—I-¹¹ شهر—K-¹⁰ دلش گشته دو—VI بر دو—IV گشته دلشان دونیم—K-⁹
 :dob. K—1443, 1444 op.; VI-66-¹⁴ تا پ—IV-¹³ بکردند—K-¹²
 بموید چنین گفت پس شهریار * که اکنون سپهرا بر آرای کار
 بیدادرا—IV بندادرا—I خرادرا—K-¹⁹ گنجور—VI-¹⁸ بزم—VI-¹⁷ که او—VI-¹⁶ وی—K-¹⁵
 و—dob. K, I, IV, VI-²⁴ پیروز بهرام—IV-²³ و—dob. K-²² فرهادرا—K-²¹ دگر—K-²⁰
 راد—VI-²⁶ VI-6. op. که بفشاردندی که جنگ پی—K, I, IV-²⁷ ایران—I-²⁶ بهرام—K-²⁵
 ارژنگ—K, I, VI-³³ بر—dob. VI-³² و—dob. I-³¹ نماوند(؟)—I-³⁰ K-6. op.²⁹ برزین
 لشکر و گنج—K-²⁶ با—IV-³⁵ سنه آلف فارس—B صد—C شش—K, I, IV, VI, T-³⁴ چهر
 گنج و لشکرش دارد—I, IV, VI-³⁶ نگاه

همش فرّ و دین بود هم داد و¹ مهر
 سوی آذرآبادگان برکشید²
 چنین بود رای³ بزرگان و خرد
 وزان⁴ سوی آذر کشید دست⁵ راه
 رسولی ز قیصر پیامد⁶ چو باد
 گرانمایه جای پی چنان چون سزید
 بنزدیک نرسی همه موبدان⁷
 که داد او بیاد آن همه⁸ روزگار⁹
 با آگاه بودن¹⁰ ز بهرامشاه¹¹
 چرا هم ز لشکر نه¹² گنج آگند
 هم ارج جوانی نداند¹³ همی
 همی جست هر کس ره مهتری¹⁴
 بما باز گردد بدی ار¹⁵ بهی¹⁶
 برین بر نهاند یکسر سخن
 فرستند نزدیک خاقان چین
 ز هرگونه باید برانداختن¹⁷
 چو¹⁸ از خازنه آواره شد کدخدای
 مر این آبرو در جهان جوی نیست
 کز آتش بخنجر برآرند گرد

خردمند نرسی آزادچهر¹⁹
 1455 وزانچایگه لشکر اندرکشید
 چو از پارس لشکر فراوان بمرد
 که از جنگ بگریخت بهرامشاه
 چو بهرام رخ²⁰ سوی دریاه²¹ نهاد
 بکاخ پیش²² نرسی فرود آوردند
 1460 نشستند با رایزن بخردان
 سراسر سخنشان بد از شهریار
 سوی موبدان موبد²³ آمد²⁴ سپاه
 که بر ما همی رنج²⁵ بپراگند
 بهر جای زر²⁶ برفشاند همی
 1465 پراگنده شد شهری و²⁷ لشکری
 کنون زو²⁸ نداریم ما²⁹ آگهی
 ازانپس چو گفتارها شد کهن
 کز³⁰ ایران یکی مرد با آفرین
 که بنشین ازین غارت و تاختن
 مگر بوم ایران بماند بجای
 1470 چنین گفت نرسی که این روی نیست
 سلیحست و گنجست و مردان مرد

¹ I — оп.; IV — هم آزاد — (метр нарушен). ² IV — درکشید ³ K, I, IV, VI — نزد ⁴ K, VI —
 1455 ⁵ K, I, IV, VI — گشسپست см. б. 1509. ⁶ VI — سر ⁷ K, I, IV, VI — آذر ⁸ K, I, IV —
 1460 ⁹ K, VI — چو ¹⁰ VI — обратный порядок мисра; K —
 پیامد همان موبد موبد * سپاهی ز لشکر همه بخردان
¹¹ VI — موبد موبدان — Л ¹² K — б. оп.; I, IV — 66. 1460, 1461 оп. ¹³ Л —
 1465 ¹⁴ K, I — جان ¹⁵ IV —
 1470 ¹⁶ K, VI — б. оп. ¹⁷ Л, I, IV, VI — گنج ¹⁸ K — ز ¹⁹ K, I —
 1455 ²⁰ K, I, IV —
 1460 ²¹ K, I, IV — هم ²² K, I, IV —
 1465 ²³ VI —
 1470 ²⁴ K, I, IV —
 1455 ²⁵ VI —
 1460 ²⁶ K, I, IV —
 1465 ²⁷ K, I, IV —
 1470 ²⁸ K, I, IV —
 1455 ²⁹ K, I, IV —
 1460 ³⁰ I — چن

که با جان پاکان خرد پاد جفت
 که گفت این فرستاده راستان
 کنم روی کشور چو پرت تذر
 ابا آب شپهر اندر آرم بجوی
 همان هدیه و ساو¹ شپهران² رسد
 نخواهم که رنج آید از لشکر
 ز خاقان بگفت آنچه دید و شنید
 جهان شد ز گرد سواران سپاه
 کسی را نیامد ز بهرام پاد
 کسی را نبرد جای آرام و خواب⁷
 طلایه نه بر دشت و نه راحله⁹
 شب و روز¹⁰ ایمن نشسته ز جنگ
 ز دیر آمدن¹¹ دل پر از خشم داشت

یکی پاسخ نامه بنوشت و گفت
 بدان باز گشتیم همداستان
 چو من با سپاه اندر آیم بمر
 برای و پاد و برنگ و بیوی
 1495
 پیمایشیم تا باز ایران رسد
 بمر و آیم و زاستر³ نگذرم⁴
 فرستاده تازان بایران رسید
 1500
 بمر و اندر آورد خاقان سپاه
 چو آسوده شد سر بخوردن⁵ نهاد
 بمر و اندرون⁶ بانگ چنگ و رباب
 سپاهش همه باره⁸ کرده یله
 شکار و می و مجلس و بانگ چنگ
 1505
 همی باز ایران چشم داشت

۲۱

سپهرا ز دشمن نگه دار بود
 سپهرا ز دشمن نهان داشتی¹²
 که خاقان بمروست و چندان سپاه¹⁴
 همه بی بنه هر یکی¹⁶ پا¹⁷ دو اسپ

وزان روی بهرام بپیدار بود
 شب و روز کار آگه نهان داشتی
 چو آگاهی آمد بمر بمرامشاه¹³
 بیاورد لشکر ز آزرگشسپ¹⁵

پیشتر VI راست بر I راستر - K³ نیز ساو دلیران - K² هدیه نزه - VI¹
 4 IV - 6. оп. VI⁷ اندر از - I, IV⁶ سوی دهران - K⁵ بمر و اندر آسوده تر بگذرم - IV⁴
 و کان قد فرق - B زلزله - K, I, IV⁹ سپهرا همه [بدان - K] دشت [دست - I, IV] - VI
 همان با می - K¹² چو آن دیر شد - VI¹¹ بروز و شب - I, IV¹⁰ الجواسیس و العیون
 - K¹⁴ گور - K¹³ بزم و بی روز نگذاشتی [بگذاشتی - IV] - I, IV, VI و رود بگذاشتی
 بر - I¹⁷ کسی - K, I¹⁶ بدر گشسپ - K¹⁵ بی شر و شور

- 1510 قبا جوشن و ترگ رومی کلاه¹ همی تاخت لشکر⁴ چو از کوه سیل ز آمد⁶ بیامد بگرگان کشید⁷ ز گرگان⁹ بیامد بشهر¹⁰ نسبا بکوه و بیابان و بی راه رفت پروان¹⁵ دیدن داشتی بدین سان بیامد¹⁶ بنزدیک مرو نوندی بیامد ز کار آگاهان بتدبیر نخبچیر کشمیر است چو بهرام بشنید زان شاد شد²² 1520 برآسود روزی²⁴ بدان²⁵ رزمگاه بکشمیرین آمد بنگام روز همه گوش³¹ پر زاله بوق شد دهاده برآمد ز نخبچیر گاه بدرید از آواز گوش هژبر چو خاقان ز نخبچیر بیدار شد 1525 چنان شد ز خون خاک آوردگاه چو سیصد تن از نامداران چین
- شعب و روز چون باد تازان² پراه³ بآمل گذشت از در⁵ اردبیل همی⁸ درد و رنج بزرگان کشید یکی رهنمون پیشی پرکیمیا¹¹ بروز و بشب گاه¹² و¹³ بی گاه رفت¹⁴ بتیره شبان پاسبان داشتی نپرد¹⁷ بدان¹⁸ گونه پتران تذرو که خاقان شب و روز بی اندهان¹⁹ که دستورش از کهل²⁰ اهریمنست²¹ همه رنجها بر دلش²³ باد شد²² چو²⁶ آسوده تر گشت²⁷ شاه²⁸ و سپاه²⁹ که³⁰ برزد سر از کوه گیتی فرور همه چشم پر رنگ منچوق شد پراواز شد گوش شاه و سپاه³² تو گفستی همی ژاله بارد ز³³ ابر بدست خزروان³⁴ گرفتار شد که³⁵ گفستی همی³⁶ تیر بارد ز³⁷ ماه گرفتند و³⁸ بستند بر پشت زین

تازان و پویان - VI پادپایان - IV² سپاه - VI¹ доб. и перечеркивает: VI³

همه روز با دیده بان داشتی * بتیره شبان پاسبان داشتی VI⁷ وز آمد - VI⁶ ره - I, IV⁵ راند لشکر - I, IV⁴ رفت تازان - II⁴ cm. 6. 1515. پیش او از بسا - K, I, IV, VI¹¹ بدشت - VI¹⁰ پس از گاه - VI⁹ همه - K, VI⁸ رسید همه - VI¹⁵ تفت - K¹⁴ و - I, IV, VI¹³ شب تیره تا روز - K, I, IV, VI¹² [نسبا - K] آهرمن - K²¹ انکرم (?) - VI¹⁸ زان - VI¹⁸ نمودی - K¹⁷ بدان ره بیامد - VI¹⁶ گونه آمد - K¹⁶ روزها چن - I²⁶ دران - IV²⁵ روی - L²⁴ تنش - I, IV, VI²³ گشت - K, I, IV, VI²² ریمن است کوه - K³¹ چو - K, VI³⁰ ب. оп. - VI²⁹ اسپ - K²⁸ آسوده گشت اسپ و - I, IV²⁷ مگر - VI³⁶ چو - IV³⁵ بدشت جزوان - IV³⁴ با روز - VI³⁴ بارید - I, IV³³ ب. оп. - VI³² گرفته ب - K, IV, VI³⁸ بارید - K, I, IV, VI³⁷

ازان خواب آنگاه بیدار شد¹
 شد از تاختن چارپایان² چو³ غرو
 بکشستند وز جنگیمان⁶ بس⁷ نمازد
 پس اندر همی تاخت⁸ بهرام⁹ تفت
 پس پششت او قازن پارسی
 بمخشید چیز کسان بر سپاه
 همه کامگاری ز یزدان شناخت
 که دارندۀ آفتابست و ماه

چو خاقان چینی گرفتار شد
 سپهبد ز کشمپهن آمد بمرو
 بمرواندر از چینیمان⁴ کس⁵ نمازد⁵
 هرانکس کزیشان گریزان بر رفت
 برینسان همی راند¹⁰ فرسنگ سی
 چو برگشت و آمد¹¹ بنخچیرگاه
 ز¹² پیروزی چین چو¹³ سر بر فراخت¹⁴
 کجا¹⁵ داد بر نیک و بد دستگاه

۲۲

چو آسوده شد شاه و¹⁷ جنگی¹⁸ ستور
 دلش رای رزم بدخارا گزید¹⁹
 ز نخچیر و بازی جهانجوی شد
 گذر کرد بر آب و²¹ ریگ فرب
 بینداخت پی پیراهن لژورد
 جهانجوی بگذشت بر مای و²³ مرغ²⁴
 بموم و بدشت²⁶ آتش اندرززد
 پدر بر پسر بر همی راه جست²⁷
 ز پیران²⁸ و خنجرگزاران نو
 پیاده پر از خون²⁹ دل خاکسار

پیاسود¹⁶ در مرو بهرام گور
 ز تیزی روانش مدارا گزید¹⁹
 بیک روز و یک شب باموی²⁰ شد
 پیامد ز اموی یک پاس شب
 چو خورشید روی هوا کرد زرد
 زمانه شد از گرد چون پتر چرغ²²
 همه لشکر ترک برهم²⁵ زدند
 ستاره همی دامن ماه جست
 ز ترکان هرانکس که بد پیشرو
 همه پیشش بهرام رفتند خوار

¹ K, I, IV, VI — 6. on. ² I, IV, VI — بادپایان ³ K — شاه برسان ⁴ K, I — بس ⁵ VI — پس اندرش بهرام — K و ⁶ L — доб. ⁷ K, I, IV — کس ⁸ VI — رفت ⁹ K — چون یاد
 خویش — VI¹³ ¹⁰ IV — پ ¹¹ VI — آمد از اچا ¹² K, VI — رفت ¹³ K, VI — چون یاد
 IV¹⁸ ¹⁴ IV — ¹⁵ K, I, IV, VI — که او ¹⁶ IV — بر آسود ¹⁷ VI — و ¹⁸ IV —
 و ¹⁹ K, I, IV — گرفت ²⁰ B — آمل ²¹ VI — و ²² K — زغ — IV ²³ L — و ²⁴ K —
 K — ²⁵ IV — بهم ²⁶ K, I, IV — برش ²⁷ K — ²⁸ K, VI — گردان ²⁹ K, IV, VI — ²⁹ K, VI —

بر آزادگان جهان مهتر
 ز عهد² جهاندار بیزار گشت
 چو بشکست پیمان شاه جهان³
 نه خوب آید از نامداران⁴ ستیز
 سر بی‌گناهان بریدن چراست
 برزماندر افکنندگان توایم
 بدست خرد چشم خشمش بدوخت
 پراندیشه شد شاه یزدان پرست
 دل مرد آشفته آهسته شد
 بپذیرفت هر سال باژ⁷ گران
 ابان⁸ باژ بستد ز ترکان نوا
 پر از رنگ¹⁰ رخسار و پر خنده لب
 ز چین مهترانرا همه پیش¹³ خواند
 که کسرا پایران¹⁴ ز ترک¹⁵ و خلج
 همان نیز جیحون میانجی برآه
 خردمند و¹⁸ پاگوه و رای¹⁹ و کام
 سر تخت او افسر ماه کرد²⁰
 همه شهر توران بدو گشت شاد

که شاهها ردا و¹ بلنداختر
 گر ای‌دونک خاقان گنه‌کار گشت
 بدستت گرفتار شد بی‌گمان
 تو خون سر بی‌گناهان مریز
 گر از ما همی⁵ باژ خواهی رواست
 همه مرد و زن بندگان توایم
 دل شاه بهرام زیشان⁶ بسوخت
 ز خون ریختن دست گردان بست
 چو مهر جهاندار پیوسته شد
 بر شاه شد مهتر مهتران
 ازین کار چون کام او شد روا
 چو برگشت و آمد بشهر⁹ فرب
 برآسود یک هفته¹¹ لشکر نراند¹²
 برآورد میلی ز سنگ و ز گچ
 نباشد¹⁶ گذر جز بفرمان شاه
 بلشکر¹⁷ یکی مرد بد شمر
 مر اورا بتوران زمین شاه کرد
 همان تاج زرینش بر نسر²¹ نهاد

1550

1555

1560

VI - شهریاران - K - 4. б. оп. - K, I, IV, VI - 3. غمها - IV - 2. بزرگا - VI, IV, I, K - 1.
 پس از - K, I, IV - 8. باژی - IV - 7. (метр нарушен). بر ایشان - IV - 6. یکی - K - 5. پادشاهی
 بر خویش - I, IV - 13. براند - I, K, I, IV - 12. یکچند - VI - 11. آژنگ - IV, VI - 10. بتزد - K - 9.
 I, 18. ز لشکر - K - 17. نبود - K, I, IV - 16. کز ایرانیان تا بروم - K - 15. از ایران - I, IV - 14.
 оп. و - VI - 19. شهر - VI - نام - K, I, IV - 19. :доб. - K, I, IV - 20.

چو شمر از بر تخت سیمین [زرین - K] نشست * کمر بر میان بست و بگشاید دست
 زرین بسر بر - K, I, IV, VI - 21

1565 چو شد کار توران زمین ساخته
 بفرمود تا پیش او شد دبیر
 بنرسی یکی نامه فرمود³ شاه
 سر نامه کرد⁴ آفرین نهان⁵
 خداوند پیروزی و دستگاه
 خداوند گردنده چرخ بلند
 1570 بزرگی و خردی به پیمان⁹ اوست
 نوشتیم یکی نامه از مرز چین
 بنزد¹¹ بزرگان¹² ایرانیمان
 هرآنکس که او رزم خاقان ندید
 سپه بود چندانک گفتی سپهر
 1575 همه مرز شد همچو دریای خون
 بزرماندرون او گرفتار شد
 کنون بسته آوردمش¹⁸ بر هیون
 همه گردن سرکشان گشت¹⁹ نرم
 پذیرفت باژ آنک بدخواه بود
 1580 کنون از پس نامه من با سپاه
 هیونان کفک افگن²⁴ بادپای
 چو نامه²⁵ بنزدیک²⁶ نرسی رسید

دل شاه ز اندیشه پرداخته
 قلم خواست با مشک و چینی¹ حریر²
 ز پیکار ترکان و کار سپاه
 ازین بنده بر کردگار جهان
 خداوند بهرام و کیوان⁶ و ماه
 خداوند ارمنده⁷ خاک نژند⁸
 همه بودندی زیر فرمان¹⁰ اوست
 بنزد برادر بایران زمین
 نوشتیم همین¹³ نامه بر پرنیان
 ازین جنگجویان¹⁴ بپاید شنید
 ز گردش بقیر اندراندود¹⁵ چهر
 سر بخت پیداد¹⁶ گشته¹⁷ نگون
 وزو چرخ گردنده بیزار شد
 جگرخسته و دیدگان پر ز خون
 زبان چرب و دلها پر از خون گرم²⁰
 بر راه آمدند²¹ آنک²² بی راه بود
 بپاییم بکام دل²³ نیکخواه
 برفتند چون ابر غران ز جای
 ز شادی دل پادشاه²⁷ بردمید

¹ K, I, IV-بود VI-گفت⁵ K, I, IV-پنوشت³ I, IV-ب. оп.² مشک ناب و-VI¹
⁶ K, I, IV-کیون و بهرام-⁷ K, I, IV-این تیره-⁸ K, I, IV-دارنده-⁹ VI-ب. оп.¹⁰ K, I, VI-مهان-
¹¹ VI-من این-¹² K-دگر-¹³ JI-و¹⁴ IV-دوب.¹⁵ به پیش-¹⁶ VI-پیمان-¹⁷ K, I, VI-فرمان-
¹⁸ K, I, VI-بیدار-¹⁹ JI-بانداس اندود-²⁰ K-ب. стоит после б. 1575.²¹ K, I, VI-آورد-²² K-ب. стоит после б. 1575.²³ VI-یکی
²⁴ K-ب. стоит после б. 1575.²⁵ VI-کرد-²⁶ K-ب. стоит после б. 1575.²⁷ VI-می آرمش-²⁸ K-ب. стоит после б. 1575.²⁹ VI-بیدادگر شد-
³⁰ K-ب. стоит после б. 1575.³¹ VI-یکایک بدل-³² K-و³³ T-دوب.³⁴ VI-آمد-³⁵ I, IV-پهلوان-³⁶ K-آن نامه نزدیک

- 1585 به شد موید مویدان پیش اوی
 به شادی² برآمد ز ایران³ خروش
 دل نامداران ز تَشـویر شاه
 به پوزش بنزدیک موید شدند
 کز⁷ اندیشه کز و فرمان دیو
 بدان مایه لشکر که برد این⁹ گمان
 شگفتیست¹⁰ این کز گمان بگذرد
 1590 چو پاسخ شود نامه بر خوب و¹⁴ زشت
 که گرچند¹⁵ رفت از بزرگان گناه
 بپذیرفت¹⁶ نرسی که ای دون کنم
 پس آن نامه را زود پاسخ نوشنت
 که ایرانیان از پی درد و رنج
 گرفتند خاقان چین را پناه
 1595 نه از دشمنی بد نه¹⁹ از درد²⁰ و کین
 یکی مهتری²³ نام او برز مهر²⁴
 پیامد بنزدیک شاه جهان
 ز گفتار او شاه خشنود گشت
 1600 چغانی و چگلی²⁹ و³⁰ بلخی ران³¹
 برفتند با باژ و برسم بدست
- هرانکس که بود از یلان جنگجوی¹
 نهادند هر یک⁴ باواز گوش
 همی بود پیچان ز بهر⁵ گناه
 همه دلهراسان ز هر پد⁶ شدند
 بهر دل از⁸ راه گیمهان خدیو
 که یزدان گشاید در آسمان
 هم از رای¹¹ داننده¹² مرد خرد¹³
 همین پوزش ما به باید نوشنت
 به بخشید مگر نامه بردار شاه
 که کین از دل شاه بیرون کنم
 پدیدار کرد اندرو خوب و زشت
 همان از پی بوم و فرزند و گنج
 بنومیدی از¹⁷ نامه بردار شاه¹⁸
 نه بر²¹ شاه بودست کس را²² گزین
 بدان رفتن راه²⁵ بگشاد چهر²⁶
 همه رازها²⁷ برگشاد از نهان
 چنین آتش²⁸ تیز بی دود گشت
 بخاری و از غر جگان³² مویدان³³
 نیایش کنان پیش آتش پرست³⁴

از ایران برآمد - I, IV, VI یکپیان برآمد - K³ ز شادی - K² خویش اوی - I, IV, VI
 I, IV - کزان نیکخواهی همی بد - K⁶ بیم - K⁵ کس - K, I, IV⁴ ز ایوان برآمد - VI
 K¹⁰ بردی - K, I, IV⁹ بهرد از دلم - K⁸ که - K, I, IV⁷ بر پادشای به و بد
 کینش - VI¹⁴ VI - ب. op. VI¹³ دانا و - K نادان و - I, J¹² و IV - I¹¹ شگفتست
 بنومیدی - J¹⁷ پذیرفت - K¹⁶ و گر چند - I, IV, VI اگر چند - K¹⁵ ز خوب و ز
 K, I, IV²² بر - K²¹ رنج - K, I, IV²⁰ که - K¹⁹ 1592-1595 op. (гаплогрaфия). IV - 66.¹⁸
 K - 6.²⁶ شاد - IV شاه - K, VI²⁵ پر ز مهر - IV²⁴ مویدی - I, IV²³ بودی کسی را
 VI - 66.³⁰ VI - op. و - K, I, IV, VI²⁹ ختلی - J²⁸ رفتن - I, IV²⁷ پردها - I, IV²⁷ 1593. 66.³¹
 ثم آتته أكابر ممالک توران بما التزموا له من الخراج - B³³ جرگان - K³² سران - K³¹
 یزدان پرست - VI³⁴ (нет рифмы); K, IV³⁴

که ما شاهرا یکسره بنده ایم همان نیز هر سال با باژ و ساو
همان باژ را گردن افکنده ایم^۱
بدرگه شدی^۲ هرک بودیش تاو^۳

۲۴

چو شد ساخته کار آتشکده
پیرستش کنان^۵ K, I, IV—
۱605 پیامد سوی آذرآبادگان
پیرستندگان^۵ پیشی آذر شدند
پیرستندگانرا بهخشید چپیز
خرامان پیامد بهشهر صطخر
پراگنده از چرم گاوانمیش^۹
۱610 هزار و صد و شست قنطار بود
که بر پهلووی موبد^{۱۵} پارسی
پیآورد پیس مَشکهای^{۱۸} ادیم
برهبر هران پیل که ویران بدید
ز^{۲۲} گیتی دگر هر که درویش بود
۱615 سدیگر بکپان^{۲۴} بسختید^{۲۵} سیم
چهارم هران پیپر کز^{۲۶} کارکرد

همان جای نوروز و جشن سده
خود و نامداران و^۴ آزادگان
همه موبدان دست بر سر شدند
وز^۹ آتشکده روی بنهاد تپیز
که شاهنشهرانرا بدان^۷ بود فخر^۸
که بر^{۱۰} پشت پیلان همی راند^{۱۱} پیش
درم بود ازو نیز^{۱۲} و^{۱۳} دینار بود^{۱۴}
همی نام بردیش^{۱۶} پیداوسی^{۱۷}
بگسترد و^{۱۹} شادان برو ریخت^{۲۰} سیم
رباطی که از کاروانان^{۲۱} شنید
وگر نانش^{۲۳} از کوشش خویش بود
زن پیوه و کودکان یتیم
فرومازند وز^{۲۷} روز ننگ و نبرد

پیرستش کنان—K, I, IV—^۵ و—Л^۴ VI—^۳ بدی—Л^۲ K, I, IV, VI—^۱ б. оп.

۸ K—доб: ۷ K, IV—بدو ۶ K—ز VI—بر^۶

یکی گنچرا در گشادند باز * ازان رنچ کاورده بود او فزاز
و—B^{۱۴} و—I^{۱۳} چند VI—پنج I, IV—^{۱۲} برد—K^{۱۱} ابر—VI^{۱۰} و میش—K, IV^۹
بین دیدیه ألف و مائة و ستون قنطارا من الدراهم و الدنانیر فی جلود البقر علی ظهور
بنداوسی—I, VI—پیل آوسی—K^{۱۷} کجا نام او بود—VI^{۱۶} یکی موبدی نام او—VI^{۱۵} الفیلة
VI—بزر و ب—K^{۲۰} و—K, IV^{۱۹} أمر بیسط النطوع—B نطعهای—K^{۱۸} بنداوسی—IV
VI—^{۲۲} (متن تصحیح قیاسی—رداکتور) دازان—I, IV, VI—داران—K^{۲۱} بر روی آن ریخت

بمردم بهخشید—VI—بسیچید—IV^{۲۵} بکتان—IV—بکتان—K^{۲۴} ویا خرجش—VI^{۲۳}

او—K^{۲۷} آنکس که از—VI^{۲۶}

توانگر نکر دی ازو هیچ یادی
 همی داشت درویشی خویش راز
 نبد² شاه روزی ز بگشش³ دژم⁴
 نیامدش از آگندن گنج یادی
 که پیشش آورد مردم پاکدین⁴
 بکنند و دیوار آتش کده
 سر تخت آذر⁵ پپیراستند
 که نرسی بُد و⁶ موبد⁷ رهنمون
 بززرگان ایران و کنداوران
 درفش دلفروز و چندان سپاه
 بززرگان و هم موبد سرفراز
 گرفت آن زمان دست او را بدست
 بززرگان پپیشاندرون با کمر
 در تنگ زندان گشادند باز¹¹
 دل غمگنان از غم آزاد شد¹³
 ز بهر بززرگان یکی سور کرد
 همه خلعت¹⁵ مهتری¹⁶ یافتی¹⁴

بپنجم هرآنکس که بد با نژاد
 ششم هر که آمد ز راه دراز
 بدیشان بگشید چندین¹ درم
 1620 غنیمت همه بهر لشکر نهاد
 بفرمود پس تاج خاقان چین
 گهرها که بود اندرو آژده
 بزّر و بگوهر بیاراستند
 وزانجا یگه شد سوی طیسفون
 1625 پذیره شدنش همه مهتران
 چو نرسی بدید آن سر و⁸ تاج شاه
 پیاده شد و برد پیشش⁹ نماز
 بفرمود بهرام تا برنشست
 پیامد نشست از بر تخت زر
 1630 بگشید گنجی بمرد¹⁰ نیاز
 زمانه پر از رامش¹² و داد شد
 ز هر کشوری رنج و غم دور کرد
 بدان سور هر کس که بشتافتی¹⁴

۲۵

نویسنده را¹⁷ پیشش بنشاختند
 یکی نامه بنوشت شادان بهر
 بران کو روا را بشادی¹⁹ بدست²⁰

سیوم روز بزرم ردان ساختند
 1635 بمی خوردن اندر چو بگشاد بهر
 سر نامه کرد آفرین از¹⁸ نخست

¹ K—VI گنجی—K ² IV—بمد ³ K, VI—б. стоит после б. 1614; VI—доб. после б. 1619:

پر ایشان بگشید گنجی درم * نبد هیچ روز او ز گیتتی دژم

⁴ K, IV—VI—پاکدین—VI پپیشدین ⁵ VI—اورا ⁶ K—بدش ⁷ K, IV—доб. و VI—با

⁸ VI—оп. ⁹ VI—بردش ¹⁰ I—بمردم ¹¹ K—обратный порядок мисра.

¹² K—I, IV, VI—¹³ Л—бб. 1609—1631 оп.; Б—эти бб. переведены. ¹⁴ K, I, IV, VI—

فتند ¹⁵ K, I, IV, VI—доб. و ¹⁶ VI—نیکویی ¹⁷ I, IV—در ¹⁸ K—از ¹⁹ K, I, IV, VI—

بدانش ²⁰ VI—б. стоит после б. 1637.

بـرنـج تـن از مـردمـی مـایه¹ کـرد
 خـرد جـست و² با مـرد داذا پـساخت³
 نـیـا پـد نـکـو پـد⁵ در⁶ بـدخـویـی²
 سـرافـراز و⁹ جـنـگـی سـواران مـا⁸
 وگـر کـشـته بـر خـاک افـگـنده خـوار¹²
 دـل غـمگـنـان شـاد و بـی غـم¹³ کـنـید
 بـی آزار و داد جـو پـید و¹⁵ بـس¹⁶
 سـر¹⁸ راسـتـی را بـهـانـه مـنـم
 هـم آهـنـگ ایـن نـامـدار انـجـمـن
 شـدند آنـک بـدخـواه بـد نـیک خـواه
 جـهـانـدار باـتـاج و تـخت و نـگـین¹⁹
 سـر بـخت²⁰ تـرکـان نـگـو نـسـار شـد
 سـر دـشـمـنـان رـفت در زـیر²¹ خـاک
 جـز از راسـت انـدیشـه مـن مـباد
 اگـر زـیردسـتـی بـود گـر²³ هـمـال
 نـوشـتـند²⁴ بـر²⁵ پـهـلـوی نـامـه پـی
 نـرا نـپـد²⁷ و از بـد نـگـ پـر پـد²⁸ یـاد
 کـه از روز شـادی نـیـا پـند بـهـر
 بـر آریـم³⁰ زان آرزو کـامـشـان³¹

خـرد بـر دل خـویـش پـیـرـایه کـرد
 هـمـه نـیکـویـها ز یـزدان شـناخت
 بـدان پـد کـز⁴ داد جـز نـیکـویـی
 هـرانـکـس که از کـارداران مـا⁸ 1640
 پـنـالـد نـه پـینـد بـجز¹⁰ چـاه و دار¹¹
 بـکـوشـید تا رنـجـها کـم کـنـید
 کـه گـیـتی فـراوان¹⁴ نـمـاند بـکـس
 بـدین گـیـتی انـدر¹⁷ نـشـانـه مـنـم
 کـه چـندان سـپـه کـرد آهـنـگ مـن 1645
 از ایـنـدر بـر فـتم بـانـدک سـپـاه
 یـکی نـامـداری چـو خـاقـان چـین
 بـدسـت مـن انـدر گـرفـتـار شـد
 مـرا کـرد پـیـرـوز یـزدان پـاک
 جـز از²² بـنـدگـی پـیشـه مـن مـباد 1650
 نـخـواهم خـراج از جـهـان هـفت سـال
 بـهـر کـارداری و خـودکـامـه پـی
 کـه از²⁶ زـیردسـتـان جـز از رـسم و داد
 هـرانـکـس که درویش بـاشـد بـشـهـر
 فـرسـتـید نـزدیک مـا²⁹ نـامـشـان 1655

IV— بـجو پـد—K⁵ بـدانـد کـه از—K, I, IV—⁴ VI— ب. оп. ³ جـسـتـه—Л² پایـه—K, IV—¹
 1641. ⁸ K, I, IV, IV— ب. стоит после б. IV— بـغـردی—⁷ نه درخـور بـود—VI—⁶ نـیـا پـد بـکـو پـد
 وگـر—¹² K— دار و چـاه—¹¹ K— بـه پـینـد جـز—VI— جـز از—¹⁰ K, IV— و—⁹ K— مـن—VI—
 K, IV повтoряет б. 1640. ¹³ K, IV— после б. 1641 стоит б. ¹⁴ K— نـمـاند و—IV— هـمـانـا—I— نـیـا پـد—¹⁵ I— و—¹⁶ VI— б. оп. ¹⁷ I,
 I, IV, VI— خـرم—¹⁸ K— گـفـتـه پـا بـر—IV— VI— обратный порядок мисра. ¹⁹ سوی—IV—¹⁸ گـفـتـه پـا بـر—IV—
 IV— نـمـشـتـیم—²⁴ I— یا—²³ I, IV, VI— بـجز—²² VI— انـدر آـمـد بـه—²¹ K, I, IV, VI— تـخت
 نـگـیـرند—²⁸ I, IV, VI— نـرا نـپـد—²⁷ I, IV— تا—²⁶ K, IV, VI— نـوشـتم ا بـر
 VI— б. оп. ³¹ بـر آریـد—³⁰ K— مـن—²⁹ K, I, IV—

- 1675 چو اندر نوشتند چینی¹ حریر
بعنوان پرش³ شاه گیتی نوشت
خداوند بخشایش و فرّ و زور
سوی⁸ مرزبانان⁹ فرمان‌بران
بهر سو نوند و سوار¹¹ هیون
چو آن¹³ نامه آمد بهر کشوری¹⁴ 1680
همی گفت هر کس که یزدان سپاسی
زن و مرد و کودک بهامون شدند
همی خواندند آفریدن نهان¹⁹
ازان پس بخوردن بهاراستند
یکی نیمه از روز خوردن بدی 1685
همی نو بهر²¹ بامدادی²² پگاه²³
که هر کس که دارد خورید و دهید
کسی کشی نیازست آید²⁵ بگنج
سه من تافته باده²⁶ سال خورد
جهانی برامش نهادند روی 1690
چنان بد که از بید و²⁹ گل³⁰ افسری
یکی شاخ نرگس بتای³² درم
- سر خامه را کرد مشکین دبیر²
دل داد و داننده⁴ خوب و زشت⁵
شهنشاه⁶ بخشنده بهرام گور⁷
خردمند و¹⁰ دانا و جنگی سران
همی رفت با نامه¹² رهنمون
بهر نامداری¹⁵ و هر مهتری¹⁶
که هست این جهاندار¹⁷ یزدان شناس
بهر¹⁸ کشور از خانه پیرون شدند
بران دادگر شهریار جهان
می و رود و رامشگران خواستند
دگر نیمه زو²⁰ کار کردن بدی
خروشی بدی پیش درگاه شاه
سپاسی ز خوردن بخود²⁴ برنهد
ستاند ز گنج درم ساخته پنج
برنگ گیل نار و با رنگ²⁷ زرد
پراواز می‌خواره شد شهر²⁸ و کوی
ز دیدار او³¹ خواستندی کوری
خریدی کسی زان³³ نگشتی³⁴ دژ³⁵

چو عنوان ان - VI بعنوانش بر - I, IV³ چو قیبر - VI² رخشان - K, I, IV, VI¹
خداوند - K⁶ Л - б. оп.⁵ ز داد و ز پیداد وز - VI دل و داد و خواننده و - IV دارنده - K⁴
VI نامور - Л¹² VI - б. оп.¹¹ و - I¹⁰ و - K, VI - доб.⁹ سر - K, VI⁸ VI - б. оп.⁷
که مارا - VI¹⁷ کنداوری - VI¹⁶ سرفرازی - VI¹⁵ مهتری - VI¹⁴ چین - I¹³ نامه و
چنین - VI²¹ نیمه - VI²⁰ بهان - I بر مهان - Л¹⁹ ز هر - K, I, IV, VI¹⁸ شهبی هست
کسی کو - K, VI²⁵ بما - K, I, IV, VI²⁴ نامداری سپاه - Л²³ بامداد - IV, VI²² نیز هر
نارنج - VI یا زر - I, IV²⁷ و تازه خوشبوی و - K²⁷ سه باده همی تافته - K²⁶ ندارد بیاید
VI³³ بچندین - IV³² دینار می - VI³¹ سرخ - K, I, IV, VI³⁰ گنج - K²⁹ پام - K²⁸
ثم اشتغلوا بالشرب و اللهو حتی صار لا یقدر - B³⁵ نگشتی کسی زان - K³⁴ و زانکسی
علی قصیب من الغلاف بدینار و لا علی طاقه نرجس بدرهم

ز شادی جوان شد دل مرد پییر
جهانجوی کرد از جهاندار یاد
بچشمه درون آبها گشت¹ شیر
که یکسر جهان دید زانگونه شاد²

۲۶

1695 پنرسی چنین گفت یک روز شاه
خراسان ترا دادم آباد کن
نگر تا نه باشی بجز³ دادگر
پدر کرد بیداد و⁵ پیچید ازان
بفرمود تا خلعتش ساختند
1700 بدو گفت یزدان پناه تو باد
برفت⁸ دو هفته درنگ آمدش
چو نرسی بشد هفتهایی برگذشت
بفرمود تا موبد موبدان
بدو گفت شد کار قیصر دراز
1705 چه مردست و اندر خرد تا کجاست
بدو گفت موبد انوشه¹¹ بدی
یکی مرد پییرست بارای و شرم
کسی کشی فلاطون بدست¹⁶ اوستاد
یکی بزمنش بود کامد ز روم
1710 بپژمرد چون لاله²⁰ در ماه دی

کنز ای در پرو با نگیین و کلاه
دل زبردستان بهما شاد کن
می اوید⁴ چنگ اندرین ره گذر
چو مردی⁶ برهنه ز باد خزان⁷
گرازمایه گنجی بپرداختند
سر تخت خورشید گاه تو باد
تن آسان خراسان بچنگ آمدش
دل شاه ز اندیشه پردخته⁹ گشت
برفت و بیاورد چندی ران
رسولش همی دیر یابد جواز
که دارد روان از خرد¹⁰ پشت راست
جهاندار و¹² با فره ایزدی
سخن گفتنش¹³ چرب¹⁴ و آواز نرم¹⁵
خردمند و¹⁷ بادانشی و بانژاد
کنون خیره گشت اندرین مرز و¹⁸ بوم¹⁹
تنش خشک²¹ و رخساره²² همزنگ نی

۱ VI- شد چو- VI-²

جهانجوی چو آراست گیتی ز داد * جهاندار دید از داد آباد و شاد
مرد- K, I, IV-⁶ گر بدی کرد [جست-] IV- K, I, IV-⁵ میازید- JI, VI-⁴ جزا- K, I, IV-³
خرد از- K-¹⁰ پردخت- K-⁹ فسار البیها بعد أسبوعین- B بقزوین- VI-⁸ VI- 6. on.⁷
خوب- K, I, IV-¹⁴ گفتن- K-¹³ و- K, I, IV-¹² که نوشه- K, I, IV-¹¹ روان
VI- 66. 1706, 1707 on.¹⁵ VI- 66. 1708, I- و-¹⁹ on. I- و-¹⁸ on. IV- و-¹⁷ فداطوسی بود- K-¹⁶ VI- 66. 1706, 1707 on.¹⁵
K, I, IV-²¹ ماه- IV- مار- K, I-²⁰ و کیف یکون مین استاده أفلاطون الحکیم- B on.; 1709 on.
رخسار- I, IV-²² سست

- همه که ترانش بکردار میشی
 بکندی و تندی³ بما ننگرید⁴
 بموید چنین گفت بهرام گور
 مرا گر جهاندار پیروز کرد
 یکی⁷ قیصر روم و⁸ قیصر نژاد⁹ 1715
 بزرگ سست وز سلم دارد نژاد
 کنون مردمی کرد و فرزانیگی
 ورا پیش خوانیم هنگام بار
 وزان پس بخوبی فرستمش باز
 یکی رزم جوید سپاه آورد 1720
 مرا ارج¹⁴ ایشان¹⁵ بپاید شناخت
 پرو آفرین کرد موید بمهر
- که روز شکارش¹ سگ آید پیش²
 وزین مرز کسرا پکس نشمرد⁵
 که یزدان دهد فرّ و دیهیم و زور
 شب تیره بر بخت من روز کرد⁶
 فریدون ورا تاج بر سر نهاد¹⁰
 ز شاهان فزون تر برسم و بداد¹¹
 چو خاقان نیامد بدیوانگی
 سخن تا چه گوید که آید بکار¹²
 ز مردم نیم در جهان بی نیماز
 دگر¹³ بزم و زرّین کلاه آورد
 بزرگ¹⁶ آنک با نامداران بساخت
 که شادان بدی¹⁷ تا بگردد سپهر¹⁸

۲۷

- سپهبد فرستاده را پیش خواند
 چو بشنید²¹ بیدار²² شاه جهان
 پیامد جهان دیده دانای پیر 1725
 بکش کرده دست و سر افکنده پست
- بران نامور پیش گاهش¹⁹ نشانند²⁰
 فرستاده را خواند پیش مهران
 سخن گوی و بادانش و یادگیر
 بر تخت شاهی یزانو نشست

1712 K-б. 5 I-ب. ننگرید- 4 I-ب. تیزی- 3 K-ب. آمدش پیش- 2 I, IV-ب. شکاری- 1 I, IV-
 стоит перед б. 1710, а б. 1711 оп.; VI-б. оп.; Б-перевод бб. 1709-1712 отсутствует 6 K-бб.
 1713, 1714 оп. 7 K-з. هم از- 8 Л, K, I, IV-оп. 9 K-ب. دارد نژاد- 10 I, IV-б. стоит после
 б. 1716. 11 K, I, IV-ب. دارد پیامد- 12 K-ب. هرچه گوید نکو گوش دار- 13 K-ب. وگر- 14 I, IV-
 A 1715-A 1716, B 1716-B 1715. 15 K-ب. ازین سان- 16 VI-ب. خنک- 17 K, I, IV, VI-ب. بزی- 18 K-доб.:
 نگوید زبانست جزاز راستی * نخواست دلست کژی و کاستی
 دگر روز چون تاج بنمود چهر * زمانه برآمد ز خم سپهر
 K- 20 بار گاهش- 19 K, I, IV-ب. ثم لما طلعت الشمس من اليوم الثانی استحضّر الرسول-
 б. стоит после б. 1724. 21 VI-ب. بنشست- 22 K-ب. سرافراز بهرام-

- پرسپید بهرام و بنواختش بدو گفت کایدر بماندی تو دیر مرا رزم خاقان ز تو باز⁵ داشت کنون روزگار توام⁷ تازه شد⁸ سخن هرچ⁹ گویی تو پاسخ دهیم فرستاده¹⁰ پیر کرد آفرین هران پادشاهی که دارد خرد پیزدان خردمند نزدیکتر تو بر مهتران جهان مهتری ترا دانش و هوش و دادست¹³ و فر همان¹⁴ خرد هست و پاکیزه رای که¹⁸ جاوید بادی تن و جان درست زبانت تر ازوست و گفتن گهر اگرچه²² فرستاده²³ قیصرم
- 1730
- 1735
- 1740
- بر تخت پیروزه بنشاختش¹ ز دیدار² این مرز نا³ گشته⁴ سیر بگیتی مرا همچو انباز⁶ داشت ترا بودن ایدر بی انداز⁸ شد وز آواز تو روز فرخ نهیم که بی تو مبادا زمان و زمین¹⁰ ز گفت خردمند رامش برسد بدانندیش را روز تاریکتر¹¹ که هم مهتر و شاه و هم¹² بهتری بر آیدین شاهان پیروزگر بر¹⁵ هوشمندان توی¹⁶ کدخدای¹⁷ مبیناد گردون میان تو سست¹⁹ گهر سخته هرگز که²⁰ بیند بزر²¹ هممان چاکر شاهرا²³ چاکرم

¹ VI-б. оп.; K-доб.:

پرسپید ازو شاه و دانا بگفت * نمادش سخن یک بیک در نهفت پراگنده گشتند ازان بارگاه * رد و موبد و مرزبان و سپاه فرستاده برگشت و شد باز جای * پراندیشه شد مرد پاکیزه رای دگر روز چون بردمید آفتاب * سپیده پیامد پالود خواب نشست از بر گاه شاه جهان * فرستاده را خواست هم در زمان پیامد فرستاده قیصران * باستاد بر پای پیش سران جهاندار بهرام کورا بدید * پروبر همی آفرین گسترید آنک مللت هذه الدیار - B مرز گشتی تو - K⁴ مرزبان - IV ما - I³, VI و VI - доб.² K, I, IV, VI -⁶ کار [کام - I] ما جملگی - I, IV روزگارم بتو - K⁷ انبار - IV⁶ بار - IV⁵ که شاهی و - VI¹² VI - 66. 1733, 1734 оп. کلاه و نگین - K¹⁰, VI آنچه - VI⁹ گشت - I, IV¹⁵ ترا خود - K, I, IV¹⁴ رای و هوش است - K, I, IV¹³ هم مهتر چنین شاه فرمانده - VI¹⁹ تو - VI¹⁸ VI - 6. оп. تویی بر کبان جهان - K¹⁶ ابر من - I²² VI - 6. оп. 1735; VI - 6. оп. نه - K²⁰ VI - 6. оп. 1735; VI - 6. оп. چاکران ترا - K²³

که جاوید باد این سر و تاج و گاه
 بپرسم ز داندگان تو نیز
 سخن گوی را پیشتر آبروی
 بشد پیش¹ با مهتران و ران²
 بهر دانشی بر توانا بدند
 سخنهای قیصر بموید⁴ بگفت
 چه چیز آنک خوانی⁵ همی⁶ اندرون
 جزین نیز نامش ندانی⁷ همی
 همان بی کرانه چه و خوار⁸ کیست⁹
 مر اورا بهر جای فرمان بود¹⁰
 که مشتاب وز راه دانش مگرد¹¹
 سخن در درون و بیرون¹⁴ اندکیست
 زبیر¹⁶ یزدان فرمانرواست
 اگر¹⁸ تاب گیری بدانش بدست¹⁹
 بد آنرا که باشد یزدان دلیر
 رونده بهر جای کامش بود

درودی رسانم ز قیصر بشاه
 و دیگر که فرمود تا هفت چیز
 بدو گفت شاه این سخنها بگوی
 بفرمود تا موید مویدان
 بشد موید و هر که دانا بدند
 سخن گوی بگشاد راز³ از نهفت
 بموید چنین گفت کای رهنمون
 دگر آنک بیرونش خوانی همی
 زبیر چیست ای مهتر و زیر چیست
 چه چیز آنک نامش فراوان بود
 چنین گفت موید بفرزانه مرد
 مر اینرا¹² که گفתי تو¹³ پاسخ یکيست
 بیرون آسمان و درونش¹⁵ هواست
 همان بی کران در¹⁷ جهان ایزدست
 زبیر²⁰ چون بهشتست و دوزخ بزیر
 دگر آنک بسپار نامش بود

K, I, IV, VI—доб.: نامور بخردان — K, I, IV, VI — 2 تیز — VI — 1

لب شاه ز آواز پرسنده مرد * زمانی همی بود با بادسرد
 که تا چیست [نامیست—K] این در نهان * که رومی بپرسید خواهد بنیز
 [اندر جهان—K, VI] هفت چیز

همی ز—⁶ خواهی—⁵ K یکایک—⁴ VI بند—³ K, I, IV, VI — перевод этих бб. отсутствует. B—
 چیست—⁹ J, K, I, IV, VI — دیر—⁸ J نامیش دانی—⁷ I میخوانیش—⁴ IV همیشه—¹ I
 و ما الجوهر الذی—¹⁰ B و ما الشئ الذی ما له نهاية—¹⁰ B; B—
 K, I, IV—доб.:¹¹ هو فی ذاته واحد و له أسماء متعدّدة

پس انگه بدو گفت کای هوشیار * جواب سخن سرپرست [یک بیک—K] گوشدار
 (метр
 آسمان اندرون—¹⁵ K بیرون و درون—¹⁴ I, IV, VI که—⁴ IV—¹³ I مرا این—¹² J
 VI—¹⁹ کزو—¹⁸ K, I, IV از—¹⁷ I, IV, VI امر—¹⁶ VI آسمان اندرونش—¹⁵ I, IV, VI
 I—²⁰ و الشئ الذی لا نهاية له هو علم الله تعالى—²⁰ B همان به که باشی تو یزدان پرست
 برین—^{IV} زبیر исправлено на

رسازند خرد پادشاه^۳ را^۱ بکام
 خرد دور شد درد مانند^۵ و جفا
 بلندداختری زیـرکی داندش
 که باشد سخـن نزد او پایدار^۷
 از اندازه‌ها نام^۸ او بگـذرد
 خرد بر همه نیکوویها سرست
 که چشم سر ما^{۱۳} نمیند نهان
 بهر دانش از کرده کردگار
 که بینا شمارش بداند^{۱۴} که چند
 کسی را بدو^{۱۵} راه و آهنک نیست^{۱۷}
 همـان گـردش روزگار ورا
 بماند شگفت اندرو تیزویر^{۲۰}
 ازین خوارتر چیست ای شادمان^{۲۲}
 فراخست رای^{۲۴} جهان آفرین
 زمین را ببوسید و فرمان گزید
 ز^{۲۶} یزدان برین در فزونی مغواه
 سر سرکشان زیر پیـمان تست
 ندارد جهان چون تو شاهی بیاد
 بدانش فزونیست^{۲۸} از بخردان

خرد دارد^۱ ای پیر بسپار^۲ نام
 یکی مهر خوانند و^۴ دیگر وفا
 زبان آوری راستی خواندش
 گهی بـردبـار^۶ و گهی رازدار
 پراگنده اینست نام خرد
 تو چیزی مدان کز خرد برترست^۹
 خرد جوید^{۱۰} آگنده^{۱۱} راز^{۱۲} جهان
 دگر آنک دارد جهاندار خوار
 ستاره‌ست رخشان ز چرخ بلند
 بلند آسمانرا که فرسنگ نیست
 همی خوار گیری شمار ورا
 کسی کو^{۱۸} بمیند^{۱۹} ز پرتاب تیر
 ستاره همی بشمرد^{۲۱} ز آسمان
 من این دامن از هست^{۲۳} پاسخ جزین
 سخن دان^{۲۵} قیصر چو پاسخ شنید
 بهرام گفت ای جهاندار شاه
 که گیتی سراسر بفـرمان تست
 پسند^{۲۷} بزرگان فرخ‌نژاد
 همان نیز دستورت از موبدان

خواندش—K, I, IV, VI^۴ پارسارا—I, IV^۳ هشپار—K^۲ دان تو—VI—داری—IV^۱
 کام—K, I, IV, VI^۸ VI—۶. оп. استوار—K, I, IV^۷ برد و بار—I^۶ دور مانند—II^۵
 K, I, VI—داند—II, VI^{۱۴} زمانه—VI^{۱۳} گرد—VI^{۱۲} افگنده—II^{۱۱} بمیند—VI^{۱۰} بدترست
 و السهل المستصعب هو علم النجوم فإن صاحبه يعلم أسرار الفلك—B نگوید—T بگوید—IV
 و یسهل علیه معرفة طول الفلك و عرضه و مسافة ما بین السماء و الارض (در متن
 I, 16^{۱۶} بسپار اندرو—IV که سپر آید و—I^{۱۵} تصحیح قیاسی از روی ترجمه عربی است)
 VI—اندران تیر پیر—K^{۲۰} نه بمیند—I, IV^{۱۹} گر—K^{۱۸} VI—۶. оп. و—IV
 B—راز—K, I, IV, VI^{۲۴} از هر چه—K^{۲۳} کردان—VI^{۲۲} بشمیری—K, I, IV^{۲۱} VI—۶. оп.
 VI—۲۷ به—K^{۲۶} گوی—VI^{۲۵} فهذا جواب ما سألت عندي و اللّه أعلم بما وراء ذلك
 و I, IV—دوب.^{۲۸} باشد تا

بدانایئی او¹ سر افگنده اند²
بدلش اندرون روشنائی فزود³
همان جامه و اسپ و بسیمار چیمز
خردیافته موبد⁵ پرهنر⁶
سوی خاانه رفت از بر⁷ شهریار⁸

همه فیلسوفان ورا بنده اند
چو بهرام بشنید شادی نمود
بموبد درم داد ده بدره نیمز
وزانجا خرامان پیامد⁴ بدر
فرستاده قیصر نامدار

1780

۲۸

شهنشاه بر تخت زرین نشست
خردیافته موبد پرگهر⁹
سخنهای ز هرگونه کردند یاد
که ای مرد هشیار بی یار و¹⁰ جفت
که بر کرده او¹² بماید گریست
که از کردنش¹³ مرد گردد بلند
همیشه بزرگ و توانا بود
بهر نیکی ناسزاوارتر¹⁴
شنیدی مگر پاسخ راستان¹⁶
بیندیش¹⁷ و¹⁸ ماهی بخشکی میر¹⁹
سخنهای ز²⁰ دانش²¹ توان یاد کرد
که از دانش افزون شود²³ آبروی
کز²⁴ اندیشه بازیب²⁵ گردد²⁶ سخن
چنان دان که مرگش زیان کارتر

چو خورشید بر چرخ بنمود دست
فرستاده قیصر آمد بدر
بپیش شهنشاه رفتند شاد
فرستاده را موبد شاه گفت
11 گیتی زیان کارتر کار چيست
چه دانی تو اندر جهان سودمند
فرستاده گفت آنک داننا بود
تن مرد نادان ز گیل خوارتر
ز نادان و داننا¹⁵ زدی داستان
بدو گفت موبد که نیکو نگر
1790 فرستاده گفت ای پسندیده مرد
تو این گر دگرگونه دانی²² بگوی
بدو گفت موبد که اندیشه کن
27 گیتی هرآنکو²⁸ بی آزارتر

1785

1790

فرستاده قیصر — K, VI — 4. 1776—1777 оп. VI — 66. 3 سراینده اند — I — 2. وی — K, I, IV — 1. پرهنر — I, IV — 9. VI — 6. 8. در — I, IV — 7. مردم — VI — 6. 5. 1782. см. آمد K, VI — 6. 10. کردش — JI, K — 13. آن — K, I, VI — 12. بیدار — K — 10. معانی پیش — I, IV, VI — 17. K. 16. VI — 6. 16. داننا و نادان — K — 15. بارگی بر سزاوارتر — I, IV, VI — 21. K. 22. داننا — K, I, IV, VI — 21. سخنهای — IV, VI — 20. ماهی خشکی پتر — IV — 19. و — I, IV — 18. فر بگردد — IV — 26. I — 26. فر — VI — 25. مغز — K — 25. که — K, IV — 24. بود — I — 23. داری — IV — 27. آنکس — K — 28. پ — IV — 27.

- 1795 بهمرگ پدان¹ شاد باشی رواست
 ازین سودمندی بود زان³ زیان
 چو بشنید رومی پسند آمدش
 بخندید و بر شاه کرد آفرین
 که تخت شهنشاه بیند همی
 پدانش جهانرا بلند افسری
 اگر باز خواهی⁷ ز قیصر رواست⁸
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 برون شد فرستاده از پیشی شاه
 پدید آمد آن چادر مشکبوی
 شکیمانید¹¹ گنبدتیزگرد
 1805 درفشی بزرد¹² چشمه آفتاب
 در بار بگشاد سالار بار
 بفرمود تا خلعت آراستند
 ز سیمین و¹⁵ زرین و اسپ¹⁶ و ستام
 1810 ز دینار و گوهر ز مشک و عبیر

ازان پر - K - گر - Л³ تن مرد مر - I, IV - چو زیدر ز بن مرد بد - K² کسان - IV¹
 K - доб.: جهان - K⁴ فهذا یضّر و ذاک ینفع - B و زان با - VI
 چنان دان که از موبدان و ردان * همان پاکدل دادگر بخردان
 همان پارسایان نیکوگمان * که بودند از آغاز تا این زمان
 اگر زنده اندی بگیتی درون * بگیتی مرا و ترا رهنمون
 جهان یکسر آباد بودی بداد * نکردی کس از رنج و بیداد یاد
 ورا ایدونک از بدگهر مردمان * که بدخواه باشند و هم بدگمان
 گذر یافتندی ز چنگال مرگ * ازین تیززدم ازدهاگیر کرگ
 ز بدها جهان پاک ویران شدی * همان اورمزد تو و پیران شدی
 سزاست - K, I, IV, VI⁸ گیری - I, IV⁷ موبدی - K, VI⁶ (метр нарушен). بهرام - T⁵
 زر - K, I, IV¹⁴ برآمد - K, VI¹³ پزر - K¹² بید - IV¹¹ VI - б. оп.¹⁰ در - I, IV⁹
 VI - б. оп.; K - доб.: VI - مرد پیر - K, I, IV¹⁷ زرین کلاه - Л¹⁶ شمشیر - VI¹⁵ VI - خود - VI
 برین گونه گنجی بروبر شمرد * فرستاده رفت و جهانسی بمرد

دلش گشت پیچان ز کار سپاه
 بشد با یکی نامدار انجمن
 ابر^۴ پیهه روانان پرخاشختر
 گرانمایه را کشور و تاج و گاه
 وزو شادمانه^۵ کههان و مهان^۶
 بنادادن چیز و گفستار سرد
 که ای پرهنر پاکدل^۷ بخردان
 ز کردار شاهان بییداد و داد
 تهی ماند و^{۱۰} هم تن^{۱۱} ز آرام و ناز^{۱۲}
 دل نیک مردان بدونیم بود^{۱۳}
 کسی را نهد کوشش ایزدی
 پیر از غم دل مردم پارسا
 بریده دل^{۱۷} از بیم^{۱۸} گیبهان خدیو
 در دانش و کوشش بخردیست^{۲۲}
 که پیدا شود زو همه^{۲۳} کژ و راست
 نهد پاک و^{۲۴} دانا و یزدان پرست
 که روشن دلش رنگ آتش^{۲۵} گرفت
 چه کردند کز دیو جستند راه
 بآب خرد جان تیره نشست^{۲۶}

چو^۱ از کار^۲ رومی بپردخت شاه
 بفرمود تا موبد^۳ رایزن
 بیخشید روی زمین سربسر
 درم داد و اسپی و نگین و کلاه
 پر از راستی کرد یکسر جهان
 1815 هرانکس که بیداد بد دور کرد
 وزان پس چنین گفت با موبدان
 جهانرا زهرگونه دارید^۸ یاد
 بسی دست شاهان ز بیداد و آز^۹
 1820 جهان از بداندیشی در بیم بود
 همه دست کرده^{۱۴} بکار بدی
 نهد بر زن و زاده کس^{۱۵} پادشا
 بهر جای گستردن^{۱۶} دست دیو
 سر^{۱۹} نیکوپها و^{۲۰} دست بدیست^{۲۱}
 1825 همه پاک در گردن پادشاست
 پدر گر به بیداد یازید دست
 مدارید کردار او بس شگفت
 بهبینید تا جم و کاوسی شاه
 پدر همچنان راه ایشان بجست

وزان — VI^۵ برین — I, IV — بران — K, VI^۴ موبدی — Л^۳ رای — K, I, IV^۲ چن — I^۱
 — Л^۹ کردند — K^۸ پاکدل پرهنر — K, VI^۷ 1814. 6. стоит перед 6. IV^۶ گشته شادان
 K^{۱۳} یاد — K^{۱۲} ماند تن را — Л^{۱۱} و — K^{۱۰} شاهان بیداد و داد — K بیداد شاه دراز
 6. оп.; VI — 66. 1818—1820 оп. 14 I, IV, VI — برده 15 Л — نهد مرد آزاده کس — K, VI^{۱۶}
 — K^{۲۰} همه — IV^{۱۹} شرم — VI — ترس — K, I, IV^{۱۸} شد — K^{۱۷} گسترده شد [بد — VI]
 21 K, I, IV — بدی 22 K, I — بخردی — IV ایزدی — VI — 6. оп. 23 K, I, IV, VI — پیدا شود — K, I, IV, VI^{۲۳}
 24 K — 6. оп. 25 K, I, IV — آهن — VI — خواهد — K, VI^{۲۶} بدست — K, VI^{۲۶} زنگ خواهد — VI — آهن — K, I, IV^{۲۵} و — K^{۲۴}

- 1830 همه زیردستانش پیچان شدند کنون رفت و زو نام بد ماند و بس ز ما باد بر جان او آفرین کنون بر⁵نشستم بر⁶ گاه اوی همی خواهم از کردگار جهان که با زیردستان مدارا کنیم 1835 که با خاک چون جفت گردد تنم شما همچونین چادر راستی که جز مرگرا کس ز مادر⁹ نژاد بکردار شیرست آهنگ اوی همان شیر در زنده را بشکرد 1840 کجا آن سر و¹⁵ تاج شاهنشهان کجا آن سواران¹⁶ گردنکشان کجا آن پیری چه رگان جهان هرانکس که رخ زیر چادر نهفت همه دست پاکی و¹⁸ نیکی بریم بی زدان²⁰ دارند که داد فر که گر کرداری بیک مشمت خاک همانجا²² بسوزم با آتشی²³ تنش وگر در گذشته²⁴ ز شب چند پاس
- فراوان ز تندیش¹ پیچان شدند² همی آفرین او³ نیاید ز کس مبادا که پیچد روانش ز کین⁴ بمینو کشد بی گمان راه اوی که نیرو دهد آشکار و نهان ز خاک سیه مشک سارا کنیم نگیرد ستم دیده بی دامنم بیوشید⁷ شسته دل از کاستی⁸ ز دهقان و¹⁰ تازی و رومی نژاد¹¹ نه پیچد کسی گردن از چنگ اوی¹² بخواری¹³ تن ازدها بسپرد¹⁴ کجا آن بزرگان و¹⁵ فرخ مهان کزیشان نه پیمم بگیتی نشان کزیشان بدی شاد جان مهان¹⁷ چنان دان که گشتست با خاک جفت جهانرا بکردار بد نشمیریم¹⁹ بتاج و بتخت و نژاد و گهر زیان جوید²¹ اندر بلند و مغاک کنم بر سر دار پیراهنش بدزد ز درویشش دزدی²⁵ پلاس

1 K — از اندوه — 2 VI — б. оп. 3 K, I, IV, VI — آفرینی — 4 Л — بکین — 5 I, IV — تا

که جاوید کس را ز مادر — 9 Л — 8 VI — б. оп. 7 I — доб. 6 K, VI — نشستم بر —

ز دامش — I, IV, VI — ز دانش — 13 K — 12 VI — б. оп. 11 VI — نژاد — 10 Л, K, I — و —

بر ایشان نماید آشکار و — 17 K — و 16 IV — доб. 15 Л — و — 14 K, I — نگردد — IV, VI — بگذرد —

VI — вместо бб. 1842, 1843: 17 K —

برفتند و ما نیز خواهیم رفت * کسی شادمان زمین سپنجی نرفت

اگر نه — K, I, IV, VI — 22 دارد — 21 K — 20 I, IV — بفرمان — 19 K, IV, VI — نسپریم — 18 VI —

چندی — Л — 25 شب گذشته — IV — 24 با آتش بسوزد — VI — 23

- 1850 بتاوانش دپما فرستم¹ ز گنج
وگر گوسفندی برند² از رمه
یکی اسپ پرمايه تاوان دهم
چو با دشمنم⁵ کارزاری بود
فرستمش یکساله⁶ زر⁷ و⁷ درم
1855 ز دادار⁸ دارنده⁹ یکسر¹⁰ سپاسی
بآب و بآتشش میازید دست
مریزید هم خون گاو و ورز
ز پیری مگر¹⁴ گاو بی کار شد¹⁵
نماید ز بن¹⁷ کشت گاو زهی¹⁸
1860 همه رای با مرد دانا زنید
از اندیشه²¹ ديو باشید دور
اگر خواهم از زیردستان خراج
اگر بدکنش بد پدر یزدگرد
همه دل ز کردار او²⁴ خوش کنید
1865 بپخشید مگر کردگارش گناه
کسی کو جوانست شادی کنید
- بشویم دل غم گنازرا ز رنج
بتییره شب³ و روزگار دمه
میادا که بر وی سپاسی⁴ نهیم⁴
وزان جنگ خسته سواری بود
نداریم فرزند او را درم
که او نیست جاوید نیکی شناس
مگر هیربد مرد¹¹ آتش پرست¹²
که ننگست در¹³ گاو کشتن بهرز
بچشم¹⁶ خداوند خود خوار شد¹⁵
که از مرز بیرون شود فرهی¹⁹
دل کودک بی پدر²⁰ مشکنید
گه²² جنگ دشمن میجوید سور
ز دارنده بیزارم و تخت عاج
بپاداش آن داد کردیم گرد²³
بآزادی²⁵ آهننگ آتش کنید
ز دوزخ بپایانو نمایدش راه²⁶
دل مردمان جوان مشکنید²⁷

VI-66. 4 و-I شبان-K 3 برد-I 2 عوّضنه ذوباً من حریر-B دینار بچشم-K 1
دارای-VI 8 گنجی-K, I, IV, VI 7 هر سال-VI 6 دشمن ار-VI 5 1851, 1852 1851, 1852 1851, 1852
از-I, IV, VI 13 ننگی بود-K 13 یزدان پرست-VI 12 مرز-I 11 دارم-VI 10 9 I, IV, VI 9
رهی-VI 18 برین-VI 17 بنزد-VI 16 گشت-K, I, IV, VI 15 اگر-VI 14 سر-K 14
و لا تذبحوا ذکور الثیران التي تصلح للحراثة و لا لاناثها ذوات الالبان-B 19 پیزی-VI
و تباعدوا عن-B 21 و لا تکسروا قلوب الایتام-B دل مردمان جوان-T 20 الغزیرة
فهاذا موسعکم-B پدپیند ز پاداش ما روی زرد-J 23 هم از-K, VI 22 وسامی الشیطان
VI-66. 1866; B-66. 1864, 26 J-ب. 1866; B-66. 1864, 25 J-بی آزاری 24 J-گفتار ما-24 احساناً و عدلاً
VI-27 فطیبوا قلوبکم علیه فلعل الله یهب له ذنوبه و یخرجه من ناره الی جنة 1865:
вместо 66. 1864—1866 гаплография: A 1864—B 1866.

که همواره رسوا بود² پیر³ مست⁴
 پیرری به⁵ آید برفتن بسپیچ
 بهستی غم⁶ روز فردا مدار
 سر سرکشان از غم آزاد باد⁷
 شنیدند و کردند نیکو نگاه
 ازان شاه پیردانش¹¹ و زودیاب¹²
 ورا پادشاه زمین¹³ خواندند

پیری بهستی¹ میازید دست
 گنه کار یزدان میاشید هیچ
 چو خشنود گردد ز ما کردگار
 دل زیردستان بهما شاد باد 1870
 همه نامداران چو⁸ گفتار⁹ شاه
 همه دیده کردند پیشش¹⁰ پر آب
 خروشان پرو آفرین خواندند

۳۰

چنین گفت کای خسرو¹⁴ داد¹⁵ و¹⁶ راست
 وزین مرزها رنج و سختی گذشت
 که از داد پیرچیده دارد روان
 ز دزدان پیر آشوب دارد¹⁸ زمین
 بدین داستان کار سازی²⁰ سزد
 چرا باز خواهد ز چین و ز سند
 نیاید که ناخوبی آید بروی²¹
 جهان پیش او چون²³ یکی همیشه شد²²
 بسازم²⁴ نگویم بکس در جهان

وزیر خردمند پر پای خاست
 جهان از بداندیش بی بیم گشت 1875
 مگر نامور شنگل از¹⁷ هندوان
 ز هندوستان تا در مرز چین
 پایبران همی دست یازد¹⁹ ببد
 تو شاهی و شنگل نگه بان هند
 براندیش و تدبیر آن باز جوی 1880
 چو بشنید شاه آن پیرانیشه شد²²
 چنین گفت کاین کار من در جهان

¹ K, I, 2 و لا یمدن ذو المشیب یداً الی الغنا و القمیج - ب - پشادی - VI - بزشتی - I, IV, VI
 فقیمیج بمن جلله الشیب منادمة الشیب علی الشراب - B نه نیکو بود با جوان - IV, VI
³ IV - نیز - ⁴ B - перевод бб. 1866, 1867 стоит после перевода бб. 1860, 1861 и перед переводом
 غم هستی و [هستی - IV, VI] - K, I, IV, VI و L - доб. ⁶ چو پیری در - IV - ⁵ бб. 1862-1865.
⁷ VI - б. оп. ⁸ L - ز ⁹ K - کردار ¹⁰ K, I, IV - یکسر ¹¹ I, IV - و ¹² VI - б. оп.
¹³ K, VI - پاکدین - ¹⁴ K, I, IV - داور ¹⁵ I - پای ¹⁶ I, IV - و ¹⁷ K, VI - از - б. оп.
¹⁸ L - دزدی پراشوب گردد - ¹⁹ IV - یابد ²⁰ K, I, IV, VI - کار تیمارداری - ²¹ VI - б. оп.;
 L - доб.:

گر او بوم ایران بگردد بدست * پدید آید اندر جهان بت پرست
 بسازیم - L ²⁴ بر دل او - VI ²³ گشت - VI ²²

- 1885
 1890
 1895
 1900
- همان رسم شاه‌ی و گاه و راه¹
 نگوییم² بایران بآزادگان³
 جزو⁴ هر کسی آنک⁵ بد ناگزیر
 ببردند قراطاس و مششک و قلم
 پر از دانش و آفرین⁶ خدای
 ز یزدان بر آنکس که جست آفرین⁷
 همه چیز جفته⁸ است⁹ و ایزد یکپست
 پرستند¹⁰ و تاجداران¹¹ دهرا¹²
 فروزنده¹³ که تهران و مهران
 جهانرا بگردار بید نسپرد
 که بد آب¹⁴ دانش نیارد مزید¹⁵
 مه‌ادا کسی در¹⁶ بلا مبتلا¹⁷
 که از بد همه ساله ترسان بود
 چشم خرد جست راز¹⁸ جهان
 همان زیور نامداران بود¹⁹
 بکوشد به²⁰ داد و²¹ به‌پیچد ز بد
 روانرا بخون درنشازی²² همی
 بخوبی و زشتی به‌بانه منم
 پدید آید از هر سوی کاستی
 چنین با بدان‌دیشگان ساختن
- بتهنها به‌بینم سپاه و راه
 شوم پیش او چون فرستادگان
 بشد پاک دستور او با¹ دیپر²
 بگفتند هرگونه از پیش و کم
 یکی نامه بنوشست پر پند و رای
 سر نامه کرد از نخست آفرین³
 خداوند هست و خداوند نیست
 ز چیزی کجا او دهد بنده را
 فزون از خرد نیست اندر جهان
 هرانکس که او شاد شد⁴ از خرد
 پیشیمان نشد هرک نیکی گزید
 ره‌اند خرد مرد را از بلا
 نخستین نشان خرد آن بود
 بدانند تن خویش را در نهان
 خرد افسوس شهریاران بود
 بداند بد و نیک مرد⁵ خرد
 تو انداز⁶ خود ندانی همی
 اگر تاجدار زبانه منم
 تو شاه‌ی کنی کی⁷ بود راستی
 نه آیین شاهان بود ساختن

وزیر- VI- 5 با او- L 4 و آزادگان- K, I, IV 3 بگوئیم- L 2 VI- 6 ب. 1
 K- 8 نیز هر کسی که- K, I, IV, VI 7 جز این- I, IV- 6 جز آن K 6 الکاتب و الوزیر- B
 - 12 جفتند- VI 11 که فرمانش جست- VI 10 آفرین از نخست- VI 9 داد و پر
 - I, IV 15 گشت- K, I, IV, VI 14 فروزیدن- K 13 ب. VI- 6 پرستندهی تاج و دارندها
 راه- IV 19 ب. VI- 6 پر- I, IV 17 سرانجام و آغاز گیتی بدید- K 16 ز آب
 ز- VI 22 ل, VI 21 مرد از- VI 21 1895-1897 гаплография: A 1895- B 1897. K- 20
 کز- K 26 بخوبی نمایی- L 25 غیر عارف بقدرک- B نوازندهی- L 24 نکوشد به پیداد- VI 23

- 1905 نیامی تو مارا پرسستنده بود کس¹ از ما نبودند² همداستان ننگه کن کنون روز خاقان چین بستاراج داد آنک آورده بود چینی هم همی پینم آیین تو مرا ساز جنگست و هم خواسته ترا با دلیران من پای نیستت تو اندر گمادی ز نیروی خویشی فرستادم اینک فرستاده‌یی اگر با⁷ بفرست اگر⁸ جنگ را⁹ ز ما باد بر جان آنکس درود چو خط از نسیم هوا گشت خشک¹² بعنوانش بر نام بهرام کرد¹⁴ 1915 که تاج کیان¹⁶ یافت از یزدگرد سپهدار مرز و نگهدار بوم یزدیک شنگل ننگه بان¹⁸ هند
- پدر پیش شاهان ما بنده بود که دیر آمدی باز هندوستان که از چین پیامد بایران زمین به پیچید زان بد که خود کرده بود همان³ بخشش و فره⁴ دین تو همان لشکر⁵ یکدل آراسته بهندادندون لشکر آرای نیستت همی پیش دریا بری جوی خویش⁶ سخن گوی و بادانش آزاده‌یی بی‌دانشی سخت کن تنگ را¹⁰ که داد و خرد باشدش تار و بود¹¹ نوشتند و بر وی پراگند مشک¹³ که دادش سر هر بندی رام کرد¹⁵ بخرداد ماه اندرون روز ارد ستاننده¹⁷ با¹⁷ سقلاب و روم ز دریای قزوچ تا مرز سند

I, IV - لشکری - K⁵ فره و - I, IV⁴ هم از - I, IV³ نبود - JI² که - I, IV¹ K - доб.: همه لشکر

بترسم کزین بد سرآری جهان * چو آیم ز ایران سوی تو دمان
 بچشمم ز زن کمتری روز کین * براندیش و این کار بهتر بمین
 B - جنگ را - K جنگ ما - JI¹⁰ ما - JI, VI⁹ یا - I بفرستی از - JI, VI⁸ بار - IV⁷
 فوطن نفسک علی أداء الخراج و لا تعص أطراف الزجاج أو تشمر للکفاح و إشراع الأسنة
 نویسنده آن - K, I, IV, VI¹⁸ خشک گشت - K, I, IV, VI¹² 6. op. - VI¹¹ و الرماح
 بنوشت - I بنوشت مرد پیر - K¹⁴ فتوی الکاتب الکتاب - B نامه را در [I, IV - اندر] نوشت
 ز شاه جهان - K¹⁵ بعنوانش نام شه چیره دست - VI نامه شاه دست - IV شاه مهست
 K - доб.: جهاندار [شهنشاه - IV] بهرام یزدان پرست - I, IV, VI خسرو قیزویر

سرافراز پیروز با زور دست * جهاندار بهرام یزدان پرست
 قائد جیوش الهند - B سپهدار - K, I, IV, VI¹⁸ و - K, IV, VI¹⁷ کیی - K, I, IV, VI¹⁶

بر آراست بر^۱ ساز نخبچیرگاه
 جزاز^۵ نامدارانش همره نبود^۶
 گذشتت از بر^۷ آب جادوستان
 در^۸ پیورده و بارگاهش بیدید
 بدربر فراوان سلیچ و نوا^{۱۰}
 خروشیدن زندگ با کژنای^{۱۱}
 دلش را باندیشش اندر نشاند^{۱۳}
 پرسستنده^{۱۵} و پایداران^{۱۶} اوی
 فرستاده آمد بیدین بارگاه
 ز پیورده درون^{۱۷} تا بر^{۱۸} شهریار
 بارجش^{۱۹} ز درگاه بگذاشتند
 یکی خاذه^{۲۰} دید آسمانش بلور
 نشانده بهر جای چندی^{۲۲} گهر
 پس پیشت او^{۲۳} ایستاده بپای^{۲۴}
 نهاده بسرد بر ز گوهر کلاه^{۲۶}

چو بنهاد بر نامه بر مهر شاه
 1920 بلشکر ز کارش^۲ کس^۳ آگه نبود^۴
 پیامد بدین سان بهندوستان
 چو نزدیک ایوان شنگل رسید
 بر آورده پی بنود سر در^۹ هوا
 سواران و پیلان بدربر پای
 1925 شگفتی بدان بارگه بر^{۱۲} بماند
 چنمین گفت با پرده داران^{۱۴} اوی
 که از نزد پیروز بهرام شاه
 هم اندر زمان رفتت سالار بازار
 بفرمود تا پرده برداشتند
 1930 خرامان همی رفتت بهرام گور
 ازارش^{۲۱} همه سیم و پیکرش زر
 نشسته بنزدیک او رهنمای
 برادرش را دید بر^{۲۵} زیرگاه

^۱ K, I, IV, VI — با — بعض متصیباته — B — و تجہیز للصيد مظهرأ أنه خارج الی بعض متصیباته — B — K, I, IV, VI —
^۲ I, IV, VI — همان — ^۳ K — رازش — ^۴ K, I, IV, VI — آگاه نه — ^۵ VI — ز لشکر بزرگانیش — ^۶ K, I, IV, VI —
^۷ K, I, IV, VI — لب — ^۸ B — درو — ^۹ I, IV — الی أن وصل الی المحر فعبره — ^{۱۰} K, I, IV, VI — همراه نه —
^{۱۱} VI — ب. — ^{۱۲} VI — بر آورده بودش سر اندر — ^{۱۳} K — فوصل الی باب شنکل — ^{۱۴} VI —
^{۱۵} I, IV, VI — پایکاران — ^{۱۶} K — علی بابہ من الروعة و المہابۃ و الفیلۃ و الأسلجۃ — ^{۱۷} K, I, IV, VI —
^{۱۸} VI — دوان — ^{۱۹} K, I, IV, VI — پای داران — ^{۲۰} K — پای کاران — ^{۲۱} I, IV —
^{۲۲} I — جای — ^{۲۳} K, I, IV — ب. — ^{۲۴} K, I, IV — ب. — ^{۲۵} K —
^{۲۶} VI — 66. 1932, 1933 — ب. — ^{۲۷} K, I, IV — ب. — ^{۲۸} K, I, IV — ب. — ^{۲۹} K, I, IV — ب. — ^{۳۰} K, I, IV — ب. —
 و رأی دون التخت أخوا الملك علی رأسه قلنسوة مرصعة — B — ^{۳۱} VI — 66. 1932, 1933 — ب. —
 بالجوهر و عنده الوزير و علی رأسهما الممالیک و الخدم

- 1935 چو آمد بنزدیک شننگل فراز همه پاییه تخت زر² و بلور بر تخت شد شاه و بردش نماز چنین گفت زان کو ز شاهان⁵ مهست⁶ یکی نامه دارم بر شاه هند چو آواز بهرام بشنید شاه بران کرسی زرش⁹ بنشاندند 1940 چو بنشست بگشاد لبراز بند زپان برگشایم چو فرمان دهی بدو گفت شننگل که برگوی همین چنین گفت کز¹³ شاه¹⁴ خسرو نژاد مهست آن¹⁶ سرافراز بر روی دهر¹⁷ 1945 بززرگان همه باژدار¹⁹ وی اند چو شمشیر خواهد برزم اندرون بیخشش چو ابری بود²¹ دژدار²² پیامی رسانم سوی شاه هند
- ورا دید با تاج بر تخت¹ ناز نشسته برو شاه با فتر³ و زور³ همی بود پیشش زمانی دراز⁴ جهاندار⁷ بهرام یزدان پرست⁸ نوشته خطی پهلوی بر پرند بفرمود زرین یکی زیرگاه ز درگاه یارانش را خواندند چنین گفت کای شهریار بلند که بی تو میادا بهی و مهی¹⁰ که گوینده باید¹¹ ز چرخ آفرین¹² که چون او بگیتی ز مادر نژاد¹⁵ که با داد او زهر شد پای زهر¹⁸ بنخچیر شیران شکار وی اند بیایان شود همچو²⁰ دریای خون بود پیشش او گنج²³ دینار خوار همان پهلوی²⁴ نامه پی²⁵ بر پرند

۳۲

- 1950 چو بشنید شد نامه را خواستار چو آن نامه برخواند مرد²⁷ دبیر
- شگفتی بماند اندران²⁶ نامدار رخ تاجور گشت همچو²⁸ زریز

زبان — I, IV, VI — 5. K — 6. op. 6. K — 6. op. 7. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 8. K — 6. op. 9. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 10. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 11. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 12. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 13. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 14. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 15. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 16. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 17. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 18. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 19. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 20. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 21. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 22. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 23. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 24. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 25. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 26. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 27. I, IV, VI — 5. K — 6. op. 28. I, IV, VI — 5. K — 6. op.

- بگفتار مشتتاب و تندی مکن
 چنانهم نماید همی راه تو
 نباشم² ز گوینده همداستان
 وگر شهر و کشور سپردن برنج
 وگر⁴ خاک و⁵ من همچو دریای آب
 نه با⁷ آسمان جست کس نام و ننگ
 که گیرد ترا مرد داننده خوار
 ز شاهای شمارا زیانست⁹ بهر¹⁰
 نیاکان بدو¹² هیچ ناپرده دست
 چو گنجور ما برگشاید¹⁴ گره
 وگر ژنده پیشش توازد کشید
 ستاره شود پیشش چشم تو خوار¹⁶
 همان ژنده پیلان و گاه مرا
 بود کس که خاوند مرا شهریار
 بمن دارد اکنون جهان پشت راست
 دگر²² گنج²³ کافور نا²⁴ گشته خشک
 بروی زمین هرک گردد²⁷ نژند
 اگر زر و سیمست و گر گوهرست²⁹
 بفرمان من³¹ تنگ بسته کمر
- بدو گفت کای مرد چیره سخن¹
 بزرگی نماید همی شاه تو
 کسی باژ خواهد ز هندوستان
 بلشکر همی گوید این گر³ بگنج
 کلنگاند شاهان و من چون عقاب
 کسی با ستاره نکوشد⁶ بچنگ
 هنر بهتر از گفتن ناپکار⁸
 نه مردی نه دانشی نه کشور نه شهر
 نهفته همه بوم¹¹ گنج منست
 دگر¹³ گنج برگستوان و زره
 به پیلانش باید کشیدن کلید
 وگر گیری¹⁵ از تیغ و جوشن شمار
 زمین برنتابد سپاه مرا
 هزار ار¹⁷ بهندی زنی در¹⁸ هزار
 همان¹⁹ کوه و دریای²⁰ گوهر مراست²¹
 همان چشمه عنبر و عود و مشک
 دگر²⁵ داروی²⁶ مردم دردمند
 همه بوم مارا بدینسان پرست²⁸
 چو هشتاد³⁰ شاهند با تاج زر

1 K — 2 оп. و — 3 K, I, IV, VI — 4 K, I, IV, VI — 5 K — 6 B — 7 K — 8 IV, VI — 9 B — 10 B — 11 K — 12 K — 13 K — 14 B — 15 K, I, IV, VI — 16 B — 17 K — 18 K — 19 I, IV — 20 B — 21 K — 22 I, IV — 23 K — 24 K — 25 K — 26 K — 27 K — 28 K — 29 K — 30 B — 31 K — 32 K — 33 K — 34 K — 35 K — 36 K — 37 K — 38 K — 39 K — 40 K — 41 K — 42 K — 43 K — 44 K — 45 K — 46 K — 47 K — 48 K — 49 K — 50 K — 51 K — 52 K — 53 K — 54 K — 55 K — 56 K — 57 K — 58 K — 59 K — 60 K — 61 K — 62 K — 63 K — 64 K — 65 K — 66 K — 67 K — 68 K — 69 K — 70 K — 71 K — 72 K — 73 K — 74 K — 75 K — 76 K — 77 K — 78 K — 79 K — 80 K — 81 K — 82 K — 83 K — 84 K — 85 K — 86 K — 87 K — 88 K — 89 K — 90 K — 91 K — 92 K — 93 K — 94 K — 95 K — 96 K — 97 K — 98 K — 99 K — 100 K

همه^۱ به ورا گورد^۲ دریاست راه
 ز فتوح تا مرز دریای چین^۵
 بزرگان همه زیردست منند
 بهند و بچین^۶ و ختن پاسمان
 همه تاج مازا ستایند^۷ ۱۹۷۵
 بمشکوی من دخت فغفور^{۱۱} چین
 پسر دارم از وی یکی شیردل
 ز هنگام کاوس تا^{۱۳} کیقباد
 همان نامبردار^{۱۵} سیصد هزار
 ز پیوستگانم هزار و دویست ۱۹۸۰
 همه زاد بر زاد^{۱۶} خویش منند
 که در همیشه شیران بهنگام جنگ
 گر آیین بدی هیچ آزاده را
 سرترا^{۲۱} جدا کردم از تننت
 بدو گفتم بهرام کای نامدار^{۲۲} ۱۹۸۵
 مرا شاه من گفتم^{۲۴} کورا^{۲۵} بگوی
 ز درگه دو دانا پدیدار کن

نیاید^۳ بدین خاک بر دیو گاه^۴
 ز سقلاب تا پیش ایران زمین^۶
 به بیچارگی درپرست^۷ منند
 نرانند^۹ جز نام من بر زبان
 پرستندگی را فزایند^{۱۰}
 مرا خواند اندر جهان آفرین
 که بستاند از کوه^{۱۲} بشمشیر دل
 ازین بوم و بر کس نکردست یاد^{۱۴}
 ز لشکر که خواند مرا شهریار
 کزیشان کسی را بمن راه نیست
 که در هند بر پای پیش منند
 ز^{۱۷} آورد^{۱۸} ایشان بخاید^{۱۹} چنگ^{۲۰}
 که کشتی بتندی فرستاده را
 شدی مویه گر بر تو پیراهنت
 اگر مهتری کام کژی^{۲۳} مغار
 که گر بخردی راه^{۲۶} کژی^{۲۷} مجوی^{۲۸}
 زبانه آور^{۲۹} کامران بر^{۳۰} سخن

^۱ K, I, IV—همان ^۲ K, I, IV—کوه ^۳ K—بماید IV—نسازد ^۴ Л, K—راه (нет рифмы);
 VI—б. оп.; Б—перевод б. отсутствует. ^۵ K, I, IV, VI—ایران زمین ^۶ K—سقلاب
 روا رو چین تا—VI وزو تا بسقلاب تا پیش [و دریای—IV] چین—I, IV تا مرز چین
 کلهم—^۷ B من حد فتوح الی حد ایران الی ارض الصین و سقلاب—B بسقلاب چین
 VI—^{۱۴} و از—^{۱۳} K کو—I وی—^{۱۲} K دختر شاه—^{۱۱} K عبده بابی
 66. 1977, 1978 оп. ^{۱۵} K نامداران—VI (метр нарушен); VI—^{۱۶} K نامداران چو—VI
 و لی—1982: 66. B—^{۲۰} B بخایند—^{۱۹} K, I, IV, VI آواز—^{۱۸} I, IV ب—^{۱۷} K بر زاده
 تندی—^{۲۳} K, VI تاجدار—^{۲۲} K, I سر تو—^{۲۱} K منها ولد یشتی قلب الأسد فی العرین
 IV—^{۲۸} IV تندی—^{۲۷} VI کام—^{۲۶} I اورا—^{۲۵} IV گفتم بهرام—^{۲۴} K, VI خفض غلیک—^{۲۳} B
 در—^{۳۰} IV که داری [دانی—K] ورا—^{۲۹} K, I, IV فلا تعدل عن طریق السداد—^{۲۸} B مپوی
 و مرد دانا—VI

گر ایدونک زپیشان^۱ برای و خرد
مرا نیز با مرز تو کار نیست
و گرنه ز مردان جنگاوران 1990
گزین کن ز هندوستان صد سوار
نخواهیم ما باژ از^۲ مرز تو
یکی بر یکی زان^۳ ما^۴ بگذرد
که نزدیک بخرد سخین خوار نیست^۵
کسی کو گراید بگرز گران
که با یک^۶ تن از ما کند کارزار
چو پیدا شود مردی و ارز تو

۳۳

چو بشنید شنگل بههرام گفت
زمانی فرود آی و بگشای بند
یکی خرم ایوان بپرداختند 1995
بیسود^۷ بههرام تا نیمروز
چو در پیش^۸ شنگل نهادند خوان
کز ایران فرستاده^۹ خسروست
کسی را که با اوست هم زمین نشان
بشد نیز بهرام^{۱۰} و^{۱۱} بر خوان نشست 2000
چو نان خورده شد مجلس آراستند
همی بوی مشک آمد از خوردنی
بزرگان چو از باده خرم شدند

که رای تو با مردمی نیست جفت
چه گویی سخنه‌ای ناسودمند
همه^{۱۲} هرچ^{۱۳} بایست بر ساختند
چو بر اوج شد تاج^{۱۴} گیتی فروز^{۱۵}
یکی را^{۱۶} بفرمود^{۱۷} کورا^{۱۸} بخوان
سخن گوی و هم^{۱۹} کامگار^{۲۰} نوست
بیاور بخوان^{۲۱} رسولان نشان^{۲۲}
بنان دست بگشاد^{۲۳} و^{۲۴} لبرا بست
نوازنده^{۲۵} رود و می خواستند
همان زیر زبفت گسترده^{۲۶}
ز تیمار ناپوده بیغم^{۲۷} شدند

بر ردان خرم— I, IV بدانایی از ما همی— K^۳ بهر دانش از رای— VI^۲ ایشان— K^۱
K^۶— فارس واحد من رجالی— B صد— VI^۵ 1987—1989 отсутствует. B^۴ — перевод бб.
VI^{۱۰}— بر آسود— IV^۹ چنانچون— VI^۸ بره— K^۷ باژ اندرین— IV باژ اندران— I ازین
K^{۱۱}— доб.: شاه

بفرمود شنگل بسالار خوان * که بزومی بیارای و اورا بخوان
بیاراست بزومی بفرمان شاه * در ایوان پرستنده^{۱۲} نیکخواه
فلما انتصفت النهار و جلس شنکل للطعام استعضر الرسول— B— доб. 2-й из этих бб.;
K^{۱۶}— کین را— I, IV^{۱۵} بسالار خوان گفت— K^{۱۴} کسی را— I, IV, VI^{۱۳} بنزدیک— VI^{۱۲}
I^{۲۰}— بخوان— VI^{۱۹} بخوان و بجای— K^{۱۸} و اندر مکان— I, IV کامگاری— K, VI^{۱۷} در
خرم— VI^{۲۳} K— б. оп. 22 گشاده میان و دو— K^{۲۱} оп. و

یکشستی که دارند با دیو پیا^۱
 بیستندشان در میانها ازار
 گرازان و پیچان دو مرد گران
 بمغزش نمید اندرافکنند شور
 بهرمای تا من بمندم ازار
 نه اندر خرابی^۲ و مستی شوم
 چو زیر آوری خون ایشان بریز
 بمردی خم آورد بالای راست
 چو شیری که یازد بگور^۴ ژیان^۵
 شکست^۷ و پپالود رنگ رخانش^۶
 ازان برز^۹ بالا و آن زور^{۱۰} و^{۱۱} گفت
 ورا از چهل مرد^{۱۲} برتر نشاند
 برفتند ز ایوان گوه رنگار^{۱۳}
 ز خوردن^{۱۵} برآسود^{۱۶} برنا و پیر
 فروزنده بر چرخ بممود روی
 بمیدان خرامید^{۱۸} چوگان بدست
 همی تاخت بر آرزو یک زمان
 کمان کیانی گرفت^{۱۹} بدست
 چنان دان که هستند^{۲۱} با من سوار
 چو فرمان دهد شاه آزاده خوی

دو تن را به فرمود زور آزمای
 2005 برفتند شایسته مردان کار
 همی کرد زور ان برین این بران
 چو برداشت بهرام جام بلور
 بشنگل چنین گفت کای شهریار
 چو با زورمندان یکشستی شوم
 2010 بخندید شنگل بدو گفت خیز
 چو بشنید بهرام بر پای خاست
 کسی را که^۳ بگرفت زیشان میان
 همی بر زمین زد چنان کاستخوانش^۸
 بدو مانده بد شنگل^۸ اندر شگفت
 2015 بهندی همی نام یزدان بخواند
 چو گشتند مست از می خوشگوار
 چو گردون پوشید چینی^{۱۴} حریر
 چو ز زمین شد آن چادر مشکبوی
 شه هندوان باره^{۱۷} برنشست
 2020 به بردند با شاه تیر و کمان
 به بهرام فرمود تا برنشست
 بشنگل چنین گفت^{۲۰} کای شهریار
 همی تیر و چوگان کنند^{۲۲} آرزوی

VI - بگوری - K, I, IV - ۴ یکی را چو - K - ۳ جوانی - Л, I, IV, VI - ۲ VI - 6. op. ۱
 VI - ۵ بگفت - I, IV, VI - ۷ VI - ۶ گران - IV - ۵ همی بر زمین زد چو شیر
 و - I - ۱۱ همانم ازین بازو و پال - VI - پال - K - ۱۰ و IV - ۹ بدل گفت شنگل که
 op. ۱۲ IV - جمله - ۱۳ K - ۱۸
 به آرام گه رفت شنگل ز مر * دل و دیده بزرگشت از شاه کر

K, ۱۷ بیاسود - VI - ۱۶ کوشش - VI - گردون - IV - ۱۵ گردون - IV - مسکین - I, VI - ۱۴
 I, IV, VI - ۱۸ گرازد - IV - ۱۹ K - 66. 2020, 2021 op.; I, VI - ۲۰ K - 66. 2019-2021 гаплография: A 2019 - B 2021. ۲۱ K, I, IV, VI - ۲۲ IV - کند

ستون^۱ سواران^۲ بود بی گمان
بزه کن گمانرا و بگشای شست
عنانرا باسپ تگاور سپرد^۳
نشانه بیک چوبه برهم^۴ شکست
سواران میدان^۵ و مردان کین

چنین گفت شنگل که تیر و گمان
تو با شاخ و یالی بیفراز^۶ دست
گمانرا بزه کرد بهرام گرد^۷
یکی تیر بگیرفت و بگشاد شست^۸
گرفتند یکسر بزو آفرین

2025

۳۴

که این فرّ و این برز^۹ و تیر و گمان
نه هندی^{۱۰} نه ترکی^{۱۱} نه آزادرا
برادرش خوانم هم اندر خورست^{۱۲}
که ای پرهنر باگهر^{۱۳} پیشگاه
بدین بخشش^{۱۴} و زور و تیر و گمان
نباشی مگر نامداری دلپیر^{۱۵}
فرستادگانرا مکن ناپسند^{۱۶}
برادرش خوانیم باشد گناه
نه دانش‌پژوهم نه فرزانهام
نباید که یابد^{۱۷} مرا^{۱۸} خشم شاه
که با تو هنوزست^{۱۹} مارا^{۲۰} سخن
که رفتن بزودی^{۲۱} نباشد صواب
چو پخته نخواهی می خام گیر

ز بهرام شنگل شد اندر گمان
نماید همی این فرستاده را
اگر خویش شاهست^{۲۲} گر مهترست
بخندید و^{۲۳} بهرامرا^{۲۴} گفت شاه
برادر تووی شاهرا بی گمان
که فرّ کینان داری و زور شیر
بدو گفت بهرام کای شاه هندی
نه از تخمه یزدگردم نه شاه
از ایران یکی مرد بیگانهام
مرا باز گردان که دورست راه
بدو گفت شنگل که تندی مکن
نبایدت کردن پرفتین شتاب
بهر ما بماش و دل آرام^{۲۵} گیر

2030

2035

2040

شاخ یالی - IV و با یال بفراز - K^۳ سواری - I, IV, VI^۲ نشان - IV بسودن - I^۱
برانگیخت [انگیخته - IV] نغز آن - I, IV, VI^۵ گور - I, IV, VI^۴ بیفزای - VI و بفراز
VI - ستوران و پیلان - IV^۸ درهم - I, IV دو چوبه بهم بر - K^۷ دست - I^۶ تگاور ستور
و IV-доб.^{۱۳} ترک و - K, I, IV, VI^{۱۲} هندو - K, I, VI^{۱۱} زور - K^{۱۰} فرّهی - I^۹ و گردان
پرهنر پرگهر - IV باگهر پرهنر - I^{۱۷} زان - I^{۱۶} و - I^{۱۵} همی درخورست - K^{۱۴}
باشد - K^{۲۲} نام سند - K, I, IV^{۲۱} کین و این - K^{۱۹} کوشش - VI^{۱۸}
که مارا بنرمیست با تو - IV^{۲۵} بسی است - K^{۲۴} در من رسد - VI^{۲۳} تاابد - IV
دلارام - I^{۲۷} ازینجا - VI^{۲۶}

ز بهرام با او¹ سخن چند راند²
 گر از پهلوان نام او پیش نیست
 ز قنوج رفتن ترا روی نیست³
 گر⁴ از گفت من⁵ در دل آرد نهیب
 تو آن⁶ گوی با وی که درخور بود
 که پیش شده هند بفزودی¹⁰ آب¹¹
 نگه داری آن رای بهاریک اوی
 سپهداری و باز¹³ و¹⁴ ملک تراست¹⁵
 نسیم بهار¹⁶ آید از جویمبار
 چو باشد درم دل نباشد بغم¹⁷
 بخندد چو بپند همی چهر تو¹⁸
 ز قنوج برنگذرد¹⁹ نیک بخت²⁰
 که از نام گورد دل شاد کام
 فزون گردد از فر او فر ارز²² ما
 بدین مرز²⁴ بارز ما²⁵ سر²⁶ کنیم²³
 بگفت این بهرام و بنمود راه
 که بی نام پاسخ نبودی تمام
 دگر شد که تا چون دهد پاسخی

پس انگاه دستورا پیش خواند
 گر این مرد بهرام را خویش نیست
 بخوبی بگویش که ای در بایست
 چو⁴ گویی دهد او تن اندر⁵ فریب
 تو گویی مر اورا نکو تر بود
 بگویش بران رو که باشد⁹ صواب
 کنون¹² گر بهاشی بنزدیک اوی
 هرانجا که خوشتر ولایت تراست
 بجایی که باشد همیشه بهار
 گهر هست و دینار و گنج درم
 نوازنده شاهی که از مهر تو
 بسالی دو بارست بار درخت
 چو این گفته باشی پرسش ز نام
 مگر رام گردد بدین مرز²¹ ما
 ورا زود سالار لشکر کنیم²³
 پیامد جهان دیده دستور شاه
 ز بهرام زان پس پرسید نام
 چو بشنید بهرام رزگ رخشی

1 VI-وی 2 K, I, VI-доб.:

ازان پس بفرزانه خویش گفت * که با تو سخن دارم اندر نهفت
 ما- VI⁷ که K⁶ مرورا همی با- K⁵ چ- VI⁴ تو- K⁴ 2043, 2044 оп. IV-66.³
 VI-¹² VI-6. оп.¹¹ شاه اندر فزودی- K¹⁰ روی کاید- K⁹ و زاز- IV چنان- K⁸
 فاحتل علیه- B 2044-2049 оп.; Л-66.¹⁵ و- K, I¹⁴ ناز- I تخت- K¹³ بگو گر
 و اخده عن معاودة تلك البلاد و عده متا بكل جمیل فلعلک تصرف عن الإنصراف فانا
 K-¹⁸ دزم- I¹⁷ گلان- I, IV گلاب- K, VI¹⁶ بجعله سالار جنودنا و پهلوان جیوشنا
 66. 2051, 2052 оп. IV-گذرد-¹⁹ K, I, IV, VI-доб.:

ازین باب [یاد- VI] هر چند خواهی [چند *] چو روی اندر آری تو با او [وی- K] بروی
 ار توانی- K [بگوی
 ورا زود سالار لشکر- K²⁶ من- VI²⁵ ارز- VI²⁴ کنم- VI²³ بهر- VI²² شهر- VI²¹

- 2060 مـرـا در دو کشور مـکن روی زرد
 گـر از نیستی چند باشم برنج
 هـمـان¹ گـزـدش² راه³ و آیین ما
 بـمـر خاستن گم کند راه خویش
 بـد و نیک بـر ما هـمـی بـگـزرد⁵
 2065 کـه پشـتت زمانه بدو بود راست
 جـهـاندار کیخسرو و⁷ کیقباد
 جـهـاندار پیروز⁹ خودکام را
 بـمـردی¹⁰ سرآرد جهان بر سر
 بـایـران کشید خاک جادوستان¹¹
 2070 بـه پـیـند¹² مرا شاه پیروزگر
 چـنـین خواندم شاه و هم باب و مام
 کـه مـن دیر ماندم بشهر کسان
 شـنـینـده سخنی¹⁴ پیش او برشـمـرد
 چـنـین گفـت اگر¹⁵ دور ماند¹⁶ ز راه
 2075 سرآید بدین مرد لشکر فروز¹⁹
 بـمـرجم گفـت ای سخـن گوی مـرد
 مـن از شاه ایران نه پیچم بگنج
 جـز مـن بـاشـند آرایـش دین ما
 هـر آنکس که پیچد سر از شاه⁴ خویش
 2065 فـزونی نـجـست آنک بودش خرد
 خـدا و بـد گیتـی فریدون⁶ کجاست
 کـیـجا آن بـزرگان خـسـرو نژاد
 ذـگـر آنک دانـی تو⁸ بـمـرام را
 اگـر مـن ز فرمـان او بـگـذرم
 نـمـانـد بـر و بـوم هـندوستان
 2070 هـمـان بـه کـه مـن باز گـردم بـدر
 گـر از نام پرسـیـم بـرزوی نام
 هـمـه¹³ پاسـخ مـن بـشـنگـل رسان
 چـو دـستـور بـشـنـید پاسـخ بـمـرد
 ز پاسـخ پـر آژنگ شد روی شاه
 2075 یـکی چـاره سازم کنون¹⁷ مـن¹⁸ کـه روز

۳۵

- ز²² بالای او²³ بستـه بر²⁴ باد راه
 هم از²⁵ آسمان²⁶ کرگس تیزپر
 از آواز او کـر شدی تیز گوش²⁹
 یـکی کرگ²⁰ بود اندران شهر²¹ شاه
 ازان پیشه بگریختی شیر نر
 یـکـایک هـمـه هـند²⁷ زو پر²⁸ خروش

1 Л-از هم 2 I, IV-доб. و VI-بود نه آیدون بود-3 Л-رای 4 IV-راه (нет рифмы).
 5 VI-б. оп. 6 K, I, IV, VI-تاج آفریدون-7 Л-و оп. 8 JI-داند-9 K-داری تو-10 K-بمن بر-11 VI-б. оп. 12 K-ند پیچد-13 K, I, IV, VI-جوان جهانجوی-14 K, I, IV, VI-همه-15 K, I, IV, VI-کو-16 K-دور ماندم-17 I, IV-برو-18 K-من این را-19 K, VI-گیتی فروز-20 T-گرگ-21 K, IV-مرز-22 I, IV-ب-23 I, IV-آن-24 VI-ب-25 I-همان-26 IV-همی باسمان-27 K-مرز-28 I-در-29 VI-б. оп.

برآید بدست تو این کارکرد
 همه¹ چرم اورا بتییر آزدن
 بفرست تو ای مرد پیروزگر
 چه⁵ نزدیک این نامدار انجمن
 بود زنده نام تو تا جاودان⁷
 کنه میا من بپاید⁸ یکی رهنمای
 به⁹ بیستی بخون غرقه پیراهنش
 که اورا نشیمن بدانست و جای¹⁰
 بدان پیشه¹¹ کنگر ریخته خون
 ز بالا و پناه¹² و اذدام اوی
 خرامان بدان پیشه¹³ کنگر تفت
 پنیکار آن کنگر بسته میان
 ز هنگش همی¹⁷ پست شد بوم¹⁸ اوی
 ز مردی همی بگذرد این¹⁹ سخن
 وگرچه دلیرست خسرو²² بچنگ
 بدین جنگ دستوری شاه نیست²³
 مرا گر به ندوستان داد خاک
 که اندیشه ز اندازه²⁵ بیرون بود²⁶

بمهرام گفت ای پسندیده مرد
 بنزدیک آن کنگر بایند شدن
 اگر² زو تهی گردد³ این بوم و بر
 یکی دست⁴ باشدت نزدیک من
 که جاوید در کشور هندوان⁶
 بدو گفت بهرام پاسکیمزه زای
 چو بینم بنیروی یزدان تنمش
 بدو داد شنگل یکی رهنمای
 همی رفت با نیکدل¹¹ رهنمون
 همی گفت چندی¹² ز آرام اوی
 چو بنمود و¹³ برگشت و¹⁴ بهرام رفت
 پس پشت او چندی¹⁵ ایرانیان
 چو¹⁶ از دور دیدند خرطوم اوی
 بدو هر کسی گفت شاهها مکن
 نکردست کس جنگ با کوه و²⁰ سنگ²¹
 بشنگل چنین گوی کاین راه نیست
 چنین داد پاسخ که یزدان پاک
 بجای²⁴ دگر مرگ من چون بود

چو - K⁵ جاه - VI⁴ برآساید - K, I, IV, VI³ مگر - K, I, IV² همان - K¹
 و إذا فعلت - ب کند هر کسی بر تو بر آفرین - K, I, IV, VI⁷ هند و چین - K, I, IV, VI⁶
 VI¹¹ - VI¹⁰ - 6. op. نه - Л⁹ بپاید - I⁸ ذلك فقد أسديت اليها پيدا لا تنسى أبداً
 K, I, IV, VI¹⁵ - انگشت - VI¹⁴ و - I, VI¹³ چندین - I, IV¹² فرستاد شنگل یکی
 K, I, VI²⁰ - بگذرانی - K, I, IV¹⁹ موم - K¹⁸ ز آهنگ او - VI¹⁷ چن - I¹⁶ چند از
 :dob. - K, I, IV²³ دلیرند شاهان - I, IV²² گنگ - K²¹ و
 بفرمان کنم جنگ تا [با - IV] شاه من * اگر بشنود بسپرد گاه من
 :dob. - K²⁶ که اندازه ز اندیشه - I, IV, VI²⁵ از اندازه اندیشه - K²⁵ بجایی - VI²⁴
 کسی را که باشد نژادش ز خاک * اگر بناز گردد بدو بر چه پای
 شمام غم مدارید ای سروران * سرآرم من این کنگر بدرا روان

تو گفستی همی خوار گیرد¹ روان²
 پر از خشم سر دل⁵ نهاده بمرگ⁶
 ز ترکش برآورد تپیر خدنگ
 برین همنشان تا غمین⁷ گشت⁸ برگ⁹
 برآهیخت خنجر بجای کمان
 بنام خداوند بی‌یار و جفت
 بفرمان او تابد از چرخ هور¹⁰
 سر کمرگ زان پیشه بیرون برند
 بدیبا بیاراست ایوان¹² سور
 نشانددند¹³ بهرام را پیش گاه¹⁴
 بزرگان هند و سواران چین
 بهرام گفتمند کای نامدار
 بکردار تو راه¹⁵ دیدار¹⁶ نیست
 گه‌گی تازه‌روی و²⁰ زمانه‌ی دژم²¹

کمانرا بزه کرد مرد جوان
 پیامد دوان³ تا بنزدیک کمرگ⁴
 کمان کیبانی گرفتند بچنگ
 همی تپیر بارید همچون تگرگ 2100
 چو دانست کورا سرآمد ز مان
 سر کمرگ را راست بمرید و گفت
 که او داد چندین مرا فرّ و زور
 بفرمود تا گاو¹¹ گردون برند
 ببردند چون دید شنگل ز دور 2105
 چو بر تخت بنشست پرمایه شاه
 همی کرد هر کس برو آفرین
 برفتند هر مهتری با نثار
 کسی را سزای تو کردار نیست
 ازو¹⁷ شادمان شنگل و دل¹⁸ بغم¹⁹ 2110

۳۶

بدریا بدی گاه بر²³ آفتاب
 وزو خاستی موج دریای نیل²⁴
 بدان تپیزه‌ش رازداران²⁵ خویش
 گه‌گی شادمانم گه‌گی پر ز درد

یکی ازدها بود بر خشک و²² آب
 همی درکشیدی بدم ژنده پیل
 چنین گفت شنگل بیاران خویش
 که من زین فرستاده شیرمرد

گورگ - VI, T - 4 دمان - K, I, IV - 3 توان - K - 2 همی‌گیرد از وی - K, I, IV, VI - 1
 VI - 8 غمی - K, I, IV - 7 پر از خشم گشته ز گورگ سترگ - VI - 6 دل سر - K, I, IV - 5
 K - доб.: 10 گورگ - T - 9 بشد سست
 ببردند دندان کمرگ و برفت * سوی کاخ شنگل گرازدید تفت
 نشاندهش بر تخت در پیشگاه - VI - 14 نشانید - I - 13 و IV - доб.: 12 و I - 11
 تازه بودی - K - 20 بدرد - VI - 19 گه - K, I, IV - 18 ازان - VI - 17 دیده‌را کار - VI - 16 ماه - I - 15
 گاه و گه‌ب - VI - در - I, IV - 23 و K - 22 یکی روی گلگون یکی روی زرد - VI - 21
 پره‌نر نامداران - K, VI - 26 B - перевод бб. 2111, 2112 стоит после перевода б. 2119.

- 2115 مرا پیشت بودی گر ایدر بدی
 گر از نزد ما سوی ایران شود
 چو کهنتر چنین باشد و مهتر اوی
 همه شب همی کار او ساختم
 فرستمش فردا بر³ ازدها
 2120 نباشم نکوهیده⁴ کار اوی
 بگفت این⁷ و بهرام را پیشی خواند
 بدو گفت یزدان پاک⁹ آفرین¹⁰
 که هندوستانرا بشوویی ز بد
 یکی کار پیشی است با درد و رنج
 2125 چو این¹² کرده باشی زمانی مپای¹³
 بشنگل چنین پاسخ آورد شاه
 ز فرمان تو نگذرم یک زمان
 بدو گفت شنگل که چنیدین بلاست¹⁶
 بخشکی و دریا همی بگذرد
 2130 توانی مگر چاره‌پی ساختن
 بایران ببری باژ هندوستان
 همان هدیه هند با باژ نیز
 بدو گفت بهرام کای پادشا

⁴ K, I, IV — سوی VI — نزدیک آن — ³ K, I, IV در پیشی لشکر — VI ² کشورم — I, IV ¹
 IV — او — ⁵ K, I, IV نکوهید از — ⁶ VI — б. оп.; K — доб.:

چه گویند ای نامور مهتران * پسندید رای مرا ای سران
 نزد [یک] آن پای — IV ¹⁰ بر کردگار — VI داد — K ⁹ دلیری بخواند — K ⁸ فرستاد — K ⁷
 — VI ¹⁵ بشو — K, VI ¹⁴ بپای — IV ¹³ چنان — I ¹² که او مر ترا راند از — K, VI ¹¹ دین
 دم آهنچرا — K, I دماهنگر — J ¹⁸ هست از — VI ماچر — K, I, IV ¹⁷ ست — VI ¹⁶ б. оп.
 باشد همداستان — I, IV باشد بدین داستان — J ²¹ بدان — VI ²⁰ دم آنچرا — IV
 — I, IV ²² و — VI ²³ б. оп.; K — доб.:

بایران ترا نام ازین بر شود * همانا که با ابر هم‌بر شود
 و — K, I, IV ²⁴ оп.

بـفـرـمـان دارنـده یزدان پاک
 2135 ندانم که اورا نشیمن³ کجاست
 فرستاد شننگل یکی راهجوی
 همی رفت⁵ با نامور سی⁶ سوار
 همی تاخت تا پیش دریا رسید
 بزرگان ایران خروشان شدند
 2140 بـمـهـرام گفـتـنـد کای شـهـر یار
 بـایـران یـان گفـت بـمـرام گـرد
 مرا گر زمانه بدین اژدهاست
 کمانرا بزه کرد و بگزید تیر
 بـران اژدها تیـر بـاران گـرفت
 2145 بـپـولاد پـیکان دهانش¹⁴ بدوخت
 دگر چارچوبه بزد بر سرش
 تن اژدها گشت زان تیر سست
 یکی¹⁹ تیغ زهرآبگون برکشید

پی¹ اژدهارا بـمـرم ز² خاک
 بـمـایـد نمودن بـمـن راه راست
 که آن اژدهارا نماید بدوی⁴
 از ایران سواران⁷ خنجرگزار
 بتاریکی آن اژدهارا بدید⁸
 وزان اژدها نیز جوشان شدند
 تو اینرا چو آن⁹ کرگ پیشین مدار¹⁰
 که اینرا¹¹ بدادار باید سپرد
 بـمـردی فـزونی نـگـیرد¹² نه کاست
 که پیکانشرا داده بد زهر و¹³ شیر
 چپ و راست جنگ سواران گرفت
 همی خار زان¹⁵ زهر او برفروخت
 فرو ریخت با زهر خون از برش
 همی¹⁶ خاکرا خون¹⁷ زهرش¹⁸ بشست
 بـتـنـدی دل اژدها بردرید²⁰

2137. K-б. стоит после б. 4 نماید یکی تا بهدینم- VI 3 سپارم ب- VI 2 تن- VI 1

K, 8 دلیران- VI بزرگان- K, I, IV 7 فرکمب فی فرسانه ثلاثین- B صد- VI 6 راند- K 5
 I, IV - доб.:

بدید آن تن و پیمچش و خشم اوی * همی آتش افروخت از چشم اوی
 9 K, I, IV, VI - доб.: مر اینرا تو چون- VI چنان- K 9

بدین بد [بهرزه- VI] مده شهر ایران بباد * مکن دشمننترا بدین بوم شاد
 وقالوا أيها الملك لا تلق ببيدك إلى التهلكة و أبقی علی الملك فلم یقبل و تشمرب- B
 نگرود- K, IV, VI 12 الله خیر حافظا- B جانرا- K, I, IV, VI 11 کأسد أصبح للبيدیه نافضا
 همان- K 16 همه خاکرا- VI خاور از- K, I, IV 15 بپیکان پولاد کامش- K 14 و оп. K 3
 17 K, I, IV - доб. و 18 VI زهر و خونش- 19 K, I, IV سبک- 20 VI - б. оп.

بخاک اندرافگند بیچان قنیش¹
چنو شاه آن سر ازدهارا بندید
ز دادار بر بوم ایران زمیین
که با ازدها سازد او کارزار
نمباشد جزاز شهریارش⁵ هممال

بتیغ و تمبرزین بزد گردنش
2150 بگردون سرش سوی شنگل کشید²
برآمد ز هندوستان آفرین
که زاید بران خاک چونین³ سوار
برین برز⁴ بالا و این شاخ و یال

۳۷

هممی داشت⁸ از کار او روی زرد⁹
همان¹⁰ مردم خویش و بیگانرا
بدین زور¹¹ و این شاخ¹² و این دستگاه
ز هرگونه آمیختم زنگ و بوی¹⁴
بنزدیک شاه دلایران شود¹⁵
بهندوستان نیست گوید سوار¹⁶
فرستاده را سر ز تن برکنم
چه بینید¹⁸ این را چه دانید راه
دل ترا بدین گونه رنجه مدار

همان شاه⁶ شنگل دلی⁷ پر ز درد
2155 شب آمد بی آورد فرزانه را
چنین گفت کاین مرد بهرامشاه
نمباشد همی ایدر از¹⁸ هیچ روی
گر از نزد ما او بنایران شود¹⁵
سپاه مرا سست خواند بکار
2160 سرافراز گردد مگر¹⁷ دشمنم
نهانش همی کرد خواهم تمیاه
بدو گفت فرزانه کای شهریار

¹ K—доб.:

چو از ازدها گشت پرداخته * به پیش جهاندار شد ساخته
همی گفت کای داور داد و پناک * تو کردی چنین ازدهارا هلاک
اگر نه کرا بود این دستگاه * تویی بنندگانرا ز هر بند نگاه
ازانجا بیامد سوی شاه هند * سوی نامور لشکر آرای سمد
چو پرداخته شد شاه ازان کارزار * بفرمان دادار پروردگار
بفرمود تا گاو و گوردون برند * ز همیشه قنیش را بهامون برند
ندارد بجز شهریاران—VI⁵ و IV, VI—доб.⁴ که دانست کان کار دیده—VI³ رسید—K²
29 интерполяцию в K—доб.⁹ بود—IV⁸ دل—VI⁷ همه شاد و [و—K]—K, I, IV, VI⁶
اندرو—IV¹³ یال—VI¹² آفر—VI¹¹ برز—IV¹¹ بی—VI¹⁰ (см. приложение V).
K, I,¹⁸ بدین—VI¹⁷ همی—K¹⁷ VI—б. оп.¹⁶ رود—VI¹⁵ VI—б. стоит после б. 2159.¹⁴
و IV—доб.

- فرستاده شهریاران کَششی
 کس اندیشه زین گونه³ هرگز نکرد
 2165 بر مهتران زشت نامی بود
 پس آنکه⁷ بیاید ز ایران سپاه
 نماید ز ما کس بدینجا درست⁸
 رهانان پیاده ماست از اژدها
 بدین بوم ما اژدها کشت و¹⁰ کرگ
 2170 چو بشنید شنگل سخن تیره شد¹¹
 بود آن شب و بامداد پگاه
 بتنها تن خویش بی انجمن
 بهرام گفست ای دلرای مرد
 بتو¹⁵ داد خواهم همی دخترم
 2175 چو این کرده باشم بر من¹⁶ بایست
 ترا بر¹⁷ سپه کامگاری دهم
 فروماند بهرام و اندیشه کرد
 ابا خویشتن گفت کاین²⁰ جنگ²¹ نیست²²
 و دیگر که جان²⁵ بر سر آرم بدین²⁶
 2180 که ایدر بدین سان بماندیم دیر
- بغمری برد¹ راه² و بیدانشی
 بر⁴ چنین رای⁵ هرگز مگرد
 سپهبد بمردم گرامی بود⁶
 یکی تاجداری چو بهرامشاه
 ز نیکی نماید ترا دست شست⁹
 نه کشتن بود رنج اورا بها
 بتن زندگانی فزایش نه مرگ
 ز گفتار فرزندگان خیره شد¹¹
 فرستاد کس نزد¹² بهرامشاه
 نه دستور بد پیش¹³ و نه رایزن
 توانگر شدی¹⁴ گرد پیشی مگرد
 ز گفتار و کردار باشدد برم
 کز ایدر گذشتن ترا روی نیست
 بهندوستان شهریاری¹⁸ دهم
 ز تخت¹⁹ و نژاد و ز ننگ و نبرد
 ز پیوند شنگل مرا²³ ننگ نیست²⁴
 بهدینم مگر خاک ایران زمین
 بر آویخت با²⁷ دام روداه شیر

IV, VI-⁴ کس این گونه اندیشه-VI³ بغمری کشد این-VI² ز پیشی کشد-K¹
 5 Л, VI- راه⁵ K-доб.:⁶

گرین کار هرگز مهلدا کنی * بن و بیخ هندوستان برکنی
 9 VI- بدین مرزبوم-VI کس از ما برین بوم و رست-K, I, IV⁸ هم آنکه-K, I, IV, VI⁷
 13 VI- و آورد-VI¹² گشت-K, I, IV, VI¹¹ و-VI¹⁰ بود خون مرد سرافراز شوم
 19 JI, کام و یاری-VI¹⁸ با-I, IV¹⁷ به پیشم-VI¹⁶ ترا-K¹⁵ شوی-K¹⁴ با او
 21 I, IV- چنین گفت پس کین [کاندر-K] سخن-K, I, IV²⁰ بخت-VI دخت-IV
 چو شنگل چنین [خسر-I] باشدم-K, I, IV²³ نیست جنگ-VI²² (нет рифмы).
 24 VI- بر-I, IV, VI²⁷ ازین-K, VI²⁶ کجا-Л²⁵ نیست ننگ-VI²⁴

ز گفتارت آرایش جان کنم³
 که چون بینمش خوانمش⁵ آفرین
 بیاراست ایوان⁶ بچیمنی پرنده
 بآرایش و⁷ بوی و رنگ و نگار
 بیارای دلرا بدیدار⁹ نو
 ازان ماهرویان یکی برگزید
 همه شرم و¹¹ ناز و همه رای و کام¹²
 چو سرو سهی شمع بی دودرا
 بدان ماهرخ داد شنگل کلید
 سواران بازیب و¹³ بانام¹⁴
 همان¹⁶ عنبر و عود و کافور نیز
 ز قنوج هر کس که بد نامدار¹⁷
 بشادی همه نزد¹⁸ شاه آمدند
 همه شاد و خرم بجای¹⁹ نشست
 چو می بود روشن بجام دلور²⁰

چنین داد پاسخ که¹ فرمان² کنم
 تو از هر سه⁴ دختر یکی برگزین
 ز گفتار او شاد شد شاه هند
 سه دختر پیامد چو خرم بهار
 بهرام گور آن زمان گفت⁸ رو
 بشد تیز بهرام و اورا¹⁰ بدید
 چو خرم بهاری سپینود نام
 بدو داد شنگل سپینودرا
 یکی گنج پرمایه¹⁴ تر برگزید
 بیب آورد یاران بهرام¹⁸
 درم داد¹⁵ و دینار و هرگونه چیز
 بیاراست ایوان گوهرنگار
 خرامان بران بزمگاه آمدند
 بمودند یک هفته با می بدست
 سپینود با شاه بهرام گور²¹⁹⁵

2185

2190

2195

۳۸

که بافر مردی ز ایران زمین
 هممانا²¹ ز ایران تهمزاده²² بود

چو زین آگهی شد بغفور چین
 بنزدیک شنگل فرستاده بود

¹ K, I, IV, VI - گفت چنین گفت ² K, IV - پیمان ³ K - доб.:

بریدن ز شه زین نشان چاره نیست *

وزین بر سرم هیچ بیغاره نیست
 و⁷ L - شهرش⁶ VI - که خوانم پروز و بشب⁵ K - ولیکن ز⁴ K, I, IV, VI

فدخل بهرام علیهن⁸ B - ایوان¹⁰ K, I, IV, VI - گفت آنگهی خیز و⁹ VI - بگفتار⁹ VI -

و¹³ K, I, VI - شهر و رای و همه کام و¹² VI - نام و¹¹ L - و اختار منهن

¹⁴ K, I, IV, VI - خودکامرا - K - доб.:

هم از بهر بهرام پیروزه تاج * بیاراست با نامور تخت عاج

و فرق علیهم أموالا کثیرة و جواهرة - B - هم از¹⁶ K - درمها¹⁵ K -

و تمازج²⁰ B - بجایی¹⁹ IV - بنزدیک¹⁸ VI - نفیسة ثم أمر فزین ایوانه المرصع بالجواهر

ز ایران همانا بهمزاده²² K - کز²¹ I, IV - بهرام و صاحبة تمازج صفو المباء و الراح

که بر ماه ساید¹ همی² افسرش³
 نوشیت آن جهاندار پادستگاه
 سر نامداران و شاه⁴ مهران
 که آمد بقتوج⁵ با یار سی
 ز تو نامور مزد بافرهی
 فشرده⁸ بهر جای بر⁹ پناهی¹⁰ تو
 ز شمشیر قیمت نیامد رها¹²
 که هندوستان خاک¹⁴ او را بهاست¹⁴
 به پیونید این شاه فرمانروا
 کجا کنه پلرش افسر¹⁷ ماهر
 بقتوج¹⁹ شد یار دیگر²⁰ گرفت
 بدین مروز چندانک باید پیمای²¹
 روانرا ز رای تو جوشن²³ کنیم
 زمانی نگوییم بر من²⁵ پیمای²⁶
 خود و نامداران²⁷ آراسته

بدو داد شنگیل یکی دخترش
 یکی نامه نزدیک بهرامشاه
 بعنوان بر از شهریار جهان
 بنزد فرستاده پارسای
 دگر گفت کامد بما⁶ آگهی
 خردمندی و مردی و رای⁷ تو
 کجا کرگ و آن نامور ازدها¹¹
 بتو داد دختر که پیوند ماست
 سر¹⁵ خویشرا بردی اندر هوا
 بایران بزرگبست این¹⁸ شاهرا
 بدستوری شاه در¹⁸ بر گرفت
 کنون رنج بردار و ایدر پیمای
 بدیدار تو²² چشم روشن کنیم
 چو خواهی که ز²⁴ ایدر شوی باز جای
 برو شاد با خلعت و خواسته

2200

2205

2210

1 K - شاید 2 VI - کنون 3 K - доб.:

چنان چون بیایست بر ساختند * زمانی ز شادی نپرداختند
 همه کار و کردار او همچونین * بگفتند در پیش مغفور چین
 عجب ماند خاقان ز کردار او * شدش آرزومند دیدار او
 K-⁶ («ز» اینجا ظاهراً مخفف «زی» است) ز قنوج -⁵ K, I, IV - فتح - VI تاج -⁴ K, I, IV
 آن -¹¹ K - گردی - VI¹⁰ جایگه -⁹ K - فشرده -⁸ K, I, IV, VI - رای و مردی - VI⁷ بمن
 K -¹⁴ доб. این پادشاست -¹⁴ K - خال -¹³ IV - تو نامدار سترگ -¹² K - ازدهای بزرگ
 تبه گشت گیتی ازو شد رها * جهانانی بفریاد بد ز ازدها
 نباشد ز دست تو آنها شگفت * که از دستت اندازه بایند گرفت
 که شنگیل که هست او جهاندار شاه * سزاوار دیهیم و تاج و کلاه
 K-¹⁹ ره - I¹⁸ که ساید همی افسرش - VI و -¹⁷ IV -¹⁶ K - زین -¹⁵ VI - مگر
 2208, 2209, VI -²¹ 66 - ماه در بر - I, IV - یار درخور -²⁰ K - («ز» ظاهراً مخفف «زی» است) ز قنوج
 2209 оп. -²² VI - بندیدارت -²³ K - روشن (нет рифмы). -²⁴ K, VI - کز -²⁵ K -²⁶ K -²⁷ VI - نامداران
 نامداران -²⁷ VI - 2210, 2211 оп. (гаплография). -²⁸ Л - 66 -²⁸ K -²⁹ K -³⁰ K -³¹ K -³² K -³³ K -³⁴ K -³⁵ K -³⁶ K -³⁷ K -³⁸ K -³⁹ K -⁴⁰ K -⁴¹ K -⁴² K -⁴³ K -⁴⁴ K -⁴⁵ K -⁴⁶ K -⁴⁷ K -⁴⁸ K -⁴⁹ K -⁵⁰ K -⁵¹ K -⁵² K -⁵³ K -⁵⁴ K -⁵⁵ K -⁵⁶ K -⁵⁷ K -⁵⁸ K -⁵⁹ K -⁶⁰ K -⁶¹ K -⁶² K -⁶³ K -⁶⁴ K -⁶⁵ K -⁶⁶ K -⁶⁷ K -⁶⁸ K -⁶⁹ K -⁷⁰ K -⁷¹ K -⁷² K -⁷³ K -⁷⁴ K -⁷⁵ K -⁷⁶ K -⁷⁷ K -⁷⁸ K -⁷⁹ K -⁸⁰ K -⁸¹ K -⁸² K -⁸³ K -⁸⁴ K -⁸⁵ K -⁸⁶ K -⁸⁷ K -⁸⁸ K -⁸⁹ K -⁹⁰ K -⁹¹ K -⁹² K -⁹³ K -⁹⁴ K -⁹⁵ K -⁹⁶ K -⁹⁷ K -⁹⁸ K -⁹⁹ K -¹⁰⁰ K

چو با شاه ایران مرا جنگ نیست
 چو خواهی که برگردی ایدر میای²
 بدلتش اندرافتناد زان نامه شور
 بپالیز کین بر⁵ درختی بکشت
 دو چشم تو جز کشور چین ندید
 نوشتی⁸ سرافراز و⁹ تاج مهان
 بزرگت¹¹ نوران¹¹ نخواهم کهن
 چنو¹³ در زمانه ندانیم کس
 چنو¹⁴ پادشا کس ندارد پید¹⁵
 ز شاهان سرافرازتر خواندش¹⁶
 بهندوستان رنجها برده¹⁸
 که بافر و اورند²⁰ و بازام بود
 ندارند²² کـرگ²³ زیانرا بکس
 به نیکی²⁵ ندارند ز اختر سپاسی²⁶
 بمردی گرفتم چنین²⁷ پیشگاه²⁸
 بمردی همی راند²⁹ از میش گـرگ
 بمن داد شایسته فرزند خویش
 بنیکی بهاشم ترا³⁰ رهنمای
 بچین آیم از بهر چینی پزند
 که رانم بدین گونه بر داستان

ترا آمدن پیش من ننگ نیست
 مکن سستی از¹ آمدن هیچ رای
 چو نامه پیامد به بهرام گور 2215
 نویسنده³ برخواند و⁴ پاسخ نوشت
 سر نامه گفت آنچه گفتی⁶ رسید
 بعنوان بر از⁷ پادشاه جهان
 جز آن بد¹⁰ که گفتی سراسر سخن
 شهنشاه بهرام گورست و¹² بس 2220
 بمردی و دانشی بفر و نژاد
 جهاندار پیروزگر خواندش
 دگر آنک گفتی¹⁷ که من کرده ام
 همان¹⁹ اختر شاه بهرام بود
 هنر نیز ز ایران نیست و²¹ بس 2225
 همه یک دلانند و²⁴ یزدان شناسی
 دگر آنک دختر بمن داد شاه
 یکی پادشا بود شنگل بزرگ
 چو با من سزا دید پیوند خویش
 دگر آنک گفتی که خیمز ایدر آی 2230
 مرا شاه ایران فرستد بهند
 نماید ز من بنده³¹ همداستان

1 I, IV — سست ازین — 2 K — 66. 2212—2214 оп.; VI — 6. оп. 3 VI — چو — 4 VI — نوشته
 5 K, I, IV, VI — کینه — 6 VI — کردی — 7 VI — چرا — 8 IV — به پیشی — 9 K — و — оп.
 10 K — جز اینست — 11 K, I, IV — من — 12 I — و — оп. 13 K, I, IV, VI — او — 14 VI — داندش —
 15 Л — мисра вписано в промежутке между колонками. 16 K, I, IV — داندش — 17 I — گفت کاری —
 18 Л — мисра вписано слева от крайней слева колонки. 19 K, VI — 20 K, VI — اورنگ —
 21 I — و — оп. 22 IV — بدارند — 23 K, VI — شیر — 24 K — و — оп. همه — IV — هم از
 25 K — بگیتی — 26 VI — 6. оп. 27 K, I, IV, VI — من این — 28 VI — پایگاه — 29 Л — آرد — 30 K, I,
 IV, VI — بهر نیکی باشمت — 31 K — شاه

بایران فرستمت آراسته
 بچیز کسان دست کردن² دراز
 نیایش³ کنم روز و شب در⁴ سه پاس
 هنر ز⁶ آنچ برتر⁷ فزودی مرا
 بگوویم⁸ با⁹ شاه ایران زمین¹⁰
 که آنرا نداند فلک تار و بود
 فرستاد پاسخ¹² سوی¹³ شاه چین¹⁴

دگر آنگ گفتی¹ که با خواسته
 مرا کرد یزدان ازان بی-پياز
 ز بهرام دارم بمغششی سپاس
 چهارم سخن گر⁵ ستودی مرا
 پذیرفتم این از تو ای شاه چین
 ز یزدان ترا باد چندان درود
 بران نامه بنهاد مهر¹¹ نگین

2235

۳۹

زن اورا همی شاه گیتی شناخت
 نهاده دو چشم اندران چهر اوی
 ز بدها گمانیش کوثاه شد¹⁸
 همی رفت هرگونه از پیش و کم
 که دانم که هستی مرا نیکخواه
 چنان کن که ماند¹⁹ سخن در نهفت
 تو باشی بدین کار²⁰ همدستان
 نباید که داند کس از²² انجمن
 همم²³ کردگار جهان یاورست
 بخوبی خرد رهنمای آیدت
 پدر پیشی تختت بزانو بود

چو بهرام با دخت شنگل بساخت
 شب و روز گرینان¹⁵ بد از مهر اوی
 چو¹⁶ از مهرشان¹⁷ شنگل آگاه شد
 نشستند یک روز شادان بهم
 سپینودرا گفت بهرامشاه
 یکی راز خواهم همی با تو گفت
 همی رفت خواهم ز هندوستان
 بتنها بگویم ترا یک سخن²¹
 بایران مرا کار زین بهت-رست
 برفتن گر ایدونک رای آیدت
 بهر جای نام تو بانو بود

2240

2245

2250

¹ K - آن نیشتی ² IV - کرده ³ IV - ستایش ⁴ I, IV, VI - هر ⁵ K - کم ⁶ I, IV -
 з оп. ⁷ K, I, IV, VI - بُد بر ⁸ K - بگویمت ⁹ VI - بر ¹⁰ Л - б. стоит после б. 2238.
¹¹ IV, VI - доб. و ¹² K - آنرا ¹³ K, I, IV, VI - بر ¹⁴ Б - перевод бб. 2196-2239 отсутствует.
 او - ¹⁷ I, IV - چن ¹⁶ I - و نمکی من فرط شغفها لیلاً و نههاراً - ¹⁵ Л - دازان
¹⁸ K - доб.:

همی نیکویی خواست بهرام را * چه بهرام خورشید خدودکامرا
 برم مر [من - I, IV] ترا نیز با خویشتن - ²¹ K, I, IV, VI - رای - ²⁰ K - مانی - ¹⁹ I, IV
 همان - ²³ K, VI - کسی ز - ²² I, IV, VI

تو بر خیره از¹ راه دانش مگرد
 کزو شوی همواره خندان بود
 به پیچند به² بیزارم³ از جان تو⁴
 وزین راز⁵ مگشای بر⁶ کس سخن
 بسازم⁹ اگر باشدم یار بخت¹⁰
 که سازد پدرم اندران پیشه¹² سور
 ستایند¹³ جای بت آرای را¹⁴
 که پیشش بت اندر بمایند گریست
 بقت¹⁵ و در عودسوزان¹⁸ بود
 که بیره نماید بران²⁰ پیشه راه
 همپیشه کهن باش²³ و سال²⁴ تو²⁵ نو²⁶
 چو پیمدا شود تاج گیتی فر روز
 بر رفتن³¹ بیارای و بر ساز کار
 نغفت³³ اندر³⁴ اندیشه تا بامداد
 شب تیره بار غریبان بست³⁶
 همی راند با ساز نغچیر گور³⁸

سپینود گفت ای سرافراز مرد
 بهین زنان جهان آن بود
 اگر پاک جانم ز پییمان تو
 بدو گفت بهرام پس چاره کن
 سپینود گفت ای سزاوار⁷ بخت⁸
 یکی جشنگاهست¹¹ ز ایدر نه دور
 که دارند فرخ مهران جای را
 بود تا بران¹⁵ پیشه فرسنگ بیست
 بدان¹⁶ جای نغچیر¹⁷ گوران بود
 شود شاه و لشکر بدانجایگاه¹⁹
 اگر رفت خواهی بدانجای²¹ رو²²
 ز امروز²⁷ بشکریب تا ذیروز²⁸
 چو²⁹ از شهر بیرون رود³⁰ شهریار
 ز گفتار او³² گشت بهرام شاد
 چو بنمود خورشید بر چرخ³⁵ دست
 نشست از بر باره بهرام گور³⁷

¹ K, I, IV, VI — بهی جوی وز — ² ده — K, I, IV — ³ بیزارم — VI — ⁴ Л — б. стоит
 после б. 2250; Б — по тексту).
⁵ VI — ⁶ K, VI — با — ⁷ سرافراز — IV — ⁸ گفتا که آرام گیر — VI — ⁹ بسازیم — K —
 که شنگل در آنجا — VI — ¹⁰ که جایبست پنخانه — VI — ¹¹ چو آسوده گشتی می و جام گیر
¹² K, ¹³ K, ¹⁴ K — б. оп.; ¹⁵ K, ¹⁶ K, ¹⁷ I, IV — نشانند — VI — ¹⁸ I, IV — کند جشن و
 هر سال — VI — سور و شوران — I, IV — سور سواران — K — ¹⁹ K, ²⁰ I, IV, VI — ²¹ K, I, ²² K, I, ²³ K, I,
 تنی [پبی — I, VI] را نماد بدان — K, I, IV, VI — ²⁴ K, I, IV, VI — ²⁵ K, I, IV, VI — ²⁶ K, I, IV, VI —
 تو ای شاه شیرافکن شیرخوی — VI — ²⁷ K, VI — ²⁸ K, VI — ²⁹ K, VI — ³⁰ K, I, IV, ³¹ K, I, IV, VI —
 نغفت — I, IV — ³² K, I, IV, VI — ³³ K, I, IV, VI — ³⁴ K, I, IV, VI — ³⁵ K, I, IV, VI — ³⁶ K, I, IV, VI —
 رخرا پتاختن — K — ³⁷ K, I, IV, VI — ³⁸ K, I, IV, VI — شاه — K, I, IV, VI — ³⁹ K, I, IV, VI —

- مگر² بخت را گوید³ از ره بگرد⁴
 بران نامداران بافر و دین⁵
 بیزدان سپرده تن و جان خویش
 چنین گفت با زن که ای نیکخواه⁷
 چنان کو درستی ندانند⁸ راز
 شود خواستار آید از نزد شاه
 پذیردش پیوزش شه هوشمند
 چو بشنید پس مادر از دخترش⁹
 گرانمایگان برگرفتند راه¹⁰
 زنش گفت برزوی بیمار گشت
 تو¹² دلرا بمن¹³ هیچ رنجه مدار
 دژم باشد و داند این مایه شاه¹⁵
 که بیمار باشد کند جشن¹⁶ یاد
 ابا هندوان روی بنهاد¹⁷ تفت¹⁸
 که آمد گه رفتن ای نیکه جفت
 همی پهلوی نام یزدان بخواند
 کمندی بفتراک و گریزی بدست²⁰
- که یارد¹ بدین گونه اندیشه کرد
 چو بشنید شاه آن گرفت آفرین
 همی رفت پیچان بایوان خویش
 بدانگه که بهرام شد سوی راه⁶ 2290
 ابا مادر خویشتن چاره ساز
 که چون شاه شنگل سوی جشنگاه
 بگردد که برزوی شد دردمند
 زن این بند بنهاد با مادرش
 همی بود تا تازه شد جشنگاه 2295
 چو بر ساخت¹¹ شنگل که آید بدشت
 پیوزش همی گوید ای شهریار
 چو نا¹⁴ تن درستی بود جشنگاه
 بزنی گفت شنگل که این خود مباد
 ز قنوج شبگیر شنگل بر رفت 2300
 چو شب تیره شد شاه بهرام گفت
 بیامد¹⁹ سپینودرا بر نشاند
 بپوشید خفتان و خود برنشست

VI- راه برد- I, IV, که زامرد- K⁴ بخت گویدش- K, VI² اگر- K² داند- K¹
 فحنهم و أفضی الیهم بسره و اطاهم: 2273-2288. B-66. مهر و کین- K⁵ کز راه گرد
 K-دوب.: علی آن یخرج و یرکب بأصحابه سفنهم و مراکبهم و وعدهم و مناهم
 بیسی داد بـ ازارگـ انـ را درم * بدان تا نگوید بکس بیفش و کم
 وزانجای برگاشت تازی نوید * فروماند از کار چرخ بلند
 K-66. 2289-2294 op.; I, کز درستی همانند- VI⁸ دخت شاه- VI⁷ شاه- I, L⁶
 IV-66. 2290-2294 op.; B-перевод этих бб. отсутствует. VI-6. op. I, IV, VI-خاست¹¹
 K-دوب.: VI-6. op. I, IV, VI-خاست¹¹
 K-66. 2299, 2300 op. K¹⁸ و L¹⁷-دوب. هرگز کند جنگ- VI¹⁶
 бб. 2295-2303 стоят между бб. 2267 и 2268.

چو^۱ ایرانیانرا همه خفته دیدند^۲
بـزورق سپینـودرا درنـشـاخـت
جهان پهلوان^۵ گیتی افروز گشت

همی رازد تا پیشی دریا رسید
برانگیخت کشتی و زورق بساخت^۳
بخشکی رسیدند چون روز گشت

۴۰

بـآگـاهـی رفتن^۷ شاه تفت^۸
همان دختر شاهرا برده اند^۹
چو آتش^{۱۰} پیامد^{۱۱} ز نخبچیرگاه^{۱۲}
پس شاه بهرام^{۱۳} لشکر براند^{۱۴}
سپینود و^{۱۶} بهرام یلرا بدید
ازان سوی دریا چو پر کرد^{۱۷} چشم
مران مرد بی پای^{۱۸} خودکامرا^{۱۹}
که چون تو ز تخم بزرگان مباد^{۲۰}
ز دریا گذشته تی بکردار شیر
ز مینوی^{۲۲} خرم بویران شوی
چو ناگاه^{۲۳} رفتی ز بالین من
چرا تاختی باره^{۲۴} چون بیمشان

سواری ز قنوج تازان^۶ بررفت
که برزوی و ایرانیان رفته اند
شنید این سخن شنگل از نیکخواه
همه لشکر خویشرا برنشاند
۲۳۱۰ بدین گونه تا پیش^{۱۵} دریا رسید
غمی گشت و بگذاشت دریا بخشم
بدیدش سپینود و بهرامرا
بدختر چنین گفت کای بدنژاد
۲۳۱۵ تو با این فریمنده مرد دلیر
که بی^{۲۱} آگهی من بایران شوی
به پینی کنون زخم زوپین من
بدو گفت بهرام کای بددشان

۱ I - چن ۲ K - доб.:

بر ایشان یکی بانگ برزد درشت * که خاک آنکسی کم نمایند پشت
کنون موج دریا برآید همی * پس اندر مرا لشکر آید همی
چو ملاح بشنید از وی سخن * دگرگونه اندیشه افکنند بن
گه و دشت - K^۵ - обратный порядок мисра. IV نشانند - K, I, IV, VI^۴ براند - K, I, IV, VI^۳
باگاه کردن سوی - K^۷ ز فوج سواران - VI^۶ که تا پیش آن - VI^۶ گه تابش - I, IV, I, IV - 6. op.
K, I, IV - 6. op. بر کس چنین راز ناگفته اند - VI^۹ رفت - VI^۸ نو سوی - I, IV, I, IV - 6. op.
خود و نامداران - VI^{۱۳} ازان جشنگاه - VI^{۱۲} برآمد - IV^{۱۱} آمد - K^{۱۰}
بفرزند گفت ای بد شوخ - K, I, IV^{۱۷} و - J^{۱۶} چو شنگل بنزدیک - VI^{۱۵} 6. op.
ز مهر - VI^{۲۰} شاه پایخت - VI^{۱۸} وزان سوی دریا چو بگشاد - VI
ناگه - K, VI^{۲۳} ازین مرز - I, IV^{۲۲} ای - K^{۲۱} منت هیچ نامد بیاد
اسپ - K, I, IV^{۲۴}

چنانم که با داده و میگزسار
 بود پیش من کمتر از یک سوار¹
 زره دار² با خنجر پارسی
 نمائیم که باشد کسی⁴ با⁵ روان
 دلیری و گردی⁶ نشناپد نهفت
 بیفگندم و خویش و پیوژندرا⁸
 بسزیر همی افسرت داشتیم
 مرا راستی بد ترا کاستی
 وفارا جفا کی پسندی¹⁰ سزا¹¹
 بازدیشه¹² من خردمند بود
 گمانم¹⁸ که او¹⁴ شهریاری شدست
 چو آری¹⁶ کند¹⁷ رای او ذی¹⁸ بود
 که از خون دل دایگانیش²⁰ بشسرت
 پیوژدگار آمدش رای جنگ
 بداندیش و بدساز چون²¹ خوانیم
 نخوانی²² مرا بددل²³ و بدکنش²⁴
 سپهدار و پشست²⁶ دلیران منم
 سر بدسگالت ز تن برکنیم
 هم از باژ کشور نیمازمنت
 سر باذوانرا چو²⁷ افسر بود

مرا آزمودگی کارزار
 تو دانی که از هندوان صد هزار
 چو من باشم و نامور یار سی
 پر از خون کنم کشور³ هندوان
 بدانست شنگل که او راست گفت
 بدو گفت شنگل که فرزندرا⁷
 ز دیده گرامی تیرت⁹ داشتیم
 ترا دادم آنرا که خود خواستی
 جفا برگزیدی بجای و فیا
 چه گویم ترا کزک فرزند بود
 کنون چون دلاور سواری شدست
 دل پارسی با وفا کی بود¹⁵
 چنان¹⁹ بچّه شیر بودی درست
 چو دندان بر آورد و شد تیزچنگ
 بدو گفت بهرام چون دانیم
 پرفتین نه باشد مرا سرزنش
 شهنشاه ایران و توران²⁵ منم
 ازین پس سزای تو نیکی کنم
 بایران بجای پیدر دارمت
 همان دخترت شمع خاور بود

1 VI - 6. 2 VI - 6. 3 K, I, IV, VI - دیده. 4 K, I, IV - یکی. 5 K, I, VI - را.
 6 VI - شیری. 7 VI - که ای بیوفا. 8 VI - که ای بیوفا. 9 K - ز بهر چه کردی تو بر من جفا. 10 K, I, IV - شنیدی. 11 K, I, IV, VI - جزا. 12 K - بر اندیشه. 13 K - گمان.
 14 K, I, IV - یاری. 15 VI - که ماندند. 16 I, IV - بیوفایی کند. 17 K, I, IV - چو خوانی. 18 IV - پی. 19 VI - آن. 20 VI - دایه او را. 21 I, IV - کی. 22 K - چو خوانی.
 23 K - ما لک تعیرنی و اهل عاز فی آن یراجع الإنسان و طنه و. 24 B - بدرگ. 25 I - ایران. 26 VI - ایران. 27 K - بانوان من نشست.

ز سفر شاره هندوی برگرفت
 پیامد پپوزش بنزدیک شاه
 وزان گفته‌ها پوزش اندرگرفت
 پیاراست نخوان و پی‌آورد³ جام
 سخنه‌های ایرانیان باز⁴ گفت
 که بودم بدین داستان رهنمون
 زباندرا⁶ پپوزش پیاراستند
 وفارا بسودند بر⁸ دست⁹ دست
 همی¹¹ بیخ کزی¹² ز بن برکنیم³⁸
 سخن بشنویم از لب بخردان¹⁴
 بر خویش تار و پرش بود کرد¹⁵
 دل کینه بر جای¹⁶ بگذاشتند¹⁷
 پرفتند شادان دل و²⁰ پرشتاب

ز گفتار او مانند شننگل شگفت
 2340 بزد اسپ وز پیش چندان سپاه
 شه‌نشاه را شاد¹ در بر² گرفت
 بدیدار بهرام شد شاد کام
 برآورد بهرام راز از نهفت
 که کردار چون بود و اندیشه چون
 2345 می⁵ چند خوردند و برخاستند
 دو شاه دلارای⁷ یزدان پرست
 کزین پس دل از¹⁰ راستی نشکنیم
 وفادار باشیم تا جاودان
 سپینودرا نیز پدروود کرد
 2350 سبک پشت بریکدگر گاشتند
 یکی سوی خشک و¹⁸ یکی¹⁹ سوی آب

۴۱

پیامد ز قنوج خود با سپاه
 همی هر کس از کار²² برداشت بهر²³

چو آگاهی آمد بایران که شاه
 بیستند آدین²¹ بر راه و بشهر

ایران بشنگل - K, I, IV, VI -⁴ پیاراست - I -³ او پبر در - K -² زود - VI -¹
 بت‌آرای - IV بت‌آرای و - I -⁷ زبانه‌ها - K, I, IV, VI -⁶ میی - K, I, IV, VI -⁵ [یکایک - VI] پ
 - L -¹² همان - VI همه - K, I, IV -¹¹ از - K, IV -¹⁰ هم دو - K -⁹ با - K, I, IV, VI -⁸
 شادی K -¹³ -¹³ доб.:

ز چیزی کجا شاه را بود پیش * فرستاد از اندازه هر چیز پیش
 14 VI - б. оп. 15 K - доб.:

فرروماند شاه از چندان کار خام * به بهرام گفت ای شه نیک‌نام
 نگه دار جان از چنینه آرزوی * که هر کس چو شننگل نباشد بخوی
 بفرمود تا خوان پیاراستند * می و جام و میخوارگان خواستند
 16 K, I, IV - خاک -¹⁷ VI -¹⁷ ز دل کین دیرینه برداشتند -¹⁸ I, IV, VI -¹⁸ خشکی -¹⁹ K -¹⁹ کشتی -²⁰ K -²⁰ دلی -²¹ K -²¹ آدین -²² K -²² راه -²³ VI - б. оп. -²³ کام -²³ I, IV -²³ دگر

هم از¹ مشک و دینار و هم² زعفران
 سپاه پیراگنده را کرد گرد
 پذیره شدنش همه بخردان
 بیامد³ بمالید بر خاک روی
 پر از گرد رخسار و دل شادمان⁴
 بیزدان سپرده⁵ تن⁶ و جان خویش
 بکردار سپه‌مین سپهر گشت ماه
 پدید آمد آن شمع گیتی‌فروز
 در بار بگشاد و لب را بپست
 خردمند و در پادشاهی سری
 بیماراست پاکیزه گفتار⁷ راست
 ز وام⁸ خرد گردن آزاد کرد
 شناسنده آشکار و نهان⁹
 شب تیره¹⁰ پیشش¹¹ نیایش کنید
 خداوند تابنده خورشید و ماه
 نگردد بگرد¹² بد و کار زشت¹³
 به پیچید دل¹⁴ از کژی و¹⁵ کاستی¹⁶
 اگر کوه زر دارد و گنج¹⁷ سپهر
 نیایش بدارای بیچون¹⁸ کنید
 بکوشید با¹⁹ ما بهنگام²⁰ داد

درم ریختند از کران تا کران
 2355 چو آگاه شد پور او¹ یزدگرد
 چو نرسی و چون² موبد موبدان
 چو بهرام را دید فرزندان او
 برادرش نرسی و موبد همان
 چنان هم بیامد بایوان خویش
 2360 بیامد³ چون گشت گیتی سپاه
 چو پیراهن شب بدرید روز
 شهنشاه بر تخت زرین نشست
 بر رفتند هر کس که بد مهتری
 جهاندار بر تخت بر پای خاست
 2365 نشست از جهان آفرین⁴ یاد کرد
 چنین گفت کز کردگار جهان⁵
 بترسید⁶ و اورا ستایش کنید
 که او داد پیروزی و دستگاه
 هر آنکس که خواهد که یابد بهشت
 چو⁷ داد و دهش باشد و⁸ راستی
 2370 ز ما کس میاشید زین پس به بیم
 ز دلها همه بیم⁹ بیرون کنید
 کشاووز گر¹⁰ مرد دهقان نژاد

هم - K, VI - 5 زان سخن - K, I, IV - 4 چن - I - 3 دینار با - K, VI - 2 همان - VI - 1
 برآسود - IV و I - 10 دل - K, VI - 9 سپردش - K - 8 ب. op. K - 7 پیاده - I, IV, VI - 6
 - LI 15 سپهر - LI 14 فام - I - 13 نخستین ز جان آفرین - VI - 12 گفتار پاکیزه - K - 11
 مگردید گرد - K, I, IV - 19 اورا - K - 18 شب و روز - VI - 17 بپرسید - IV - 16 آشکارا و مهر
 دل از - VI - 24 به پیچید - K - 23 دهش بید و با - K, VI - 22 ب - K, VI - 21 ب. op. VI - 20
 - K, I, IV, VI - 28 نرسی - K, I, IV, VI - 27 و I - 26 ب. op. I - 25 ره (9)
 یکی - K, I, IV - 30 با - K, I, IV, VI - 29 همه [ز دل - VI] نیکوچها بافزون [بر افزون - I]
 یکی شد ازین پس بر ما ب - VI - 31 شد بر

- 2375 هرانرا¹ که ما تاج دادیم و تخت
 نکوشم⁴ باآگندن⁵ گنج من⁶
 یکی گنج خواهم نهادن ز داد⁹
 برین نیز گر خواست یزدان بود
 برین نیکوویها فزایش کنیم
 گر از لشکر و کارداران من
 کسی رنج بگزید و با من نکفت
 2380 ورا از تن خویش باشد بزه
 منم پیش یزدان ازو دادخواه
 شما را مگر¹⁸ دیگرسست آرزوی
 بگوویید گستاخ با من سخن
 همه گوش دارید و فرمان کنید
 2385 بگفت این و بنشست بر تخت²² داد²³
 بزرگان پرو خواندند²⁵ آفرین
 چو دانا بود شاه²⁶ پیروز²⁷ بخت
 ترا مردی و دانش و فرهی
 2390 بزرگی و هم دانش³⁰ و هم نژاد
 کنون آفرین بر³⁴ تو شد ناگزیر
 هم آزادی تو بیزدان کنیم
- ز یزدان شناسید² وز داد و³ بخت
 نخواهم پراگنده کرد⁷ انجمن⁸
 که باشد روانم پس از مرگ شاد
 دل روشن از¹⁰ بخت¹¹ خندان بود
 سوی نیکبختی¹² نمایش¹³ کنیم
 ز خویشان و جنگی سواران من
 همی دارد¹⁴ آن کژی اندر نهفت
 بزه کی¹⁵ گزیند کسی بی مزه¹⁶ (؟)
 که در چادر ابر¹⁷ بنهفت ماه
 که هر کس دگرگونه باشد بخوی
 مگر نو کنیم¹⁹ آرزوی²⁰ کهن
 ازین پند²¹ آرایش جان کنید
 کلاه کپیانی²⁴ بسر برنهاد
 که بی تو مهادا کلاه و نگین
 بنازد بدو کشور و تاج و تخت
 فزون آمد²⁹ از تخت شاهنشاهی
 چو تو³² شاه گیتی ندارد بیاد³³
 ز³⁵ ما هر³⁶ که هستیم³⁷ برنا و پیر³⁸
 دگر³⁹ پیش آزادمردان کنیم

1 K - هرانگه - VI کسی را - I, IV آنکس - K
 2 I - پراگندن - IV بر آگندن - I 3 I - نخواهم - K
 4 K - بخت شاهان - VI داد - VI و - IV 5 K - خویشتن - K
 6 K - اگر - K 7 K - مهر - VI 8 K - پیر مزه - K
 9 K - بر تخت - K, IV, VI 10 K, I, IV - پندم - K
 11 K, I, IV, VI - شاد و - I 12 I - ساختند - I
 13 K - بزرگی - K, I, IV, VI 14 K, I, IV, VI - بنشست
 15 K - فزونست - VI 16 K - دانش و مردی و - VI هر دو دانشی ابا - K
 17 K - چنو - K 18 K - ب. оп. 19 K, I, IV, VI - оп.
 20 K, I, IV - گوهر - K 21 K - ب. оп. 22 K - ب. оп.
 23 K - ب. оп. 24 K - ب. оп. 25 K - ب. оп. 26 K - ب. оп.
 27 K - ب. оп. 28 K - ب. оп. 29 K - ب. оп. 30 K - ب. оп.
 31 K - ب. оп. 32 K - ب. оп. 33 K - ب. оп. 34 K - ب. оп.
 35 K - ب. оп. 36 K - ب. оп. 37 K - ب. оп. 38 K - ب. оп. 39 K - ب. оп.

2395 برین تخت ارزانیانست¹ شاه²
 همه⁴ مردگانرا برآری ز خاک
 خداوند دارنده یار تو باد
 برفتند با رامش از پیش تخت
 نشست آن زمان شاه و لشکر بر⁸ اسپ
 بسی¹¹ زرّ و گوهر بدرویش داد
 پرستنده آتش زدهشت
 2400 سپینودرا پیش او برد¹⁵ شاه
 بشستش بدین به و آب پاک
 در تنگ زندانها باز کرد

۴۲

2405 پس آگاه شد شنگل از کار شاه
 بنیدیدار ایران بدش آرزوی
 فرستاد هندی فرستاده‌یی
 یکی عهد تو خواست از شهریار
 بنوی جهاندار عهدی نوشت
 یکی پهلوی نامه از²⁴ خط شاه
 فرستاده چون نزد شنگل رسید
 2410 ز هندوستان ساز رفتن گرفت
 پیامد بدرگاه او هفت شاه

1 VI - از ارزانیانست - I, IV که چون تو ندیدیم بر گاه - K ارزانی آنست - I¹
 2 I, 6. K, VI - همه - I, IV⁴ بنیرو و این - VI³ نمیند چو تو شاه تخت و کلاه
 3 I, 11 - دمان تا پ - VI¹⁰ به - I⁹ فرزانه و - K, I⁸ و - K, I, IV, VI⁷ اختران در - IV
 4 K, 15 - سوی کنشت - IV¹⁴ با او - K¹³ بمرز نیاز از همه - VI¹² همی - IV
 5 K, IV²⁰ نیکخواه - K¹⁹ بد - I, IV¹⁸ کنس - K, I, IV, VI¹⁷ و - VI¹⁶ 6. پیش آورد
 6 K, 24 - پهلوی - K²⁴ بخرم - VI²³ بخانه درون - K, I, IV, VI²² و - VI²¹ 6. و - VI²¹ 6. و
 7 I, 25 - باشند با شاه - K²⁶ خطرا - I, IV²⁵

یکی شاه کاپل دگر هند شاه¹ دگر شاه مندل⁵ که بد نامدار
 ابا ژنده پیلان و زنگ و⁸ درای همه نامجوی و همه نامدار¹⁰ 2415
 همه ویژه با گوهر و سیم و زر بدیبا بیماراسته پشت پیل
 ابا¹⁸ هدیة شاه و¹⁹ چندان نثار همی راند²¹ منزل بمنزل سپاه
 بزرگان ز²³ هر شهر²⁴ برخاستند²⁵ 2420
 بیامد شهنشاه تا نهروان دو شاه گرانمایه و²⁸ نیکساز²⁹
 بنزدیکی اندر فرود آمدند

دگر² شاه سندنل³ بشد با سپاه⁴ همان نیز⁶ جندل که بد کامگار
 یکی چتر هندی⁹ بسرپر بیای همه پاک با طوق و با گوشوار¹¹
 یکی¹² چتر هندی ز¹³ طاوس زر¹⁴ همی تافت¹⁵ آن¹⁶ لشکر از چند¹⁷ میل
 که دینار شد²⁰ خوار بر شهریار چو زان آگهی یافت بهرامشاه²²
 پذیره شدنرا بیماراستند²⁶ خردمند و بیدار و روشن روان²⁷
 رسیدند پس یک بدیگر فراز که با³⁰ پوش و با درود آمدند

دگر شاه - I, K⁴ سندنل - VI منذر - K سندان - Л³ یکی - K² شاه هند - I, K¹
 I, K⁶ کاپل - VI سندنل - K⁵ 2408-2412 гаплография: A 2408 - B 2412. VI - место бб. 2408-2412
 IV - شاه⁷ K - доб.: گو نامدار - K⁷ (нет рифмы); K - доб.:

دگر شاه کشمیر خواری چو شیر * که چون او ز بد نامداری دلیر
 I, IV - доб.:

دگر شاه کشمیر با دستگاه * دگر مولتان شاه با فر و جابه
 K⁸ هندی - K⁹ هر یک - I, IV, K¹⁰ تاجدار - I, IV, K¹¹ VI - место бб. 2413-2415 гаплография: A 2413 - B 2415.
 K¹² ابا¹³ و - I, IV, K¹⁴ доб.:

همه پاک با لشکر و ساز راه * همه نامداران بافر و گاه [جابه - IV]
 VI - I, K¹⁵ بد - VI, K²⁰ و - I, K¹⁹ ل - I, K¹⁸ هفت - K¹⁷ از - I, K¹⁶ تاخت - IV, K¹⁵ رفت - K¹⁵
 VI - I, K²⁴ ز - I, IV, VI, K²³ چو از آمدن شان شد آگاه شاه - I, IV, K²² رفت - I, IV, K²¹
 خرد پیر و بیدار [هشمار - I, IV, VI] - I, IV, K²⁷ همی تاختند - I²⁶ بر ساختند - I²⁵ بهرام
 ابا - I, IV, K³⁰ سرفراز - I, IV, K²⁹ گرانمایه - I, IV, VI, K²⁸ و دولت [دو لب - IV] جوان

پیدرا گذارند نزدیک ماه
 سرای² دگر دید چون نو بهار³
 نشسته با آرام با فر و⁴ تاج
 رخا ذرا⁶ برخسار او بر نهاده
 همان بر⁷ پیدر دختر ماه روی⁸
 ازان کاغ و ایوان و جای نشسته
 برستی ز کاغ¹⁰ بت آرای¹¹ زشت
 اگر بدره و تاج و گبر برده بود
 شد آن خرّم ایوان چو باغ¹³ بهار¹⁴
 همی کرد مرد اندر¹⁵ ایوان نگاه¹⁶
 پرستار او¹⁷ خواجگاه می گزید
 ز هرگونه می جامه ها خواستند¹⁸
 ستاره بر رو بر¹⁹ چو²⁰ پشت پلنگ
 همه نازرا²³ دست کرده بکش
 که خورشید خوانی مر²⁴ اورا بنام
 بگسترد بر²⁵ دشت یا قوت زرد

بفرمود تا خادمان سپاه¹
 همی رفت با خادمان نامدار
 چو دخترش را دید بر تخت عاج
 پیامد پیدر بر سرش⁵ بوسه داد
 پیدر زار بگریست از مهر اوی
 همی دست بر سود شنگل بدست
 سپینودرا گفت اینت⁹ بهشت
 همان¹² هدیه هارا که آورده بود
 بدو داد با هدیه شهریار
 وز آنچای گه شد بنزدیک شاه
 بزرگان چو خرّم شدند از نپید
 سوی خواجگه رفتن آراستند
 چو پیدا شد این چادر مشک رنگ
 بگردند²¹ می خوارگان²² خواب خوش
 چندی تا پدید آمد آن زرد جام
 بپنداخت آن چادر لاژورد

¹ J, K, I, VI—سپاه ² K, I, VI—سرای ³ I, IV—همچون بهار ⁴ I, IV—بسر بر نهاده
 خوب—⁸ K, I, IV, VI—با ⁷ K, I, IV—با ⁶ VI—دو رخرا ⁵ I—را بر سرش—VI ز بیجاده
 IV—کاغ بد و جای—¹¹ I—و ¹⁰ K—دوب. و VI—خوان ⁹ J—خرّم—VI روی
 VI—ب. оп.; K, I, IV, VI—دوب.: ¹⁴ VI—ب. سان—¹³ K—پس آن—¹² VI—و کاغ

همه [همان—VI] گوهر و تاج با جامهها * کسی [که—K] آنرا ندانست کردن بها
 [جامه و گوهر و تاجها—K]
 [گوهر و جامه و تاجها—VI]

¹⁸ K, I, پرستنده اش—¹⁷ VI—ز شادی شده رای او باده خواه—¹⁶ I, IV—مردم در—¹⁵ VI
 گزیدند—²² VI—²¹ K, I, IV—همچو—²⁰ VI—بزر آمد—¹⁹ IV—ب. оп. ²³ I, IV—میخواره از
 تو—²⁴ I, IV—در—²⁵ K—

شهنشاه هندوستان را ببرد²
 خجسته پی و بزم ساز آمدند
 زمانه نبودی⁴ ز بهرام⁵ دور⁶

بنخچیر شد شاه بهرام گرد¹
 چو از دشت نخچیر باز آمدند
 چنین هم بگوی و بنخچیر³ و سور

2455

۴۳

بر دختر خویش⁹ رفت آن زمان¹⁰
 ز مشک سیه سوده¹² انقاس خواست¹³
 بران کو¹⁴ جهان¹⁵ از نژدی¹⁶ بشست
 سوی دیو شد کژی و کاستی¹⁸
 سپردم بدین نامور پیشگاه
 بزرگان همه پیش او¹⁹ بنده باد

پیامد ز میدان⁷ چو تیر از⁸ کمان
 قلم خواست از ترک¹¹ و قرطاس خواست
 سر عهد کرد آفرین از نخسست
 بگسترد هم پاکی و¹⁷ راستی
 سپینودرا جفت بهرام شاه
 شهنشاه تا جاودان زنده باد

2466

K-б. оп.; K-доб.: هندوستان بر ستور-I² گور-I¹

سوی دشت نخچیر با یوز و باز * همان چهرغ و شاهین گردن فراز
 بنخچیر گوران و آهو بدشت * همی یک دو مه روز ایشان گذشت
 زمانه نبردند دل را دژم * ندیدند از ایشان کسی را بغم
 همه روز بودند بر دشت و راغ * بآهننگ گور و نخچیر و باغ
 سر ماه را روی برتافتند * چو از دشت نخچیر بشتافتند
 بمیدان و مجلس بزم و بگوی * برتافتت یک روز از شاه روی
 برین روزگاری برآمد دراز * شه هندوان راه را کرد ساز
 I, 6 نبود از [آن-I] جهاندار - I, IV⁵ نبودی زمانی - VI⁴ بنخچیر و گوی - K³
 IV-доб.:

شاه هندوان شنگل تاجدار * همی راند با خسرو [و IV-доб.] شهریار
 و آنگاه - VI¹¹ شد یک - VI¹⁰ شاه - I, IV⁹ بتیر و - I, IV⁸ ز میدان پیامد - VI⁷
 K, I, IV, VI-доб.:¹³ توده - VI¹² بر سر - K¹²

یکی خط [عهد-VI] بنوشت بر هندوی * پیر از داد [و K-доб.] مانده [همچون خط-VI]
 [پهلوی-K]

پاکی و هم - I, IV¹⁷ بدیها - K, VI¹⁶ دو چشم - K¹⁵ کان - VI¹⁴
 که من بنده داد آیین و دین * نه از راه خشم و نه از راه کین
 بزرگان گیتی و را - K¹⁹

بقتوج بهرامشاهست¹ زای
 تن مرده را سوی³ آتش⁴ برید
 همان⁶ کشور و تاج و گاه⁷ و سپاه
 نوشته خطی هندوی بر پرند
 فرستاد پس مهتری نزد شاه⁹
 خود و نامداران فرخنده‌رای
 که او باز گردد بهندوستان¹⁰
 بفرمود تا کرد موید گزین
 ز تیغ و ز خود و کمر بی‌شمار¹³
 که آنرا شمار و کرانه نبود¹⁵
 بیماراست اسپان بدیبای¹⁷ چین¹⁸
 سه منزل همی‌راند²⁰ با او بر راه
 علف داد²³ تا مرز هندوستان

چو من بگذرم زین سپنجی سرای
 ز فرمان این² تاجور مگذرید
 2465 سپارید گنج⁵ بهرامشاه
 سپینودرا داد منشور هند
 بایران⁸ همی‌بود شنگل دو ماه
 بدستوری باز گشته‌من بجای
 بدان شد شه‌نشاه همدستان
 2470 ز چیزی که باشد بایران¹¹ زمین
 ز دینار و ز گوهر شاهوار¹²
 ز دینار و از¹⁴ جامه ناپسود
 باندازه¹⁶ یارانش را هم‌چنین
 گسی کردشان شاد¹⁹ و خشنود شاه
 2475 نهد هم²¹ بدین هدیه²² همدستان

۴۴

بآرام بنشست بر²⁴ پیش‌گاه
 دلش گشت پردرد و رخساره زرد

چو باز آمد از راه بهرامشاه
 ز مرگ و ز روز بد²⁵ اندیشه کرد

پیشی - K, I, IV, VI - آن³ بهرامشاهست و - IV بهرامشاهست و - I¹
 پایوان - I, IV⁸ کاخ و تاج - VI گاه و تاج - I گنج⁷ K همه⁶ K گنجی - K⁵ آذر - K⁴
 VI - 2466, 2467 оп. VI¹⁰ مهتر نیکخواه - K⁹ ثم أقام فی ضیافة بهرام شهرین - B
 و سیم و زر - K, I, IV¹² در ایران - VI¹¹ (см. б. 2475). علف ساخت تا مرز هندوستان
 ز تخت [تیغ - K] و ز تاج و ز تیغ - K, I, IV¹³ من الذهب و الفضة و الجواهر - B
 K - доб.: [تخت - K] و کمر
 ز دینارهای رومی همه زرنگار * ز پیروزه و جامه شاهوار
 VI - 66. 2471, 2472 оп.; K - доб.: هر گونه - K دینار و زر - L¹⁴
 همه پیشی شنگل فرستاد شاه * همان هرچه بایست از ساز راه
 VI¹⁹ دینار و اسپان و زین - VI¹⁸ و دیبای - I, IV¹⁷ بر اندازه - K, I, IV, VI¹⁶
 (см. б. 2469). بشد شاه - VI²³ برین هم نهد نیز - K²² بمرده - VI²¹ رفت - VI²⁰
 بد روزی - VI²⁵ در - K, IV, VI²⁴

سرافراز موبد که بودش وزیر
 زر و¹ گوهر و جامه‌ها² بشمرد
 ز گفتار ایشان برآشفته بود
 چهارم بمرگت بیاید گریست
 که دارم⁴ برفتن بگیتی⁵ همال
 کنم راست با آشکار و نهان
 بیاید ز من هر کسی توشه‌پی
 بهاشتم مگر باشدم رهنمای
 شمار¹⁰ سه سالش بد اندر نهفت
 وگرنه نبودش خود از گنج¹² رنج¹³
 بویژه کسی کو بود شهریار
 بکار شمردن همی برد رنج
 همه¹⁸ پیش¹⁹ دستور او برشمرد
 پرانده‌شده آمد بر شهریار
 همانا نیازت نیاید²⁰ بچیز
 درمهای این لشکر نامدار²¹
 ز شاهان وز نامور کشتورت²³
 که پر زر²⁴ و سیمست²⁵ و پرخواستست
 ز²⁷ دانش²⁸ غم نارسیده بخورد²⁹

بفرمود تا پیش او شد دبیر
 همی خواست تا گنجها بنگرد
 که با او³ ستاره‌شمر گفته بود
 که باشد ترا زندگانی سه بیست
 همی گفت شادی کنم بیست سال
 دگر بیست⁶ از داد و بخشش جهان
 نمازم که ویران شود⁷ گوشه‌پی
 سوم بیست بر پیش یزدان پپای
 ستاره‌شمر⁸ شست⁹ و سه سال گفت
 ز گفت ستاره‌شمر جست¹¹ گنج
 خنک مرد بی‌رنج¹⁴ پرهیزگار
 چو گنجور بشنید¹⁵ شد پیش¹⁶ گنج
 بسختی¹⁷ چنان روزگاری ببرد
 چو دستور او برگرفت آن شمار
 بدو گفت تا بیست و سه سال نیز
 ز خورد و ز بخشش گرفتم شمار
 فرستاده‌پی نیز کاید²² برت
 بدین سال گنج تو آراستست
 چو بشنید بهرام و²⁶ اندیشه کرد

¹ K — همان VI — همه ² بدرها — VI ³ I, IV, VI — اورا ⁴ L — گذارم ⁵ I, IV, VI —
 شمارنده‌ام ⁶ K, I, IV — بود ⁷ K, VI — و ⁸ VI — دوب. ⁹ K, VI — ز گیتی [بگیتی — IV] برفتن
 چه نبودیش پروای ¹⁰ VI — خود آزار و ¹¹ I, IV — خسته ¹² IV — و ¹³ VI — خوب. ¹⁴ VI — گنج
 بسختی ¹⁵ VI — سوی ¹⁶ K, I, IV, VI — گنجور ¹⁷ VI — و ¹⁸ K, I, IV, VI — دگر ¹⁹ K —
 کس ²⁰ IV — نباشد ²¹ L — вместо бб. 2491 — 2493 гаплография:
 وقال إن خزائنك تحتوى على نفقتك ونفقة عساكرك و جنودك وحاسبتك — A 2491 — B 2493;
 و خدمك و سائر ما يحتاج اليه من الصلات و الخلع و سائر ما تهديه الى الملوك من الهدايا
 در — ²² K — لشكرت ²³ K — ترك آيد ²⁴ K — و التحف و غير ذلك مدة ثلاث و عشرين سنة
 بخورد — ²⁵ I, IV — دامن ²⁶ IV — که ²⁷ L — و ²⁸ I, IV, VI — سيم و زرست ²⁹ VI —

که گیتی سه روزست¹ چون بنگری
 نماشیم ز اندیشه امروز کوز
 نخواهم ز گیتی ازین پیش رخت⁴
 نخواهند نیز⁶ از کهان و مهان
 سر خفته از خواب بیدار کرد
 نیاید ز پیکار افکار نیز¹⁰
 ز پوشیدنی گر¹¹ ز¹² گسترده
 که نیک و بد از من نیاید نهد
 خواهند¹⁶ چیزی کرانچی¹⁷ بوید¹⁸
 ز بدها گمانم کوه کنید
 نماید ایچ نیک و بد اندر²² نهان
 ز هر کشوی نامه پیوسته شد
 خرد شد بمغز اندرون کاسته
 جوانان ندانند²⁵ ارج مهان
 نمیند هم²⁶ از²⁷ شاه و موید بنیز
 ز خون ریختن شاه دلخسته شد
 پر از داد و دانش³⁰ چنان چون سزید

بدو گفت کوه شد داوری
 چو دی رفت و فردا نیامد هنوز
 چو بخشیدنی باشد و² تاج و تخت³
 بفرمود پس تا خراج⁵ جهان
 2500 بهر شهر⁷ مردی پدیدار کرد
 بدان تا نچویند پیکار⁸ نیز⁹
 ز گنج آنچ بايستشان خوردنی
 بدین پر خرد¹³ موبدان داد و¹⁴ گفت
 2505 میان سخنها میانچی بوید¹⁵
 مرا از به و بت¹⁹ آگه²⁰ کنید
 پراگنده شد موید اندر²¹ جهان
 بران پر خرد²³ کارها بسته شد
 که از داد و پیکاری²⁴ و خواسته
 2510 ز پس جنگ و خون ریختن در جهان
 دل آگنده گردد جوانرا بچیز
 برین گونه چون نامه پیوسته شد
 به هر²⁸ کشوری²⁹ کرداری گزید

— K, IV³ این — I, IV² فوجدنا الدنيا لا تعدو أياما ثلاثة — B سپنجست — VI¹
 ز گیتی نخواهیم ازین پس [ازین پس نخواهم] — VI خراج — K, VI⁴ تخت و تاج — I, VI تخت عاج
 هیچ — VI⁶ از — K—доб.⁵ و الأولى بنا أن نخفف عن الرمية — B ازین پس خراج — IV,
 جز [کس — VI] کار بد — K, VI¹⁰ پیکاری — I, IV بد — K⁹ و — VI—دوب.⁸ مرز — VI⁷
 و أمر بالأبطال في جميع ممالک أحد بكلفة و لامؤنة — B ز بیگانه افگاری — I, IV
 پرید — VI بود — J¹⁵ موید شاه — J¹⁴ پرهیز — K¹³ باز و — I¹² یا — IV, VI هم — K¹¹
 چیزی که بد — VI بود — J¹⁸ کوانچی — I, IV¹⁷ نخواهید — IV مغواهیید — K, I, VI¹⁶
 از نیک و — K²² موبدان در — I, IV²¹ به و بدترا [گه] — VI²⁰ نیک — K¹⁹ بشنوید
 نه اندیشه — K, IV²⁶ ندارند — K, VI²⁵ بیدادی — K²⁴ بخردان — K, I, IV, VI²³ بد در
 بران — K³⁰ گوشه — I, IV²⁹ ز هر — K, I, IV, VI²⁸ پرا ندیشه شد — VI²⁷ نه اندیشه — I
 2500 2505 2510

- هم از گنج بد پوششی¹ و خوردشان
 2515 که⁵ شش ماه دیوان⁶ بیماراستی⁷
 نه هادی بران سیم نام خراج
 شش ماه بستد شش باز داد
 بدان چاره⁹ تا مرد پیکار¹⁰ خون
 وزان پس نوشتند کار آگه هان
 2520 که هر¹³ کشی درم بد خراجش نبود
 ز پُژی¹⁴ یک ژی نه دادند روی
 چو آن¹⁸ نامه برخواند بهرام گور
 ز هر کشوری مرزبان¹⁹ گزید
 بدرگناه یک ساله²⁰ روزی بداد
 2525 بفرمود کاذرا که ریزند خون
 برانند²² فرمان یزدان بروی
 برآمد برین بر بسی روزگار
 سوی راست گویدان و²⁴ کار آگه هان
 که اندر جهان چیست ناسودمند
 2530 نوشتند پاسخ²⁶ که از داد شاه
 بشد رای و اندیشه²⁷ کشت و²⁸ ورز
 پراگنده به نهم گاوان کار

1 K — کوشش 2 I, IV — بخشیدن 3 K — ناز 4 VI — б. оп. 5 K, VI — پ. 6 I, IV —
 I — و 10 Л — доб. и перечеркивает 9 K — کار 8 K — شاه آن 7 I, IV — ستم 11 K — بی کار
 فأممر حینذ بوضع دیوان الخراج سته أشهر فی کل — 12 Б 13 VI — کسی 14 VI —
 مهر بانان — 19 K 18 I — چنان 17 VI — پیکارجوی 16 Л, K, VI — و оп. 15 VI — درد 14 K —
 هر کسی تا شود — 23 K 22 IV, VI — پرا نید 21 I, IV — بداد 20 VI — بنشاند 19 K —
 29 I, IV, 28 Л, K — و оп. 27 Л — و 26 K — نامه 25 K — آید 24 K — و оп. 31 I,
 که مردم ز ورزش همی گیرد ارز — 30 K 33 VI — در 32 I, IV — کشت 34 I, VI — کشتهزار
 31 I, VI — هر جای در 32 I, IV — کشت 33 VI — در 34 I, VI — کشتهزار

2535 چنبن داد پاسخ که تا نیمروز
 نیاید کسی آسود³ از کشت⁴ و⁵ ورز
 که⁸ بی کار مردم⁹ ز¹⁰ بی دانش پیست
 ورا¹² داد بایید دو و چار دانگ
 کسی کو ندارد¹⁵ بر و تخم¹⁶ و گاو
 بخوبی¹⁸ نوا کن مر¹⁹ اورا بگنج²⁰
 گر ایدونک باشد زیان از هوا
 2540 چو جای بیپوشد²² زمین را²³ ملخ
 تو از گنج تاوان او²⁶ باز ده
 وگر بر زمین گورگاهی²⁸ بود
 که ناکشته باشد بگرد³² جهان
 کسی کو³⁴ بدین³⁵ پایکار منست
 2545 کنم زنده در گور جای که هست
 نهادند بر نامه بر مهر شاه

کار - I, IV - ⁴ بپاید بر آسودن - VI - آسوده - I, IV - ³ چرخ - I, IV - ² گرد - I, IV - ¹
 کسی کز کشاورزی آورد - VI - که مردم ز ورزش همی گیرد ارز - IV - ⁶ و - JI, I, IV - ⁵
 7 IV, VI - доб.:
 دگر نیمه از خواب و آسایشست * دگر خوردن و کام و آرایشست
 далее IV - доб.:
 کسی کو نیاساید از کشت و ورز * ز بی ارز مردم مچ و پید ارز
 8 IV - ⁸ (метр нарушен). چو بیکار او از - VI - ¹⁰ بی کاری اورا - I, IV - ⁹ ز - IV - ⁸
 2532 - 2535 оп. بدو - VI - ¹² شود - IV - ¹³ بدانگ - VI - ¹⁴ نیاید - K - ¹⁵ بز و - VI - ¹⁶
 ز گنج - K, I, IV, VI - ²⁰ ده تو - VI - ¹⁹ بچربی - I, IV - ¹⁸ بزفتی و تندی - VI - ¹⁷ میش
 21 K, I, IV - ²¹ ل - ²⁵ بود - VI - ²⁴ زمی را - IV - ²³ بپرد - VI - ²² نمائی - VI - ²¹ نمائی - VI - ²¹
 26 I, IV - ²⁶ ویا - K - ²⁹ ورزگاهی - I, IV - ²⁸ فرمانم - VI - ²⁷ آن - I, IV - ²⁶
 31 VI - مگر زان پرومند
 وگر نابرومند جای بود * وگر ملک بی پتر و پایی بود
 32 K - ³² را که وی - I, IV - ³⁵ را - K - ³⁴ ز مرز - K - ³³ تا گشت باشد بکار - K - ³²
 I, IV, VI - ³¹ نشیم و - I, IV, VI - ³¹

بجایی که درویش بد جامه^۲ کرد
 بهر جای درویش و بی گنج کیست
 دل مرا سوی روشنی ره کنید
 ز هر نامداری و هر مهتری^۶
 بهر^۷ جای پیوسته شد^۸ آفرین
 بنام داد همی از بد روزگار
 بسربر ز گل دارد افسر همی
 چو ما مردمانرا بکس نشموند^{۱۰}
 توانگر همانا ندارد^{۱۱} خرد
 هیونی برافگند پویان بره^{۱۳}
 چنین گفت کای شاه فریادرس
 نر و ماده بر زخم بربط سوار
 کند پیشش هر کهتری بهتری
 گزین کرد زان لوریان بنام
 چنان کان بود درخور نیکخواه^{۱۶}

ازان پس بهر سو یکی^۱ نامه کرد
 بپرسید هر جا که^۳ بی رنج^۴ کیست
 ز کار جهان یکسر آگه کنید
 2550 پیامدش پاسخ ز هر کشوری^۵
 که آباد بینیم روی زمین
 مگر مرد درویش کز شهریار
 که چون می گسارد توانگر همی
 با آواز^۹ رامشگران می خورند^{۱۰}
 2555 تهی دست بی رود و گل می خورد
 بخندید زان نامه بیدار^{۱۲} شاه
 بنزدیک شنگل فرستاد کس
 ازان لوریان^{۱۴} برگزین ده^{۱۵} هزار
 پایران فرستش که رامشگری
 2560 چو برخواند آن نامه شنگل تمام
 پایران فرستاد نزدیک شاه

بارنج - VI^۴ بپرسیدشان گفت - K, I, IV, VI^۳ خامه - K^۲ موبدی - K, I, IV, VI^۱
 K, I, IV, VI^۹ گشت - K, I, IV, VI^۸ ز هر - VI^۷ بخردی - K, I, IV, VI^۶ موبدی - K, I, IV, VI^۵
 بسپار - K, I, IV, VI^{۱۲} ندارد همانا - K, VI^{۱۱} رید - IV رد - K, VI^{۱۰} بر آواز - I, IV, VI^{۱۳}
 66 - K, I, IV, VI^{۱۶} آلفی نفس - B^{۱۵} نوریان - VI^{۱۴} بفرمود تا برگرفتند راه - VI^{۱۳}
 K - доб.: فاممثل شکل آمره و نغذهم الیه - B - 2559 - 2561 оп.:

که استاد بر زخم دستان بود * وز آواز او رامشش جان بود
 سزد گر فرستنی بنزدیک ما * که روشن کنی رای تاریک ما
 چو نامه بنزدیک شنگل رسید * سر از فخر بر چرخ کیوان کشید
 بفرمود تا لوریانرا پگاه * بیارند نزد جهاندار شاه
 شدند ازچمن لشکری بر درش * ز هر جای و هر مرز و هر کشورش
 هم انگاه شنگل گزین کرد زود * ز لوری کجا شاه فرموده بود
 زن و مرد ایشان ده و دو هزار * که بر زخم دستان بدندی سوار
 بر راه بیابان برون آمدند * که داند که آن راه چون آمدند

چو لوری بیامد بدرگاه¹ شاه
 بهر یک یکی³ گاو داد و خری
 همان نیز⁵ خروار گندم هزار
 2565 بدان تا بورزد بگاو و⁷ بخر
 کند پیشی درویشی رامشگری
 بشد لوری و گاو و¹⁰ گندم بخورد
 بدو گفت شاه این نه کار تو بود
 خری مانند اکنون بنه بر نهید
 2570 کنون لوری از پاک گفتار اوی
 سگ و¹² کبک بفرزد بر¹³ گفت شاه

۴۶

کس اندر زمانه نه بودش همال
 خردمند موبد²⁰ که بودش وزیر
 کنون آمدم تا چه فرمان دهی
 2575 همال کسان از بنه²¹ ننگرد²²
 که هستیم²⁵ زین²⁶ ساختن بی نیاز
 سر²⁸ گردش²⁹ آفرینش بدید³⁰
 برین سان همی¹⁶ خورد¹⁷ شست و سه سال
 سر¹⁸ سال در¹⁹ پیش او شد دبیر
 که شد گنج شاه بزرگان تهی
 2575 هرانکس که دارد روانش خرد
 چنین پاسخ آورد کاین خود²³ مساز²⁴
 جهانرا بدان باز هل²⁷ کافرید

بهر کس همی - VI - 3 بدان نامبردار فرخنده گاه - VI - 2 بنزدیک - K, I, IV, VI - 1

وپ. - 7 یادگار - VI پای کار - I, IV نامدار - K - 6 پیل (؟) - K - 5 دهقان سری - K, I, IV, VI - 4

سبک - IV - 12 و. - 11 VI - 66. 2569, 2570 و. - 10 I, IV - 9 و - 8

ز دزدی [دردش - K لوری - VI] شب و روز - K, I, IV, VI - 14 فرموده بد - VI فرمود و بر - K - 13

پویان - K - 15 د.ب.:

ازان گفتن خسرو نیکخواه * ز دزدی شب و روز پویان بر راه

K, I, 21 موبدش - 20 شد - IV بد - K, I - 19 سد - IV - 18 رفت - K - 17 گونه می - VI - 16

چنین داد پاسخ که گیتی - K, I, IV, VI - 23 بسالی خراجی بما - IV

که کس - K - 28 کن - 27 هستم ازین - K - 26 گشتیم - I, IV - 25 مپاز - 24 [ننگی - K]

پدید - VI ندید - K, IV - 30 کزو آمد این - VI - 29 سرو - IV برو - I

همی بگذرد چرخ و یزدان بجای¹ 2580
 بغفت آن شب و بامداد پگاه
 گروهی که بایست کردند گرد
 بپیشی بزرگان بدو داد تاج
 پرستیدن ایزد آمدش رای
 گرفتیش ز کردار گیتی شتاب
 چو بنمود دست⁶ آفتاب از نشیب
 که شاه جهان برنخیزد همی 2585
 بپامد بنزد پدر یزدگرد
 ورا دید پزنده رننگ رخان
 چنین بود¹¹ تا بود¹² و این¹³ بود روز
 بترسد دل سنگ و آهن ز مرگ
 بی آزاری و مردمی بایدت 2590

همان یاره و -VI⁴ یاره -K, I, IV³ بدرگاه او شد سراسر -K² بپای -IV¹
 K - доб.:⁵ طوق و هم تخت و

برین نیز چندی برآمد جهان * یقین یافت چیزی که بودش گمان
 در داده -VI¹⁰ فشرده -IV⁹ کرانان -K, I, IV⁸ کز -K, I, IV, VI⁷ پشت -K, VI⁶
 K -¹⁵ همی زان -VI¹⁴ است و این بود تا -K¹³ و -оп. و -Л¹² است -K, VI¹¹
 K - доб.: (метр нарушен); که بیفزایدت

بشد شاه بهرام یا یال و برز * نباشد بر ایوان چنان دست و گرز
 نبود و نباشد چنو نیز شاه * خدایا روانش بشوی از گناه
 بمینو روانش پر از نور دار * همه ساله جاننش ز بد دور دار
 چهل روز سوگ پدر داشت شاه * برفتند لشکر کمود و سپاه
 چو در دخمه رفت آن شهنشاه گرد * تو گفستی که بخشش ز گیتی ببرد
 نه بیند چو او شاه خورشید و ماه * نه زهره نه کیوان نه تخت و کلاه
 دریغ آن کیسی فرّ و آن چهر و برز * دریغ آن بلند اختر و دست و گرز
 بدو بود آراسته تخت و تاج * ز روم و ز چین او ستد ساو و تاج
 چنان شد که درویش بی نان و آب * چه سود آمدش مرد بی جنگ و تاب
 چو کم نوشه با او برفتن یکپست * همیدون برو داغ و درد اندکپست

همی نو کنم بخشش و داد اوی
 مبادا که گپرد بید یاد اوی¹
 ورا دخمه‌پی ساختند شاهوار
 ابا مرگ او خلق شد سوکوار²
 کنون پرسخن مغزم اندیشه کرد
 بگویم جهان جستین یزدگرد

چه باید همی پادشاهی و نیاز *
 خنک مرد درویش با دین و هوش *
 که چون بگذرد زین جهان نام نیک *
 بدان گیتی او را بود بهره^۱ *
 نه چون من بود خوار و برگشته بخت *
 نه امید عقبی نه دنیی بدست *
 چه در پادشاهی نمائی دراز *
 فراوان جهانش بمالیده گوش *
 بماند ازو هم سرانجام نیک *
 بنزدیک یزدان بود شهره^۲ *
 بدوزخ فرستادهام بار و رخت *
 سراسیمه از هر دو برسان مست *
 Б — перевод этих бб. отсутствует.

¹ K — б. оп. ² K, I, IV — б. оп.

ملحقات

I

(پادشاهی اسکندر (рук. IV доб. перед

زمین و مکان و زمان آفرید
هم انجام ازویست و فرجام ازوی
کم و بیش گیتی برآورده اوست
سراسر بهستی یزدان گواست
شناسنده آشکار و نهان
بیمارانیش بر هر یکی بر فزود
که شیعیش خواند علی ولی
سخنهای برگذشت از شمار
بدین در مرا راه گفتار نیست
که یزدان بآتش بسوزد تنش
جهان آفرین را ستایش کنم
که بختش درخشان کند ماها را
که از نام او فخر جویند و کام
زمانه بفرمان او دست شاد
خداوند آسانی و تاج و گنج
جوانی بسال و بدانش که

بران آفرین کو جهان آفرید
هم آرام ازویست و هم کام ازوی
سپهر و ستاره همه کرده اوست
ز کردار خاشاک تا عرش راست
جز او را میدان کردگار جهان
وزو بر روان مبد درود
سر انجمن بد ز یاران علی
همه پاک بودند و پرهیزگار
ابا دیگران مر مرا کار نیست
نباشد بجز بی پدر دشمنش
کنون بر سخنها فزایش کنم
ستایشم تاج شهنشاهرا
ابوالقاسم آن شاه محمود نام
خداوند پیروزی و بخشش و داد
خداوند گوپال و شمشیر و رنج
خردمند و زیبا و چیره سخن

5

10

15

چو بزم آیدش گوهرافشان کند
 سپهر از بر خاک لرزان شود
 همه مهتران باد فرجام او
 بگیتی ورا باد فرجام نیک
 هراکس که شد بر زمین پادشا
 زمین نامور پایۀ تخت اوست
 بزم اندرون آسمان وفاسبت
 همی موج زر خیزد از پای او
 دد و دام در زمینهار وینند
 بدرد دل شیر و چرم پلنگ
 جهان بی سر و افسر او مباد

بزم آسمانرا خروشان کند
 چو خشم آورد کوه ریزان شود
 همه ابدان نام او
 ازو دیدم اندر جهان نام و نیک (так!)
 بنماید بدو مردم پارسا
 هوا روشن از تابش تخت اوست
 بزم اندرون ژنده پیل بلاست
 چو در بزم رخشان شود جای او
 بنخچیر شیران شکار وینند
 از آواز گرزش همی روز جنگ
 سرش سبز باد و دلش پر ز داد

20

25

II

(پادشاهی اسکندر (рук. IV доб. после б. 1908 в

مکان و زمان و زمین آفرید
 هم انجم ازویست و فرجام ازوی
 سراسر بهستی یزدان گواست
 شناسانده آشکار و نهان
 بیارانش بر هر یکی بر فزود¹
 که شیعیش خوانند علی ولی
 سخنهاى او برگذشت از شمار
 جهان آفرین را نیایش کنم
 که بختش درافشان کند ماهرا
 زمانه بفرمان او گشته شاد
 خداوند آسانی و تاج و گنج

بران آفرین کافرین آفرید
 هم آرام ازویست و هم کام ازوی
 ز خاشاک ناچیز تا عرش راست
 جز او را مغوان کردگار جهان
 وزو بر روان مبد درود
 سر انجمن بد ز یاران علی
 همه پاک بودند و پرهیزگار
 کنون بر سخنها فزایش کنم
 ستایشیم تاج شهنشاهرا
 جهاندار با قهر و با بخشش و داد
 خداوند گوپال و شمشیر و رنج

5

10

¹ Ср. 66. 1931, 1932 текста.

که از تاج دارد ز یزدان سپاس
 جوانی بسال و بدانش کهن
 بننازیم در سایه پتر اوی
 فلک ناوریده چنو تاجور
 چو بزم آیدش گوهرافشان کند
 سپهر از بر خاک لوزان کند
 نیازد بدو گنبد و هور و ماه
 همه بهتری باد فرجام اوی
 بزرگی و آیین و رای ورا
 ز گیتی ورا باد فرجام نیک
 ز پدها مرا بخت جوشن شدست
 هرانکس که شد بر زمین پادشا
 زمین پایه نامور تخت اوست
 بزاندرون آسمان وفاست
 همه موج خیزد ز دریای او
 دد و دام در زینت هار و اذد
 بدرد دل شیر و گوش پلنگ
 جهان بی سر و افسر او مباد

جهاندار با فتر نیکی شناس
 خردمند و زیبا و چیره سخن
 همنی مشتر(۹) بارد از فتر اوی
 شهنشاه محمود بخشنده زر
 15 بزم آسمانرا خروشان کند
 چو خشم آورد کوه ریزان کند
 پدر بر پدر شهریارست و شاه
 بماناد تا جاودان نام اوی
 20 سر نامه مردم ثنای ورا
 ازو دیدم اندر جهان نام نیک
 ز دیدار او تاج روشن شدست
 بنیازد بدو مردم پیارسا
 هوا روشن از یار وز بخت اوست
 25 بزم اندرون ژنده پیل بلاست
 چو در بزم رخشان شود رای او
 بندخچیر شیران شکار وی اند
 ز آواز گرزش همنی روز جنگ
 سرش سبز باد و دلش پر ز داد

III

(66. 255 — 263 в ذوالاکتاف پادشاهی شاپور по Б)

فأكرمه الباغیان و أنزله و أحضره ما عنده من الطعام. ثم أخذ يقطينة كانت عنده و خرج
 يطلب له الشراب فأبطأ فرأى سابور صبياً في البستان فقال له: أين أبوك؟ فقال: خرج
 يطلب لك شيمًا إن وجدته سربه و تناولته أنت و هو معاً، و إن لم يأت به تناولت أنا
 و أمي و أدي معك جميعاً. فتعجب سابور من كلام الصبي و لم يفهم معناه. فجاء
 الباغیان بيقطينته ، و صب منها في الجام شراباً، و قدّمه إلى سابور. فقال له: يبدأ
 بالشراب من جاء به

که من زو بدم شاد و روشن روان
 نترسد خنود از گردش روزگار
 نه افتاده از موج دریای نیل
 چنانست ای شاه آیین ما
 گر از آدمی گر ز شیر و پلنگ
 بیماری ز هرگونه بند و فسون
 تو باشی بدان گیتی آویخته
 شهنشاه با تخت و افسر بدی
 من اورا تبه کردمی همچنین
 چو بهرام را دید با سنگ و هوش
 همی بود با او نشسته دژم
 همی داشت زان کار او دل بغم

چرا کشتی آن نامور پهلوان
 کرا یار باشد همی کردگار
 نه از دیو و شیر و نه از ژنده پیل
 بدو گفت بهرام در دین ما
 که هر کس که سوی تو یازد بچنگ
 تو با او نیایی بزوراندرون
 گر ایدونک خونی شود ریخته
 وگر اینک او بود مهتر بدی
 چو آهنک کردی سوی من بکین
 چو بشنید این گشت شنگل خموش
 همی خوردن اندر دلی پر زغم
 همه هند شادان و شنگل دژم

20

25

T E K C T

ن

- نار (Nār)
Бахрām Гур 466.
- ناهید (Nāhīd)
Искандар 230, 302, 1930; Шāпур II 79.
- نرسی (Narsī)
Ашкāнийāн 58.
- بهرام نرسی (Narsī-īn Бахрām)
Бахрām III 13, 15; Нарсī 1, 17; Шāпур II 31.
- يزدگرد نرسی (Narsī-īn Йаздигирд)
Бахрām Гур 77, 80, 1454, 1459, 1471, 1566, 1582, 1624, 1626, 1695, 1702, 2358.
- نسا (Nasā)
Бахрām Гур 1513.
- نشاپور (Nišāpūr)
Шāпур I 65.
- نصر قتيب (Nasr-i Qutayb)
Искандар 635, 640, 641, 644, 653, 659.
- نصیبین (Nasībīn)
Шāпур II 524, 525, 532, 533, 537.
- نعمان منذر (Nu'mān-i Munzīr)
Йаздигирд I 65, 135, 137, 204, 233, 235, 245, 254, 256, 262, 263, 308, 410, 422, 424, 427, 521; Бахрām Гур 68, 72.
- نوبهار (Nūbahār)
Бахрām Гур 572.
- نوزر (Nūzār)
Бахрām Гур 575.
- نوشینروان قباد (Nūshīnrawān-i Qubād)
Ашкāнийāн 29.
- نهروان (Nahrwān)
Бахрām Гур 2421.
- نیران (Nīrān)
Йаздигирд I 445.
- نیمروز (Nīmruz)
Искандар 1667.

ه

- هرمز (Хурмуз)
Бахрām Гур 350.
- هروم (Харум)
Искандар 1235, 1241, 1251, 1260, 1278, 1322.
- هفتواد (Хафтвād)
Ашкāнийāн 509, 536, 544, 547, 555, 564, 567, 570, 578, 584, 586, 595, 600, 610, 654, 665, 669, 674, 750, 755.
- هند[وستان] (Хинд[устāн])
Искандар 104, 107, 295, 297, 326, 419, 429, 430, 462, 543, 567, 602, 606, 611, 703, 1655, 1732, 1783, 1791; Ашкāнийāн 73, 426; Ардашйр I 19, 21, 25, 429, 445; Йаздигирд I 58, 432, 439; Бахрām Гур 1420, 1424, 1877, 1879, 1904, 1909, 1918, 1921, 1938, 1949, 1954, 1974, 1991, 2035, 2047, 2069, 2095, 2107, 2123, 2130, 2131, 2133, 2151, 2159, 2176, 2183, 2205, 2223, 2231, 2246, 2274, 2410, 2412, 2454, 2469, 2475.
- هوشنگ (Хушанг)
Бахрām Гур 575, 701.
- یاجوج و ماجوج (Йāджудж-у-мāджудж)
Искандар 1429, 1470.
- یانس (Йāнис)
Шāпур II 446, 449, 452.
- يزدگرد بزه گر (Йаздигирд-и Базагар)
Йаздигирд I 1, 42, 57, 66, 81, 224, 316, 350, 360, 375, 379, 552; Бахрām Гур 58, 94, 1863, 1916, 2036.
- يزدگرد بهرام (Йаздигирд-и Бахрām)
Бахрām Гур 2355, 2580, 2585, 2593.
- يامان (Йāман)
Искандар 646, 650, 655, 1668, 1670, 1671, 1679, 1682; Шāпур II 46; Йаздигирд I 218, 232, 257, 307, 408, 410, 490, 498.

ی

- گیلان (Гилан)
Бахрām Гур 1449.
- ل
- لنبيک (Ланбак)
Бахрām Гур 115, 118, 124, 126, 129, 132,
134, 137, 147, 148, 153, 228, 245.
- م
- مالکه (Малика)
Шāпур II 36, 52.
- مانی (Māni)
Шāпур II 569, 579, 594.
- ماه آفريد (Māhāfarīd)
Бахрām Гур 703.
- ماهيار (Māhīār) I
Искандар 54.
- ماهيار (Māhīār) II
Бахрām Гур 586.
- ماهيار (Māhīār) III
Бахрām Гур 826, 828, 830, 847, 849, 851,
858, 869, 873, 881, 934.
- مای (Māi)
Бахрām Гур 1541.
- محمّد (Muḥammad)
Искандар 1931; Ардашйр I 666.
- محمود (Maḥmūd)
Ашканийан 2.
- مرغ (Marḡ)
Бахрām Гур 1541.
- مرو (Marw)
Бахрām Гур 1495, 1498, 1500, 1502, 1508,
1516, 1529, 1536.
- مسيح (Masīḡ), مسيحا (Masīḡā)
Искандар 876, 958, 1641; Шāпур II 208,
470, 472, 534, 538.
- مشتري (Muštari)
Искандар 958; Ардашйр I 675.
- مشك (Mušk)
Бахрām Гур 466.
- مصر (Misr)
Искандар 532, 650, 663, 664, 668, 676.
- مغرب (Maḡrib)
Искандар 1328.
- مكران (Maḡrān)
Искандар 1791; Ёаздигирд I 432.
- مكّه (Maḡka)
Искандар 635, 637.
- مندل (Manḡal)
Бахрām Гур 2413.
- منذر (Manḡzir)
Ёаздигирд I 65, 75, 88, 95, 98, 109, 116,
124, 125, 128, 135, 143, 146, 157, 163,
204, 206, 215, 217, 228, 230, 247, 263,
301, 308, 311, 386, 410, 415, 424, 443,
444, 454, 466, 469, 479, 488, 496, 500,
516, 521, 549, 559, 566, 594, 638; Бахрām
Гур 56, 61, 68, 72.
- منوچهر (Manuḡcīhr)
Шāпур II 488.
- موسی (Mūsā)
Искандар 182.
- مهر (Mīhr) I (آذر)
Ашканийан 87
- مهر (Mīhr) II (ستاره)
Урмузд II 4
- مهران (Mīhrān)
Искандар 112, 119, 121, 158, 224.
- مهربرزين خراد (Mīhrburzīn-i Ḥarrād)
Бахрām Гур 1447.
- مهربنداد (Mīhrbunḡād)
Бахрām Гур 266, 277, 280.
- مهرپروز بهزاد (Mīhrpīrūz-i Bīhḡād)
Бахрām Гур 1447.
- مهرک نوش زاد (Mīhrak-i Nušzād)
Ашканийан 625, 627, 687, 689; Ардашйр
I 183, 194, 198, 199, 202, 242, 271, 280.
- ميسان (Mīsān)
Ардашйр I 644.
- ميلاد (Mīlād) I
Искандар 231, 316, 451, 459.
- ميلاد (Mīlād) II
Ёаздигирд I 377.

قارن برزمهر (Қаран-и Бурзмихр)

Бахрәм Гур 1451, 1532.

قارن گشسپ (Қаран-и Гушасп)

Йаздигирд I 376.

قباد (Қубад)

Ашканийан 56.

قحطان (Қахтан)

Искандар 645.

قنوج (Қаннудж)

Искандар 459; Ашканийан 5; Шәпур II 472; Бахрәм Гур 1918, 1972, 2116, 2192, 2201, 2259, 2300, 2306, 2352.

قيدافه (Қайдәфа) I

Искандар 670, 679, 680, 681, 690, 701, 721, 722, 735, 741, 744, 770, 773, 779, 785, 793, 798, 804, 808, 815, 823, 832, 840, 846, 852, 879, 886, 891, 950, 958, 966, 1014, 1015, 1035, 1043, 1049.

قيدافه (Қайдәфа) II

Шәпур I 32, 35.

قيدروش (Қайдруш)

Искандар 730, 744, 755, 761, 766, 774, 891, 893, 1031.

قيسيان (Қайсийан)

Йаздигирд I 425.

قيطون (Қайтун)

Искандар 664, 680, 681.

ک

کابل [ستان] (Кабул[истан])

Ашканийан 5; Бахрәм Гур 2412.

کاوس (Кәвус)

Бахрәм Гур 1066, 1828, 1878.

کبروی (Кабруй)

Бахрәм Гур 291, 310, 311.

کجاران (Куджаран)

Ашканийан 500, 554, 557.

کرمان (Кирман)

Ашканийан 574, 773.

کشميهن (Қашмайхан)

Бахрәм Гур 1518, 1521, 1529.

کنام اسيران (Кунәм-и асирән)

Шәпур II 566.

کيخسرو (Кай-Хусрау)

Искандар 1704; Бахрәм Гур 2066.

کيد (Кайд)

Искандар 104, 111, 118, 224, 228, 231, 234, 244, 264, 266, 295, 296, 445, 451, 489, 1780; Ардашйр I 167.

کيقباد (Кай-Қубад)

Бахрәм Гур 576, 1066, 1878, 2066.

کيوان (Кайван)

Искандар 212, 1371, 1686; Ардашйр I 446; Урмузд II 4; Бахрәм Гур 86, 1272, 1568.

کيومرث (Кайумарс)

Бахрәм Гур 701.

ک

گران خوار (Гарәнз^әар)

Ардашйр I 155.

گرزيان (Гурзбән)

Йаздигирд I 377.

گرزسپ (Гурзасп)

Шәпур I 40.

گرگان (Гургән)

Бахрәм Гур 1512.

گستهه (Густахм)

Йаздигирд I 376, 656; Бахрәм Гур 1445.

گشتاسپ (Гуштәсп)

Ашканийан 110; Ардашйр I 3.

گشسپ (Гушасп)

Йаздигирд I 380; Бахрәм Гур 82, 815, 820, 852, 873, 876.

گلنار (Гулнәр)

Ашканийан 197, 224, 239, 257, 269, 289, 297.

گند شاپور (Гунд-и Шәпур)

Ардашйр I 159, 643.

گودرز اشکانيان (Гударз-и Ашканийан)

Ашканийан 57

گیل (Гил)

Ашканийан 399.

شهرزور (Шахризур)

Искандар 1886.

شهرگور (Шахригур)

Ашканийан 444, 448, 772.

شهرگیر (Шахргйр)

Искандар 724, 741, 747.

شهرو (Шахру)

Шāпур II 2.

شيبان (Шайбāн)

Йаздигирд I 425.

شير (Шйр)

Шāпур II 234.

شيراز (Ширāз)

Ашканийан 62.

ض

ضخاک (Заххāк)

Искандар 1614; Ашканийан 34, 35, 661.

ط

طایر (Тāйр)

Шāпур II 27, 34, 42, 43, 66, 90, 91, 100, 115.

طغری (Тугрй)

Бахрām Гур 612, 622, 635, 642, 649, 650.

طوس (Тус)

Йаздигирд I 324, 365.

طیسفون (Тйсфун)

Ашканийан 774; Шāпур II 7, 29, 32, 340, 349, 359, 396; Йаздигирд I 429; Бахрām Гур 1624.

طینوش (Тйнуш) I

Искандар 880, 891, 902, 909, 911, 914, 925, 931, 938, 946, 1010, 1014, 1019, 1029, 1036, 1048.

طینوش (Тйнуш) II

Йаздигирд I 295, 302, 565.

ع

عدن ('Адан)

Йаздигирд I 232.

علی ('Али)

Ардашйр 667.

عمّوریه ('Аммурйа)

Искандар 70.

غ

غسانیان (Гассāнийан)

Шāпур II 27, 42, 90.

ف

فرات (Фарāt)

Ардашйр 644.

فراناک (Фарāнак)

Бахрām Гур 703.

فراب (Фараб)

Бахрām Гур 1539, 1557.

فرشیدورد (Фаршйдвард)

Бахрām Гур 999, 1009, 1041, 1078.

فریان (Фирйāн)

Искандар 715, 721, 723, 743, 1608, 1886.

فریدون (Фарйдун)

Искандар 1614; Ашканийан 34, 37; Йаздигирд I 604; Бахрām Гур 351, 575, 588, 863, 1065, 1161, 1715.

فلاطون (Фалāтун)

Бахрām Гур 1708.

فور (Фур)

Искандар 460, 462, 478, 479, 481, 486, 491, 503, 520, 540, 560, 562, 576, 579, 587, 595, 603, 607, 615, 622, 698, 703, 854, 881, 883, 907, 1608, 1886.

فیلқос (Файлақус)

Искандар 486, 834, 836, 1778.

ق

قادیسی (Қадисй)

Искандар 634.

- ساسانیان (Сасанийан)
Ашканийан 35, 342, 363.
- سامانیان (Саманийан)
Ашканийан 35.
- سابک (Сабак)
Ашканийан 365, 369, 385, 429.
- سپینود (Спінуд)
Бахрām Гур 2187, 2195, 2244, 2251, 2302, 2311, 2313, 2400, 2466.
- سَدّ اسکندری (Садд-и Искандарӣ)
Искандар 1905.
- سرافیل (Сирафил)
Искандар 1398.
- سعد (Са'д)
Ҷаздигирд I 158.
- سقلاب (Сақлаб)
Искандар 1732; Бахрām Гур 1717, 1972.
- سلم (Салм)
Шāпур II 489; Бахрām Гур 1065, 1716.
- سماعیل (Симā'йил)
Искандар 639, 645, 652, 656.
- سماعیلیان (Симā'йилийан)
Искандар 657.
- سند (Синд)
Искандар 462, 703, 854, 1655; Бахрām Гур 1877, 1918.
- سندل (Сандал)
Бахрām Гур 2412.
- سوران (Сурāн)
Искандар 179.
- سورستان (Суристāн)
Шāпур II 243, 325.
- سورگ (Сувург)
Искандар 619.
- سوسنک (Саусанак)
Бахрām Гур 466.
- سهیل (Сухайл)
Ҷаздигирд I 162.
- سیستان (Систāн)
Шāпур I 63.
- سیسنک (Сйсанак)
Бахрām Гур 46ґ.
- ش
شاپور (Шапур) (ашканийан)
Ашканийан 56.
- شاپور اردشیر (Шāпур-и Ардашйр)
Ардашйр 77, 108, 120, 160, 202, 204, 210, 214, 220, 228, 229, 233, 240, 245, 251, 254, 271, 273, 274, 545, 659; Шāпур I 1, 31, 33, 64, 65, 75, 78; Үрмузд I 27.
- شاپور ذوالاکتاف (Шāпур-и зӯ-л-актаф)
Үрмузд II 35; Шāпур II 37, 47, 50, 57, 80, 94, 112, 118, 129, 161, 162, 167, 170, 171, 185, 190, 194—196, 203, 210, 218, 220, 233, 248, 250, 257, 260, 267, 275, 285, 291, 316, 357, 368, 376, 384, 404, 435, 457, 461, 503, 537, 552, 554, 571, 602, 618; Ардашйр II 1, 9.
- شاپور شاپور (Шāпур-и Шāпур)
Шāпур II 609; Ардашйр II 8, 16; Шāпур III 1, 30.
- شاپورگرد (Шāпургирд)
Шāпур I 58.
- شام (Шам)
Шāпур II 564.
- شاهوی (Шāхуй)
Ашканийан 599, 760.
- شگنان (Шугнāн)
Ҷаздигирд I 391.
- شنبلید (Шанбалйд)
Бахрām Гур 703.
- شنگل (Шангул)
Бахрām Гур 1876, 1879, 1922, 1934, 1943, 1997, 2008, 2010, 2014, 2022, 2039, 2072, 2086, 2094, 2105, 2110, 2113, 2126, 2136, 2150, 2154, 2170, 2178, 2188, 2189, 2197, 2198, 2228, 2242, 2244, 2292, 2296, 2299, 2300, 2309, 2323, 2324, 2339, 2403, 2409, 2411, 2435, 2443, 2467, 2557, 2560.
- شورستان (Шуристāн)
Ҷаздигирд I 429.
- شوشتر (Шуштар), شستر (Шустар)
Шāпур I 67, 77.

- خزاد (Ҳаррад) I
Ашканийан 415.
- خزاد (Ҳаррад) II
Ардашир I 508.
- خزاد برزین (Ҳаррад-Бурзйн)
Йаздигирд I 327.
- خراسان (Ҳурасан)
Бахрәм Гур 1696, 1701.
- خرم آباد (Ҳуррамāбād)
Шāпур II 561.
- خزاعه (Ҳузā'a)
Искандар 641, 649, 653.
- خزر (Ҳазар)
Бахрәм Гур 1241.
- خزروان رهام (Ҳазараван-и Руххām)
Бахрәм Гур 1448, 1525.
- خسرو (Ҳусрау) I
Искандар 1886.
- خسرو (Ҳусрау) II
Йаздигирд I 399, 643, 646, 661, 662, 682;
Бахрәм Гур 76.
- خضرم (Ҳизр)
Искандар 1357, 1368, 1370.
- خلج (Ҳаладж)
Бахрәм Гур 1559.
- خوزة اردشير (Ҳурра-йи Ардашир)
Ашканийан 440, 685, 768; Ардашир I 641.
- خوزستان (Ҳузистан)
Шāпур II 243.
- خوزيان (Ҳузийан)
Ардашир I 642; Шāпур I 61; Шāпур II 559.

د

- دادبرزين (Дад-Бурзйн)
Бахрәм Гур 1450.
- دادبرزين آژنگ چهر (Дадбурзйн-и Ажангчхер)
Бахрәм Гур 1451.
- دارای داراب (Дарā-йи Дарāб)
Искандар 27, 44, 49, 487, 492, 518, 534,
698, 703, 711, 854, 949, 1608, 1885; Аш-
канийан 69, 327; Шāпур II 490.

- دلارای (Диларāй)
Искандар 33, 43, 71, 81, 84, 92.
- ديلم (Дайлам)
Ашканийан 399.

ر

- رام اردشير (Рām-Ардашир)
Ардашир I 646.
- رام خزاد (РāmҲаррад)
Ашканийан 87, 375.
- روزبه (Рӯзбих)
Бахрәм Гур 382, 396, 414, 419, 717, 760,
946, 950, 1415.
- روشنک (Раушанак)
Искандар 14, 23, 30, 60, 72, 91, 1776,
1884.
- روم (Рум)
Искандар 160, 323, 508, 548, 598, 985,
1235, 1241, 1251, 1278, 1569, 1719, 1777,
1809; Ашканийан 55, 67, 72; Ардашир 429,
445; Шāпур I 32, 60, 71; Шāпур II 137,
144, 158, 164, 191, 194, 223, 224, 279,
402, 423, 428, 439, 441, 443, 463, 468,
472, 487, 493, 494, 512, 518, 528, 554;
Йаздигирд I 58, 296, 432, 439; Бахрәм
Гур 768, 948, 1158, 1241, 1420, 1426,
1427, 1709, 1715, 1717.
- ری (Рай)
Ашканийан 241, 432, 438; Бахрәм Гур 1449.

ز

- زابلستان، زاولستان، زابولستان (Зāвулистан, Зāбулистан)
Ашканийан 5; Бахрәм Гур 1450.
- زرد[ه]شت (Зарду[ху]шт)
Бахрәм Гур 45, 46, 1393, 2399.

س

- ساسان (Сāsан)
Ашканийан 70, 74, 82, 88, 101.

500; Шāпур II 119, 531; Йāздигирд I 66,
375, 395; Бахрām Гур 1456.
پارس (Пāрс) II
Йāздигирд I 377, 391.
پيروز (Пирӯз)
Йāздигирд I 377.
پيروزشاپور (Пирӯзшāпур)
Шāпур II 564.
پشين (Пашйн)
Йāздигирд I 643.

ت

ترازو (Тарāзу)
Искандар 212.
ترك (Турк)
Искандар 1732; Ардашйр 429; Йāздигирд
I 432; Бахрām Гур 1420, 1559.
تور (Тур)
Шāпур II 489; Бахрām Гур 1065.
توران (Турāн)
Искандар 101, 1791; Бахрām Гур 1562—
1564, 2335.

ث

ثريا (Сураййā)
Искандар 190; Йāздигирд I 505.

ج

جانوشيار (Джāнушйār)
Искандар 54.
جده (Джидда)
Искандар 661, 663.
جرم (Джурм)
Искандар 1838.
جز (Джаз)
Бахрām Гур 1107, 1165, 1174.
جم (Джамшйд, Джам)
Искандар 1614; Ашкāнийāн 34; Бахрām
Гур 351, 554, 556, 564, 565, 567, 588,
590, 1066, 1828.

جوانوي (Джавāнуй)
Йāздигирд I 443, 453, 458, 469, 477; Бах-
рām Гур 84.
جهرم (Джахрам)
Ашкāнийāн 616, 689; Ардашйр 194, 197;
Йāздигирд I 496, 498, 505.
جيحون (Джайхун)
Бахрām Гур 1560.

چ

چاچ (Чāч)
Ашкāнийāн 49.
چشمه حيوان (Чашма-йи хайвāн)
Искандар 1349.
چشمه سو (Чашма-йи Су)
Йāздигирд I 323, 328, 342.
چين (Чйн)
Искандар 101, 301, 508, 677, 1552, 1560,
1572, 1582, 1586, 1593, 1596, 1598, 1732,
1791; Ашкāнийāн 574; Ардашйр I 429;
Шāпур II 568, 571; Йāздигирд I 58, 432;
Бахрām Гур 613, 1420, 1428, 1445, 1468,
1484, 1490, 1571, 1595, 1621, 1647, 1877,
1879, 1905, 1972, 1974, 1976, 2107, 2196,
2231, 2237, 2239.

ح

حبش (Хāбаш)
Искандар 1159.
حجاز (Хиджāз)
Искандар 655.
حرم (Хāрам)
Искандар 627, 629, 650, 665.
حسين قتيب (Хусайн-и Қутайб)
Йāздигирд I 692.
حلوان (Хулвāн)
Искандар 1648.

خ

ختن (Хутан)
Бахрām Гур 1424, 1428, 1974.

- برقوه (Барқӯх) 1053, 1125, 1153, 1185, 1186, 1256, 1261,
Бахрām Гур 1174. 1271, 1273, 1277, 1283, 1308, 1329, 1338,
بركۀ اردشير (Барка-ий Ардашйр) 1344, 1354, 1358, 1360, 1389, 1407, 1415,
Ардашйр I 645. 1421, 1425, 1430, 1440, 1444, 1457, 1458,
بست (Буст) 1462, 1473, 1476, 1488, 1501, 1506, 1508,
Искандар 1667. 1519, 1531, 1536, 1545, 1552, 1628, 1676,
بغداد (Бағдād) 1713, 1772, 1777, 1915, 1927, 1930, 1937,
Ардашйр I 1; Бахрām Гур 1229. 1939, 1985, 1993, 1996, 2007, 2011, 2021,
بهرام (ستاره) (Бахрām) 2026, 2029, 2032, 2057, 2059, 2067, 2079,
Ўрмузд II 4; Бахрām Гур 1, 1035, 1568. 2084, 2089, 2106, 2116, 2121, 2133, 2140,
بهرام اشكانيان (Бахрām-и Ашканийāн) 2141, 2156, 2166, 2173, 2177, 2185, 2186,
Ашканийāн 60. 2190, 2195, 2199, 2215, 2220, 2224, 2235,
بهرام اورمزد (Бахрām-и Ўрмузд) 2240, 2254, 2264, 2266, 2271, 2278, 2290,
Ўрмузд I 95; Бахрām I 1, 35; Бахрām II 1. 2301, 2310, 2311, 2313, 2318, 2333, 2342,
بهرام بهرام (Бахрām-и Бахрām) 2343, 2357, 2419, 2454, 2456, 2461, 2463,
Бахрām I 26, 35; Бахрām II 1. 2465, 2476, 2496, 2522.
بهرام بهراميان (Бахрām-и Бахрāmийāн) 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 853, 854, 855, 856, 857, 858, 859, 860, 861, 862, 863, 864, 865, 866, 867, 868, 869, 870, 871, 872, 873, 874, 875, 876, 877, 878, 879, 880, 881, 882, 883, 884, 885, 886, 887, 888, 889, 890, 891, 892, 893, 894, 895, 896, 897, 898, 899, 900, 901, 902, 903, 904, 905, 906, 907, 908, 909, 910, 911, 912, 913, 914, 915, 916, 917, 918, 919, 920, 921, 922, 923, 924, 925, 926, 927, 928, 929, 930, 931, 932, 933, 934, 935, 936, 937, 938, 939, 940, 941, 942, 943, 944, 945, 946, 947, 948, 949, 950, 951, 952, 953, 954, 955, 956, 957, 958, 959, 960, 961, 962, 963, 964, 965, 966, 967, 968, 969, 970, 971, 972, 973, 974, 975, 976, 977, 978, 979, 980, 981, 982, 983, 984, 985, 986, 987, 988, 989, 990, 991, 992, 993, 994, 995, 996, 997, 998, 999, 1000, 1001, 1002, 1003, 1004, 1005, 1006, 1007, 1008, 1009, 1010, 1011, 1012, 1013, 1014, 1015, 1016, 1017, 1018, 1019, 1020, 1021, 1022, 1023, 1024, 1025, 1026, 1027, 1028, 1029, 1030, 1031, 1032, 1033, 1034, 1035, 1036, 1037, 1038, 1039, 1040, 1041, 1042, 1043, 1044, 1045, 1046, 1047, 1048, 1049, 1050, 1051, 1052, 1053, 1054, 1055, 1056, 1057, 1058, 1059, 1060, 1061, 1062, 1063, 1064, 1065, 1066, 1067, 1068, 1069, 1070, 1071, 1072, 1073, 1074, 1075, 1076, 1077, 1078, 1079, 1080, 1081, 1082, 1083, 1084, 1085, 1086, 1087, 1088, 1089, 1090, 1091, 1092, 1093, 1094, 1095, 1096, 1097, 1098, 1099, 1100, 1101, 1102, 1103, 1104, 1105, 1106, 1107, 1108, 1109, 1110, 1111, 1112, 1113, 1114, 1115, 1116, 1117, 1118, 1119, 1120, 1121, 1122, 1123, 1124, 1125, 1126, 1127, 1128, 1129, 1130, 1131, 1132, 1133, 1134, 1135, 1136, 1137, 1138, 1139, 1140, 1141, 1142, 1143, 1144, 1145, 1146, 1147, 1148, 1149, 1150, 1151, 1152, 1153, 1154, 1155, 1156, 1157, 1158, 1159, 1160, 1161, 1162, 1163, 1164, 1165, 1166, 1167, 1168, 1169, 1170, 1171, 1172, 1173, 1174, 1175, 1176, 1177, 1178, 1179, 1180, 1181, 1182, 1183, 1184, 1185, 1186, 1187, 1188, 1189, 1190, 1191, 1192, 1193, 1194, 1195, 1196, 1197, 1198, 1199, 1200, 1201, 1202, 1203, 1204, 1205, 1206, 1207, 1208, 1209, 1210, 1211, 1212, 1213, 1214, 1215, 1216, 1217, 1218, 1219, 1220, 1221, 1222, 1223, 1224, 1225, 1226, 1227, 1228, 1229, 1230, 1231, 1232, 1233, 1234, 1235, 1236, 1237, 1238, 1239, 1240, 1241, 1242, 1243, 1244, 1245, 1246, 1247, 1248, 1249, 1250, 1251, 1252, 1253, 1254, 1255, 1256, 1257, 1258, 1259, 1260, 1261, 1262, 1263, 1264, 1265, 1266, 1267, 1268, 1269, 1270, 1271, 1272, 1273, 1274, 1275, 1276, 1277, 1278, 1279, 1280, 1281, 1282, 1283, 1284, 1285, 1286, 1287, 1288, 1289, 1290, 1291, 1292, 1293, 1294, 1295, 1296, 1297, 1298, 1299, 1300, 1301, 1302, 1303, 1304, 1305, 1306, 1307, 1308, 1309, 1310, 1311, 1312, 1313, 1314, 1315, 1316, 1317, 1318, 1319, 1320, 1321, 1322, 1323, 1324, 1325, 1326, 1327, 1328, 1329, 1330, 1331, 1332, 1333, 1334, 1335, 1336, 1337, 1338, 1339, 1340, 1341, 1342, 1343, 1344, 1345, 1346, 1347, 1348, 1349, 1350, 1351, 1352, 1353, 1354, 1355, 1356, 1357, 1358, 1359, 1360, 1361, 1362, 1363, 1364, 1365, 1366, 1367, 1368, 1369, 1370, 1371, 1372, 1373, 1374, 1375, 1376, 1377, 1378, 1379, 1380, 1381, 1382, 1383, 1384, 1385, 1386, 1387, 1388, 1389, 1390, 1391, 1392, 1393, 1394, 1395, 1396, 1397, 1398, 1399, 1400, 1401, 1402, 1403, 1404, 1405, 1406, 1407, 1408, 1409, 1410, 1411, 1412, 1413, 1414, 1415, 1416, 1417, 1418, 1419, 1420, 1421, 1422, 1423, 1424, 1425, 1426, 1427, 1428, 1429, 1430, 1431, 1432, 1433, 1434, 1435, 1436, 1437, 1438, 1439, 1440, 1441, 1442, 1443, 1444, 1445, 1446, 1447, 1448, 1449, 1450, 1451, 1452, 1453, 1454, 1455, 1456, 1457, 1458, 1459, 1460, 1461, 1462, 1463, 1464, 1465, 1466, 1467, 1468, 1469, 1470, 1471, 1472, 1473, 1474, 1475, 1476, 1477, 1478, 1479, 1480, 1481, 1482, 1483, 1484, 1485, 1486, 1487, 1488, 1489, 1490, 1491, 1492, 1493, 1494, 1495, 1496, 1497, 1498, 1499, 1500, 1501, 1502, 1503, 1504, 1505, 1506, 1507, 1508, 1509, 1510, 1511, 1512, 1513, 1514, 1515, 1516, 1517, 1518, 1519, 1520, 1521, 1522, 1523, 1524, 1525, 1526, 1527, 1528, 1529, 1530, 1531, 1532, 1533, 1534, 1535, 1536, 1537, 1538, 1539, 1540, 1541, 1542, 1543, 1544, 1545, 1546, 1547, 1548, 1549, 1550, 1551, 1552, 1553, 1554, 1555, 1556, 1557, 1558, 1559, 1560, 1561, 1562, 1563, 1564, 1565, 1566, 1567, 1568, 1569, 1570, 1571, 1572, 1573, 1574, 1575, 1576, 1577, 1578, 1579, 1580, 1581, 1582, 1583, 1584, 1585, 1586, 1587, 1588, 1589, 1590, 1591, 1592, 1593, 1594, 1595, 1596, 1597, 1598, 1599, 1600, 1601, 1602, 1603, 1604, 1605, 1606, 1607, 1608, 1609, 1610, 1611, 1612, 1613, 1614, 1615, 1616, 1617, 1618, 1619, 1620, 1621, 1622, 1623, 1624, 1625, 1626, 1627, 1628, 1629, 1630, 1631, 1632, 1633, 1634, 1635, 1636, 1637, 1638, 1639, 1640, 1641, 1642, 1643, 1644, 1645, 1646, 1647, 1648, 1649, 1650, 1651, 1652, 1653, 1654, 1655, 1656, 1657, 1658, 1659, 1660, 1661, 1662, 1663, 1664, 1665, 1666, 1667, 1668, 1669, 1670, 1671, 1672, 1673, 1674, 1675, 1676, 1677, 1678, 1679, 1680, 1681, 1682, 1683, 1684, 1685, 1686, 1687, 1688, 1689, 1690, 1691, 1692, 1693, 1694, 1695, 1696, 1697, 1698, 1699, 1700, 1701, 1702, 1703, 1704, 1705, 1706, 1707, 1708, 1709, 1710, 1711, 1712, 1713, 1714, 1715, 1716, 1717, 1718, 1719, 1720, 1721, 1722, 1723, 1724, 1725, 1726, 1727, 1728, 1729, 1730, 1731, 1732, 1733, 1734, 1735, 1736, 1737, 1738, 1739, 1740, 1741, 1742, 1743, 1744, 1745, 1746, 1747, 1748, 1749, 1750, 1751, 1752, 1753, 1754, 1755, 1756, 1757, 1758, 1759, 1760, 1761, 1762, 1763, 1764, 1765, 1766, 1767, 1768, 1769, 1770, 1771, 1772, 1773, 1774, 1775, 1776, 1777, 1778, 1779, 1780, 1781, 1782, 1783, 1784, 1785, 1786, 1787, 1788, 1789, 1790, 1791, 1792, 1793, 1794, 1795, 1796, 1797, 1798, 1799, 1800, 1801, 1802, 1803, 1804, 1805, 1806, 1807, 1808, 1809, 1810, 1811, 1812, 1813, 1814, 1815, 1816, 1817, 1818, 1819, 1820, 1821, 1822, 1823, 1824, 1825, 1826, 1827, 1828, 1829, 1830, 1831, 1832, 1833, 1834, 1835, 1836, 1837, 1838, 1839, 1840, 1841, 1842, 1843, 1844, 1845, 1846, 1847, 1848, 1849, 1850, 1851, 1852, 1853, 1854, 1855, 1856, 1857, 1858, 1859, 1860, 1861, 1862, 1863, 1864, 1865, 1866, 1867, 1868, 1869, 1870, 1871, 1872, 1873, 1874, 1875, 1876, 1877, 1878, 1879, 1880, 1881, 1882, 1883, 1884, 1885, 1886, 1887, 1888, 1889, 1890, 1891, 1892, 1893, 1894, 1895, 1896, 1897, 1898, 1899, 1900, 1901, 1902, 1903, 1904, 1905, 1906, 1907, 1908, 1909, 1910, 1911, 1912, 1913, 1914, 1915, 1916, 1917, 1918, 1919, 1920, 1921, 1922, 1923, 1924, 1925, 1926, 1927, 1928, 1929, 1930, 1931, 1932, 1933, 1934, 1935, 1936, 1937, 1938, 1939, 1940, 1941, 1942, 1943, 1944, 1945, 1946, 1947, 1948, 1949, 1950, 1951, 1952, 1953, 1954, 1955, 1956, 1957, 1958, 1959, 1960, 1961, 1962, 1963, 1964, 1965, 1966, 1967, 1968, 1969, 1970, 1971, 1972, 1973, 1974, 1975, 1976, 1977, 1978, 1979, 1980, 1981, 1982, 1983, 1984, 1985, 1986, 1987, 1988, 1989, 1990, 1991, 1992, 1993, 1994, 1995, 1996, 1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 24

- 1683, 1696, 1708, 1740, 1745, 1760, 1804, 1840, 1842, 1900; Ашканийан 48, 55, 66, 333, 633; Шāпур II 490; Бахрām Гур 1158.
اسکندری (Искандарй)
Искандар 1839, 1842, 1844.
- اشک (Ашк)
Искандар 1886; Ашканийан 56.
- اصطخر (Исҗахр)
Ашканийан 63, 326, 355, 390, 449, 480, 494; Шāпур II 531; Йаздигирд I 234; Бахрām Гур 1237, 1608.
- اصفهان (Исфaхāн)
Искандар 26, 38, 80; Ашканийан 62; Бахрām Гур 1242.
- افراسياب (Афрасийāб)
Искандар 1703; Ашканийан 662.
- آفريدون (Āфарйдун) см. فريدون
الانشاه (Алāншāх)
Йаздигирд I 391.
- التونيه (Алтунийа)
Шāпур I 34, 36, 47, 54.
- آمل (Āмул)
Бахрām Гур 1511, 1512.
- آموى (Āмуй)
Бахрām Гур 1538, 1539.
- اندلس (Андалус)
Искандар 669, 676, 961.
- اشکانيان (Ашканийан)
Ашканийан 58.
- اورمزد اردشير (Ўрмузд-и Ардашйр)
Ардашйр I 647.
- اورمزد شاپور (Ўрмузд-и Шāпур)
Ардашйр I 251, 255, 262; Шāпур I 80; Ўрмузд I 1, 3.
- اورمزد نرسی (Ўрмузд-и Нарсй)
Нарсй 14; Ўрмузд II 1.
- اهواز (Ахвāз)
Шāпур I 57; Шāпур II 565.
- ايران (Йрāн)
Искандар 24, 28, 100, 101, 160, 521, 1241, 1733, 1791; Ашканийан 5, 241, 466, 670;
- Ардашйр 431, 523; Шāпур II 102, 158, 187, 191—193, 241, 268, 271, 278, 413, 414, 422, 430, 439, 441, 448, 519; Шāпур III 1; Йаздигирд I 254, 317, 373, 378, 394, 433, 436, 445, 465, 484, 538, 552, 583, 598; Бахрām Гур 89, 166, 242, 268, 422, 600, 893, 1051, 1140, 1158, 1240, 1243, 1295, 1425, 1427, 1429, 1436, 1477, 1484, 1486, 1491, 1497, 1499, 1559, 1571, 1584, 1625, 1878, 1884, 1905, 1972, 1998, 2037, 2061, 2069, 2116, 2122, 2131, 2139, 2158, 2166, 2196, 2197, 2207, 2213, 2231, 2233, 2237, 2270, 2274, 2316, 2335, 2337, 2352, 2404, 2437, 2467, 2470, 2559, 2561.
- ايرج (Йрадж)
Шāпур II 448; Бахрām Гур 1065.

ب

- بابک (Бāбак)
Ашканийан 63, 76, 81, 89, 92, 97, 98, 108, 111, 113, 127, 133, 140, 147, 153, 181, 214, 252, 341.
- بابل (Бāбил)
Искандар 1763.
- بادخشان (Бадахшāн)
Йаздигирд I 164.
- برانوش (Барāнуш) I
Шāпур I 37, 46, 66, 76.
- برانوش (Барāнуш) II
Шāпур II 474, 477, 479, 511, 521, 525.
- براهام (Барāхāм)
Бахрām Гур 114, 121, 174, 178, 179, 181, 183, 185, 189, 213, 223, 229, 232, 246.
- براهيم (Бирāхйм)
Искандар 628, 639; Бахрām Гур 46.
- برزمهر (Бурзмйхр)
Бахрām Гур 1597.
- برزوى (Барзуй)
Бахрām Гур 2071, 2293, 2297.
- برزين (Бурзйн)
Бахрām Гур 637, 641, 644, 655, 659, 660, 667, 687, 699, 709.

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН И ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

آب حيوان (Āb-i ḥayvān)

Искандар 1360, 1367, 1371, 1415.

ابوالقاسم (Abū-l-Qāsim)

Ашканийян 3.

آذرباگان (Āzarābādagān) и آذر (Āzar)

Бахрām Гур 1455, 1457, 1605.

آذربرزين (Āzar-Burzīn)

Йаздигирд I 494.

آذرگشپ (Āzargushp)

Ашканийян 87; Йаздигирд I 144; Бахрām Гур 1168, 1509, 2392.

اردبيل (Ardebīl)

Бахрām Гур 1511.

اردشير (بابكان) (Ardashīr)

Ашканийян 120, 122, 129, 134, 144, 152, 159, 163, 167, 169, 177, 184, 191, 201, 205, 218, 236, 246, 253, 255, 271, 273, 285, 288, 293, 297, 311, 317, 319, 322, 325, 328, 331, 346, 349, 354, 367, 370, 373, 386, 389, 397, 413, 416, 418, 421, 433, 451, 460, 463, 473, 475, 480, 493, 584, 593, 603, 613, 617, 621, 631, 638, 640, 644, 668, 679, 685, 697, 725, 730, 745, 748, 754, 761, 777; Ардашīр I 16, 26, 29, 33, 38, 53, 56, 59, 79, 122, 126, 132, 135, 154, 161, 171, 190, 207, 250, 254, 256, 259, 282, 323, 325, 368, 390, 467, 508, 543; Шāпур I 20, 29, 31, 64, 86; Йаздигирд I 576; Бахрām Гур 1155.

اردشير (بهبان) (Ardashīr)

Ашканийян 109, 119.

اردشير (مويد موبدان) (Ardashīr)

Шāпур II 606.

اردشير نكوکار (Ardashīr-i Nikūkār)

Шāпур II 608, 610, 615, 619, 660; Ардашīр II 1.

اردوان (Ardavān)

Ашканийян 59, 61, 125, 127, 135, 143, 147, 150, 153, 159, 160, 165, 171, 179,

185, 196, 198, 210, 215, 219, 221, 229, 237, 238, 263, 281, 284, 285, 299, 307, 312, 335, 351, 371, 394, 410, 411, 414, 417; Ардашīр I 15, 17, 35, 50, 76, 102, 147.

آرزو (Ārzū)

Бахрām Гур 819, 883, 844, 849, 851, 867, 872, 899, 915, 931, 936, 938, 949.

ارسطاليس (Aristālis)

Искандар 1720, 1723, 1846.

آرش (Āraš)

Ашканийян 58.

آرشي (Ārašī)

Ашканийян 423.

آزاده (Āzāde)

Йаздигирд I 167, 168, 174, 177, 193.

ازكهيل (Azkaḥl)

Бахрām Гур 1518.

اسد (Asad)

Шāпур II 125.

اسفنديار (Isfandīār)

Ашканийян 110, 335; Ардашīр I 250.

اسكندر (Iskandar)

Искандар 1, 10, 67, 69, 95, 97, 160, 221, 227, 229, 233, 235, 283, 296, 304, 316, 326, 342, 360, 364, 389, 403, 418, 428, 433, 461, 477, 501, 516, 528, 556, 560, 568, 575, 577, 580, 589, 592, 596, 605, 610, 622, 627, 634, 637, 642, 667, 672, 676, 678, 679, 680, 688, 689, 713, 718, 720, 725, 728, 740, 751, 766, 776, 790, 799, 803, 806, 818, 820, 825, 830, 835, 840, 843, 844, 848, 865, 875, 882, 885, 897, 898, 902, 911, 914, 916, 918, 930, 950, 955, 972, 985, 1013, 1055, 1071, 1077, 1085, 1106, 1134, 1136, 1142, 1164, 1172, 1182, 1186, 1190, 1201, 1203, 1230, 1285, 1306, 1322, 1330, 1331, 1358, 1374, 1397, 1400, 1447, 1453, 1458, 1490, 1501, 1508, 1523, 1528, 1530, 1557, 1567, 1598, 1600, 1619, 1634, 1635, 1639, 1651, 1665, 1678, 1681,

УКАЗАТЕЛЬ

И (Иран)
Ф 62

СОДЕРЖАНИЕ

Указатель	5
Текст	ξδϑ—1

Настоящий, седьмой, том продолжает публикацию основанного на пяти древнейших рукописях критического персидского текста эпической поэмы Фирдоуси «Шах-наме». Седьмой том содержит части поэмы от царствования Искандара (Александра Македонского) до царствования Бахрāма Гūra включительно.

7—4—4
81—68

Ф И Р Д О У С Ъ
— — —
Ш А Х - Н А М Е
т. VII

На персидском языке

*Утверждено к печати Ученым советом Института народов Азии
Академии наук СССР*

Технический редактор *С. В. Цветкова*
Корректор *О. Л. Щигорева*

Редактор *М. М. Хасман*
Художник *А. М. Олевский*

Сдано в набор 10/I 1967 г. Подписано к печати 11/VII 1968 г. Формат 84×108¹/₁₆.
Печ. л. 29,75. Усл. п. л. 49,98. Уч.-изд. л. 36,58. Тираж 4150 экз. Изд. № 1501.
Зак. 2258. Цена 3 р. 96 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука»
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 7 Главполиграфпрома
Комитета по печати при Совете Министров СССР
пер. Аксакова, 13

ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

Ф И Р Д О У С Ї

Ш Ā Х - Н Ā М Е

К Р И Т И Ч Е С К И Й Т Е К С Т

Т о м V I I

С О С Т А В И Т Е Л Ъ Т Е К С Т А М . Н . О . О С М А Н О В

П о д р е д а к ц и е й А . Н у ш и н а

М О С К В А • 1 9 6 8

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ
НАРОДОВ ВОСТОКА

Т Е К С Т Ы

Большая серия

II

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

Ф И Р Д О У С Ї
Ш А Х - Н А М Е

Ⅶ